



فرهنگ خراسان

بخش طوس

شهرستان

توکلیان

طایمان

تبادکان و دادکان

تألیف: عزیزالله طاهری

چهارم



انستیتوت ملی اسناد و کتابخانه ملی



آرشیو اسنادی

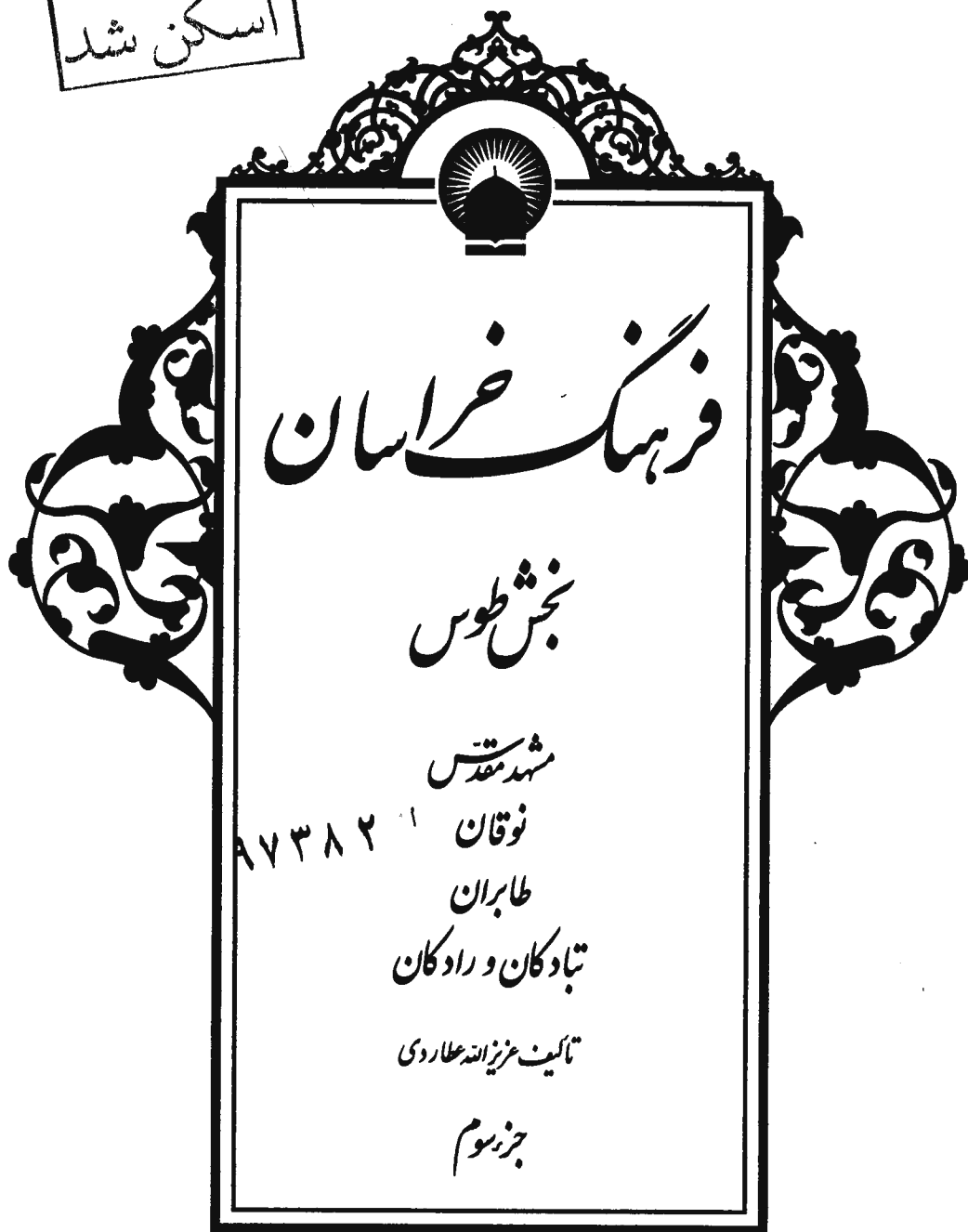
بهای دوره هفت چندی: ۰۰۰۰۰۰ ۳۳ ریالی



۸	۰۲۶
۶	۲۸

انتشارات علم

اسکن شد



انتشارات عطار

عطاردی قوچانی، عزیزالله، ۱۳۰۷ -
فرهنگ خراسان / مؤلف عزیزالله عطاردی . -
تهران: عطارد، ۱۳۸۱ . -
ج ۷ .: مصور، جدول .

ISBN : 964-7237-17-0 (دوره) . - ISBN
964-7237-11-1 (ج ۱) . - ISBN : 964-7237-10-3 (ج ۲)
ISBN : 964-7237-12-x (ج ۳) . - ISBN : 964-7237-13-8 (ج ۴)
ISBN : 964-7237-14-6 (ج ۵) . - ISBN : 964-7237-15-4 (ج ۶)
ISBN : 964-7237-16-2 (ج ۷)

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا .
کتابنامه .

۱. خراسان . - سرگذشتنامه . ۲. خراسان . - تاریخ .
۳. مشهد . - سرگذشتنامه . الف. عنوان .
۹۵۵/۸۲ DSR ۲۰۱۷ / ر ۳۳ ع ۶
م ۸۱ - ۱۶۵۷۴ کتابخانه ملی ایران



انتشارات عطارد

مرکز فرهنگی خراسان
۴۷

نام کتاب ☐ : فرهنگ خراسان - بخش طوس (جلد سوم)
مؤلف ☒ : عزیزالله عطاردی
ناشر ☒ : انتشارات عطارد
چاپ ☒ : چاپخانه سپهر
نوبت چاپ ☒ : اول - پاییز ۱۳۸۱
تعداد ☒ : ۳۰۰۰ دوره

☐ مرکز پخش: تهران، میدان تجریش، میدان امامزاده قاسم، کوچه قنات، پلاک ۱۳
تلفن: ۲۷۱۷۹۳۹ - ۲۷۳۳۳۸۴

حق چاپ محفوظ است .

شابک . - (دوره) شابک : ۰ - ۱۷ - ۷۲۳۷ - ۹۶۴
(ج ۳) شابک : x - ۱۲ - ۷۲۳۷ - ۹۶۴ - x - 12 - 964 - 7237 - ISBN

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- آقابا بابک

او یکی از کارگزاران دولت در زمان سلطنت ناصرالدین شاه بود، وی مأموریت پیدا کرد تا به خراسان برود و انتظامات راه‌ها را به عهده گیرد، تا زائران حضرت رضا علیه السلام در طریق مشهد مقدس با امنیت رفت و آمد کنند و از خطرات مصون باشند، در آن ایام به خاطر حملات ترکمنها از دشت خوارزم به نواحی مشهد مقدس و غارت کاروانهای زیارتی و تجارتی راهها ناامن بودند.

در روزنامه وقایع اتفاقیه مورخ ۲۶ محرم سال ۱۲۶۸، از روزنامه جوین نقل می‌کند، آقابا بابک از دربار همایونی محض رفاه زوار مشهد مقدس و مترددین برای قرار نوبه آنها که ماه دو نوبت از شاهرود حرکت کنند و نوکر شاهرود آنها را برده از منازل مخوف و خطرناک بگذرانند، و برای سایر امور که باعث رفاه آنها باشد مأمور گردید.

او از تهران رهسپار محل مأموریت خود شد و در بین راهها پاسگاههایی برقرار نمود و از حکام و ضباط التزام و تعهد گرفت که در انجام وظائف خود کوشا باشند، و موجبات آسایش زائران و مسافران را تهیه نمایند، او همچنین مقرر داشت تا در بین راه مشهد و تهران فروشگاههایی تاسیس کنند و مواد غذایی برای زائران و چهارپایان آنها فراهم نمایند.

۲- آقا بزرگ

او یکی از علماء و مدرسان مشهد مقدس بود، و در مدرسه نواب تدریس می کرد، نوروز علی بسطامی در فردوس التواریخ از او یاد می کند و گوید: او در حجره من در این مدرسه به تعلیم و تربیت طالبان علوم مشغول است وی از بدو ورود به مشهد مقدس مهمان من بود و من او را در حجره خود در مدرسه نواب جای دادم بسطامی که خود از مدرسان این مدرسه بود، درباره آقا بزرگ می گوید:

جناب علام فهام مقتدی الانام، مروج شریعت سید الانام حاج ملا آقا بزرگ دام فضله، اول ورود ایشان در این ارض فیض بنیان به مهمان داری و راهنمایی این عاصی مدتها اشتغال به تعلیم و تدریس طلاب در آن حجره نمود و بالاخره رئیس و مقبول خواص و عوام و مروج مذهب سید انام گردید.

۳- آقا بزرگ حکیم شهیدی

او از علماء، و حکماء بزرگ زمان خود بود، و در حوزه علمیه مشهد مقدس حکمت و فلسفه تدریس می کرد، و گروهی از علماء و فضلاء مشهد از وی حکمت آموختند، و با در گذشت او حکمت و علوم عقلی در حوزه علمیه مشهد مقدس از رونق افتاد و بازار خود را از دست داد.

مرحوم آقا بزرگ که حکمت را از میرزای جلوه فرا گرفته بود، سالیان درازی در منزل خود حوزه تدریس داشت و طلاب علوم از محضر او استفاده می کردند متأسفانه از این حکیم بزرگ شرح حال مستندی در دست نیست و ما هر چه کوشش کردیم از زندگی او و خصوصیاتش اطلاعی بدست نیاوردیم، ولی فضل و علم او در حکمت متعالیه در حوزه مشهد مقدس مشهور و معروف است.

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد کتاب و رساله ای از مرحوم آقا بزرگ در دست نیست و اگر آثار و نوشته هائی هم داشته است از بین رفته، یکی از علماء محترم مشهد

به این جانب اظهار داشتند رساله‌ای در حکمت از آقابزرگ در اختیار من بود، ولی موریانه آن را از بین برد؟!

مرحوم آقابزرگ سالها در مشهد مقدس تدریس کرد و شاگردان زیادی تربیت نمود، و سرانجام در سال ۱۳۵۵ قمری درگذشت، مشهورترین شاگردان او عبارتند از: مرحوم شیخ مجتبی قزوینی، مرحوم شیخ غلام حسین محامی و مرحوم محمدباقر محسنی ملایری.

۴- آقاخان معمار باشی

حاج آقاخان معمار باشی آستان قدس رضوی در زمان نادرشاه افشار بود، نام او اکنون در یک کتیبه‌ای در ایوان غربی صحن کهنه زیر ساعت بست شیخ طوسی آمده و در آن نوشته شده به سعی کشف الحاج و العمار حاج آقاخان معمار باشی، از این معمار بازارچه‌ای هم در مشهد مقدس بنام «بازارچه حاج آقاخان» باقی می‌باشد.

این بازارچه در شمال اماکن متبرکه قرار دارد، مقداری از این بازارچه در تخریب سال ۱۳۵۴ ویران گردید و به فضای سبز تبدیل شد، و بقیه هم با برنامه‌هایی که اکنون در مشهد در حال اجرا می‌باشد از بین خواهد رفت، بازارچه حاج آقاخان یکی از اماکن کسب و کار در مشهد بود و اماکن متبرکه را به محله باستانی «تپل محله» متصل می‌کرد.

مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس آورده است حاج آقاخان معمار آستان قدس در عهد نادرشاه مقرر داشته بود از محل موقوفات اوسالی چهارده خروار گندم به امام مسجد مدرسه ملا تاجی در جنب صحن کهنه بدهند، این مسجد در کنار ایوان عباسی بود و در سال ۱۳۵۴ ویران گردید.

نگارنده گوید: ما درباره این مسجد و مدرسه ملا تاجی در فصل مدارس مشهد مقدس مشروحاً بحث کرده‌ایم جویندگان به آن فصل در جلد دوم مراجعه نمایند.

۵- آقاشریف

در کتاب حدیقة الزوراء که نسخه آن در کتابخانه شیخ الاسلام مدینه منوره می باشد و یکی از کتابهای نادر است گوید: یکی از کسانی که در مجلس مناظره شهر حلّه در عراق حضور داشت آقاشریف مفتی مشهد مقدس بود، از زندگی و حالات و خصوصیات او که در مشهد عصر نادرشاه مرجع و مفتی بوده اطلاعی در دست نیست. نادرشاه افشار کوشش می کرد بین شیعه و سنی اتحاد ایجاد کند، و در این راه بسیار جدیت داشت، او مجلسی در حلّه عراق در شرق کربلا و شمال کوفه ترتیب داد، از شهرها و ولایات تحت نظر خود علماء شیعه و سنی را گرد آورد تا مقدمات این وحدت را بررسی کنند و آن را مورد عمل قرار دهند.

در کتاب حدیقة الزوراء، از این مجلس یاد شده و اسامی علماء شرکت کننده در آن مجلس را آورده است، که یکی از آنها آقاشریف مفتی مشهد بوده ولی به علت کارشکنی سلطان عثمانی و عوامل او این مجلس نتوانست کاری انجام دهد، و نادر هم برآشف و تصمیم جنگ با سلطان عثمانی را گرفت که تفصیل آن در مصادر آمده است.

۶- آقاصفی مشهدی

در تذکره ریاض الافکار نسخه خطی کتابخانه ملی کلکته هندوستان گوید: آقاصفی از اعیان مشهد مقدس بود، و خدمت جناب فاطمه معصومه علیها السلام در دار المؤمنین قم که به اباء و اجدادش تعلق داشت آخر به حکم این شعر غنی:

هر که پابند وطن شد می کشد آزارها

پای گل اندر چمن دائم پر است از خارها

از خطه مشهد مقدس در عهد وزیر الممالک آصف الدوله بهادر که در جود و سخاوت یگانه آفاق بود وارد شهر لکنهؤ گشت و با همشیره نواب ظفرالدوله کدخدا شد

و در تذکره صحائف شرافت او را جامع کمالات و حاوی بسیاری از فضائل دانسته است، طرف نظم رغبت خاطرش کمتر بود، مگر نثر از خامه‌اش خوب و برجسته می‌ریخت.

۷- آل سلطان

ابراهیم بن محمد جوینی در کتاب فرائد السمطین در یک روایتی از این خانواده نام برده است، آل سلطان در قرن چهارم هجری در مشهد مقدس مشهور بوده‌اند، ولی از حالات و خصوصیات آنها مطالبی در مصادر نیامده است، و معلوم نیست که به کدام سلطان انتساب داشته‌اند، جوینی در جلد دوم کتاب فرائد درباره محمد بن اسحاق بن خزیمه که برای زیارت به مشهد آمده بود گوید:

محمد بن اسحاق با گروهی از علماء و فضلاء با عمارى به مشهد مقدس مشرف شدند و امام رضا علیه السلام را با کمال خضوع و تواضع زیارت کردند، در این مراسم که بسیار با شکوه انجام گرفت گروهی از آل سلطان هم حضور داشتند، آنها از ورود محمد بن اسحاق که در آن ایام از محدثان مشهور نیشابور بود به مشهد مقدس رضوی بسیار خوشحال شدند.

مؤلف فرائد گوید: در آن زمان گروهی از اهل حدیث زیارت قبور را بدعت می‌دانستند و مردم را از زیارت قبور نهی می‌کردند، ولی آمدن محمد بن اسحاق عالم مشهور نیشابور به زیارت حضرت رضا آن هم با عمارى و جاه و جلال با گروهی از شاگردان و طرفداران خود، مخالفان را منزوی کرد، و خط بطلان بر عقائد آنان کشید.

جوینی در فرائد آورده که هنگام زیارت محمد بن اسحاق گروهی از علویان و خاندانهای بزرگ مانند آل شاذان بن نعیم و آل شنقشین و جماعتی از اهل نیشابور، سرخس، هرات و طوس هم حضور داشتند و از مراسم زیارت تصاویری تهیه کردند، و اظهار شادمانی نمودند و خداوند را سپاس گفتند.

نگارنده گوید:

در سال ۱۳۴۹ شمسی هنگام توسعه و نوسازی حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام تعدادی قرآن نفیس و قدیمی از میان دیوارهای قطور حرم مطهر بیرون آورده شد، قرآن‌ها را به موزه مبارکه رضوی انتقال دادند و کارشناسان روی آنها کار کردند و تحقیق نمودند.

یکی از این قرآن‌های مکشوفه که ثلثی از قرآن مجید را در بر دارد و به فارسی هم ترجمه گردیده است توسط ابوالحسن علی شنقشی به آستان قدس رضوی وقف شده است این اثر باستانی و نفیس توسط آقای محمدجعفر یاحقی استاد دانشکده ادبیات مشهد مقدس تحقیق گردیده و در سال ۱۳۵۴ به چاپ رسیده است.

ظاهراً باید ابوالحسن علی شنقشی که این قرآن را به روضه مبارکه رضویه وقف کرده به خاندان شنقشین که در فرائدالسمطین از آن نام برده شده و از خاندانهای بزرگ عصر خود بوده‌اند ارتباط داشته باشد و آقای یاحقی این اثر نفیس را بنام واقف آن «تفسیر شنقشی» نام گذاری نموده است.

۸- آهی مشهدی

او از شاعران و سخنسرایان قرن نهم بود، آهی مشهدی در هرات سکونت داشت و از معاصران سلطان حسین میرزای بایقرا پادشاه تیموری به شمار می‌رفت، سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر گوید: آهی در هرات میزیسته و خمسه‌ای سروده است.

۹- اباقا خان

او فرزند هلاکو خان مغول بود که بعد از پدرش جانشین او شد و در روز جمعه سیزدهم ماه مبارک رمضان سال ۶۶۳ بر تخت سلطنت جلوس کرد «برکا» فرزند جوجی بن چنگیز با سلطنت وی به مخالفت برخاست و بعد از مدتی جنگ و گریز

سرانجام برکا رخت از این جهان برکشید و اباقا خان بر سریر ملک تسلط پیدا کرد. اباقا خان مدتی در رادکان و نواحی طوسی زندگی می‌کرد و از آنجا دستورات و فرمانهای خود را صادر می‌نمود، و لشکر به اطراف و اکناف می‌فرستاد، و فرماندهان قشون و رجال دولتش را در آنجا به حضور می‌پذیرفت و به رتق و فتق امور کشور می‌پرداخت، در تواریخ مغول مخصوصاً تاریخ مبارک غازانی و جامع التواریخ به این موضوع اشاره شده است.

۱۰- ابراهیم احسانی

او در مشهد مقدس رضوی سکونت داشته، و از علماء و فضلاء این شهر به شمار می‌رفته است، او هنگام اقامت در مشهد به درخواست حسین بن جمال الدین خاتونی نسخه‌ای از کتاب «تلخیص الاقوال» میرزا محمد حسینی استرآبادی را برای وی نوشته و در سال ۱۰۸۵ نسخه را به پایان رسانیده است.

شیخ آغا بزرگ تهرانی رضوان الله علیه در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: ابراهیم احسانی از شاگردان شیخ حر عاملی بوده است.

۱۱- ابراهیم بن اسماعیل

او فرزند شیخ اسماعیل اصفهانی بود و در سال ۱۲۹۰ در اصفهان متولد شد و برای فراگیری علوم و تحصیل معارف به مشهد مقدس رفت و در آنجا نزد سید علی حائری و شیخ اسماعیل تریثری دانش آموخت و بعد از مشهد به عراق مهاجرت کرد و دو سال در نجف اشرف اقامت نمود و بعد به سامراء رهسپار شد و از حوزه درس میرزای شیرازی بهره‌مند گردید.

شیخ ابراهیم دارای آثار و تألیفاتی می‌باشد و آنها عبارتند از منجزات مریض، مواقیت، احکام نجاسات، و رساله‌ای در شکیات، او در سال ۱۳۳۹ قمری در مشهد

مقدس درگذشت و پدرش شیخ اسماعیل نیز در سال ۱۳۳۰ در کاظمین وفات نمود.
منبع: فقهاء البشر ج ۱ ص ۸.

۱۲- ابراهیم بازوری

شیخ آغا بزرگ تهرانی رضوان الله علیه او را از اعلام قرن یازدهم ذکر کرده است، مؤلف امل الآمل او را از شاگردان شیخ بهاء الدین شمرده و از فضلاء و صلحاء و اهل ادب و شعر معرفی می کند، و می گوید: او در طوس در گذشت مؤلف امل گوید: دیوان شعر او به خط خودش در نزد من موجود است.

شیخ ابراهیم بازوری قصیده ای در رثاء شیخ بهاء الدین عاملی سروده است، این قصیده را شیخ یوسف بحرانی در کتاب لؤلؤة البحرين در شرح حال شیخ بهاء الدین نقل کرده و مطلع قصیده این است:

شیخ الانام بهاء الدین لابرحت سحائب الفضل ینشیها له الباری
میرزا محمد علی کشمیری در کتاب نجوم السماء شرح حال او را آورده و گوید:
ابراهیم بن فخرالدین عاملی که در قریه بازور جبل عامل متولد شد و از شیخ بهاء الدین عاملی کسب علم کرد و از ادباء و شعراء به شمار می رفت و همچنین از محضر شیخ محمد بن شیخ حسن فرزند شهید ثانی هم استفاده کرد و در طوس وفات نمود، او در مدح استادش شیخ محمد قصیده ای گفته که مطلع آن چنین است:

کمولای زین الدین لازلت را کبا سوابق مجد فی یدیه زمامها
اذا نقض منکم کوکب راح کوکب به ظلمات الجهل یجلی ظلامها
منابع: امل الآمل، لؤلؤة البحرين، نجوم السماء، و اعلام الشیعه قرن ۱۱، و ریاض العلماء.

۱۳- ابراهیم بک

او یکی از کارگزاران حکومت صفویه در مشهد مقدس بود، و حکومت این شهر را در اختیار داشت در قصص خاقانی نقل شده که در هنگام حکومت او عبدالله خان ازبک به مشهد مقدس حمله آورد، وی علماء اهل سنت را که در لشکر او بودند نزد علماء و اعیان شهر فرستاد و پیام داد ما با ساکنان شهر کاری نداریم و نمی‌خواهیم این شهر را غارت نمائیم و یا به مردمان آن آسیبی برسانیم.

اکنون کسی از شما حمایت نمی‌کند، سران شما توانائی ندارند از شما حمایت کنند و شما نباید منتظر کمک بمانید، اینک از ما اطاعت کنید و درهای این شهر را روی ما بگشائید، تا در آسایش و امنیت قرار گیرید، ابراهیم بک جواب داد ما تسلیم شما نمی‌شویم و قلعه مشهد را در اختیار شما نمی‌گذاریم و به کشور خود خیانت نمی‌کنیم. ابراهیم بک از آنها چهل روز مهلت خواست و گفت من جریان را به سلطان خود اطلاع می‌دهم و اگر از آن طرف خبری نشد خواسته‌های شما را اجابت خواهم کرد، عبدالله خان با این پیشنهاد موافقت کرد، ابراهیم بک قاصدی به طرف دربار صفوی فرستاد و جریان را به آنها اطلاع داد و در انتظار پاسخ ماند و قلعه را به دشمن تسلیم نکرد.

در این هنگام ازبکها در اطراف مشهد دست به غارت زدند و اموال مردم را به یغما بردند و گروهی از شیعیان را از پا در آوردند، در پی این حوادث بین علماء مشهد و عبدالله خان ازبک مکاتباتی انجام گرفت و نامه‌هایی رد و بدل گردید که این نامه‌ها را در جای خودش در این کتاب خواهیم آورد و نویسندگان آن نامه‌ها را معرفی خواهیم نمود.

نامه ابراهیم بک در چمن بسطام به شاه رسید و او از جریان مشهد مقدس اطلاع پیدا کرد، شاه دستور داد لشکر خود را آماده حرکت به طرف مشهد نماید و فوراً نامه‌ای هم برای ابراهیم بک قلعه‌دار مشهد نوشتند که در برابر عبدالله خان مقاومت کند تا لشکر

قزلباش برسد، قاصد فوراً نامه را گرفت و خود را به قلعه مشهد رسانید و جریان را به ابراهیم بک اطلاع داد.

ابراهیم بک هنگامی که از مضمون نامه اطلاع پیدا کرد بسیار خوشحال شد و کینه‌هایی را که در دل داشت فراموش کرد و دستور داد طبل شادی نواخته شود و خبر رسیدن لشکر قزلباش را به مردم بدهند، عبدالله خان از بک هنگامی که صدای طبل شادی را شنید، تصمیم گرفت مشهد را ترک گوید و به جای خود برگردد.

او می‌دانست که در برابر لشکر قزلباش نمی‌تواند مقاومت کند، از این رو عزم مراجعت نمود، ولی هنگام برگشتن به لشکریان خود دستور داد تا دست ظلم را از آستین بر آورند و مردم را بکشند و اموال آنان را غارت نمایند، لشکریان او مزارع و باغهای اهالی مشهد را آتش زدند بطوری که همه غلات و محصولات را نابود کردند.

بعد از چند روز طبل مراجعت را کوبیدند و روانه ماوراءالنهر شدند، بعد از رفتن عبدالله خان لشکر قزلباش وارد مشهد شدند، و در دهکده طرق سرا پرده زدند، مردم مشهد از تنگنا بیرون شدند، شاه و لشکریانش به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شدند و ابراهیم بک که در آن وقت رتبه ایالت داشت جزء ملتزمین قرار گرفت.

۱۴- ابراهیم بک طالشی

او یکی از عرفاء و شعرای معاصر آغا محمدخان قاجار بود، که از طرف او به عنوان سفارت به مشهد مقدس و خراسان رهسپار شد، او از مریدان مجذوب علی شاه و از پیروان او به شمار می‌رفت، زین‌العابدین شیروانی در کتاب ریاض السیاحه او را عنوان کرده و گوید:

ابراهیم بک اصلش از ولایت طالش و از اعظم آن دیار بود، او محمود فقراء و مسعود امرا و منظور اولیاء و مقبول اتقیا است. در رزم آتش و در بزم دلکش و در سیرت بی‌غش و در صورت زیبا است، سنین عمرش به سی نرسیده پیران سالخورده خدمتش

گرویده‌اند.

دست ارادت به خدمت مجذوب علی شاه داده و سر تسلیم بر آستان آن سر حلقه راستان نهاده هنگامی که آغا محمدخان قهرمان ایران آن ولایت را مسخر گردانید والد و متعلقان آن امیر جلالت مصیر را به تهران کوچانید در آن اوا آن سعادت نشان طفل بود و در همان دیار نشو و نما نمود.

از بدایت حال تا نهایت احوال در خدمت خواقین بزرگ و خوانین سترک تربیت یافته و از هنگام صباوت تا حال به طریق مخالفت ارباب کمال و اصحاب وجد و حال شناخته به فرمان شاهی سفارت خراسان، عراق، فارس و کردستان نموده با اکثر فقراء ایران ابواب مصاحبت گشود طبع گرامیش موزون و سلیقه‌اش به گفتن مقرون این چند بیت نوشته شد:

وقت آن آمد که آغازم سخن	در مدیحت ای بت عیار من
ای تو خورشید سپهر دلبری	دلبری اما تو جان می‌پروری
ای که عشقت گشته ما را دین و کیش	ای غم تو مرهم جانهای ریش
ای وصال تو چاره درد دلم	ای شده حل از جمالت مشکلم
ای غمت بر جان و دل آتش زده	جان شده از عشق تو آتشکده
من روا دارم که سوزد جان من	کس نداند این غم پنهان من
آتش عشق تو باشد شعله‌ور	شعله می‌گردد نهان و مستتر
نور عشقت عالمی را سوخته	لیک جان من فزون افروخته

۱۵- ابراهیم جیرانی عاملی

او از علماء قرن دوازدهم بود و در مشهد مقدس اقامت داشت، وی هنگام اقامت در مشهد کتاب «حسبه» وافی تألیف فیض کاشانی را تحریر نمود و در آخر ماه محرم سال ۱۱۲۵ به پایان رسانید، او و برادرش یوسف بن محمد جمال‌الدین در مشهد مقیم

بودند و به کتابت اشتغال داشتند و اکنون نسخه‌هایی از آن دو برادر در کتابخانه مبارکه رضویه وجود دارند.

۱۶- ابراهیم حرفوشی

ابراهیم بن محمد بن علی بن احمد عاملی کرکی در سال ۱۰۸۰ در مشهد مقدس در گذشت او در نزد پدرش تحصیل کرد و از تاج‌الدین حسن اصفهانی پدر فاضل هندی و شیخ منصور معروف به «راست‌گو» شارح تهذیب هم روایت می‌کند: علامه سید حسن صدر در تکمله امل، الامل او را عنوان کرده و گوید او در مشهد مقدس سکونت داشت و از فاضل جلیل مولانا تاج‌الدین حسن اصفهانی و همچنین از شیخ منصور شارح تهذیب الوصول الی علم الاصول مشهور به راست‌گو روایت می‌کند و او را از طبقه فاضل هندی صاحب کشف اللثام می‌داند.

۱۷- ابراهیم حسام الشعراء

اعتماد السلطنه در مآثر گوید: حاج میرزا ابراهیم مشتری تخلص حسام الشعراء اصلاً از مردم مشهد مقدس بود و در دار الخلافه تهران می‌نشست، ما بین سخنوران وقت به استادی و تتبع تام مسلم بود و بالخصوص در هجا تسلطی عظیم داشت و در علم قافیه و عروض از اجله اساتید محسوب می‌گردید.

در حضور همایونی کما هو حقّه معروف بود و کثیراً با میرزا مایل افشار احضار می‌شدند و در حضور موفور السرور مثل جریر و فرزدق در حق یکدیگر به طعن و دق می‌پرداختند و مهاجاة می‌ورزیدند، تجاوز الله عنهما، فوت حاج میرزا مشتری در ذی حجه سال ۱۳۰۵ اتفاق افتاد.

منابع: المآثر و الآثار و رجال ایران.

۱۸- ابراهیم حسینی

او یکی از علماء بزرگ مشهد در عصر خود بود و از محققان عالی مقام بشمار می‌رفت مخصوصاً در علوم ریاضی و نجوم تبهر داشت، ابراهیم حسینی مشهدی در روضه مبارکه رضویه تدریس می‌کرد و تالیفات و آثاری هم از خود بجای گذاشت او در سال ۱۰۱۲ در مشهد مقدس درگذشت و در جوار امام رضا علیه السلام به خاک سپرده شد. او رساله‌ای درباره نماز جمعه تالیف کرد و کتابی هم در میلاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله نوشت و کتابی هم درباره عید نوروز به رشته نگارش در آورد که مورد توجه علماء و اهل فن قرار گرفت و مدتها نظریه‌های او مورد بحث محافل علمی بود. و کتابهایی در تایید و یا رد نظریات وی تالیف و تصنیف گردید.

منابع: ریاض العلماء، اعلام الشیعه و الذریعه.

۱۹- ابراهیم خاتون آبادی

او از علماء بزرگ ساکن مشهد مقدس بود، و در این شهر به تدریس و نشر علوم و معارف اشتغال داشت، شیخ عبدالله شوشتری در مشهد رضا از وی اخذ حدیث کرده و در اجازات خود که در سال ۱۱۶۸ تالیف کرده از او یاد می‌کند، ابراهیم خاتون آبادی در سال ۱۱۶۱ درگذشت.

منابع: اعلام الشیعه قرن ۱۲ و الذریعه.

۲۰- ابراهیم خان امین السلطان

مورخان و نویسندگان دوره قاجار عموماً امین السلطان را فرزند زال ارمنی از اهالی سلماس آذربایجان می‌دانند، امیر سلیمان خان اعتضاد الدوله زال را به عنوان غلامی به منزل خود برد و زال در خانه او مسلمان شد و با یک زن مسلمان هم ازدواج کرد و ابراهیم امین السلطان از آن زن به دنیا آمد و ایام کودکی را در میان اشراف و اعیان

گذرانید.

او بعد از مدتی به دربار ناصرالدین شاه راه پیدا کرد، و چون جوانی با هوش و عاقل بود مورد توجه ناصرالدین شاه قرار گرفت و متصدی آبدار خانه شد بعد از چندی عنوان آبدار باشی مخصوص شاه را بدست آورد و ملقب به امین السلطان گردید، و در سال ۱۲۸۸ قمری به سمت صاحب جمعی که یکی از مشاغل مهم در آن ایام بود منصوب شد.

امین السلطان در سال ۱۲۹۹ با حفظ همه مشاغل و عنوانها به وزارت دربار انتخاب گردید و مورد علاقه ناصرالدین شاه قرار گرفت و نفوذ بیشتری پیدا کرد و همواره در سفر و حضر با شاه و درباریان بود، و همه کارها را زیر نظر داشت، او در سفرهای خارجی ناصرالدین شاه با وی همراهی می کرد و جزء مشاوران او به شمار می رفت و هرگز از وی جدا نمی شد.

امین السلطان پس از مدتها ریاست در سفر مشهد مقدس در داورزن جهان را وداع گفت، و جنازه او را به مشهد رضوی حمل کردند و در دارالسعاده به خاک سپردند، فوت او در ماه رمضان سال یکهزار و سیصد قمری اتفاق افتاد و آئینه کاری رواق دارالسعاده را فرزندش علی اصغر خان امین السلطان انجام داد و در کتیبه دارالسعاده از ابراهیم امین السلطان این چنین یاد شده است:

صدر فرخ فرمبرور امین السلطان

کاندر این دولت روز افزون بد فخر صدور

آسمان رتبه و خورشید مقام ابراهیم

که فلک را نبود قدر و مقامش مقدور

منابع: تاریخ آستان قدس، یادداشتها و خاطرات اعتمادالسلطنه، رجال ایران و

فردوس التواریخ.

۲۱- ابراهیم خان مظفرالدوله

او اصلاً از اهالی خمسه بوده است، وی از کارگزاران حکومتی در زمان نیابت تولیت عضدالملک بود و در مشهد مقدس اقامت داشت او در کتابخانه آستان قدس رضوی منشأ خدماتی شد و در توسعه این کتابخانه و تعمیر و نگهداری آن کوشش نمود.

۲۲- ابراهیم خان رادکانی

او یکی از خوانین و امیران مشهور خراسان در عصر قاجار بود، و در حوادث جنگهای این منطقه در زمان افشاریه و قاجاریه فعالیت داشت، ابراهیم خان در زمان خود رئیس عشیره کیوانلو بود و در رادکان حکومت می کرد، عشیره او که از طوائف اکراد خراسان بودند از زمانهای گذشته در این منطقه اقامت داشتند.

اکراد خراسان که در شمال این استان مقیم بودند، از زمان صفویه مرزداران این منطقه به شمار می رفتند. عشیره کیوانلو که در رادکان مقیم بودند و این ناحیه آباد و خوش آب و هوا را در اختیار داشتند از زمان صفویه تا زمان قاجار در این قصبه حکومت می کردند.

در کتاب روضة الصفاى ناصری در حوادث سال ۱۲۲۹ گوید: در این سال خوانین خراسان بر حاکم خود نواب محمد ولی میرزا شوریدند، خبر شورش خوانین خراسان در چمن اوجان به اطلاع فتحعلی شاه رسید، او ولیعهد و نائب السلطنه خود عباس میرزا را به طرف خراسان فرستاد تا خوانین شورشی را سرکوب کند.

عباس میرزا با لشکری انبوه به طرف خراسان حرکت، و بعد از عبور از سر ولایت و قلعه سلطان میدان عازم مشهد مقدس شد، خوانین خراسان که در منطقه خود در قلعه ها و دژهای خود نشسته بودند و هر کدام داعیه ها داشتند بعد از ورود عباس میرزا به خراسان همگان اطاعت خود را از قاجاریه اعلام نمودند.

عباس میرزا در هفدهم ماه رجب سال ۱۲۲۹ وارد مشهد مقس گردید، و سفیری به طرف خوارزم فرستاد و ورود خود را به خان خوارزم اطلاع داد، و تعدادی از خوانین خراسان از قبیل علی مرادخان جوینی و ابراهیم خان رادکانی کیوانلو به حضور ولیعهد رسیدند و هدایائی به او دادند و روانه منطقه حکومتی خود شدند.

۲۳- ابراهیم خوزانی

ابراهیم بن غیاث الدین خوزانی اصفهانی از علماء و فضلاء قرن دوازدهم بودند، او دارای آثار و تالیفات زیادی می باشد که اکنون در کتابخانه ها وجود دارند، خوزانی از اهل خوزان و یا خراسکان از توابع اصفهان می باشد، او در حوزه علمیه اصفهان و مشهد مقدس و عتبات عالیات تحصیل کرد و به مقامات عالیه از علم و تحقیق رسید.

او در حوزه علمیه مشهد مقدس نزد فقیه نظام الدین حسین بن محمد بن اسماعیل خادم و برادر او ابوالبرکات و فرزندش جمال الدین محمد بن نظام الدین حسین کسب علم و معرفت نمود و مدتی در مشهد اقامت کرد و از علماء این شهر استفاده نمود و بعد بار دیگر به اصفهان برگشت و به تحصیلات خود ادامه داد و به تالیف و تصنیف پرداخت.

او در اصفهان به عنوان قاضی برگزیده شد و سپس به منصب قاضی عسکر انتخاب گردید، و بعد مورد سوء ظن نادرشاه قرار گرفت و به دستور او در سال ۱۱۶۰ به قتل رسید، او در فقه، اصول، حکمت از مشاهیر عصر خود بود، او بیانی شیرین و خلقی نیکو داشت که همگان را به طرف خود جلب می کرد، از این عالم بزرگ کتابهای زیادی مانده که اینک به نظر می رسد:

- ۱- رساله در تحریم غناء ۲- رساله در احکام درهم و دینار ۳- رساله در تفسیر آیه شریفه «و اذا قرء القرآن فاستمعوا له وانصتوا» ۴- رساله در تلقین میت ۵- رساله در غسل ۶- اجازات کبیره ۷- اجازه روایت به نصرالله بن حسین حائری که در سال ۱۱۴۵

تحریر گردیده است.

منابع: تنمیم الامل، اعلام الشیعه قرن ۱۲ و الذریعه.

۲۴- ابراهیم خراسانی رضوی

او یکی از علماء مشهد مقدس بود و با مشروطه مخالفت می‌کرد، بطوری که از نوشته‌های دوران مشروطیت معلوم می‌گردد، چهار نفر از علماء مشهد مقدس با مشروطه و مشروطه‌خواهان مخالف بودند، و آنان عبارت بودند از حاج میرزا جعفر، حاج سیدعلی سیستانی، میرزا ابراهیم و ملاعباسعلی فاضل.

میرزا ابراهیم صاحب عنوان در میان مخالفان مشروطه نفوذ کلام داشته و از قدرت محلی برخوردار بوده است، هنگامی که مخالفان مشروطه در مشهد قیام کردند و به نفع محمدعلی شاه وارد میدان شدند، شهر مشهد دچار اضطراب شد، مخالفان مشروطه در اماکن متبرکه جمع شده بودند و در آنجا سنگر گرفته و فعالیت داشتند.

روسهای تزاری در آن ایام در مشهد سربازان و افسران زیادی را با همه وسائل لازم و مهمات در اختیار داشتند، روسها از محمدعلی شاه و مخالفان مشروطه حمایت می‌کردند، در این اغتشاشات یکی از تبعه روسیه در مشهد به دست مخالفان کشته شد و روسها کشته شدن او را بهانه کردند و آماده شدند گنبد حضرت رضا علیه السلام را به توپ بیندند.

از طرف دیگر طرفداران مشروطه هم در بخشی از اماکن متبرکه مستقر شده بودند و همواره بین آنها زد و خورد بود، بطوری که امنیت از شهر رخت بر بست و بازارها و دکانین تعطیل گردید و مردم به خانه‌ها و مراکز امن پناه بردند، در این هنگام جمعی از سربازان روسی در چند محله شهر مستقر شدند و به بهانه حفظ جان اتباع خود بالای بامها و بلندیاها را گرفتند.

سخنان ملاهاشم خراسانی

ملاهاشم خراسانی گوید: من روز شنبه دهم ماه ربیع الثانی سال ۱۳۳۰ که روز دهم عید نوروز هم بود به مغازه یکی از اهالی بادکوبه که در نزدیکی بست بالا خیابان بود رفتم، مشاهده کردم تعدادی از سربازان روسی بالای دکان او نشسته‌اند، مرد بادکوبه‌ای با حالتی پریشان و مضطرب نزد من آمده و در حالی که اشک از دیدگانش جاری بود گفت:

هر خاکی دارید بسر بریزید که امروز عصر توپ به گنبد مطهر خواهند بست، من به او گفتم: شما از کجا می‌دانید که روسها در نظر دارند این کار را انجام دهند، گفت: چون ما رعای روسیه هستیم آنها جریان را به ما اطلاع داده‌اند، روسها در چند جای مشهد مقداری پهن ریخته‌اند، تا آنها را در هنگام شروع عملیات برای اطلاع سربازان خود آتش بزنند.

ملاهاشم گوید: من از شنیدن این خبر مضطرب شدم و به منزل آقا میرزا ابراهیم خراسانی به اعتقاد آنکه حضرات متجاسرین از ایشان شنوائی دارند در این مورد اقدام کنند، به میرزا ابراهیم گفتم دستور دهید متجاسرین متفرق شوند و آتش فته خاموش شود و این ننگ ابدی از برای ما خراسانیها که در این عصر زندگی می‌کنیم باقی نماند. آقا فرمود: این احتمال خیال فاسدی است و روسها هرگز چنین جرأتی نخواهند کرد که به اول معبد مسلمین توپ ببندند و اگر می‌خواهید رأی داده شود اقلاد و ازده نفر از علماء حاضر بشوند تا آنچه تکلیف معین شود رفتار شود، ملاهاشم گوید: حقیر به فوریت رفتم درب منزل یک یک از علماء و آنها را به تعجیل روانه کردم به منزل میرزا ابراهیم.

نزدیک ظهر خودم نیز به آنجا رفتم، در آن مجلس آقای مرتضی قلی‌خان متولی باشی و عبدالحمید خان مترجم قونسولگری روس هم حاضر بودند، عبدالحمید خان گفت: ژنرال قنسول سلام رسانیده و گفته تا دو بغروب اگر این جماعت متجاسرین خلع

اسلحه نگردند و دکاکین باز شد فیها والا بضرب گلوله توپ باید اینها را از اطراف آستانه متفرق سازیم.

همه اهل مجلس حیران و متفکر شدند، مرتضی قلی خان گفت: متفرق کردن متجاسرین صحنین با من و متفرق نمودن متجاسرین مسجدیها با شما آقایان علماء، ملاهاشم گوید: بنا شد حقیر و آقای حاج شیخ مرتضی بجنوردی و آقای حاج سید عباس شاهرودی و آقا سیدجعفر شهرستانی که اخ الزوجه طالب الحق بودند برویم متجاسرین مسجدها را موعظه کنیم.

مرحوم ادیب هروی هم از میرزا ابراهیم خراسانی نام برده و از سالار مؤید مسعودی نقل می کند که او به من گفت: قبل از شروع کردن روسها به بمباران رکن الدوله با حال گریه به من گفت: بروید منزل آقا میرزا ابراهیم و به آقا بگوئید روسها آستانه را توپ خواهند بست، اشرار را متفرق کنید، سالار مؤید گوید:

من به منزل میرزا ابراهیم رفتم و پیغام والی خراسان را به او رسانیدم و قرآن را از میان بغلم بیرون آوردم و قسم خوردم که اگر متفرق نشوند از صحن و مسجد روسها اقدام خواهند کرد، جواب آقا این بود: روسها هرگز جرأت ندارند به آستانه توپ ببندند.

گفته های ادیب هروی

ادیب هروی در حدیقة الرضویه گوید: مرتضی قره باغی مدیر مطبعه طوس برای من نقل کرده که پیش از ظهر روز شنبه دهم فروردین من در قنسول خانه روس بودم، دیدم رئیس قوای لشکری پیش دابیژ آمد و نوشته ای به او داد که آن را امضاء کند، دابیژ جواب داد الساعه تکلیف را معین می کنم، عبدالحمید را گفت: برو منزل میرزا ابراهیم و تفصیل را به او حالی کن.

بگو تا سه ساعت دیگر وقت برای شما باقی است، اکنون اجازه شلیک ندادم، اما اگر فرصت از دست رفت کاری از من ساخته نیست، من چون عبدالحمید را آدم خوش

جنسی نمی دانستم به گمان اینکه مبادا مطلب را طور دیگر جلوه دهد از قونسول اجازه گرفتم که همراه یکدیگر برویم، سوار درشکه شده رسیدیم به منزل میرزا ابراهیم. عبدالحمید دق الباب کرد جواب دادند آقا نیست. بقال روبروی منزل گفت: آقا و اعیان شهر و رؤسای آستانه حضور دارند؟! دوباره در را به شدت کوفت و اظهار کرد به آقا بگوئید فلانی است، از طرف قونسولگری پیغام دارد، در باز شد! وارد حیاط شدیم و دیدیم جمعیت زیادی حضور دارند عبدالحمید پیام قونسول را بدون کم و زیاد به آقا رسانید.

زمزمه عجیبی در منزل روی داد، هر کس بدون اندیشه چیزی می گفت، قرار شد متولی باشی با مرحوم شیخ مرتضی بجنوردی به نمایندگی پیش قونسول بروند و یک روز مهلت بخواهند، ما حرکت کردیم ناهار منزل مشهدی عبدالله تاجر باشی رفتیم، بعد از صرف ناهار از قونسول خانه تلفن کردند عبدالحمید چرا نیامده است گزارش منزل میرزا ابراهیم را بدهد.

او جواب داد چون بنا بود فلان و بهمان را از طرف خود نماینده بفرستند آمدن خود را به آنجا ضرورت ندانستم، امر به احضارش شد او رفت و من هم به مطبعه رفتم و مطبعه را تعطیل کردم، یکی از کارکنان مطبعه را که روسی می دانست به خارج شهر فرستادم تا وضعیت را تحقیق کند.

او رفت و به فاصله کمی به من تلفن کرد که کار از کار گذشته است، نزدیک است شیپور حاضر باش بزنند و آستانه را بمباران کنند، به طرف منزل رهسپار شدم، هنوز به منزل نرسیده بودم که صدای شلیک توپهای روسی را شنیدم. هروی گوید: اگر خواسته باشیم پاره ای از مذاکرات عوامانه بعضی را در آن مجلس چنانکه میر مرتضی می گفت نقل نمائیم هر آینه باعث حیرت و تعجب خوانندگان خواهد شد.

دو قصه از میرزا ابراهیم

آقای حاج شیخ محمد عبائی خراسانی یکی از علماء و فضلاء معاصر برای این جانب نقل کردند منزل میرزا ابراهیم مجتهد نزدیک مسجد و حمام شاه و بازارچه چوب تراشان روبروی مدرسه سلیمان خان بوده است او و فرزندانش در آنجا سکونت داشته‌اند، و اینک دو قصه که درباره ایشان نقل شده در اینجا ذکر می‌کنیم.

از قطب المحدثین که یکی از منبریه‌های مشهد مقدس بود نقل می‌گردد که مرحوم سید ابراهیم رضوی در مشهد قضاوت هم می‌کرده و مردم برای رفع اختلافات خود به او مراجعه می‌کرده‌اند، روزی مردی با همسرش به منزل وی مراجعه کردند مرد به میرزا می‌گوید می‌خواهم با همسرم صلح نامه‌ای تنظیم کنیم، همسرم تمام دارائی و مهریه خود را که سه هزار تومان (در آن ایام) تخمین زده شده به من صلح کند و دیگر طلبی از من نداشته باشد.

اکنون خدمت شما رسیده‌ایم تا اقرار نامه‌ای تنظیم گردد و به امضاء شما برسد، میرزا ابراهیم از آن زن سؤال می‌کند، شما گفته‌های شوهرتان را قبول می‌کنید و حاضرید این مبلغ را به او بدهید، زن می‌گوید: آری حاضر به مصالحه هستم، میرزا سه بار این سؤال را تکرار می‌کند و زن جواب مثبت می‌دهد و حاضر به مصالحه می‌شود.

میرزا ابراهیم سؤال می‌کند آیا می‌دانی سه هزار تومان چه اندازه پول می‌باشد می‌گوید: آری، میرزا در این هنگام به یکی از خدمتکاران خود می‌گوید: به یک صرافی مراجعت کند و یک کیسه پول نقره پانصد تومانی تهیه و به امانت بیاورد، مستخدم میرزا می‌رود و پانصد تومان پول را که در یک کیسه چرمی قرار داده شده بود می‌آورد و جلو میرزا می‌گذارد.

میرزا دستور می‌دهد یک سنی بیاورند، او می‌گوید پول‌ها را در این سینی بریزید، هنگامی که پول‌ها در سینی قرار می‌گیرند، میرزا به آن زن می‌گوید: این پول‌ها یک

ششم مبلغ مورد مصالحه می‌باشد و هنوز دو هزار و پانصد تومان دیگر باقی مانده است آیا راضی هستی همه این پولها را به شوهرت مصالحه کنی، زن هنگامی که پولها را مشاهده می‌کند می‌گوید: من هرگز پولی به او نمی‌دهم و به مصالحه راضی نیستم.

داستان دیگری که درباره مرحوم میرزا ابراهیم مشهور است از این قرار می‌باشد که مرحوم حاج جلیل خامنه‌ای مقداری قند برای روضه‌خوانی به منزل میرزا ابراهیم می‌فرستد، میرزا در ایام محرم و صفر و لیالی متبرکه مجلس روضه‌خوانی داشته است، میرزا دستور می‌دهد قندها را مصرف نکنند تا موضوع را از حاج جلیل سؤال کند و منظور او را از ارسال قندها بداند.

حاج جلیل را به منزل خود می‌خواند و می‌گوید: مقصود شما از فرستادن قند به منزل من چه بوده؟ حاج جلیل با صدا و لحن خاصی می‌گوید: آقا شما هم قاضی هستید و ضمنا عالم بزرگوار و مورد احترام و مطمئن هم می‌باشید، ما این قندها را برای روضه‌خوانی به منزل شما فرستاده‌ایم، و برای قضاوت هم به شما مراجعه نخواهیم کرد، میرزا ابراهیم می‌گوید: حالا که چنین است قندها را مصرف کنید.

نگارنده گوید: از این میرزا ابراهیم خراسانی که در آن هنگام در مشهد مقدس صاحب نفوذ بوده، بطوری که والی وقت و نائب التولیه و علماء در مجلس او حاضر می‌شوند و تشکیل جلسه می‌دهند تا از نفوذ کلام او استفاده کنند و از یک فاجعه جلوگیری نمایند شرح حال درستی نیست و او در سال ۱۳۳۴ قمری درگذشت.

منابع: منتخب التواریخ، حدیقه الرضویه و یادداشتهای نگارنده.

۲۵- ابراهیم خطاط

قاضی میراحمد منشی در گلستان هنر می‌گوید: مولانا ابراهیم از خوشنویسان مقرر است و او را ثالث خواجه عبدالحی و مولانا درویش می‌توان گفت، او خط را به غایت نازک و صاف ساخت، از استرآباد است، مدتی انشاء آستانه مقدسه عرش منزله نموده، بعد از آن مدتی دیگر در دارالمؤمنین قم هم کتابت کرده و این دو بیت به خط نسخ تعلیق در درگاه کاشی کاری آستانه مقدسه منوره حضرت معصومه صلوات الله علیها به خط اوست:

الهی به حق بنی فاطمه که بر قول ایمان کنم خاتمه
اگر دعوتم رد کنی یا قبول من و دست و دامن آل رسول
گاهی نیز شعر می‌گفت، این مطلع از نتایج طبع اوست:

منم جا داده در صحرای دل مشکین غزالی را
بر آورده بخوناب جگر نازک نهالی را

۲۶- ابراهیم رضوی

او از بزرگان و شخصیت‌های عالی مقام سادات رضوی در مشهد مقدس بود و در عصر خود قرن یازدهم یکی از ارکان مشهد مقدس بشمار می‌رفت او املاک و رقبات زیادی در سال ۱۰۳۸ وقف کرد، موقوفات او هنوز به نام اوقاف سادات رضوی معروف می‌باشد.

مرحوم محمدباقر رضوی در شجره طیبه گوید: میرزا ابراهیم برادر اعیانی میرزا ابوطالب رضوی خلف مرحوم میرزا ابوالقاسم و نواده میرزا ابوطالب اول است، همان سید جلیل که مضجع پاک و مرقد تابناکش در ایوان کوه سنگی پیراسته از علایق مطاف خلائق است، وی را جز یک صبیبه مسماء به «سلیمه بکم» اولادی نبوده است.

او املاک خود را وقف سادات رضوی نمود و در وقفنامه شرط فرمود: تولیت مادام الحیاة با خود واقف است و بعد از بدرود زندگی تولیت با صبیبه واقف سلیمه بانو می باشد، وقفنامه سید ابراهیم بسیار مشروح و مفصل است و گروهی از علماء و اعیان مشهد مقدس آن را امضاء کرده اند تمام صورت وقفنامه در کتاب شجره طیبه چاپ شده است.

نگارنده گوید: قبر ابراهیم رضوی اکنون در نزدیک کوه سنگی دارای بقعه و بنا می باشد و ما در فصل مزارات مشهد درباره بناء مقبره او مطالبی نقل کردیم جویندگان به آن فصل مراجعه کنند.

۲۷- ابراهیم رضوی مشهدی

محمد باقر رضوی در شجره طیبه گوید: حاج میرزا ابراهیم رضوی از اجله محترمین و از جمله امناء و موثقین ارض فیض قرین بود، در خط نسخ استاد عصر بود و در سایر کمالات نادره دهر، گاه گاهی به تجارت اشتغال می ورزید و بسا اوقات مسافرت بلاد می نمود، مدتی در استرآباد توقف داشت حالش به همین منوال می گذشت تا به رحمت ایزدی پیوست و در ایوان طلای صحن مقدس عتیق غریق بحر عمیق مغفرت گردید.

۲۸- ابراهیم متولی

در وقایع السنین گوید: میرزا ابراهیم نواده میرزا بدیع متولی آستانه شد و بعد از مدتی مقتول گردید، تولیت او در سال ۱۰۷۳ بود و جدش میرزا بدیع مدت چهار سال تولیت را به عهده داشت، شرح حالی از این دو نفر به نظر نگارنده نرسیده است.

۲۹- ابراهیم سر رشته‌دار

او در سال یک هزار و سیصد همراه ناصرالدین شاه به مشهد مقدس آمد و سپس سفرنامه‌ای درباره این مسافرت نوشت، نسخه‌ای از این سفرنامه که در ۲۳۲ برگ تحریر شده در کتابخانه دانشکده ادبیات مشهد نگهداری می‌شود.

۳۰- ابراهیم شاملو

او یکی از شاعران و خوشنویسان مشهد مقدس در تاریخ معاصر بود، گلشن آزادی در تذکره خود گوید: ابراهیم شاملو فرزند صدر الاطباء از خاندانهای معروف مشهد است، او در جوانی وارد خدمات دولتی شد و در شهرهای مختلف به کار اشتغال داشت او خطی دلاویز و حافظه‌ای قوی و دارای ذوقی وافر بود و در بهمن ماه سال ۱۳۴۶ درگذشت، دو رباعی ذیل از آثار او می‌باشد:

با این که نصیب ما در این دهر غم است پشتم ز گرانباری اندوه خم است
با این همه رنج و غصه و درد و تعب هر قدر کنم شکر خدا باز کم است

با بازی چرخ ماجرا نتوان کرد با آنچه قضا کند غزا نتوان کرد
خود می‌دهد و می‌برد او هست حکیم در کار خدا چون و چرا نتوان کرد

۳۱- ابراهیم شرف‌الدین

حاج میرزا حسن فسائی در فارسنامه گوید: شرف‌الدین امیر سید ابراهیم که از سادات عظام و اشراف کرام فارس بود و به کمال زهد و طاعت و وفور کرم و عبادت مشهور، چندی غربت اختیار کرد و در خراسان رحل اقامت بیانداخت و سجاده عبادت را گسترده خود را به ریاضتهای شاقه مشغول داشت و هزارها نفر از مردم در قید ارادت

او در آمدند.

کرامات و مقامات گوناگون از او در اکناف شهرت یافت و در بین حدیث حب الوطن من الایمان را خوانده از خراسان قاصد شیراز گردید و در میانه راه به هر جا رسید جماعتی به آوازه کرامت به او ملحق شدند ملک شبانکاره به قاضی قضاة امیر سیدابراهیم پیوسته و او را مهدی آخر زمان گفتند و شهرت انداختند که:

امیر سید مردم را از آنچه در خیال آورند و آنچه در خانه ذخیره گذارند خبر دهد و در وقت جنگ با دشمن چندین هزار سوار غیبی به او ملحق گردند و هر کسی تیری به جانب او اندازد همان تیر برگشته بر سینه آن کس فرو رود و هر که خواهد شمشیری به او یا زد دستش فلج شود.

شحنه شیراز و نائب دیوان اتابک آبش خاتون با اعیان ملک مشاورت کرده بعد از اتفاق آراء برج و باروی شهر را محکم داشتند و به مردان کار دیده سپردند، پس لشکر مغول و سپاه مسلمانان از شیراز بیرون آمده در نزدیک پل کوار که اکنون به پل فسا شهرت یافته با لشکر امیر سید تلاقی کرده، مدتی کسی را یارای انداختن تیر و یا زدن شمشیر نبود.

پس یک نفر از مغول تیری روانه داشت ضرری ندیده بیشتر انداخت دیگری با شمشیر آخته تاخته دستش از کار نگشت، پس لشکر شیراز و مغول بر سپاه شبانکاره و امیر سید یورش آورده و جماعت او را متفرق داشتند و خون امیر سید را ریختند، این جمله در ماه رجب سال ششصد و شصت و دو واقع شد.

۳۲- ابراهیم قطیفی

او از علماء و فضلاء قرن دهم هجری و از مؤلفان و مصنفان عصر خود بشمار می‌رفت صاحب ریاض العلماء او را از زاهدان و عابدان و فقیهان زمان خود یاد کرده است، ابراهیم بن سلیمان حسام‌الدین قطیفی در قطیف ساحل غربی خلیج فارس منطقه

شرقی جزیره العرب متولد شد، و بعد به عراق مهاجرت کرد و در نجف اشرف و حلّه اقامت نمود.

شیخ ابراهیم قطیفی همراه شیخ علی کرکی و عزالدین آملی در نزد شیخ علی بن هلال جزائری درس خواندند، و علوم و معارف رسمی را از وی فرا گرفتند، قطیفی پس از فراغت از تحصیل رو به تالیف آورد و کتابهای زیادی به رشته نگارش درآورد، و از تعدادی از بزرگان اجازه روایت دریافت کرد و گروهی نیز از وی اجازه گرفتند.

شیخ ابراهیم قطیفی به مشهد مقدس رضوی هم مسافرت کرد و مدتی در این شهر مقیم بود، شیخ یوسف بحرانی مؤلف لؤلؤة البحرين گوید: رساله‌ای از شیخ ابراهیم قطیفی به نظر رسید و نام آن رساله حائریه بود او در آغاز رساله گوید: من در مشهد رضا علیه السلام با شیخ علی کرکی برخورد کردم و مسائلی بین ما مورد بحث قرار گرفت.

صاحب لؤلؤة البحرين ملاقات او را با شیخ علی کرکی در مشهد مقدس رضوی ذکر می‌کند و این مطلب را از یک رساله که از تالیفات او می‌باشد نقل کرده است در صورتی که مؤلف ریاض العلماء این ملاقات را در نجف اشرف نوشته است، ظاهراً مؤلف ریاض مشهد رضا را با مشهد غری اشتباه گرفته است.

ابراهیم قطیفی و محقق کرکی

قبلاً تذکر دادیم او با شیخ علی کرکی در حوزه درس علی بن هلال جزائری شرکت می‌کردند و با هم بودند، ولی بعد از اینکه شیخ علی کرکی وارد کارهای حکومتی در دولت صفویه شد، بین آنها جدائی افتاد و در مقابل هم قرار گرفتند، و جدال و مباحثه از حال عادی خارج گردید و شیخ ابراهیم با عقائد و آراء فقهی شیخ علی به مخالفت برخاست.

شیخ علی کرکی کتابی در وجوب نماز جمعه تالیف کرد که با وجود فقیه جامع شرائط در زمان غیبت نماز جمعه واجب می‌باشد، شیخ ابراهیم نظریات او را رد کرد و

نماز جمعه را در زمان غیبت امام تحریم نمود، کرکی کتابی در حلّیت خراج نوشت و گرفتن خراج و مالیات را از طرف دولت بلامانع دانست ولی شیخ ابراهیم گرفتن خراج را هم تحریم نمود.

بطور کلی شیخ ابراهیم بصورت یک مخالف مطلق در مقابل محقق کرکی در آمد و هر کتابی که شیخ علی می نوشت از طرف شیخ ابراهیم مورد نقد و اعتراض قرار می گرفت، بطوری که گاهی حالت فحش و ناسزا و تحقیر و اهانت از طرف قطیفی داشت، و نظریات فقهی و علمی و یا انتقاد بر آراء شیخ نبود.

ظاهر قضیه جنگ و نزاع بین دو فقیه که مدتی هم با یکدیگر دوست بودند در پاره ای از موضوعات فقهی بوده ولی با مطالعه و تحقیق معلوم می شود گروهی از رجال دربار صفوی در این نزاع و کشمکش دخالت داشته اند، و آنها موجبات تشدید مخالفت بین این دو عالم را فراهم می کرده اند و از آن به نفع خود سود می برده اند.

اسکندر بک ترکمان در کتاب عالم آراء در این مورد نوشته: میرنعمت الله حلّی که از فضلاء حلّه بود به شراکت امیر قوام الدین حسن رتبه صداوت یافت، بعد از فوت امیر قوام الدین حسن علامه العلمائی امیر غیاث الدین منصور شیرازی با امیر نعمت الله حلّی شریک صدارت گشت.

میرنعمت الله به جهت خصومت و نزاع با خاتم المجتهدین شیخ علی عبدالعالی و موافقت شیخ ابراهیم قطیفی که معاند خاتم المجتهدین بود از صدارت معزول گشته به حلّه رفت و علامه العلمائی من حیث الانفراد صدر بود، و میانه او و خاتم المجتهدین طرح بد نشست، میر او را تجهلات می کرد و او میرزا را به عدم قید متهم می داشت.

روزی در خدمت اشرف میانه ایشان مباحثه علمی واقع شد، منجر به نزاع شد رفته رفته منازعات ایشان به قباحات کلی انجامید حضرت شاه مراعات خاتم المجتهدین کرد میرزا از صدارت معزول گردید و او در همان چند روز بی رخصت متوجه شیراز شد، منصب صدارت حسب الاراده مجتهد الزمانی به میر معزالدین محمد

اصفهانى تفویض یافت.

نگارنده گوید: از این مطالب به روشنی معلوم است که افراد صاحب نفوذ برای استفاده شخصی و امیال خصوصی در نهان از اختلاف این دو فقیه بزرگ عصر صفوی در مسائل فقهی استفاده می کرده اند، و آنان بودند که شیخ ابراهیم را تحریک می کردند تا در برابر شیخ علی محقق کرکی قرار گیرد و آراء فقهی او را رد کند و یا به وی ناسزا گوید.

مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی در ترجمه شیخ ابراهیم قطیفی گوید: مقدس اردبیلی هم از نظریات شیخ ابراهیم حمایت کرده است، پیداست وقتی که امیر نعمت الله صدر اعظم دربار صفوی و یا امیر غیاث الدین منصور شیرازی به خاطر حمایت از شیخ ابراهیم عزل شوند و مقام خود را از دست بدهند سکوت نخواهند کرد.

علامه مجلسی و شیخ ابراهیم

مؤلف ریاض العلماء از استاد خود علامه مجلسی روایت می کند که او گفت: شیخ ابراهیم قطیفی در آن حد از علم و فضل و فقاہت نبود که در مقابل آراء و نظریات فقهی شیخ علی کرکی اظهار نظر کند، مؤلف ریاض گوید: مرحوم مجلسی در دیانت او هم تردید داشت و او را متهم به عدم تقوی می کرد، استاد مجلسی گفت: من در یکی از رسائل شیخ ابراهیم سخنانی دیدم که مطالب آن همه افتراء بر شیخ علی بود.

شیخ یوسف بحرانی هم در لؤلؤة البحرین گوید: شگفتی اینجا است که شیخ ابراهیم از شیخ علی کرکی اجازه روایت دارد و از مشایخ او می باشد ولی با همه اینها نسبت به اقوال و آراء او اعتراض می کند و زبان به طعن و قدح او می گشاید، و حتی در جاهائی که من خود مشاهده کردم نسبت جهل و نادانی به او می دهد.

تذکر نویسان در شرح حال شیخ ابراهیم آورده اند: روزی شیخ ابراهیم وارد روضه مبارکه رضویه شد و در آنجا بین او و شیخ علی کرکی گفتگوهای انجام گرفت،

شیخ علی به او گفت: چرا جایزه شاه طهماسب را که برایت فرستاده بودند قبول نکردید، شیخ علی گفت: من جوایز ظالمان را قبول نمی‌کنم و اینگونه هدایا را مکروه می‌شمارم و از گرفتن آنها معذورم.

شیخ علی گفت: تو باید به امام حسن مجتبیٰ علیه السلام که جوایز و هدایای معاویه را قبول می‌کرد تاسی می‌کردی، شیخ ابراهیم در پاسخ او گفت: معاویه مالی نداشت و هرچه در دست او بود مال امام حسن علیه السلام بود که به زور از او گرفته بود، و در حقیقت او تصرف در مال خود می‌نمود، با این گفتگو مسئله خاتمه یافت و آن دوازدهم جدا شدند.

تالیفات شیخ ابراهیم قطینی

- ۱- السراج الوهاج فی حرمة الخراج.
- ۲- رسالة فی تحریم صلاة الجمعة.
- ۳- رسالة فی الرضا (ع).
- ۴- الرسالة الحائرة.
- ۵- رسالة فی محرمات الذبیحة.
- ۶- الرسالة الصومیة.
- ۷- شرح علی الفیة الشہید.
- ۸- شرح اسماء الحسنی.
- ۹- تعلیقات بر شرایع.
- ۱۰- حاشیه بر ارشاد.
- ۱۱- الفرقة الناجیة.
- ۱۲- نفحات الفوائد و مفردات الزوائد.
- ۱۳- رساله در شکیات.

اجازات او

- ۱- اجازه به امیر معزالدین محمد حسینی اصفهانی.
 - ۲- اجازه به مولی شمس الدین استرآبادی.
 - ۳- اجازه به سید شریف الدین حسینی مرعشی.
 - ۴- اجازه به سید میر نعمت الله حلی.
 - ۵- اجازه به شمس الدین محمد بن ترکی.
 - ۶- اجازه به مولی کریم الدین شیرازی.
 - ۷- اجازه به فرزندش علی بن ابراهیم قطیفی.
- منابع: ریاض العلماء، لؤلؤة البحرين، روضات الجنات، عالم آرای عباسی، فردوس التواریخ، طبقات اعلام شیعه قرن دهم، نامه دانشوران.

۳۳- ابراهیم میرزا صفوی

او از شاهزادگان هنرمند صفوی بود و در مشهد مقدس رضوی سالیان چندی حکومت داشت، ابراهیم میرزا شاعر، ادیب، نقاش و دارای هنرهای گوناگون بود، او در مشهد مقدس رضوی مدرسه‌ای هنری تشکیل داد و گروهی از شاعران، نقاشان، مصوران، و مذهبیان را در آن گرد آورد.

در مکتب هنری مشهد مقدس که او پدید آورده بود، گروهی تعلیم یافتند که نام آنها در تذکرات علم و ادب و هنر آمده است، این شاهزاده خوش ذوق از موقعیت خود استفاده کرد و با امکاناتی که در اختیار داشت هنرمندان زیادی را تحویل جامعه داد که آثار آنها هم اکنون زینت بخش موزه‌ها و مجموعه‌های شخصی می‌باشد.

شرح حال او در تذکرها آمده و هر کس که در فن هنر تصویر و تذهیب و نقاشی و خطاطی کتابی نوشته و یا مقاله‌ای به رشته تحریر در آورده از او یاد می‌کند و از کوششهای وی در ترویج آثار زیبا، و تربیت افراد هنرمند سخن گفته است، و ما اکنون

سخنان یکی از معاصران او را که درباره وی گفته است ذکر می‌کنیم.

قاضی میراحمد منشی که از نزدیکار و کارگذاران او در مشهد مقدس بود درباره او به تفصیل سخن گفته و حالات و خصوصیات او را در کتاب خود به نام گلستان هنر آورده و ما اکنون گزیده‌ای از آن سخنان را در اینجا ذکر می‌کنیم و جویندگان می‌توانند به اصل کتاب که در سال ۱۳۵۲ چاپ شده است مراجعه نمایند.

منشی میراحمد گوید: نواب میرزائی ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا روح‌الله روحه از جمله خوشنویسان مقرر بودند، اگرچه چند روزی تعلیم خط از مولانا مالک گرفتند اما چون ادراک و قابلیت جبلّی و ذاتی آن اعلیحضرت عطار د فطنت را بود از روی خطوط و قطعات مولانا میرعلی مشق می‌فرمودند و به روش ایشان می‌نوشتند.

نواب میرزائی جلی را بسیار پاکیزه و با مزه و خوش می‌نوشتند و گاهی کتابت خفی هم می‌فرمودند و بغایت یکدست و نزاکت و طراوت می‌افتاد، فقیر هیچ کس را چنان طالب و فریفته و شیفته به خط مولانا علی ندیدم که آن بهرام تربیت را و بیشتر از آن اعلیحضرت کسی خط مولانا میرعلی را در اندک زمانی جمع نکرده بود.

در آن زمان و ایام که در مشهد مقدس و آن روضه اقدس تشریف داشتند چند جلد مرقع را که مولانا جهت روزگار واپسین و سفر حجاز و ایام انزوا نوشته بودند با دیگر نسخه‌ها و قطعه‌ها از مولانا به وارث شرعی منتقل گشته بود، تمامی آنها بطوع و رغبت به سرکار فردوس منزلت انتقال بیعی یافت، استعدادات و کمالات آن حمیده صفات کار هیچ مورخی نیست.

اما چون این بنده دیرینه که مملوک و غلام‌زاده آن جامع اوصاف حسنه است و در غلامی و بندگی آن در درج سلطنت و هنرمندی و مجموعه کمالات و سخن‌گستری نشو و نما یافته لاجرم مجملی از آن مفصل مشحون بایجاز و اختصار ما لا یدرک کله لا یتُرک کله اندکی از محامد آن خلاصه اماجد را عرض می‌نماید.

سلطان ابراهیم میرزا به فنون فضائل معروف و سلطانی بود به صنوف خصائل

موصوف، قباى سلطنت بر قامت دولت او خلعتى بود دوخته و حدود اطراف خراسان با نوار معدلت او افروخته به قوت طبيعت و قاد انواع فنون و اصناف علوم معلوم و مفهوم مى فرمود و به حدت ذهن نقاد معانى و دقايق بيان ابداع مى نمود.

مقامات علمى و هنرى او

قاضى ميراحمد گوید: از بدايت صباح تا نهايت رواح از پى انجام مصالح مملکت اوقات صرف مى فرمود، و از مقطع شفق تا مطلع فلق در پى تحصيل کمالات مى بود، تعداد فضائل و هنرها و کسب کمالات آن خسرو خجسته صفات امرى است متعذر که لا ینع و لا یحصى است، احاطه جميع از معقول و منقول نموده و حاوی اصول و فروع گردیدند.

همیشه در قرائت کلام ملک علام مواظبت داشتند و قرائت عشر و علم تجوید را پیش شیخ فخرالدین طبسى و والد ماجد او شیخ حسن على گذرانیده بودند و بعد از تنقيح علم صرف و نحو و منطق و معانى و بیان و اصول تتبع علم رجال و تصحيح کتب احاديث نبوى و امامى فرموده از علم سير و نسب و تواریخ استحضار بسیار به هم رسانیدند.

آنگاه متوجه حکمیات از طبیعى و الهى و معالجات طبى قانون زمان و باعث شفای همکنان بودند و در علم ریاضى و مجسطى از هندسى و حسابى و نجومى و موسيقى صاحب فن و مصنف بودند و نقشها و صورتها در ادوار از آن کامکار بر السنه اهل زمانه مانده و در ربع مسکون مشهور است.

با وجود همه این فضائل حمیده و خصائل پسندیده در همه احوال مجالست اصحاب کمال و مخالطت اهل علم و ارباب فضل را بر خود فرض عین و عین فرض مى دانست، صیت صدق و عنایت و آوازه حسن رعایت آن سپهر منزلت به حال اهل فضل به اطراف هفت کشور و اقالیم بحر و بر رسید خردمندان کامل و هنرمندان فاضل از

اطراف و اکناف عالم به درگاه او روی آوردند.

موقعیت اجتماعی، سیاسی و ادبی او

میرمنشی گوید: خانان اطراف و حدود و امراء و مقربان این دودمان خلافت مکان و دیگر سلاطین هندوستان و ترکستان از مشاهده عظمت و جلالت و اسباب سلطنت و فَرّ و شکوه و کشورستانی و انتظام امور و جهانبانی و تمهید قواعد او انگشت تحیر به دندان می‌گزیدند و انواع هنرمندان و پیشه‌وران نزد او تربیت می‌شدند.

هیچ یک از پادشاهان و شاهزادگان کتابخانه رنگین بهتر از آن شاهزاده با تمکین نداشتند، خوشنویسان نادر زمان و نقاشان بهزادسان و مذهبیان و مضوران و صحافان بیشتر در آن کتابخانه مقیم و ملازم بودند، قریب به چهار هزار جلد کتاب از هرچه خواستی در کتابخانه عالی نواب میرزائی حاضر بود.

از شعراء خواجه حسین ثنائی که او را خاقانی ثانی می‌گفتند از تربیت یافتگان آن خسرو عالمیان بودند و همواره در ملازمت بودند، و همچنین شاعرانی مانند لطفی جرفاذقانی، میلی، شرف حکاک، حرفی، کمال شوشتری، شعوری نیشابوری و احمد میرک مشهدی با او در ارتباط بودند.

در شعر و شاعری شیرین زبان و درست بیان بودند، تخلص جاهی به مناسبت شاهی اختیار فرمودند و شعر فارسی و ترکی را هر دو خوب می‌گفت و دو ساقی نامه گفتند و در علم عروض و قافیه و معما خود ماهر بودند، دیوان اشعار ایشان قریب به سه هزار بیت علی حده راقم جمع نموده، دیباچه بر آن نوشته این رباعی تیمنا در این نسخه نوشته شد.

آن شوخ به من دشمن جا نیست هنوز بی مهر چو روزگار فانی است هنوز
با آنکه مرا تاب تجلیش نماند با من به مقام لن ترانی است هنوز
نگارنده گوید: قاضی میراحمد در کتاب خلاصة التواریخ که آن را خلاصه

عباسی و یا تاریخ شاه عباس هم می‌نامند، شرح حال ابراهیم میرزا را آورده است مطلب قابل توجه این است که میرمنشی در گلستان هنر از پایان زندگی و جریان مرگ او مطلبی نیاورده است، در صورتی که گلستان هنر را بعد از فوت او تالیف کرده و از وی به عنوان روح الله روحه یاد می‌کند.

پایان زندگی ابراهیم میرزا

سلطان ابراهیم میرزا فرزند بهرام میرزا پسر شاه اسماعیل اول صفوی بود، عمویش شاه طهماسب او را به حکومت مشهد مقدس که در آن ایام یکی از مناصب مهم دولتی بود برگزید، او به مشهد مقدس رفت و چند سالی در آنجا بسر برد و به کارهای علمی، ادبی، سیاسی و هنری پرداخت و مکتب هنری مهمی در خراسان پدید آورد. او بعد از مدتی به قزوین برگشت و در دربار شغلی بدست آورد و تا پایان زندگی در قزوین ماند.

شرح حال او در تذکرهاى متعددی آمده و هر کس درباره اهل ادب و هنر کتابی نوشته از وی یاد می‌کند، و معمولاً سخن‌ها و گفته‌ها تکراری است، ما در اینجا فقط به گلستان هنر که مؤلف آن از کارگذاران او بوده و مطالب دست اول را گرد آورده است آوردیم و اینک جریان کشته شدن او را از کتاب عالم آرای عباسی تالیف اسکندربک ترکمان نقل می‌کنیم.

اسکندربک گوید: سلطان ابراهیم میرزا از متعهدان روزگار به انواع فضل و کمال آراسته و به فنون هنر پروری پیراسته بود، خط نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت، مصور نازک قلم بود، در موسیقی و علم ادوار سرآمد روزگار، در تصنیف قول و عمل شاگرد مولانا قاسم قانونی بود و ساز را خوب می‌نواخت و جاهی تخلص می‌کرد و غزلهای عاشقانه از او در میان است.

اسماعیل میرزا هنگامی که دستور قتل شاهزادگان را صادر کرده بود، دستور داد

گروهی از چرکس‌ها که در خدمتش بودند به حرم نواب سلطان ابراهیم میرزا درآمدند، او را از پیش حلیله جلیله‌اش که صبیبه قدسیه شاه جنت مکان بود بیرون کشیده طناب در حلقش انداختند و خفه کردند، همان لحظه فریاد و فغان از خانه میرزا برآمده ظاهر شد که به قتل او اقدام کرده‌اند.

حرم محترمش کتابخانه او را که از خطوط استادان و خوشنویسان ما تقدم و تصویر مصوران عديم المثل بود و ساير تحف در سرکار او بسیار بود، چینی خانه‌اش رشک نگارخانه چین و خطا می‌نمود، بعد از واقعه میرزا اکثر آنها به جهت اینکه به دست اسماعیل میرزا در نیاید در آب ریخته چینی‌ها را خرد کرده بقیه را آتش زد و در ماتم میرزا فریاد و فغان از حد اعتدال گذرانید و در همان ماه عالم فانی را وداع کرد و به عالم بقا پیوست.

علامه جلیل القدر شیخ آغا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام شیعه ابراهیم میرزا را عنوان می‌کند و گوید: میرابوالفتح ابراهیم میرزا صفوی متخلص به «جاهی» فرزند میرظهیرالدین بهرام بن شاه اسماعیل فاتح صفوی از افاضل امراء و فرزندان ملوک بود، زوجه او گوهرشاد دختر شاه طهماسب بود او مدت ۱۲ سال تا سال ۹۷۹ در مشهد حکومت می‌کرد.

هنگامی که شاه اسماعیل دوم در قزوین به سلطنت رسید، دستور داد او را بکشند، شمشال نامی مامور کشتن او شد و در ماه ذی حجه سال ۹۸۴ او را کشتند و زوجه‌اش هم در همان ماه که ابراهیم را کشته بودند در گذشت و عمر او در هنگام کشته شدن ۳۴ سال بود، جنازه او و همسرش را به مشهد مقدس بردند و در آنجا به خاک سپردند.

داستان چشمه سبز مشهد

قاضی میراحمد منشی در کتاب خلاصۃ التواریخ داستانی از آب چشمه سبز را که در زمان حکومت ابراهیم میرزا صفوی اتفاق افتاده نقل می‌کند، و ما اکنون با نقل این حادثه که در نوع خود بی‌نظیر است و شاعر و نویسنده معروف آقای گلچین معانی آن را در نشریه فرهنگ خراسان به چاپ رسانیده‌اند در اینجا ذکر می‌کنیم:

میراحمد گوید: در سال ۹۶۷، آب چشمه سبز که دریاچه عظیمی بود، گمان مردم این بود که هرگاه این آب، بدر رو پیدا کند اکثر بلوکات مشهد مقدس و ولایات خراسان خراب خواهد شد، اتفاقاً در محلی که قمر در برج جوزا بود آب چشمه سبز رهائی یافته هرچه در پیش آن واقع شده از بیخ برکنده تا به رودخانه طوس رسید و از آنجا به رودخانه مرو منتهی شد.

دور آب به مثابه‌ای بود که درختهای بلوکات مشهد مقدس را که چهار صد ساله و پانصد ساله بود به طریقی که موی از ماست بکشند از بیخ کند و خرابی بسیار به بار آورد و گروهی از صحرائشینان و مردم که بر عبور آن واقع شده بودند هلاک گردانید، بعد از آنکه مردم بلوکات از ولایت به شهر تردد می‌نمودند بر عبور آن سیل گاه ظروف طلا و نقره بیشمار یافتند.

ظروف یافته بهانه کردند و به قندهار رفتند و آن را خرج کرده در عوض متاع‌هند خریده و در مدت دو ماه در قریه مذکور آمدند، چون آن جمعیت و اسباب زیاده از وسع حال و فائده تجارت و سفر ایشان بود، کدخدایان بلوک در مقام تحقیق آمده ظاهر شد که از چشمه بیرون آمده و مردم قهپایه و صحرائشینان بسیار نفائس یافته‌اند.

این خبر به سمع شریف نواب جهانبانی ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا رسانیدند میرزا با امراء و نقباء و سایر اعیان به جانب چشمه مذکور در حرکت آمد به دو روز بدانجا که از شهر مشهد مقدس تا بدان مکان دوازده فرسخ مسافت بود شکارکنان تشریف بردند و به درون آن موضع که آب در او به مرور ایام و شهور اعوام مجتمع گشته

بود در آمد.

از هر جانب که زمین را شکافتند اقسام طلا آلات و نقره آلات از صور جانوران و سایر ظروف و اوانی ظاهر شد که دو روز نواب جهانبانی در آن حوالی بسر بردند قریب شصت هفتاد ظرف نقره و مقداری از طلای احمر خالص جمع آمده آنها را برداشته به مشهد مقدس آوردند و حقیقت عرضه داشت نموده با اشیاء مذکوره به درگاه گیتی پناه نزد شاه جمجاه فرستادند و کس به حفظ آن موضع تعیین نمودند.

چون شاه عالم پناه بر این معنی آگاه شدند داروغه و ضابطی و مشرفی به دستور کان فیروزه که در جوار آن قریب به بلده نیشابور واقع است فرستادند و کسی به جهت آن موضع تعیین نمودند و الحال از آن چشمه اندک آبی در وسط حقیقی آن دره جاری می شود، حقیقت آن که از بعضی کهنسالان که از سلف بدیشان رسیده بود معلوم شد این است.

آن چشمه در میان دو کوه واقع و آب جمع شده دریاچه عظیمی شده بود و از هیچ جانب راه بدر رو نداشت و مرتبه مرتبه در تزايد و تضاعف می شد و قبل از زمان اسلام که کفار در این بلاد و ولایات بودند این آب را می پرستیدند و هر کس از ذکور و اناث هر چه میسر می شد بر سیبل نذر در آن آب می انداخت.

به مرور اعوام نفائس بسیار در آن گلاب جمع شده بود، چون آن آب راه به در رفت یافت که اکثر آن نفائس همراه آب به در رفته در رودخانه ها و صحراها ناپدید شد، وقلیلی از آن در ته گل مانده بود و آن را نیز به مرور مردم بلوکات نهانی بدر آوردند.

منابع: گلستان هنر، تاریخ عالم آرای عباسی، طبقات اعلام شیعه، اعیان الشیعه، تذکره عرفات، تذکره نیشتر عشق، تذکره میخانه، تاریخ نظم و نثر.

۳۴- ابراهیم نقطه

محمد خسته در کتاب معاصرین سخنور گوید: سید ابراهیم نقطه معروف به

عالمشاهی فرزند سید محمد علی شاه در سال ۱۲۸۴ شمسی مطابق با ۱۳۲۴ قمری در مشهد تولد یافت، او از غزنه است و در ایران تحصیل کرده، و به افغانستان آمد، در شقوق حقوقی و علمی دولتی ماموریت داشت در آخر سال ۱۳۲۹ شمسی متقاعد گردید، اکنون دارالوکاله دارد، آثار او در جرائد و مجلات نشر می شود منظومه ذیل از اوست:

گذشتم روزکی از پای دیوار	بسر بودی بسی تشویش و افکار
قدم بر داشتم آرام آرام	بناگه ساق و دستی از لب بام
برهنه چون بلور روشنی بود	برون شاخ گلی از گلشنی بود
خطوط سبز رنگ پیچ خورده	بدیدم من ز شریان فشرده
بپاز و آستینش خورده بد چین	قدح اندر میان دست سیمین
بروی من قدح پرتاب گردید	که سر تا پا تنم در آب گردید
ستادم از غضب دیوانه گشتم	روانه جانب آن خانه گشتم
صدای دلکشی آمد که پاکست	بگفتم گر تو افکندی چه پاکست

۳۵- ابراهیم واصف

نصرآبادی در تذکره خود گوید: ملا ابراهیم متخلص به واصف مشهدی است، مدتی در خدمت عالی حضرت میرزا محسن متولی مشهد مقدس بود، دست از ملازمت کشیده و به مدرسه رفته به تحصیل مشغول شد و در این سال اراده هندوستان کرده و در بندرعباس فوت شد این بیت از اوست:

در آن مقام که دل مرغ نامه بر باشد گشودن مژه مقراض بال و پر باشد

۳۶- ابراهیم بن اسحاق

او از قاریان معروف زمان خود بوده است ابوالخیر جزری در کتاب غایة النهایة

معروف به طبقات القراء گوید: ابراهیم بن اسحاق طوسی معروف به غلام جلان از علمای علم قرائت می باشد، و محمد بن عبدالله بن ابی عمر قراءت وی را روایت می کند. ابوسعید سمعانی نیز در کتاب انساب ذیل کلمه «جزری» گوید: ابوالفضل محمد بن عصف همدانی که به موصلی معروف می باشد در شهر ساری ابراهیم بن اسحاق طوسی را ملاقات کرد و از وی اخذ حدیث نمود، ابوالفضل جزری در سال ۵۳۴ در بغداد در گذشت.

۳۷- ابراهیم منشی

او از خطاطان مشهور زمان بود و در مشهد مقدس اقامت داشت، در تذکره خط و خطاطان گوید: مولانا ابراهیم منشی ثالث عبدالحی نامیده می شد، اصلش از استرآباد و در مشهد رضوی ساکن بود، از آنجا به شهر قم رفت و رکن اعظم تعلیق نویسان شد، در آستانه معصومه علیها السلام خطش دیده شده، و دو فرزند او به نامهای اسماعیل و سلطان محمود متخلص به نجاتی از تعلیق نویسان هستند.

۳۸- ابراهیم بن اسماعیل

عبدالغفور محقق بلوچستانی که مسند اسحاق بن راهویه را تحقیق و چاپ کرده در جلد اول این مسند که شرح حال اسحاق می باشد گوید: یکی از راویان اسحاق بن راهویه ابراهیم بن اسماعیل عنبری طوسی ابواسحاق امام است که از پیشوایان اهل حدیث و از حافظان و راویان بود و او بعد از سال ۲۸۰ در گذشت.

ذهبی در تذکره الحفاظ او را عنوان کرده و گوید: حافظ علامه ابواسحاق ابراهیم بن اسماعیل طوسی صاحب مسند از یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و قتیبه و گروهی از محدثان خراسان، حرمین، مصر، شام، عراق و جزیره روایت می کند و از وی ابونضر فقیه و ابوالحسن بن زهیر و محمد بن صالح و دیگران روایت کرده اند.

ابوالنضر گوید: من مسند او را که بیش از دویست جزء بود با خط خود نوشتم، حاکم نیشابوری گوید: او از محدثان طوس بود و بعد از شیخ خود محمد بن اسلم طوسی بر همگان برتری داشت، او از اقران و هم صحبتان محمد بن اسلم بود و قبل از ۲۹۰ درگذشت.

۳۹- ابراهیم بن محمد

استاد بزرگوار شیخ آغابزرگ تهرانی در طبقات اعلام شیعه قرن ۱۲ گوید: ابراهیم بن محمد عاملی که ظاهراً از شاگردان و یا معاصران شیخ حر عاملی بوده است، نسخه‌ای از اثبات الهداة را نوشته است، او در سال ۱۱۲۱ در مشهد مقدس رضوی مقیم بوده و کتاب فوائد طوسیه را در این شهر کتابت کرده، از این عالم شرح حالی در دست نیست.

۴۰- ابراهیم بن محمد طوسی

او ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن ابراهیم طوسی یکی از بزرگان عصر خود بود و در علم مناظره مهارت داشت، ابواسحاق مال و ثروت زیادی در اختیارش بود و با عزت و جلال زندگی می‌کرد، او نزد ابوالولید نیشابوری و ابوسهل صعلوکی درس خواند و علوم و معارف را فرا گرفت و در ماه رجب سال ۴۱۱ درگذشت.

ابراهیم بن محمد طوسی از علمای شافعیه بود و رافعی نقل می‌کند که او خواندن دو رکعت نماز را قبل از مغرب مستحب می‌داند، بیهقی و دیگران هم از او روایت کرده‌اند. نام این محدث مشهور در اکثر کتب تراجم شافعیه آمده است.

منابع: طبقات شافعیه سبکی، طبقات شافعیه قاضی ابن شهبه و مجمل فصیحی خوانی.

۴۱- ابراهیم بن میرعماد

او فرزند میرعماد حسنی قزوینی خطاط معروف بود، در کتاب احوال خوشنویسان آمده ابراهیم قزوینی فرزند میرعماد حسنی سیفی خوشنویس شهیر، خوش محاوره و ستوده خصال و پرهیزگار بود، و تعلیم خط از پدر گرفته بود، او بعد از قتل پدرش به خراسان رفت و پس از چهارده سال به قزوین بازگشت و به تعلیم خط پرداخت.

وی در سال ۱۰۳۵ در حالی که پنجاه و سه سال از عمرش گذشته بود در قزوین در گذشت، سنکلاخ در تذکره خود ابراهیم بن میرعماد را به لقب «شمس النهار» یاد می‌کند، در تعلیقات گلستان هنر آمده: ابراهیم بن میرعماد و گوهرشاد دختر میرعماد در خط نستعلیق استاد بوده‌اند.

۴۲- ابراهیم بن یحیی

او از علماء عصر شاه عباس بود، در ریاض العلماء وی را از فاضلان و زاهدان و از صاحبان تقوی و فضیلت ذکر می‌کند، او در سال ۹۹۷ در مشهد مقدس مقیم بوده و ظاهراً در روضه مقدسه رضویه مجلس داشته است.

۴۳- ابن علی واقعی

در تاریخ نظم و نثر گوید: ابن علی واقعی طوسی از ملازمان جلال الدین محمد اکبر بوده و غزل می‌سروده است.

۴۴- ابوالاحمد طوسی

در کتاب اسرار التوحید در ضمن حالات ابوسعید ابوالخیر از وی یاد شده است

مؤلف اسرار التوحید گوید: پس شیخ به خاتقاه ابواحمد کی قدمگاه بونصر سراج بود فرود آمد و استاد ابواحمد شیخ ما را مراعات و خدمتها بجای آورد و چند روز او را در طوس نگاه داشت و شیخ را در خاتقاه خویش نوبت مجلس نهاد و اهل طوس چون کرامات شیخ بدیدند مرید شدند.

امیر امام عزالدین ایلباشی گفت: از امیر سعید بوعلی عرض شنودم که گفت: در آن وقت که شیخ بوسعید قدس الله روحه العزیز به طوس آمد و در خاتقاه استاد ابواحمد مجلس می گفت و من هنوز کودک و جوان با پدر به هم به مجلس شدم و خلق بسیار جمع آمده بودند چنانکه بر در و بام جای نبود.

۴۵- ابوبکر جاندار

عزالدین بن اثیر در کتاب کامل التواریخ گوید: ابوبکر جاندار که یکی از امیران طوسی بود در قلعه «وسکره خوی» طوس موضع گرفته بود، با گروهی از طرفداران خود در آنجا اقامت داشت و با مؤیدآی به امیر نیشابور به مخالفت برخاسته بود، مؤید به طرف قلعه و پناهگاه او لشکر کشید و آنجا را محاصره کرد.

مردمان طوس از رفتار و کردار ابوبکر جاندار رضایت نداشتند و با مؤیدای به همراهی کردند تا شر او را بر طرف کند و دژ او را تسخیر نماید، ابوبکر نخست مقاومت کرد و پس از اینکه دریافت مؤیدآی به خود در جنگ شرکت دارد، مقاومت نکرد و از قلعه بیرون آمد و اظهار اطاعت نمود، مؤیدآی به دستور داد او را در بند کشیدند.

۴۶- ابوبکر حمای

شیخ صدوق رضوان الله علیه در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام گوید: ابونصر احمد بن حسین ضبی از ناصبیان بود و من ناصبی تر از او را ندیدم او در عداوت خود نسبت به اهل بیت علیهم السلام تا آنجا پیش رفته بود که می گفت: «اللهم صل علی محمد فردا» و

از صلوات بر آل محمد علیهم السلام امتناع می‌کرد.

ابن بابویه گوید: او برای من نقل کرد که در محله «حرب» نیشابور مردی از اهل حدیث زندگی می‌کرد که او را ابوبکر حمابی می‌گفتند، ابوبکر گفت شخصی امانتی نزد من نهاد و گفت: این امانت در اختیار شما هست و من در آینده آن را از شما خواهم گرفت، من امانت او را در جانی مخفی کردم ولی بعد از آن محل آن امانت را فراموش نمودم و سرگردان ماندم.

در سر موعد صاحب امانت نزد من آمد و مال خود را از من طلب کرد، من هم جای آن را پیدا نکردم، او مرا متهم نمود که من مال او را نمی‌خواهم بدهم از منزل خود در حالی که بسیار مهموم بودم بر آمدم و سرگردان این طرف و آن طرف می‌رفتم، در این هنگام مشاهده کردم گروهی به طرف مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌روند.

من هم با آنها به طرف مشهد رهسپار شدم و رضا علیه السلام را زیارت کردم و از خداوند خواستم تا محل آن امانت را به من بنمایاند، در آنجا اندکی خوابم ریود، کسی در خواب نزد من آمد و محل امانت را به من نشان داد ولی من به این خواب چندان توجهی نکردم، اما صاحب امانت رفت و آن محل را حفر کرد و امانت خود را به دست آورد، ابوبکر حمابی بعد از این مردم را به زیارت مشهد رضا علیه السلام ترغیب و تشویق می‌کرد.

۴۷- ابوبکر شهرد

بیهقی در تاریخ مسعودی در حالات سوری صاحب دیوان خراسان در عصر غزنویان از وی یاد می‌کند و گوید: او در مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام خدمات عمرانی انجام داده، بوبکر شهرد از کارگذاران فائق خادم بود و فائق هم از امیران و سرداران خراسان بود که نام او در جنگهای عصر سامانیان و غزنویان آمده و مادر جای خود از کارهای او یاد خواهیم کرد.

۴۸- ابوبکر طوسی

او معاصر سلطان جلال‌الدین فیروز شاه بود که در سال ۶۸۸ در دهلی به شاهی رسید، ابوبکر طوسی در زمان سلطنت فیروز شاه از خراسان به هندوستان مهاجرت کرد و در این سفر گروهی از مریدان و پیروان او هم با وی به هندوستان رفتند او در کنار رودخانه جمنا نزدیک دهلی خانقاه و زاویه بنا کرد و گروهی به طرف وی رفتند و در مجلس او شرکت کردند.

محمد قاسم فرشته استرآبادی معروف به هندوشاه در تاریخ فرشته ضمن بیان حالات و خصوصیات جلال‌الدین فیروز شاه خلجی و سیدموله که متهم بود با او مخالفت می‌کند از وی یاد می‌نماید و می‌گوید: شیخ ابوبکر حیدری طوسی با جمعی از درویشان حیدری که از ولایت همراه او آمده بودند نزدیک کوشک طلبیده گفت: ای درویشان ببینید که این مرد - سیدموله - در حق من چه ظلمی اندیشیده است.

او بر ضد من قیام کرده و می‌خواهد خللی به ظهور رساند، انصاف دهید و حیف من از او بستانید، در این هنگام قلندری سیستانی بی‌باک که غریق احسان حقوق او بودی بی‌تأمل برجست و تن او را با جوال دوز مجروح ساخت سیدموله فریاد بر آورد و گفت: از اینکه مرا زودتر بمبدء خود می‌رسانید از کشتن خود خوشحالم و آزرده نیستم. اما از طایفه درویشان شوم است و میمنت ندارد و عنقریب مکافات آن به تو و دودمان تو خواهد رسید، پادشاه جلال‌الدین در کشتن او متردد و متفکر گشت، در این هنگام یکی از کارگذاران فیروز شاه که با سیدموله عداوت داشت از فرصت استفاده کرد و او را زیر پای فیل افکند و کارش به اتمام رسید.

عبدالحی لکنوی در نزهة الخواطر او را عنوان کرده و گوید: شیخ صالح ابوبکر حیدری طوسی در عصر خود یکی از مشایخ مشهور بود، او در عهد سلطان غیاث‌الدین بلبن وارد دهلی شد و در کنار نهر جمنا سکونت نمود و در آنجا زاویه‌ای بنا کرد، در آن

زاویه به فقرا و مساکین غذا می‌داد و او قلندر مشرب بود و استماع غنا می‌کرد. عبدالحی گوید: او در عین حال به احکام شریعت پای بند بود و وظائف شرعی خود را انجام می‌داد، شیخ جمال‌الدین خطیب هانسوی به فضل او معترف بود و از مصاحبت او بهره‌مند می‌گردید، لکنوی در شرح حال نورالدین لاری مشهور به ملکیار گوید: او از شیراز وارد هندوستان شد و در سال ۶۹۵ درگذشت و در زاویه ابوبکر طوسی مدفون گردید.

در اخبار الاخیار گوید: شیخ ابوبکر طوسی حیدری مشرب قلندریه داشت میان او و شیخ جمال‌الدین هانسوی بغایت مودت بود، چون از هانسی به زیارت خواجه قطب‌الدین تشریف آوردی در خانقاه شیخ ابوبکر طوسی که بالای آب جون است نزول فرمودی، شیخ نظام‌الدین اولیاء در خانقاه او حاضر شدی و مجلس داشتی، قبر او هم در خانقاه اوست.

۴۹- ابوبکر نوقانی

در کتاب اسرار التوحید از وی نام برده و او را از همنشینان ابوسعید ابوالخیر یاد می‌کند، از عبارات کتاب معلوم می‌شود که او را در نوقان طوس مقام و موقعیتی بوده است، او برای دیدن ابوسعید به میهنه ابیورد می‌رفته و ابوسعید هم هنگامی که به نوقان می‌آمده بر او وارد می‌شده و با هم در ارتباط بوده‌اند.

در اسرار التوحید گوید: خواجه عمادالدین محمد گفت: از جد خویش استاد ابوبکر نوقانی شنیدم که گفت: روزی شیخ بوسعید و خواجه حمویه و من نشسته بودیم در مسجد شیخ در میهنه، جوانی در آمد از ختن گفت: مهتر میهنه کدام است، شیخ اشارت به خواجه حمویه کرد، آن جوان گفت: اسلام عرضه کن خواجه حمویه به شیخ گفت: که اسلامش عرضه کن.

من گفتم چندین توقف نکنید از بندش بیرون آرید، شیخ مرا گفت: اسلامش

عرض کن، من اسلامش عرضه کردم آن جوان مسلمان شد، در حکایت دیگری در همین کتاب گوید: شیخ ابوسعید در طوس چون بیرون می آمد استاد ابوبکر به وداع با شیخ بیرون آمده شیخ او را هر چند باز می گردانید باز نمی گشت.

۵۰- ابوبکر بن اسد

شمس الدین جندی در کتاب طبقات قراء گوید: ابوبکر بن اسد مؤدب طوسی یکی از قاریان می باشد و محمد بن عبدالله بن ابی عمر و علم قرائت را از وی فرا گرفت، مؤلف طبقات از تاریخ تولد و درگذشت و یا زندگی وی مطلبی نیاورده است.

۵۱- ابوبکر بن خزیمه

او از محدثان بزرگ و مشایخ بود، ابن حجر در تهذیب التهذیب از حاکم نیشابوری نقل می کند که او گفت: از ابوبکر محمد بن مؤمل شنیدم می گفت: من با امام اهل حدیث ابوبکر بن خزیمه و ابوعلی ثقفی و گروهی از علماء و محدثان و مشایخ حدیث برای زیارت قبر علی بن موسی الرضا عازم طوس شدیم. محمد بن مؤمل گوید: مشاهده کردم ابن خزیمه هنگام زیارت قبر علی بن موسی الرضا بسیار تعظیم و تکریم می کند، و حالت تواضع و تضرع به خود گرفته است، به طوری که همه ما را به حیرت آورده بود، ابن حجر این حکایت را در شرح حال علی بن موسی الرضا علیه السلام ذکر می کند.

۵۲- ابوبکر بن نظام الملک

او یکی از فرزندان خواجه نظام الملک طوسی ملقب به مؤید الملک از وزیران و کارگذاران سلجوقیان بود، شرح حال او در کتب تواریخ آمده است، مؤلف نسائم الاسحار گوید: ابوبکر بن نظام الملک واسطه عقد فرزندان نظام الملک بود، عالی همم و

صاحب کرم، جامع میان فضیلت سیف و قلم.

به ردای نیکو نامی و شهامت مرتدی و به لباس کاردانی و کفایت مکتسی و به قوت بطش و ابیت نفس منعوت و موصوف، و چون سلطان برکیارق به محاربت عم خود ارسلان درغوکه به طمع ملک خروج کرده بودند لشکر کشید، این وزیر مرتب سپاه و بر مقدمه لشکر بود و به یمن تدبیر و صرامت او برکیارق گرفته آمد.

محمد عوفی در لباب الالباب گوید: وزیر مؤید الملک ابوبکر بن نظام الملک صاحب دولتی میمون، محبوب طلعت که فرع دوحه جلال و غصن ارومه کمال بود، بر شاخ درخت جلال نهالی از او شاداب تر نرسته و بر دست سیادت صاحب صدری از او مکرم تر ننشسته بود.

فی المهدی یطق عن سعادة جده أثر النجاة ساطع البرهان

در اقبال سن شباب و اوائل ایام صبی بود که به نسیم صبا لطف طبع او بر گلبن فضل ازهار نظم می شکفت و وقت وقتی خاطر را امتحان کردی و لطائف اییات که نتایج قریحت پاک او بودند از ورای ضمیر به اظهار رسانیدی وقتی بر خازن پدر خود براتی اطلاق کرد خازن تعلل نمود و گفت: نشان مبارک مخدوم باید، این رباعی انشا کرد و به خدمت حضرت وزارت فرستاد:

ای رأی تو بر کل ممالک مالک اعدای تراست کل شئی هالک

این بنده خطی نوشت بر خازن تو آرای به توفیق صحیح ذلک

او را کنیزکی ترک بود ینال نام، چنانکه جمال او رشک بتان چینی و فرخار بود دل او بسته مهر و معتکف چهر او بود، نغز در معنی او گفت و اگر چه مشهور است اما ایراد کرده آمد چه در غایت لطف و نهایت طرف است.

علینا نقش کن بر زر بکن حرفی از او کمتر

پس آن لامش بآخر بر بگفتم نام آن دلبر

این اثیر در کامل التواریخ ضمن حوادث سال ۴۶۷ گوید: در این سال عبدالله بن

محمد ملقب به مقتدی به خلافت رسید و مؤید الملک بن نظام الملک از نخستین کسانی بود که با او بیعت کرد، و در حوادث سال ۴۷۰ گوید: در این سال در بغداد فتنه‌ای به پا شد و مؤید الملک آن را فرونشانید.

در حوادث سال ۴۷۳ گوید: در این سال مؤید الملک تکریت را تصرف کرد و در حوادث سال ۴۷۵ گوید: در این سال مؤید الملک از اصفهان وارد بغداد شد و در مدرسه نظامیه منزل کرد و اموال زیادی تقسیم نمود و در سال ۴۷۶ مؤید الملک در بغداد به دیوان انشاء منصوب شد.

در سال ۴۸۷ به وزارت برکیارق رسید و بعد از مدتی از وزارت عزل شد و برادرش فخرالملک به جای او قرار گرفت، در حوادث سال ۴۹۲ گوید: در این سال برکیارق برای جنگ با طنینان عازم اصفهان شد و مؤید الملک هم که در بغداد بود به او پیوست، برکیارق به اصفهان رفت و قلعه باطنیان را محاصره نمود.

بعد از مدتی مؤید الملک با برکیارق به مخالفت برخاست، و به برادرش محمد بن ملکشاه پیوست، و امیران را بر ضد برکیارق برانگیخت، مؤید الملک همراه محمد بن ملکشاه به طرف ری رفت و در ماه ذی قعده ۴۹۲، زبیده خاتون مادر سلطان برکیارق را گرفت و به زندان افکند و بعد هم او را خفه کرد.

برکیارق هنگامی که شنید مادرش به دستور مؤید الملک کشته شده، به ری حمله آورد و با لشکریان محمد بن ملکشاه جنگید. در سال ۴۹۴ هنگامی که بین برکیارق و محمد بن ملکشاه جنگ در گرفت مؤید الملک اسیر گردید و محمد بن ملکشاه فرار کرد.

مؤید الملک را نزد برکیارق بردند، او با مؤید الملک به درشتی سخن گفت و او را متهم به طرفداری از باطنیان نمود، و گفت: تو برادرم محمد را بر علیه من تحریک نمودی و او را از اطاعت من باز داشتی، مؤید الملک هم سکوت کرد و چیزی نگفت. برکیارق دستور داد مؤید الملک را کشتند و چند روز جسد او بر زمین ماند، تا

آنگاه که یکی از امیران از برکیارق درخواست کرد اجازه دفن او را بدهند، او هم اجازه دفن را صادر کرد، جسد مؤید الملک را از همدان به اصفهان بردند و در مقبره پدرش خواجه نظام الملک به خاک سپردند.

نگارنده گوید: شرح حال ابوبکر مؤید الملک در کتب تاریخ و سیره آمده جویندگان می‌توانند به مصادر تاریخی و تذکره‌ها مراجعه نمایند، و ما به همین اندازه بسنده کردیم، زیرا نظر ما در این کتاب بنابر اختصار است.

۵۳- ابوتراب رضوی

شیخ آغازبرگ تهرانی رضوان الله علیه در طبقات اعلام شیعه قرن ۱۱ گوید: ابوتراب رضوی مشهدی ادیب و شاعر که در شعر «فطرت» تخلص می‌کرد در سال ۱۰۹۵ در حیدرآباد هندوستان در گذشت و در مقبره میر محمد مؤمن استرآبادی به خاک سپرده شد، شرح حال او و فرزندش در خزانه عامره آمده است.

۵۴- ابوتراب طوسی

در تاریخ جهانگشای جوینی از سید ابوتراب طوسی نام برده شده و او در هنگام تسلط مغول در این منطقه از طرف مغولان ماموریت داشته و در خدمت آنها بوده است، پس از اینکه لشکر مغول ناحیه طوس را گرفتند، در اینجا حاکمی از طرف خود گذاشتند و برای اهالی نیشابور پیام فرستادند که در برابر نیروهای مغول مقاومت نکنند و شهر را تسلیم کنند و اطاعت نمایند.

در این ایام که ناحیه طوس در تصرف لشکر مغول بود، چند روزی رفت و آمد قشون مغول متوقف شد، و خبری در میان مردم منتشر گردید که سلطان محمد بر لشکریان چنگیز غلبه کرده و برای همین جهت حرکت قشون مغول متوقف شده است، این خبر به سرعت در میان مردمان ناحیه طوس پخش شد و همه جا را فراگرفت.

مردم طوس به رهبری مردی به نام سراج‌الدین که سر کرده جنگجویان طوس بود قیام کردند و شحنة مغول را که در طوس بود کشتند و سر او را برای فرماندهان لشکر مغول در نیشابور فرستادند، در این هنگام سیدبوتراب طوسی که از کارگذاران مغول در طوس بود، پنهانی به طرف خبوشان رفت و با فرماندار آن منطقه که یک نفر مغول به نام قشتمور بود ملاقات کرد.

بوتراب طوسی جریان قیام مردم طوس و کشته شدن حاکم مغولی طوس را به وی اطلاع داد، قشتمور جریان را به فرمانده لشکر مغول در آن ناحیه اطلاع داد و خود با سیصد سوار از خبوشان به طوس حرکت نمود و سراج‌الدین را که موجب قیام مردم طوس شده بود دستگیر کرد، و بعد او را با هزاران نفر کشت و حصارهای طوس را هم خراب نمود.

خواجه عطا ملک در جهانگشا گوید: سر خیل حشریان طوس سراج‌الدین که عقل از او دو هزار فرسنگ دور بود شحنة خویش را بکشتند و سر او به نیشابور فرستادند و ندانستند که بدان یک سر سر خلقی عظیم بریدند و شری بزرگ را از خواب برانگیختند، چنانکه گویند: شرأ هرذانا ب.

۵۵- ابوجعفر موسوی

ابومنصور ثعالبی در کتاب خاص الخاص از وی نام برده و دو سطر از نامه‌ای که او برای یکی از دوستانش نوشته آورده است، ابوجعفر موسوی طوسی در این نامه محبت و علاقه خود را به آن دوست نشان می‌دهد و با عبارات زیبایی که ثعالبی آن را برگزیده نامه خود را زینت بخشیده است، این نامه به زبان عربی بوده و مختصری از آن را ثعالبی ذکر می‌کند.

۵۶- ابو حامد طابرائی

ابوسعبد سماعانی در کتاب انساب ذیل کلمه «وضاحی» گوید: ابو حامد اسماعیلی از محدثان طابران بود، و ابو عبدالله محمد بن حسین انباری وضاحی که در نیشابور اقامت داشت از این ابو حامد در طابران حدیث شنید و ابو عبدالله در سال ۳۴۴ در نیشابور در گذشت بنابراین ابو حامد طابرائی از علماء قرن چهارم بوده است.

۵۷- ابوالحسن از غدی

او از علماء و فضلاء بزرگ عصر خود در مشهد مقدس بوده و در علوم و معارف روز از مشاهیر عصر خود به شمار می رفته است، او در معقول و منقول و طب و نجوم تبحر داشته و در علوم غریبه مانند رمل، جفر و اسطرلاب سرآمد همگان بود و در مشهد مقدس نماز جماعت اقامه می کرد و مطب و داروخانه ای هم داشت و بیماران را معالجه می نمود.

جناب آقای حسین نجمیان که از فضلاء و دانشمندان مشهد مقدس می باشند و از خاندان علم و ادب بشمار هستند و با ابوالحسن از غدی پیوند خانوادگی دارند درباره حالات و خصوصیات عالم جلیل القدر ابوالحسن از غدی و سایر افراد خانواده خود که همه از اهل علم و فضل و ادب بودند اطلاعات مفیدی گرد آورده اند و به نگارنده این سطور مرحمت فرموده اند، و ما اکنون با تقدیم و سپاسگزاری از معظم له نوشته های ایشان را در اینجا ذکر می کنیم:

روستای «ازغد» بر وزن «احمد» که در لهجه محلی «زغی» هم گفته می شود، دهکده ای در شش فرسنگی مشهد میان جلگه طوس و نیشابور و کوهپایه ای بسیار خوش آب و هوا و مصفا است، در حدود دویست سال پیش از این یعنی اوائل قرن سیزدهم مردی به نام «حاج ملا محمد» زندگی می کرده که نیای چهارم پدرم بوده است.

شجره نیای من چنین است: اسماعیل بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابوالقاسم بن محمد، حاج ملا محمد دهقانی پارسا و شب زنده دار بوده است، و مردم ناحیه به وی اعتقاد زیادی داشته اند، از حاج محمد دو پسر به نام ابوالحسن و ابوالقاسم از دهکده ازغد به مشهد مقدس آمدند و در مدرسه فاضل خان به فراگیری دانش پرداختند.

ابوالحسن برادر بزرگتر در معقول و منقول به درجه اجتهاد می رسد و در دانش پزشکی نیز طبیبی حاذق می شود و در نجوم و استخراج تقویم و ریاضیات و هیأت و علوم غریبه مثل رمل و اسطرلاب سرآمد اقران می شود، او در مسجد «حوض لقمان» به امامت جماعت می پرداخته است.

در کوچه «افشارها» نزدیک مسجد مذکور در بیرونی خانه خود مطب و داروخانه ای داشته و پاره از روز را به حل و فصل دعاوی مردم می گذرانیده و مرجع حکم و فتوی بوده است، ابوالحسن خطی خوش داشته و کتابهایی را تألیف و استنساخ کرده است.

نگارنده گوید: آقای نجومیان درباره زندگی پدران و اجداد خود و آثار علمی و فرهنگی آنان مطالب جالبی را گرد آورده اند و ما انشاء الله در همین کتاب نام گرامی آنها را در محل خود خواهیم آورد.

۵۸- ابوالحسن استرآبادی

ابوالحسن حسینی استرآبادی شاگرد علامه مجلسی در مشهد مقدس سکونت داشت، علامه محمد باقر مجلسی در سال ۱۰۸۵ به مشهد مشرف شده بود و در این سال برای ابوالحسن استرآبادی اجازه نوشته و از وی تجلیل و تکریم می کند.

منابع: طبقات اعلام شیعه قرن ۱۲ و الذریعه: ۲۱.

۵۹- ابوالحسن انگجی

او عالمی جلیل القدر و مجتهدی عالی مقام و از شخصیت‌های معروف عصر خود بود و در آذربایجان مرجع خاص و عام بودند، او فقیهی بزرگ و عالمی مبارز و مجاهد بشمار می‌رفت، حاج میرزا ابوالحسن انگجی در سال ۱۲۸۲ در تبریز متولد شد و پس از سپری کردن دوران کودکی در این شهر به تحصیل علوم و معارف اسلامی مشغول شد. عبدالعلی کارنک در کتاب آثار باستانی آذربایجان به مناسبتی از او یاد می‌کند و گوید: حاج میرزا ابوالحسن انگجی در سال ۱۲۸۲ قمری در تبریز متولد شد، ادبیات و مقدمات علوم و قسمتی از ریاضیات و درس سطح را در تبریز فرا گرفت، و در سال ۱۳۰۴ به قصد ادامه تحصیلات به نجف اشرف عزیمت کرد و در حوزه درس فقه و اصول شیخ محمد حسن مامقانی و فاضل ایروانی و حاج میرزا حبیب الله رشتی حضور یافت.

او پس از نیل به درجه اجتهاد در سال ۱۳۰۸ به تبریز بازگشت و تا آخر عمر به تدریس و تألیف و رفع نیاز مسلمانان پرداخت، از تألیفات وی ازاحة الالتباس فی حکم المشکوک من اللباس، حاشیه رسائل شیخ مرتضی انصاری، حاشیه ریاض، حاشیه بر مکاسب، کتاب ارث، کتاب حج، کتاب صلوة و کتاب طهارة می‌باشند او در هجدهم ماه ذی قعدة سال ۱۳۵۷ قمری در گذشت.

فقیه عالی مقام حاج میرزا ابوالحسن انگجی همانگونه که ذکر شد مردی مبارز و مجاهد بود، او با رضاشاه پهلوی در هنگام کشف حجاب از زنان مسلمان ایرانی و ترویج فرهنگ اروپائی به ستیز و مبارزه با وی برخاست، رضاشاه وجود او را در آذربایجان و تبریز و نفوذ کلام او را در میان مردم به زیان خود دانست و بودن او را در تبریز تحمل نکرد.

سرانجام او را به مشهد مقدس تبعید کرد، حاج میرزا ابوالحسن انگجی مدتی در

مشهد توقف داشت و در مجالس و محافل این شهر مقدس شرکت می‌کرد و با مرحوم محمد آقازاده فرزند شیخ الفقهاء آخوند ملا محمد کاظم خراسانی که در آن ایام عالم بزرگ مشهد بودند ارتباط و همکاری فکری داشت، وی بعد از مدتی اقامت در مشهد به تبریز بازگشت.

مرحوم حاج میرزا ابوالحسن مدتی هم به کردستان تبعید شدند و در آنجا تحت مراقبت ماموران رضاشاه بودند، حاج میرزا ابوالحسن انگجی رضوان‌الله علیه پس از مدتی تلاش و کوشش و ترویج مذهب اهل بیت علیهم‌السلام در تبریز وفات کرد و قبرش اکنون زیارتگاه است و انگج هم نام میدانی در تبریز می‌باشد که مرحوم حاج میرزا ابوالحسن در آنجا منزل داشت و از این رو آن بزرگوار را انگجی می‌گفتند.

از آن عالم بزرگ شش فرزند پسر به جای ماند سه تن از آنان به نام حاج میرزا حسن، حاج میرزا محمدعلی و حاج میرزا مهدی از عالمان و رهبران دینی بودند که در تبریز و تهران به خدمات دینی، اجتماعی، و سیاسی اشتغال داشتند، و سه تن هم به نامهای دکتر ابراهیم، دکتر محمود، و دکتر اسماعیل که آنان هم در تهران و تبریز پزشکی خوشنام و خدمتگذار بودند.

۶۰- ابوالحسن حافظیان

او از بزرگان و رجال مشهور خراسان در نیم قرن اخیر بود، مرحوم سید ابوالحسن در ایران، هندوستان، پاکستان و افغانستان مشهور و معروف بودند رجال و شخصیت‌های این کشورها و علماء و دانشمندان و بزرگان علم و ادب با او مأنوس و در نزد همه طبقات محترم و معزز و مورد توجه و عنایت همگان قرار داشتند.

او در مشهد مقدس رضوی متولد شد و در این بلده مبارکه نشو و نما یافت، و پس از رسیدن به سن رشد و کمال از محضر علماء و فضلاء این شهر استفاده نمود، و به محافل رجال علم و ادب راه پیدا کرد، مرحوم حافظیان استعدادی قوی و همتی عالی

داشت و همواره در پی کسب کمال و مقامات معنوی بود و به جایگاه رفیعی دست یافت.

مسافرت حافظیان به هندوستان

او پس از تحصیلات و فراگیری علوم متعارف و کسب فیوضات معنوی از محضر اساتید مشهد و شهرهای دیگر ایران عازم هندوستان شد، و در آن کشور پهناور مقیم گردید. او در هندوستان به محافل و مجالس اهل علم و ادب و عرفان نزدیک شد و در اکثر شهرها و ولایات هندوستان به تحقیق و تفحص پرداخت و با طبقات گوناگون آشنا شد.

مرحوم حافظیان پس از مدتی اقامت در هند یکی از شخصیت‌های بزرگ مسلمانان در آن کشور در آمد و در همه شهرها و ولایات مشهور گردید او سالها در شهرهای شمالی هندوستان و کوهستانهای کشمیر به ریاضت و کسب معرفت پرداخت و به تکمیل نفس مشغول شد.

حافظیان در پاکستان

مرحوم حافظیان پس از آزادی هندوستان و تأسیس کشور پاکستان به کراچی منتقل شد و در این شهر مقیم گردید، مرحوم حافظیان با اینکه ایرانی بود و شناسنامه ایرانی داشت ولی مسلمانان او را هندی و در اواخر پاکستانی تلقی می‌کردند، او در تأسیس پاکستان و هم‌فکری با رجال مسلمان و شیعیان هند همکاری و تشریک مساعی می‌کرد.

سید ابوالحسن حافظیان با اینکه اهل عرفان و معنویت بود و مردم او را به این عنوان می‌شناختند در کراچی به شغل تجارت هم مشغول بود و زندگی خود را از راه کسب و کار و تجارت تأمین می‌کرد و از وجوهات شرعی و تبرعات هرگز استفاده نمی‌کرد، ده‌ها هزار مسلمان از شیعه و سنی و هندو او را می‌شناختند و از نفس گرم او

سود می بردند.

حافظیان در خدمت جامعه

منزل او در کراچی مرکز امید برای نیازمندان بود، او ساعت‌هایی از روز و شب را در منزل می‌نشست و طبقات گوناگون نزد او می‌رفتند و خواسته‌های خود را به او عرضه می‌کردند، او هم با روئی گشاده همه کس را به خانه‌اش راه می‌داد و به سخنان و خواسته‌های آنان گوش می‌داد، و در حد امکان به مردم کمک می‌کرد و نیازها را بر طرف می‌ساخت.

بیماران از شهرها و ولایات بوسیله تلفن از وی طلب دعا می‌کردند تا برای آنها دعا کند، و یا در منزل او حاضر می‌شدند و او هم با دادن مقداری نبات شفا بخش از آنها دلجوئی می‌کرد، از شهرهای ایران به منزل او در کراچی پاکستان تلفن می‌شد و از معظم له درخواست می‌کردند تا توسط تلفن در گوش بیمار آنها دعائی بخواند و بیمار آنها شفا پیدا کند.

مرحوم حافظیان در کارهای اجتماعی و سیاسی هم شرکت می‌کرد و با رجال سیاست هم در ارتباط بود، از این طریق کمک‌های زیادی به مردم می‌رسانید و مشکلات بسیاری را حل می‌نمود، رجال بزرگ سیاست همگان از مریدان و علاقمندان او بودند و خواسته‌های او را مورد اجابت قرار می‌دادند و به نیازمندان می‌رسیدند.

آقای سید ابوالحسن حافظیان تابستانها را در مشهد مقدس رضوی می‌گذرانید و سالی چند ماه در جوار روضه مبارکه رضویه بسر می‌برد، در مشهد هم مانند کراچی منزل او محل تردد و رفت و آمد طبقات گوناگون بود، و او هم با روئی گشاده در ساعاتی معین از روز همگان را می‌پذیرفت و به خواسته‌های آنان توجه می‌کرد.

آشنائی با حافظیان

نگارنده این کتاب در سال ۱۳۴۵ شمسی در سفر اول به شبه قاره هند و پاکستان با وی آشنا شدم و در منزل او در کراچی برای اولین بار او را ملاقات نمودم و از وی برای تحقیق و تتبع و مطالعات اسلامی کمک خواستم، و از وی درخواست نمودم تا مرا با رجال علم و ادب و مدیران کتابخانه‌ها که اغلب از آشنایان و علاقمندان او بودند آشنا کند و معرفی نماید.

در ملاقات نخستین پیام مرحوم شیخ عبدالحسین امینی مؤلف بزرگ کتاب الغدیر را به وی رسانیدم و گفتم: حضرت آقای امینی به من فرمودند: در کراچی نزد آقای حافظیان بروید که او کلیدهند و پاکستان است، هنگامی که این سخن را از من شنید گفتم: آقای امینی درست گفته ولی اکنون چند دندانه آن کلید فرسوده شده و دیگر کارائی ندارد؟!

مرحوم حافظیان پس از اینکه از برنامه‌های ما اطلاع حاصل کرد، توجهات خاصی نمود و حقیر را به دوستان خود در کراچی و شهرهای پاکستان و هندوستان معرفی فرمود و ما هم مکرر در کراچی خدمت معظم له می‌رسیدیم، و او هم در جریان کارهای ما قرار می‌گرفت، آشنائی ما با آن مرحوم در پاکستان و در مشهد و ارتباط با وی تا پایان عمر وی ادامه داشت و همواره از محضر او بهره‌مند بودم.

روزی در مشهد مقدس رضوی در محضر شریف ایشان بودم، و دو نفری با هم صحبت می‌کردیم، من از کتابخانه‌های هندوستان با وی سخن می‌گفتم او هم به دقت به سخنانم گوش می‌داد، در اثناء کلام به ایشان گفتم: بهتر است شما درباره تاریخ معاصر هندوستان و تأسیس دولت پاکستان کتابی تألیف کنید و خاطرات خود را که می‌دانم بسیار سودمند می‌باشد بنویسید.

فرمودند می‌دانم کار خوبی است ولی حوصله و توان آن را ندارم، گفتم: پس مختصری از شرح حال خود را برایم بنویسید تا از آن در تاریخ خراسان و مشهد مقدس

استفاده کنم، فرمودند: این کار را می‌کنم، چون به کار شما و شخص شما علاقه دارم، حقیر هم سپاسگزاری کردم و پس از ساعت‌ها مذاکره و صرف نهار در حضورشان خداحافظی کرده و از منزل بیرون شدم.

چند ماهی از این ملاقات گذشته بود، روزی در تهران شخصی به منزل ما آمد و پاکتی بزرگ در دست داشت و گفت: این پاکت را آقای حافظیان داده‌اند تا به شما برسانم، معلوم شد حضرت حافظیان رضوان‌الله علیه، از مشهد مقدس به تهران آمده و در هنگام عزیمت به پاکستان پاکت را از فرودگاه مهرآباد برای حقیر فرستاده است. از آورنده پاکت تشکر کردم و پاکت را از او گرفتم، هنگامی که پاکت را گشودم متوجه شدم نوشته‌هائی از مرحوم حافظیان می‌باشد او مختصری از شرح حال خود را نوشته و همراه نامه‌ای در این مورد با خط و امضای خود برایم ارسال داشته، ما اینک در اینجا نخست نامه آن بزرگوار را می‌آوریم و بعد شرح حال او را که با خط خود نوشته در اینجا ذکر می‌کنیم.

نامه آقای حافظیان به نگارنده

حضرت آقای عطاردی دامت افاضاته و برکاته

پس از تقدیم سلام امیدوارم وجود مبارک سلامت و از کافه مکاره مصون و در ظل عنایات خاصه حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه موفق باشید، بسیار شرمندهم که تا به حال فرصت دست نداد که حسب الامر مضامینی نوشته تقدیم کنم، در همین دو سه روزه که حالم بهتر بود چند سطری نوشتم با وجود فشرده‌گی باز هم بسیار مفصل شد.

این عمل شاقی است که بنده را وادار فرمودید چون باید از خود تعریف نویسم و حال آنکه این عمل بسیار قبیح است، به هر حال چیزی نوشته نمی‌دانم پسند خاطر خواهد شد یا نه، البته حضرت عالی اختیار کامل دارند که هر قسم و هرگونه خواهند کم

و زیاد فرمایند.

بنده به زبان هندی خود نوشته‌ام بسیار عامیانه، امیدوارم حضرت عالی به زبان ایرانی و عالمانه خودتان مرقوم دارید، هر عبارت و کلمه را صلاح ندانستید بیندازید «چه کند بینوا همین دارد».

امید که حضرت عالی با قلمی بهتر و مضمونی عالی تر مرقوم فرمائید، انشاء الله پس از یک ماه حرکت کراچی خواهم کرد، از مهرآباد التماس دعا دارم، تهران با تلفن انشاء الله دریافت حال خواهم نمود، امیدوارم کامیاب باشید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ابوالحسن حافظیان

شرح حال حافظیان به قلم خودش

بسمه تعالی

سید ابوالحسن حافظیان در سال ۱۳۲۲ قمری در مشهد مقدس دیده به جهان گشود، او از آغاز جوانی به فراگیری مقدمات علوم پرداخت و صرف، نحو، ریاضی، طب، نجوم، هیئت، فقه و اخلاق را از اساتید آموخت، و چون پدرش به ریاضیات و عملیات مشغول بود او هم به این رشته علاقه پیدا کرد و دنبال پدر را گرفت.

پدرش او را به شیخ حسنعلی اصفهانی طاب ثراه که در آن وقت در مشهد مقدس اقامت داشت معرفی کرد تا در محضر وی حاضر شود و نزد او درس بخواند، مرحوم اصفهانی هم او را پذیرفت و تحت تعلیم و تربیت قرار داد، حافظیان روزها در مدرسه میرزا جعفر تحصیل می‌کرد و شبها در حجره فوقانی، صحن عتیق جنب ایوان عباسی به عبادت و ریاضت مشغول شد.

او نزد استادش مرحوم شیخ حسنعلی بسیار مقرب گردید و گوی سبقت را از دیگران ربود، او در این ایام مترصد بود از اساتید دیگر هم استفاده کند و او از

مرتاضانی که به عنوان زیارت از شهرهای ایران و کشورهای دیگر به مشهد مقدس مشرف می‌شدند نیز بهره‌مند می‌گردید، او همیشه کوشش داشت که بر معلومات خود بیافزاید و از اهل فضل و کمال استفاده نماید.

خداوند متعال به او استعداد و ذوق سرشاری داده بود و مطالب را سریع از اساتید می‌گرفت و از آنها استفاده‌های معنوی می‌نمود، گاهی شیخ او هم از آن اشخاص بهره‌مند می‌شدند، او اندک اندک در مشهد مقدس شهرتی بدست آورد و خواص و عوام به وی علاقمند شدند و از او در کارهای معنوی استفاده کردند.

حافظیان مدتی در خدمت حاج سیدمظهر حسین هندی به فراگیری علوم معنوی پرداخت، سیدمظهر حسین در عراق به عبادت و ریاضت پرداخته و از محضر سیدمرتضی کشمیری و آخوند ملا حسینقلی ترک و دیگر بزرگان استفاده کرده بود، او در اواخر عمر در گوشه صحن نو در یکی از حجرات بالای آب انبار منزل کرده و مشغول ریاضت‌های شرعی بود، و حاج شیخ حسنعلی هم به وی علاقه داشت.

مسافرت به قزوین

در سال ۱۳۴۷ قمری به اتفاق مرد بزرگ حاج شیخ مجتبی مدرس قزوینی طاب‌ثراه برای ملاقات و زیارت استاد بزرگ و سید جلیل حضرت سیدموسی زراآبادی طاب‌ثراه عازم قزوین شدم، و با آن بزرگوار دیدن کردم، هنگامی که با وی مذاکره می‌کردم دریافتم که آنچه تاکنون بدست آورده‌ام مقدمه‌ای بوده برای رسیدن به محضر آن سید بزرگوار و کسب فیض از وی.

در اثر صحبت و مذاکره و گفتگو با آن سید جلیل القدر پیشرفتهای چشمگیری برای من حاصل شد و صاحب مکاشفات و ضمیری روشن شدم و قوه اراده‌ام بالا رفت و آثار و نشانه‌های آن ظاهر گردید، من بعد از این ملاقات که استفاده‌های زیادی از او بردم، سالی یکبار به قزوین می‌رفتم و از محضر مقدسش بهره‌مند می‌شدم.

مسافرت به هندوستان

در سال ۱۳۵۱ قمری رهسپار هندوستان شدم و ده سال درهند ماندم و در اطراف و اکناف هندوستان و شهرها و ولایات گوناگون سیاحت نمودم و از گوشه و کنار هند دیدن کردم، به شهرهای «هردوار» و «ریشی کیش» و «لچمن جولا» در کنار رود کنکا با مرتاضان بزرگ هند ملاقات کردم و گفتگو با آنان را آغاز نمودم.

کنکا رود مقدس هندوها می باشد، من در هردوار مانند هندوها در آب رودخانه کنکا خود را شستشو دادم، و در بت خانه در حالی که پشتم به طرف بت بود نماز خواندم و بعد از نماز با صدای بلند و لحن مخصوص قاریان قرآن تلاوت کردم، مرتاضان زیادی قرائت مرا شنیدند و تحت تأثیر قرار گرفتند ولی معانی آیات را درک نمی کردند.

در ناحیه دکن هیجده غار تاریخی را که در چهار هزار سال قبل بنا کرده اند دیدن کردم، این غارها متعلق به هندوها می باشند و هر کدام برای خود تاریخ و خصوصیتی دارند که شرح آنها شنیدنی است، از هند از کتابخانه ها، خانقاه ها، و مقامات متبرکه مذاهب مختلف دیدن نمودم، و در جستجوی مرتاضان بر آمدم.

در سراسر هندوستان مرتاضان صاحب کمال را پیدا کردم، در بیابانها، کوهها و جنگل های کشمیر و سرزمین پهناور هند گردش کردم و با مردمان مناطق گوناگون هم سخن شدم و از علوم و معارف آنها اطلاع پیدا نمودم و از تخصص و مهارت آنها در علوم باطنی بهره مند شدم.

مراجعت به ایران

پس از ده سال و شش ماه به ایران و مشهد مقدس رضوی مراجعت نمودم و پدر و مادر خود را زیارت کردم و خدمت استاد خود حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رسیدم، ولی استادم پس از چند ماه در گذشت و به رحمت ایزدی پیوست به تشییع و تدفین و ترحیم استاد خود موفق شدم.

ملاقات با یک مرتاض هندی

هنگام اقامت در شهر لکهنو هندوستان به من اطلاع دادند یک قلندر هند و که آنها را «سادو» می‌گویند در جنگل‌های اطراف لکهنو زندگی می‌کند و بیماران را فقط با دیدن معالجه می‌نماید، بسیار مشتاق شدم او را ملاقات نمایم، یک نفر از دوستان را فرستادم از وی اجازه دیدار را دریافت کند او رفت و اجازه ملاقات را در روز معینی گرفت، ما به اتفاق یک جوان مسلمان به دیدن او رفتیم.

همراه من جوانی به نام «چودری اختر حسین» بود، او از دوستان بسیار نزدیک و دانشمند و متعهد بود، به اتفاق نزد آن قلندر رفتیم و مانند او روی خاک نشستیم، هنگامی که در کنار او قرار گرفتیم دو دست خود را بلند کرد و انگشت سبابه خود را بر دوشهای رفیق من گذاشت، به محض اینکه انگشت او روی لباس به شانه او نهاده شد حالت اختر حسین تغییر کرد.

اختر حسین چند بار دستهای خود را به زانوهایش زد و بی‌هوش گردید و به پشت خوابید، و همه قوای او از حرکت بازماند و رنگش زرد گردید و بینی او کشیده شد و مانند مردگان در آمد، مشاهده کردم آثاری از حیات در او نیست، و این عمل در یک لحظه انجام گرفت، بعد از اینکه رفیق من مانند مرده‌ای بی‌روح در کنارم قرار داشت قلندر هندو گفت:

اکنون ببانید با هم صحبت کنیم، من مقصود او را نفهمیدم، فکر کردم او می‌خواهد مرا بترساند و قدرت خود را به رخ من بکشد، و یا در نظر داشت مطالبی با من در میان بگذارد که رفیق ما نباید از آن مطلع باشد، ولی من با لطف و عنایت پروردگار مرعوب او نشدم، چون به یقین می‌دانستم رفیق من نمرده است و این یک تصرفی از طرف او می‌باشد.

در پاسخ وی گفتم: باشد با هم گفتگوئی داشته باشیم، گفتگوی ما با او آغاز گردید و رفیق ما هم چنین در مقابل ما دو نفر بی‌هوش و مانند مردگان بود، او از من

رخصت سخن گفتن گرفت و گفت: کارهائی که شما انجام می‌دهید مانند همین کاری است که من اکنون انجام دادم، ولی بین آنها فرقی هست.

کارهای شما از روی جهالت انجام می‌گیرد و کارهای ما از روی علم و بصیرت به مرحله فعلیت می‌رسد ولی راه رسیدن به آن یکی است (ظاهراً قبلاً کسی از کارهای من به «سادوی» هندو اطلاعاتی داده بوده) من با کمال جرأت به او گفتم: خیر راه ما و شما یکی نیست، گفت: چگونه یکی نیست و فرق آنها چگونه می‌باشد؟

گفتم: شما تا وقتی که دست روی شانه این جوان نگذاشته بودید نمی‌توانستید این عمل را انجام دهید و این کار را با لمس بدن او نمودید، و ما با لطف خداوند از راه دور بدون اینکه شخص مورد نظر را از نزدیک مشاهده کنیم در بدن او تصرف می‌نمائیم و در حال او تغییرات ایجاد می‌کنیم، و بیماریها و ناراحتی‌های او را از راه دور بر طرف می‌سازیم.

مثلاً اگر در شهری دور از ما شخصی را مار بگزد و یا مشکلی برای او پیش آید قاصدی از آن شهر نزد ما بیاید و جریان او را به ما اطلاع دهد و شفای او را بخواهد و یا برای رفع گرفتاری‌ها از ما چاره‌ای بخواهد، ما به آن قاصد مقداری آب می‌دهیم، او هنگامی که آب را نوشید آن مار گزیده و یا بیمار در همان حال در شهر خود بهبودی پیدا می‌کند و رفع پریشانی از او می‌شود.

به سادوی هندو گفتم: در مبادی علم بین ما و شما اختلاف بسیاری هست شما هر صبح هنگام عبادت مربع می‌نشینید و دستها را روی زانو می‌گذارید و چشمهای خود را می‌بندید و مکرر می‌گوئید: من نیازمند کسی نیستم، من هر چه را بخواهم انجام می‌دهم و هر کاری را می‌توانم بدون مانع مورد عمل قرار دهم و کسی توانائی ندارد جلو مرا بگیرد.

من در کارم از کسی نیرو نمی‌گیرم، و کارها را با نیروی خود انجام می‌دهم، من توانائی دارم، من هر کاری را می‌توانم به پایان برسانم و امثال این عبارات بر زبان خود

در هنگام عبادت بر زبان جاری می‌کنید، و خود را مستقل می‌دانید و وابسته به هیچ کسی نیستید و در همه امور فعال ما یشاء می‌باشید.

ولی ما همه روزه با خود می‌گوئیم من محتاج هستم، من از خود چیزی ندارم، من هر چه دلم بخواهد نمی‌توانم انجام دهم، من از خود چیزی ندارم اگر خداوند اراده کند انجام می‌دهم و اگر اراده او نباشد کاری از من ساخته نیست، لذا ما در مبانی و اصول با هم متحد نمی‌باشیم، قدری تأمل کرد، و ظاهراً سخنان من در او تأثیر گذاشت و او را به فکر واداشت.

بعد از این با دست خود به صورت دوستم اختر حسین که بی‌هوش بر زمین قرار داشت و مانند مردگان می‌نمود اشاره‌ای کرد مانند کسی که می‌خواهد صورت شخصی را باد بزند، در این هنگام اختر حسین حرکت کرد و نشست، از او پرسیدم چرا چنین شدی؟ تو چه دیدی که به این صورت در آمدی، او گفت: با اشاره سادو یک مرتبه دنیا در نظرم تاریک گردید و دیگر چیزی نفهمیدم.

بناء مسجد در کشمیر

حافظیان در شهر سرینگر کشمیر برای شیعیان محله «گرد بازار» مسجدی ساخته است و این مسجد برای شیعیان آن محل بسیار مورد استفاده می‌باشد، در دامنه «ترال» کشمیر کوه‌ها و آبادیهای زیادی می‌باشد و گروهی در آنجاها زندگی می‌کنند، آنها سمت قبله را به درستی تشخیص نمی‌دادند.

در آنجا برج مربعی ساختند و سنگی در آنجا نصب کردند و قبله را روی آن سنگ مشخص نمودند، در آن محل نوشته شده در اینجا دو رکعت نماز بگذارید و از خداوند حاجت خود را بخواهید، مردم به آنجا مراجعه می‌کنند و نماز می‌گذارند و حاجات خود را از خداوند طلب می‌کنند، اکنون آن محل در میان شیعیان و اهل سنت به نام آستانه معروف است، همه ساله در نیمه شعبان مردم در آنجا اجتماع می‌کنند.

یکی از کارهای حاج سید ابوالحسن حافظیان تألیف و تصنیف لوح محفوظ است که آن را در کشمیر فراهم نموده و یکی از کارهای علمی شگفت انگیز می‌باشد و یکی از کارهای او ساخت ضریحی برای روی قبر مبارک حضرت رضا علیه السلام است که اکنون روی قبر مطهر قرار دارد، او در شهرها و ولایات و کشورها دوستان فراوانی دارد که از او طلب دعا می‌کنند و او هم در حد توان خود در این مورد انجام وظیفه می‌کند.

نگارنده گوید:

نوشته‌های مرحوم حاج سید ابوالحسن حافظیان در اینجا پایان یافت و ما بدون کم و کاست نوشته‌های او را در اینجا آوردیم، و فقط در الفاظ و کلمات آن تغییراتی دادیم، معظم له سالهای زیادی در شبه قاره هند و پاکستان و منطقه کشمیر زندگی کردند و از محیط کشور دور بودند، و با طرز نگارش امروز چندان آشنائی نداشتند و خودشان در نامه‌ای که به نظر خوانندگان رسید اجازه داده بودند ما در الفاظ آن تغییراتی بدهیم. همانگونه که در این مقال به نظر خوانندگان رسید، مرحوم حافظیان در حدود نیم قرن در هند و پاکستان زندگی کرد، او در تمام مدت اقامت خود با رجال و دانشمندان و سران کشوری و لشکری آن دو کشور در ارتباط بود، مخصوصاً پس از استقلال پاکستان و جدائی آن از هند یکی از شخصیت‌های این کشور به حساب می‌آمد و با حفظ ملیت ایرانی خود در واقع یک پاکستانی بود.

او اطلاعات بسیاری از نحوه جدائی پاکستان از هندوستان داشت و با سران حزب مسلم لیک که پاکستان را تأسیس کردند در ارتباط بود، او با مرحوم محمدعلی جناح و راجه محمودآباد، مرحوم احمد علی خان که از بنیان‌گذاران پاکستان بودند و با جمعیت خوجه‌های اثناعشری که مخارج زیادی در تأسیس پاکستان متحمل شدند در ارتباط بود.

سران کشوری و لشکری پاکستان با او رفت و آمد داشتند و همه از مریدان و علاقمندان وی بشمار می‌رفتند، در این میان رجال سنی و شیعه و همه فرق و سران

قبائل و علماء فریقین با او دوست بودند و او از همه جریانها و احزاب گوناگون سیاسی و مذهبی آگاه بود، و در روابط ایران و پاکستان پس از استقلال نقش مؤثری داشت. من مکرر خدمت آن بزرگوار عرض کردم شما خاطرات خود را از هند و پاکستان و نقش شیعیان را در تشکیل دولت پاکستان به نگارش در آورید اطلاعات و خاطرات شما که با بنیان گذاران این کشور در ارتباط بودید برای نسل های آینده بسیار مفید خواهد بود، ولی ایشان به ضعف و ناتوانی خود اشاره می کردند و می فرمودند حوصله این کار را ندارم.

مقام ابوالحسن مشهدی

مرحوم حافظیان را در هندوستان ابوالحسن مشهدی می گفتند، او قبل از اینکه به پاکستان مهاجرت کند، به نام ابوالحسن مشهدی معروف بود، مرحوم حافظیان به نگارنده می گفتند: من در میان یکی از جنگلهای کشمیر در دامنه کوههای سر به فلک کشیده و مستور از درختان انبوه جنگلی محلی برای خود انتخاب کرده بودم و در آنجا ریاضت داشتم.

سکونی در میان جنگل برای خود ساخته بودم، شبها بوسیله نردبانی بالای آن می رفتم و نردبان را هم بالا می بردم، و شبها را در آنجا استراحت می نمودم، در تاریکی شب حیوانات جنگل پیرامون آن سکو جمع می شدند و سر و صداهائی داشتند، هوا که روشن می شد جانوران پراکنده می شدند و من هم پائین می آمدم و به کارهای خود مشغول می شدم.

اکنون آن محل در کشمیر به نام «مقام ابوالحسن مشهدی» معروف می باشد، هنگامی که در سال ۱۳۶۲ شمسی در کشمیر بودم مسلمانان و شیعیان کشمیر از این محل یاد می کردند و می گفتند آن محل اکنون مورد احترام می باشد و من به عللی نتوانستم از آن محل دیدن کنم و عکسی از آن تهیه نمایم ولی مرحوم حافظیان عکسی

از آن محل را در لوح محفوظ چاپ کرده است.

لوح محفوظ

عنوان فوق نام کتابی است که توسط حضرت آقای حافظیان تصنیف گردیده است، این کتاب بسیار فنی و پیچیده می باشد و برای خواص که به آن فنون آشنائی دارند قابل استفاده است، این کتاب همه اش اعداد می باشد و با روش خاصی و محاسباتی که انجام گرفته تألیف و منتشر شده است.

مرحوم حافظیان در کتاب «لوح محفوظ» از آیات قرآن مجید و اسماء الحسنی استفاده کرده و آنها را با یکدیگر ترکیب و محاسبه می کند و از جمع اعداد طبق نظریاتی که دارد نتیجه می گیرد، این کتاب در ایران، پاکستان و هندوستان در نزد خواص موجود است و گروهی از آن استفاده می نمایند.

ضریح مبارک حضرت رضاعلی^{علیه السلام}

ضریحی که اکنون روی قبر مبارک حضرت رضاعلی^{علیه السلام} قرار دارد به کوشش و سعی مرحوم حافظیان و مساعدت آستان قدس و کمک افراد نیکوکار با مسئولیت مرحوم حاج ابوالحسن حافظیان ساخته شد، این ضریح از سال ۱۳۳۸ شمسی روی قبر مطهر امام ثامن ضامن سلام الله علیه قرار دارد و اکنون که سال ۱۳۷۹ می باشد در جای خود نصب می باشد.

یکی از روزها در مشهد مقدس رضوی در حضور آن عالم بزرگوار بودم و دو نفری با هم گفتگو می کردیم، از ایشان سؤال کردم درباره ساختن ضریح مطهر که بانی و مؤسس آن بودید اطلاعاتی در اختیار این جانب قرار دهید تا در کتابهای خود از آن مطالب استفاده کنم معظم له از این پیشنهاد حقیر استقبال کردند و رفتند پرونده ای را آوردند.

از میان نوشته‌ها و اسناد و مدارک شخصی چند برگ بیرون آوردند و فرمودند این نوشته‌ها مربوط به ضریح مطهر می‌باشند، هر کدام از آنها که مورد استفاده شما می‌باشد بر دارید و از آنها استفاده کنید، من تعدادی از آن اوراق را که مستند بود برداشتم و از منزل معظم بیرون شدم و اوراق را با خود به تهران آوردم تا در هنگام نیاز از آنها یادداشت بردارم.

جریان ساختن ضریح مطهر و قرار داد ایشان با نیابت تولیت آستان قدس رضوی و با سازندگان ضریح که همه از اهل اصفهان بودند بسیار مفصل و مشروح است، و ما در تاریخ آستان قدس رضوی درباره این ضریح و خصوصیات آن مفصلاً بحث کرده‌ایم، جویندگان می‌توانند به آن کتاب از صفحه ۷۷ تا صفحه ۸۸ مراجعه نمایند.

اکنون در اینجا به مناسبت شرح زندگی مرحوم حافظیان خلاصه‌ای از آن مطالب را که مربوط به ضریح مطهر می‌باشد به نظر خوانندگان این کتاب می‌رسانیم. مرحوم حاج سید ابوالحسن حافظیان در سال ۱۳۳۶ شمسی به فکر ساختن ضریحی برای قبر مطهر حضرت رضا علیه السلام برآمدند و با مقامات آستان مقدس رضوی وارد مذاکره شدند و موافقت آستان قدس را بدست آوردند.

سپس با گروهی از اهل خیر تماس برقرار کردند و هزینه ساختن ضریح را برآورد نمودند و قرار شد با مشارکت آستان قدس این کار انجام پذیرد، برای ساختن ضریح با اساتید فن به مشورت پرداختند و از هنرمندان اصفهانی برای این کار مقدس دعوت کردند، و پس از مدتی مشورت با اهل فن و کارشناسان قراردادهائی با آستان قدس و سازنده ضریح منعقد ساختند.

سازنده ضریح هنرمند معروف اصفهان آقای حاج محمدتقی ذوفن بودند که از اساتید فن و هنروران عالی مقام بشمار می‌رفتند، قراردادی بین مرحوم حافظیان و آقای ذوفن منعقد گردید، و مقرر شد تمام هزینه‌ها و ابزار کار و لوازم را آقای حافظیان تأمین کند و آقای ذوفن هم اقدام به ساختن ضریح نماید و در مدت معینی تحویل و

نصب کند.

در این ضریح هفت هزار و پنجاه و دو مثقال طلا و سیصد و هشت هزار و چهار صد مثقال نقره بکار رفته است و معادل یک تن هم مفرغ در آن مصرف شده و مقداری هم آهن و چوب در آن به کار رفته است و کتیبه‌های این ضریح به خط مرحوم حاج شیخ احمد زنجانی و مرحوم فضائی اصفهانی می‌باشد و در آن صفحاتی از میناکاری و گلهای گوناگون با خطوط و نقوشی زیبا به طرز هنرمندانه‌ای جلب توجه می‌کند.

سقف ضریح از داخل با رنگ و روغن سفید و آبی ایرانی بصورت بسیار زیبایی آراسته شده، در اطراف آن آیه مبارکه نور به خط ثلث سفید زمینه لاجوردی و در همان کتیبه همان آیه به خط کوفی طلایی نوشته شده و در وسط این عبارت آمده «و الله الاسماء الحسنی فادعوه بها».

در بین کتیبه آیه نور و عبارت فوق در یک کتیبه چهل و چهار اسم خداوند در درون آن پنجاه و شش نام دیگر خدا که مجموعاً یکصد اسم از اسماء الله می‌باشد ذکر شده در این اسماء الله موجود است که به طریق ذیل استخراج می‌شود، اولاً کتیبه چهل و چهار اسمی که از اول شروع می‌شود و به الصابر ختم می‌گردد.

هرگاه حرف اول هر یک از آن اسماء را به ردیف یکدیگر بنویسند و نظیر ابجدی هر حرف را در زیر حروف سطری تشکیل دهند تاریخ نصب ضریح به این شرح بدست می‌آید سنه ع ش، ع، ط ۱۳۷۹ هجری قمری به سعی سید ابوالحسن حافظیان فراهم و نصب شد.

نسبت به پنجاه و شش اسم کتیبه دوم که از «الصادق» شروع می‌شود و به «الهادی» ختم می‌گردد، هرگاه حروف اول اسماء را بنویسند و مکررات آن را حذف کنند این عبارت به دست می‌آید: «صراط علی حق نمسکه» در داخل ضریح چهار مصراع زیر ثبت و نقش است که از مصراع چهارم آن ماده تاریخ ۱۳۷۹ بدست می‌آید.

هاتفی وصف این ضریح بگفت عجز الصانعون عن صفتک

بهر تاریخ در معنی سفت ما عرفناک حق معرفتک
 در این ضریح رباعی دیگری هم نوشته شده و آن رباعی چنین است:
 بنهاد ضریحی ز سر صدق باخلاص بر مرقد شاهی که به خورشید دهد نور
 هر کس که ببوسد ز سر صدق بگوید: ای بوالحسن حافظیان سعی تو مشکور
 این ضریح مطهر که از طلا و نقره به صورتی بسیار عالی و زیبا ساخته شده بود
 در تاریخ چهاردهم ماه شعبان سال ۱۲۷۹ مطابق با بیست و دوم بهمن ماه سال ۱۳۳۸
 به جای ضریح فولادی سابق نصب گردید و تاکنون که سال ۱۳۷۹ می باشد مورد نظر و
 تقبیل زائران حضرت رضاعلیه قرار دارد.

سخنان آقای حکیمی درباره حافظیان

محقق گرامی و دانشمند نامی حضرت آقای محمدرضا حکیمی مشهدی در
 کتاب مکتب تفکیک درباره مرحوم حاج سید ابوالحسن حافظیان گوید: مرحوم آقای
 حافظیان در معارف اعتقادی و حقائق مبدئی و معادی و دریافتهای شریف روحانی به
 مراتب بسیار بالائی رسیده بود که حاصل جوهر روحی قوی و استعداد ممتاز ایشان
 بود.

نتیجه درک محضر بزرگان و سیر آفاق و انفس و به ویژه عبادات و ریاضات
 شرعی و اذکار و ختمهائی که همواره و در همه احوال بدانها اشتغال داشت و خود دارای
 مشاهدات و تصرفاتی بود و بسیار با اهمیت که برخی از آنها را گاه گاه برای دوستان و
 از جمله این ناچیز بیان می داشت اموری مهم نیز خود اینجانب از ایشان مشاهده کرده و
 مطلع گشت.

همت مرحوم حافظیان مصروف خدمت به خلق بود، ایشان ریاضاتی را که
 کشیده بود و علوم و کمالاتی را که کسب کرده بود و قدرت روحیی را که در پرتو
 عبادات و ریاضات شرعی و توسلات و توجهات بدست آورده بود با تواضع و فروتنی

در خدمت مردم قرار داده بود و راه قرب به خدا و خدمت به خلق خدا می دانست و در این بس نیرو می گذاشت و خوشروئی نشان می داد.

مرحوم حافظیان قریحه شعری هم داشته است، او در مورد سفر خود به قزوین که همراه مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی ساکن مشهد برای زیارت مرحوم زراآبادی به آن شهر رهسپار شد منظومه ای دارد که اینک به نظر خوانندگان این کتاب می رسد و این منظومه هم در کتاب مزبور چاپ شده است:

ای جوان خدمت بزرگان کن	نفس اماره را به فرمان کن
بهر خدمت همیشه حاضر باش	گر قبولت کنند شاکر باش
مجتبی شیخ عالم و استاد	صاحب معرفت قرین سداد
واحد سر حکمت ایمان	اوستاد معارف قرآن
در جوار رضا به فیض خفی	گشته آگه ز حکمت رضوی
برگذشت از علوم عرفانی	و ز رسوم و فنون یونانی
جان سوی مطلق حقائق داشت	سر به درگاه علم صادق داشت
بد مربی به جمع اهل صفا	راه آموز سر ملک بقا
روزگاری که یار من بودی	متوجه به کار من بودی
روزی از روی لطف و مرحمتی	بعد شرحی و مدح و منقبتی
گفتی از گفته های کاه و گهی	که نگوید کسی به سال و مهی
حالیا یک سفر به قزوین کن	قلب پاکیزه را تو تزئین کن
بین چه دریای علم و فضل و کمال	واقف رازها ز قبل سؤال
راد مردی بزرگوار و علیم	صاحب نفس مطمئن و حکیم
چون رسیدم به خدمتش حیران	شدم از آن فرشته انسان
در حقیقت نمونه ای ز امام	که سجود و رکوع و که به قیام
من ز علمش کجا توانم گفت	خاصه زان علمها که بود نهفت

بگذرم از بیان حال او نـدـرم پـرده مـقال او
من و سلوی ز سفر اش خوردم ظرف خود پر نمودم و بردم

درگذشت مرحوم حافظیان

مرحوم حاج سید ابوالحسن حافظیان رضوان الله علیه پس از سالها زندگی در هند، پاکستان و ایران گرفتار بیماری مزمن دستگاه تنفسی بود، زمستانها را در کراچی که هوای معتدلی دارد زندگی می کرد و در تابستانها به مشهد باز می گشت و در جوار حضرت رضا علیه السلام اقامت می نمود او سرانجام در سال ۱۳۶۰ شمسی در گذشت و در دارالسرور آستانه مقدسه رضویه به خاک سپرده شد.

۶۱- ابوالحسن خان

او از کارگذاران و خدمتکاران آستان قدس رضوی بوده است نام او در کتیبه ایوان طلای صحن نو آمده و در سال ۱۲۶۲ زندگی می کرده است.

۶۲- ابوالحسن راوقی

در اسرار التوحید ضمن حکایتی از وی نام برده شده و گوید: در آن وقت که شیخ در طوس بود روزی با خواجه امام ابوالحسن راوقی نشست و سخن می گفتند، شیخ را مهمی در پیش بود، ایشان در آن سخن بودند که آن مهم شیخ ساخته شد، شیخ را بر زبان برفت که کارهای ما خدای ساز باشد آنگه گفت: الحمد لله رب العالمین.

خواجه ابوالحسن راوقی گفت: ای شیخ پس کار ما دروگر متیرا شد؟ شیخ گفت: نه ولكن کار شما را شما در میان باشید و گوئید من چنین کردم و چنین کنم و چنین می باید کرد، پس کار شما هم خدا ساز باشد ولكن شما گوئید که ما هستیم، ولكن کار ما را ما در میان نباشیم.

۶۳- ابوالحسن رضوی

شیخ آغا بزرگ تهرانی رضوان الله علیه او را در کتاب نقباء البشر عنوان کرده و گوید: سید میرزا ابوالحسن بن میرزا محمد رضوی مشهدی از فقهاء و ثقات بودند و از زاهدان و پرهیزکاران بشمار می رفتند او در نجف اشرف نزد شیخ مهدی آل کاشف الغطاء و شیخ مرتضی انصاری تحصیل کرد و از شیخ مهدی اجازه اجتهاد گرفت و به مشهد مقدس بازگشت، میرزا ابوالحسن در مشهد در گذشت و در دارالضیافه به خاک سپرده شد وفات او در سال ۱۳۱۱ قمری بود.

محمدباقر رضوی در کتاب شجره طیبه شرح حال مشروحنی از او آورده و گوید: حاج میرزا ابوالحسن مدح و ثنا و تمجید و توصیف وی از حد افزونست، اگر کسی خواهد تا شرح غزارت فقه و احاطت اصول و مقام زهد و رتبت ورع و طیب اخلاق و کرائم ملکات وی استفاده کند ناچار از سیاق اختصار که بناء این رساله بر آن است بیرون ماند و اینک خلاصه ای از حالات او.

او در حال حیات پدرش بابرادر خود میرزا احمد و شیخ الفقهاء شیخ صادق قوچانی که خدمتش استفاضه می نمودند تصمیم عزم اعتاب فلک جناب ائمه عراق دادند، بعد از نیل به مقصود و مراجعت به مشهد مقدس والد ماجدش صبیبه ای از محترمین خوانین هرات را برای مشارالیه تزویج کرد، و بعد از مدتی همراه خانواده اش بار دیگر به عراق مراجعت نمود.

او پس از ورود به عراق در حوزه درس شیخ مهدی سبط شیخ جعفر غروی و شیخ مرتضی انصاری مدتی بیائید رموز استنباط و نکات اجتهاد بیذیرفت اجازه غرائی مشعر بر جلالت شان و مراتب علمیه از جانب شیخ مهدی شرف صدور یافت، او بعد از مدتی در نجف بیمار شد و زندگی اش مختل گردید، و جنون ادواری پیدا کرد و مشاعر خود را از دست داد.

مرحوم شیخ مرتضی انصاری او را مورد توجه قرار داد و به معالجه‌اش پرداخت و مبلغ خطیری در این باره صرف کرد، اندکی حالش بهبودی یافت و به تهران عزیمت کرد و بعد از مدتی عازم مشهد مقدس گردید، و در زمان مجد الملک متولی باشی آستان قدس رضوی تدریس آستان قدس به وی واگذار گردید و برایش منبر و محرابی معین شد.

او در ایام زندگی خود کتابخانه‌ای فراهم آورد و شوقی به مطالعه و تحقیق داشت، و در فنون ادب و فضل امتیازی تمام داشت، وقتی که اختر کمالش از مشرق هنر طالع گشت دیگر نامداران ادب را کوکب مآثر به غروب رفت ولی جودت خط و انشاء شعر و ابداع نظم‌ش اخص صفات و اشهر کمالاتش بود، قصیده شیخ ابوعلی سینا را:

هبطت الیک من المحل الأرفع و رقاء ذات تعزز و تمنع

معارضه فرموده و قریب یکصد و بیست شبه منظومه حکیم الهی، حاج ملاهادی با اشاره و اشعار بر رد و اعتراض به نظم آورده است و در حاشیه کتابی این عبارات را مرقوم داشته و یادگار گذاشته است:

و لقد قلت فی بعض مؤلفاتی الموضوعة فی الرد علی کتاب المثنوی المولوی و هی ایضا منظومة علی وزنها فی هذا المعنی و هو بطلان الحلول و الاتحاد كما حققه صاحب هذه الرسالة المسماة بصراط النجاة.

وحدة الشیئین شیئا واحدا	لا یراه العقل الأباردا
نزد ارباب عقول و اهل حال	در حقیقت اتحاد آمد محال
اتحاد الخمر بالماء القراح	امتزاج عند اهل الاصطلاح

اشعار ذیل نیز از سوانح خاطر او می‌باشد:

و دیار آل محمد من أهلها	بین الدیار كما تراها بلقع
و بنات سیده النساء ثواکل	أسری جباری فی البریة ضیع
ماذا تقول امیّة لنبیّها	یوما به خصمائه تستجمع

در اواخر عمر علم صنعت و جفر را نیز آزموده بر کمالات سابقه افزود و در سال ۱۳۱۱ قمری کوکب حیاتش افول کرد و در دارالضیافة مبارکه غریق بحر مغفرت گردید، در ماده تاریخ فوتش شیخ حسن فانی این مصرع را سرود: جنت مقام شد ز برای ابوالحسن.

۶۴- ابوالحسن طوسی

از او عنوانی خاص در کتب تراجم مشاهده نکرده‌ام، ابن خلکان در کتاب وفیات الاعیان در شرح حال ابن سکیت از وی یاد می‌کند و گوید: ابوالحسن طوسی گفت: ما در مجلس درس ابوالحسن علی لحيانی بودیم، و او نوادر خود را برای شاگردان املاء می‌کرد، یکی از روزها گفت: عربها می‌گویند: مثقل استعان بدقنه.

در این هنگام ابن سکیت برخواست و در حالی که جوان بود به استاد گفت: یا ابالحسن، این جمله درستش «مثقل استعان بدقيه» می‌باشد مقصود از این جمله این است که شتر هنگام برخواستن از زمین و برداشتن بار از دو طرف خود کمک می‌گیرد، در این هنگام لحيانی سخن خود را قطع کرد.

ابوالحسن طوسی گوید: روزی دیگر که لحيانی املاء خود را شروع و شاگردان حضور داشتند، استاد گفت: عربها می‌گویند: «هو جاری مکاشري»، ابن سکیت برخواست و گفت: ای استاد درست آن «هو جاری مکاثري» است، مقصود آن است که او همسایه من می‌باشد، طوسی گفت: در این هنگام لحيانی دست از املاء حدیث بر داشت و دیگر مجلس درس تشکیل نداد.

در کتب ادب و تذکرها این داستان از ابوالحسن طوسی نقل گردیده در نامه دانشوران هنگام شرح زندگی ابن سکیت به این موضوع اشاره شده، و فرید وجدی هم در کتاب دائرة المعارف خود در شرح حال ابن سکیت این مطلب را آورده است، از زندگی و خصوصیات ابن ابوالحسن طوسی که ظاهراً از ادباء و اهل لغت می‌باشد

اطلاعی در دست نیست.

۶۵- ابوالحسن عراقی

ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی گوید: روز دوشنبه ششم شعبان سال ۴۲۹ ابوالحسن دبیر گذشته شد - رحمة الله علیه - و چنان گفتند که زنان او را دارو دادند که زن مطربه مرغزی را به زنی کرده بود، و مرد سخت بدخو بود، و باریک گیر، ندانم که حال چون باشد.

اما در آن هفته که گذشته شد و من به عیادت رفته بودم او را یافتم چون تاری موی گداخته ولكن سخت هوشیار، گفت و وصیت بکرد، تا تابوتش به مشهد علی بن موسی الرضا رضوان الله علیه بردند به طوس و آنجا دفن کردند که مال این کار را در حیاة خود بداده بود.

کاریز مشهد را که خشک شده بود بازروان کرده و کاروان سرائی برآورده و دهی مستقل سبک خراج بر کاروانسرای و بر کاریز وقف کرد و من در سنه احدی و ثلاثین که به طوس رفتم با رایت منصوره پیش که هزیمت دندانقان افتاد و به نوقان رفتم و تربت رضا علیه السلام را زیارت کردم.

گور عراقی را دیدم در مسجد آنجا که مشهد است در طاقی پنج کزاز زمین طاق و او را زیارت کردم و به تعجب بماندم از حال این دنیای فریبنده که در هشت و نه سال این مرد را برکشید و بر آسمان جاه رفت و بدین زودی بمرد و ناچیز گشت.

نگارنده گوید: ابوالحسن دبیر از کارگذاران و دبیران سلطان مسعود غزنوی بود و در کتابهای عصر غزنوی از او یاد شده است، همانگونه که بیهقی گفته: او در مشهد رضا علیه السلام از خود آثاری بر جای گذاشت و ما در فصل مساجد مشهد مقدس و موقوفات از او یاد کرده ایم.

۶۶- ابوالحسن قابل خان

در تذکره بیشتر عشق گوید: پدران و اجداد او شیرازی بودند، و او در مشهد متولد شده است بعد از آن به هندوستان رهسپار گردید و در شاهجهان آباد - دهلی - اقامت گزید، و در زمان بهادرشاه ملقب به قابل خان گردید و از شاعران دربار او بشمار می رفت، و مناصبی هم از طرف شاه به وی واگذار گردید و به گفته مؤلف تذکره بیشتر عشق کامیاب گشت.

هرگاه بهادرشاه عازم جایی می شد، قابل خان هم در رکاب او حرکت می کرد، و بعد از درگذشت بهادرشاه به فرزندش جهاندار پیوست و به خدماتی برگزیده شد در هنگام سلطنت محمدشاه به خاطر علاقه ای که به سرکار نواب دلبرخان داشت به او پیوست و بعد از وفات او با فرزند دلبرخان زندگی می کرد تا آنگاه که در سال ۱۱۶۰ جهان را وداع گفت.

۶۷- ابوالحسن موسوی

علامه جلیل القدر شیخ آغا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام شیعه قرن دهم او را عنوان کرده و گوید: ابوالحسن موسوی مشهدی مؤلف کتاب «عشره کامله» می باشد، نسخه ای از این کتاب در آستان مقدس رضوی موجود است، ظاهراً وی پدر معزالدین محمد موسوی مشهدی که در سال ۱۰۴۳ زندگی می کرد بوده و دارای تألیفاتی هم می باشد.

۶۸- ابوالحسن شیخ رئیس

ابوالحسن میرزا قاجار یکی از فضلاء و دانشمندان عصر خود بود، او مدتی در مشهد مقدس اقامت داشت و در آستان قدس خدمت می کرد، مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس گوید: نواب ابوالحسن میرزا سالی چهار تومان از آستان

مقدس موجب داشته و خادم کشیک پنجم بوده است او بعد از چندی ملقب به شیخ الرئيس شد و در مشهد ارشاد می‌کرد.

جمعیت زیادی پای منبر وی حاضر می‌شدند و بیانی بسیار شیوا داشت، او از شاهزادگان فاضل قاجار بود، و مدتی تولیت موقوفات مدرسه فاضل خان را به عهده داشت و مراقب دروس طالبان علم بود، او عمامه بر سر می‌گذاشت و مانند علماء دینی زندگی می‌کرد، او آثار و تألیفاتی هم دارد که چاپ شده و در اختیار اهل علم و فضل می‌باشند.

ابوالحسن میرزا قاجار سفری هم به استانبول نمود، و قصیده عربی درباره مسجدی که سلطان عبدالحمید عثمانی ساخته بود انشاء کرد و به سلطان ارائه داد، او کتابهای نفیسی از خود به یادگار گذاشت و کتابها در نزد فرزند وی در مشهد نگهداری می‌گردید، و فرزند او که در قشون ایران درجه سرهنگی داشت در اثر تصادف درگذشت.

مهدی بامداد در شرح حال رجال ایران گوید: ابوالحسن میرزا معروف به شیخ الرئيس و متخلص به حیرت از فضلاء، ادباء و خطبای قاجاریه است او فرزند محمدتقی میرزا پسر هشتم فتحعلیشاه قاجار بود و در سال ۱۲۶۴ در تبریز متولد شد، او از زمان عبدالوهاب خان آصف الدوله والی خراسان در مشهد بود و در آنجا فعالیت‌هایی داشت. آصف الدوله قصد داشت او را توقیف کند، شیخ الرئيس از موضوع اطلاع پیدا کرد و از مشهد از راه عشق‌آباد به خارج ایران مسافرت کرد او قصیده‌ای توسط کامران میرزا نائب السلطنه برای ناصرالدین شاه فرستاد که دو بیت آن به قرار ذیل است:

نائب السلطنه بر گو بشه نیک سرشت

که یکی ز اهل خراسان به تو این نامه نوشت

آصف و ملک خراسان به تو ارزانی باد

ما ره عشق گرفتیم چه مسجد چه کنشت

ناصرالدین شاه هم که طبع شعر داشت در جواب او نوشت:

نائب السلطنه بر گو به خراسانی زشت

که شهنشاه جواب تو بدین نامه نوشت

آصف از نیک و اگر بد تو برو خود را باش

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

شیخ الرئیس در سال ۱۳۳۶ قمری در تهران درگذشت و در صحن حضرت

عبدالعظیم حسنی در ایوان مقبره ناصرالدین شاه مدفون شد.

۶۹- ابوالحسن ناظم

او یکی از کارگزاران آستان قدس رضوی بود، مرحوم مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس آورده‌اند که ابوالحسن ناظم کتابدار مبارکه رضویه بود و سالی مبلغ بیست تومان حقوق می‌گرفته و سرکشیک چهارم آستان قدس هم بوده است و فرزندان و اعقاب او در مشهد به عنوان اعتضاد التولیه معروف شدند و خدمات موروثی خود را حفظ کردند.

۷۰- ابوحمید طوسی

او یکی از طرفداران بنی عباس بود که بر ضد خلفای بنی مروان مبارزه می‌کردند، و او نخستین کسی است که با ابوالعباس بیعت کرد و او را به عنوان خلیفه اعلام نمود. مسعودی در مروج الذهب گوید: ابوحمید طوسی یکی از روزها از میان لشکر بیرون شد و به کوفه رفت، او در کوفه با سابق خوارزمی ملاقات نمود، ابوحمید از وی پرسید ابراهیم امام کجا است؟ سابق گفت: مروان او را در زندان کشت، ابوحمید گفت: ابراهیم به چه کسی وصیت کرده است؟ سابق گفت: او برادرش ابوالعباس را به عنوان وصی خود برگزیده است.

ابوحمید از وی پرسید ابوالعباس اکنون در کجا می باشد، گفت: او هم اکنون نزد شما در کوفه زندگی می کند، برادران و خویشاوندانش هم در کوفه نزد او هستند، پرسید ابوالعباس از چه مدتی وارد کوفه گردیده، سابق گفت: او دو ماه است وارد این شهر شده است، ابوحمید گفت: ما را می توانی نزد او ببری؟

سابق گفت: فردا شما در همین محل باشید، من شما را نزد او می برم، سابق تصمیم گرفت نخست نزد ابوالعباس برود و از او اجازه بگیرد و بعد ابوحمید را نزد او ببرد، ابوالعباس سفاح او را سرزنش کرد که چرا آنها را نزد او نبرده است، ابوحمید هنگامی که شنید ابوالعباس در کوفه می باشد به گروهی از سران لشکر خراسان که در آنجا بودند و با ابوسلمه کار می کردند اطلاع داد.

ابوحمید با سران لشکر خراسان که ابوالجهم و موسی بن کعب که رئیس و فرمانده آنها بود نزد سابق خوارزمی رفتند و همراه او نزد ابوالعباس سفاح حاضر شدند و با او ملاقات کردند، ابوحمید گفت: کدام یک از شما امام هستید؟ داود بن علی که در مجلس حاضر بود با دست خود اشاره به ابوالعباس سفاح کرد و گفت: این امام شما می باشد، ابوحمید فوراً دست او را بوسید و به عنوان خلافت به او سلام کرد و خلافت او را اعلام نمود.

بعد از این سران لشکر حاضر شدند و با ابوالعباس سفاح به عنوان خلافت بیعت کردند، ابوسلمه از این جریه‌ها بی اطلاع بود، پس از اینکه دانست خراسانی ها با سفاح به عنوان خلافت بیعت کرده اند، او هم آمد و بیعت کرد.

در این هنگام لشکریان با ساز و برگ خود وارد کوفه شدند و ابوالعباس را با خود به دارالاماره بردند و او را به عنوان خلیفه به مردم معرفی نمودند، این جریان روز جمعه دوازدهم ماه ربیع الاول سال ۱۳۲ به وقوع پیوست.

نگارنده گوید: ابوحمید، یا حمید و یا حمید بن عبدالحمید و یا حمید بن قحطبه کسانی هستند که در هنگام تشکیل دولت و خلافت بنی عباس در صحنه حاضر بوده اند،

و اینان همگان به طوسی معروف می‌باشند که هر کدام در جای خود ذکر خواهند شد، در پاره‌ای از جاها نام اینها به هم مخلوط گردیده است، اینان از بنیان گذاران خلافت بنی عباس هستند و در تحکیم حکومت آنان فعال بودند.

۷۱- ابوزید نقاش

او یکی از هنرمندان عصر خود بوده است و آثاری هم اکنون در حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام از وی به یادگار مانده است، کاشیهای حرم و محراب جنوبی آن توسط این هنرمند ساخته و نصب شده‌اند، او در سال ۶۱۲ هجری در مشهد بوده و این کاشیها را در حرم مطهر آن حضرت بر دیوارها نصب کرده است از این نقاش چیره دست هیچ شرح حال و نشانی نیست.

نام او در کتیبه‌های باستانی حرم آمده و دو شخص دیگری هم در این کتیبه‌ها ذکر شده‌اند و آنان عبارتند از علی بن محمد مقری و محمد بن ابی طاهر بن حسن که به اتفاق در نصب کاشی‌های حرم مشارکت داشته‌اند، احتمالاً نام معمار، کاشی‌ساز و نقاش می‌باشند که با همکاری یکدیگر این آثار زیبا را پدید آورده و از خود به یادگار گذاشته‌اند، تاریخ نصب کاشیها ۶۱۲ می‌باشد.

۷۲- ابوسعید افراسیاب

ظاهراً او از کارگذاران و حاکمان منطقه طوس و مشهد مقدس در زمان شاه طهماسب بوده است، نام او در حکمی که از طرف این شاه صادر گردیده آمده است، شاه طهماسب در این حکم فرمان داده است تا از سید غیاث‌الدین میرزا ابوصالح که در مشهد مقدس زندگی می‌کرده مالیات و حقوق دیوانی نگیرند و هر ساله نشان و پروانچه مجدد نطلبند.

این حکم روز دهم شوال سال ۹۳۵ صادر گردیده و در آن آمده از باغات و

مستغلات و مراعی و مواشی و زراعت مطالبتی نکنند و از کل تکالیف معاف دارند و به انعام و سیور غال عالی جناب سیادت پناه، نقابت دستگاه، بقیه خاندان نبوت نتیجه دودمان رسالت، افتخار السادات و النقباء سید غیاث الدین میرزا ابوصالح.

این حکم در نامه آستان قدس رضوی که قبل از انقلاب اسلامی منتشر می شد چاپ گردیده است، و از این ابوسعید افراسیاب که در آن ایام در طوس منصب و مقامی داشته است اطلاع درستی در دست نگارنده نیست در احسن التواریخ روملو در حوادث سال ۹۳۵ هنگام جنگ شاه طهماسب با ازبگها از شخصی به نام ابوسعید افراسیاب نام برده شده ولی اتحاد این دو نفر بعید به نظر می رسد.

۷۳- ابوسعید گورکانی

او فرزند سلطان محمد بن میرزا میرانشاه فرزند امیر تیمور گورکانی بود، ابوسعید همواره در فکر سلطنت و قدرت بوده و یا به قول مؤلف حبیب السیر نقش ایالت و کشورستانی بر لوح ضمیر و صفحه خاطر مرتسم و منقش می گردانید، سلطان ابوسعید تاریخ مشروحی دارد و سراسر زندگی او جنگ و خونریزی و قتل و غارت و تجاوز بوده است، او قبل از سلطنت ملازم الغ بک بود و با این سلطان دانشمند که از فضلاء زمان خود بود ارتباط نزدیک داشت.

خواند میر در حبیب السیر گوید: در ایام دولتش ولایات ترکستان، ماوراءالنهر، بدخشان، طخارستان، زابلستان، سیستان، خراسان و مازندران به کمال معموری رسید و جناح امن و امان و لوای انعام و احسان بر مفارق متوطنان بلدان آن ممالک جنت نشان محدود و مبسوط گردید.

یکی از کارهای زشت او که نامش را در تاریخ به زشتی و نکوهش یاد می کنند دستور قتل بانوی بزرگ و نیکوکار گوهرشاد آغا بود، این بانوی بزرگ که از نوادر تاریخ می باشد و آثار او در مشهد مقدس و هرات هنوز پا بر جا است به امر او کشته شد،

خواند میر در این باره در حبیب السیر گوید:

در نهم ماه مبارک رمضان به قتل آن بلقیس زمان فرمان داد و این واقعه شنیعه خالی بود که بر دیده دولت آن پادشاه ستوده خصال ظهور نمود و گوهرشاد آغا به صفت عفت و نصفت اتصاف داشت و همواره همت عالی نهمت بر تعمیر بقاع خیر و اشاعه مبرات می گماشت از آثار او در هرات مدرسه و مسجد جامعی است و در مشهد مقدسه مسجد جمعه در کمال تکلف ساخته، مستقلات خوب و اسباب مرغوب بر این بقاع وقف نموده. تقبل الله منها.

کارهای ابوسعید در مشهد مقدس

مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس گوید: ابوسعید گورکانی فرزند محمد بن میرانشان بن امیر تیمور در جلو آبادی گلستان سدی آجری ساخته که معروف به بند گلستان می باشد، سدی که ابوسعید ساخته سه خمس آن موقوفه آستان قدس و دو خمس موقوفه جامع گوهرشاد با اراضی آبکوه قرار داشت و با این قرار آب رودخانه در اراضی آبکوه هر کس به قدر سهام خود اراضی را می کاشت.

حاج مهدی طبسی سالها مستأجر سهام مسجد گوهرشاد در آبکوه بوده است و با آبی که از سد گلستان جریان داشت چندین آسیاب در زمین آبکوه مردم ساخته بودند و دوران داشت، خرابه های این آسیابها تا چند سال قبل در اراضی آبکوه باقی مانده بود. اهالی طرqbه و جاغرق و عنبران ده روز آب به اراضی خود می گرفتند و ده روز دیگر دخالتی در آب رودخانه نمی کردند.

مردم میان و ازغده نیز ده روز آب می گرفتند و ده روز آب را به بند گلستان و زمین های آبکوه رها می کردند و به این ترتیب همواره آب یکی از رودخانه ها به اراضی آبکوه می رسید و زراعت آبکوه را آبیاری می کرد و قرنهای این قانون و مقررات مورد عمل قرار می گرفت، در سال ۱۳۰۰ قمری ناصرالدین شاه به مشهد مقدس مشرف

گردید و مدتی در این شهر اقامت کرد.

روزی ناصرالدین شاه برای تفریح و گردش به طرqbه می‌رود، بعضی از اراضی طرqbه را بی‌درخت و ناکاشته می‌بیند، می‌پرسد چرا زمینها را مشجر و یا زراعت نمی‌کنید جواب می‌دهند که ده روز آب می‌گیریم و ده روز دیگر سهم موقوفه آستان قدس و مسجد گوهرشاد می‌باشد و رودخانه مایان و ازغد هم مانند این رودخانه می‌باشند.

ناصرالدین شاه فرمانی صادر می‌کند که اهالی طرqbه و جاغرق و عنبران، ازغد و مایان هر قدر آب لازم دارند به اراضی خود بگیرند، و با این فرمان مدار ده روزه باطل شده می‌انگارند و تدریجا آب اراضی آبکوه قطع می‌شود و اراضی آبکوه ناکاشته و بایر می‌گردد و جز در بهاران که سیل از رودخانه جریان دارد بند گلستان دیگر آبی نداشت.

پایان زندگی ابوسعید

در سال ۸۷۲ جهانشاه قره قوینلو بدست اوزن حسن آق‌قوینلو کشته شد مردم آذربایجان ابوسعید را دعوت کردند تا به آذربایجان برود و حکومت را از اوزن حسن بگیرد، ابوسعید عازم آذربایجان گردید، اوزن حسن از ابوسعید تقاضای صلح نمود ولی او قبول نکرد، اوزن حسن راه آذوقه را بر وی بست و در زمستان سرد گروهی از لشکر وی از بین رفتند.

ابوسعید به اران رفت و با اوزن حسن وارد جنگ شد و در جنگ شکست خورد و اسیر گردید، یکی از نوادگان گوهرشاد که در نزد اوزن حسن بود و در پناه او زندگی می‌کرد، ابوسعید را از اوزن حسن گرفت، و او هم ابوسعید را به خاطر خون خواهی جدش گوهرشاد آغابانی جامع گوهرشاد مشهد مقدس در ماه رجب سال ۸۷۳ به قتل رسانید.

۷۴- ابوسهل معقلی

ابو منصور ثعالبی در یتیمه الدهر او را عنوان کرده و یک رباعی عربی را به او نسبت داده است و در ذیل عنوان ابوسهل معقلی طوسی آمده:

یا دولة لیس فیها من المعانی شطیة
زولی فما أنت إلا علی الکرام بلیة

ثعالبی جز این رباعی را که از وی نقل کرده مطلب دیگری نیاورده است و ما شرح حالی از وی بدست نیاوردیم.

۷۵- ابوصالح رضوی

او یکی از علماء و شرفاء بزرگ مشهد مقدس و از ارکان زمانش بشمار می رفت ابوصالح رضوی در مشهد رضاعی^۱ منشأ آثار فراوانی شد که یکی از آنها مدرسه صالحیه مشهور به مدرسه نواب می باشد، این مدرسه مبارکه در طول چند قرن مورد استفاده علماء و فضلاء و مدرسان عالی مقام مشهد بوده وهست و هزاران فقیه، حکیم، مفسر و محدث در آنجا تربیت شدند.

مرحوم نوروزعلی بسطامی در فردوس التواریخ می گوید: فاضل کامل و عالم عامل که بوی حقیقت از او به مشام می رسید مولای ما ابوصالح از اعظام و ارکان واجله علمای خراسان و مقدم سادات رضویه آن سامان و منتسبین آستان ملایک دربان بوده، الی الان جمعی از اولاد امجاد، احفاد و انجاد و اشراف و اعیان این ناحیت و صاحب منصبان عتبه عرش درجه اند.

گویند مادر پاکیزه گهر او فخرالنساء بیگم صبیبه سلطان شاه عباس ماضی است و در عهد شاه عباس ثانی به صدر الممالکی کل ایران منصوب گشته و بناهای خیریه آن سید بزرگوار بسیار است، یکی مدرسه صالحیه است که در سال ۱۰۸۶ بنا نهاده و املاک

بسیار بوقفیت آن داده و تا حال از مدارس دائره ارض فیض قرین و مسکن طلاب و افاضل می باشد.

در این عصر به مدرسه نواب مشتهر است و این عاصی تبه روزگار و جامع اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام قریب پنجاه سال تخمینا می شود که در آن مدرسه مدرس و مباحثه و تحریریه فقه و اصول و جمع اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام اشتغال دارم بسیار مدرسه میمون و مبارکیست و اکثر تألیفات عاصی در آن مدرسه وقوع یافته است.

علامه بزرگوار شیخ آغا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: ابوصالح رضوی، شریف و با تقوی که در زمان شاه عباس ثانی صدر الممالک بود مادرش فخر النساء بیگم دختر شاه عباس اول بودند، او یکی از علماء و فضلاء بزرگ عصر خود بشمار می رفت و در مشهد مقدس مدرسه ای بنا کرد که اکنون به مدرسه نواب مشهور است.

زوجه او دختر شاه صفی بوده است، او در عصر خود منشأ آثار زیادی شد و ایوان حرم حضرت رضا را هم تعمیر کرد و موقوفات زیادی نیز از خود به جای گذاشت، اعقاب و احفاد او در مشهد مقدس به کارهای بزرگی گمارده شدند و در آستان قدس رضوی به خدماتی نائل گردیدند، ابوصالح رضوی پس از سالها زندگی در سال ۱۰۹۰ در گذشت.

در کتاب موقوفات آستان قدس آمده که یکی از آثار به جای مانده از ابوصالح رضوی مصلاهی مشهد مقدس می باشد، ابوصالح در زمان شاه سلیمان صفوی این محل را بنا کرده است، این محل اکنون فقط یک ایوانی از آن باقی و در محله پائین خیابان مشهد قرار دارد، اکنون مردم مشهد آنجا را محله مصلی می دانند و در گفتگوها به این عنوان یاد می کنند.

محمدباقر رضوی در شجره طیبه گوید: نواب میرزا ابوصالح مصدر خیرات و

میراث بود به لقب صدر الممالکی مشتهر و مفتخر و از وی عقبی باقی نماند ولی رساله‌ای تألیف کرد مسمی به دقائق الخیال که تمام رباعیات شعراء متقدمین و متأخرین را به ترتیب قوافی برحروف تهجی درج کرد و هر رباعی را نسبت به قائلش داد و از جمله اشعار آن جناب دو رباعیات ذیل می‌باشند:

گر نامه سفید و گر سیاه است مرا لطف تو بحشر عذر خواه است مرا
چون هست مرا وسیله‌ای چون کرم دیگر چه غم از جرم و گناه است مرا
وله ایضا:

بستم به تو پیمان درستی ز نخست هرگز نشوم در ره پیمان تو سست
پروا نبود ز دوزخ و نار و جحیم عهدم به تو از روز الست است درست
سید عبدالحسین خاتون آبادی در کتاب وقایع السنین گوید: ابوصالح صدر عامه و ولد میرزا محسن متولی در سال ۱۰۹۸ در گذشت در حالی که شیخ آغا بزرگ فوت او را در سال ۱۰۹۰ نوشته است.

نگارنده گوید: ما در فصل مدارس مشهد مقدس درباره بناء مدرسه نواب و خصوصیات آن و ابوصالح مطالبی آورده‌ایم و همچنین در فصل مزارات و آثار تاریخی مشهد از بناء مصلی یاد کرده‌ایم، جویندگان می‌توانند از آن مطالب نیز استفاده کنند.

۷۶- ابوصالح حسینی

او از عالمان و کاتبان بوده است، شیخ آغا بزرگ در الذریعه ذیل معارف الهیة محمد رفیع مشهور به پیرزاده گوید: نسخه‌ای از این کتاب را که به خط ابوصالح حسینی مشهدی بود و در مدرسه فخریه اصفهان در ماه رمضان سال ۱۰۹۸ تحریر شده مشاهده کردم، و این نسخه در مجموعه سید محمد مشکاة بیرجندی بود.

۷۷- ابوطالب تبریزی

میرزا عبدالله افندی گوید: مولی ابوطالب تبریزی از شاگردان شیخ بهاءالدین عاملی بود، من اجازه از او را در آخر یکی از رساله شیخ حسن بن شهید ثانی دیدم که آن را به شاگردش مولی محمد زمان مشهدی داده بود مشاهده کردم و این اجازه در سال ۱۰۲۴ نوشته شده بود.

۷۸- ابوطالب رضوی

او از سادات رضوی مقیم مشهد مقدس بود، و از بزرگان و شخصیت‌های زمان خود بشمار می‌رفت، و در زمره فضلاء و اهل علم و ادب قرار داشت، پدر او محمدباقر رضوی هم از رجال عصر خود به حساب می‌آمد و بسیار محترم و معزز بود، نسخه‌ای از شرح تذکره بیرجندی برای او در سال ۱۰۳۱ نوشته شده و معلوم است که او در این سال زنده بوده است این نسخه در آستان قدس رضوی موجود می‌باشد.

او داماد شاه صفی و با ابوصالح رضوی بانی مدرسه نواب در مشهد باجناق بوده است، خاتون آبادی گوید: نواب مستطاب معلی القاب مبادی آداب میرزا ابوطالب رضوی در سال ۱۰۷۶ صدر خاصه شد و او خلف میرزا باقر متولی مشهد مقدس رضوی است.

اسکندر بک ترکمان گوید: میرزا ابوطالب رضوی و ولد ارجمندش میرزا ابوالقاسم بغایت بزرگ منش و عالی شأن و بکثرت مال و منال و رقبات و صنایع مرغوبه منفرد و ممتاز و اجله سادات خراسان خصوصاً مشهد مقدس معلی بعلوشان و بزرگی آن جناب و خلف موفور الشرف او معترف بودند و سایر سادات رضویه و اقرباء و ذوی الارحام از ایشان متمتع و به تکلفات بهره‌ور بودند.

میرزا ابوطالب و میرزا ابراهیم، هر دو در سن کودکی که در زمان فرخنده فرجام حضرت اعلی شاهی به مرتبه نشو و نما رسیده‌الایوم که سنه هجری به ۱۰۲۵ رسیده در

ظل رأفت و سایه مرحمت شاهانه معزز و محترم و محسود اقرانند از سیور غالات و سایر محصولات املاک و رقبات موروئی که به ملکیت ایشان باقی مانده بزرگانه اوقات می گذرانند.

خواهر میرزا ابوطالب

در عالم آراء گوید: یکی از خواهران ابوطالب رضوی مادر ندر محمدخان برادر امام قلی خان پادشاه ازبک بود، و این ندر محمدخان حاکم بلخ بود و مادرش هم با او زندگی می کرد، ندر محمدخان زمانی بلخ را ترک گفته و به کمک برادرش امام قلی خان به تاشکند رفته بود تا در دفع لشکر قزاق که به آن منطقه حمله کرده بودند به برادر خود کمک کند.

در این هنگام رستم محمدخان حاکم غرجستان از فرصت استفاده کرده و به بلخ حمله کرد، حاکم بلخ نتوانست در برابر او مقابله کند و در قلعه بلخ متحصن گردید، و به رستم محمدخان پیام داد من برای حفظ و حراست زنان و فرزندان در قلعه پناه گرفتم و با شما هم مخالفتی ندارم و اینک منطقه بلخ به شما تعلق دارد و در میانه ما جدائی نیست. والدۀ ندر محمد سلطان که سیده رضویه و همشیره میرزا ابوطالب رضوی مشهدی است از خوف و بیم آنکه مبادا ارک را به قهر و غلبه بدست آورند رسولان چرب زبان متواتر فرستاد، اظهار اشفاق و مهر بانیهائی مادر فرزندانۀ کرده او را به تزویج صبیۀ خود که همشیره سلطان است نوید داد و وعده کرد که میانه او و عمزاده ها صلح افکند و این صورت بهتر از جنگ و جدال است.

رستم محمدخان به دمدمه و افسون ایشان فریفته گشته با خاطر آسوده و اطمینان قلب در بلخ قرار گرفت و در کمال غفلت می گذرانید، همشیره ابوطالب رضوی در نهان کسان به اطراف و جوانب فرستاد و از این واقعه خبر داد و مردم رستم محمد در ولایات پراکنده شدند و به داد و ستد مشغول بودند و بی خبر لشکر بر سر او ریخت،

فرصت جمعیت و قدرت مدافعه نیافت و مردم او سراسیمه شده و هرکس سر خود گرفت.

همشیره میرزا ابوطالب که نام او را در مصادر نیافتم هنگام فرمانروائی عبدالله خان ازبک و تسلط عبدالؤمن خان بر مشهد مقدس در نکاح یکی از خاندان ازبک در آمد و به ماوراء النهر برده شد، و فرزندش امام قلی خان ازبک سلطان ماوراء النهر بود و فرزند دیگرش در بلخ حکومت می کرد، وجود این بانو سبب شد که مدتی بین سلاطین صفویه و ازبک صلح برقرار گردد.

تولیت میرزا ابوطالب

شاه عباس در سفری که به خراسان داشت مدتی در هرات اقامت کرد، و بعد عازم مشهد مقدس شد، اسکندر بک گوید: چون در مشهد مقدس نزول اجلال واقع شد چند روز در آن آستان ملایک آشیان بلوازم خدمت و دعا و زیارت قیام و اقدام نمود، در این سال تولیت سرکار فیض آثار به میرزا ابوطالب رضوی تفویض یافت و از مشهد مقدس معلی افواج به قشلاق خود رفتند.

ولی قلی خان شاملو در قصص الخاقانی گوید: در سال ۱۰۳۰ شاه عباس متوجه دار السلطنه هرات شدند و در این وقت خبر فتح ولایت هرمز که به سعی امام قلی خان مفتوح شده بود رسید، و از هرات عازم بلده طیبه مشهد مقدس شدند و تولیت سرکار فیض آثار را به خدام سیادت و نجابت پناه میرزا ابوطالب شفقت نمودند و بعد به طرف مازندران بهشت نشان رفتند.

پایان زندگی میرزا ابوطالب

اسکندر بک گوید: ابوطالب رضوی که از سادات عالی درجات مشهد مقدس معلی و متولی روضه منوره معطره روضه رضا بود در سفر خیراثر بغداد ملازم رکاب

اشرف بود و بعد از انهزام رومیه به شرف زیارت روضات مطهرات کاظمین، کربلا و نجف مشرف گشته راقم این حروف نیز با آن سید عالی قدر معاشر و در زیارت مشاهد مقدسه رفیق و هم صحبت بود.

بعد از معاودت از خدمت اشرف رخصت یافته از قزوین روانه مشهد مقدس معلی گردید، روزی در بلده تهران از افراط میوه‌های متنوع الوان و اکل طعام قولنجی قوی بر او طاری گشته معالجاتی که دافع آن تواند بود نمودند مفید نیافتاده به عالم بقا پیوست، نعش او را به مشهد مقدس برده و در روضه مقدسه جد بزرگوارش مدفون گردید.

منابع: عالم آرای عباسی، قصص خاقانی، اعلام شیعه قرن ۱۱، وقایع السنین، شجره طیبه، فردوس التواریخ، منتخب التواریخ و روضة الصفا.

۷۹- ابوطالب رضوی نقیب

این ابوطالب رضوی در مشهد سمت نقابت داشته، در کتاب شریف شجره طیبه از خلاصه التواریخ میرمنشی نقل شده که میرزا ابوطالب رضوی از بزرگان و تقباء مشهد بود و در تاریخ ۹۶۶ در فرمانی که از طرف شاه طهماسب صادر شده نام وی آمده است. میرمنشی گوید: در سال ۹۷۱ میرزا ابوطالب رضوی و میرغیاث الدین محمد و میرشریف موسوی نزد میرمحمد خان به رسالت از جانب مردم مشهد مقدس رفتند، در شجره طیبه گوید: میرزا ابوطالب بزرگ در مشهد درگذشت و قبر او در کنار پله‌کان و پایه صحن در پشت سکوب بین کشیک خانه دربانها و درب صحن می‌باشد.

۸۰- ابوطالب رضوی متولی

این ابوطالب در سال ۱۱۸۷ متولی آستان قدس بوده است، در فرمانی که از طرف یکی از حاکمان در ربیع الثانی سال ۱۱۸۷ صادر گردیده از او به عنوان عالی جاه

فضیلت و افادت و افاضت پناه، حقایق و معارف آگاه، خلاصه الاشراف و النجباء العظام مقرب الخاقان میرزا ابوطالب متولی سرکار فیض آثار یاد شده است.

۸۱- ابوطالب رضوی خادم

این ابوطالب جزء خادمان بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام بوده است در فرمانی که از طرف شاه طهماسب دوم در شوال سال ۱۱۳۹ صادر گردیده او را به خدمت خادمی مفتخر کرده و مقرر داشته است سالی چهار تومان نقد و هفت خروار غله به او بدهند.

نگارنده گوید: در میان سادات رضوی گروهی به نام ابوطالب بوده‌اند و در کتابهای تاریخی و اسناد و مدارک نام آنها به هم اشتباه شده است، این فرمانها در نامه آستان قدس که قبل از انقلاب بطور ادواری منتشر می‌گردید چاپ شده‌اند جویندگان می‌توانند به آن نشریه مراجعه نمایند و از متن فرامین اطلاع حاصل کنند.

۸۲- ابوطالب جعفری

در اسرار التوحید آمده سیدی بود در طوس او را سید بوطالب جعفری گفتندی و شیخ او را عظیم دوست داشتی، چنانکه شیخ جز با وی طعام نخوردی، پس از طوس به نوقان آمد با سید بوطالب به هم و هر دو بر تخت نشسته بودند و طعامی می‌خوردند و در نوقان زاهدی بود، چون بشنید که شیخ به نوقان آمده است به سلام شیخ آمد و سلام گفت.

شیخ جواب داد و بدو التفات نکرد، آن زاهد عظیم بشکست که او را در میان قوم آب روی می‌بایست، هم چنان شکسته از پیش شیخ بیرون آمد، سید بوطالب گفت: ای شیخ این زاهد ما را هیچ التفاتی نکردی، شیخ گفت: زاهد نباید، زاهد نباید، پس گفت: یا سید باقرایان صحبت مکن که ایشان غمازان باشند؟!

۸۳- ابوطالب علوی

در طبقات اعلام شیعه قرن ۱۱ وی را عنوان کرده و گوید: ابوطالب علوی موسوی ساکن مشهد خراسان از علماء بوده و شیخ حر عاملی در اجازه‌ای که به فرزند او علاء الملک در پانزدهم ربیع الاول سال ۱۰۸۹ داده از وی یاد می‌کند.

۸۴- ابوطالب بن ابی القاسم

در کتاب شجره طیبه گوید: میرزا ابوطالب بن ابی القاسم رضوی نواده میرزا ابوطالب اول می‌باشد، او به تقاب و تولیت آستانه عرش مرتبه رضویه مشرف و مفتخر گردید.

۸۵- ابوطالب بن شمس‌الدین

در کتاب رساله الاسدیه آمده ابوطالب بن سید شمس‌الدین در مشهد مقدس ساکن بود، او در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از قم به مشهد مقدس منتقل گردید.

۸۶- ابوطالب بن قصیر

در کتاب شجره طیبه گوید: سیدجلیل و عالم نبیل میرزا ابوطالب بن قصیر بعد از فوت پدر بزرگوارش بدار المؤمنین رشت تشریف برد، اهالی آن صفحات مقدمش را گرامی شمرده و حضرتش را فوز سامی دانستند، ربه طاعتش برگردن نهاده استعدا نمودند به جهت نشر احکام و تعلیم مسائل حلال و حرام در آنجا توطن نمایند، معزی الیه هم مسئلت ایشان را اجابت نموده رحل اقامت و توطن انداخت و در آنجا فرزندان از او به وجود آمدند.

۸۷- ابوطاهر خسروی طوسی

در تذکره روز روشن گوید: مولانا ابوطاهر خسروی طوسی از حکماء عالی شأن و شعراء باستان در عهد دولت سامانیان بود او راست:

دریغ از درنگت بهنگام صلح فغان از شتابت بهنگام جنگ
درنگم براحث همه ز آن شتاب شتابم به مردن همه ز آن درنگ
نهنگی است هجران و دریای عشق به دریا بود جاودانه نهنگ

۸۸- ابوطاهر

ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی از وی به عنوان قاضی طوس یاد می‌کند، ابوطاهر در زمان سلطان محمود غزنوی در طوس قضاوت می‌کرده است، و نام او در سرگذشت بصادق تبانی آمده است، ابوطاهر از گروه تبانیان که حنفی بوده‌اند می‌باشد و این طایفه در نیشابور زندگی می‌کرده و رجالی از آنان در تشکیلات سلطان محمود کار می‌کرده‌اند.

بیهقی در شرح حال ابوطاهر گوید: قاضی بوطاهر تبانی در نیشابور بود، بدان وقت که امیر مسعود از ری قصد نیشابور کرده بود و چون به نیشابور رسیدند و قاضی بوطاهر آنجا آمد، امیر او را گفت: ما تو را بری خواستیم فرستاد تا آنجا قاضی قضاة باشی، اکنون آن شغل به ابوالحسن دادیم تو را با ما باید آمد تا چون کارها قرار گیرد. قاضی قضائی نسا و طوس تو داری و نائبان تو آنجااند، و قضای نیشابور به آن ضم و تو را به شغلی بزرگ با نام به ترکستان می‌فرستیم عقد و عهد را، و چون از آن فارغ شوی و به درگاه باز آئی با نواخت و خلعت سوی نیشابور بر وی و آنجا مقام کنی بر شغل قضا و نائبانت در طوس و نسا که رأی ما در باب تو نیکوتر رأیها است. ابوطاهر خدمت کرد و با امیر به هرات آمد، و کارها یک رویه شد و امیر به بلخ رفت، این قاضی بوطاهر نامزد شد با خواجه ابوالقاسم حصیری تا به کاشغر روند به

نزدیک قدرخان، مسعود در نامه‌ای به قدرخان نوشته قاضی ابوطاهر عبدالله بن احمد تبانی از اعیان علماء حضرت است، شغلها و سفارتهای با نام کرده و دیانت وی ظاهر گشته است.

۸۹- ابوالطیب

در کتاب ریاض العلماء گوید: ابومحمد حسن بن محمد دوریستی (درشتی) از شیخ ابوالطیب بن عبدالله در مشهد رضا روایت کرده است، ظاهراً این ابوطیب در مشهد سکونت داشته و ابومحمد درشتی که برای زیارت به مشهد رفته بوده از وی اجازه نقل اخبار او را گرفته است، و این ابوطیب نیز از ابوالحسن علی بن محمد دارقطنی روایت می‌کند.

۹۰- ابوالعباس نقیب

او از مردمان مشهد بوده است، رشیدالدین فضل‌الله در کتاب جامع التواریخ که درباره اسماعیلیان و نزاریان و فاطمیان تألیف کرده در فصل جماعتی که به دست فدائیان حسن صباح کشته شدند آورده است قاضی عبدالله اصفهانی بر دست ابوالعباس نقیب مشهدی در ماه صفر سال ۴۹۳ کشته شد.

این ابوالعباس یکی از طرفداران حسن صباح در مشهد مقدس بوده و سرپرست پیروان او در این منطقه بوده است، از حالات و خصوصیات او غیر از این مورد اطلاع دیگری بدست نیامد.

۹۱- ابوالعباس طوسی

او از کارگزاران خلفای بنی‌عباسی و خواص خلفای این دودمان بود، و در راه بسط حکومت آنان بسیار فعالیت داشت مهدی عباسی او را به ریاست گارد محافظان

خود منصوب کرد، و این یک مقامی بود که به نزدیک ترین یاران خلفاء واگذار می شد و افراد مورد اعتماد که در حوادث مهم آزمایش شده بودند به این مقام برگزیده می شدند. در سال ۱۶۵ وی به حکومت خراسان منصوب شد و مسیب بن زهیر از ولایت خراسان عزل گردید، خراسان برای خلفای جابر بنی عباس بسیار مهم بود، و آنان افراد مورد نظر خود را به آنجا می فرستادند تا آن منطقه پهناور را که همواره در اضطراب بود حفظ کنند و قیامها را سرکوب نمایند. مخصوصاً بعد از کشتن ابومسلم آنجا را آشوب گرفته بود.

مهدی عباسی از خراسان واهمه داشت و از این رو تصمیم گرفت یک نفر خراسانی آنجا بفرستد تا او بتواند مردم را آرام کند، از این رو ابوالعباس طوسی را به عنوان حاکم به خراسان فرستاد، او در خراسان توانست حکومت بنی عباس را یاری کند و مخالفان را با عناوین گوناگون از پا در آورد و یا خانه نشین سازد و یا آنها را به سازش بکشاند.

ابوالعباس طوسی دومین کسی بود که بعد از استقرار خلافت بنی عباس به عنوان حاکم به مازنداران رفت، نخستین والی مازنداران در زمان بنی عباس ابوالخصیب بود که آن هم خراسانی و از اهل نسا بود، ابوالعباس به طبرستان رفت و در آنجا فعالیت هائی را آغاز نمود، در آن زمان هنوز همه طبرستان در دست مسلمانان نبود.

در تاریخ طبرستان آمده که «ابوالعباس طوسی را فرستادند مسالح نهاد بر این جمله و مرد نشاند» ابن اسفندیار نام این «مسالح» را در تاریخ طبرستان آورده است، مسالح که جمع سلاح است در اینجا به معنی گروهی جنگجو که در یکجا اجتماع می کنند و خود را برای حمله و یا دفاع آماده می سازند و در برابر دشمنان مقاومت می نمایند.

خطیب بغدادی گوید: ابوالقاسم انباری تنوخی در مدینه منصور در محله ای که به نام ابوالعباس طوسی مشهور بود زندگی می کرد، ابوجعفر منصور که بغداد را پایه گذاری

کرد در آنجا شهری به نام خود که به «مدینه منصور» معروف بود ساخت و به هر یک از کارگزاران درجه اول خود قطعاتی واگذار کرد، و یک قطعه هم متعلق به ابوالعباس طوسی بود که بعدها به عنوان محله او معروف گردید.

ابن طیفور در کتاب بغداد از این قطعات و صاحبان آنها نام می‌برد جالب این است که اکثر این قطعات به خراسانیها تعلق داشت و خراسان برای بنی‌عباس چنان اهمیت داشت که یکی از دروازه‌های بغداد را به نام دروازه خراسان نامیدند و معتقد بودند که حکومت و دولت آنها از این دروازه آمده است.

ابوالعباس طوسی و ابوحنیفه

مورخان بزرگ در آثار خود آورده‌اند که ابوالعباس طوسی به ابوحنیفه اعتقادی نداشت و همواره او را نکوهش می‌کرد، و ابوحنیفه هم این را می‌دانست روزی ابوحنیفه نزد ابوجعفر منصور رفت و مردم زیادی هم در آنجا حضور داشتند ابوالعباس طوسی گفت: من امروز موجبات قتل ابوحنیفه را فراهم می‌کنم او متوجه ابوحنیفه شد و گفت: ای ابوحنیفه امیر المؤمنین منصور کسی را فرا می‌خواند و به او دستور می‌دهد تا گردن شخصی را بزند، در صورتی که کشنده نمی‌داند آن مرد از کجا آمده و گناه او چیست، آیا می‌تواند از امیر المؤمنین اطاعت کند و آن مرد را بکشد در حالی که او را نمی‌شناسد؟

ابوحنیفه گفت: ای ابوالعباس امیر المؤمنین در این مورد به حق حکم می‌کند، و یا دستور باطل می‌دهد و بدون حق فرمان قتل کسی را می‌دهد ابوالعباس گفت: البته دستور او حق است، گفت: پس حالا که حق است فرمان او را اجرا کنید و از وی سؤال هم نکنید، ابوحنیفه گفت: ابوالعباس در نظر داشت مرا گرفتار کند، ولی من او را گرفتار نمودم.

در کتاب جوامع الحکایات داستانی نقل شده که از آن پیداست فضل بن یحیی

برمکی داماد ابوالعباس طوسی بوده است محمد عوفی در جلد دوم جوامع الحکایات نقل می‌کند که روزی نصر شاعر به خدمت فضل یحیی برمکی در آمد و خدمت کرد و بنشست، فضل او را گفت: ای نصر آن شعر که در طلاق دادن زن گفته‌ای بازگویی، نصر خدمت کرد و شعری که ترجمه‌اش اینست بخواند:

گرچه ما را نفاق نیکو نیست اندرین عهد ما نفاق بهست
گر زنان زمانه اینها اند از وصال همه فراق بهست
هر چه زن را دهی و خواهی داد از همه چیزها طلاق بهست

پس نصر شاعر به فکر فرو شد، فضل او را گفت: در چه اندیشه‌ای؟ گفت: می‌اندیشم که تو از دختر ابوالعباس طوسی سیر شده‌ای و دلت از او نفرت گرفته و می‌خواهی که زن را طلاق دهی، فضل متغیر شد و گفت: هیچ می‌دانی که چه می‌گویی، نصر گفت: من راست می‌گویم و هرگز دروغ نگفته‌ام، فضل گفت: این سخن هرگز راست نیست چه شاعران به دروغ گفتن منسوب باشند و قرآن بدان ناطق است.

نصر گفت: من از آن شاعران نیستم، که دروغ بگویم، و در همه شعر من دروغ نباشد و اگر مدح کسی گفته‌ام آنچه از ممدوح خود به رأی العین دیده‌ام و مرا خوش آمده است آن کس را بدان بستوده‌ام و اگر غزل گفته‌ام همچنان و اگر هجا گفته‌ام به همین نسبت.

فضل را این سخن از نصر خوش آمد و او را به صدق گفتار بستود و گفت: تو را به نزدیک من یک هنر زیادت شد و آن راست گوئی است و آن بهترین هنرهاست، راست گفתי که اندیشه من همین است و او را سی هزار درهم داد و بعد از چهل روز دختر ابوالعباس طوسی را طلاق داد.

منابع: تاریخ خلیفه بن خیاط، تاریخ بغداد، وفيات الأعیان، تاریخ یعقوبی، آثار البلاد، تاریخ طبرستان، تاریخ رویان، جوامع الحکایات.

۹۲- ابوالعباس بن مسروق

او یکی از مشایخ مشهور تصوف و عرفان است، نام او در تذکره‌ها و شرح حال رجال حدیث و طریقت آمده است، ابوالفرج بن جوزی گوید: ابوالعباس محمد بن مسروق از طوس بود و در بغداد سکونت داشت و در آنجا هم در گذشت، ابن جوزی از جعفر بن محمد بن نصیر نقل می‌کند که او گفت: من از ابوالعباس بن مسروق شنیدم که گفت: مرد شیرین زبانی نزد ما آمد و با ما به گفتگو نشست.

او سخنان جالبی از خاطرات خود را برای ما بیان کرد در ضمن سخنان خود گفت: هر چه در خاطر دارید درباره من بگوئید، ابوالعباس گوید: من به خاطر می‌رسید که او باید یهودی باشد، من این مطلب را برای حریری بیان کردم، او گفته مرا بزرگ شمرد و نظریه مرا قبول نکرد، من به او گفتم: نظر خود را که او باید یهودی باشد به وی خواهم گفت.

من به او گفتم: حالا که می‌گوئید هر چه به خاطرتان می‌رسد درباره من بگوئید من عقیده دارم تو یک نفر یهودی هستی؟ او با شنیدن سخن من اندکی سرش را پائین انداخت و بعد سرش را بلند کرد و گفت: شما راست می‌گوئید، او سپس مسلمان شد و شهادت را بر زبان جاری کرد، و گفت: من همه مذاهب را مورد بررسی و تحقیق قرار داده‌ام و بر من معلوم گردید که حق با شما می‌باشد.

خطیب بغدادی گوید: احمد بن محمد بن مسروق ابوالعباس صوفی که به طوسی معروف بود از خلف بن هشام بزاز و محمد بن اسحاق مسیبی و گروهی روایت می‌کند، و از وی محمد بن مخلد و جعفر خالدي و جماعتی روایت کرده‌اند، خطیب بغدادی داستانهای از او نقل می‌کند و ما اکنون یکی از آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم.

ابوالعباس گوید: من تصمیم به سفری گرفتم، با مادرم وداع کردم و به طرف مقصود خود رهسپار شدم، یکی از روزها ناگهان حالم تغییر پیدا کرد بطوری که

نتوانستم قدمی به جلو بروم، و نفهمیدم چرا چنین شده‌ام، ناگزیر برگشتم، هنگامی که به در منزل محل اقامت رسیدم، خدمتکار در را باز کرد، من ناگهان مادرم را در کنار در مشاهده کردم.

من دیدم مادرم لباس سیاه در بر کرده است، از این وضع بسیار ناراحت شدم و گفتم: مادر چه خبر است لباس سیاه پوشیده‌ای، گفت: ای فرزند هنگامی که از منزل بیرون شدم من در دهلیز این خانه نشسته‌ام و روزه گرفته‌ام، تصمیم گرفتم تا شما نیامده‌اید از جای خود تکان نخورم و به اطاق بروم، ابوالعباس گوید در این هنگام دانستم که چرا پایم از حرکت باز ماند و من به خانه برگشتم.

ابن حجر گوید: احمد بن محمد بن مسروق ابوالعباس طوسی از خلف بن بزاز و ابن مدینی روایت می‌کند، دارقطنی گوید: او در نقل حدیث دارای اعتباری نیست و اخبار او پیچیده است، او در زمان خود از صاحبان مقام و ابدال شمرده می‌شد، و از مشاهیر قوم بشمار می‌رفت.

در نامه دانشوران آمده: ابوالعباس احمد بن محمد بن مسروق از عرفای مائة سوم هجری است، زمان معتضد و مکتفی و مقتدر را دریافته اصل وی از طوس بوده و از آنجا به بغداد نقل کرده، و در آن ملک در میان این طبقه مشهور و معروف گردید، از شیخ جنید نقل شده که گوید: وی از استادان اجل ابوعلی رودباری است و شاگرد حارث محاسبی و سری سقطی بوده.

ابوجعفر طوسی شیخ الطائفه در امالی خود از ابو محمد جعفر بن محمد معروف به خلدی روایت می‌کند که ابوالعباس بن مسروق طوسی گفت: یحیی جلاء که یکی از بندگان فاضل بود می‌گفت: از بشر شنیدم که به همنشینان خود می‌فرمود: از جای خود حرکت کنید و به سیر و سیاحت مشغول شوید، آب هر گاه به حرکت آید صاف می‌گردد و اگر راکد شود رنگش تغییر می‌کند و بو می‌گیرد.

خواجه عبدالله انصاری در طبقات الصوفیه او را عنوان کرده و گوید: ابوالعباس

ابن مسروق از طبقه دوم بشمار است و نام وی احمد و از طوس بود، او در بغداد ساکن شد، محمد بن منصور و محمد بن حسین برجلانی با ایشان صحبت کرده و از قدیمان مشایخ قوم است و اجله ایشان او در سال ۲۹۹ در بغداد در گذشت و در قول دیگر وفات او در ماه صفر سال ۲۹۸ بوده است.

ابونصر سراج طوسی در کتاب اللمع فی التصوف از ابوالعباس بن مسروق روایت می‌کند که محمد بن منصور طوسی به من گفت: ای ابوالعباس سه روز در نزد ما اقامت نما، و اگر هم زیادت از سه روز در نزد ما ماندید احسانی است که درباره ما روا داشته‌اید.

سخنان ابوالعباس مسروق

او گوید: در شب شنبه بودم و پدر و مادر بر من می‌گریستندی از ریاضاتی که من کشیده بودم و به خدمت بعضی پیران رسیده و سخنانی که از ایشان شنیده.

۱- آن کس که به مقام معرفت قدم نهاد خود چه داند که اهل ریاضت از برای چه بر خود رنج را بر راحت اختیار می‌نمایند و سختی را بر لذت، چون چنین حالتی در کسی دیدند آن را سوء حال و بدی احوال گمان کنند.

۲- او گوید: کسی که وا گذاشت تدبیر خود را در امر زندگانی و دانست که تقدیر تغییر پذیر نیست و خود را با تقدیر موافق ساخت زندگانش به راحت گذرد و هیچ حادثه‌ای ناملائم از برای وی نیست.

۳- از او پرسیدند تصوف چیست؟ گفت: تهی شدن دل است از آنچه از آن گزیر بود و پیوستن به آنچه ناگزیر بود و ناگزیر ممتنع الانفکاک است جز حق نیست، از آن روی که ما عدای وی سبحانه و تعالی در معرض زوالند.

۴- از او پرسیدند که روزگار آن کس که به خوبی گذر و عاقبتش نیکو بود کیست؟ گفت: آن کس که از حد خود تجاوز نکند و در نزد بزرگان ادب نگهدارد.

۵- کسی از او وصیتی خواست گفت: جهد کن که اگر حق بین نشوی خود بین نیز مباش، چه هر کس خود را دید او را دیگر توفیق رفیق و سعادت یار نخواهد شد. علی خاقانی در کتاب شعراء بغداد تعدادی از سخنان او را آورده است که اینک به نظر خوانندگان می‌رسد:

۱- التوکل اعتماد القلب علی الله.

۲- التوکل اشتغالک عمالک بما علیک و خروجک ممّا علیک لمن ذلک له و إلیه.

۳- التصوف خلو الاسرار مما عنه بد و تعلقها بما لیس منه به.

۴- من لم یحترز بعقله من عقله لعقله هلك بعقله.

۵- الزاهد: الذی لا یملکه مع الله سبب.

۶- کثرة النظر فی الباطل تذهب بمعرفة الحق من القلب.

وفات ابوالعباس بن مسروق طوسی

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد وفات او را در ماه صفر سال ۲۹۸ می‌داند خواجه عبدالله انصاری در طبقات خود وفات او را در سال ۲۹۹ ضبط کرده و گفته بعضی هم درگذشت او را در سال ۲۹۸ دانسته‌اند، خاقانی در کتاب شعراء بغداد وفات او را سال ۲۹۹ نوشته است، در نامه دانشوران گوید: آن عارف کامل روزگار زندگانی را در شهر بغداد می‌گذرانید تا در سال ۲۹۹ درگذشت.

ابوالفرج ابن جوزی در المنتظم گوید: احمد بن محمد بن مسروق ابوالعباس طوسی از زبیر بن بکار روایت می‌کند و در ماه صفر سال ۲۹۸ درگذشت، عبدالله بن اسعد یافعی در مرآت الجنان گوید: شیخ عارف محمد بن مسروق طوسی استاد جنید در سال ۲۹۸ درگذشت، عبدالحی حنبلی در شذرات الذهب او را در وفیات سال ۲۹۸ ذکر کرده و گوید: ابوالعباس بن مسروق طوسی که از بزرگان صوفیه و محدثان آنها بود در

ماه صفر سال ۲۹۸ در گذشت و در هنگام مرگ ۸۴ سال داشت و در قبرستان باب حرب دفن شد.

تألیفات و آثار او

ذهبی در میزان الاعتدال گوید: احمد بن محمد بن مسروق ابوالعباس طوسی جزوه‌ای در قناعت تألیف کرد و از خلف بزاز و ابن مدینی هم روایت می‌کند، ولی او در نقل روایات چندان مورد اعتماد نمی‌باشد و اخبار معضلی نقل می‌کند، ابن حجر هم در لسان المیران همین سخن ذهبی را بدون کم و کاست آورده است.

علی خاقانی در کتاب شعراء بغداد ضمن شرح حال او گوید: ابن مسروق گفت: من با جنید در یکی از کوچه‌های بغداد راه می‌رفتیم، ناگهان صدای یک خواننده به گوش ما رسید و این شعر را می‌خواند:

منازل کنت تهواها و تألفها ایام أنت علی الایام منصور

جنید با شنیدن این بیت گریست و بعد گفت: ای ابوالعباس چه نیکو است مجالس الفت و مؤانست و چه اندازه وحشت انگیز است مجالسی که در آن اختلاف و کشمکش وجود دارد، من به یاد روزهای نخست که قدم در این راه گذاشته بودم اشتیاق دارم، آن روزهایی که برای رسیدن به مقصود خود را برای همه سختی‌ها و مشکلات آماده می‌کردم.

ابوالعباس گوید: من هم اکنون همان حال را دارم و دریغ دارم از روزها و فرصتهایی که از دست دادم، ابوالعباس در این باره شعری سروده و گفته:

وانسی لا هواء میثا و محسنا واقضی علی قلبی له بالذی یقضی
فحتی متی روح الرضا لا ینالنی و حتی متی ایام سخطک لا تمضی

منابع: المنتظم، تاریخ بغداد، لسان المیزان، میزان الاعتدال، طبقات الصوفیة، امالی شیخ طوسی، نامه دانشوران، اللمع فی التصوف، شعراء بغداد.

سامانیان از مقامات عالی بشمار می‌رفت، وی در جنگها و منازعات سیاسی همواره شرکت داشت و نامش بر سر زبانها بود، در کتب تاریخ و سیر حوادث زمان سامانیان و غزنویان بسیار از او نام برده می‌شود، و ما اکنون فصلی از زندگی او را که در طوس و مشهد مقدس گذشته ذیلا ذکر می‌کنیم.

ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی گوید: امیر سبکتکین مدتی نیشابور بیود تا کار امیر محمود راست شد، پس به سوی هرات بازگشت و بوعلی سیمجور می‌خواست که از گرگان به سوی پارس و کرمان رود و ولایات بگیرد که هوای گرگان بد بود و ترسید که وی را آن رسد که تاش را رسید که آنجا گذشته شد و دل از خراسان و نیشابور می‌بر نتوانست داشت و خود کرده را درمان نیست.

چون شنید که امیر سبکتکین سوی هرات رفت و با امیر محمود اندک مایه مرد است طمع افتادش که باز نیشابور بگیرد، غره ماه ربیع الاول سال ۳۸۵ از گرگان رفت و برادرانش و فائق الخاصه با وی و لشکری قوی آراسته چون خبر او به امیر محمود رسید از شهر برفت و به باغ عمرولیث فرود آمد یک فرسنگی شهر و بونصر حاجب رئیس غزنین بدو پیوست.

عامه شهر پیش بوعلی سیمجور رفتند و به آمدن وی شادی کردند و سلاح برداشتند و روی به جنگ آوردند، امیر محمود نیک بکوشید و چون روی ایستادن نبود رخنه کردند آن باغ را و سوی هرات رفت، و پدرش سواران بر افکند و لشکر خواستن گرفت و بسیار مردم جمع شد از هند و خلع و از هر دستی.

بوعلی سیمجور به نیشابور مقام کرد و بفرمود تا بنام وی خطبه کردند، امیران سبکتکین و محمود از هرات برفتند و والی سیستان را ببوشنک پله کردند و پسرش را با لشکری تمام با خود بردند، و بوعلی چون خبر ایشان بشنید از نیشابور سوی طوس رفت تا جنگ آنجا کند، و خصمان بدم رفتند.

امیر سبکتکین رسولی نزدیک بوعلی فرستاد و پیغام داد که خاندان شما قدیم

است و اختیار نکنم که در دست من ویران شود، نصیحت من بپذیر و به صلح گرای تا ما باز گردیم به مرو و تو خلیفه پسرم محمود باش به نیشابور تا من به میانه درایم و شفاعت کنم تا امیر خراسان دل بر شما خوش کند و کارها خوب شود و وحشت بر خیزد و من دانم که تو را این موافق نیاید.

اما با خرد رجوع کن و شمار خویشان نیکو بر گیر تا بدانی که راست می گویم و نصیحت پدرانه می کنم و بدان به یقین که مرا عجزی نیست و این سخن از ضعف نمی گویم، بدین لشکر بزرگ که با من است هر کاری بتوان کرد به نیروی ایزد عزوجل و لکن صلاح می جویم و راه بغی نمی پویم. بوعلی را این ناخوش نیامد که آثار ادبار می دید و این حدیث با مقدمان خود بگفت.

همه بگفتند: این چه حدیث است جنگ باید کرد، بوالحسن پسر کثیر پدر خواجه ابوالقاسم سخت خواهان بود این صلح را و بسیار نصیحت کرد و سود نداشت با قضای آمده که نعوذ بالله چون ادبار آمد همه تدبیرها خطا شود و شاعر گفته است:

و اذا اراد الله رحلة نعمة عن دار قوم اخطاوا التدبیرا

روز یک شنبه ده روز مانده از جمادی الاخری سال ۳۸۵ جنگ کردند و نیک بکوشیدند و معظم لشکر امیر سبکتکین را نیک بمالیدند و نزدیک بود که هزیمت افتادی، امیر محمود و پسر خلف با سواران سخت گزیده و مبارز و آسوده ناگاه از کمین بر آمدند و بر فائق و ایلمنکو زدند زدن سخت استوار چنانکه هزیمت شدند.

چون بوعلی بدید هزیمت شد و در رود گریخت تا از آنجا سر خود گیرد و قومی را از اعیان و مقدمانش بگرفتند و بدیشان اسیران خویش و پیلان را که در جنگ رخنه کرده بودند بازستدند و ابوافتح بستی گوید در این جنگ:

و کنت اراه دار ای و کیس	ألم تر ما أتاه أبوعلی
رجال یقلعون أبا قبیس	عصى السلطان فابتدرت الیه
علیه طوس أشام من طویس	و صیر طوس معقلة فصار

پایان زندگی ابوعلی سمیجور

ابوعلی سمیجور در جنگ طوس شکست خورد و گروهی از یاران او کشته و یا دستگیر شدند، او خود را به کشف رود زد و از آب گذشت و متوجه خوارزم گردید، در آنجا او را دستگیر کردند و به زندان انداختند، سپس از زندان آزاد و متوجه بخارا گردید و پایان زندگی او را از گردیزی در زین الاخبار که اکنون به نظر خوانندگان می‌رسد ذکر می‌کنیم.

عبدالحی گردیزی که از مورخان قرن پنجم می‌باشد در این باره می‌نویسد: ابوعلی روی به خوارزم نهاد چون به هزار اسب رسید اندر باغی فرود آمد، وکیلان ابو عبدالله خوارزمشاه بیامدند که نزل ابوعلی را راست کنند، گفتند: فردا خوارزمشاه خود آید، چون مردمان بختند خوارزمیان اندر آمدند و ابوعلی را فرو گرفتند و بستند و به خوارزم بردند و باز داشتند.

میان اهل خوارزم و اهل گرکانج تعصبی بود قدیم و مامون امیر گرکانج لشکری فرستاد و به خوارزم حرب کردند و ابو عبدالله خوارزمشاه را بگرفتند، و ابوعلی سمیجور را از حبس بیرون آوردند و همه را به گرکانج بردند و خوارزمشاهی مر ابوعلی بن محمد مامون را دادند و مامون مر ابوعلی را نیکو همی‌داشت و بسیار مال بدو بخشید.

کار ابوعلی بهتر شد، رسول نوح آمد سوی ابوعلی و بسیار نیکوی گفت و وعده‌ها نیکو کرد و او را بخوانده بود، ابوعلی به بخارا شد، عبدالله بن محمد و بکتوزن پیش باز آمدند، چون سرای نوح اندر شدند ابوعلی را بگرفتند با هجده تن برادران و سرهنگان و همه را بند کردند و به قهندز بردند اندر سنه ۳۸۶.

امیر سبکتکین خبر ابوعلی بیافت او را از امیر رضی نوح درخواست کرد پس نوح مر ابوعلی را و غلامش ایلمنکو و امیرک طوسی را با ابوالحسین پسر ابوعلی نزد امیر سبکتکین فرستادند اندر شعبان سنه ۳۸۶، پس امیر سبکتکین این چهار تن را به قلعه گردیز فرستاد که آنجای حصین بود و باز داشت و اندر سنه ۳۸۷ هر چهار تن را

بکشتند.

نگارنده گوید:

ابوعلی سیمجور بعد از سالها جنگ و جدل و خدمت به پادشاهان آل سامان توسط امیر نوح سامانی دستگیر و تحویل امیر سبکتکین شد او را در شهر گردیز که اکنون به همین نام در جنوب کابل و شرق غزنین قرار دارد اعدام کردند، و نوح سامانی هم در سال ۳۸۸ در گذشت و امیر سبکتکین هم در شعبان سال ۳۸۷ بین بلخ و غزنین جان سپرد، و کشور بدست محمود فرزند او قرار گرفت.

۹۵- ابوعلی شادان طوسی

او از کارگزاران دولت غزنوی بود، و در هنگام سلطنت مسعود غزنوی که ترکان سلجوقی در خراسان قیام کردند و با مسعود به جنگ پرداختند، از طرف مسعود متهم به همکاری با ترکان سلجوقی گردید و بازداشت شد ابوالفضل دبیر مسعود در تاریخ خود گوید: در ذوالقعدة سنه ۴۳۰ مسعود بن یمین الدوله به شهر هری رسید و آنجا نزول فرمود.

ابوالفضل گوید: از هرات و نواحی آن باد غیس و گنج روستا و هر کجا دست رسید بهزار هزار دینار برات نبشتند لشکر را و به عنف بستند، بهانه آنکه با ترکمانان چرا موافقت کردند و کارها دیگر شد که این پادشاه را عمر به آخر رسیده بود و کسی زهره نمی داشت که به ابتداء سخن گفتی با وی و نصیحت کردی و اعیان هرات چون بوالحسن علوی و دیگران بگریخته بودند.

مسعود امر کرد گروهی از رجال و بزرگان را کشتند و پوست کنند، و جماعتی را هم که یکی از آنها ابوعلی شادان طوسی بود بازداشت کردند و در قلعه ای به نام برکز به زندان افکندند، و این ابوعلی شادان در آن هنگام کدخدای شحنة خراسان بوده و متهم به همکاری با سلجوقیان گردید.

شاید هم این اتهام درست بوده و امیر مسعود از کارهای او اطلاعات درستی داشته و ارتباط او با سلجوقیان و ترکمانان مسلم بوده است، زیرا پس از شکست مسعود در بیابانهای سرخس و فرار او به طرف غزنین که منجر به شکست کامل غزنویان در خراسان گردید و طغرل یک بر نیشابور مسلط شد و بر تخت مسعود نشست ابوعلی شادان هم ظاهر گردید و به سلجوقیان پیوست.

ابن اثیر جزری در کامل التواریخ ضمن حالات خواجه نظام الملک طوسی گوید: او در ابتداء زندگی خود به شهر بلخ رفت و با ابوعلی بن شادان آشنا شد، این ابوعلی در آن هنگام متولی امور بلخ بود و از طرف داود پدر الب ارسلان در آنجا به کار مشغول بود، او خواجه نظام الملک را به الب ارسلان معرفی کرد و موجب ترقی و پیشرفت او گردید.

او همچنین در کامل ضمن حوادث سال ۳۷۹ در مورد وفات محمد بن احمد بن عباس نقاش که از متکلمان اشعری بوده گوید: ابوعلی بن شادان علم کلام را از وی فرا گرفت و اگر این دو با هم متحد باشند بنابراین ابوعلی شادان طوسی از متکلمان هم بوده است.

۹۶- ابوعلی طوسی امیر سید

در اسرار التوحید از وی یاد می‌کند و گوید از امیر امام عزالدین ایلباشی شنودم که گفت: از امیر سید بوعلی عرض که شیخ بوسعید به طوس آمد و در خانه ابواحمد مجلس می‌گفت، و من هنوز کودک و جوان بودم با پدر به هم به مجلس شدم و خلق بسیار جمع آمده بودند چنانکه بر در و بام جای نبود و میان مجلس که شیخ را سخن می‌رفت و خلق به یکبار گریان شدند، از زحمت زنان کودکی خرد از بام از کنار مادر بیفتاد.

شیخ را چشم بر وی افتاد گفت: بگیرش دو دست در هوا پدید آمد و آن کودک را

از هوا بگرفت؟ او را بر زمین نهاد چنانکه هیچ الم به وی نرسید و جمله اهل مجلس بدیدند و فریاد از خلق برآمد و حالتها رفت، بوعلی سوگند خورد که من به چشم خود دیدم.

عطار نیشابوری در منطق الطیر در دو جا از ابوعلی طوسی یاد می‌کند و مطالبی از وی بطور منظوم نقل کرده است، البته معلوم نیست مقصود وی از این بوعلی طوسی در منطق الطیر این ابوعلی طوسی باشد، ممکن است همین امیر سید بوعلی معاصر ابوسعید ابوالخیر باشد و یا بوعلی فضل بن محمد فارمدی که از رجال عرفان و ادب بوده است. عطار می‌گوید:

بوعلی طوسی که پیر عهد بود	سالک وادی جد و جهد بود
آنچه او آنجا بنواز و عز رسید	می‌ندانم هیچکس هرگز رسید
گفت فردا اهل دوزخ زار زار	اهل جنت را بپرسند آشکار
کز خوشی جنت و ذوق وصال	حال خود گوئید تا خود چیست حال
اهل جنت جمله گویند آن زمان	خوشی فردوس برخاست از میان
زانکه ما را در بهشت با کمال	روی بنمود آفتاب آن جمال
چون جمال او به ما نزدیک شد	هشت خلد از شرم آن تاریک شد
در فروغ آن جمال جان فشان	خلد رانی نام ماند و نی نشان

در جای دیگری از منطق الطیر گوید:

رفت پیش بوعلی آن پیرزن	کاغذ زر برد کاین بستان ز من
شیخ گفتا عهد دارم من که نیز	جز ز حق نستانم از کس هیچ چیز
پیرزن در حال گفت ای بوعلی	از کجا آوردی آخر احولی
مرد را در دیده اینجا غیر نیست	زانکه اینجا کعبه نی و دیر نیست
تو در این ده مرد عقد و حل نه	چند بینی غیر اگر احوال نه
مرد سالک چون به حد دل رسید	و اندر این ره چون بدان منزل رسید

بشنود از وی سخنها آشکار هم بدو ماند وجودش پایدار
نگارنده گوید: ما چند بیت از این دو منظومه عرفانی را برگزیدیم جویندگان
می‌توانند تمام حکایت منظوم را در منطق الطیر مطالعه کنند.

۹۷- ابوعلی طوسی

او از مشایخ بزرگ اهل حدیث می‌باشد، و در طرق مشایخ به این عنوان از وی
نام برده شده، او از محدثان صاحب نام بوده و گروهی از وی روایت کرده‌اند، رافعی در
التدوین مکرر از او یاد می‌کند و گوید گروهی از مشایخ حدیث قزوین از او روایت
کرده‌اند، و خودش هم در قزوین املاء حدیث کرده است بر اساس نقل کشف الظنون او
مسندی هم فراهم آورده بود.

۹۸- ابوعلی فاروئی

عنوان فوق ضمن یک سند روایتی در کتاب فرائد السمطین محدث بزرگ
ابراهیم بن محمد جوینی آمده است، جوینی مؤلف فرائد گوید: من در خانقاه ابوعلی
فاروئی در طوس از تاج‌الدین ابوالمحاسن عمر بن أحمد خطیبی جرموکی حدیث
شنیدم و اجازه روایت دریافت کردم.

نگارنده گوید: ابراهیم بن محمد جوینی مؤلف کتاب شریف فرائد السمطین در
سال ۶۶۶ در خانقاه ابوعلی فاروئی حدیث استماع کرده و با مشایخ ملاقات داشته
است، معلوم است که در آن زمان این خانقاه مرکز تدریس حدیث بوده است، و محتملاً
این خانقاه متعلق به ابوعلی فارمدی بوده و بعد توسط کاتبان ناآگاه به فاروئی تحریف
شده باشد، ابوعلی فارمدی که در فضل بن محمد خواهد آمد در سال ۵۳۷ درگذشت.

۹۹- ابوعلی فدائی مشهدی

محمد مظفر در تذکره روز روشن گوید: یکی از خویشاوندان فدائی درزندگی می‌کرد، او بعد از چندی در هندوستان درگذشت، فدائی از طرف وارثان به‌هند آمد تا اموال متوفی را با خود به ایران ببرد، و به وارثان برساند، او هنگامی که از هند به وطن خود برگشت روزی سوار بر اسب شد، اسب با وی شوخی کرد؟! و فدائی از پشت آن بر زمین افتاد و جان سپرد او گفته:

ای خوش آن روز که این دیر خطرناک نبود

زاری ما و دل آزاری افلاک نبود

گر فدائی بوجود از عدم آمد غرضش

بجز از بندگی خواجه لولاک نبود

۱۰۰- ابوعلی بن مسلم طوسی

نام او در یک سند در کتاب حلیۃ الاولیاء در شرح حال ثور بن یزید آمده است حافظ ابونعیم اصفهانی با یک واسطه از او روایت می‌کند و او نیز از عبدالجبار بن محمد خثعمی نقل حدیث کرده است.

۱۰۱- ابو عمرو بن حسن

مسعودی در مروج الذهب در حالات ابوتمام طائی از ابو عمرو طوسی نام برده و از ابن ابی‌الزهر نقل می‌کند که ابو عمرو بن حسن طوسی به من گفت: پدرم مرا نزد این اعرابی گذاشت تا من نزد او ادب بیاموزم و اشعار هذیل را از وی فراگیرم، طوسی گوید: روزی قطعاتی از اشعار مختلف به دستم رسید در آن میان یک ارجوزه هم از ابوتمام بود من آن ارجوزه را برای این اعرابی خواندم و ارجوزه این بود:

و عاذل عدلته فی عدله فظن أنى جاهل من جهله

ما غبن المغبون مثل عقله من لك یوما باخیک كله
تا آخر ارجوزه که در مروج الذهب نقل شده و نقل همه آنها در این کتاب
مناسبت ندارد، ابو عمر طوسی گوید: هنگامی که ارجوزه را برای استاد خواندم، او به
فرزندش گفت: این ارجوزه را بنویس، او هم در پشت یکی از کتابهای خود ارجوزه را
نوشت، پسر ابن اعرابی متوجه پدرش شد و گفت: این ارجوزه از ابو تمام می باشد، پدرم
فورا گفت: آن را پاره کنید.

خطیب بغدادی هم در تاریخ بغداد در شرح حال ابو تمام همین مطلب را نقل
کرده و به ابو عمر و طوسی نسبت داده است خطیب در پایان داستان می گوید: ابن معتز از
اینکه ابن اعرابی به فرزندش امر کرد تا نوشته ها را پاره کند ابن اعرابی را نکوهش کرد و
گفت: از علماء و اهل ادب قبیح است که این چنین رفتار کنند و آثار علمی و ادبی را از
بین ببرند.

باید سخنان زیبا را از دوست و دشمن گرفت و از وضع و شریف استفاده کرد، از
علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده که حکمت گمشده مؤمن است هر جا آن را یافتید
بگیرید و از دست ندهید ولو گوینده آن سخن حکمت آمیز مشرک باشد.

۱۰۲- ابو غانم طوسی

ابو اسحاق قیروانی در جلد اول کتاب زهر الآداب در داستان ابو عتاهیه و هارون
رشید از این ابو غانم یاد می کند خلاصه داستان این است که هارون هنگام اقامت در رقه
ابو عتاهیه را احضار کرد و گفت: برای من غزلی بسرائید، او گفت: من اکنون پیر شده ام و
از غزلسرائی دست برداشته ام، هارون او را به زندان افکند او از زندان چند بیت برای او
سرود و فرستاد.

ولی هارون بر وی خشم گرفته و او را هم چنان در زندان نگهداشت تا آنگاه که
این دو بیت را برای هارون انشاء کرد و فرستاد:

كأن الخلق ركب فيه روح له جسد و أنت عليه رأس
 امين الله انّ الحبس بأس وقد وقعت: ليس عليك بأس
 هارون هنگامی که این دو بیت را قرائت کرد او را از زندان آزاد کرد، قیروانی
 گوید: علی بن جبلة از این بیت اقتباس کرده و او در وصف ابو غانم طوسی گوید:
 دجلة تسقى و أبو غانم يطعم من تسقى من الناس
 والخلق جسم و امام الهدى رأس و أنت العين فى الرأس
 نگارنده گوید: در کتب تاریخ و تذکره‌های ادبی شخصی به نام ابو غانم طوسی
 دیده نمی‌شود، و ممکن است این شعر از غانم بن حمید طوسی امیر موصل باشد و یا به
 غانم بن ابی مسلم بن احمد طوسی ارتباط پیدا کند و کاتبان یک «ابو» بر آن افزوده
 باشند، ابن اثیر در کامل در حوادث سال ۲۰۷ و وفیات آن از شخصی به نام ابو غانم
 موصلی یاد می‌کند که احتمالا با غانم بن حمید طوسی ارتباطی داشته است.
 از ظاهر شعر علی بن جبلة معلوم است که این ابو غانم طوسی یکی از اعیان و
 رجال بزرگ عصر خود و به شاعران سخنسرایان بسیار می‌رسیده و در خانه‌اش به روی
 همگان گشوده بوده و احسانش فراگیر و طبقاتی از او استفاده کرده و دارای بذل و
 بخشش بوده است و شاعر از این رو وی را به دجلة که فیضش عام می‌باشد و هیچ‌گاه
 قطع نمی‌گردد تشبیه کرده است.

۱۰۳- ابوالفتح زینبی

او یکی از محدثان و عالمان بوده است، عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی در
 کتاب التدوین در ترجمه عبدالوهاب بن أبی القاسم گوید: او در شهر قزوین از
 سید ابوالفتح زینبی طوسی حدیث فرا گرفت.

۱۰۴- ابوالفتح طوسی

او از علماء و دانشمندان قرن ششم هجری بوده است، شرح حال و عنوان مستقلى در مصادر از او ندیده‌ام و نام او در عناوین دیگر آمده است، ابن جوزی در المنتظم در عنوان محمد بن عبدالکریم خطیب سجزی بلخی از وی نام می‌برد و گوید: او در نیشابور از ابوالفتح طوسی حدیث شنید، و محمد بن عبدالکریم بلخی در سال ۵۱۱ در گذشته است.

۱۰۵- ابوالفتح شهاب الدین

از این عالم و ادیب و مناظر نیز عنوانی در مصادر نیست، او هم در قرن ششم زندگی می‌کرده و در قاهره مصر مقیم بوده است، و معاصر سلطان صلاح الدین یوسف و فرزند او عثمان بن صلاح الدین می‌باشد، یاقوت حموی در معجم الادباء در شرح حال حسن بن خطیر ابوعلی فارسی معروف به ظهیر که از فقهاء و اهل لغت و ادب بوده و در سال ۵۹۸ در گذشته از او یاد می‌کند و می‌گوید:

ابوعلی فارسی معروف به ظهیر مدتی در بیت المقدس زندگی می‌کرد، روزی عثمان بن صلاح الدین یوسف از بیت المقدس دیدن می‌کرد، مشاهده کرد شخصی در کنار صخره تدریس می‌کند، پرسید این مدرس چه نام دارد و در چه مقامی از علم و ادب می‌باشد، حاضران او را معرفی کردند و مقام او را در علم و ادب به وی اطلاع دادند و از او به نیکی یاد کردند.

عثمان او را نزد خود خواست و او را ترغیب کرد تا به مصر برود و همراه او باشد، عثمان بن صلاح الدین در نظر داشت تا ابوعلی فارسی را به مصر ببرد و او را با شهاب الدین ابوالفتح طوسی به مناظره وادارد، و بتواند ابوالفتح را در مناظره بشکند و او را تحقیر سازد، عثمان ابوالفتح را دوست نداشت و با وی مخالفت بود.

ابوعلی هم دعوت او را پذیرفت و به قاهره رفت، عثمان دستور داد ماهی شصت

دینار و ۲۵۰ کیلو نان و یک گوسفند روزانه به او بدهند، مردم اندک اندک به او روی آوردند، لشکریان و علماء هم متوجه او شدند و بازارش گرم شد و شهرتی بدست آورد، تا آنگاه که عثمان بن صلاح الدین معروف به عزیز مناظره‌ای بین او و ابوالفتح طوسی مقرر کرد.

ابوعلی ظهیر خود را برای مناظره با طوسی حاضر نمود و تصمیم گرفت از طریق مغالطه با او به مناظره پردازد، ابوالفتح طوسی محفوظاتش اندک ولی در گفتگو و مناظره بسیار قوی و نیرومند بود و جرأت زیادی داشت و همواره پیشتاز و حمله کننده بشمار می‌رفت، در یک روز عیدی که عزیز بیرون شهر می‌رفت ابوعلی فارسی و ابوالفتح طوسی هم با وی بودند.

در اثناء سخن ابوعلی گفت: ای عزیز تو از اهل بهشت هستی؟ ابوالفتح در همین جا گلوی او را گرفت و گفت: تو از کجا می‌دانی او از اهل بهشت می‌باشد؟ چرا او را در نزد خداوند پاک جلوه می‌دهی، ابوعلی گفت: پیامبر خدا یاران خود را تزکیه کرده و گفته: ابوبکر و عمر اهل بهشت می‌باشند؟ ابوالفتح گفت: ای ناتوان چرا از روی جهل سخن گفتی.

تو باید فرق بگذاری بین کسی که از غیب اطلاع دارد و حقیقت را می‌داند و کسی که بدون اطلاع از حقیقت فتوا می‌دهد، پیامبر به درستی سخن می‌گوید و از درون همه آگاه است، ولی تو از کجا برایت علم حاصل شد که او از اهل بهشت می‌باشد این دو را با هم مقایسه نکن، مثل تو مانند آن موشی است که در خم شراب افتاد و خمر زیادی نوشید و مست شد.

موش در اثر نوشیدن شراب مست کرده بود، او فریاد می‌زد گربه کجا است، در این هنگام گربه‌ای پیدا شد، و گفت: این موش مست کرده است، ما را با مستها کاری نیست، او هذیان می‌گوید، تو هم اکنون از شراب خم این پادشاه مست شده‌ای و فریاد می‌زنی علماء کجا هستند، ابوعلی سکوت کرد و اندوهناک گردید، و پاسخی نداشت و

از همان جا باز گشت.

شکست او در مناظره با ابوالفتح طوسی موجب شد تا در نزد عثمان بن صلاح الدین تحقیر گردد، و مقامش تنزل پیدا کند، این مناظره و مباحثه در میان مردم پخش شد و در محافل و مجالس مورد گفتگو قرار گرفت، ابوعلی فارسی منزوی شد و در مدرسه امیر ترکون اسدی به تدریس فقه حنفی پرداخت تا آنگاه که در قاهره در گذشت.

۱۰۶- ابوالفتح میرزا

مؤید الدوله ابوالفتح میرزا فرزند سلطان مراد میرزا حسام السلطنه و داماد ناصرالدین شاه بود، او در زمان پدر خود حسام السلطنه در یزد و اصفهان حاکم بود و مدتی هم در کردستان و زنجان و گیلان حکومت می کرد، ابوالفتح میرزا در سال ۱۳۱۰ قمری والی خراسان و نائب التوله آستان قدس رضوی گردید و به مشهد مقدس رهسپار شد.

او در مشهد رضوی علاوه بر کارهای حکومتی روضه مقدس رضویه را هم تحت نظر داشت و از تهران حکم نیابت تولیت را هم گرفته بود، از آنجا که داماد ناصرالدین شاه بود موقعیت ویژه ای داشت، او حاج میرسید محمد صدر رضوی را به عنوان قائم مقام خود در آستان قدس برگزید و اختیارات آنجا را به وی محول نمود و فرمانی در این باره صادر کرد.

در حکمی که برای میرسید رضوی صادر شده آمده جناب معزی الیه همه روزه در صحن مقدس حاضر شده به شرحی که مرقوم و مقرر شده به تکالیف مقرر خود قیام و اقدام نماید و باید عموم منسوبین و عمال خجسته اعمال و سرکشیکان عظام و صاحب منصبان آستان قدس جناب معزی الیه را قائم مقام تولیت دانسته در جزئی و کلی امور تصویب او را لازم دانند و این حکم در ماه جمادی الاخر سال ۱۳۱۱ صادر

گردیده است.

در زمان حکومت ابوالفتح میرزا در سال ۱۳۱۱ زلزله‌ای شدید در قوچان پدید آمد و هزاران زن و کودک و مرد از پیر و جوان زیر آوارها ماندند و کشته شدند و همچنین در این سال قصبه فیروزه در شمال قوچان به روسیه تزاری واگذار گردید، این قصبه اکنون در غرب عشق آباد مرکز حکومت ترکمنستان قرار دارد و از نقاط حاصلخیز و پر برکت می‌باشد.

منابع: رجال ایران، شجره طیبه، راهنمای آستان قدس، منتخب التواریخ.

۱۰۷- ابوالفضل طوسی

او از علماء و ادباء قرن ششم هجری می‌باشد، در مصادر عنوان خاصی از او نیست در شذرات الذهب در حوادث سال ۶۴۳ در حالات یعیش بن علی اسدی حلبی گوید: یعیش در موصل از ابوالفضل طوسی حدیث شنید و سیوطی هم در کتاب بغیة الوعاة همین مطلب را ذکر می‌کند و در کتاب تاج المکمل گفته: ابوالحسن علی معروف به ابن اثیر جزری در شهر موصل از ابوالفضل خطیب طوسی دانش آموخت.

۱۰۸- ابوالقاسم ازغدی

علامه تهرانی در کتاب کرام البررة گوید: شیخ ابوالقاسم ازغدی مشهدی یکی از علماء و فضلاء عصر خود بود او کتاب سلم السلالم را که در شرح کتاب معالم می‌باشد به خط خود نوشته و در ماه محرم سال ۱۲۳۶ نسخه را به پایان رسانیده و این نسخه در کتابخانه رضویه محفوظ است.

نگارنده گوید: ظاهراً این ابوالقاسم ازغدی فرزند حاج ملامحمد ازغدی می‌باشد، که همراه برادرش ابوالحسن ازغدی برای تحصیل به مشهد مقدس آمدند ابوالحسن به مقاماتی از علم و فضل دست یافت و به رتبه اجتهاد رسید، شرح حال او در

همین کتاب گذشت ولی برادرش ابوالقاسم بنا به گفته جناب آقای «نجومیان» چندان پیشرفتی در علوم نمی‌کند و به کسب و کار می‌پردازد.

۱۰۹- ابوالقاسم اصفهانی

اسکندر یک ترکمان در عالم آراء گوید: میر ابوالقاسم اصفهانی و میر کمال الدین محمد استرآبادی متولیان سرکار فیض آثار رضیه رضویه تا حین حیات شاه جنت مکان هر دو به امر تولیت واجبی و سنتی آن سرکار فیض آثار مشغول بودند میر ابوالقاسم از سادات خلیفه اصفهان بود و به سادات مازندرانی اشتها داشت و در اواخر شاه جم جاه به خدمات سرکار فیض آثار منصوب گشت.

غرض از عبارات سنتی آن است که سیرغالات و آنچه سرکار خاصه شریفه به جهت مصارف آن سرکار از مصالح شیلان و وظائف خدام و مدرسان و ارباب و وظائف و ادارات سادات و عملاء و فضلاء و ارباب استحقاق داده می‌شد چون اختیار صرف حضرت خاقان داشتند آن راستی می‌نامند، و حاصل اوقاف و نذورات که مصرف معین دارد آن را واجب می‌شمارند.

۱۱۰- ابوالقاسم الهی

مرحوم مؤمن گوید: هنگامی که مدرسه فاضل خان تخریب گردید از محل موقوفات آن مدرسه علوم معقول و منقول تاسیس گردید، و این مؤسسه در محل مدرسه میرزا جعفر کار خود را آغاز کرد، گروهی از علماء و فضلاء مشهد برای تدریس در این مؤسسه دعوت شدند، یکی از آنها میرزا ابوالقاسم الهی بود که در آنجا تدریس می‌نمود، ولی این مدرسه در سال ۱۳۱۵ منحل گردید.

۱۱۱- ابوالقاسم بابر

ابوالقاسم بابر فرزند میرزا بایسنغر نوه گوهرشاد بانی مسجد جامع مشهد مقدس بود، در جیب السیر گوید: ابوالقاسم بابر پادشاهی بود به لطف طبع و حسن خلق موصوف و به بسط بساط عیش و نشاط بغایت مشعوف از غایت تواضع و کسر نفس در مدت سلطنت بر تخت نشست و از کمال مکارم اخلاق و لطافت طینت هرگز به سخن درشت خاطر هیچ کس را نخست.

در میدان رزم هژبری بود خنجر گذار و در مجلس بزم ابری گوهر نثار از وفور سخاوت زر تمام عیار و حجر بی مقدار در نظرش یکسان بود و بواسطه علو همت حاصل بحروکان، ببخش یکروزه او وفا نمی نمود، میرزا ابوالقاسم بابر در زمان حضرت خاقان سعید نسبت به برادران خویش میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد بغایت بی اعتبار بود.

چون بساط زندگانی حضرت خاقانی بدست تقدیر سبحانی در ولایت ری طی شد آن جناب بصوب خراسان در حرکت آمد و در سال ۸۵۳ میرزا بابر خراسان را مفتوح ساخته ماهیچه رایت دولتش بروجنات احوال متوطنان دارالسلطنه هرات تافت و در سال ۸۵۵ با برادر خود در موضع چناران حرب کرد و او را اسیر ساخت و مهر اخوت را از لوح دل به آب خشم شسته بنیاد حیاتش را برانداخت.

آنگاه به عراق عجم و فارس رفته آن ولایات را نیز در حیز تسخیر کشید و حکام نصب کرد و به خراسان باز گردید و در چاشتگاه روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه ۸۶۰ در مشهد مقدسه رضویه علی راقدها تحف الصلوة و التحیة در گذشت. در کتاب مطلع الشمس آمده در سنه ۸۶۰ در ماه ذی القعدة میرزا ابوالقاسم بابر وارد مشهد مقدس شد توبه از جمیع مناهی علی الخصوص شرب خمر کرد و عید اضحی در آن مقام برپا داشته و تمام زمستان را در آنجا قشلا میشی کرد و از اتفاقاتی که

در ایام توقف بابر در مشهد روی داد این بود که ما بین امراء چون نقاری بود به تحت قبه منوره برده به صفا و مؤالفت قسم دادند.

به شکرانه این کار جشنهای بزرگ ترتیب دادند که ابوالقاسم بابر خود نیز در آنها شرکت می کرد، او در بهار به طرف رادکان رفت و روزی در آنجا به شکار پرداخت، او بار دیگر به مشهد برگشت و روزی برای تفرج به بیرون مشهد رفته بود، در هنگام مراجعت حالتش تغییر کرده فوت شد، او را در گنبد مدرسه شاهرخ دفن نمودند صاحب مطلع السعدین در وفاتش گفته:

در ربیع ثانی و فصل ربیع لاله را ساغر ز خون دل پر است
این چه حال است و چه تاریخ است گفت: موت سلطان مؤید بابر است

۱۱۲- ابوالقاسم خان

او در زمان حکومت رکن الدوله فرمان فرمای مملکت خراسان و سیستان رئیس پست مشهد بوده است روزنامه ایران در شماره ۷۰۷ مورخ سوم ماه جمادی الثانی سال ۱۳۰۷ قمری می نویسد: حاج میرزا ابوالقاسم خان سرهنگ رئیس پست خانه خراسان که با تایید احکام ایالت جلیله از پی کشف سرقت یکصد لیره عثمانی که به توسط چاپار حمل و مفقود شده رفته بود.

سارق و تنخواه مسروقه به اهتمام امیرزاده حاکم سبزوار و مراقبت مخصوص میرزا اسماعیل رئیس پست خانه سبزوار مکشوف و مأخوذ و مصحوب حاج میرزا ابوالقاسم خان روانه مشهد مقدس شد و سارق را هم به حکم ایالت جلیله چنانکه مقتضی بود سیاست شرعیه نمودند و برای رئیس پست خانه سبزوار یک طاقه شال کشمیری به رسم خلعت ارسال شد.

۱۱۳- ابوالقاسم متولی

مهدی بامداد در شرح حال رجال ایران گوید: ابوالقاسم میرزا معین الملک در سال ۱۲۷۷ قمری بسمت لشکر نویس باشی گری برقرار گردید، معین الملک در ماه ذی حجه سال ۱۲۸۷ قمری بجای میرزا محمد حسین دبیر الملک فراهانی به سمت نیابت تولیت آستان قدس رضوی منصوب و تا محرم سال ۱۲۸۹ که در گذشت در این سمت باقی بود.

مرحوم مؤتمن هم در راهنمای آستان قدس در فصل متولیان آستان قدس رضوی نیابت تولیت معین الملک را سال ۱۲۸۷ ضبط کرده است.

۱۱۴- ابوالقاسم خراسانی

از این عالم که از جمله قاریان بوده شرح حالی در دست نیست، او از اساتید و مشایخ ملا محمد شمس الدین قاری کاظمی می باشد، شمس الدین در کتاب خود به نام «نور النور فی قراءه عاصم المشهور» از ابوالقاسم خراسانی به عنوان استاد خود یاد می کند و در شیراز نزد او تلمذ کرده است.

۱۱۵- ابوالقاسم رضوی

در شجره طیبه گوید: ابوالقاسم رضوی ذات شریفش به صفت اصالت و نباهت شان و قدم دودمان موصوف و به وفور تقوی و تدین معروف و صاحب ضیاع و عقار بود، او از نوادر اسخیاء روزگار معدود فی الواقع بر ذروه فلک سیادت زهره ای بود لائح و از شجره طیبه ولایت زهری بود فایح.

در عصر خود ریاست و نقابت سادات خراسان به وی تعلق داشت و خاطر رضوین و موسوین به جناب وی تعشق و تائق، تا در هشتم ماه شعبان سال ۱۲۴۹ دار

فانی را وداع گفته به آباء کرامش ملحق گردید.

۱۱۶- ابوالقاسم سیمجور

او از کارگذاران و امیران حکومت سامانی بود، و از رجال بزرگ عصر خود بشمار می‌رفت، ابوالقاسم سیمجور در سال ۳۶۳ قمری وقف آستان قدس رضوی نموده که هنوز هم در گنجینه قرآنهاي آستان مقدس نگهداری می‌شود، ابوالقاسم سیمجور قرآن خود را وقف مشهد طوس کرده و شرط نموده که این قرآن باید در مشهد باشد و از آن خارج نگردد.

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان از وی یاد می‌کند و گوید: ابوالقاسم سیمجور همراه ابراهیم منتصر فرزند امیر رضی آخرین امیر بخارا در اثر حمله سلطان محمود غزنوی به نیشابور این شهر را ترک کردند و به گرگان (گنبد کاووس) نزد شمس المعالی قابوس بن وشمگیر رفتند و به او پناه بردند.

ابن اثیر در کامل التواریخ ضمن حوادث سال ۳۷۳ گوید: در این سال امیر نوح سامانی عبدالله بن عزیز را به وزارت خود برگزید، او هم ابوالعباس را از ولایت نیشابور عزل کرد و ابوالقاسم سیمجور را به جای او گذاشت، ابوالعباس از این حرکت ناراحت شد و با فخرالدوله مکاتبه کرد و از وی یاری خواست، فخرالدوله به نیشابور لشکر کشید ولی بدست لشکریان سیمجور شکست خوردند.

بار دیگر ابوالعباس با لشکریان دیگری که از جانب فخرالدوله به کمک او آمده بودند به نیشابور حمله کردند و چند روز چنگ در گرفت، ابوالقاسم سیمجور در قلعه نیشابور قرار گرفت، هنگامی که متوجه شد در برابر لشکریان فخرالدوله تاب مقاومت ندارد نیشابور را ترک کرد و ابوالعباس بار دیگر بر نیشابور مسلط گردید، اما بعد از مدتی از بخارا کمک رسید و سیمجور بار دیگر به نیشابور حمله کرد و ابوالعباس را از آنجا بیرون راند، ابوالعباس به گرگان رفت و در آنجا درگذشت.

ابوالقاسم سیمجور پس از سقوط سامانیان به غزنویان پیوست و در خدمت امیر سبکتکین در آمد ولی بار دیگر با او هم مخالفت کرد و به نیشابور حمله آورد، ولی موفق نشد، او پس از این به فخرالدوله پناهنده شد و مدتی نزد او بسر برد و بار دیگر در سال ۳۸۸ عازم خراسان گردید و با غزنویان به جنگ پرداخت ولی کاری از پیش نبرد و با آنان صلح نمود.

۱۱۷- ابوالقاسم فروغ

او از شعراء و ادباء عصر قاجار بود، وی مدتی در مشهد مقدس رضوی بسر برد میان مورخان و نویسندگان در نام او اختلاف شده بعضی نام او را محمد قاسم و بعضی هم ابوالقاسم نوشته‌اند، اعتماد السلطنه در المآثر و الآثار نام او را محمد قاسم خان ملک الشعراء ضبط کرده و گوید: او از اهل کاشان و پسر فتحعلی خان صبای نیلی ملک الشعراء و برادر محمد حسین خان عندلیب می‌باشد.

آیت علم و فضل و هنر پروری و سخن طرازی در شأن ایشان از آسمان نزول نموده، تاریخ دانی و حکمت شناسی و شعر گوئی و خط نویسی و دانش گسترى فنون غالبه ایشان است، در اعمال ید نیز مانند نقاشی و منبت کاری و امثالها ید طولی دارند و در شعر فروغ تخلص می‌کرد، مدتها در خراسان بود و چون به تهران بازگشت انزواگزید و در سال ۲۷ از جلوس همایون در گذشت.

مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: ابوالقاسم خان متخلص به فروغ فرزند دوم فتحعلی خان ملک الشعراء صبای کاشانی از شعراء و فضلاء زمان خود بود و در سال ۱۲۴۵ همراه احمد علی میرزا پسر نوزدهم فتحعلی شاه که به ولایت خراسان منصوب شده بود به مشهد رفت و مدتی منادم و مصاحب او گردید، احمد علی میرزا از سال ۱۲۴۵ تا ۱۲۴۷ در خراسان حکومت کرد و فروغ نیز با او بود.

در سال ۱۲۴۷ عباس میرزا نائب السلطنه علاوه بر حکومت آذربایجان والی

خراسان هم شد، ابوالقاسم خان فروغ مدتی در دستگاه او وارد بود و پس از درگذشت وی در سال ۱۲۴۹ فروغ به تهران بازگشت و گوشه گیری اختیار نمود و از مصاحبت با ارباب مناصب و صاحبان القاب دوری گزید و در سال ۱۲۹۱ قمری درگذشت.

۱۱۸- ابوالقاسم خطاط

او یکی از خوشنویسان و خطاطان مشهود مقدس بوده است، کتیبه ای به خط وی هم اکنون در ایوان غربی صحن کهنه رضوی از طرف بست بالا خیابان به خط او هست که روی سنگ حجاری گردیده و بر دیوار نصب شده است، تاریخ تحریر و نصب آن سنگ ۱۳۲۰ قمری می باشد.

۱۱۹- ابوالقاسم کاشانی

مرحوم سید ابوالقاسم کاشانی از علماء و مجتهدان و فقهاء عصر خود بود، و از مجاهدان و مبارزان و سیاستمداران هم بشمار می رفت، سید ابوالقاسم کاشانی رضوان الله علیه از آغاز جوانی مبارزات خود را آغاز کرد و تا سنین آخر عمر دست از جهاد و مبارزه برنداشت، او در جریان ملی شدن صنعت با دکتر مصدق نخست وزیر همکاری داشت.

شرح زندگی آن عالم جلیل القدر بسیار مشروح و مفصل است در جرائد و مجلات و کتابهای تاریخ معاصر مخصوصاً نهضت ملی شدن صنعت نفت حالات و خصوصیات او به تفصیل آمده است، ما در این کتاب مختصری از زندگی پرشور آن بزرگوار را به نظر خوانندگان می رسانیم.

علامه تهرانی در نقباء البشر که در حالات علماء و فضلاء و فقهاء قرن چهاردهم تألیف کرده می نویسد: سید ابوالقاسم کاشانی زعیم و رهبر مشهور فرزند سید مصطفی حسینی کاشانی از علماء بزرگ و مجاهدان عالی مقام و مصلحان و سیاستمداران

باهوش و استعداد بود، او در نجف اشرف نخست نزد پدرش به تحصیل علوم و معارف پرداخت.

سپس در حوزه درس شیخ ما محمد کاظم خراسانی و میرزا حسین خلیلی حضور پیدا کرد و تقریرات آنها را نوشت، او از جوانی دارای فکری عمیق و صاحب نظر در مسائل بود، شرافت نفس را با علوهمت در هم آمیخته بود، من از جوانی با او معاشر بودم، جز علم و فضل و تقوی و عفت نفس و خلق نیکو چیزی از وی مشاهده نکردم، او بسیار منظم و از اخلاق نکوهیده دور بود.

او از دوستان نزدیک من بود و با او در مجلس درس خراسانی شرکت می‌کردیم سید ابوالقاسم کاشانی همراه پدرش در جهاد مردم عراق بر ضد دولت انگلیس شرکت کرد، او در میدانهای مبارزه خطبه می‌خواند و مردم را به جهاد دعوت می‌نمود وی بعد از اینکه عراق به اشغال انگلیس در آمد به ایران مهاجرت کرد و در آنجا به کار و فعالیت‌های دینی و سیاسی مشغول شد.

مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی مجتهد بزرگ شیعه نامه‌ای برای بزرگان و اعیان طهران نوشت و از آنها خواست تا از سید ابوالقاسم کاشانی استفاده کنند و در مسائل خود به وی رجوع نمایند، سید ابوالحسن در نامه خود از او به عنوان رکن الملة والدین عمدة المجتهدین یاد کرده بود و این نامه در سال ۱۳۴۱ قمری تحریر و به اطلاع اهالی تهران رسید.

حاج سید ابوالقاسم در مشهد

نگارنده گوید: فقیه عالی مقام حاج سید ابوالقاسم کاشانی رضوان الله علیه در سال ۱۳۳۱ شمسی وارد مشهد مقدس شدند، و در منزل مرحوم حاج سید یونس اردبیلی مجتهد معروف اقامت گزیدند، من در آن هنگام در مدرسه بودم و در سلک طلاب جوان قرار داشتم، مرحوم کاشانی با هواپیما وارد مشهد گردید و گروهی از

علماء و فضلاء هم او را همراهی می‌کردند.

حوزه علمیه مشهد مقدس از قبل برای استقبال از آن عالم بزرگ برنامه‌ای تدارک دیده بود، اصناف مشهد و طبقات گوناگون هم خود را برای استقبال آماده کرده بودند، هنگام ورود ایشان به فرودگاه استقبال شایانی از او به عمل آمد، علماء، شخصیت‌های آستان و طبقات مختلف مردم مشهد به استقبال ایشان رفتند و او را با تجلیل وارد شهر نمودند.

معظم له در ایام اقامت خود در مشهد مقدس با طبقات مختلف در مورد مسائل روز به گفتگو نشست و آنان را به مبارزه با استعمارگران تشویق نمود هنگام اقامت ایشان در مشهد سخنرانی‌های پرشوری از طرف خطباء و فضلاء انجام گرفت، و شاعران خراسانی و غیر خراسانی که در مشهد بودند اشعار خود را به مناسبت مسائل روز و تهنیت ورود ایشان سرودند.

مرحوم شیخ اسماعیل نجومیان که از علماء و فضلاء مشهد مقدس بودند، و شرح حال ایشان انشاء الله در همین کتاب خواهد آمد، اشعاری در باب ورود حاج سید ابوالقاسم کاشانی به مشهد مقدس سرودند، و ما اکنون اشعار مرحوم نجومیان را در اینجا ذکر می‌کنیم و از فرزند ایشان دانشمند گرامی آقای حسین نجومیان که این اشعار را در اختیار ما قرار دادند سپاسگزاریم.

مژده که بهر جلوس حامی قرآن رسید

ز مهر در ملک طوس، شمس درخشان رسید

گل ریاض رسول، عزیز جان بتول

گوهر بحر عقول، ازیم عمان رسید

منبع علم و ادب، بحر فیوضات رب

فخر عجم تا عرب، به فرو عنوان رسید

ای شه ملک رضا، ای خلف مرتضی
 مژده که بهر شما، یگانه مهمان رسید
 سید والا نسب، آیت کبرای رب
 جامع فضل و ادب ز سوی تهران رسید
 به جسم دل خستگان، نفحه‌ای از لا مکان
 چنانکه بر تن روان، به اهل حق جان رسید
 ز رحمت کردگار، ز لطف هشت و چهار
 ز آسمان وقار اختر تابان رسید
 نجومی ملک طوس، به ظل شمس الشمس
 دعاش چون بانک کوس، به عرش رحمان رسید
 مرحوم حاج سید ابوالقاسم کاشانی پس از سالها مبارزه با عمال استعمار و تبعید
 و زندانی و رنج و مرارت در بیست و سوم اسفند سال ۱۳۴۰ مطابق با هفتم ماه شوال
 سال ۱۳۸۱ در تهران وفات کردند و در جوار روضه مبارکه حضرت عبدالعظیم به خاک
 سپرده شدند.

۱۲۰- ابوالقاسم گرگانی

او یکی از عرفای بزرگ عصر خود بود و در طوس زندگی می‌کرد، نام او در
 تذکرها و شرح حال مشایخ صوفیه آمده است، ابوالقاسم گرگانی با ابوسعید ابوالخیر
 معاصر و با یکدیگر در ارتباط بوده‌اند و در اسرار التوحید به این ملاقات‌ها اشاره شده
 است، یکی از شاگردان او ابوعلی فارمدی طوسی بوده که خود از عارفان مشهور و
 رهبران صوفیه بشمار است.
 او در طابران طوس مسجدی داشته و در آن مجالسی بر پا می‌کرده است، مسجد
 او در محله رودبار بوده و شاگردان و مریدانش در آنجا به سخنان او گوش می‌دادند و

رمز و راز تصوف را فرامی گرفتند، ابوعلی فارمدی گوید: در آن وقت که من پیش شیخ ابوالقاسم بودم و به ریاضت و مجاهدت مشغول هنوز شیخ ابوالقاسم مرا عقد مجلس فرموده بود.

او گوید: مدتی بعد شیخ بوسعید به طوس رسید و من پیش او رفتم مرا گفت: زود باشد ای بوعلی چون طوطیک تو را در سخن آرند، بسی بر نیامد که شیخ ابوالقاسم مرا عقد مجلس فرمود، به مدتی اندک سخن بر من گشاده شد. بوعلی فارمدی گوید: من نام ابوالقاسم گرگانی شنیده بودم برخاستم و روی به طوس نهادم و من جایگاه او نمی دانستم.

چون به شهر رسیدم جای او پیرسیدم گفتم: به محلت رودبار نشیند در مسجدی با جماعت مریدان من رفتم تا بدان مسجد، شیخ ابوالقاسم نشسته بود و من دو رکعت نماز گذاردم و پیش او شدم، او سر در پیش داشت سر از پیش برآورد و گفت: بیا ای بوعلی تا چه داری سلام کردم و وقایع خویش بگفتم.

شیخ ابوالقاسم گفت: مبارک بادا هنوز ابتدا می کنی، اگر تربیت یابی به مقامی برسی، با خویشتن گفتم: که پیر من این است به خدمت او مقام کردم، شیخ ابوالقاسم بعد مدت دراز بر من اقبال کرد و عجزه خویش به نام من عقد فرمود و کار من بالا گرفت، جامی در کتاب نفحات الانس گوید:

شیخ ابوالقاسم گرگانی نامش علی است و در وقت خود بی نظیر بود و بی عدیل وی را حالتی قوی بوده است چنانکه همه را روی به درگاه وی بوده است، صاحب کشف المحجوب گوید: وقتی مرا واقعه ای افتاد طریق حل آن بر من دشوار شد قصد شیخ ابوالقاسم گرگانی کردم وی را در مسجدی یافتم که بر در سرای وی بود تنها بود واقعه مرا بعینها با ستونی می گفت من ناپرسیده جواب خود را یافتم.

فردوسی و ابوالقاسم گرگانی

در تذکره‌های رجال علم و ادب هرگاه سخن از فردوسی آمده به عدم حضور گرگانی بر اقامه نماز بر جنازه فردوسی اشاره شده است، این داستان به قدری مشهور است که به حد تواتر رسیده است فصیحی خافی که در قرن هشتم متولد شده و از اهل هرات می‌باشد در کتاب مجمل خود گوید:

نقل است که چون فردوسی وفات کرد او را در باغش دفن کردند و از وفات او همه مغموم و مهموم شدند، اما شیخ بزرگوار ابوالقاسم گرگانی به نماز جنازه حاضر نگشت و گفت: او به مدح گبران و آتش پرستان و اسمار بلاطائل عمر گذرانید بر چنین کسی نماز نکنم چون شب در آمد شیخ بهشت را در خواب دید و قصری به عظمت در نظر او در آمد.

به آنجا در شد سریری از یاقوت دید فردوسی بر آنجا نشسته تاجی بر سر و دواجی در بر، شیخ از خجالت خواست که باز گردد فردوسی برخاست و سلام کرد و گفت: ای شیخ اگر تو بر من نماز نکردی ایزد تعالی چندین هزار فرشته فرستاد تا بر من نماز کردند و این مقام جزای یک بیت به من دادند:

جهان را بلندی و پستی توئی ندانم چه هر چه هستی توئی

چون شیخ از خواب برخاست پای برهنه و گریان به مرقد فردوسی شتافت و بر قبر او نماز کرد و چند روز معتکف گشت و تا در حیات بود به زیارت او رفتی.

۱۲۱- ابوالقاسم کثیر

او از گارگذاران دولت غزنوی بود نام او در ردیف مستوفیان و دبیران عصر محمود و مسعود آمده است، و بیهقی در تاریخ مسعودی مکرر از وی یاد می‌کند، او زمانی مستوفی خراسان بوده و در نیشابور و طوس و هرات بسر برده است، زمانی هم از کارها معزول و برکنار شده ولی در عین حال از او استفاده می‌کرده‌اند.

ابوالقاسم کثیر قرآنی کوچک به آستان قدس رضوی وقف کرده، و تاریخ وقف سال ۳۹۳ می‌باشد و در آن نوشته شده: سبله ابوالقاسم منصور بن محمد بن کثیر علی المشهد بطوس فی شهر ربیع الاول سنة ثلاث و تسعين و ثلاثمائة اتبعاء لوجه الله و طلبا لمرضاته، لا یباع ولا یوهب ولا یورث، غفر الله له و لوالديه.

منوچهری دامغانی یکی از مداحان او بوده است او در قصیده که در تهنیت نوروز سروده از ابوالقاسم کثیر یاد می‌کند و می‌گوید:

نوروز فرخ آمد و نغز آمد و هژیر با طالع مبارک و با کوکب منیر
ابر سیاه چون حبشی دایه‌ای شده است باران چه شیر و لاله ستان کودکی به شیر
تا آنجا گوید:

مرغان دعا کنند به گل بر سپیده دم

بر جان و زندگانی بوالقاسم کثیر

شیخ العمید صاحب سید که ایمنست

اندر پناه ایزد و اندر پناه میر

زائل نگردد از سر او تا جهان بود

این سایه شهنشه و این سایه قدیر

تا دستگیر خلق بود خواجه لا محال

او را بوَد خدا و خداوند دستگیر

تا آخر قصیده که در چهل و چهار بیت سروده شده است.

۱۲۲- ابوالقاسم متولی

در کتاب روضة الصفاى ناصری او را از متولیان روضه مبارکه رضویه ذکر می‌کند و گوید: میر ابوالقاسم از سادات استرآباد متولی سرکار فیض آثار روضه رضویه بود.

۱۲۳- ابوالقاسم مشهدی

او از قاریان و اساتید علم تجوید بوده است وی در شیراز اقامت داشته و در آنجا به خدمات دینی و علمی اشتغال داشته است ابوالقاسم مشهدی در مشهد متولد شد و بعد رهسپار شیراز گردید، او معاصر شاه عباس صفوی بوده و دارای تألیفات در علم تجوید و قرائت می‌باشد، او کتابی در علم قرائت تألیف کرده که به نام لؤلؤیه و یا نظم اللآلی معروف است.

سید ابوالقاسم مشهدی این کتاب را به صورت نظم فراهم آورده و قواعد علم تجوید را در یک جزوه به نظم آورده و به شاه عباس دوم تقدیم کرده است، او در شیراز شاگردانی هم داشته که از آن جمله محمد بن شمس الدین کاظمی می‌باشد، و این شمس الدین در کتاب خود به نام «الرسالة القاسمية» از او یاد می‌کند، او تا سال ۱۰۳۸ در قید حیات بوده و از تاریخ فوت او اطلاعی در دست نیست.

منابع طبقات اعلام شیعه قرن ۱۱ و الذریعه جلد ۲۳ و ۲۴.

۱۲۴- ابوالقاسم مشهدی خطاط

او یکی از خوشنویسان مشهد مقدس بود، در احوال خوشنویسان گوید: ابوالقاسم مصحح مشهدی در کتابخانه آستان قدس رضوی کار می‌کرد و هفت خط را خوش می‌نوشت، آقای سید محمد تقی رضوی که نزد وی تعلیم خط گرفته‌اند سال وفات او را ۱۳۳۲ قمری تعیین کرده‌اند.

از آثار او قطعه‌ای در کتابخانه سلطنتی هست، این قطعه به خط نستعلیق خطی خوش کتابت شده و با رقم و تاریخ ابوالقاسم مصحح در شب جمعه چهاردهم رمضان المبارک هنگام سحر خوردن مشق نمود ۱۳۱۹.

۱۲۵- ابوالقاسم معین الغرباء

او از علماء مشهد مقدس بود، معین الغرباء تحصیلات مقدماتی خود را در مشهد مقدس فرا گرفت و بعد رهسپار عتبات شد و مدتی در نجف اشرف اقامت کرد و از محضر علماء و اساتید استفاده نمود، و بعد به مشهد برگشت و به تدریس و ترویج احکام دینی مشغول گردید و مورد توجه قرار گرفت.

مرحوم مهدی بامداد در کتاب شرح حال رجال ایران او را عنوان کرده و گوید: او معلومات مقدماتی و سطوح را در مشهد به انجام رسانید، سپس به عتبات رفت و چند سالی در نجف اقامت گزید، پس از مجاز شدن در اجتهاد از طرف مراجع تقلید به مشهد بازگشت و به ترویج دین و تدریس پرداخت و از زمره عابدان و زاهدان و پرهیزکاران بود.

او در سفری که از مشهد به نیشابور و درود کرده بود، با مساعدت حاج ملا محمد باقر درودی که از مریدان و علاقمندان او بود سه نفر از اهالی دزباد را که اسماعیلی بودند به قتل رسانیدند، این جریان رنگ سیاسی به خود گرفت و دولت وقت ناگزیر شد معین الغرباء را به عراق تبعید کند، او به نجف اشرف رفت و سالها در آنجا زندگی کرد و بعد به مشهد مقدس بازگشت و در سال ۱۳۳۹ قمری در گذشت.

شیخ آغا بزرگ تهرانی رضوان الله علیه در کتاب نقباء البشر گوید: میرزا ابوالقاسم بن عبد الوهاب مشهدی خراسانی ملقب به معین الغرباء از علماء بزرگ و با ورع بود، او در نجف اشرف در محضر میرزا حبیب الله رشتی و میرزا حسین خلیلی تهرانی تحصیل کرد، و در محضر جمال السالکین ملا حسین قلی همدانی به تهذیب نفس و تزکیه باطن مشغول شد.

او بعد از مدتها تحصیل معارف و تهذیب نفس به خراسان بازگشت و در مشهد مقدس اقامت نمود، وی در آنجا در فتنه‌ای که منجر به کشته شدن چند نفر از اسماعیلیه

گردید متهم شد و ناگزیر به عتبات عالیات مشرف گردید و مدت دو سال در عتبات اقامت گزید، و بار دیگر به مشهد مراجعت نمود، و در حدود سالهای ۱۳۳۰ در مشهد در گذشت.

۱۲۶- ابوالقاسم نصیر الملک

نصیر الملک شیرازی مدتی در مشهد مقدس رضوی نیابت تولیت را در اختیار داشته است، مرحوم مؤتمن در نامه آستان قدس او را از نائب التولیه‌ها نوشته و گوید: او در سال ۱۳۱۹ قمری متولی آستان قدس بوده است، و نیابت او یک سال ادامه داشته است.

مهدی بامداد هم در تاریخ رجال ایران در شرح حال ابوالفتح میرزا قاجار گوید: نصیر الملک پسر حاج میرزا عبدالله خان نوه حاج ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ قمری متولی باشی آستان قدس رضوی بود، او بعد به تهران برگشت و پیشکار سار الدوله ابوالفتح میرزا گردید.

۱۲۷- ابوالقاسم نوید

او از شاعران و ادیبان و نویسندگان خراسان و از معاریف و شخصیت‌های زمان معاصر بود، میرزا ابوالقاسم حبیب‌اللهی متخلص به «نوید» از احفاد مرحوم حاج میرزا حبیب فقیه، عارف و شاعر معروف خراسان بودند و از این رو به حبیب‌اللهی هم شهرت داشتند.

میرزا ابوالقاسم فرزند مرحوم میرزا محمد و او فرزند مرحوم حاج میرزا حبیب بود، او در سال ۱۳۱۹ قمری در مشهد مقدس متولد شد، جد مادری او حاج میرزا نصرالله متخلص به فانی یکی از عالمان عصر خود بشمار می‌رفته و در مشهد مقدس رضوی حوزه درس و بحث داشته است.

مرحوم میرزا ابوالقاسم از آغاز زندگی در بیت علم و ادب به فراگیری علوم و معارف پرداخت و از فیض صحبت بزرگان بهره‌مند گردید، او تحصیلات خود را از مدرسه رحیمیه که قدیمترین مدرسه در مشهد بود و به سبک جدید اداره می‌شد آغاز نمود و علوم ادبی را هم در نزد اساتید فراگرفت.

او در ادبیات عربی و فارسی بسیار قوی بود، و رموز و فنون شعر و ادب را به دست آورده بود، زبان فرانسه هم می‌دانست و با این زبان سخن می‌گفت و از آثار علمی این زبان هم استفاده می‌نمود، او به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ و معارف اسلامی و ایرانی عشق می‌ورزید و دارای صفات نیکی بود.

گلشن در تذکره خود گوید: استاد نوید در شعر فارسی و عربی در طراز اول گویندگان معاصر است، از کثرت فضل و دانش نهایت تواضع و فروتنی را دارد، رفیقی شفیق و دوستی بزرگوار است، حافظه نیرومند و طبعی بلند دارد، وی علم و ادب و بزرگواری و اخلاق را از دو نیای بی‌همتای خود حاج میرزا نصرالله فانی مجتهد جد مادری و حاج میرزا حبیب جد پدری یادگار دارد، در این خاندان فردی ممتاز و در شعر و شاعری بی‌نیاز است، در تمام اقسام سخن توانا و در نظم قطعه بی‌نظیر می‌باشد. غلام حسین یوسفی از محققان و دانشمندان معاصر درباره او گوید: با تشبیهات و تصویرهای دلپذیر در اشعار وی روبرو می‌شویم که به انتقال خیالات و مضامین او مدد می‌کند، گاهی هم که حکایتی از گلستان سعدی و یا از قابوس نامه به نظم آورده به نیروی طبع خویش به داستان لطف بخشیده است.

اندیشه پخته و عواطف انسانی و لطف تخیل و زبان روشن و گیرا به شعر نوید زیبایی و حسن تأثیر بخشیده که خواننده سخن‌شناس خود در مطالعه دیوان او در می‌یابد، روانش شاد باد که یاد کرد او نیز ما را به چشمه‌سار صفا و پاکدلی رهنمون می‌شود.

مرحوم ابوالقاسم حبیب‌اللهی پس از سالها تحقیق و مطالعه و سرودن اشعار نغز

و مقالات سودمند در آذر ماه ۱۳۶۱ چشم از این جهان فرو بست، مجموعه‌ای از اشعار و مقالات او در کتابی به نام ارمغان نوید چاپ شده است و ما اینک نمونه‌ای از اشعار او را در اینجا ذکر می‌کنیم.

نوبهار آمد بیا تا رو سوی صحرا کنیم

لحظه‌ای فارغ دل از اندیشه فردا کنیم

در شکوفه غرق شد هر جا درختی خشک بود

ماجرا بیهوده دل غرق غم و سودا کنیم

خاطر ما رنجه از تشویش فردا تا به کی

یک زمان فارغ دل از اندیشه فردا کنیم

از تمدن بهره جز آشوب و خونریزی نبود

خیز تا وحشی صفت رو جانب صحرا کنیم

عمر ما در فتنه و غوغا سر آمد ای دریغ

یک زمان آسوده دل ز این فتنه و غوغا کنیم

جز در آغوش طبیعت جای آسایش نبود

خیز تا یکدم در آغوش طبیعت جا کنیم

فکر آسایش در این عالم دگر مقدور نیست

فکر آسایش مگر در عالم بالا کنیم

روی ناکس مردمان دیدن در اینجا تا به کی

پشت بر دون همتان از همت والا کنیم

ما که دامن قناعت را به چنگ آورده‌ایم

ناز شاید بر فلک از کبر و استغنا کنیم

دامن ما پاک باشد چون زهر آلودگی

کی ز حرف عیب جو اندیشه و پروا کنیم

از خلاقی چون زبان چیزی ندیدیم ای نوید

روی آن بهتر که سوی خالق یکتا کنیم

۱۲۸- ابوالقاسم هاشمی

او یکی از بزرگان طوس در زمان خود بوده است و پدرش هم در طوس ریاست داشته نام او در کتاب اسرار التوحید در ضمن حکایتی آمده است، مؤلف اسرار التوحید نقل می‌کند که ابوالقاسم هاشمی گفت: من هفده ساله بودم که شیخ بوسعید به طوس آمد و پدرم رئیس طوس بود و مرید شیخ هر روز به خانقاه استاد ابواحمد آمدی به مجلس شیخ و مرا با خویشان آوردی.

ابوالقاسم هاشمی گوید: مرا چنانکه عادت جوانان باشد به پوشیده‌ای نگرشی بود، شبی آن زن پیغام فرستاد که من به عروسی می‌شوم تو گوش دار که تا من چون باز آیم تو را بینم من بر بام بنشستم و شب دراز کشید و مرا خواب گرفت من با خویشان این بیت می‌گفتم تا در خواب نشوم.

در دیده به جای خواب آبت مرا زیرا که بدیدنت شتابست مرا
گویند بخسب تا بخوابش بینی ای بی‌خردان چه جای خوابست مرا
این بیت می‌گفتم خوابم در ربود و در خواب ماندم تا آن ساعت که مؤذن بانگ نماز کرد از خواب در آمدم و هیچ کس را ندیدم، دیگر روز با پدر به مجلس شیخ شدم و بر زبر سر پدر باستم، شیخ را از محبت راه حق سؤال کردند و او در این معنی سخنی می‌فرمود که در راه جست و جوی آدمی بنگر تا چه مایه رنج بری و حلیه کنی تا به مقصود رسی و یا نرسی.

نارفته در راه حق به مقصود چون توان رسید، اینک دوش محبوبی وعده داد این جوان را و اشارت به ما کرد، یک نیمه شب بی‌خواب بود و می‌گفت: در دیده به جای خواب آبت مرا، دیگر چه ای جوان خواجه ابوالقاسم گفت: من هیچ نگفتم از شرم

دیگر بار باز گفت من بیفتادم و از دست بشدم، چون به هوش آمدم شیخ گفت: چون در دیده بجای خواب آبست تو را چرا خفتی تا از مقصود باز ماندی.

نگارنده گوید: مولوی محمد مظفر صبا در تذکره روز روشن ابوالقاسم هاشمی را عنوان کرده و گوید: او در آغاز شباب به عشق زنی مبتلا شد و سپس همین داستان را از اسرار التوحید نقل می‌کند و او را از زمره مریدان ابوسعید ابوالخیر می‌شمارد.

۱۲۹- ابوالقاسم هرنندی

مرحوم شیخ ابوالقاسم هرنندی از فضلاء عصر خود بود او در کرمان کتابخانه‌ای داشت که در حدود بیست هزار مجلد کتاب در موضوعات مختلف در آن نگهداری می‌شد، مرحوم هرنندی کتابخانه خود را که در طول سالیان دراز گرد آورده بود، به آستان قدس رضوی وقف نمود، و یادگار گرانبهائی از خود به یادگار گذاشت، این مجموعه در سال ۱۳۴۹ شمسی رسماً به آستان مبارک رضوی واگذار گردید.

اینک کتابخانه هرنندی در کرمان به فعالیت‌های فرهنگی خود ادامه می‌دهد و طبقات مختلف از آن استفاده می‌کنند، و اداره امور آن در اختیار آستان قدس رضوی می‌باشد، اگر چه مرحوم شیخ ابوالقاسم هرنندی از اهل مشهد و طوس نیست ولی به خاطر علاقه‌ای که به حضرت رضا علیه السلام داشته و میراث گرانبهای خود را به این آستان قدس تقدیم کرده نام او را در این کتاب آوردیم.

۱۳۰- ابوالقاسم بن زاهر

ابوسعید سمعانی در انساب خود ذیل کلمه «الرمانی» گوید: شیخ ما ابوالقاسم عبدالکریم بن محمد رمانی دامغانی که از اهل فضل بود، در نیشابور از ابوالقاسم بن زاهر نوقانی حدیث آموخت، رمانی در دامغان سکونت داشت و من در شهر دامغان از وی حدیث فرا گرفتم، و او در اول ماه ذی‌قعدة سال ۵۴۵ درگذشت.

۱۳۱- ابو محمد طوسی

او یکی از شاعران عصر خود بوده است، ثعالبی نیشابوری در جلد چهارم یتیمه الدهر او را از شاعران و ادیبان ناحیه طوس ذکر می‌کند، و دو بیت عربی از وی نقل کرده است و جز نقل دو بیت از آثار او مطلبی درباره وی نیاورده است، او گوید: ابو محمد طوسی گفته است:

أبوک فی الناس سلّ سیفا بمضر بیه یفلّ صفا
و ذلک الصف کان غزلا و ذلک السیف کان خفا

قاضی عیاض متوفی سال ۵۴۴ در جلد چهارم کتاب ترتیب المدارک در حالات عتاب بن هارون غافقی مغربی که در سال ۳۸۱ در گذشته گوید: او به طرف مشرق رفت و در مکه معظمه از ابو محمد طوسی حدیث شنید، از نقل قاضی عیاض معلوم می‌شود که این ابو محمد طوسی از محدثان هم بوده و در قرن چهارم زندگی می‌کرده و مورد توجه اهل علم و ادب قرار داشته است.

۱۳۲- ابو محمد مشهدی

او یکی از علماء و فضلاء مشهد مقدس بود و در اوائل قرن سیزدهم هجری در این شهر زندگی می‌کرد، ابو محمد از شاعران و منجمان و ریاضیدانان عصر خود بوده است محمد ولی میرزا فرزند فتحعلیشاه قاجار که در خراسان حاکم بود علوم ریاضی را نزد وی فرا گرفت، او فرزند شیخ حسین مشهدی امام جمعه مشهد بود، و بعد از درگذشت پدرش به جای او نماز جمعه می‌خواند.

اعتماد السلطنه گوید: در زمان این فاضل فرزانه کسوف کلی اتفاق افتاد و ستارگان نمایان شدند وی این واقعه را به این عبارت مورخ ساخت:

«قد انکسفت الشمس کلها» که به حساب ابجد ۱۲۰۲ می‌باشد، او در سال ۱۲۴۰

در مشهد در گذشت و در جوار حرم مطهر به خاک سپرده شد.

شیخ آغا بزرگ تهرانی در جلد دوم کتاب «الکرام البررة» گوید: شیخ آغا ابو محمد فرزند شیخ حسین عاملی مشهدی از احفاد شیخ حافظ می باشد که در قریه کوه پایه مدفون است، پدر او امام جمعه مشهد و از استادان میرزا مهدی شهید بود، بعد از درگذشت پدر امام جمعه مشهد شد و در حوزه علمیه مشهد تدریس می نمود و در سال ۱۲۴۰ درگذشت.

مرحوم عبدالحمید مولوی گوید: ملا ابو محمد از مدرسان آستان قدس رضوی بود او اصلاً از اهل جبل عامل بوده و اجداد وی در زمان صفویه به ایران آمدند، وی مدتها متولی مدرسه نواب بود، نواده او ابو محمد عاملی پیشکار دارائی و از کارگزاران حکومت بشمار می رفت و اعقاب او هنوز در مشهد سکونت دارند و نام فامیلی آنها عاملی و موثق عاملی و اعتضاد رضوی می باشد، او از آستان قدس رضوی سالی هشت تومان حقوق دریافت می کرد.

منابع: طبقات اعلام شیعه قرن ۱۳ مطلع الشمس، مواد التواریخ و موقوفات آستان قدس رضوی، و ریاض السیاحة.

۱۳۳- ابو محمد

او هم از علماء مشهد مقدس و به شیخ ابو محمد مشهور بوده است، او در مسجد گوهرشاد امام جماعت بوده و اطلاعات چندانی از او در دست نیست اعتماد السلطنه در مطلع الشمس از وی یاد می کند و گوید: او از مشاهیر مشهد مقدس می باشد و در جامع گوهرشاد امامت دارد از مراتب علمی و مآثر دیگرش استحضاری کامل حاصل نیست در سال ۱۳۲۰ قمری با وی در شهر مشهد ملاقات افتاد.

۱۳۴- ابوالمظفر طوسی

او از مشایخ بزرگ متصوفه بوده و به دو واسطه به ابویزید بسطامی می‌رسد از حالات و خصوصیات او به عنوان ابوالمظفر در کتابهای متصوفه ذکر نشده است عبدالحی لکنوی در کتاب نزهة الخواطر در شرح حال عبدالله بن حسام الدین شطاری خراسانی که در قرن نهم وارد هند شد و درمندو سکونت اختیار کرد از ابوالمظفر طوسی یاد می‌کند و او را در سلسله مشایخ شطاری ذکر کرده است.

۱۳۵- ابوالمعالی مشهدی

او از سادات مشهد مقدس و از کارگزاران و رؤسای آستان قدس رضوی بوده است شیخ علی حزین لاهیجی هنگام اقامت در مشهد مقدس با او همنشین و مصاحبت داشته است، حزین در تذکره خود گوید: میرزا ابوالمعالی مشهدی خلف سید السادات میرزا ابومحمد از رؤساء خدام عالی مقام روضه رضویه علی ساکنها السلام و سید عالم عابد فرشته خصال بود.

در مدت سه سال شرف مجاورت آن آستان ملائک پاسبان که این فقیر را مرزوق شد آن سید والا قدر از معاشران و در مصادقت و مؤانست قصور نداشت طبعش به سخن راغب و اشعار دلپذیر دارد، شنیده شد که در آن ارض اقدس به جوار الهی آرمیده طوبی له و حسن مآب، این ابیات از آن والاتبار است:

ز بس یاد تو در دل نقش ما شد چون نگین ما را

نمی‌گردد بجز نام تو حرفی دلنشین ما را

زدولت نیست جز تشویش خاطر حاصلی دیگر

بزرگی مایه طوفان بود پیوسته دریا را

و نیز گفته است:

سفر کردن ما صدائی ندارد ز خود رفتن آواز پائی ندارد

از این درد جانم رسیده است بر لب که بی‌دردی من دوائی ندارد
منابع: تذکرة المعاصرین، اعلام الشیعة قرن ۱۲ تاریخ نظم و نثر.

۱۳۶- ابوالمکارم حاضری

او از علماء و شعراء و نقباء مشهد مقدس بوده است، سام میرزا صفوی گوید:
میرابوالمکارم حاضری تخلص می‌کند و از نقبای مشهد مقدسه است، جوانی است به
انواع فضائل آراسته و هنوز سن او از بیست نگذشته است، امید هست که به مراتب بلند
برسد در جواب این غزل جامی:
بی‌وفا یارا چنین بی‌رحم و سنگین دل مباش
دردمندان توایم از حال ما غافل مباش
حاضری گفته است:

میزنم هر لحظه از دست غمت بر سینه سنگ

سوی من کن یک نظر از لطف سنگین دل مباش
مولوی محمد مظفر حسین صبا گوید: حاضری میرزا ابوالمکارم مشهدی فریفته
جمال محمد میرزا خلف شاه اسماعیل صفوی بود و در سنه ۹۲۴ به حالت احتضار
رسید او راست:

میزنم هر لحظه از دست غمت بر سینه سنگ

سوی من کن یک نظر از لطف سنگین دل مباش
منابع: تذکرة سامی، و روز روشن.

۱۳۷- ابومنصور طوسی

او از علماء و فضلاء قرن ششم و از ملازمان و اصحاب ابومحمد جوینی بوده
است یافعی در مرآت الجنان در وفیات سال ۵۰۷ در حالات ابوبکر محمد بن احمد که

از فقهاء و مشایخ شافعیه می‌باشد و در سال ۵۰۷ در گذشته است از ابومنصور طوسی یاد می‌کند و گوید: این فقیه شافعی نخست از ابومنصور قاضی طوسی فقه آموخت، از این ابومنصور شرح حالی در دست نیست و معلوم نشد در کجا زندگی می‌کرده است.

۱۳۸- ابومنصور بن عبدالرزاق

در کتب تواریخ و سیره به همین عنوان از وی یاد شده است و ظاهراً نام او محمد بوده است و چون در مصادر با کنیه ذکر شده ما هم وی را در این باب آوردیم، او از رجال بزرگ و کارگزاران سامانیان بوده و در خراسان عصر سامانی شهرت بسزایی داشته است، از حالات وی معلوم می‌گردد که او در آغاز زندگی خود مردی متوسط الحال بوده و در اثر فعالیت و پشتکار به مقامی عالی رسید.

شیخ ابوجعفر صدوق رضوان الله علیه در کتاب عیون اخبار الرضا در باب کرامات رضویه داستانی از وی نقل می‌کند که حالات او را در اوائل زندگی نشان می‌دهد، و چون ابوجعفر صدوق معاصر وی بوده نقل این داستان در اینجا مناسب است و حالات نخستین او را از زبان وی بیان می‌کند، شیخ ابوجعفر صدوق در عیون گوید:

حاکم رازی گفت: من از طرف ابوجعفر عتبی به عنوان فرستاده نزد ابومنصور بن عبدالرزاق رفتم، و پیام ابوجعفر را به وی ابلاغ کردم، روز پنجشنبه از وی خواستم تا به من اجازه دهد به زیارت مشهد رضا بروم، او هنگامی که متوجه شد من قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام را دارم به من گفت: سخنان مرا درباره این مشهد بشنوید:

ابومنصور گفت: من در ایام جوانی نسبت به مردم این شهر تعصب داشتم و به آنان آزار و اذیت می‌رساندم، در راهها جلو زائران را می‌گرفتم و اسباب و لوازم آنها را به یغما می‌بردم، یکی از روزها در اطراف مشهد دنبال شکار بودم، سگ شکاری را دنبال آهویی فرستادم، سگ آهو را تعقیب کرد، آهو خود را به دیوار شهر مشهد رسانید و در آنجا توقف کرد.

سگ شکاری هم توقف کرد و از تعقیب آهو باز ایستاد، ما هر چه کوشش نمودیم سگ را برای گرفتن آهو ترغیب کنیم فائده نبخشید، و او از حمله به آهو دست برداشت، هرگاه آهو از دیوار دور می شد سگ آهو را تعقیب می کرد و هرگاه به دیوار پناه می برد او هم در جای خود توقف می نمود و این موضوع چند بار تکرار گردید و ما از این جهت در شگفت ماندیم.

آهو پس از مدتی از سوراخی که در زیر دیوار مشهد بود گذشت، من وارد رباط مشهد شدم و از ابوالنصر مقری که در مشهد بود پرسیدم این آهو کجا رفت، وی از وجود آهو اظهار بی اطلاعی کرد، ولی من در داخل رباط بول و مدفوع آهو را مشاهده کردم و یقین نمودم که او در داخل رباط می باشد ولی هر چه کوشش کردم آهو را مورد نظر رادر آنجا ندیدم.

من از آن روز با خود عهد بستم که زائران این مشهد را آزار و اذیت نکنم و در عوض به آنها محبت نمایم و آنچه در توان دارم در راه خدمت به مشهد و زائران بگذارم، بعد از آن هرگاه گرفتار مشکلی می شدم به مشهد رضاعی^۱ می رفتم و رفع آن را طلب می کردم، من از خداوند خواستم فرزندی پسر به من عنایت کند و من از برکت این مشهد به خواسته های خود رسیدم.

همانگونه که تذکر داده شد، ابومنصور بن عبدالرزاق از کارگزاران سامانیان بود و از طرف آنها در شهرها و ولایات حکومت می کرد، عبدالحی گردیزی در زین الاخبار گوید: در جمادی الاخر سال ۳۴۹، امیر ابوالحسن محمد بن ابراهیم که در نیشابور به مردم ستم کرده بود و از آنها مال بسیار ستانده، تظلم او به حضرت بخارا پیوسته گشت، و او را معزول داشتند.

در این سال ۳۴۹ سپهسالاری به ابومنصور محمد بن عبدالرزاق دادند و ابونصر منصور بن بایقرا را با عهد و لوا و خلعت نزدیک او فرستادند و چون آن عهد به نزدیک ابومنصور عبدالرزاق رسید، ولایت مادون النهر نیکو ضبط کرد و رسمهای نیکو نهاد و به

مظالم نشست و حکم میان خصمان خود کرد و انصاف رعایا از یکدیگر بستد، ابومنصور مردی پاکیزه بود و رسم‌دان و نیکو عشرت.

نگارنده گوید: سپهسالاری خراسان که در آن ایام مقامی بسیار بزرگ بود از طرف پادشاه سامانی به ابومنصور داده شد، مرکز حکومت او در نیشابور بود تمام ولایات و شهرهای خراسان که در بخش غربی جیحون قرار داشتند در اختیار او قرار داشت، ولی رقبای او که در دربار سامانی بودند مخصوصاً الپتکین حاجب موجبات سقوط او را فراهم کردند و در نتیجه از مقامش عزل گردید.

او در سال ۳۴۹ سپهسالاری خراسان را از دست داد و نیشابور را ترک گفت و به طوس رفت، و الپتکین که قبلاً حاجب بود به سپهسالاری خراسان منصوب شد و به نیشابور آمده امارت ابومنصور در زمان عبدالملک بن نوح سامانی بود، در محل حکومت او بین مورخان اختلاف است، گردیزی در زین الاخبار گوید: او در نیشابور حکومت می‌کرد ولی فصیحی خوافی می‌نویسد او در هرات حکومت می‌کرده است. فصیحی خوافی در حوادث سال ۳۴۶ می‌نویسد: ابومنصور بن عبدالرزاق والی هرات به طوس بازگشت و در آنجا فتنه و اضطراب پدید آمد، و هرات را به الپتکین حاجب دادند و او نائب خود بواسحاق طاهری را بفرستاد و هم در این سال او را بند کرده و بردند و حسن بن ریبال به نیابت الپتکین به ایالت هرات آمد.

ابومنصور و شاهنامه

در حالات حکیم ابوالقاسم فردوسی آورده‌اند، که او نخست به درخواست ابومنصور عبدالرزاق طوسی به نظم کتاب شاهنامه پرداخت، ابومنصور از شاعران طوس در خواست می‌کند که این داستان‌ها را به نظم بکشند، نخست دقیقی طوسی به این کار اقدام می‌کند و بعد فردوسی آن را به پایان می‌رساند، ما انشاء الله در شرح حال فردوسی در همین کتاب در این باره به تفصیل بحث خواهیم کرد.

۱۳۹- ابومنصور بن نظام الملک

او فرزند خواجه نظام الملک طوسی بود که در خراسان حکومت می‌کرد، ابن جوزی در منتظم گوید: ابومنصور در سال ۴۷۵ توسط ملک‌شاه مسموم شد و در گذشت.

۱۴۰- ابونصر رودباری

او از فقهاء و ادیبان ناحیه طوس بوده است، ابومنصور ثعالبی در یتیمه الدهر نام او را در زمره شاعران و ادیبان طوس آورده و گوید: ابونصر رودباری از فقهاء هم بشمار رفته است، ابومنصور طبق معمول تنها چند بیت از اشعار او را ذکر می‌کند و از شرح حال او مطلبی نیاورده است، ابونصر رودباری طوسی گوید:

لی خمسون صدیقا	بین قاض و شریف
و امیر و وزیر	و فقیه و ظریف
فاذا احتجت إلیهم	لم یفوا لی بر غیف

نگارنده گوید: رودبار یکی از آبادیهای نزدیک طابران طوس بوده و در کنار کشف رود قرار داشته است، و یکی از دروازه‌های شهر طابران بنام رودبار بوده و در حالات فردوسی از دروازه رودبار سخن به میان آمده و تعدادی از دانشمندان طوس از این آبادی بوده‌اند.

۱۴۱- ابونصر سراج طوسی

ابونصر سراج از مشاهیر عرفاء و متصوفه است، و یکی از رجال بزرگ و ارکان صوفیه بشمار می‌رود، نام او در سلسله مشایخ صوفیه آمده و در تذکره‌های رجال طریقت از وی یاد شده و حالات و خصوصیات او توسط تذکره نگاران گردآوری شده است، ابوالفضل سرخسی پیرو و مرشد ابوسعید ابوالخیر از شاگردان و مریدان ابونصر

سراج بوده است.

در کتاب اسرار التوحید آمده که ابونصر سراج را طاووس الفقراء می گفته اند و او را تصانیف است در علم طریقت و حقیقت و مسکن وی طوس بوده است و خاکش آنجا است، او مرید ابوعبدالله مرتعش، او مرید جنید، و جنید مرید سری سقطی و او مرید معروف کرخی است، کرخی از داود طائی و او از حبیب عجمی و حبیب از حسن بصری و او از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و او از مصطفی صلوات الله و سلامه علیه و آله.

در نامه دانشوران آمده: شیخ ابونصر سراج از عرفای قرن سوم هجری و صاحب مقامات عالیه و درجات رفیعہ بوده در فنون و علوم از طریقت و شریعت مسلم اهل زمان و محل افادت و ارشاد و مقتدای مردم دوران خود، او دارای علم طریقت و شریعت بوده، مولد وی شهر طوس است و در آن شهر مرجع اهالی و اهل حال و مرشد بسیار از خداوندان طریقت بوده است.

نقل شده که وقتی از طوس به خیال بغداد در حرکت آمد و در ماه رمضان به آنجا رسید، جماعتی از اهل فضل به خدمتش رسیده مقرر داشتند که در مسجد شونیز امامت کند و چنان کرد که می خواستند و تا عید امامت کرد، در آن مسجد خلوت خانه ای به او دادند که به عبادت مشغول گردد و خادم هر شب در وقت افطار قرص نانی به جهت وی می برد.

سال وفات او معلوم نیست، از حالات او معلوم می گردد که وی در نیمه قرن چهارم وفات کرده است، او در طوس درگذشت و در قبرستان آنجا به خاک سپرده شد او را در علم طریقت و شریعت مصنفات بسیار بوده از جمله کتاب اللمع است که در علم طریقت بوده به طرز خوبی و اسلوبی مرغوب ترتیب نموده و منظور نظر این طبقه است.

از آثار دیگر او کتابی است در حقیقت موسوم به اسرار مکتومه در پنجاه باب و

دیگر کتابی در تطبیق شریعت و عرفان و عقائد اهل طریقت در یکصد و بیست فصل و رساله‌ای دیگر در اثبات نبوت و خلافت، ابونصر سراج در سخنانی که از وی نقل شده گوید:

مردمان در حفظ ادب و آداب و رسوم معاشرت بر سه گونه می‌باشند، طبقه نخست گروهی باشند که اهل دنیای صرفند و آداب آنان در داشتن فصاحت و بلاغت و فراگرفتن علوم رسمی و قانون و قواعد ملوک و یاد داشتن اشعار عرب و تدبیر معاش و معاشرت.

طبقه دوم اهالی دین می‌باشند و آداب آن جماعت در ریاضت و خلاف نفس و اصلاح اعضای ظاهر و حفظ مقامات و شئون خود و ترک لذائد و آرزوهاست. طبقه سوم اهل خصوصیت‌اند یعنی کسانی که مخصوصند به تهذیب اخلاق باطن و ادب آن قوم در پاکیزگی دلها است، و رعایت در حفظ اسرار و بجای آوردن عهود و مواتیق و نگه داشتن زبانها و کمی دیدار بواطن خلایق و یکی بودن در ظاهر و باطن و بکار داشتن آداب بگاه اوقات و محال طلب و ملاحظه اوقات حضور قلب و مقامات قرب معنوی.

شخصی به ابونصر سراج گفت: یا شیخ مرا نصیحتی کن که خیر دنیا و آخرت در آن باشد، گفت: اول آنکه پرهیز از کسانی که دین را مایه اسباب دنیوی نموده‌اند و خود را به لباس اهل تقوی آراسته و از مجالست اهل فسوق به جهت ترتیب معاش خود احتراز ندارند.

دیگر پرهیز از مجالست کسانی که مدح و ذمشان جز به جهت طلب مال و اخذ اموال نباشد و هم او گفته ادب و آداب ظاهر و باطن بدست نیاید جز به مصاحبت و اطاعت مرشد و دین بدست نتوان آورد جز به ریاضت نفس و مجاهده و کسب اخلاق و بدان سرای به خرمی و خوبی نتوان رسید جز بداشتن دین.

از وی پرسیدند که چگونه‌ای در حق آن کسان که تارک دنیا می‌باشند و روزگار

خود را به انزوا می‌گذرانند، گفت: به آنان چه اجر و مزدی در دنیا و آخرت خواهد رسید، بلکه تارک دنیا آنکس بود که در عین داشتن دنیا میل و بستگیش بدان نبود و آن را اسباب نیکی و رفاه خلق کند و بدان مغرور نشود و اسباب نافرمانی حق نکند و به جمع آن همت نگمارد.

از رسانیدن حقوق خلایق تکاهل نکند و بخل و امساک نورزد، و مال را مایه تکبر خود نکند، و چون چنین کند در حقیقت تارک دنیا او باشد و به ثوبات اخروی فائز گردد.

نگارنده گوید:

یکی از آثار او که اکنون بجای مانده و مورد توجه و مراجعه می‌باشد کتاب «اللمع فی التصوف» است، این کتاب در موضوع خود از امهات کتب متصوفه بوده و در طول تاریخ مورد استفاده این گروه بوده است، کتاب اللمع در سال ۱۹۱۴ میلادی توسط یکی از خاورشناسان در شهر لیدن به چاپ رسید و در ایران هم به صورت عکسی به چاپ رسیده است.

کتاب اللمع به زبان عربی تألیف شده و یکی از آثار مهم در مباحث مربوط به تصوف بوده و شقوق گوناگون آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است و از نظر ریشه‌ای این طریقه را بررسی کرده است، کسانی که درباره تصوف مطالعه و تحقیق می‌کنند از این کتاب می‌توانند استفاده نمایند و از پیدایش تصوف در اسلام آگاه یابند و مبانی آن را بدست آورند.

اللمع در ۱۳ کتاب با عناوین گوناگون و در هر کتابی چندین باب تألیف گردیده و در هر کتاب و بابی موضوعی را مورد بحث قرار می‌دهد و آیات و روایاتی را به مناسبت آن باب می‌آورد و تصوف را از عهد صحابه و تابعین تا زمان تألیف کتاب مورد تحقیق قرار می‌دهد و ده‌ها نفر از بزرگان صحابه و تابعین و علماء را در کتاب ذکر می‌کند و مطالبی از آنها نقل می‌نماید.

کتاب اللمع توسط شاگرد و مرید او ابو محمد حسن بن محمد خبوشانی از وی روایت گردیده و ابونصر احمد بن ابی نصر کوفانی در سال ۴۶۵ کتاب را نزد حسن بن محمد خبوشانی قرائت کرده و اجازه آن را دریافت کرده است نسخه‌ای که در اروپا چاپ شده توسط ابوالفرج بن جوزی در بغداد قرائت شده و سند آن به ابونصر سراج متصل است.

منابع: کتاب اللمع فی التصوف، نفحات الانس، اسرار التوحید، نامه دانشوران، تذکرة الاولیاء، التدوین عنوان محمد بن عبدالکریم رافعی قزوینی.

۱۴۲- ابونصر مطوعی

ابوسعبد سمعانی در کتاب انساب ذیل عنوان «فازی» گوید فازی یکی از آبادیهای طوس است و من چند شبانه روز در آنجا بسر برده‌ام و ابونصر مطوعی از این آبادی بوده است، ابوسعبد بعد از این گوید: به نظر من باید ابونصر مطوعی غازی باشد که آن را به فازی تحریف کرده‌اند.

نگارنده گوید: از این محدث اطلاع درستی در دست نیست و ابوسعبد سمعانی تنها به نام او بسنده کرده است، و فازی اکنون در حومه شمالی مشهد مقدس قرار دارد و مردم آن را باز می‌گویند، مشهور است ابوالقاسم فردوسی رحمة الله علیه از این آبادی بوده است ولی سمعانی در ذیل عنوان فازی از وی یاد نکرده است.

۱۴۳- ابونصر مقری

او از خادمان روضه مبارکه رضویه بوده، شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا در باب کرامات قبر مبارک امام رضا علیه السلام روایتی از ابومنصور بن عبدالرزاق طوسی نقل کرده و در این روایت از ابونصر مقری در مشهد رضا یاد شده است، محتملاً این شخص متصدی قرائت قرآن و معلم تجوید در روضه مبارکه رضویه بوده است.

۱۴۴- ابونصر مؤذن

شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام روایت می‌کند، ابونصر مؤذن گفت: من یک بیماری سختی پیدا کردم و در اثر آن زبان من از سخن گفتن باز ماند از این جهت بسیار ناراحت شدم، از این رو به دلم افتاد که به زیارت حضرت رضا علیه السلام بروم و در جوار قبر آن حضرت شفای خود را از خداوند بخواهم و سوار بر مرکب شدم و رهسپار مشهد رضا گردیدم.

پس از ورود به مشهد به زیارت رفتم و بالای سر آن حضرت دو رکعت نماز گذاردم و به درگاه خداوند تضرع و زاری کردم و از صاحب قبر خواستم از خداوند شفای مرا بخواهد، در این هنگام خوابم ربود، در عالم خواب دیدم قبر امام رضا علیه السلام از هم باز شد و یک شخصی از آن بیرون گردید و نزد من آمد و گفت: ای ابونصر بگو: لا اله الا الله، من به او اشاره کردم زبانم بسته است.

او بار دیگر گفت: تو قدرت خداوند را انکار می‌کنی، او گوید: در این هنگام زبانم باز شد، و من کلمه لا اله الا الله را بر زبان جاری کردم، و پیاده به طرف منزل خود بازگشتم، و همواره لا اله الا الله می‌گفتم، زبانم از آن روز باز شد و دیگر مشکلی برای من پیش نیامد، شیخ صدوق این حدیث را به یک واسطه از ابونصر مؤذن نقل می‌کند و در نسخه‌ای به جای مؤذن مؤدب آمده است.

این موضوع را ابراهیم بن محمد جوینی در کتاب فرائد السمطين باب ۴۲ نقل کرده و از طرق مشایخ خود از محمد بن عبدالله حافظ از ابوالقاسم بن علی معمري که او گفت: من از پدرم شنیدم که می‌گفت: ابوالنصر مؤذن نیشابوری این قصه را برای من نقل کرد، متن حدیث با روایت شیخ صدوق مطابقت دارد.

۱۴۵- ابونھشل طوسی

او یکی از رجال دولت بنی عباس بوده است و در شهر موصل زندگی می‌کرده، ابونھشل فرزند حمید طوسی بود و حمید از کارگذاران عصر منصور و مهدی و هارون می‌باشد، این خاندان به خلفای بنی عباس بسیار خدمت کردند و نام آنها در این کتاب خواهد آمد ابن خلکان در شرح حال ابوتمام شاعر معروف گوید: ابوتمام حبیب بن اوس در موصل در گذشت و ابونھشل بن حمید طوسی گنبدی روی قبر او بنا کرد، ابوتمام در سال ۲۲۸ در گذشت.

۱۴۶- ابوالوالی حاکم مشهد

در کتاب قصص الخاقانی آورده: عبد المؤمن خان ازبک از ماوراء النهر به مشهد مقدس آمد و این شهر را تصرف کرد، او گروه بی‌شماری از مردم مشهد را کشت و اموال آنها را به یغما برد، متولی آستان قدس رضوی را زیر شکنجه کشت و جواهرات خزانه رضویه را غارت نمود، او ابوالوالی خان ازبک را به حکومت مشهد منصوب کرد و مدتی در خراسان تاخت و تاز نمود، تفصیل مطلب در حالات عبدالمؤمن خان در همین کتاب خواهد آمد.

۱۴۷- ابولولی انجومتولی

اسکندر بک ترکمان در عالم آرای عباسی گوید: میرابوالولی سید فاضل، فقیه متعصب در مذهب شیعه بود، در فضائل و کمالات از برادرش در پیش و استحضارش در مسائل فقهی میان فقهاء از دیگران بیش بود، در اول حال به تولیت آستانه متبرکه سدره مرتبه رضویه مامور گشته مدتی به خدمت روضه متبرکه قیام داشت. از آن مهم به جهت نزاعی که میانه او و شاه ولی سلطان ذوالقدر حاکم مشهد

مقدس واقع شده بود از تولیت سرکار فیض آثار معزول شده به اردوی معلی آمد و به شراکت برادر متولی اوقاف غازانی شد و در اواخر ایام شاه جنت مکان تولیت سرکار آستانه مقدسه صفویه به میرابوالولی تفویض یافت و بعد از آن منصب قضای عسکر به وی تعلق گرفت.

میرابوالولی در تشکیلات دولت صفوی همواره مصدر کارهای مهم بود، و مدتی هم صدارت داشت، اما در سال ۱۰۱۵ هنگامی که شاه عباس در گنجه اقامت داشت امیرابوالولی از مقام صدارت برکنار گردید، اسکندر بک در این باره می‌نویسد: یکی از سوانح سال ۱۰۱۵ که در هنگام فتح قلعه گنجه به ظهور پیوست که امیر ابوالولی اینجو شیرازی به جهت خویشتن داری و مسامحات.

که از سلامت نفس و کم آزاری در ضبط و ربط وجوه شرعیه می‌نموده ملازمان بی‌اطلاع او جسارت و دلیری کرده در وجوه متعلقه بسرکار حضرت امام الجن والانس تصرفات کرده بودند از منصب عالی صدارت معزول گشته قاضی خان ولد میرزا برهان که از سادات سیفی حسینی قزوینی بود بدین رتبه عالی سربلندی یافت.

۱۴۸- ابویعلی طوسی

ابن حجر در کتاب لسان المیزان در شرح حال سید مرتضی علم الهدی از ابویعلی طوسی یاد می‌کند و او را از مصاحبان علم الهدی می‌شمارد، او گوید: سید مرتضی علی بن حسین موسوی عقیده داشت که قرآن از تحریف مصون بوده و زیاد و نقصانی در آن نیست و ابویعلی طوسی هم که از مصاحبان او می‌باشد همین عقیده را دارند، ابوسعید سمعانی هم در ذیل عنوان «اللخمی» از ابویعلی طوسی یاد کرده است و از این عالم بزرگ عنوانی خاص در مصادر نیست.

۱۴۹- ابویوسف طوسی

او یکی از محدثان و مشایخ اجازه بوده است، نام وی در سلسله راویان آمده ولی عنوان مستقلی در مصادر از او مشاهده نمی‌شود، عبدالرحمان سیوطی در کتاب اللألی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعه از وی در سندی یاد کرده است، و حافظ ابونعیم اصفهانی به دو واسطه از او روایت می‌کند.

۱۵۰- اثری مشهدی

در تذکره روز روشن آورده که او اکثر به فن سپاهگیری پرداخته و از این طریق شهرتی بدست آورده و زندگی نموده است و بیت ذیل از سروده‌های او هست:

به غربتم غم آن می‌کشد که بی تو مباد بمیرم و تو ز عالم خبر نداشته‌ای

۱۵۱- احسان مشهدی

او از شاعران و ادیبان مشهدی است که در اصفهان زندگی می‌کرده است، قدرت‌الله شوق در تذکره تکملة الشعراء او را عنوان کرده و گوید: احسان مشهدی در اصفهان مجردانه زیست می‌کرد و شاعر خوش فکر بود از اوست:

بسیار ز دل تنگی خود غنچه غمین است

غافل که شکفتن نفس باز پسین است

و نیز از گفته‌های اوست:

پیداست دو رنگی ز قماش سخن تو

برگ گل رعنا است زبان در دهن تو

منابع: تکملة الشعراء شوق نسخه کتابخانه رضا رامپور برگ ۱۶.

۱۵۲- احسنی طوسی

در یک تذکره فارسی که جامع و مؤلف آن معلوم نیست، نسخه‌ای از این تذکره در کتابخانه بانک ملی کراچی نگهداری می‌گردد، در این تذکره که مشروح و مفصل هم هست و صدها شاعر پارسی‌گوی گردآوری شده‌اند، یکی از شاعران که در آن مجموعه نام برده شده احسنی طوسی است، از حالات و خصوصیات این شاعر اطلاعی در دست نگارنده نیست و رباعی ذیل را در این مجموعه به وی نسبت داده‌اند:

امشب که تو را نمای موزون می‌کرد دل را به فریب وعده ممنون می‌کرد
می‌کشت مرا ولی بنوعی که دلم از لذت آن مراغه در خون می‌کرد

۱۵۳- احمد خراسانی

حاج میرزا احمد کفائی خراسانی فرزند حاج شیخ محمد کاظم خراسانی از علماء بزرگ خراسان و از فقهاء و مجتهدان و مدرسان عالی مقام خراسان و مشهد مقدس بودند، مرحوم حاج میرزا احمد سالیان درازی در مشهد رضوی به خدمات علمی و دینی و تدریس و تربیت طلاب اشتغال داشتند و حوزه مقدسه علمیه مشهد را اداره و سرپرستی می‌نمودند.

حاج میرزا احمد خراسانی رحمه الله علیه در زمان حیات خود منشأ آثار و خدماتی در مورد حوزه علمیه مشهد شدند، و این حوزه که در زمان رضا شاه خدمات زیادی دیده بود و علماء و مدرسان مشهد مورد حمله و هجوم ماموران دولتی قرار گرفته بودند، کارآئی خود را از دست داده بود، و مدارس علمیه مشهد یا تعطیل شده و یا نیمه تعطیل بودند.

بعد از حادثه شهریور ۱۳۲۰ که رضاشاه از ایران اخراج گردید، و مردم مسلمان ایران از قید و بند حکومت استبدادی رهائی یافتند، علماء و رجال مذهبی مشهد مقدس

در صدد احیاء مدارس علمیه بر آمدند، در این میان نقش مرحوم حاج میرزا احمد کفائی خراسانی بیش از همه بود، او قدم به میدان نهاد و حوزه علمیه مشهد مقدس را تجدید بنا نمود و برنامه‌ها را راه انداخت.

معظم له در مسجد گوهرشاد حوزه درس تشکیل داد، و طلاب و فضلاء و اساتید حوزه علمیه در درس خارج ایشان شرکت می‌کردند، درست به خاطر دارم که آن مرحوم در شیستان مسجد گوهرشاد تدریس می‌کردند و جماعتی در حوزه درس او حضور داشتند، ما اینک در اینجا شرح حال مناسبی تا آنجا که مصادر و مآخذ به ما کمک می‌کند از آن عالم عالی مقام ذکر می‌کنیم.

تولد حاج میرزا احمد خراسانی و تحصیلات او

مرحوم حاج میرزا احمد براساس نوشته فرزند گرامیش عالم جلیل القدر آقای میرزا عبدالرضا کفائی دام توفیقه در ماه ربیع الاول سال ۱۳۰۰ قمری متولد شده است، او سطوح را از اساتید خصوصی فراگرفت و پس از فراغ از آن در محضر پدر حضور پیدا کرد و مدت ده سال از آن خرمن بیکران خوشه چینی نمود و با دقت نظر و هوش فراوان که از امتیازات و ویژگی او بود بهره‌ها برد.

مرحوم کفائی خراسانی پس از مدتی از چهره‌های علمی نجف اشرف شد و انتظار را متوجه خود کرد، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب نقباء البشر چند سطری درباره او آورده و گوید: او در نجف اشرف در حوزه درسی پدرش شرکت می‌کرد، وی حاشیه‌ای بر کفایه پدرش نوشته بود، من این حاشیه را قبل از اینکه به ایران مسافرت کند در نزد او مشاهده کردم.

علامه تهرانی رحمه الله علیه در الذریعه در ذیل عنوان «الکفایه» تعدادی از شروح و حواشی کفایه را ذکر می‌کند و از جمله حاشیه مرحوم حاج میرزا احمد فرزند مؤلف است، شیخ آغا بزرگ همچنین می‌نویسد، حاج میرزا احمد هنگام حضور در

حوزه درس پدرش تقریرات او را هم می‌نوشت.

عبدالحسین مجید کفائی در کتاب مرگی در نور می‌نویسد: مرحوم حاج میرزا احمد کفائی پدر مادرم در سال هزار و سیصد هجری در نجف متولد شد، مکاسب را نزد مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و رسائل و کفایه را نزد برادر خود میرزا محمد فراگرفت و از سال ۱۳۱۹ قمری در مجلس درس پدر نامدار خود حاضر و از خرمن دانش او استفاده کرد تا به مرحله اجتهاد رسید.

حاج میرزا احمد و قیام علماء نجف

مرحوم حاج میرزا احمد خراسانی در قیام و نهضت استقلال عراق به صورتی فعال شرکت نمود و نزدیکترین مشاور میرزا تقی شیرازی بود، میرزای شیرازی سخت به وی اعتقاد داشت و از شخصیت‌های مورد احترام و اعتماد او بود او در مبارزات مردم عراق بر ضد سلطه انگلستان که به رهبری علمای طراز اول شروع گردید در صف اول مبارزه بود.

قوای نظامی انگلیس که پس از سقوط امپراطوری عثمانی بر عراق مسلط شده بود و عراق را تحت الحماية خود تلقی می‌کرد، با قیام مردم و علماء نجف به مخالفت برخاست، و با لطایف الحیل و توطئه‌هایی که انجام داد، بر عراق مسلط شد و تعدادی از علماء طراز اول را که یکی از آنها حاج میرزا احمد بود به ایران تبعید کرد.

مرحوم حاج میرزا احمد در موقع انقلاب عراق علیه انگلستان مبارزات شدیدی با آنان نمود و در همه جا مردم عراق را تشویق و تحریص می‌کرد تا با انگلیس بجنگند و همراه شیوخ عرب در نبرد شرکت داشت، رهبران مردم از جنگ عبارت بودند از سید ابوالقاسم کاشانی، سید محمود کشمیری، سید حسین قزوینی، میرزا احمد خراسانی، شیخ محمد خالصی و تنی چند از رؤساء قبائل عراق.

مسافرت به مکه معظمه

مرحوم حاج میرزا احمد با گروهی از شیوخ عرب مورد تعقیب قرار گرفتند، از این رو عراق را ترک کردند و از طریق نجف عازم حجاز شدند، آنها با شتر به سمت مکه رهسپار شده و با مشکلاتی که در بین راه برای آنها پیش آمد خود را به مکه رسانیدند و حدود یک سال در مکه اقامت کردند و در این مدت مهمان شریف مکه بودند، او بعد از یک سال بار دیگر به عراق بازگشت.

تبعید به ایران و اقامت در مشهد مقدس

در سال ۱۳۰۲ شمسی دولت انگلستان تعدادی از علماء نجف را به ایران تبعید کرد یکی از آنها مرحوم حاج میرزا احمد بود، ایشان مدتی انتظار کشیدند که بار دیگر به عراق بازگردند و در عتبات عالیات سکونت نمایند، ولی حکومت عراق با بازگشت ایشان موافقت نکرد، از این رو مشهد مقدس رضوی را برای سکونت خود اختیار کردند و در این شهر مقدس مقیم شدند.

ورود مرحوم حاج میرزا احمد به مشهد مصادف بود با سلطنت و حکومت رضاشاه، در آن هنگام برادر بزرگ ایشان میرزا محمد آقازاده در مشهد اقامت داشتند و ریاست و زعامت در مشهد و خراسان با او بود، سرپرستی حوزه علمیه خراسان و مراجعت عامه مردم در امور گوناگون در اختیار میرزا محمد آقازاده قرار داشت و طبقات مختلف مشهد متوجه ایشان بودند.

پس از جریان حادثه مسجد گوهرشاد و کشتاری که در آن مکان مقدس توسط عوامل رضاشاه انجام گرفت، مرحوم میرزا محمد معروف به آقازاده بزرگ به تهران تبعید گردید، و پس از چند سال اقامت اجباری در این شهر به طرز مرموزی درگذشت، بعد از درگذشت میرزا محمد خراسانی، مردم مشهد متوجه برادرش میرزا احمد شدند و همگان به وی روی آوردند.

از این به بعد زعامت و سرپرستی حوزه علمیه خراسان بطور طبیعی در اختیار او قرار گرفت، و خود نیز تدریس می‌کرد و گروهی از علماء و فضلاء و مدرسان حوزه علمیه در حوزه درس او شرکت می‌کردند، و این تدریس تا اواخر عمرش ادامه داشت و تعدادی از شاگردان او به مقاماتی از علم و فضل رسیدند.

تجدید حوزه علمیه مشهد

ورود مرحوم حاج میرزا احمد به مشهد مقدس مصادف بود با سلطنت رضاشاه، رضاشاه بعد از استقرار بر حکومت با علماء و رجال دین به مخالفت برخاست و با کشف حجاب از زنان مسلمان ایران بین او و علماء درگیری ایجاد گردید رضاشاه در صدد تضعیف حوزه‌های علمیه در ایران برآمد، و در نتیجه مدارس علمیه مورد هجوم عمال او قرار گرفت.

در زمان رضاشاه حوزه علمیه خراسان در هم شکسته شد، و دولت اغلب مدارس را تصرف کرد و طلاب را از حجره‌ها اخراج نمود، علماء و مدرسان دینی یا از شهر و دیار خود تبعید شدند و یا خانه‌نشین گردیدند، مدارس دینی اکثر در اختیار وزارت معارف قرار گرفتند و از طرف دولت مصادره شدند، و این وضع تا شهریور سال ۱۳۲۰ شمسی ادامه داشت.

بعد از حوادث شهریور و رفتن رضاشاه از ایران اوضاع و احوال ایران تغییر پیدا کرد، علماء و رجال دینی از تنگناها رها شدند، و بار دیگر مدرسه‌های علوم دینی بکار افتادند، مرحوم کفائی رحمه الله علیه بار دیگر مدارس قدیمه را احیاء کرد و طلاب علوم دینی از اطراف و اکناف در مشهد گرد آمدند، و در مدارس در محضر استادان و علماء به فراگیری علوم و معارف اسلامی مشغول شدند.

نگارنده این سطور در سال ۱۳۲۶ وارد حوزه علمیه مشهد مقدس شدم و در مدرسه بالاسر حضرت رضا علیه السلام که متصل به رواق دارالسیاده بود حجره‌ای گرفتم، در

آن ایام تمام مدارس علمیه مشهد مقدس مملو از طلاب علوم بود، و حجره خالی پیدا نمی‌شد، در آن زمان پیدا کردن حجره در مدارس معتبر کاری بسیار مشکل بود و باید مدتها انتظار می‌کشید تا حجره‌ای پیدا می‌شد.

بطور کلی حوزه علمیه خراسان مرهون زحمات و خدمات آن عالم بزرگ بود و در حدود پنجاه سال در مشهد مقدس فعالیت‌های علمی انجام داد و از حوزه علمیه سرپرستی نمود، و به مشکلات طلاب و مدرسان رسیدگی می‌کرد و اگر برای طلبه‌ای مشکلی ایجاد می‌شد در رفع آن می‌کوشید، در خانه‌اش روی همه طبقات باز بود و با سعه صدر همه را می‌پذیرفت.

تشکیل مجلس عزاداری

در زمان رضاشاه مجلس عزاداری و راه‌اندازی دسته‌های سینه زنی در حسینیه‌ها و معابر ممنوع بود، مخصوصاً بعد از حادثه مسجد گوهرشاد عمال رضاشاه در مشهد بسیار سختگیری کردند و جلو هرگونه فعالیت‌های دینی و مذهبی را گرفتند، هر کس مجلس روضه خوانی ترتیب می‌داد مورد تعقیب قرار می‌گرفت و به شهربانی احضار می‌شد.

مرحوم حاج میرزا احمد خراسانی بیرونی خود را به مدرسه سلیمان خان آورد و در آنجا از مردم پذیرائی می‌کرد، اقامت آن مرحوم در این مدرسه موجب گردید تا این مکان علمی محفوظ بماند، و مدرسه سلیمان خان تنها جایی بود که از تصرف حکومت مصون ماند، مرحوم حاج میرزا احمد در آنجا مجلس ذکر مصیبت تشکیل می‌داد و گروهی از مردم هم در آن شرکت می‌کردند.

مرحوم کفائی بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ که روسها خراسان را اشغال کرده بودند و در صدد تجزیه آن برآمده بودند و حزب توده را تقویت می‌کردند، در کارخانه‌ها و ادارات دولتی و مراکز آموزشی تحریکاتی انجام می‌دادند در برابر این توطئه‌ها نیز اقدام

لازم را نمود، او بازاریان و کسبه و توده مسلمان را به تشکیل هیئت‌های مذهبی فرا خواند.

در این هنگام در مشهد مقدس رضوی ده‌ها هیئت تأسیس گردید، در این هیئت‌ها طبقات گوناگون مردم گرد هم آمدند و خطباء و وعاظ منبر می‌رفتند و در مقابل مخالفان ایستادند، و در وفیات امامان معصوم و ایام عاشورا دسته‌های سینه زنی در خیابانها به راه افتادند و تبلیغات شوم دشمنان را ناکام می‌نمودند و مردم را از گرایش به مخالفان باز داشتند.

خدمات و موقعیت اجتماعی او

مرحوم حاج میرزا احمد از نظر خانوادگی و علمی بسیار ممتاز بود، مردم او را به عنوان آقا زاده مورد خطاب قرار می‌دادند، و در خراسان به این عنوان از او یاد می‌کردند، علاوه بر اینها خود نیز مردی عالم و مجتهد بود و حوزه درس و بحث داشت و شاگردان زیادی در محضر درس او شرکت می‌کردند، از این رو در همه حوزه‌های علمیه شیعه مورد احترام بود.

او در سال ۱۳۳۱ شمسی به شهر مقدس قم رفت، در آن زمان مرحوم حاج آقا حسین بروجردی رضوان الله علیه مرجع تقلید بودند، هنگام ورود ایشان مرحوم بروجردی به احترام ورود او حوزه درس خود را تعطیل کرد و از مرحوم کفائی بدینوسیله تجلیل و احترام نمود، و مرحوم بروجردی از شاگردان مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی قدس الله سره بودند.

در حوادث شهریور ماه سال ۱۳۲۰ که خراسان اشغال گردید قوای متجاوز اتحاد جماهیر شوروی در آن روز برای خراسان نقشه‌ها می‌کشید، و در نظر داشت آنجا را هم مانند آذربایجان از پیکر ایران جدا کند، و حزب توده را بر مردم مسلط کند، در آن هنگام رضاشاه از ایران اخراج گردیده و قوای نظامی او از هم پراکنده شدند.

در این هنگام مرحوم کفائی با مساعدت و کمک علماء و بزرگان شهر مشهد و بازرگانان و کسبه و اصناف و همکاری رؤساء عشایر خراسان، این توطئه‌ها را خنثی کردند، و جلو آشوب و بلوارا گرفتند، در آن هنگام گروهی قصد تصرف مشهد را داشتند که با ورود تعدادی از رؤساء عشیره زعفرانلو به مشهد جلو آنها گرفته شد.

یکی از خوانین زعفرانلو به این جانب اظهار داشت، در شهریور ماه سال ۱۳۲۰، که خراسان به تصرف روسها در آمد و ارتش عقب نشینی نمود و رؤساء ادارات هر کدام به طرفی رفتند خواروبار و آذوقه در مشهد نایاب شد، و ما از قوچان و شیروان آرد و گندم به مشهد حمل کردیم و در اختیار مردم گذاشتیم تمام این خدمات از طرف مرحوم کفائی سازمان دهی می‌شد.

یکی از پزشکان سالخورده مشهد که بیش از نود سال از عمرش می‌گذرد در یک مصاحبه از اوضاع درمانی و بهداشتی خراسان برای من سخن می‌گفت و از گذشته‌ها مطالبی بیان می‌کرد، پزشک عالی مقام می‌گفت: بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ گروهی از اهالی اروپای شرقی از طریق مرزهای سرخس و در کز وارد ایران شدند و در قراء و قصبات خراسان سکونت نمودند.

پزشک نامبرده می‌گفت: این مهاجران که اکثر از لهستان بودند و از مناطق جنگی به ایران وارد شدند، یک بیماری مرموزی هم با خود آورده بودند، این بیماری به زودی در میان مردم خراسان شیوع پیدا کرد و گروهی مبتلا شدند، این موضوع سبب نگرانی مردم و جامعه اطباء خراسان گردید، بهداری مشهد در آن هنگام نه اعتباری برای تهیه دارو در دست داشت و نه امکاناتی که خود را به مناطق آلوده برساند، بنابراین هیچ کاری از ما ساخته نبود.

در این هنگام یکی از پزشکان خراسانی از تهران به مشهد آمد و گفت: دولت نمی‌تواند به شما کمک کند، و ما و شما وظیفه داریم به داد این مردم برسیم، اکنون شما به علماء مشهد مراجعه کنید و از آنها کمک بخواهید، و باید کوشش کنید تا این بیماری را

در خراسان ریشه کن نمائید، اگر کوتاهی نمائید، این بیماری به مشهد هم خواهید رسید و همه را در معرض خطر قرار خواهد داد.

پزشک مزبور گفت: ما برای گفتگو در این مورد خدمت مرحوم حاج میرزا احمد آقازاده رفتیم و موضوع را با وی در میان گذاشتیم، او هم سخنان ما را مورد توجه و عنایت قرار داد، و جلسه‌ای با حضور علماء و اعیان شهر تشکیل داد و در این مورد گفتگوهائی انجام گرفت، پس از مدتی مقداری پول تهیه گردید و ما از آن محل دارو تهیه کردیم، و تعدادی ماشین هم خریداری شد.

گروهی از پزشکان با داروهای لازم روانه مناطق مرزی شدند، و بیماران را مورد معالجه قرار دادند، به حمدالله منطقه از این بیماری نو ظهور پاکسازی شد و نگرانی‌ها رفع گردید، در اثر مساعی مرحوم کفائی و سائر علماء مشهد مقدس و کمک اهالی خراسان از یک خطر بزرگ رهائی یافت.

مرحوم حاج میرزا احمد پس از سالها تدریس و تربیت طلاب و ریاست حوزه علمیه مشهد مقدس در سپیده دم روز دوشنبه هفتم ذی قعدة سال ۱۳۱۹ قمری برابر با ششم دیماه ۱۳۵۰ وفات نمود و در پشت سر مبارک حضرت رضا علیه السلام به خاک سپرده شد.

۱۵۴- احمد طوسی

او از کارگذاران امیر تیمور بود، در ظفر نامه تیموری آمده: هنگامی که امیر تیمور از خراسان عازم ماوراء النهر بود، خواجه احمد طوسی را جهت ضبط اموال خراسان تعیین فرمود و او در مدت چهل روز دویست تومان کپکی از کارکنان و عمال گرفت و او بعد از اخذ اموال نزد امیر تیمور رفت و همه را به وی تسلیم کرد.

شرف‌الدین علی یزدی در ظفر نامه گوید: خواجه احمد طوسی که بر حسب فرموده به مفرد عمال خراسان مشغول بود برسید و وجوه مفرد و خزانه خراسان با تقوز

و پیشکش فراوان به محل عرض رسانید.

۱۵۵- احمد طوسی

او یکی از محدثان و مورخان است، نام او در اسناد روایات و احادیث آمده، این شهر آشوب در کتاب مناقب در حالات حضرت رضا علیه السلام گوید: احمد طوسی از مشایخ خود روایت می‌کند که مامون گروهی از فضلاء و دانشمندان را گرد آورده بود تا با امام رضا علیه السلام مناظره کنند، یکی از مناظره کنندگان یحیی بن ضحاک سمرقندی بود که با آن جناب به مناظره پرداخت.

۱۵۶- احمد شیرازی

حاج میرزا احمد ایشیک آغاسی فرزند ابوالحسن تاجر شیرازی در زمان حکومت سلطان مراد میرزا حسام السلطنه در خراسان منصب ایشیک آغاسی باشی را داشت، میرزا حسن فسائی در فارسنامه گوید: حاج میرزا احمد در سال ۱۲۴۱ در شیراز متولد شد، در اوائل زندگی به شغل اجدادی خود که تجارت بود مشغول گردید، ولی بعد از چندی به کارهای سیاسی و حکومتی روی آورد.

او نخست کدخدائی محله میدان شاه در شیراز را به عهده گرفت و جای پدر بزرگ مادریش که کدخدای این محله بود قرار گرفت، حاج میرزا احمد در سال ۱۲۷۷ کدخدائی محله را به دائیش سپرد و خود همراه حسام السلطنه عازم خراسان گردید و در حکومت او منصب ایشیک آغاسی باشی را به عهده گرفت او بعد از چند سال به شیراز برگشت و گوشه نشینی اختیار کرد.

او در عین اینکه به کارهای حکومتی مشغول بود از کارهای علمی هم غافل نبود و اشعاری هم می‌سرود، از آثار او کتاب حدیقة الشعراء و تاریخ یزد و کتابی هم در مصائب اهل بیت نبوت می‌باشند اشعار ذیل از آثار طبع حاج میرزا احمد شیرازی

می باشد که در فارسنامه آن را نقل کرده است.

ای سخنور که نزد اهل خرد	مدحتت فرقی از هجا نکند
زانکه از مدح و هجو هر چه بود	کس بگفتارت اعتنا نکند
با چنین پایه شعر خوشتر از آنک	شعر گفتن کس ادعا نکند
گرچه گوئی که چون تو ممدوحی	شعر از این بهتر اقتضا نکند
با چنین شعر پس به مدحت من	به که شاعر طمع عطا نکند
باز فی الجمله هدیه ای دادم	گرچه خرجی تو را وفا نکند

۱۵۷- احمد بهار

او از نویسندگان، ادیبان و سیاستمداران و روزنامه نگاران صدر اول ایران بود مرحوم شیخ احمد بهار از بنیانگذاران روزنامه نگاری در خراسان می باشد، او در مشهد مقدس رضوی روزنامه بهار را تأسیس کرد، و سالها در آن قلم می زد و از حاکمان و کارگزاران حکومت انتقاد می نمود، او در روزنامه خود از مظالم استبداد و تسلط خارجیان بر شئون مملکت مقالاتی می نوشت.

احمد بهار در سال ۱۲۶۸ شمسی در مشهد مقدس دیده به جهان گشود او در یک خانواده ای که به شغل تجارت اشتغال داشتند متولد شد، پدرش یک بازرگان به نام محمد کاظم تهرانیان بود که در مشهد مشهور و معروف بود، احمد بهار در مشهد مقدس به روش سنتی تحصیل کرد و از اساتید آنجا استفاده نمود، سپس به نجف اشرف رفت و در آنجا به تکمیل تحصیلات خود پرداخت.

احمد بهار پس از مدتی از عتبات به مشهد بازگشت، او در هنگام جریان مشروطه و قیام مردم ایران بر ضد استبداد وارد میدان مبارزه شد، و در این راه بسیار فعالیت و کوشش داشت، او با سیاست روس و انگلیس در ایران سخت در ستیز بود و همواره در روزنامه ها و اعلامیه ها به آن دو حکومت حمله می کرد و اسرار را فاش

می نمود و مردم را به علیه آنها می شورانید.

در سال ۱۲۸۸ پسر عموی او ملک الشعراء بهار روزنامه نوبهار را تأسیس کرد، شیخ احمد بهار در نشر این روزنامه با او همکاری می نمود و آشکارا با دشمنان کشور مبارزه می کردند، از این رو مدتی زندانی گردید و از مشهد تبعید شد، او در دوره پنجم انتخابات مجلس شورای ملی از مشهد به نمایندگی انتخاب گردید ولی مخالفان چون با افکار و اندیشه های او آشنا بودند مانع رفتن او به مجلس شدند.

مرحوم شیخ احمد بهار در سال ۱۲۹۶ روزنامه بهار را تأسیس کرد و در آن به نشر مقالات پرداخت و موجبات ناراحتی عمال خارجی را فراهم آورد، او به سیاست های دولت انگلستان در ایران سخت حمله می نمود، و از نقشه های پنهانی آنها پرده بر می داشت، از این رو کینه او را در دل گرفتند و همواره در انزوای او کوشش می کردند و موجبات ناراحتی او را فراهم می نمودند.

پس از روی کار آمدن رضاشاه مرحوم بهار با وی به مخالفت برخاست و در مشهد با کلنل محمدتقی خان پسیان همکاری می کرد، پس از کشته شدن محمدتقی خان او را به زندان انداختند و بعد به خارج ایران تبعید کردند، او بار دیگر به ایران برگشت و هم چنان با کارهای رضاشاه مخالف بود، او در هنگام قانون تغییر لباس و کشف حجاب با علماء مشهد مقدس همکاری می کرد.

او بعد از حادثه مسجد گوهرشاد در سال ۱۳۱۴ همراه گروهی از علماء و وعاظ مشهد دستگیر گردید، او هفت روز بعد از واقعه مسجد در آبادی عنبران در غرب مشهد گرفتار ماموران رضاشاه شد، او را به مشهد آورده و به زندان بردند، بطوریکه از اخبار و حوادث آن روز معلوم می گردد او از علاقمندان حاج آقا حسین قمی رضوان الله علیه بوده است بهار اشعار ذیل را در زندان سرود:

دشمن اگر به حبس من بی نوا خوش است

بر عکس دل به حبس و به ذکر خدا خوش است

زندان بی‌گناهان مرآت حق نما است
 ما با خدای خود خوش و دشمن به ما خوش است
 من راضیم به آنچه خدا شد از آن رضا
 آن را که کردگار از آن شد رضا خوش است
 در زندگی نمانده عزیزان شرافتی
 زین رو به نزد مردم دانا فنا خوش است
 یا رب کجا است روز حساب و کتاب خلق
 کز عدل تو دل همه اولیاء خوش است
 من با امید عدل تو دل داده‌ام به بند
 با این امید بر تن من هر بلا خوش است
 من دل خوشم به آن که دل دشمنان من
 با افترا و تهمت و جور و جفا خوش است
 چون روز انتقام خدا زود می‌رسد
 هر رنج می‌رسد ز عدوی دغا خوش است
 چون باز پرس روز قیامت حقیقت است
 هر محنتی به من برسد ای خدا خوش است
 دشمن به مکر خویش خوشی می‌کند ولی
 احمد به حرف ساده و صدق و صفا خوش است
 مرحوم شیخ احمد بهار پس از شهریور سال ۱۳۲۰ بار دیگر روزنامه بهار را
 منتشر کرد، ولی بعد از دو سال از انتشار آن دست کشید، او در زمان قوام السلطنه رئیس
 اداره اطلاعات و مطبوعات بود، و در زمان نخست وزیری دکتر محمد مصدق ریاست
 دفتر او را به عهده داشت و سرانجام در دوازدهم بهمن ماه سال ۱۳۳۶ وفات کرد و در
 تهران به خاک سپرده شد.

نگارنده گوید: مرحوم شیخ احمد بهار در سال ۱۳۱۳ هنگام برگزاری جشن هزاره فردوسی که رضاشاه نیز در آن حضور داشت اشعاری خواند و در آن اشعار از رضاشاه نام برده، این ابیات را مرحوم حاج حسین نخجوانی در کتاب مواد التواریخ آورده است و ما اینک چند بیت آن را در اینجا به نظر خوانندگان این کتاب می‌رسانیم احمد بهار گوید:

تا در این عالم فروغ از نیر اعظم بماند

تا به دنیا قصه از طهمورث و از جم بماند

تا به گیتی صحبت از کیخسرو و رستم بماند

نام این فرخنده محفل در بنی آدم بماند

کاخ فردوسی و حکم پهلوی محکم بماند

مصراع آخر ماده تاریخ جشن هزاره فردوسی می‌باشد و جمع به حروف ابجد ۱۳۱۳ می‌شود که مراسم بزرگداشت فردوسی در کنار مقبره او در طابران طوس انجام گرفت، ولی مرحوم شیخ احمد بهار بعد از این بار دیگر به قیام مردم مشهد مقدس به رهبری حاج آقا حسین قمی رضوان الله علیه بر ضد کشف حجاب پیوست و با رضاشاه به مبارزه برخاست و سپس دستگیر و زندانی گردید.

احمد بهار و نواب صفوی

مرحوم سید مجتبی نواب صفوی در زمان حکومت دکتر مصدق در خرداد ماه سال ۱۳۳۰ بازداشت و زندانی گردید، در روزنامه کیهان شماره ۱۶۴۶۹ مورخ یکشنبه ۲۳/۱۲/۳۷ صفحه ۸ نوشته شده که مرحوم نواب صفوی گفتند: یکبار احمد بهار از طرف مصدق به ملاقات من به زندان آمد و از طرف رئیس حکومت و دولت از من احوال پرسی شد و سلام مصدق را به من رسانیدند و حتی اخلاص مصدق را نسبت به

من ابلاغ کردند.

شیخ احمد بهار گفت: که مصدق با شما موافق است و شما شفاهاً با تقاضای او موافقت کنید تا نه خودتان در زندان بمانید و نه برادران دینی تان، من به او گفتم: ساکت شو و مؤدب باش و به او گفتم به مصدق بگویند که ما قومی هستیم که مرگ را سعادت می‌شماریم عقیده داریم که زندگی با مردم فانی جز فنا چیز دیگری نیست.

مرحوم نواب رهبر فدائیان اسلام توسط ماموران آگاهی در زمان نخست وزیری دکتر مصدق زندانی گردید، گروهی کوشش کردند تا او را با دکتر مصدق آشتی دهند و او دست از مخالفت بردارد، ولی مرحوم نواب گفت: ما اعلام کرده‌ایم که با مصدق موافق نیستیم زیرا او از دین خدا منحرف است و عملاً بر وفق اسلام عمل نمی‌کند و هر کس این طور باشد ما با او دشمن هستیم.

۱۵۸- احمد بهمنیار

او از فضلاء و دانشمندان بزرگ عصر خود بود، و در مراکز فرهنگی و دانشگاه به تدریس و تحقیق اشتغال داشت، مرحوم بهمنیار اصلاً اهل کرمان و در آن شهر متولد شده بود او سالها در مشهد مقدس رضوی اقامت داشت و در اداره دارائی استان خراسان انجام وظیفه می‌کرد او در سال ۱۳۰۳ مشهد را ترک گفت و به تهران آمد و در وزارت فرهنگ مشغول کار شد.

تولد احمد بهمنیار و تحصیلات او

احمد بهمنیار بر اساس نوشته خود آن مرحوم در شب سه‌شنبه آخر ماه ربیع الاول سال ۱۳۰۱ قمری در شهر کرمان متولد شده است، او تحصیلات خود را نزد پدرش آقا محمد علی معروف به معلم که خود از فضلاء بشمار می‌رفت آغاز نمود، و علوم متداول آن روز را فراگرفت، یکی از اساتید بهمنیار مرحوم میرزا حسن کوهبنانی

بود که از فضلی کرمان بشمار می‌رفت.

بهمنیار در مسند تدریس

مرحوم احمد بهمنیار پس از پدرش در مدرسه ابراهیم خان کرمان به تدریس مشغول گردید، او در سال ۱۳۲۶ قمری در مدرسه ابراهیم خان یک مدرسه چهارکلاسه تأسیس کرد و روش تازه‌ای را برگزید، و بعد از مدتی این مدرسه چهارکلاسه به نام مدرسه علمیه مشهور گردید، او بعداً سفری به بم انجام داد و در آنجا هم مدرسه‌ای به نام اسلامی بنا نمود که بعداً به عمادیه مشهور گردید.

بهمنیار در میدان سیاست و ادب

مرحوم احمد بهمنیار گاهی شعر هم می‌سرود و «دهقان» تخلص می‌کرد، و با گروهی از اهل کرمان که دارای افکار آزادی‌خواهی بودند همراهی و همکاری داشت، حجره او در مدرسه ابراهیم خان مرکز فعالیت گروه آزادی‌خواه بود، بهمنیار مقالاتی در طرفداری از مشروطیت می‌نوشت و با خط آن را منتشر می‌کرد، و در این زمان احزابی هم در کرمان پا به عرصه وجود گذاشتند.

یکی از کارهای مرحوم احمد بهمنیار تأسیس روزنامه دهقان بود، این روزنامه در آن ایام ناشر افکار آزادی‌خواهان و روشنفکران کرمان بود و این روزنامه در سال ۱۳۲۹ قمری در کرمان فعالیت خود را آغاز کرد، نخستین شماره آن با قطع بزرگ و چاپ سنگی در کرمان به چاپ رسید، این روزنامه بصورت هفتگی منتشر می‌گردید و در زیر نام روزنامه این دو بیت به صورت شعار نوشته می‌شد:

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

بهمنیار در زندان

در آن ایام حوادثی در کرمان و اطراف آن پدید آمد، و جنگ‌هایی بین گروه‌های متخاصم در گرفت، تعدادی کشته شدند و گروهی تیرباران گردیدند و جماعتی گرفتار زندان شدند، این حوادث در زمانی پدید آمد که جنگ بین مشروطه خواهان و مخالفان مشروطه در گرفته بود، مرحوم بهمنیار هم که از آزادی خواهان و طرفداران مشروطه بود درگیر این مسائل شد و دستگیر گردید و روانه زندان شد.

استاد بهمنیار همراه گروهی به زندان منتقل شدند و مدت چهارده ماه در زندان بسر بردند، او در زندان هم دست از فراگیری بر نداشت و در این مدت زبان ترکی عثمانی را در زندان فارس فراگرفت و اشعاری هم سرود، او یک قصیده بلند در زندان سروده که مطلع آن چنین است.

مرا جان بفرسود از این زندگانی که در وی ندیدم دمی شادمانی
چه شادی توان یافت در آن حیاتی که بر جان کند بار ننگش گرانی

مهاجرت به تهران

مرحوم احمد بهمنیار پس از چهارده ماه زندان در شیراز از زندان آزاد شدند، او در تیر ماه سال ۱۲۹۶ زندان را ترک گفت و مدتی کوتاه که در حدود چهل و پنج روز طول کشید در شیراز اقامت نمود و بعد طبق دستوری که از طرف رئیس الوزراء مستوفی الممالک صادر گردید عازم تهران شد و در این شهر اقامت گزید و با دوستان و آشنایان خود ارتباط برقرار کرد.

مأموریت به خراسان

او در تهران به پیشنهاد وزارت دارائی به استخدام این وزارتخانه در آمد و به خاطر مشکلاتی که داشت ناگزیر تن به این کار داد، پس از استخدام روانه مشهد مقدس

گردید و در دارائی خراسان مشغول کار شد، ولی شخصی مانند بهمنیار که از آغاز زندگی با قلم و کاغذ و کتاب در ارتباط بوده است، و در جامعه اهداف عالیّه داشته نمی‌توانسته خود را در یک شغل محدود کند.

مرحوم احمد بهمنیار حدود هفت ماه در بجنورد و قریب دو سال در تربت و حدود پنج سال هم در مشهد مقدس بسر بردند، او هنگام اقامت در مشهد بار دیگر به روزنامه نگاری روی آورد و در سال ۱۳۰۱ شمسی روزنامه فکر آزاد را در مشهد به راه انداخت، این روزنامه مورد توجه اهل علم و فضل و ادب قرار گرفت و در آن هنگام موقعیتی بدست آورد، مجله الکمال در تقریظ آن گفت:

صد شکر در خراسان گردید فکر آزاد آری به فکر آزاد هر خاطری شود شاد
رفعت گرفت دهقان در خاک شرق ایران داروغه ستم را از ده بکند بنیاد
انتشار روزنامه فکر آزاد برای او دردسرهایی ایجاد کرد و مشکلاتی بار آورد او
در این باره اشعاری سروده و از سعایت‌هایی که درباره وی می‌شده پرده برمی‌دارد و از
بدخواهان خود سخن می‌گوید اشعار و ابیات ذیل در همین موضوع سروده شده است:

باز به خود بست فرد نام جماعت	داد بدین نام داد ظلم و شناعت
اینک از فرط حرص تهمت و بهتان	می‌دهد از خلق بی‌گناه اشاعت
تا دهد امسال جا به گوشه زندان	هر که از او برده جان به سال مجاعت
مرد خدا میرد از زرنج نگرده	از بت کشمیر خواستار شفاعت
خاصه دهقان و کارگر که زند دور	در تن پاکش هنوز خون شجاعت

مراجعت بهمنیار به تهران

مخالفت‌هایی که در مشهد با او شروع شد وی ناگزیر گردید از کارهای دولتی استعفا کند و چون در خراسان هم برای او کاری پیدا نشد، او تصمیم گرفت بار دیگر به تهران برگردد، در سال ۱۳۰۳ شمسی به تهران برگشت و روزنامه فکر آزاد را در این

شهر منتشر نمود، عده‌ای از ادباء و شعراء و اهل قلم با او همکاری می‌کردند دیری نپائید که روزنامه تعطیل گردید و قلم او از نوشتن باز ماند.

در سال ۱۳۰۵ بطور قرار دادی به استخدام وزارت فرهنگ در آمد و به تبریز رفت یک سال در آنجا ماند بار دیگر به تهران بازگشت، در اواسط سال ۱۳۰۶ به عدلیه دعوت شد و در آنجا در یک مجمع علمی و حقوقی به تصحیح قوانین مشغول گردید و بعد به قزوین و همدان رفت و در آنجا به کارهای دولتی اشتغال پیدا کرد و با گروهی از رجال و منتقدان آشنا شد.

در سال ۱۳۰۸ عدلیه را ترک گفت و به وزارت معارف رفت، نخست در دبیرستانها به تدریس پرداخت و بعد به دار المعلمین علیا راه پیدا کرد، مدتی در مدرسه سپهسالار با همکاری تنی چند از فضلاء به کارهای علمی و فرهنگی پرداخت، پس از تأسیس دانشگاه تهران در دانشکده معقول و منقول به تدریس تاریخ ادبیات مشغول گردید.

مرحوم بهمینار پس از آن به تدریس و تحقیق و تألیف پرداخت و تا آخر عمر از کارهای علمی دست برنداشت، و سیاست و روزنامه نگاری را ترک نمود، او در طول زندگی خود کتابهای زیادی تألیف کرد و مقالات متعددی در موضوعات گوناگون به رشته نگارش در آورد و شاگردان زیادی تربیت نمود، و نام نیکی در تاریخ ایران از خود به جای گذاشت.

او در اواخر عمر گرفتار ضعف شدید شد بطوری که سخن گفتن و تدریس برای او مشکل بود، او ساعات درسی خود را تقلیل داد و در خانه به استراحت پرداخت تا آنگاه که بیماری او شدت پیدا کرد، سرانجام بعد از ظهر روز جمعه دوازدهم آبان ماه سال ۱۳۳۴ وفات نمود، جنازه او را بطور امانت در حضرت عبدالعظیم نهادند و بعد به عتبات عالیات حمل گردید و در کربلای معلی به خاک سپرده شد.

نگارنده گوید:

یکی از فرزندان مرحوم بهمنیار فریدون بهمنیار بود، او در خیابان عین الدوله تهران سکونت داشت، در سالهای ۱۳۳۶ توسط یکی از دوستان اهل منبر با وی آشنا شدم، این آشنائی به دوستی انجامید و من مکرر در منزلش با وی ملاقات داشتم و از دانش و فضل او استفاده می‌کردم، تحصیلات او در رشته معدن و زمین شناسی بود از فرهنگ و معارف اسلامی هم اطلاعاتی داشت.

مرحوم فریدون بهمنیار یک روز معینی در ایام هفته در منزل می‌نشست و تعدادی از دوستانش که همگان از اهل علم و فضل و از طبقات مختلف بودند در آن شرکت می‌کردند، و از موضوعات گوناگون سخن به میان می‌آمد، من در آن ایام تازه به کارهای تحقیقاتی و علمی روی آورده بودم، شرکت در آن محفل علمی برایم بسیار سودمند بود و از محضر فضلاء استفاده می‌کردم.

یکی از روزها تنها به منزل او رفته بودم ایام مصادف بود با هزارمین سال وفات صاحب بن عباد وزیر معروف و ادیب مشهور، به ایشان گفتم: اکنون سال ۱۳۸۵ قمری فرا رسیده و صاحب بن عباد در سال ۳۸۵ وفات کرده است، دوست دارم در حالات این وزیر بزرگ و مخلص خاندان عصمت و طهارت رساله‌ای بنویسم و به مناسبت هزارمین سال او منتشر نمایم.

مرحوم بهمنیار فرمودند: بسیار پیشنهاد مناسبی ارائه دادید، و مرا به یاد صاحب بن عباد انداختید، پدرم در حالات صاحب بن عباد کتابی نوشته و اکنون نسخه خطی او در اختیارم می‌باشد، من این نسخه را به دانشگاه تهران می‌برم و آن را به چاپ می‌رسانم، من او را در این کار تشویق کردم و گفتم: تا فرصت باقی است این کتاب را چاپ کنید.

فریدون بهمنیار نسخه را به دانشگاه بردند و موضوع را با رئیس دانشگاه در میان گذاشتند و با موافقت شورای دانشگاه کتاب به چاپ رسید، و در اختیار دانشمندان

قرار گرفت، استاد محقق و دانشمند عالی مقام محمد ابراهیم باستانی پاریزی هم مقدمه‌ای بر آن نوشتند و با شرح حال جامعی از استاد احمد بهمنیار کتاب منتشر گردید و همگان از آن استفاده کرده و می‌کنند.

بیاد دارم روزی در منزل فریدون بهمنیار سخن از فرهنگ و معارف اسلامی و آداب و سنن اجتماعی بود، بهمنیار اظهار داشت یک دانشمند امریکائی کتابی در اخلاق و آداب و معاشرت نوشته بود، این کتاب در ایران ترجمه شده و در دسترس قرار داشت، من این کتاب را نزد پدرم مرحوم احمد بهمنیار بردم پدرم کتاب را ورق زد و عناوین آن را مورد مطالعه قرار داد.

پدرم پس از مطالعه چند صفحه از کتاب گفت: افسوس که اکنون حال ندارم و توان تحقیق و کار را از دست داده‌ام، اگر حالی داشتم برای هر یک از موضوعات این کتاب چند آیه از قرآن مجید و اخبار و روایات از رسول اکرم و اهل بیت علیهم السلام و اشعاری از شاعران ایرانی ارائه می‌دادم تا معلوم شود این حرفها تازه نیست و در فرهنگ ما موجود است.

منابع: مقدمه کتاب صاحب بن عباد به قلم استاد باستانی پاریزی و رجال ایران تألیف مهدی بامداد و اطلاعات مؤلف.

۱۵۹- احمد اعتماد

او سید احمد اعتماد الاسلام مشهدی فرزند میرزا ابوالقاسم طبیب که در شعر اعتماد تخلص می‌کرده است، گلشن آزادی در تذکر خود بنام صد سال شعر خراسان گوید: او تحصیلات خود را در مشهد انجام داد و به سرودن اشعار روی آورد، منتخبی از اشعار او در سال ۱۳۳۴ شمسی به چاپ رسیده است، اعتماد در سال ۱۳۴۲ قمری در گذشت.

او یک مثنوی به نام «طرماع نامه» دارد که آنرا در بحر متقارب سروده است و

یک مثنوی دیگر هم به نام «حکمت بالغه» گفته ابیات ذیل نمونه‌ای از آثار او می‌باشد:
 ما که خود را شستشو دادیم از رنگ و ریا
 با همه بیرنگی آمد صبغة الله رنگ ما
 سعی‌ها کردیم در راه طلب تا افتاد
 در شبی تاریک زلف چون شبش در چنگ ما
 دوش بزمی خاص بود و خالی از اغیار لیک
 ناگهان آمد رقیب از دور و کر شد زنگ ما
 و نیز از سروده‌های اوست:

آن کس که سرشت آب و گل من بر عشق نهاد کار دل من
 در عشق مرا مشگل شده کار حل کن بخدا این مشکل من

۱۶۰- احمد پیشاوری

سید شهاب الدین احمد مشهور به ادیب پیشاوری از علماء و فضلاء و بزرگان عصر خود بود، او در سبزوار از حکیم حاج ملاهادی سبزواری علم و حکمت آموخت و در مشهد مقدس به تدریس مشغول شد، سید احمد مشهور به پیشاوری جامع علوم و فضائل بود، او همه علائق را دور انداخت و به علم و تحقیق و تدریس روی آورد و به تألیف و تصنیف پرداخت.

علامه جلیل القدر شیخ آغا بزرگ تهرانی در نقباء البشر گوید: سید احمد پیشاوری در ۱۳۰۰ قمری رهسپار تهران شد و در این شهر اقامت گزید، مؤلف نقباء البشر که مختصری از حالات او را ذکر می‌کند، گوید: او در سال ۱۲۵۷ متولد شد و در سال ۱۳۴۹ قمری در تهران درگذشت.

حاج حسین نخجوانی در کتاب مواد التواریخ گوید: میرزا حسن خان وثوق الدوله در تاریخ وفات سید احمد پیشاوری قصیده‌ای گفته و ماده تاریخ وفات او را در آخر

قصید آورده است او درباره پیشاوری گوید:

جیب بدرید هان این فلک نانجیب

هر در یکتا که دید ربود ما را ز جیب

ادیب پیشاوری خفت مگر در ثری

کاهل سخن را رسید تا به ثریا نهیب

حکیم روشن روان ادیب پاکیزه جان

هم زعما را زعیم هم نقبا را نقیب

هم قلمش مشک ریز هم نفسش مشک بیز

در قلمش سحر ناب در نفسش بوی طیب

جام اجل در کشید پرده برخ بر کشید

معتقدان را درید پرده صبر و شکیب

چون بشنید این وثوق از پی پاس حقوق

آه بیفزود گفت حیف و دریغ از ادیب

وقتی که «آه» را بر «حیف و دریغ از ادیب» بیفزائید جمع آن به حروف ابجد

۱۳۴۹ می شود که سال وفات او می باشد، آثار و تألیفات ادیب پیشاوری عبارتند از:

۱- حاشیه بر تاریخ بیهقی که به چاپ رسیده است.

۲- دیوان شعر او که در حدود سی هزار بیت می باشد و در سال ۱۳۱۲ چاپ شده

است.

۳- شرح اشارات به زبان فارسی که گویا به پایان نرسید.

۴- مدیحه ای در ستایش امیرالمؤمنین علیه السلام.

۵- مرثیه ای در شهادت شیخ فضل الله نوری.

۶- بدیهیات اولیه.

۷- قیصرنامه که به چاپ نرسیده اند.

۱۶۱- احمد پارسی

او نیز از شاعران مشهد مقدس بوده است، مرحوم گلشن آزادی در تذکره خود گوید: احمد پارسی فرزند شیخ محمد حسین و او فرزند شیخ عبدالحسین مجتهد اصطهباناتی است، او در مشهد مقدس متولد و در نزد پدرش علوم و معارف فرا گرفت، احمد پارسی خطوط شکسته و نستعلیق را هم خوب می‌نوشت.

فارسی در آستان قدس رضوی به خدمت اشتغال داشت، او دوستی شفیق و رفیقی صدیق بود، و در فهم و نقد شعر دستی داشت و خود هم گاهی شعر می‌سرود، از اوست:

گر مرد رهی صفای جان پیداکن راهی به درون آسمان پیداکن
تن را ز غبار حس بدبینی شوی وانکه دل موسی شبان پیداکن

چندی به گلستان جهان گردیدی یک چند به کاشانهات آرامیدی
از فرط نشاط و لذت خواب و خوراک بر گو که چه دیدی و چه زان فهمیدی
او در سال ۱۳۵۴ در گذشت و در جوار بارگاه ملکوت حضرت رضاعلی^{علیه السلام} به خاک سپرده شد.

۱۶۲- احمد حسینی

او یکی از کارگزاران روضه مبارکه رضویه و سرکشیک آستان قدس بوده است نام او در یک کتیبه در زیر مناره ایوان عباسی در شمال صحن عتیق رضوی آمده، این کتیبه در سال ۱۱۴۵ در آنجا نصب شده است.

۱۶۳- احمد حسینی مشهدی

در کتاب نقباء البشر گوید: سید احمد بن مفید بن عطاء الله مشهدی از علماء و ادباء جلیل القدر مشهد مقدس بود، او در نجف اشرف از شاگردان میرزا ابوالقاسم اردوبادی بوده و در حوزه درس مولی محمد کاظم خراسانی و شیخ الشریعة اصفهانی هم شرکت می کرد، او ذوق شعری هم داشت و محمد علی اردوبادی در مجموعه خود به نام «زهر الریاض» تعدادی از اشعار او را نقل می کند.

۱۶۴- احمد حسینی عاملی

او یکی از علمای مقیم مشهد مقدس بوده و در امل الآمل وی را ذکر کرده و او را مقیم مشهد مبارک رضوی نوشته است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: احمد بن جبرئیل حسینی یک نسخه از اصول کافی را تا پایان کتاب الحجبه به خط خود نوشت و آن را به کتابخانه رضویه اهداء نمود، و یک نسخه از امالی طوسی را که در سال ۱۰۶۷ به خط خود تحریر کرده در نجف اشرف در کتابخانه قاسم محی الدین نگهداری می شود.

۱۶۵- احمد خاتون آبادی

مؤلف عالی مقام طبقات اعلام شیعه در شرح حال علماء قرن دوازدهم گوید: احمد خاتون آبادی یکی از علماء و فقهاء زمان خود بود، او در شهر اصفهان در حوزه درس میر محمد باقر و میر محمد صالح تحصیل کرد، پس از تحصیل عازم مشهد مقدس رضوی گردید و در آنجا به تدریس مشغول شد، علماء مشهد مقدم او را گرامی داشتند و به علم و فضل او معترف بودند.

او در رواق مطهر رضوی تدریس می کرد، سید عبدالله بن نورالدین جزائری در اجازه خود گوید: من در مشهد مقدس در درس او حاضر شدم و از وی استفاده بردم، و

او از همدوره‌های پدرم بود و با او در درسها شرکت می‌نمود، احمد خاتون آبادی با آنکه مجتهد بود ولی به خاطر احتیاط هرگز فتوی نداد، او کتاب‌هائی هم تألیف کرده و پاره‌ای از اعتراضات عامه را پاسخ داده است.

۱۶۶- احمد خان وزیر مشهد

او از کارگذاران دولت صفویه بود و در شهرها به عنوان وزیر کار می‌کرد، نصر آبادی در تذکره خود گوید: میرزا احمدخان جوان قابل اما تندخو بود، از آن سبب پیوسته در آزار بود، او مدتی در هرات وزارت کرد و بعد به مشهد مقدس آمد و در آنجا در مقام وزارت به کار اشتغال داشت او از مشهد به تنکابن رفت و بعد به اصفهان بازگشت و در عالی‌قاپو متحصن شد و در اصفهان درگذشت، او شعر هم می‌سرود و دو بیت ذیل از او می‌باشد:

در حقیقت تندی خو پاسبان راحتست

خار باشد بهتر از گل بر سر دیوارها

نرمی ظاهر نشان از خبث طینت می‌دهد

گل به دامان می‌برد گلچین ز زخم خارها

۱۶۷- احمد رضوی مشهدی

او از علماء و فقهاء بزرگ مشهد مقدس در عصر خود بود، وی علاوه بر تدریس در امور سیاسی هم دخالت می‌کرد، و در مشهد نفوذ فوق العاده‌ائی داشت، علامه تهرانی در کتاب «الکرام البررة» گوید: سید احمد بن سید محمد رضوی مشهدی مشهور به قصیر از علماء و رؤساء مشهد بود، و از رهبران و عالمانی بود که مردم در حوادث به او رجوع می‌کردند و از گفته‌های او اطاعت می‌نمودند.

او در مشهد مقدس متولد شد و در آنجا نشو و نما یافت، نخست نزد پدرش

تحصیل کرد و مبادی علوم را از پدر فراگرفت، بعد علوم عقل و نقلی را از علماء و مدرسان حوزه علمیه مشهد آموخت، سپس به نجف اشرف مهاجرت کرد و در درس علماء نجف شرکت نمود، او بعد از مدتی به مشهد برگشت و مورد استقبال عموم قرار گرفت و در میان دولت و ملت مقبول القول شد.

سید احمد قصیر در مشهد مقدس رضوی به تدریس مشغول شد و طلاب پیرامون او را گرفتند، او همچنان امام جماعت هم بود و مردمان با وی نماز می خواندند، سید احمد رضوی به منازعات و مخاصمات مردم هم رسیدگی می کرد و فصل خصومت می نمود و اختلافات را بر طرف می کرد، سید مزبور در سال ۱۲۱۲ در مشهد درگذشت و در جوار حرم مطهر بالای سر مبارک به خاک سپرده شد.

سید محمدباقر رضوی در کتاب «شجره طیبه» گوید: سید جلیل میرزا احمد مایه افتخار دودمان رضوی بود، او در زمان پدرش نبوغ و استعداد خود را نشان داد و خود را به انواع هنرها بیاراست، سید احمد در مشهد مقدس رضوی تحصیل علوم عقلیه و نقلیه نمود، چند سال در عتبات عالیات در خدمت حجج اسلام پیائید، تا رموز استنباط و نکات اجتهاد را فراگرفت.

بعد از چندی به خراسان برگشت، اهالی خراسان قدرش را شناخته و وجودش را معتنم دانسته پروانه وار دورش را گرفتند، مطاعی متبع القول و رئیسی مقبول الکلمه گردید، تمام مراعات شرعیه و سیاسات عرفیه منوط به حکم متین و رأی رزین وی بود، او آشوبها را بر طرف می کرد و اغتشاشات را فرو می نشانید، در حفظ و حمایت مسلمین تجافی و تسامح نداشت.

هنگامی که امیر الامراء امیرحسین شجاع الدوله حاکم قوچان بر علیه دولت قیام کرده، و علم طغیان بر افراشته بود، به قوچان رفت و فتنه ها را خاموش نمود، او در قضبه تنباکو که نزدیک بود در مشهد فتنه ای بر پا شود، خود به منزل شیخ محمد تقی بجنوردی رفت و فتنه ها را خاموش کرد.

سید احمد قصیر اول صبح فقه خارج تدریس می فرمود، و بقیه روز مشغول مراجعات شرعیه و قضاء حوائج مسلمین بود، او در ماه جمادی الثانیه سال ۱۳۱۲ که تاریخ وفات میرزا محمد حسن شیرازی بود وفات کرد و از اتفاقات آنکه اسم این دو بزرگوار در خطبه تعزیه در صحن مقدس در یک خطبه خوانده شد، بدن او را در بالا سر مبارک حضرت رضا علیه السلام به خاک سپردند.

منابع: کرام البررة علامه تهرانی، شجره طیبه محمدباقر رضوی و رجال ایران مهدی بامداد.

۱۶۸- احمد رضوی

او نیز یکی از علمای مشهد مقدس بوده است، علامه جلیل القدر شیخ آغا بزرگ در کتاب نقباء البشر او را عنوان می کند و می فرماید: سید میرزا احمد بن محمد رضوی یک از علماء و فقهاء مشهد مقدس بود و با سید احمد رضوی قصیر معاصر، او در سال ۱۳۰۵ قمری در مشهد در گذشت، و فرزندش میرزا حسین هم از فضلاء مشهد بودند.

۱۶۹- احمد زنجانی

او از خطاطان و خوشنویسان معاصر بود، حاج میرزا احمد معصومی زنجانی رحمه الله علیه عمر با برکت خود را در خطاطی گذرانید، او در خط ثلث از اساتید بزرگ عصر بود و شاگردان زیادی را تربیت کرد، او سالها در نجف اشرف اقامت داشت و با خطاطان مشهور جهان عرب آشنا بود.

مرحوم حاج میرزا احمد اواخر زندگی خود را در مشهد گذرانید، آثار او هم اکنون در حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام موجود می باشد، کتیبه های ضریح مطهر امام رضا سلام الله علیه به خط او است و این ضریح هم اکنون بر روی قبر مبارک امام قرار دارد.

در رواقها نیز چند کتیبه روی سنگ‌ها حجاری و منبت گردیده و در دیوارها نصب شده است، مرحوم حاج میرزا احمد یکی از پرکارترین خطاطان معاصر بودند که آثار زیادی از خود به یادگار گذاشته‌اند خطوط او در مساجد و مدارس و انبیه و آثار باستانی موجود است.

نگارنده این سطور از سالهای ۱۳۴۰ با معظم له آشنائی داشت و با آن مرحوم در ارتباط بود، روی جلد همه کتابهایی که تا سال ۱۳۶۰ چاپ کرده‌ام به خط آن مرحوم می‌باشد، و اینک شرح حال آن مرحوم که به قلم فرزندش نوشته شده به نظر خوانندگان می‌رسد:

استاد احمد زنجانی معصومی فرزند حجة الاسلام مرحوم حاج شیخ محمدحسین زنجانی در سال ۱۳۲۴ هجری در دارالعلم نجف اشرف به دنیا آمد. در سن هفت سالگی در مدرسه مرتضویه در نجف اشرف مشغول به تحصیل شد، پس از اتمام دوره ابتدائی مشغول تحصیل علوم دینی از قبیل صرف و نحو و فقه و اصول و تفسیر و ادبیات عرب و عجم می‌گردد، در ضمن تحصیل به علّت استعداد و عشق و علاقه‌ای که به خط داشت مشغول تعلیم گرفتن و مشق کردن می‌شود و در سیزده سالگی اولین کتاب چاپ سنگی به خط استاد به نام (خصائص زینبیه) شرح حال حضرت زینب کبری چاپ می‌شود و پس از آن چندین رساله عملیه از مراجع تقلید به خط ایشان چاپ سنگی می‌شود، به تدریج شهرتی پیدا کرده مشغول کتابت کتابهای بزرگتری مانند سفینه البحار تألیف مرحوم حاج شیخ عباس قمی در دو جلد حدود هزار و پانصد صفحه به قطع وزیری و دیگر کتاب رجال تألیف مرحوم ممقانی به قطع رحلی سه جلد هر صفحه چهل و چهار سطر و جمعاً دوهزار صفحه بزرگ که همگی چاپ سنگی می‌شوند، و در همان زمان کتابهای کوچک و بزرگ دیگری نوشته که همگی چاپ سنگی شده‌اند. استاد در سال ۱۳۲۶ شمسی به تهران منتقل می‌شوند که تا پایان عمر در تهران ساکن بودند.

استاد زنجانی خط نسخ را از مرحوم میرزا عبدالجواد محلاتی و خط ثلث را از مرحوم میرزا عبدالعلی ثانی یزدی فرا می‌گیرند. استاد با دو شخصیت برجسته هنر خط هم عصر خود مرحوم استاد حامد آمدی در کشور ترکیه و مرحوم استاد هاشم بغدادی در کشور عراق رابطه‌ای تنگاتنگ داشت که در زمینه هنر خط از آنها سود می‌جست.

استاد زنجانی برای پیشبرد هنر خود به اکثر کشورهای اسلامی سفر کرد و با اکثر خطاطان نام‌آور این کشورها آشنا شد و از اکثر آنها اجازه نوشتن گرفت، همچنین آثاری در کشورهای عراق، سوریه، ترکیه، و شهر واشنگتن بجای گذاشته که بیشتر بصورت کتیبه یا سر در ورودی روی کاشیها منقوش است و در بعضی از موزه‌های خارج از کشور آثاری به صورت مرقعات موجود دارد.

استاد زنجانی از اوائل تأسیس انجمن خوشنویسان ایران به عنوان استاد ممتاز خط ثلث و نسخ نوآموزان را تعلیم می‌دادند و تا اواخر عمر این همکاری ادامه داشت و اکثر شاگردان ایشان در حال حاضر از بهترین خطاطان ایران هستند.

نوشتن یکصد و ده جلد کتاب بزرگ و کوچک عربی و فارسی همچنین نگارش دوست و پنجاه کتیبه برای مساجد و آرامگاه بزرگان و حسینیه‌ها و خانقاه‌ها در متراژهای مختلف که فهرست تمامی آنها در کتاب (آثار جاویدان خط) تألیف و نگارش استاد که بیشتر جنبه آلبوم دارد و همچنین نمونه‌های دیگری از خطوط مختلف ایشان که در سال ۱۳۵۶ شمسی چاپ و منتشر شده است و همچنین نوشتن پنج جلد قرآن کامل که نفیس‌ترین آن چاپ مؤسسه امیرکبیر است کارنامه استاد زنجانی می‌باشد.

استاد با انجمن آثار ملی همکاری داشت و در این رابطه تعداد زیادی کتیبه و سنگ قبر بزرگان و دانشمندان را به سفارش انجمن نوشته که هر کدام در جای خود نصب و منقوش است.

از کارهای فوق العاده زیبای استاد زنجانی کتیبه مسجد سید عزیزالله بازار تهران

و کتیبه بیرون مسجد دانشگاه تهران و کتیبه مسجد بالا سر حضرت معصومه در قم و همچنین کتیبه امامزاده سید محمد محروق در نیشابور و به ویژه کتیبه آرامگاه ابن سینا در همدان به متر از دو بیست و پنجاه متر طول و یک متر و بیست سانت عرض می باشد را می توان ارایه داد.

شاهکار استاد نوشتن سورة اخلاص (قل هو الله) را بصورت کامل با امضا و تاریخ روی یک عدد برنج خوراکی است که در موزه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف موجود است.

از مشخصات ویژه استاد پرکاری ایشان بود که زبانزد خاص و عام بود بطوری که اهل فن می گویند در قرن اخیر هیچ خطاطی را نمی توان یافت که به اندازه استاد زنجانی کارنامه داشته باشد.

استاد در نوشتن انواع خطوط مهارت تام داشت به ویژه به هنر خطوط اسلامی از قبیل ثلث و نسخ و کوفی و طغرا و رقاع و ریحانی و دیوانی و همچنین خط نستعلیق و شکسته نستعلیق که نمونه هایی از آنها در آلبوم چاپ شده ایشان موجود است، لیکن در خط ثلث و نسخ در زمان خویش به تصدیق همه خبرگان منحصر به فرد بود.

استاد زنجانی در سیزده سالگی اولین کتابش را نوشت و با اینکه در کسوت روحانیت بود جمعاً شصت و چهار سال از عمر پر برکت خود را یکسره و عاشقانه قلم زد و فقط از همین راه امرار معاش می کرد، استاد در روز بیست و چهارم تیر ماه سال یکهزار و سیصد و شصت و یک شمسی در سن هفتاد و هفت سالگی در اثر بیماری قند سکنه کرد و در صحن مطهر حضرت رضا علیه السلام آرمید.

روانش شاد و یادش گرمی باد

۱۷۰- احمدشاه درانی

او یکی از سران قبائل افغان بود، پدرش از قبیله ابدال و بر آن ریاست داشت از

این رو احمدشاه را ابدالی هم می‌گویند، احمدشاه پایه‌گذار دولت افغانستان بود و او نخستین کسی است که در فکر تشکیل دولت افغان برآمد و کلمه افغانستان را بر زبان جاری کرد از این رو افغانها او را شاه بابا هم می‌گویند و برای وی احترام خاصی قائل هستند.

تاریخ زندگی احمدشاه پر از حوادث و جنگ و گریز است، ما در اینجا خلاصه‌ای از حالات او را ذکر می‌کنیم، همانگونه که ذکر شد پدر او رئیس قبیله ابدالی در قندهار بود، پس از فوت پدر حسین‌شاه والی قندهار او را گرفت و در نزد خود نگهداشت و روابط او را با قبیله‌اش قطع کرد، زیرا از نفوذ وی در میان قبائل افغانی بیمناک بود.

هنگامی که نادرشاه افشار از طریق قندهار عازم هندوستان بود، احمدشاه درانی را از اسارت نجات داد و او را با قبیله‌اش به ایران فرستاد، احمدشاه در دوران سلطنت نادرشاه در ایران زندگی می‌کرد و نادر هم کاری با او نداشت، تا آنگاه که نادرشاه افشار به قتل رسید و شیرازه مملکت از هم گسیخت و سران قبائل هر کدام مدعی سلطنت شدند.

احمدشاه درانی در صدد برآمد برای خونخواهی نادرشاه قیام کند، و با این بهانه به مقامی برسد، ولی سران قبائل که با نادرشاه همکاری می‌کردند، به او میدان ندادند، او هم متوجه شد در برابر آنها تاب مقاومت ندارد از این رو ایران را ترک کرد و به طرف قندهار موطن آباء و اجدادی خود رهسپار گردید و در کوههای منطقه افغانستان پناه گرفت.

او در افغانستان عده و عده فراهم آورد و لشکریان زیادی از افغان و سایر قبائل گرد آورد و به هندوستان لشکر کشید و تا دهلی پیش رفت او دهلی را غارت نمود و فرزندش تیمورشاه را به حکومت پنجاب نصب کرد، ولی بعد از این حوادثی پیش آمد و حکومت هند از دست او خارج گردید احمد شاه درانی در سال ۱۱۸۲ با لشکری از

افغانها وارد مشهد مقدس شد و قبائل افغان را از قندهار حرکت داد و به عنوان جهاد با شیعیان ایران به مشهد آمد و تعدادی فیل و توپ هم همراه خود داشت و مشهد را محاصره نمود، نصرالله میرزا پسر شاهرخ افشار در مقابل او ایستاد و از شهر دفاع نمود و هزارها نفر از لشکریان احمدشاه کشته شدند.

احمدشاه سرانجام با نصرالله میرزا وارد مذاکره شد و بین آنها صلح انجام گرفت و احمدشاه درانی ابدالی از مشهد مقدس به قندهار بازگشت و به جنگ و گریز با سران قبائل و ملوک اطراف مشغول شد، احمدشاه درانی در حدود بیست و شش سال حکومت نمود و سرانجام در سن پنجاه و یک سالگی در نزدیک قندهار به سال ۱۱۸۶ در گذشت و جنازه اش را در قندهار دفن کردند.

منابع: دائرة المعارف آریانا، نزهة النواظر، منتخب التواریخ و پادشاهان افغانستان.

۱۷۱- احمد شهنا

او از سادات رضوی و از شاعران مشهد بشمار می‌رود، گلشن در تذکره خود گوید: احمد متخلص به شهنا از سادات رضوی مشهد می‌باشد، او در سال ۱۲۹۸ متولد شد و پس از طی تحصیلات در آستان قدس به خدمت مشغول گردید، شهنا از آغاز جوانی به سخن سرایی مشغول گردید و اینک نمونه‌ای از اشعار او:

غم تنهائی و بی‌مهری ایامم کشت	همدمی کو برد از دل غم ایام کجا است
خارها از دل ریش از غم هجران دارم	سایه دولت آن سرو گلندام کجا است
صبر و آرام ز من میطلبی در غم عشق	دل سودا زده را طاقت و آرام کجا است
کس ندیده است ز خوبان جهان عهد و وفا	نازینی که برد عهد به انجام کجا است
نکنم عیب که بد نامم و رسوا «شهنا»	عاشقی کو بود اندر طلب نام کجا است

۱۷۲- احمد طابرائی

او یکی از عرفا و صوفیان طابریان بوده است، در کتاب اسرار التوحید آمده که ابوالفضل نوقانی گفت: روزی با شیخ ابوسعید در نیشابور به گورستان حیره رفتیم، چون در برابر خاک احمد طابرائی رسید اسب شیخ بایستاد و چشم شیخ بر خاک احمد طابرائی بماند و یک ساعت تیز در آن خاک می‌نگریست، پس اسب براندو گفت: احمد الطابرائی یتکلم معی؟!

۱۷۳- احمد عارف

او از علماء بزرگ و نویسندگان مشهور لبنان بود و در سال ۱۳۳۹ برای بازدید از ایران و زیارت حضرت رضا علیه السلام به مشهد مقدس مشرف شد و در اینجا درگذشت، ما اکنون در این کتاب مختصری از شرح حال او را ذکر می‌کنیم و یاد او را گرامی می‌داریم، در نامه آستان قدس رضوی در مورد او آمده:

استاد احمد عارف الزین مدیر فاضل و شیعه مجله شریف العرفان در مهر ماه امسال (۱۳۳۹) به همراهی چند نفر از علماء زبده شیعه لبنان برای زیارت عتبه عالیّه امام ثامن علیه السلام به مشهد مشرف و مورد استقبال و تکریم هیئت محترم روحانیت و جامعه مطبوعات خراسان واقع گردید.

سعادتش این بود که در این شهر مقدس دعوت پروردگاری را لبیک گوید و به سرای آخرت بشتابد و در جوار مزار پاک حضرت رضا علیه السلام مدفون گردد، به همین مناسبت شرح حال این مرد بزرگ را که به قلم فاضلانه سید هادی خسروشاهی نگارش یافته و از حوزه عالیّه علمیه قم رسیده است ذیلا درج می‌نمائیم:

استاد شیخ احمد عارف الزین عالم بزرگ شیعی و مدیر مجله اسلامی «العرفان» در سال ۱۳۰۱ قمری در قریه «شحور» لبنان به دنیا آمد و پس از طی دوران کودکی به

صیدا که از شهرهای مهم لبنان است رفت، و در همان جا مشغول تحصیل علوم الهی و اسلامی گشت، بعد از طی مدارج علمی دینی در سال ۱۳۲۷ مجله مهم اسلامی العرفان را پی ریزی کرد.

استاد عارف الزین در ربیع الثانی سال ۱۳۸۰ مطابق مهر ماه ۱۳۳۹ برای بازدید از ایران به اتفاق تعدادی از علمای لبنان به ایران مسافرت کردند، و پس از بازدید از قم از مرجع عالی قدر حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی هم دیدن کردند و بعد برای زیارت حضرت رضا علیه السلام به مشهد مقدس مشرف شدند و مورد استقبال علماء و مردم مسلمان مشهد واقع گردیدند.

در این سفر استاد احمد عارف الزین با سکنه قلبی دار فانی را وداع گفت و مسلمین و نزدیکان خود را در غم و اندوه فراوان باقی گذاشت، جنازه آن مرحوم با تشییع و تجلیل به صحن مطهر عتیق حمل و در آنجا دفن شد و روح مردی که ۷۹ سال در راه نشر معارف اسلامی کوشیده بود به عالم ملکوت پرواز کرد ولی نام او در تاریخ اسلام و در زمره رجال مجاهد ثبت خواهد شد.

۱۷۴- احمد علی خان

راجه امیر احمد علی خان از رجال بزرگ و شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی و از صاحبان مقام و با نفوذ در شمال هندوستان بودند، پدران و اجداد او در منطقه اود که اکنون جزء ایالت اوتار پردیش می باشد حکومت و ریاست داشتند و تا آزادی هند این حکومت ادامه داشت.

راجه امیر احمد علی خان مشهور به راجه محمود آباد آخرین حاکم از این خاندان بودند و در ناحیه خود حکومت می کردند، احمد علی خان مردی فاضل درس خوانده و سیاستمدار و مدیر بودند، او هنوز جوان بود که طی تشریفاتی با حضور حکام ولایات هند و رجال و سیاستمداران به جای پدر نشست.

شرح زندگی و حالات و خصوصیات خاندان و پدران و اجداد او بسیار مشروح و مفصل است و ما اکنون در اینجا مختصری از زندگی و ویژگیهای مرحوم احمدعلی خان که در مشهد مقدس رضوی مدفون می‌باشد در این کتاب به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

تولد راجه محمود آباد و نسب او

مرحوم احمدعلی خان در پانزدهم ماه ذیحجه سال ۱۳۲۳ متولد شد، و ایام کودکی را در میان خاندان خود که از بزرگان و زمین‌داران ناحیه اود بودند نشو و نما یافت، بطوری که در شرح حال او آمده راجه محمود آباد فرزند محمدعلی خان که او نیز عنوان مهاراجه داشت از اعقاب محمد بن ابی بکر بوده‌اند.

راجه محمود آباد از طرف مادر نسب به موسی بن جعفر علیهما السلام می‌رساند، جد مادری او یکی از علماء و رجال بزرگ شهر کنتور به نام سید فیاض حسین بود که از مشاهیر عصر خود بشمار می‌رفت، و احمدعلی خان در دامن یک بانوی علوی و موسوی تربیت شد و نشو و نما یافت.

تحصیلات او

در آن ایام در هندوستان معمول بود رجال و اعیان برای تحصیل و تربیت فرزندان خود معلم خصوصی استخدام می‌کردند و فرزندان خود را برای کسب علم و فضیلت در مدارس خصوصی و خانوادگی می‌گذاشتند، مرحوم احمدعلی خان را برای تحصیل علم در نزد مولانا سید ظفر مهدی که از علماء و نویسندگان آن عصر بود گذاشتند.

راجه محمود آباد در نزد سید ظفر مهدی فارسی و عربی آموخت و با معارف دینی و اسلامی و آئین تشیع آشنا شد و تربیت مذهبی پیدا کرد، و زبان و ادبیات

انگلیسی را هم از استادان خصوصی فرا گرفت، تا آنگاه که به مرحله پایانی تحصیلات متداول آن روز رسید و آماده کار شد.

مرحوم احمد علی خان با استعدادی که داشت و از هوش سرشاری که برخوردار بود، به محافل ادب روی آورد و با علماء و دانشمندان هم‌نشین شد و با اهل فضل و کمال محشور بود، صاحب نظران به افکار و اندیشه‌های او احترام می‌گذاشتند و از نظرات و آراء او استفاده می‌کردند.

راجه محمود آباد استادان متعددی داشته که از جمله آنها میرزا محمد هادی که از شعراء و مورخان عصر خود بود و همچنین زمانی هم در نزد سید مقبول حسین به کسب علم و دانش پرداخته بود، اساتید او همگان از فضلاء و عالمان عصر خود بودند و در حوزه‌های علمی آن ایام تدریس می‌نمودند.

خدمات علمی و دینی او

احمد علی خان راجه محمود آباد در طول زندگی مؤسسات و سازمانهای متعددی پایه‌گذاری کرد، او که مردی مالدار و ثروتمند بود از موقعیت و مقام خویش بسیار استفاده کرد و کارهای مفیدی انجام داد که هنوز تعدادی از آنها باقی است و مورد استفاده می‌باشند و ما اکنون به مواردی از آنها اشاره می‌کنیم.

محل اجتماع شیعیان

او در شهر لکهنو که جمعیت بزرگ شیعیان هندوستان در آن شهر قرار دارد و در زمان سلسله پادشاهان نیشابوری که به سلاطین اود معروف هستند و زمانی پایتخت این پادشاهان شیعی مذهب و علوی بود قطعه زمینی وقف شیعیان کرد و در آنجا ساختمانی بنا گردید و محل اجتماع شیعیان هند قرار گرفت.

شیعیان هندوستان در این محل جمع می‌شدند و خواسته‌های خود را مطرح

می‌کردند و در مورد اوضاع و احوال شیعیان و نیازهای آنان گفتگو می‌نمودند، راجه محمود آباد ریاست این اجتماع را به عهده داشت و چاپخانه‌ای هم به نام «چاپخانه سرافراز» در آنجا تأسیس کرد که علماء و نویسندگان شیعه آثار خود را در آنجا چاپ می‌کردند.

دبیر کل شیعه کالج

در شهر لکهنو دانشکده‌ای به نام شیعه کالج فعالیت دارد، این دانشکده توسط علماء و رجال شیعه در این شهر تأسیس گردید، این دانشکده مقارن تأسیس دانشگاه اسلامی علگیر به وجود آمده است، هنگامی که دانشگاه اسلامی علگیر توسط سر سید احمد خان بوجود آمد و کار خود را آغاز کرد.

در مورد نحوه اداره آن بین علماء شیعه و اهل سنت اختلاف پدید آمد، گروهی از علماء متعصب اهل سنت با نظریات علماء شیعه موافقت نکردند و موجب رنجش و ناراحتی شیعیان را فراهم نمودند، از این روی یکی از بزرگان علماء شیعه که در آن ایام از نفوذ و اعتباری خاص برخوردار بود، جلسه را ترک کرد و به لکهنو رفت و در آن شهر بنای شیعه کالج را نهاد.

این کالج اکنون ده‌ها سال از عمر آن می‌گذرد و یک دانشکده رسمی است که در آن اصول و معارف شیعه همراه سایر علوم و فنون تدریس می‌گردد، مرحوم احمدعلی خان راجه محمود آباد سالها ریاست این دانشکده را به عهده داشت و در توسعه و عمران و برنامه‌های آن کوشش می‌کرد.

تولیت مدرسه الواعظین

یکی از مؤسسات فرهنگی شیعه در شهر لکهنو مدرسه الواعظین می‌باشد، این مدرسه که از نامش پیداست کارش تربیت واعظ و سخنران مذهبی است در این مدرسه

گروهی از طلاب علوم دینی تحصیل می‌کنند و با معارف و اصول مذهب تشیع آشنا می‌کردند، معلمان و مدرسان این مدرسه همواره از میان علماء طراز اول انتخاب می‌کردند.

فارغ التحصیلان مدرسه الواعظین در هندوستان از امتیازات ویژه‌ای برخوردار می‌باشند، این مدرسه به شاگردان خود گواهی و عظمی و خطابه می‌دهد، و خطباء و واعظان شیعه هندوستان اغلب از این مدرسه فارغ التحصیل می‌شوند، راجه محمود سالها تولیت این مدرسه را در اختیار داشتند.

احداث مسجد در محمودآباد

در داخل قلعه محمودآباد مسجدی وجود نداشت مرحوم احمدعلی خان در داخل این قلعه مسجدی بنا نهاد و این مسجد برای ساکنان داخل قلعه مفید واقع شده و در آنجا نماز می‌گذارند.

عزاداری سید الشهداء علیه السلام

راجه محمودآباد علاقه زیادی به عزاداری سید الشهداء علیه السلام داشت، او در مجلس عزاداری شرکت می‌کرد و خود مرثیه می‌خواند و اشک می‌ریخت، او در سال چهار ماه مراسم عزاداری بر پا می‌کرد، و به نیازمندان هم رسیدگی می‌نمود، او سالی در حدود چهار صد هزار روپیه خرج عزاداری امام حسین علیه السلام می‌کرد.

انتشارات امیریه

راجه محمودآباد در شهر لکهنو که محل اقامت او بود یک مرکز نشر کتاب تأسیس کرد، این مؤسسه کتابهای متعددی چاپ کرد و در اختیار اهل علم و ادب قرار داد، انتشارات تا هنگامی که امیر احمدعلی خان در هندوستان اقامت داشت فعال بود ولی بعد از مهاجرت او از هند تعطیل گردید.

راجه در عالم سیاست

مرحوم احمدعلی خان از یاران و نزدیکان مرحوم محمدعلی جناح بود، و در حزب مسلم لیک که حزب مسلمانان هندوستان بود فعالیت داشت، در سال ۱۹۳۶ میلادی که اجلاس مهم و تاریخی مسلم لیک در شهر لکهنو منعقد گردید هزینه جلسه حزب را که در حدود دویست هزار روپیه بود تقبل کرد.

حزب مسلم لیک در این جلسه بزرگ او را به عنوان صندوقدار حزب معین کرد، انتخاب او به این سمت که در آن ایام بسیار مهم بود به خاطر صداقت و امانت و اعتمادی بود که جامعه مسلمانان هندوستان به او داشتند و او را به این سمت برگزیدند. مرحوم احمدعلی خان مورد لطف و توجه و عنایت قائد اعظم محمدعلی جناح بود، شخصیت متین و با وقار او موجب شد تا او به عنوان یکی از رهبران فعال در حزب مسلم در آید و مورد اعتماد رهبر حزب مرحوم جناح قرار گیرد و بعد از محمدعلی جناح مهمترین شخصیت حزب مسلم لیک بود.

مهاجرت به عراق

بعد از استقلال پاکستان در سال ۱۹۴۷ به عراق مهاجرت کرد، پس از اینکه او هندوستان را ترک گفت و در عراق اقامت گزید دولت هندوستان به خاطر طرفداری او از محمدعلی جناح و تأسیس کشور پاکستان تصمیم گرفت اموال و املاک او را در هندوستان مصادره کند.

اما رجال و شخصیت‌های سیاسی هندوستان از مسلمانان و غیر مسلمانان که به وی علاقه داشتند وارد میدان شدند و از دولت هندوستان که از تأسیس پاکستان سخت ناراحت شده بود و راجه محمودآباد را در تأسیس آن مؤثر می‌دانست خواستند تا از ضبط و مصادره اموال او خودداری کند.

نتیجه کوششها موجب گردید تا افراتیون هندو که در دولت هند نفوذ کرده بودند

و دولت را تشویق می‌کردند تا اموال و املاک راجه محمودآباد را مصادره کند در اقدامات خود موفق نشوند و دولت‌هند از ضبط اموال او خودداری کرد و کارگزاران او املاک را اداره می‌کردند.

اقامت در پاکستان

امیر احمدعلی خان در سال ۱۹۵۵ عراق را ترک گفت و به پاکستان رهسپار گردید و در کراچی اقامت گزید، ولی در کارهای سیاسی دخالتی نکرد او در پاکستان هیچ پست و مقام دولتی را نپذیرفت و به عنوان یک فرد عادی در کراچی زندگی می‌نمود و بسیار محترم و مورد عنایت بود.

رجال و شخصیت‌های پاکستان که اکثر از حزب مسلم لیک بودند با وی رفت و آمد داشتند و از افکار و اطلاعات او استفاده می‌نمودند، مخصوصاً شیعیان پاکستان و رهبران مذهبی و سیاسی جماعت شیعه از افکار و اندیشه‌های او بهره‌مند بودند و او را یکی از رهبران بزرگ خود می‌دانستند.

هنگامی که او در پاکستان اقامت داشت بین هند و پاکستان جنگ در گرفت و چند روز این جنگ ادامه داشت، دولت هندوستان به علت اینکه راجه محمودآباد در پاکستان زندگی می‌کند و در این جنگ از پاکستان حمایت می‌کند تمام اموال و املاک او را در محمودآباد و لکهنو مصادره کرد و همه را مهر و موم نمود و در اختیار گرفت.

دولت هند منزل مرحوم احمدعلی خان را در لکهنو و محمودآباد و همچنین کتابخانه و حسینیه او را هم تعطیل کرد و اجازه مراسم عزاداری را در حسینیه او نداد، و نسبت به وی خشمگین بود و این جریان چند سال به طول انجامید.

بعد از مدتی منازل و کتابخانه و حسینیه او آزاد گردید ولی املاک مزروعی راجه همچنان در دست دولت باقی ماند و بعد بر اساس قوانین و مقرراتی که از طرف دولت هند تصویب شده بود به زارعان واگذار گردید.

مسافرت به انگلستان

مرحوم احمد علی خان راجه محمود آباد پس از چند سال اقامت در کراچی عازم انگلستان شد و در لندن اقامت گزید، او در لندن زمینی خریداری کرد و یک مرکز فرهنگی اسلامی در آن بوجود آورد، او مبالغ زیادی صرف این مرکز نمود و اوقات خود را در آنجا می گذرانید و به خدمات اسلامی مشغول بود.

راجه محمود آباد در این مرکز کتابخانه ای تأسیس کرد و چندین هزار کتاب به زبانهای مختلف در معارف اسلامی در آنجا گرد آورد، و مقداری از آن زمین را برای ساختن مسجد اختصاص داد، و تمام هم خود را صرف توسعه این مرکز نمود و تا پایان زندگی دست از کار نکشید.

ریاست مؤسسه اسلامی لندن

در لندن یک سازمان اسلامی وجود دارد که اعضاء آن سفیران کشورهای اسلامی می باشند، و متعلق به همه مسلمانان جهان می باشد، این مؤسسه گاهی مجالس و محافلی در آن تشکیل می دهد و سفیران به مناسبت هائی در آنجا جمع می شوند و پیرامون مسائلی با هم گفتگو می کنند.

ریاست این سازمان در بیشتر اوقات دست سفیر عربستان سعودی می باشد و گردانندگان آن اغلب سعودی هستند، مرحوم راجه محمود آباد می فرمودند: در یکی از جلسات آن شرکت داشتم، سفیر عربستان سعودی پیشنهاد کرد مرا به عنوان مدیر و رئیس این مؤسسه انتخاب کنند.

از آنجا که پیشنهاد دهنده سفیر دولت عربستان سعودی بود کسی با این پیشنهاد مخالفت نکرد و به اتفاق آراء مرا به عنوان رئیس مؤسسه اسلامی برگزیدند، مرحوم احمد علی خان می فرمودند به سفیر عربستان گفتم من شیعه هستم، او گفت: ما به شما

اعتماد و اطمینان داریم و شما را شایسته این مقام می‌دانیم و به مذهب هم کاری نداریم در اینجا شیعه و سنی مطرح نیست.

درگذشت راجه محمودآباد

مرحوم احمدعلی خان هنگام اقامت در لندن روز چهاردهم ماه رمضان سال ۱۳۹۳ گرفتار حمله قلبی شد و به بیمارستان منتقل گردید ولی معالجات مؤثر نگردید و روز یکشنبه شانزدهم ماه رمضان ۱۳۹۳ درگذشت، او را در شهر لندن غسل دادند و کفن نمودند.

تعدادی از رجال و شخصیت علمی و مذهبی پاکستان از جمله مولانا سید سبط حسن و سید زوار حسن زیدی و دکتر رضا در امر تغسیل و تکفین او شرکت داشتند، در تشییع جنازه او تمام سفرای کشورهای اسلامی و شخصیت‌های مذهبی و فرهنگی مسلمانان شرکت کردند.

جنازه آن مرحوم را به مرکز فرهنگی اسلامی بردند و در آنجا نماز میت خوانده شد و مراسم قرآن خوانی و فاتحه و مجلس عزا برگزار گردید، بر اساس وصیت آن مرحوم قرار بود جنازه به عراق برده شود و در کربلای معلی به خاک سپرده شود جایی که آن مرحوم بسیار به آنجا دلبستگی داشت.

ولی در آن ایام اوضاع و احوال عراق ناآرام بود بطوری که هیچ هواپیمایی به آنجا پرواز نمی‌کرد، مسئولان سفارت پاکستان و خویشاوندان و دوستان مرحوم راجه محمودآباد هرچه کوشش کردند موفق نشدند جنازه را به عراق و کربلای معلی انتقال دهند.

حمل جنازه به مشهد مقدس

پس از اینکه انتقال جنازه به عراق ممکن نگردید و کوشش‌ها نتیجه نداد تصمیم

گرفته شد جنازه امیر احمدعلی خان به مشهد مقدس رضوی منتقل گردد و در جوار آستان قدس رضوی به خاک سپرده شود، جنازه روز بیستم ماه رمضان با هواپیما از لندن به تهران منتقل گردید.

در فرودگاه تهران از جنازه تجلیل شد و بعد با هواپیما به مشهد مقدس رضوی انتقال پیدا کرد، جنازه را از فرودگاه مشهد به روضه مبارکه رضویه بردند و پس از طواف فقیه عالی مقام و مرجع بزرگ شیعه مرحوم حاج سید محمدهادی میلانی بر جنازه نماز گذاردند.

سپس جنازه با مشایعت گروهی از مقامات رسمی و محترمین شهر و علماء به باغ رضوان برده شد و در آنجا دفن گردید، در سال ۱۳۵۴ برنامه‌های تخریب بناهای اطراف حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام آغاز گردید و باغ رضوان هم در معرض خرابی قرار گرفت.

خویشاوندان مرحوم راجه محمودآباد به مشهد مقدس آمدند، و قبر او را شکافتند و بقایای جسد او را جمع کردند، و در کنار در گنبد اللهوردی خان از طرف صحن کهنه در زیر پای زائران دفن نمودند، خداوند او را رحمت کند و با امام حسین علیه السلام که به او عشق می‌ورزید محشور گرداند.

نگارنده گوید:

در سال ۱۳۴۵ در سفر اول به پاکستان در منزل مرحوم حاج میرزا مهدی پویا و مرحوم شیخ محمد شریعت که از علماء بزرگ ایرانی مقیم کراچی بودند مکرر خدمت مرحوم احمدعلی خان راجه محمودآباد می‌رسیدم و از صحبت‌های شیرین و مفید او استفاده می‌کردم.

مرحوم احمدعلی خان با ایرانیان مقیم کراچی در ارتباط بود و به زبان فارسی و ایران سخت علاقه داشت، فارسی را بسیار روان و خوب صحبت می‌کرد و به ادبیات فارسی مسلط بود، او با مرحوم حافظیان و پویا و شریعت که از علماء محترم شیعه در

کراچی بودند ارتباط مداوم داشت.

یکی از روزها در منزل مرحوم حاج میرزا مهدی پویا بودم راجه محمودآباد هم به آنجا آمدند، و مذاکراتی پیرامون کتاب و فرهنگ فارسی در شبه قاره هندوستان و پاکستان انجام گرفت، آن مرحوم از من دعوت کرد یک روز نهار خدمت ایشان برسیم و پیرامون مسائل مورد نظر با ایشان گفتگو نماییم.

در همان جلسه روز ملاقات معین شد، قرار شد یکی از ملازمان مرحوم پویا این جانب را به منزل ایشان برساند، منزل مرحوم راجه در محله «کلفتن» کراچی بود ما به اتفاق به منزل مرحوم راجه رهسپار شدیم، و در ساعت معین به در خانه رسیدیم. پس از ورود به استقبال ما آمد و ما را به سالن پذیرای راهنمایی فرمود بعد از احوال پرسى چند نفر وارد سالن شدند و در کنار ما نشستند، این افراد از خویشاوندان نزدیک راجه بودند که در کراچی در کنار او زندگی می نمودند، پس از صرف نهار پیرامون هم گرد آمدم و به گفتگو نشستیم.

همانگونه که تذکر دادم من با مرحوم احمدعلی خان در منزل تعدادی از علماء شیعه ایرانی که در آن ایام در کراچی زندگی می کردند و فعالیت های دینی و مذهبی داشتند با او آشنا شدم، او در آن جلسات از افکار و اندیشه های من و برنامه کارم در هند و پاکستان کاملاً اطلاع پیدا کرد و دانست من دنبال چه هستم.

ما آن روز از ظهر تا مقارن غروب در منزل ایشان گذرانیدیم، و با ایشان در موضوعات مختلف صحبت کردیم، مرحوم احمدعلی خان چون دریافت که من دنبال کارهای تاریخی و فرهنگی هستم، او هم همین موضوعات را مطرح کرد و از خدمات ایرانیان در نشر فرهنگ اسلامی در هندوستان سخن گفت.

او دریافته بود که من یک طلبه جوان ایرانی هستم و دنبال تحقیق و مطالعه در فرهنگ و معارف اسلامی می باشم، در کارم هیچ شائبه ای غیر از علاقه دینی وجود ندارد، و وابستگی به جایی هم ندارم، از این رو با من بسیار صادقانه رفتار کرد و راز

درونی خود را با من در میان نهاد.

قبلا در شرح حال او تذکر دادم مرحوم احمدعلی خان از اعضاء مؤثر مسلم لیک بود و از همکاران و نزدیکان مرحوم محمدعلی جناح رهبر مسلم لیک و بنیان‌گذار پاکستان بشمار می‌رفت، او در حقیقت مرد دوم مسلم لیک بود و در نزد رهبر مسلم لیک همان مقامی را داشت که نهرو در نزد گاندی در حزب کنکره داشت.

او تمام زندگی و هستی خود را در راه تأسیس کشور پاکستان نهاد و پس از آزادی هند این کشور را ترک گفت و به پاکستان رفت، او تمام دارائی‌های موروثی خود را در هندوستان رها کرد و ریاست آباء و اجدادی خود را برای پاکستان از دست داد، و به حزب مسلم لیک پیوست و در کنار جناح قرار گرفت.

انتظار می‌رفت همان گونه که نهرو در هندوستان جای گاندی قرار گرفت راجه محمودآباد هم به جای محمدعلی جناح قرار گیرد، ولی در پاکستان این چنین نشد، زیرا تعصبات قومی و مذهبی مانع این کار بود، سران قبائل و علماء حنفی مانع او بودند و نمی‌خواستند یک شیعه در رأس دولت قرار گیرد.

همه می‌دانند کشور پاکستان با کوشش محمدعلی جناح که یک شیعه بود به وجود آمد، و پایمردی رجال و شخصیت‌های شیعه امثال راجه محمودآباد این کشور را به وجود آورد، و سرمایه خوجه‌های اثناعشری هند که از طرفداران جناح بودند در تشکیل کشور پاکستان بسیار مؤثر بود.

ایران و پاکستان

از روزی که پاکستان به وجود آمد و به عنوان یک کشور مستقل مشهور گردید، دولت ایران از نخستین کشورهایی بود که پاکستان را به رسمیت شناخت و با آن ارتباط نزدیک برقرار کرد، و با این کشور هم‌پیمان شد، و در جنگ‌هایی که بین هند و پاکستان پدید آمد دولت ایران از پاکستان حمایت می‌نمود.

یکی از موضوعاتی که مرحوم راجه محمودآباد در آن روز مطرح کرد همین طرفداری ایران از پاکستان بود، او که از تاریخ روابط سیاسی ایران و هندوستان در طول سالیان متمادی از زمان حکومت صفویه تا عصر حاضر اطلاعات کافی داشت به نکات قابل توجهی اشاره می‌کرد و از بی‌وفائی اهل سیاست سخن می‌گفت.

او گفت: ایرانیان در زمان صفویه به همایون پادشاه هندوستان که به دربار شاه طهماسب صفوی پناهنده شد کمک کردند و او را بار دیگر به هند آوردند و بر تخت سلطنت دهلی نشاندند و مخالفان او را سرکوب نمودند، ولی اعقاب و فرزندان او با ایران از در ستیز در آمدند و با ایران به جنگ پرداختند.

مقصود او این بود که شما ایرانیها همایون را که از هندوستان فرار کرد و حکومت و سلطنت خود را از دست داد، بار دیگر او را تقویت کردید و لشکری به هند فرستادید، آن لشکر مخالفان او را که بر دهلی مسلط شده بودند شکست دادید و همایون را بر اریکه حکومت مستقر ساختید.

اما اورنگ زیب که از احفاد او بود به مرزهای ایران لشکر کشید و با مرزداران ایران جنگ کرد و قلعه قندهار را محاصره نمود و زیانهای زیادی به ایران رسانید، و در اواخر عهد صفویه هم از قبائل افغان حمایت کردند و از آنها در حمله به اصفهان حمایت نمودند.

اکنون هم دولت ایران از پاکستان در برابر هندوستان حمایت می‌کند ولی سیاستمداران عالی مقام پاکستان درباره ایران حسن نیت ندارند، آنها هم به خاطر گرایشهای قومی و مذهبی با ایران و شیعه مخالف می‌باشند و در گفتار خود صداقت ندارند.

او معتقد بود سران قبائل پتان و بلوچ و همچنین علمای مذهبی که همگان حنفی هستند با ایران و تشیع در باطن سخت مخالف می‌باشند ولی به خاطر مسائلی که مقامات پاکستان با هندوستان دارند با ایران در ارتباط هستند و ریاکارانه عمل می‌کنند.

او در آن ایام که من یک طلبه جوان و محقق بودم این سخنان را به من می گفت و درد دلش باز شده بود، نمی دانم او در چهره من چه دیده بود و از درون من چه چیزی دریافت کرده که این مطالب را به من می گفت و از بی وفائی مردمان هند و پاکستان نسبت به ایران برایم گفتگو می کرد.

من در آن روز به سخنان او گوش می دادم و از وی به عنوان یک استاد و مرشد و جامعه شناس که با خلق و خوی مردمان و رجال شبه قاره هند و پاکستان آشنا بود با من این گونه سخن می گفت و از بی وفائی و عهد شکنی سیاستمداران بحث می کرد و مرا به اعماق قرون و تایخ می برد و شواهدی ارائه می کرد.

اکنون از آن ملاقات بیش از سی سال می گذرد و در این مدت تحولاتی در پاکستان پدید آمده دولتهائی آمدند و دولتهائی رفتند و رجال سیاست جابجا شدند، اکنون معلوم می گردد که آن مرد بزرگ چه می گفت و چگونه آینده را پیش بینی می کرد، او چنان سخن می گفت که گویا امروز زنده است و سخن می گوید.

او می گفت: سران قبائل و علمای مذهبی در نهان با ایران و شیعه مخالف هستند و مانع پیشرفت تشیع در پاکستان می باشند و ارتباط با ایران را در باطن قبول ندارند، و در دل با ایران و تشیع دشمن می باشند و در نهان بدگوئی می کنند و منتظر فرصت هستند. با توطئه هایی که اینک در پاکستان با ایرانیان و شیعیان پاکستان انجام می گیرد و در این سالهای اخیر گروهی از مقامات و دانشجویان ایرانی در پاکستان کشته شدند، و یا کشتن شیعیان و رهبران آنها که بطور علنی در کوی و برزن انجام می گیرد گفته های آن مرحوم را تأیید می کند.

امروز ایرانی و شیعه در پاکستان در معرض هجوم قرار دارند، گروههای سیاسی نوظهور معتقدند که باید دولت پاکستان با ایران قطع رابطه کند، و شیعیان پاکستان باید مذهب اهل سنت را قبول کنند و اگر نه همه باید کشته شوند، و همه ایرانیان و شیعیان را مهدورالدم می دانند.

امروز ده‌ها مدرسه حنفی و سلفی در پاکستان تأسیس شده و مخارج آنها از طرف دولتها و سرمایه‌داران عرب تأمین می‌گردد، در این مدرسه‌ها بر علیه ایران و تشیع تبلیغ می‌کنند، و هزاران طالب علم جوان مغزشوئی شده و در منطقه بر ضد ایران و شیعه به نشر اکاذیب و تحریف می‌پردازند.

۱۷۵- احمدعلی رجائی

احمد علی رجائی از فضلاء و دانشمندان و نویسندگان مشهور خراسان و مشهد مقدس بودند، او تحصیلات خود را از دبستان آغاز کرد و تا سطح دکترای ادبیات ادامه داد، وی سالها در دبیرستانها و آموزشگاههای کشور به تدریس پرداخت و بعد وارد حوزه دانشگاه و مدارس عالیہ گردید، او عمر خود را در مطالعه و تحقیق و تألیف گذرانید و شاگردان زیادی را در دانشگاه تربیت کرد.

آقای محمد مهدی رکنی استاد دانشگاه مشهد در مقاله‌ای که در حالات آن استاد ارجمند در مجله دانشکده ادبیات مشهد چاپ شده گوید: احمدعلی رجائی بخارائی فرزند غلامعلی در سال ۱۲۹۵ شمسی در مشهد متولد گردید، تحصیلات ابتدائی را در زادگاه خود شروع نمود و در سال ۱۳۰۹ به پایان رسانید، او برای گذراندن دوره متوسطه به کرج رفت و در سال ۱۳۱۵ در رشته کشاورزی دیپلم گرفت.

احمدعلی رجائی تحصیلات عالی را در دانشگاه تهران آغاز کرد و در سال ۱۳۲۸ در رشته ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و رشته حقوق قضائی در دانشکده حقوق به پایان رسانید و لیسانس گرفت و در سال ۱۳۳۴ دکترای خود را از دانشکده ادبیات دریافت نمود، او مدتها در دبیرستانهای مشهد مشغول تدریس و یا کارهای اداری بود.

در سال ۱۳۳۶ به عنوان دانشیاری در دانشگاه تبریز به کار اشتغال پیدا کرد و در

سال ۱۳۳۹ به دانشکده ادبیات مشهد منتقل گردید و در زادگاه خود مشغول کار گردید و عهده‌دار تدریس متون فارسی شد و در سال ۱۳۴۲ به ریاست دانشکده نائل گردید، او مسافرتها علمی و مطالعاتی به کشورهای خارج داشت و از کتابخانه‌های اروپا دیدن کرد.

احمدعلی رجائی در سال ۱۳۴۷ بازنشسته شد، در دوران بازنشستگی هم به کارهای علمی و فرهنگی مشغول بود و با سازمانهای فرهنگی و تحقیقاتی کار می‌کرد، مرحوم رجائی شعر هم می‌سرود و اشعار او در مجله‌ها و مطبوعات به چاپ رسیده است، کتابهای زیادی هم تألیف و یا تصحیح نموده و مقالات زیادی در موضوعات گوناگون نوشته است.

مرحوم غلام حسین یوسفی درباره او گوید: شادروان دکتر رجائی قسمت عمده‌ای از عمر خود یعنی بالغ بر چهل سال به تعلیم و تربیت فرزندان مملکت در دبستان و دبیرستان و دانشگاه خدمت کرد، چون مردی فاضل بود و به کار خود اعتقاد داشت مجلس درس او همیشه فیض بخش بود، در تدریس خوش بیان و شیرین و مطبوع بود.

او شعر نیز خوب می‌سرود، در شعر به سبک خراسانی تمایل داشت و قصیده و قطعه، اما موضوع سخن و مضامین شعر او بدیع بود کم می‌گفت و خوب و گزیده، زبان شعرش فصیح و استوار بود، تا حالی نداشت شعر نمی‌گفت، از این رو شعرش کرم و مؤثر، نثرش حالتی ادیبانه داشت و از آثار منشور که مطالعه و تدریس کرده بود متأثر می‌نمود.

وی مجله دانشکده ادبیات مشهد را ایجاد کرد، این مجله در بهار سال ۱۳۴۴ در دوره ریاست دانشکده ایشان بوجود آمد و از آن زمان تا کنون در پرتو همت فضاء و استادان و مسئولان دانشکده و مجله و هیئت تحریریه پیشرفت کرده است، او در بنیانگذاری مجله کوشید و از سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۴۷ در آن مقالات تحقیقی نوشت.

نگارنده گوید:

مرحوم احمدعلی رجائی پس از بازنشستگی از طرف مقامات آستان قدس رضوی به کار دعوت شد، او در سال ۱۳۴۸ به آستان قدس آمد و به کارهای فرهنگی مشغول شد، او اداره کل امور فرهنگی آستان قدس رضوی را تأسیس کرد و به عنوان مدیر کل امور فرهنگی آستان قدس برگزیده شد و برای این کار دفتری در صحن موزه افتتاح گردید.

احمدعلی رجائی تشیکلاتی به نام فرهنگ قرآنی در آستان قدس پدید آورد و قرآنهای مترجم کهن را که در کتابخانه مبارکه رضویه بود مورد توجه قرار داد و ترجمه‌های فارسی کهن را که در قرون مختلف انجام گرفته بود مورد تحقیق و بررسی قرار داد و کتاب و جزوه‌هایی در این موضوع چاپ کرد و در اختیار اهل علم و ادب در زبان فارسی نهاد.

از کارهای او در آستان قدس تهیه ماشین عکاسی و وسائل میکروفیلم از کتب خطی بود، او در این باره بسیار ساعی و جدی عمل می‌کرد، و مقامات آستان قدس را به کارهای فرهنگی ترغیب می‌نمود، او بعد از چند سال کار در آستان قدس از کار کنار گذاشته شد و شخص دیگری به جای او آمد که هیچ کار فرهنگی نکرده بود و کارها را کد ماند.

نگارنده این سطور در اواخر عمر استاد احمدعلی رجائی در اداره کل فرهنگی آستان قدس رضوی با وی آشنا شد و در مورد کارهای فرهنگی با او مصاحبه‌ای داشتم، او مرا در تألیف کتاب فرهنگ خراسان تشویق کرد و برایم آرزوی موفقیت نمود، خدایش رحمت کند.

۱۷۶- احمدعلی میرزا

او یکی از فرزندان فتحعلی شاه قاجار بود و در خراسان حکومت می‌کرد، بنا به

نوشته مورخان دوره قاجار در سال ۱۲۴۵ خوانین و امیران خراسان با حکومت و سلطنت قاجاریه به مخالفت برخاستند، و هر کدام در ناحیه‌ای از اطاعت حکومت مرکزی سرپیچیدند، و با یکدیگر هم در ستیز بودند و هر کدام در نظر داشتند بر قلمرو نفوذ و قدرت خود بیفزایند.

در میان خوانین و امیران خراسان رضاقلی خان زعفرانلو حاکم قوچان بیش از همه قدرت و مکنّت داشت، او بر ضد قاجاریه قیام کرد منطقه چناران و نیشابور را هم تصرف کرد و خود را به نزدیک مشهد رسانید و قلعه امیرآباد را در چناران ستاد فرماندهی خود قرار داد و مشغول فراهم آوردن عده و عده گشت و در خراسان شهرتی بدست آورد.

در این زمان حسین خان سردار ایروانی حاکم خراسان بود، رؤساء عشایر و امیران خراسان نسبت به وی بی‌اعتناء بوده و از او اطاعت نمی‌کردند، و از این جهت اوضاع و احوال خراسان در هم ریخته و اختلافات همه جا را فرا گرفته بود، در این هنگام نامه‌هایی از خراسان به دربار قاجار در تهران می‌رفت و از شاه تقاضا می‌کردند مردم از سردار ایروانی اطاعت نمی‌کنند بهتر است یکی از شاهزادگان به خراسان برود و حکومت را در دست بگیرد.

در اثر این حوادث فتحعلی شاه فرزندش احمدعلی میرزا را به عنوان والی به خراسان فرستاد و میرزا موسی خان را هم به عنوان وزیر خراسان تعیین نمود و آنها عازم خراسان شدند و در مشهد مقدس مقیم گردیدند، خوانین خراسان تعهد کرده بودند از حاکم جدید اطاعت کنند و کار خلافتی انجام ندهند، رضاقلی خان زعفرانلو هم نیشابور را تخلیه کرد و در اختیار احمدعلی میرزا قرار داد.

با همه قراردادهایی که بین خوانین خراسان و حاکم جدید منعقد گردید ولی اوضاع و احوال هم چنان مضطرب بود، و امیران بزرگ خراسان در انتظار بودند فرصتی بدست بیاورند و مشهد را اشغال کنند، زیرا تسلط بر مشهد در آن هنگام یعنی تسلط بر

همه خراسان، این حوادث و اخبار از خراسان توسط مأموران ویژه به دربار فتحعلی شاه در تهران می‌رسید.

کارگذاران و درباریان که در تهران حضور داشتند و سیاست‌ها را معین می‌کردند تصمیم گرفتند عباس میرزای قاجار را به خراسان روانه کنند تا او اوضاع و احوال این منطقه را بررسی کند و به نابسامانی‌ها خاتمه دهد، و خوانین را سر جای خود بنشانند، و همین سیاست موجب گردید که در نتیجه آمدن عباس میرزا به خراسان اوضاع و احوال تغییر کرد.

عباس میرزا عازم خراسان گردید، خوانین و امیران خراسان از آمدن او آگاه گشتند و از موقعیت خود هراسان گشتند، آنها تصمیم گرفتند با احمدعلی میرزا وارد مذاکره شوند و او را وادار کنند تا مانع ورود عباس میرزا به خراسان بشود، عباس میرزا که نائب السلطنه بود و قدرت زیادی داشت با لشکری انبوه از آذربایجان عازم خراسان گردید.

خوانین خراسان با احمدعلی میرزا وارد گفتگو شدند، و اظهار داشتند لشکر آذربایجان که همراه عباس میرزا عازم خراسان می‌باشند در این مملکت بیگانه‌اند و جایی برای زندگی پیدا نخواهند کرد و در نتیجه همه تلف خواهند شد، شما باید این مطالب را به عباس میرزا برسانید، احمدعلی میرزا سخنان آنها را قبول کرد ولی میرزا موسی خان با خوانین مخالف بود و مردم را به طرفداری از عباس میرزا تحریک می‌کرد.

عباس میرزا به خراسان آمد و بین او و رضاقلی خان زعفرانلو جنگ در گرفت رضاقلی خان به قلعه امیرآباد پناه برد، عباس میرزا سلطان میدان سر ولایت را از رضاقلی خان گرفت، و سرانجام رضاقلی خان از قلعه امیرآباد بیرون شد و نزد عباس میرزا رفت و تسلیم گردید، ما در این باره در شرح حال عباس میرزا در همین کتاب باز هم بحث خواهیم کرد.

پس از جریان رضاقلی خان زعفرانلو عباس میرزا وارد مشهد مقدس شد و به رتق و فتق و امور پرداخت و احمدعلی میرزا حاکم خراسان هم در سال ۱۲۴۷ خراسان را ترک گفت و به تهران رفت، و در حقیقت از طرف عباس میرزا از مقامش خلع گردید و خراسان زیر نظر نائب السلطنه در آمد.

منابع: روضة الصفا، تاریخ نو، رجال بامداد و ناسخ التواریخ.

۱۷۷- احمد قمی منشی

قاضی میراحمد منشی یکی از مورخان و منشیان بزرگ عصر صفوی بود، او در سال ۹۵۳ در شهر قم متولد گردید و در این محل نشو و نما یافت، در سن یازده سالگی همراه پدرش به مشهد مقدس رضوی رفت، پدرش قاضی شرف الدین حسین قمی معروف به میر منشی از بزرگان عصر خود و از شخصیت های علمی و ادبی بود، و در تشکیلات دولت صفوی به کار اشتغال داشت.

قاضی شرف الدین در مشهد مقدس با سلطان ابراهیم میرزا صفوی که از شاهزادگان هنرمند صفوی بود کار می کرد، قاضی احمد نیز با پدرش در مشهد زندگی می نمود، منشی میراحمد در مشهد به تحصیلات و فراگیری علوم اشتغال پیدا کرد و از محضر استاتید بزرگ این شهر استفاده نمود، تا آنگاه که خود یکی از دانشمندان و هنرمندان به نام گردید.

قاضی احمد میر منشی نزد میر سید احمد مشهدی خط نستعلیق را فرا گرفت و مدت بیست سال در نزد سلطان ابراهیم میرزا صفوی در مشهد بسر برد و از آن هنرمند نامی هم بسیار بهره برد، او پس از مدتی اقامت در مشهد به تبریز رفت و بعد در دربار سلطان محمد پدر شاه عباس به وزارت رسید و پس از چندی از این مقام هم کنار گذاشته شد.

علامه تهرانی در طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: قاضی احمد فرزند میر منشی شرف‌الدین حسین حسینی بود، جد میراحمد درقم و توابع آن شغل قضاء داشت و جد مادری او شرف‌الدین عبدالمجید هنگام تسلط ترکمانها برقم بدست آنها کشته شد، او در هفدهم ماه ربیع‌الاول سال ۹۵۳ درقم متولد شد و با پدرش به خراسان مهاجرت کرد و مدت بیست سال در آنجا اقامت نمود.

او در مشهد مقدس رضوی در نزد اساتید مشغول تحصیل شد، در سال ۹۷۴ عازم عتبات عراق گردید و در زمان خداینده معاون شاه غازی مستوفی الممالک گردید و در سال ۹۸۸ معاون صدارت شد و در دیوان مشغول کار گردید، او در سال ۹۹۴ به وزارت شهرستان قم منصوب شد و در سال ۹۹۹ کتاب خلاصه التواریخ را تألیف کرد و به شاه عباس هدیه نمود.

منشی میراحمد در سال ۱۰۰۷ در قزوین شغل دیوانی داشت و بعد از این کار معزول گردید، سرنوشت او پس از سال ۱۰۰۷ روشن نیست و معلوم نشد در کجا زندگی می‌کرده و در چه سالی در گذشته است، از قاضی میراحمد تألیفات و آثاری به جای مانده که اکنون مورد استفاده می‌باشد، تعدادی از آثار او چاپ شده‌اند و بعضی هم به صورت خطی موجود می‌باشند:

۱- گلستان هنر، این کتاب در شرح حال خطاطان و مذهبیان و مصوران تألیف گردیده و یکی از بهترین آثار هنری می‌باشد، نگارنده این سطور در سفر اول خود به هندوستان که در سال ۱۳۴۵ شمسی انجام گرفت نسخه‌ای از آن را در کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد دکن پیدا کرد و از آن میکروفیلم تهیه نمود، این کتاب توسط سهیلی خوانساری چاپ شده است.

۲- خلاصه التواریخ که در حالات سلاطین صفویه تألیف شده و به خلاصه عباسی نیز مشهور می‌باشد یکی از تألیفات او است، این کتاب در چندین جلد تألیف گردیده و قسمتی از آن توسط احسان اشراقی در تهران چاپ شده است، نگارنده یک

نسخه عکسی از این کتاب را در اختیار دارد.

۳- منتخب الوزراء که نسخه‌ای از آن در توپینگن آلمان محفوظ است.

۴- مجمع الشعراء و یا تذکرۃ الشعراء

۵- رساله‌ای در تاریخ قم که در مجله بررسیهای تاریخی چاپ شده است.

منابع: اعلام شیعه قرن ۱۱ و مقدمه گلستان هنر.

۱۷۸- احمد قوام

احمد قوام معروف به قوام السلطنه از رجال بزرگ سیاسی اواخر قاجاریه و دوره پهلوی بود، او در پست‌های وزارت و ریاست وزراء و استانداری سالها فعالیت داشت و در زمان احمدشاه قاجار به حکومت خراسان منصوب شد، و مدتی در مشهد حکمرانی کرد، استانداری او در خراسان مقارن کودتای سال ۱۲۹۹ بود و با دولت مرکزی درگیری پیدا کرد و به زندان افتاد.

احمد قوام فرزند ابراهیم معتمد السلطنه و از احفاد آقا محسن آشتیانی بود، او در سال ۱۲۹۰ قمری در تهران متولد شد و چون در یک محیط اشرافی به دنیا آمده بود از جوانی به درباره ناصرالدین شاه پیوست و جزء خدمتکاران او گردید، او در سال ۱۳۱۴ قمری به همراهی دائیش میرزا علی خان امین الدوله که به حکومت آذربایجان منصوب شده بود به تبریز رفت.

او در تبریز در سمت ریاست دفتر حاکم آذربایجان مشغول کار گردید، پس از مدتی امین الدوله صدراعظم شد و او به سمت منشی حضور برگزیده شد، او هم چنان در مشاغل گوناگون بکار مشغول بود تا مشروطیت در ایران پا گرفت در زمان سردار اسعد بختیاری معاون وزیر کشور گردید، و بعد در وزارتخانه‌های مختلف به کار مشغول شد.

قوام السلطنه در سال ۱۲۹۷ خورشیدی حاکم خراسان گردید و تا سال ۱۲۹۹

در آنجا بود، هنگام حکومت او در خراسان در کشور کودتا شد و رضا خان به عنوان سردار سپه در صحنه سیاست ایران ظاهر گردید، گروهی از رجال سیاسی بازداشت و زندانی شدند، و سید ضیاءالدین طباطبائی به ریاست وزراء برگزیده شد و زمام امور را به دست گرفت.

پس از اینکه سید ضیاء به مقام ریاست وزراء رسید و در مسند قدرت نشست به کلنل محمدتقی خان فرمانده ژاندارمری خراسان دستور داد قوام السلطنه را بازداشت کرده به تهران بفرستد، کلنل هم طبق دستور او را توقیف کرد و تحت الحفظ به تهران روانه نمود، او پس از ورود به تهران زندانی گردید، او در زندان بود که حکم ریاست وزرائی خود را دریافت کرد.

او از زندان به کاخ نخست وزیری رفت و زمام امور را در دست گرفت، ولی حکومت او بیش از چهار ماه طول نکشید، در زمان حکومت او کلنل محمدتقی خان که از وی بیم داشت در خراسان قیام کرد، ولی عشایر خراسان بر ضد او قیام کردند و با حمایت دولت مرکزی در نزدیک شهرستان قوچان او را کشتند، ما این موضوع را در شرح حال محمدتقی خان پسیان خواهیم آورد.

قوام السلطنه هم چنان در تمام دوران رضاشاه در کارهای سیاسی دخالت می کرد و فراز و نشیب هائی برای او پیش آمد، در دوره محمدرضا شاه هم به نخست وزیری رسید، او برای بیرون کردن قوای شوروی از ایران بسیار تلاش کرد و برای همین جهت به مسکو رفت و با استالین ملاقات کرد و در نتیجه قوای شوروی ایران را ترک گفت.

او در سال ۱۳۳۱ پس از استعفای دکتر مصدق حکم نخست وزیری را از شاه گرفت و چون مقارن با ملی شدن صنعت نفت بود و مردم در هیجان سیاسی بودند و حکومت مصدق را می خواستند، قوام اعلامیه بسیار شدید اللحنی صادر کرد و مردم را تهدید نمود که در صورت عدم سکوت چوبه های دار را بر پا خواهد نمود و گروهی را به

دار خواهد آویخت.

مرحوم حاج سید ابوالقاسم کاشانی رحمه الله علیه اعلامیه بسیار شدیدی بر علیه قوام صادر کرد و او را نکوهش نمود، مردم قیام کردند و گروهی کشته شدند و در نتیجه قوام سقوط کرد و بار دیگر دکتر مصدق نخست وزیر شد قوام السلطنه از این تاریخ منزوی گردید و از صحنه سیاست کنار رفت تا آنگاه که در تیر ماه سال ۱۳۳۴ در گذشت و در صحن بزرگ قم دفن شد.

نگارنده گوید:

شرح زندگی قوام السلطنه بسیار مشروح است و ما به همین اندازه بسنده کردیم، نطق های سیاسی و فعالیت های او در کتب و مجلات و جرائد آمده است، قوام السلطنه خط نستعلیق را بسیار خوب می نوشت و مناجات منظوم امیر المؤمنین علیه السلام به خط زیبای او چاپ شده است.

۱۷۹- احمد کرمانشاهی

در روزنامه ایران شماره ۷۷۹ مورخ ششم ماه صفر سال ۱۳۱۰ قمری آمده که در این سال در مشهد مقدس بیماری اسهال و استفراغ شیوع پیدا کرد، میرزا سید احمد کرمانشاهی و دیگر اطباء به درمان بیماران مشغول شدند از این میرزا احمد شرح حالی در دست نیست.

۱۸۰- احمد کمال

او یکی از شاعران و سخنسرایان معاصر مشهد مقدس می باشد، و مورد احترام و تکریم اهل علم و ادب قرار دارد، نگارنده این سطور در منزل این شاعر عالی مقام و ادیب سخنور حضور پیدا کرد و بهره مند شده است.

او در مشهد مقدس با عنوان احمد کمالپور مشهور می باشد و در شعر کمال

تخلص می‌کند، آقای کمالپور در سال ۱۲۹۷ شمسی در مشهد مقدس پا به جهان گذاشت و تحصیلات ابتدائی و دبیرستانی خود را در مشهد مقدس انجام داد، او از آغاز به ادبیات و شعر علاقمند بود.

احمد کمال در انجمن‌های ادبی مشهد حضور پیدا می‌کرد و با شاعران مشهدی در ارتباط بود، و از محضر اساتید فن بسیار استفاده نمود تا خود در صف شاعران و ادیبان و صاحب نظران در شعر و ادب قرار گرفت، و اکنون یکی از استادان مسلم و پیشکسوتان اهل ادب در مشهد محسوب می‌گردد.

مجموعه اشعار او در گلشن کمال گردآوری و چاپ شده است، اهل فضل و ادب از آن استفاده می‌کنند، احمد کمال مردی عارف و دارای کرامت نفس می‌باشد، او مردی متدین و عاشق اهل بیت عصمت و طهارت بوده و از شیفتگان امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام است.

او ضمناً یکی از ورزشکاران باستانی در مشهد مقدس می‌باشد، و جامعه ورزشکاران و پهلوانان برای او احترام خاصی قائلند و او را از رهبران و مربیان و پیشکسوتان خود می‌دانند، وی دارای صفت جوانمردی است و نمونه‌ای از جوانمردان این مرز و بوم بوده که پهلوانی و ادب را در هم آمیخته است.

چند سال قبل در مشهد مقدس رضوی مجلس بزرگداشتی برای این استاد ارجمند تشکیل گردید، گروهی از اساتید و رجال علم و ادب و تعدادی از شاعران مشهدی و غیر مشهدی در آن مجلس شرکت داشتند و از مقام ادبی و شخصیت فرهنگی و ادبی استاد احمد کمال تجلیل به عمل آمد و مقام ادبی او مورد بحث و تحقیق قرار گرفت.

همانگونه که تذکر داده شد مجموعه اشعار او در «گلشن کمال» چاپ شده و ما اکنون نمونه‌ای از اشعار او را در اینجا به نظر خوانندگان می‌رسانیم:

ای زادگه من ای خراسان وی از تو سرشته ماء و طنیم

ای خاک تو توتیای چشمم	وی کوخ تو کاخ دلنشینم
دامان تو گاهواره من	مهرت بهتر ز فرو دینم
در سایه مهرپرور تو	آسوده ز خشم آن و اینم
گر بنوازی و گر برانی	ما وای دگر نمی‌گزینم
می‌سایم و سوده‌ام سر اینجا	این بودم و تا ابد همینم
زینها همه بگذریم عمری است	مداح امام هشتمینم
از دامن مزرع ولایش	عمری است گدای خوشه چینم
ای اختر آسمان عزت	دریاب که مانده بر زمینم
دانی که بجز تو کس ندارم	درمانده مخواه بیش از اینم
ای حافظ عرض و آبرویم	وی حامی روز واپسینم

استاد کمال این قطعه را در سال ۱۳۴۵ سروده است، شاعر عالی مقام معاصر خراسان قصیده بلندی دارد تحت عنوان «ای خراسان» که نمونه‌ای از قصائد بلند شاعران قدیم خراسان می‌باشد در اینجا به نظر اهل ذوق و ادب می‌رسانم:

ای خراسان ای زمینت جنت الماء و ای من
 ای غبارت توتیای دیده بینای من
 ای خراسان ای محیط مهبط روح الامین
 ای حریم دلگشایت وادی سینای من
 ای خراسان ای ز خورشیدت جهانی تابناک
 ای فروغت روشنی بخش شب یلدای من
 ای خراسان ای مقام امن، ای دار الولا
 ای ز تو مهر ولایت نقش بر سیمای من
 ای خراسان ای مطاف شیعه‌ای باب المراد
 ای تو بیت المقدس و ای کعبه، ای بطحای من

ای خراسان ای مرا پرورده در دامن مهر
 شمه‌ای بشنو ز او صاف خود از لبهای من
 نیک می‌دانم ندارم در سخن دستی قوی
 فاش گویم نیست توصیف تو در یارای من
 طبع خاموش من و خورشید جان افروز تو
 روضه زیبای تو وین نظم نازیبای من
 در مدیحت بس که فرموده است ختم المرسلین
 می‌شود در طوس مدفون عضوی از اعضای من
 از امام راستین بشنو سخن آن جا که گفت:
 از خراسان سرزند خورشید ای ابنای من
 ای بهشت جاودان ای خطه زیبای طوس
 ای فضای دلگشایت مأمن و مأوای من
 هم توئی دار السرور و هم توئی دارالقرار
 هم توئی دار الامان، هم مشهدت منشای من
 تربت مسجود آدم، مرقدت طور کلیم
 مدفنت معراج عیسی روضهات ملجای من
 ای که در آغوش پاکت خفته فرزند رسول
 اختر برج ولایت هشتمین مولای من
 ای سلیل مرتضی، ای اصل دین ای بوالحسن
 ای خدا از تو رضا، ای از تو استرضای من
 تا به نیشابور خواندی خطبه توحید را
 شد نیشابور از شرافت مسجد الاقصای من

شرط کردی چون ولای خویش را در آن حدیث
 پر بود از آن ولا هر جزوی از اجزای من
 ای جهان لطف، ای بحر کرم، ای اصل جود
 مهر امروز تو باشد توشه فردای من
 در دبستان تو خواندم ابجد توحید را
 مکتب والای تو شد مکتب والای من
 عازر از اعجاز عیسی گر زمانی زنده ماند
 زنده جاویدم از عشق تو ای عیسیای من
 دامننی آلوده دارم ای زلال بی‌زوال
 پاک کن ز آلودگی دامن شوخ آلالی من
 در جوانی گر خطائی رفت معذورم بدار
 یاری‌ام کن تا نلغزد روز پیری پای من
 هر چه هستم خوانه زادم، رحمتت را در خورم
 لطف کن منگر به عصیان‌های بی‌احصای من
 تا مرا یاد است، چشمم بوده و احسان تو
 و امگیر احسان خود را از من ای مولای من
 بر ندارم یک نفس دل از تو والطف تو
 گر بساید آسیای نه فلک اعضای من
 من که در هر صبح چون خور آستان بوس توام
 لحظه‌ای گر دور مانم ز آستانت وای من
 نیاز پرورد وصالم از درت دورم مکن
 طاقت دوری ندارد این دل شیدای من

ریشه در این خاک دارم از ازل دارم امید
 با تو باشم تا ابد این است استعدادی من
 تا گشودم بال در این بوستان بگشوده‌ام
 مرغ دست آموزم و این باغ باشد جای من
 آشیان دل به گلزار تو بستم از نخست
 نغمه پرداز تو باشد بلبل گویای من
 همتم نگذاشت تا بر خاک ریزم آبرو
 بی‌نیاز از غیر باشد همت والای من
 تا برویت دیده بگشودم نظر بستم ز خلق
 گر چه اندر سیم و زر گیرند سر تا پای من
 غیر در کاه تو کانا بنده‌سان آرم نماز
 خم نخواهد شد به پیش هیچکس بالای من
 من نه تنها حلقه در گوشم که در این پیشگاه
 حلقه در گوشند هم آباء و هم ابنای من
 این تو و آن مهربانها و آن لطف عمیم
 این من و این زشتکاریهای بی‌پروای من
 هر کسی فردای محشر دامنی آرد بدست
 دست ما و دامنیت ای منجی فردای من
 بر سر خوان توام مهمان و از شرم گناده
 غیر اشک چشم آبی نگذرد از نای من
 روزهای زندگانی خیره طی شد ای دریغ
 لحظه‌ای روشن نشد از پرتوی شبهای من

دل اگر در خون نشست و خون اگر از دیده رفت
 هیچ کس نشنیده از لبهای من شکوای من
 ناله‌ام هرگز نیاززده است گوش خلق را
 گر فلک شد تیره گون از آه دود آسای من
 حاجت خود را چو بیدردان نکردم آشکار
 عمر اگر بر باد شد بر جاست استغنائی من
 روز شد با شب قرین و بخت شد با خواب جفت
 سر نزد خورشید بخت از مشرق دنیای من
 نیست پروائی مرا از گیر و دار روزگار
 تا که باشد در جوار آستانت جای من
 گر نهان دارم ز مردم ناله جانسوز را
 نیست پنهان از تو آلام دل در وای من
 شاهد آرم مصرع استاد شروان را که گفت:
 چون فلک شد پر شکوفه نرکس بینای من
 چامه را گفتم بدان امید تا روز جزا
 بر رخم چشم عنایت وا کند مولای من
 خواستم تا چامه را زینت دهم با نام تو
 ماند از گفتن دریغا منطق گویای من
 یافت پایان چامه در میلاد مسعودش کمال
 گر قبول افتد رود از یاد من غمهای من
 این قصیده شیوا در سال ۱۳۶۲ سروده شده است.

۱۸۱- احمد گلچین معانی

او یکی از دانشمندان و محققان و شاعران و ادیبان معاصر است آقای گلچین سراسر زندگی خود را وقف نگارش و تألیف و تحقیق کرد، آثار زیادی از خود به جای گذاشت. او یکی از رجال پرکار و نامدار عصر ما می باشد، و بی نیاز در هر تعریف و توصیف است.

آقای احمد گلچین در دی ماه سال ۱۲۹۵ شمسی در تهران متولد شد، و پس از طی تحصیلات مقدماتی در وزات دادگستری استخدام شد و تا سال ۱۳۲۸ در این وزارت کار کرد، ولی او از این شغل راضی نبود و می خواست خود را از دادگستری نجات دهد او قصیده برای یکی از اولیاء امور نوشت که بیت ذیل از آن قصیده می باشد: چند در دیوان نشستن خیز و دیوان واگذار

نیستی دیوانه دیوان را به دیوان واگذار
او در اثر سرودن این قصیده موافقت دادگستری را جلب کرد و از آنجا بیرون شد و به کتابخانه ملی رفت و بعد از مدتی به کتابخانه مجلس منتقل شد، و پس از چهار سال خدمت در کتابخانه مجلس در سال ۱۳۳۲ بازنشسته شد، و دنبال کارهای علمی، ادبی و تحقیقاتی رفت.

مهاجرت به مشهد مقدس

آقای احمد گلچین معانی در سال ۱۳۳۳ به مشهد مقدس رضوی رهسپار شد و در آستان قدس به کار مشغول گردید، او به سمت کارشناس امور کتاب در کتابخانه مبارکه رضویه استخدام گردید و به کارهای فرهنگی مشغول شد، او در این مدت تعدادی از کتابهای خطی کتابخانه آستان قدس را بررسی کرد فهرستی از مخطوطات را تهیه نمود.

او در سال ۱۳۳۳ تا کنون در مشهد مقدس اقامت دارد و به کارهای فرهنگی و ادبی و تألیف و نگارش و تحقیق متون ادامه می‌دهد، با اینکه سالیان درازی است بیمار و رنجور است ولی تا آنجا که در توان دارد از کارهای علمی دست بر نمی‌دارد.

مقالات و تألیفات او

آقای گلچین از مردمان فاضل و پر کار عصر ما می‌باشد، مقالات متعدد و بی‌شماری در مجله‌ها و نشریات گوناگون در موضوعات مختلف به رشته نگارش در آورد، که همواره مورد استفاده محققان و مؤلفان می‌باشد، مقالات پر بار و پر محتوا و مفید برای فضلاء و دانشمندان.

یکی از کارهای مفید و پر فائده او تحقیق تعدادی از متون فارسی بوده که ایشان روی آن متون بسیار کار کردند و با توضیحات و حواشی سودمند و مقدمه و تعلیقات چاپ و منتشر نمودند، و خدمت بزرگی به زبان و ادبیات فارسی و نشر علم و ادب انجام دادند.

نوشته‌ها و تألیفات او در تاریخ ادبیات فارسی مخصوصاً کاروان‌هند و تذکره نویسی از آثار بزرگ و ماندنی می‌باشند که همواره از منابع مهم در زبان فارسی خواهند بود، افزون بر اینها او شاعری برجسته و سخنوری ادیب هست که در عالم شعر و شاعری هم مقامی والا دارد و دیوان او پنج هزار بیت است، و آثار او عبارتند از:

۱- گلزار معانی مجموعه‌ای از اشعار مشاهیر علم و ادب

۲- گلشن راز و شروح مختلف آن

۳- شهر آشوب در شعر فارسی

۴- تاریخ تذکره‌های فارسی در دو مجلد

۵- مکتب وقوع در شعر فارسی

۶- شرح دیباچه انیس الارواح

- ۷- شرح تذکره پیمانه که ذیلی است بر تذکره میخانه
 - ۸- فرهنگ دیوان صائب در دو مجلد
 - ۹- تذکره کاروان هند
 - ۱۰- تصحیح و چاپ لطائف الطوائف از فخرالدین علی
 - ۱۱- تصحیح و چاپ تاریخ ملازاده
 - ۱۲- تذکره میخانه ملا عبدالنبی قزوینی
 - ۱۳- رساله در بیان کاغذ و مرکبات
 - ۱۴- تصحیح و چاپ تذکره منظوم از محمدباقر اصفهانی
 - ۱۵- تصحیح و چاپ کنوز الاسرار و رموز الاحرار احمد غزالی
 - ۱۶- رساله در احوال آل بنجیر
 - ۱۷- فهرست مجموعه های خطی کتابخانه مجلس
 - ۱۸- فهرست کتب خطی عبدالحسین بیات
 - ۱۹- فهرست بخش از کتب خطی کتابخانه آستان قدس
 - ۲۰- راهنمای گنجینه قرآن
 - ۲۱- مجموعه اشعار عصری
 - ۲۲- دیوان مشتمل بر پنج هزار بیت از انواع شعر
- در سال ۱۳۷۷ در مشهد مقدس رضوی برای تجلیل از خدمات ادبی و فرهنگی استاد احمد گلچین معانی مجلسی ترتیب یافت و در مورد کارهای علمی و تحقیقاتی او سخنرانیهائی انجام گرفت و در مورد زندگی و فعالیت های فرهنگی جزوه تألیف و چاپ گردید. او پس از سالها بیماری در سال ۱۳۷۹ در مشهد درگذشت.

۱۸۲- احمد مشهدی

او فرزند متولی آستان قدس رضوی بوده است، در فارسنامه ناصری گوید: سید

احمد فرزند متولی آستان قدس مشهد فرمان مجعولی از طرف شاه طهماسب دوم در سال ۱۱۳۶ جعل کرد و وارد ابرقو شد، او مدعی گردید که شاه طهماسب ایالت فارس را به من داده‌اند.

مردم ابرقو از وی اطاعت کردند، او به طرف شیراز حرکت کرد و وارد مرو دشت در هشت فرسنگی شیراز شد، زبردست خان والی شیراز با فوجی از لشکریان خود جلو او را گرفتند، و با سید احمد جنگ کردند، سید احمد شکست خورد و به طرف ابرقو برگشت.

اهالی ابرقو هنگامی که متوجه شدند حکم ولایت او جعلی است وی را دستگیر کردند و زندانی نمودند، او از زندان گریخت و به طرف جهرم رفت و گروهی را گرد خود جمع کرد و داراب را نیز تصرف نمود، او از ایالت فارس به طرف کرمان رفت و این شهر را هم تصرف کرد.

او در ماه ربیع الاول سال ۱۱۴۰ جلوس نمود و به نام خود سکه زد و کلاه شاهی بر سر نهاد، و به رتق و فتق و عزل و نصب مشغول گردید، بعد از مدتی بین او و سپاه اشرف جنگ در گرفت، او را در جنگ اسیر کردند و به اصفهان بردند و اعدام نمودند، در جهانگشاهی نادری هم این داستان را نقل کرده است.

۱۸۳- احمد مشهدی خطاط

او یکی از خطاطان معروف و خوشنویسان مشهور مشهد مقدس بود، نام او در تذکره‌های خوشنویسان و هنرمندان آمده است، همگان از وی به نیکی و هنرمندی یاد می‌کنند، قاضی میر احمد منشی قمی در کتاب گلستان هنر یا تذکره خطاطان و مذهبان و مصوران گوید:

استاد میر سید احمد از سادات حسینی مشهد مقدس بود، پدرش به امر و خدمت شمع ریزی سرکار آستان مقدسه منوره سدره مرتبه اشتغال داشت حضرت میر در اوائل

حال چون خطش صورتی پیدا کرد ذوق خوشنویسی در سرش افتاد از مشهد مقدس عزیمت هرات نمود.

او خود را به خدمت مولانا میر علی رسانید و در سلک شاگردان او منتظم گردید و سرآمد شاگردان میر شد و در آن ایام آنچنان گردید که هر چه می نوشت از خط میر فرقی نداشت، میر از هرات به بلخ پیاده رفت و از آنجا عزیمت بخارا نمود یک چند در خدمت مولانا میر علی بود.

بعد از آن به مشهد مقدس معلى عود نمود، و پس از چند سال که در مشهد مقدس بودند به عزم درگاه شاه طهماسب به عراق و آذربایجان رفت و در اردوی معلى ملازم رکاب بود و همگی اوقات در مجلس بهشت آئین راه داشت و رعایت ها یافت.

بعد از آن میر مرخص شده به مشهد مقدس آمد مقرر شد که جهت نواب اعلى کتابت نماید و تحویلی مقرر شد که جهت او مرحومی آقا وزیر خراسان از وجوهات خاصه شریفه بدو رساند و سیور غالی در مشهد مقدس بدو عنایت شد، میر قریب ده سال در آن محروسه به امر کتابت اقدام داشتند.

جمعی کثیر از ساده رخا و لاله عذاران آن سرحد در ملازمت میر مشق و تعلیم در روز دوشنبه و پنجشنبه می گرفتند و در آن زمان بازار عشق و جنون و هنگامه مشق و کیفیت افیون گرم بود و ازدحام عشاق و معشوقان در منزل ایشان در آن دو روز صحبت فراوان بود.

میر دو شاگرد مشهدی الاصل داشت که هر دو منظور نظر ایشان بودند و تعلق خاطری و گرفتاری نزد آنها داشتند، یکی مولانا حسنعلی و دیگری مولانا علیرضا، میر سید احمد چون به کتابت سرکار خاصه شریفه مشغول بود بی جهت خاطر مبارک اشرف از او منحرف شد.

به یکبار تحویلات و سیورغال سنوات را از آن مرد بی گناه مسترد کرده و در کل قطع کردند، او از مشهد مقدس به مازندران رفت و مدتی در آنجا توقف کرده و بار دیگر

به مشهد بازگشت، او در زمان شاه اسماعیل ثانی به قزوین رفت و در آنجا اقامت گزید. شاه اسماعیل او را در بالا خانه سر در باغ سعادت آباد دار السلطنه قزوین فرود آورده و او را مشمول عواطف شاهانه گردانید، چون نواب شاه اسماعیل به عالم آخرت خرامید میر باز به مازندران رفت و در سال ۹۸۶ در آنجا درگذشت میر گاهی شعر می‌گفت و این رباعی از اوست:

گاهی ز حجاب هستیم بود ملال که داشتم از زمانه صد فکر محال
ناگاه بدام دلبری افتادم از جمله قیده‌ها شدم فارغبال

قاضی احمد گوید: فقیر دو مرتبه که به مشهد مقدسه رفتم و به مطالعه اشتغال داشتم، گاهی مشق از حضرت میر گرفته و تعلیم از او می‌گرفتم و در سلک شاگردان او منتظم بودم میر مفردات و مرقعی و قطعه بسیاری به اسم فقیر که همانا ایشان بودم نوشته که همه در انقلاب زمان از دست به رفت.

مهدی بیانی در احوال خوشنویسان از مناقب هنروران نقل می‌کند: محمد رحیم مشهدی و قانعی و محمد حسین تبریزی و باباشاه اصفهانی از شاگردان سید احمد بوده‌اند، متاخرین تذکره نویسان مانند میرزا حبیب و میرزا سنگلاخ و سپهر به وی لقب غزال العین داده‌اند، معزالدین محمد کاشانی از خطاطان مشهور قطعه شعری در تاریخ وفات او سروده و گوید:

فرید خطه خط سید احمد مشهد که دست قدرتش از روی خط گشوده نقاب
وحید دهر محمد حسین تبریزی که از سحاب قلم می‌فشاند در خوشاب
ز رشحه قلم مشکبار این هر دو چو شد صحائف آفاق جمله زینت یاب
ز حاکمی که بود عامل دفاتر عمر رسید حکم نویسنده اجل بشتاب
قلم کشید بر اوراق عمر این هر دو برات زندگی هر دو را نمود خراب
معزی از پی تاریخ شد بفکر شبی در این خیال چو خوابش ربود دید بخواب
که این دو کاتب قدرت نویس را تاریخ نوشت کاتب تقدیر قبله الکتاب

آثار سید احمد مشهدی

- ۱- در کتاب احوال و آثار خوشنویسان گوید: یک نسخه دیوان غزلیات امیر شاهی سبزواری که در سال ۹۸۲ به خط او کتابت شده در کتابخانه کاخ گلستان موجود است.
- ۲- یک نسخه لوايح جامی که در سال ۹۷۸ کتابت شده در کتابخانه پتربورک موجود می باشد.
- ۳- یک نسخه نزهة العاشقين که در سال ۹۷۰ تحریر شده در کتابخانه پتربورک است.
- ۴- قطعات متعدد و یک مرقع در کتابخانه اوقاف استانبول که در سال ۹۶۵ و ۹۷۳ کتابت شده اند.
- ۵- یک مرقع به خط نستعلیق در کتابخانه دانشگاه اسلامبول.
- ۶- قطعاتی در کتابخانه کاخ گلستان و آستان قدس رضوی و کتابخانه ملی وین و موزه بستن و کابل موجود می باشند.

۱۸۴- احمد معتمد التولیه

او یکی از کارگزاران آستان قدس رضوی در زمان نیابت تولیت مؤید الدوله بود، و عنوان وزارت آستان قدس را به عهده داشت و امور جاری تشکیلات روضه مبارکه رضویه توسط او انجام می گرفت، در شماره ۸۴۷ روزنامه ایران مورخ بیست و سوم ربیع الاول سال ۱۳۱۲ قمری آمده است:

جناب حاج میرزا احمد معتمد التولیه وزیر آستانه مقدسه رضویه در موقع تحویل سال جدید از مشهد مقدس به تهران آمده و هدایائی از طرف آستان قدس رضوی برای ناصرالدین شاه آورد، ناصرالدین شاه هم در عوض یک قطعه عکس خود

زا که در یک قاب مزین به الماس گذاشته شده بود به وی داد و برای کارگذاران آستانه مقدسه هم هدایائی توسط او ارسال نمود.

در این خبر همچنین آمده که ناصرالدین شاه یک انگشتر الماس برای میرزا احمد مجتهد و یک انگشتری برای حاج شیخ محمدتقی مجتهد و یک عصای مرصع برای حاج میرزا محمدباقر مجتهد و یک عصای مرصع برای حاج میرزا حبیب‌الله مجتهد و یک قاب عکس مکمل به الماس برای میرزا شفیع اعتماد التولیه فرستاد. در پایان این خبر آمده: پس از وصول مواهب و عطایای ملوکانه به آستان ملائک پاسبان رضوی علیه السلام جنابان معزی الیهم در مجالس مخصوصه با تشریفات مقتضیه زیب دست و سینه اعتبار خود ساخته شاگرد و دعاگوی وجود اقدس همایون شهریارى شدند؟!

۱۸۵- احمد میرزا

احمد میرزا معین الدوله فرزند عباس میرزای قاجار در زمان حکومت محمدتقی میرزا رکن الدوله در مشهد زندگی می‌کرد و به کارهای حکومتی هم اشتغال داشت، بعد از مرگ فتحعلی شاه سلطنت به محمدشاه فرزند عباس میرزا منتقل گردید، محمدشاه احمد میرزا برادرش را با دو نفر از برادران در اردبیل زندانی کرد و ارتباط آنها را با مردم قطع نمود.

در سال ۱۲۵۱ پس از کشته شدن قائم مقام محمدشاه دستور داد برادران را به توپسراکان انتقال دهند و زندگی آنها را سر و سامان دهند، پس از درگذشت محمدشاه نوبت به ناصرالدین شاه رسید، او دستور داد احمد میرزا را با برادرانش به تهران بیاورند و شغلی به او بدهند، احمد میرزا به حکومت گلپایگان و خوانسار منصوب شد و بعد از آن به مازنداران رهسپار شد.

او بعد از آن به خراسان رفت، و در آنجا مشغول کار گردید، در سال ۱۲۹۹ که

محمد تقی میرزا رکن الدوله والی خراسان شد با او همکاری می نمود، هرگاه رکن التولیه برای سرکشی به شهرها و ولایات می رفت، احمد میرزا به جای او حکومت می کرد و به امور جاریه رسیدگی می نمود، احمد میرزا معین الدوله در محرم سال ۱۳۱۰ قمری در سن ۷۶ سالگی در مشهد درگذشت و در دارالحفاظ دفن شد.

۱۸۶- احمد ناظم التجار

او یکی از بازرگانان صاحب نفوذ زمان مشروطه در مشهد مقدس بوده است در روزنامه انجمن تبریز مورخ ۲۹ صفر سال ۱۳۲۵ که در تبریز منتشر می شده آمده است: به موجب اخبارات کتبی شهرت یافته بود که جناب ناظم التجار در مشهد مقدس بر ضد مشروطه بوده و مانع از تأسیس انجمن می شود.

لذا از طرف انجمن مقدس تبریز تلگرافی به عنوان جناب مشار الیه مخابره شده و سبب ضدیت را در تشکیل انجمن استفسار فرموده بودند، تلگرافی از خود مشار الیه و انجمن ملی ارض اقدس مبنی بر تبرئه و رفع تهمت و مشعر بر اقدامات و اهتمامات جناب ایشان در پیشرفت مقاصد و تأسیس انجمن رسیده است.

ناظم التجار در پاسخ تلگراف انجمن تبریز، تلگرافی به صورت ذیل به انجمن تبریز مخابره کرد: حضور مبارک حضرات آقایان انجمن مقدس ملی دامت تأییداتهم تلگراف مبارک زیارت و باعث حیرت گردید، مقابل زحمات خود منتظر تحسین و مرحمت بودیم.

نتیجه عکس بخشید مفسدین اغراض خود را به خرج داده ولی فدوی خدمات خود را کرده و خواهم کرد، انشاء الله خدمات مجدانه حقیر متواتر به عرض مبارک می رسد ضمناً تلگرافی هم از طرف مشروطه خواهان مشهد به انجمن تبریز مخابره گردید و مخالفت ناظم التجار را با مشروطیت تکذیب نمود.

۱۸۷- احمد یزدی

او از علماء و خطباء مشهد مقدس بود، علامه جلیل القدر شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب نقباء البشر او را عنوان کرده و از وی به عنوان عالم و خطیب متبحر یاد می‌کند، مرحوم احمد یزدی یک دوره بحار الانوار را با خط خود نوشت و به کتابخانه مبارکه رضویه اهداء نمود.

شیخ احمد یزدی در ایام زندگی خود کتاب‌هایی تألیف کرد و آثار او عبارتند از نوامیس العجب در شرح زیارة رجب، نوامیس العرفان در شرح صلوات شعبان باقیات الصالحات، بحر الدموع، سماء الغزوات، الشمس المضيئة، خزائن الانوار، معضلات، الحجج و الحقائق، تسلیات الرسول، منفجر المعانی، نوش و نیش. براهین الخواص، درجات الاصحاب، تفسیر سوره و الفجر، مثنوی نان و سرکه که چاپ شده است، جمال النبال و مقناطیس الابرار، او حج خانه خدا را به جای آورد و در سال ۱۲۸۸ درگذشت، سید محمود مرعشی والد سید شهاب‌الدین مرعشی هنگام زیارت مشهد مقدس رضوی از وی اجازه روایت دریافت کرد، تألیفات او در الذریعه ذکر شده‌اند.

۱۸۸- احمد بن ابراهیم طوسی

در کتاب نامه دانشوران ضمن شرح حال ابراهیم بن یعقوب فرزند قاضی ابویوسف آمده است که ابو محمد احمد بن ابراهیم طوسی از شاگردان ابراهیم بن یعقوب بوده است و در بغداد از وی دانش فرا گرفته است.

۱۸۹- احمد بن ابی الحسن طوسی

او یکی از محدثان قرن پنجم هجری بوده است، ابوسعید سمعانی در ذیل عنوان

«السروی» از ابوالحسن علی بن اسماعیل سروی یاد می‌کند و گوید: او از ابوسعید احمد ابن ابی‌الحسن طوسی روایت کرده است، از ابوسعید طوسی عنوانی خاص در مآخذ بدست نیامد.

۱۹۰- احمد بن احمد طوسی

او نیز از علماء و محدثان قرن پنجم هجری بوده است، ابوسعید سمعانی در کتاب التّحجیر در شرح حال ابوسعید نوقانی گوید: ابونصر احمد بن احمد بغدادی نوقانی از او روایت می‌کند، سمعانی در نوقان با این ابوسعید ملاقات کرده و از وی حدیث و اخبار شنیده است، شرح حال ابوسعید در حرف نون این کتاب خواهد آمد.

۱۹۱- احمد بن اسماعیل طوسی

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد او را عنوان کرده و گوید: احمد بن اسماعیل ابوبکر طوسی در بغداد سکونت اختیار کرد و حدیث گفت او در بغداد از یحیی بن عثمان و عمرو بن علی صیرفی روایت می‌کرد و ابوبکر اسماعیل جرجانی هم از وی روایت می‌کند، خطیب سال وفات او را نیاورده است.

۱۹۲- احمد بن اسماعیل طالقانی

او از عالمان و راویان قرن پنجم بود، ابوسعید سمعانی در انساب خود ذیل عنوان «طالقان» گوید: رفیق ما ابوالخیر احمد بن اسماعیل طالقانی قزوینی جوانی صالح بود و سیره‌ای نیکو داشت، او با ما در نیشابور نزد ابو عبدالله فراوی تحصیل می‌کرد و کتاب‌های بزرگ را با هم از استاد شنیدیم، او با من به طوس آمد و ما در آنجا تفسیر ثعالبی را از مشایخ طوس فرا گرفتیم، او در آنجا به موعظه پرداخت و مردم هم به شرکت در مجلس او رغبت نشان دادند وی پس از طوس به قزوین رفت و در آنجا ساکن

گردید.

۱۹۳- احمد بن جعفر طوسی

او از مشایخ عرفا و متصوفه بوده و در دمشق سکونت داشته است، ابونصر سراج طوسی گوید: از ابوبکر احمد بن جعفر طوسی در دمشق شنیدم می گفت: ابویعقوب نهر جوری گرفتار بیماری شد، او در دلش درد شدیدی احساس کرد و این درد مدتها طول کشید، او می گفت: من دواي این درد را می شناسم ولی از آن استفاده نمی کنم و هم چنان با بیماری خود می سازم.

او به درمان بیماری خود نپرداخت تا آنگاه که از دنیا رفت، من از یک استادی پرسیدم چرا ابویعقوب بیماری خود را معالجه نمی کند، گفت: دواي بیماری او منحصر به داغ کردن موضع بود و او از این کار امتناع داشت و نمی خواست بدن او را داغ کنند و معتقد بود از داغ نمودن بدن نهی شده است.

ابونصر سراج در کتاب «اللمع» گوید: از ابوبکر طوسی شنیدم می گفت: مدت زمانی در این فکر بودم که چرا متصوفه فقر را اختیار کرده اند و آن را بر همه چیز ترجیح داده اند، من این موضوع را از مشایخ سؤال می کردم و کسی پاسخ قانع کننده ای نمی داد، تا روزی این موضوع را از نصر بن حمادی پرسیدم او گفت: آنها از این جهت فقر را برگزیدند که آن اولین منزل از منازل توحید است من این پاسخ را پسندیدم و قانع شدم.

۱۹۴- احمد بن حسن طوسی

ابن شهر آشوب در کتاب معالم العلماء از وی یاد می کند و گوید: ابوالعباس احمد ابن حسن بن علی فلکی طوسی از مفسران قرآن بوده است، او کتابی به نام منار الحق تألیف کرده و در آن از فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام در قرآن سخن گفته است و کتابی به نام تهذیب که در امامت نوشته شده بود شرح کرده است، ابن شهر آشوب از تاریخ

تولد و وفات او و یا زندگی وی چیزی نیاورده است.

۱۹۵- احمد بن حسن عاملی

شیخ ما علامه تهرانی رضوان الله علیه در طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم او را عنوان کرده گوید: احمد بن حسن بن علی حر عاملی برادر محمد بن حسن حراز علماء و صلحاء زمان خود بود، او از طرف حکومت صفویه به عنوان قاضی در مشهد مقدس انتخاب گردید، قبلاً برادرش در مشهد به شغل قضاء اشتغال داشت پس از اینکه برادرش در سال ۱۱۰۴ درگذشت او به جانشینی برادر برگزیده شد.

او در کتاب الدر المسلوک که نسخه‌ای از آن به خط خودش تحریر گردیده گوید: من در سال ۱۰۷۰ عازم عراق شدم و در ۱۰۷۱ برای حج به مکه معظمه مشرف گردیدم و در سال ۱۰۸۴ به مشهد مقدس برگشتم و در آنجا مجاور شدم و در این سال در مشهد زلزله شدیدی حادث شد که گنبد رضوی و دو مناره مسجد آسیب دیدند و شاه سلیمان قبه رضویه را مرمت کرد.

این عالم جلیل القدر بسیار پرکار و کثیر التألیف بوده است، او در تفسیر قرآن و تاریخ بسیار تبحر داشته و تفسیری نوشت و دو کتاب در تاریخ یکی مشروح و مفصل و دیگری مختصر تألیف کرد، آثار او عبارتند از:

- ۱- تفسیر قرآن، ۲- تاریخ کبیر، ۳- تاریخ صغیر، ۴- حاشیه مختصر نافع، ۵- جواهر الکلام، ۶- الدر المسلوک در دو مجلد، ۷- الثبر المسکوک، ۸- روض الناظرین وی گوید: من این کتاب را در پنجاهمین سال خود نوشتم، از اینجا معلوم می‌گردد که او در سال ۱۰۳۶ متولد شده است.

۱۹۶- احمد بن حسن یزدی

در کتاب الذریعة فی تصانیف الشیعه از وی یاد شده است، علامه تهرانی گوید:

مولی احمد بن حسن واعظ یزدی در مشهد مقدس اقامت داشت، و در حدود سالهای ۱۳۱۰ قمری درگذشت، او کتابهایی هم تألیف نموده که از جمله آنها منفجر المعانی و نواصیص العجب می باشند این کتاب در مواعظ نوشته شده و چاپ گردیده است، و از کتاب منفجر هم نسخه ای در کتابخانه مبارکه رضویه می باشد.

از تألیفات احمد بن حسن یزدی تفسیر سوره مبارکه فجر است و همچنین کتابی به نام الباقيات الصالحات و بحرالدموع تألیف کرده، صاحب الذریعه گوید: من یک نسخه از تفسیر او را نزد شیخ علی اکبر نهاوندی در مشهد مقدس مشاهده کردم، تألیف دیگر او به نام الحجج الحقائق است که در چهارده مجلد نوشته و در نواصیص العجب از آن یاد می کند.

۱۹۷- احمد بن حمدون طوسی

عبدالکریم بن محمد قزوینی در التدوین از او یاد می کند و گوید: احمد بن حمدون طوسی در سال ۵۰۷ وارد قزوین شد و از استاد شافعی بن مقرئ و ابن بدر نهاوندی حدیث گفت، رافعی به همین اندازه بسنده کرده و مطلب دیگری درباره او نیاورده است.

۱۹۸- احمد بن زاهر نوقانی

او از محدثان و راویان و علماء نوقان طوس بوده و نام او در کتاب منتخب سیاق عبدالغافر فارسی نیشابوری آمده است.

۱۹۹- احمد بن سلیمان طوسی

او از علماء و محدثان بزرگ عصر خود بود، و نام او در اسناد روایات و طرق مشایخ زیاد دیده می شود، خطیب بغدادی در تاریخ بغداد او را عنوان کرده و گوید:

احمد بن سلیمان طوسی کینه‌اش ابو عبدالله است، او از محمد بن عبدالرحمان مقری روایت می‌کند و همچنین کتاب نسب قریش را از زبیر بن بکار زبیری روایت کرده است، جعفر بن محمد مازنی و محمد بن عبدالرحمان مخلص هم از وی روایت می‌کنند. خضر بن داود گوید: احمد بن سلیمان طوسی همراه پدرش که متصدی برید و ارتباطات سریع بود در مکه نزد ما آمدند، در این هنگام ابو عبدالله زبیری کتاب نسب را تألیف کرده بود، سلیمان برای او هدایائی آورده بود، زبیر بن بکار در مقابل هدایای او کتاب نسب خود را به او هدیه کرد، سلیمان گفت: شما آن را بر من قرائت کنید، زبیر کتاب را قرائت کرد و احمد هم در استماع شرکت نمود.

خطیب گوید: ابوبکر بن شاذان از احمد بن سلیمان طوسی نقل کرده که او گفت من در سال ۲۴۰ متولد شده‌ام. ابو عبدالله احمد بن سلیمان در سال ۳۲۲ درگذشت، همانگونه که تذکر داده شد گروهی از اهل علم و ادب از وی روایت می‌کنند، یکی از آنها حافظ ابو نعیم اصفهانی است که با واسطه در حلیه الاولیاء اخبار او را نقل می‌کند، یکی از راویان او ابوالفرج اصفهانی است که در اغانی از او بسیار روایت کرده است و مقصود او از طوسی در اغانی همین احمد بن سلیمان است.

یاقوت حموی هم در معجم الادباء او را عنوان کرده و سخنان خطیب بغدادی را درباره او نقل می‌کند، و گوید: ابو حفص بن شاهین و ابوالفرج اصفهانی و ابو عبدالله مرزبانی از او روایت می‌کنند، و احمد بن سلیمان طوسی در نقل اخبار و احادیث از راستگویان بوده است.

شیخ مفید در کتاب امالی در مجلس ۳۳ روایتی از طریق احمد بن سلیمان طوسی و او از زبیر بن بکار روایت کرده که جابر اسدی گفت: مردی برخاست و از امیر المؤمنین علیه السلام از ایمان پرسید، علی علیه السلام خطبه‌ای خواند و آغاز خطبه این است الحمد لله الذی شرع الاسلام فسهل شرایعه تا آخر خطبه که سید رضی آن را در نهج البلاغه آورده است.

منابع: امالی شیخ مفید، امالی شیخ طوسی شیخ مجلد یکم، تاریخ بغداد، معجم الادباء یاقوت و النجوم الزاهرة.

۲۰۰- احمد بن سهل

ابوسعبد سمعانی در مشیخه خود گوید: ابوالفتح احمد بن سهل بن محمد از عرفا و خطباء میهنه بود، او در یکی از آبادیهای نوقان ساکن شد و از دانشمندان نیکو سیرت عصر خود به شمار می‌رفت، آواز جدش حدیث شنید و مدتی هم به شغل قضاء اشتغال داشت من با گروهی به آبادی محل سکونت او در نوقان طوس رفتیم و از او حدیث شنیدیم، او در سال ۴۶۰ متولد شده و در اول ماه صفر ۵۳۲ در همان آبادی درگذشت.

۲۰۱- احمد بن طوسی

محمد فرید وجدی در دائرة المعارف خود او را با همین عنوان ضبط کرده و نام پدرش که طوسی بوده معلوم نیست فرید وجدی گوید: او یکی از بزرگان صوفیه است او گفته: هر کس دل خود را پاک نگهدارد خداوند اعضاء و جوارح او را حفظ می‌کند و نیز می‌گوید: اگر می‌خواهی معرفت پیدا کنی باید اراده‌ای قوی داشته باشی. طلب معرفت بدون اراده جهل است، و هرگاه خواستی با اراده به طلب معرفت بروی باید از کردار گذشته‌ات توبه کنی، و اگر بدون بازگشت از کارهای گذشته بخواهی در طلب معرفت گام برداری در غفلت هستی و با قلب آلوده نمی‌توانی معرفت پیدا کنی، احمد بن طوسی در سال ۲۹۸ در بغداد درگذشت.

حاج خلیفه نیز در کشف الظنون در باب اربعین گوید: امام ابوسعید احمد بن طوسی اربعینی دارد که در آن مناقب فقراء و صالحان را جمع کرده است، مؤلف کشف الظنون از تاریخ وفات او ذکری به میان نیاورده است.

۲۰۲- احمد بن عبدالرزاق

او یکی از سرداران و جنگجویان خراسان بود و با برادرش محمد بن عبدالرزاق طوسی در زمان سامانیان در جنگها و حوادث شرکت می‌کرد، محمد بن عبدالرزاق طوسی که بر طوس و اطراف آن حکومت می‌کرد، با امیر نوح بن منصور سامانی به مخالفت برخاست، نوح بن منصور یکی از سرداران خود را که منصور بن قراتکین نام داشت به جنگ او فرستاد.

منصور به نیشابور حمله کرد، محمد بن عبدالرزاق نتوانست مقاومت کند، او از نیشابور به طرف استوای خبوشان فرار کرد، منصور بن قراتکین بعد از نیشابور به طوس رهسپار شد و آنجا را محاصره نمود، رافع بن عبدالرزاق و احمد بن عبدالرزاق در آنجا بودند، آنها هر دو به دژهای شمیلان و درک پناه بردند، منصور شمیلان و درک را تصرف کرد.

احمد بن عبدالرزاق تسلیم منصور شد ولی برادرش رافع اموال و جواهرات را برداشت و در جایی در زیر قلعه درک دفن کرد، لشکریان منصور آنها را پیدا کردند و هرچه در قلعه بود گرفتند، و خانواده محمد بن عبدالرزاق را به بخارا فرستادند و همه را به زندان انداختند و محمد بن عبدالرزاق هم به گرگان رفت و از آنجا به ری، رهسپار شد و به رکن الدوله بویهی پناهنده گردید.

۲۰۳- احمد بن عبدالرضا

او از علماء مشهد مقدس رضوی و از شاگردان شیخ حر عاملی بوده است، وی از مؤلفان و مصنفان عصر خود بود و کتابهای زیادی تألیف کرد، در نجوم السماء شرح حال او را آورده و گوید: مولانا شیخ مهذب الدین احمد بن عبدالرضا فاضلی خبیر و عالمی تحریر از اصحاب رجال و ارباب کمال و تلمیذ جناب شیخ حر عاملی علیه

الرحمه و از افاضل حوزه درس او بوده است.

مذهب‌الدین در سال ۱۰۸۵ وارد بلده حیدرآباد شد، او در پایان کتاب فائق المقال خود گوید: من تا این زمان دوازده هزار حدیث در حفظ خود دارم و یک هزار و دویست حدیث با سلسله سند آن یاد دارم، و به سبب ابتلای خود به صحبت ملوک و کوشش برای عیال و ارتکاب سفرهای بعیده و تواتر امراض و آلام عدیده از تحصیل کمال زیاده از این باز ماندم.

تألیفات مذهب‌الدین

شیخ آغا بزرگ تهرانی رحمه الله علیه در طبقات شیعه قرن یازدهم از او یاد می‌کند و او را از علماء و بزرگان و شخصیت‌های علمی زمانش نام می‌برد، و تألیفات او را شرح می‌دهد و می‌فرماید تعدادی از تألیفات او ضمن مجموعه‌ای در نزد هادی کاشف الغطاء در نجف موجود می‌باشد، تألیفات او عبارتند از:

- ۱- منهاج القویم و یا منهج القویم در علم قرائت.
- ۲- فائق المقال فی علم الرجال این کتاب را در حیدرآباد تألیف کرده است.
- ۳- الاعتقادیة که آن را در قریه رادکان مشهد مقدس نوشته است.
- ۴- الدرّة النجفیة فی اصول الفقه، شیخ حر عاملی تقریظی بر آن نوشته است.
- ۵- الفلکیة این کتاب را هم در رادکان نوشته است و در ۱۰۷۵ پایان داده است.
- ۶- کتابی در تاریخ تألیف کرده و در قریه خادر مشهد آن را پایان داده است.
- ۷- رسالة فی رسم الخط این رساله را در آبادی شاندیز تألیف کرده است.
- ۸- رسالة خلق الکافر این کتاب را در سال ۱۰۷۷ تألیف کرده است.
- ۹- التحفة الصفویة این کتاب را در سال ۱۰۷۹ در قندهار نوشته است.
- ۱۰- عمدة الاعتماد فی کیفیة الاجتهاد، این کتاب را در سال ۱۰۸۰ در کابل تألیف کرده است.

- ۱۱- کلیات الطب این کتاب را در شاهجهان آباد - دهلی - نوشته است.
 - ۱۲- المفرد الطبیة، این کتاب را در سال ۱۰۸۱ در حیدرآباد تألیف کرده است.
 - ۱۳- التحفة العلویة، او در کتاب تحفه صفویه از این کتاب یاد می‌کند.
 - ۱۴- رسالة فی الحساب.
 - ۱۵- رسالة فی القيافة.
 - ۱۶- رسالة فی آداب المناظرة.
 - ۱۷- الزبدة فی المعانی و البیان و البدیع.
 - ۱۸- خلاصة الزبدة ظاهرا گزیده‌ای از کتاب الزبدة می‌باشد.
 - ۱۹- رسالة فی الاخلاق.
 - ۲۰- رسالة فی الجمل و العقود.
 - ۲۱- غوث العالم فی حدوث العالم.
 - ۲۲- رسالة فی الحسد و قبائحه.
 - ۲۳- تحفة دخائر کنوز الاخیار.
- مرحوم شیخ آغا بزرگ رضوان‌الله علیه گوید: همه تألیفات و نوشته‌های احمد ابن عبدالرضا منقح و مهذب می‌باشند، او در سال ۱۰۸۵ در حیدرآباد هندوستان زندگی می‌کرده و بعد از این معلوم نیست کجا رفته و در چه جانی و زمانی وفات کرده است.
- منابع: تذکرة العلماء المحققین مخطوط، نجوم السماء، طبقات اعلام الشيعة قرن یازدهم، و الذریعة ذیل عناوین آثار او.

۲۰۴- احمد بن عبدالله بهونی

او از علماء و محدثان قرن پنجم و ششم بوده است، ابوسعید سمعانی در کتاب التحبیر گوید: ابونصر احمد بن عبدالله از اهل آبادی بهونه مرو بود، او در سال ۴۶۶ در بهونه متولد شد و از اسعد میهنی فقه آموخت، سپس به طوس مهاجرت کرد و در حوزه

درس ابو حامد غزالی حضور پیدا نمود و فقه خواند، و از هبه الله بن عبدالوارث هم حدیث فرا گرفت.

او یکی از فضلاء و رهبران عصر خود بشمار می رفت مردی بود صاحب فنون و آشنا به ادب و لغت و مناظره، او شعر هم می سرود و از حکمت و فلسفه و علوم اوائل هم آگاه بود، سمعانی گوید: من او را ملاقات کردم و کتاب «فضیلت علم و علماء» را از وی شنیدم، او در اواخر عمر گرفتار اختلال حواس گردید و در سال ۵۴۴ در پنج ده مرو درگذشت.

۲۰۵- احمد بن عبدالله فازی

او نیز از علماء و محدثان طوس بوده است، سمعانی در کتاب التحبیر از او یاد کرده و او را از اهل آبادی فاز ذکر می کند، فاز اکنون هم در نزدیک مشهد مقدس موجود است و مردم آن را پاژ می گویند، فردوسی طوسی علیه الرحمة از این آبادی بوده است ولی در نوشته ها آن را پاژ می نویسند.

سمعانی گوید: او از ابوبکر عبدالله بن محمد خطیب فازی حدیث شنید و ابوبکر سمعانی درباره قریه فاز گوید:

نزلنا بقعة تدعى بفاز	فكان الذ من نيل المفاز
وقست الى ثراها كل أرض	فكانت كالحقيقة في المجاز

این ابوبکر پدر ابوسعید سمعانی بوده و نامش محمد بن منصور می باشد، سبکی ر طبقات الشافعية در شرح حال محمد بن منصور ابوبکر سمعانی از احمد بن عبدالله فازی یاد کرده و او را به عنوان صوفی فازی معروف به اوحد معرفی می کند و یاقوت حموی هم در کتاب معجم البلدان ذیل عنوان «فاز» از این احمد بن عبدالله یاد کرده، و در معجم مشیخه سمعانی در برگ ۱۵ نیز از او یاد شده است.

۲۰۶- احمد بن عبدالله طوسی

قطب‌الدین موسی بن محمد بعلبکی در شرح حال شمس‌الدین ابن جوزی در کتاب ذیل مرآة الزمان گوید: یوسف بن قز اوغلی در موصل از احمد بن عبدالله طوسی حدیث شنیده و احمد را از مشایخ او می‌داند، ولی از این احمد شرح حالی در مصادر نیست.

۲۰۷- احمد بن عبدالله

حافظ ابوبکر خطیب بغدادی در تاریخ بغداد او را عنوان کرده و گوید: احمد بن عبدالله بن موسی ابو موسی طوسی از شیوخ محمد بن مخلد بوده، خطیب گوید: ابن مخلد به خط خود نوشته احمد بن عبدالله طوسی در ماه شوال سال ۲۷۰ در گذشت.

۲۰۸- احمد بن عبدالوهاب طوسی

ابوسعبد سمعانی او را در معجم مشایخ خود برگ ۱۶ ذکر می‌کند، و گوید: او اهل آبادی طخورد بود، ولی در نیشابور سکونت داشت، او از ابو عبدالله محمد بن محمود و ابوالمظفر موسی بن عمران انصاری حدیث فرا گرفت، و در اول ماه محرم سال ۴۸۱ متولد شده است.

۲۰۹- احمد بن عطاء رودباری

رودبار یکی از آبادیهای ناحیه طوس بوده است، یکی از دروازه‌های طابران طوس «دروازه رودبار» نام داشته است، از حالات حکیم ابوالقاسم فردوسی از این آبادی یاد شده است و گروهی از اهل علم و ادب و عرفان هم از این دهکده برخاسته‌اند، در پاره از مواد رودباری طوسی آمده و در بعضی جاها تنها به عنوان

رودباری یاد شده است.

یکی از دانشمندان و بزرگان رودبار احمد بن عطاء ابو عبدالله رودباری بوده است نام او در تعدادی از تذکرها آمده است، خواجه عبدالله انصاری گوید: ابو عبدالله رودباری از طبقه پنجم می باشد و نام او احمد بن عطاء، شیخ شام بود و به صورت می نشست، صور و صیدا بر کنار دریاست و گور وی به صور بود، اکنون در دریا است، عالم بوده و علم قرآن و علم شرایع و علم حقیقت و حدیث داشت او در سال ۳۹۹ در صور درگذشت.

عبدالرحمان جامی گوید: ابو عبدالله رودباری خواهر زاده ابوعلی رودباری است، ابوالقاسم باوردی گوید: شیخ ابو عبدالله رودباری می گفت: حدیث نوشتن چهل از مرد ببرد و درویشی کبر از مرد ببرد، هرگاه آن دو در یکجا گرد آیند آدمی را به مقام بلندی می رسانند، ابوسعید مقبری گوید: با رودباری باقلا می خوردیم، باقلا پسند نیامد با جای نهادم، شیخ گفت: با جای منه چیزی که خود را نپسندی در راه درویشی می نهی که بخورد.

اردستانی گوید: رودباری گفت: تصوف گذاشتن تکلف است و کار فرمودن نزهت باطن از الواث اکوان و انداختن نسبت شرف و بزرگی، او را از قبض و بسط و از حال و نعت مقبوض و مبسوط پرسیدند، گفت: قبض اول اسباب فنا است و بسط اول اسباب بقا و حال مقبوض غیبت است و حال مبسوط حضور و نعت مقبوض حزن است و نعت مبسوط حضور، او در ماه ذیحجه سال ۳۶۹ در صور درگذشت.

منابع: طبقات الصوفیة، نفحات الانس، و مجمع الاولیاء مخطوط.

۲۱۰- احمد بن علی طوسی

حافظ ابن عساکر دمشقی در مشیخه خود برگ ۱۳ وی را عنوان کرده و گوید: من در بغداد از ابونصر احمد بن علی بن محمد طوسی حدیث فرا گرفتم، بنابراین او از

مشایخ ابن عساکر و از محدثان قرن ششم می‌باشد، او در نیشابور از احمد بن علی شیرازی حدیث شنید و سپس به بغداد رفت و در آنجا به املاء حدیث پرداخت.

۲۱۱- احمد بن علی مشهدی

او یکی از نقیبان ناحیه طوس و کارگذاران آستان قدس رضوی در قرن ششم بوده است، نام او روی سنگ قبر مطهر حضرت رضا علیه السلام که اکنون در موزه آستان قدس نگهداری می‌شود آمده است، در زمان سلطنت سلطان سنجر سلجوقی مقارن سال ۵۱۶ هجری قمری قبر مطهر حضرت رضا علیه السلام تجدید بنا گردید و گنبدی که اکنون موجود است ساخته شد.

در سنگ قبر که طول آن ۴۰ و عرض آن ۳۰ و قطرش ۶ سانتیمتر می‌باشد و یکی از نقائس هنری محسوب می‌شود آیاتی از قرآن مجید و اسامی چهارده معصوم در آن نوشته شده است، و در حاشیه آن آمده: أمر بعمارة مشهد الرضوی علی بن موسی علیه السلام العبد المذنب الفقیر الی رحمة الله ابوالقاسم احمد بن علی أحمد العلوی الحسینی.

از این عبارات معلوم می‌گردد که او در آستان قدس رضوی و مشهد مقدس مقامی داشته و ساختمان به دستور او انجام گرفته است، از این ابوالقاسم شرح حالی نیست، و ما جریان بناء روضه مطهره رضوی را در زمان سلطان سنجر در مجلد اول این کتاب مشروحاً ذکر کرده‌ایم جویندگان می‌توانند به آنجا مراجعه کنند و از آن حوادث آگاه گردند.

۲۱۲- احمد بن عمر طوسی

عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی او را در کتاب التدوین عنوان کرده و گوید: احمد بن عمر بن محمد طوسی هزار مرد در قزوین از ابوالفتح اسماعیل بن ابی منصور طوسی حدیث شنید، او در سال ۵۲۵ وارد قزوین شد و احادیث نظام الملک حسن بن

اسحاق معروف به خواجه نظام الملک طوسی را که توسط اسماعیل بن ابی منصور از خواجه روایت شده بود شنید.

۲۱۳- احمد بن عمر بن احمد طوسی

او از علماء و محدثان طوس در قرن ششم بود و در نیشابور اقامت داشت، حافظ ابن عساکر در مشیخه خود برگ ۱۴ در عنوان احمد او را یاد می‌کند و گوید: من در نیشابور از احمد بن عمر بن احمد فنجگردی طوسی حدیث شنیدم و او هم از ابوالقاسم عبدالرحمان بن احمد اجازه روایت داشت.

ابوسعید سمعانی نیز در معجم خود برگ ۱۹ گوید: ابوحامد احمد بن عمر بن احمد فنجگردی طوسی از واعظان بود و بینائی نداشت او در فنجگرد که یکی از آبادیهای طوس می‌باشد متولد شد، او یکی از مشایخ و صالحان زمان خود به شمار می‌رفت و از عالمان و نیکان بود، او از ابوبکر بن خلف شیرازی و ابوالمظفر موسی بن عمران صوفی روایت می‌کند.

سمعانی گوید: من کتاب اربعین حاکم ابوعبدالله نیشابوری را از وی استماع کردم، او روز دوشنبه آخر ماه محرم سال ۵۳۴ در نیشابور درگذشت و در مقبره شاهنبر دفن شد، یاقوت حموی هم در ذیل عنوان «فنجگرد» در معجم البلدان او را عنوان کرده و سخنان ابوسعید سمعانی را درباره او نقل می‌کند.

۲۱۴- احمد بن محمد

سمعانی در انساب خود ذیل عنوان «مسافری» گوید: ابوتراب أحمد بن محمد بن حسن طوسی واعظ از اهل نوقان طوس بود، حاکم ابوعبدالله نیشابوری در تاریخ نیشابور از او یاد کرده است، او در نیشابور مجلس املاء حدیث تشکیل داد و گروهی از وی حدیث شنیدند، و من در نوقان از وی استفاده کردم و احادیث او را مورد توجه و

مطالعه قرار دادم، او در خراسان و بغداد حدیث شنید و در سال ۳۹۱ درگذشت.

۲۱۵- احمد بن محمد بن حاتم

او از علماء و بزرگان مشایخ طوس بود، ابوسعید سمعانی در انساب ذیل عنوان «حاتمی» از وی یاد کرده و گفته است: ابوحاتم احمد بن محمد بن حاتم از فقهاء طابران طوس بود، او فقیهی فاضل و مناظر بشمار می‌رفت ابوحاتم از محدثان بود که برای ملاقات با فضلاء و اهل علم به شهرها و ولایات مسافرت می‌کرد، او در نیشابور، بغداد، و کرمانشاه در مجالس املاء حدیث شرکت می‌نمود.

سمعانی گوید: حاکم ابوعبدالله نیشابوری از وی استماع حدیث کرد و در کتاب تاریخ نیشابور گوید: ابوحاتم حاتمی از فقهاء و جانشینان مشایخ طوس بود او حق اهل علم را مراعات می‌کرد و با لطف و احسان به آنها می‌نگریست، او با ما در نیشابور به نوشتن حدیث اشتغال داشت و در سال ۳۳۷ به بغداد رفت و در آنجا مجلس املاء حدیث برگزار نمود و در سال ۳۹۳ درگذشت.

۲۱۶- احمد بن محمد بن نیزک

حافظ ابوبکر خطیب بغداد در تاریخ بغدادی او را عنوان کرده و گوید: احمد بن محمد بن نیزک بن حبیب ابوجعفر که به طوسی مشهور است از یزید بن هارون و روح بن عباد و گروهی روایت می‌کند، خطیب گوید: احمد بن محمد بن نیزک در بغداد سکونت می‌کرد و در سال ۲۴۸ درگذشت، ابوسعید سمعانی نیز در ذیل عنوان «فازی» در انساب از او یاد می‌کند.

۲۱۷- احمد بن محمد رودباری

او یکی از مشایخ بزرگ عرفان و تصوف بوده و در اکثر تذکرها از او یاد شده

است او مدتها در بغداد و مصر زندگی کرده و از رجال علم و ادب دیدن نموده و با گروهی از عارفان و صوفیان در بلاد مختلف ملاقات کرده است و ما اکنون به شرح زندگی او که در مصادر آمده می‌پردازیم و نکات برجسته‌ای از سخنان او را در اینجا ذکر می‌کنیم.

خواجه عبدالله گوید: ابوعلی رودباری از فرزندان رؤساء و وزراء بود، و با جنید مصاحبت داشت، او دانی ابو عبدالله رودباری است و نسب وی به کسری پادشاه ساسانی می‌رسد، گفته‌اند او شاگرد ابوالعباس مسروق بود و با جنید و نوری و بوحمزه صحبت داشت، عالم بود و فقیه و حافظ و ادیب و امام و سید قوم و شاعر صوفیان. او می‌گفت: من دویست و اندی پیر شناسم، او گوید: استاد من در تصوف جنید، و در فقه ابوالعباس سریج، و در ادب ابوالعباس ثعلب، و در حدیث ابراهیم حری بودند، او گوید: من ابوعلی رودباری را جامع در علم شریعت و حقیقت یافتم او را ابیات نیکو است و گوید:

من لم یکن بک فائیا عن حظه	و عن الهوی و الانس بالأحباب
اذ تيمته صباة جمعت له	ما كان مفترقا من الأسباب
فكانه بين المراتب قائم	لمنال حظ أو جزیل ثواب

خواجه عبدالله گوید: مرا در این شعر حسد است که هیچ کس را جای باز نگذاشته که همه بگفته، معنی ابیات وی آن است که می‌گوید: هر که نه به بقاء تو از خود فانی گشته یا در بند تو متوانی گشته، مردی است در غلط افتاده از بهینه محبوب مانده در تمنی افتاده.

خطیب بغدادی نام او را محمد ضبط کرده و گوید: محمد بن احمد بن قاسم ابوعلی رودباری از بزرگان صوفیه بشمار است، او از اهل فضل و علم و فهم بود و کتابهایی در تصوف تألیف کرد، ابو عبدالرحمان سلمی نام او را حسن بن همام ضبط کرده و بعضی هم نام وی را احمد نوشته‌اند و این درست‌تر می‌باشد، او بغدادی بوده و از

فرزندان رؤساء و وزراء بود.

او در مصر مقیم شد و در آنجا به ریاست صوفیه رسید، محمد بن حسین ابو عبدالرحمان سلمی گوید: از احمد بن عطاء شنیدم می گفت: نام دانی من احمد بن محمد ابن قاسم بن منصور بن شهریار بن مهرداد بن فرغذ بن کسری است، خطیب گوید: نوشته هائی از او به جای مانده که نشان می دهد نام او محمد بن احمد می باشد.

محمد بن عمر جعابی گوید: من تصمیم گرفتم به مسجد عبدان اهوازی بروم، وقتی که وارد مسجد شدم مشاهده کردم مرد مسنی در آنجا نشسته و با هیئتی نیکو با من وارد مذاکره شد و ما در حدود دویست روایت در موضوعات گوناگون مورد بحث قرار دادیم، دزدان در بیابان لباسهای مرا ربودند و هر چه داشتم از من گرفتند، او لباسهای خود را به من بخشید.

در این هنگام عبدان وارد مسجد شد، او را در برگرفت و با او به گرمی گفتگو نمود، من از آنها پرسیدم این شیخ کیست؟ گفتند: این ابوعلی رودباری است، او بار دیگر به حدیث پرداخت و دنباله بحث را گرفت، من از حافظه او در شگفت ماندم، ابن کاتب هنگامی که نام رودباری را می شنید می گفت: سیدنا ابوعلی؟!

از ابو منصور اصفهانی روایت شده که گفت: ابوعلی رودباری اظهار می کرد من هزاران درهم به فقراء انفاق کردم، و هرگز درهمی در دست آنها نگذاشتم، همیشه دست خود را زیر دست فقراء قرار می دادم و آنها از دست من بر می داشتند ابوعلی رودباری در سال ۳۲۲ درگذشت.

ابن جوزی گوید: محمد بن علی بن مأمون می گفت: از ابوعلی رودباری شنیدم می گفت: کسانی که کار بد می کنند و توبه و انابه را ترک می نمایند و در انتظار احسان خدا می باشند خود را فریب می دهند، آنان خیال می کنند که اگر در خلوتی گرفتار گناه شدند با آنان مسامحه خواهد شد در اشتباه هستند، آنها باید هرگاه مرتکب گناه گردیدند چه در خلوت و یا در آشکارا باید توبه نمایند.

ابوسعبد سمعانی گوید: از ابوعلی رودباری پرسیدند صوفی کیست؟ پاسخ داد: صوفی کسی است که از روی صفا لباس پشمی در بربکند، و راه مصطفی صلی الله علیه و آله را اتخاذ نماید، دنبال هوی و تمایلات نفسانی نرود، و نفس خود را از آلودگیها باز دارد، و دنیا را پشت سر خود قرار دهد.

عبدالحی حنبلی گوید: ابوعلی رودباری زاهد مشهور از فقهاء و حافظان احادیث بود و کتابهایی هم تألیف کرد او با جنید مصاحبت داشت و یکی از ارکان تصوف بشمار می رفت، ابوعلی در مصراقات گزید و در همان جا درگذشت، در نام او اختلاف شده است خطیب و سمعانی نام او را محمد ضبط کرده اند و گروهی هم احمد نوشته اند او در سال ۳۲۲ درگذشت.

اردستانی حالات او را ذکر می کند و گوید: ابوعلی رودباری می گفت: علامات اعراض حق سبحانه و تعالی از بنده آنست که او را مشغول کند به چیزی که او را نفع نکند، او گوید: مرید آن است که نخواهد برای خود مگر چیزی که خدای تعالی او را خواسته است و مرد آنکه از هر دو جهان جز خدا چیزی را نخواهد.

نگارنده گوید: از ابوعلی رودباری در تذکرها و مصادر داستانها و روایاتی نقل شده و ذکر همه آنها در این کتاب میسر نیست، جویندگان می توانند به آن کتابها مراجعه کنند، او اشعاری هم به زبان عربی سروده و اینک تعدادی از آنها به نظر خوانندگان می رساند:

و حقک لا نظرت الی سواک	بعین مودة حتی أراک
أراک معذبی بفتو لحظ	و بالخذ المورد من جناک

و نیز گفته است:

تشاغلتم عنی فکلی أفکر	لأنکم منی بما بی أخیر
فان شئتم و صلی فذاک أریده	و ان شئتم هجری فذلک أوتر
فلست أری الا بحال یسرکم	بذلک أزهو ما حییت و أفخر

در جای دیگری گوید:

أشرت الى الحبيب بلحظ طرفي فأعرض عن اجابتي المليح
فقلت اضاع مذهبه المرجى و مزق ذلك العهد الصحيح
ألم تسمع بالأقبح إلا وأقبح منه صوتي شحيح
منابع: تاریخ بغداد، طبقات الصوفیه انصاری هروی، طبقات الاولیاء ابن ملقن،
انساب سمعانی، معجم یاقوت، مجمع الاولیاء اردستانی مخطوط، شذرات الذهب، صفة
الصفوة، المنتظم، طبقات الشافعیه سبکی، و طبقات الشافعیه اسنوی.

۲۱۸- احمد بن محمد غزالی

ابوالفتوح احمد بن محمد غزالی طوسی از علماء و عرفاء بزرگ عصر خود بود، شرح حال او در اغلب تذکرها و کتب تراجم آمده است، و هر کس طبق عقیده و نظر خود از حالات و خصوصیات او بحث کرده است، گروهی اعمال و کردار او را نکوهش کرده و عده‌ای هم کارهای او را ستوده‌اند.

احمد بن محمد غزالی برادر کوچک ابوحامد محمد غزالی طوسی است، اگرچه از نظر علمی و جامعیت به وی نمی‌رسد، ولی از نظر شهرت و معروفیت در عصر خود ممتاز بوده و در همه جا مورد توجه و عنایت طبقاتی از جامعه قرار داشته است، وی مدتها در بغداد مجلس وعظ و ارشاد برقرار می‌کرده و گروهی پای منبر وعظ او جمع می‌شدند و سخنان او را استماع می‌کردند.

گفته‌های ابن خلکان

شمس‌الدین بن خلکان گوید: ابوالفتوح احمد بن محمد طوسی غزالی ملقب به مجدالدین فقیه شافعی از واعظان شیرین زبان بود، او نیکو وعظ می‌کرد، و چهره‌ای زیبا داشت، و صاحب کرامت بود، او از فقهاء محسوب می‌شد ولی به وعظ و ارشاد روی

آورد و به اندرز و نصیحت پرداخت.

او در مدرسه نظامیه بغداد بجای برادرش به تدریس مشغول شد و به صوفیان خدمت کرد، و گوشه‌نشینی اختیار نمود، ابن نجار در تاریخ بغداد گوید: یکی از قاریان آیه شریفه «یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم» را قرائت کرد، غزالی گفت: خداوند بندگان را بایا به خود اضافه کرده و آنها را گرامی داشته است و بعد این آیات را قرائت کرد:

و هان علیّ اللوم فی جنب حبها و قول الاعادی انه لخلیع
اصمّ اذا نودیت باسمی و إننی اذا قیل لی یا عبدها لسمیع

گفته‌های ابن ابی الحدید

عبدالحمید بن ابی الحدید گوید: ابو الفتح احمد بن محمد غزالی واعظ برادر ابوحامد غزالی از فقهاء شافعیه بود، او واعظی سخنور و فصیح بود و در منابر و مجالس خود داستانهای لطیفی بیان می‌کرد او از اهل طوس خراسان بود و به بغداد آمد و در آنجا به وعظ پرداخت.

او در روش خود راهی غیر عادی برگزید و رفتار و کردارش غیر متعارف بود و کارهایش ناپسند، او در سخنان خود از ابلیس حمایت می‌کرد و او را سرور و رهبر موحدان می‌دانست، روزی در منبر گفت از ابلیس باید توحید را فراگرفت به او امر شد غیر خدا را سجده کند او امتناع کرد؟!

او یکی از روزها بالای منبر خطابه گفت: موسی علیه السلام به خداوند گفت: خدایا خودت را به من نشان ده، پروردگار فرمود: ای موسی تو مرا مشاهده نمی‌کنی، موسی عرض کرد: بار خدایا تو آدم را برگزیدی و بعد او را رو سیاه کردی و از بهشت بیرون انداختی، مرا به طور دعوت کردی و پس از آن دشمنان را بر من چیره ساختی تا مرا مورد شماتت قرار دهند.

بار خدایا تو که با دوستان چنین می‌کنی پس با دشمنان چگونه رفتار خواهی کرد، او گوید: روزی موسی و شیطان با هم برخورد کردند، موسی علیه السلام به او گفت: چرا به آدم سجده نکردی؟ شیطان پاسخ داد: من به بشر سجده نمی‌کنم من چگونه موحدی باشم که به غیر خدا سجده کنم، ای موسی تو از خداوند خواستی که خود را به تو نشان دهد و تو هم به طرف کوه نگرستی من اکنون در توحید از تو ثابت‌تر هستم؟!

سخنان ابن جوزی

عبدالرحمان جوزی گوید: احمد بن محمد ابوالفتوح غزالی از صوفیان زاهد پیشه بود، او واعظ سخنوری بود که در میان مردم عوام مورد توجه قرار گرفت او در بغداد در رباط بهروز و تاجیه مجلس وعظ داشت و در منزل سلطان محمود مجلس سخنرانی برگزار می‌کرد.

غزالی روزی از منزل او بیرون شد مشاهد کرد اسبی در خانه وزیر با زین و بزرگ طلائی کنار منزل سلطان محمود و زیر بسته شده، او سوار بر اسب شد و به راه خود ادامه داد، به وزیر اطلاع دادند که غزالی سوار بر اسب وزیر شد و رفت او گفت: دنبال او نروید و اسب را هم به من باز نگردانید.

ابن جوزی داستانهای از او نقل می‌کند و گوید: شیخ یوسف همدانی می‌گفت: کلام غزالی و سخنان او شیطانی است و او به کمک شیطان این چنین سخن می‌گوید، نه اینکه او را مورد تأیید خداوند بدانیم و سخنان او ربانی تلقی کنیم، او با جوانان همنشین بود و با شاهدان مأنوس.

سخنان ابن حجر

ابن حجر عسقلانی گوید: احمد بن محمد ابوالفتوح غزالی طوسی واعظ از کسانی است که اخبار مجعول در مجالس خود نقل می‌کرد، ابوسعد سمعانی در ذیل

تاریخ بغداد گوید: او مردی شیرین سخن بود مردم را با سخنان لطیف موعظه می‌کرد، و در دلها اثر می‌گذاشت!

او در جوانی کوشا و فعال بود، بعد وارد جرکه صوفیان شد و گوشه نشینی اختیار کرد، و به طرف عراق رفت و برای مردم سخن گفت و مورد توجه عامه قرار گرفت و خواص و عوام را به طرف خود جلب نمود، و گروه بی‌شماری در مجلس وعظ او حضور پیدا می‌کردند.

سمعانی گوید: شیخ ما یوسف بن یعقوب همدانی نسبت به او بدبین بود و می‌گفت: سخنان آتشین او شیطانی است و نشانی از ربانیت در او مشاهده نمی‌شود مسعود بن محمد طرازی گوید: گروهی از صوفیه پیرامون هم جمع شده بودند و مجلس سماعی تشکیل شده بود.

در آن میان ابوالفتوح غزالی از آن سماع به وجد آمد و حالش دگرگون شد او سر خود را بر زمین نهاد و پاهایش را بلند کرد و دور خود می‌چرخید، او تا مدتی همچنین بود و مردم از حال او در شگفت ماندند، گویند احمد غزالی در یک مجلس مهمانی شرکت داشت و گروهی هم در آن شرکت داشتند.

سفره غذا پهن شد و همه برای غذا خوردن آماده شدند، ناگهان حال غزالی دگرگون شد و از غذا خوردن باز ماند، در آن مجلس مرد زاهدی حضور داشت و گفت: روزگار بدی برای ما پیش آمده و مردم گرفتار کارهای ناپسند شده‌اند و سخنان ناروایی بر زبان جاری می‌کنند.

از آن زاهد پرسیدند مقصود شما از این سخنان چیست؟ گفت: وقتی که حال ابوالفتوح غزالی دگرگون شد و از غذا خوردن باز ماند، از وی سؤال شد چرا غذا نخوردی، گفت: هنگامی که سفره پهن شد و غذا حاضر گردید دیدم پیامبر خدا در مجلس حضور پیدا کرد و لقمه‌ای بر دهانم گذاشت.

آن زاهد گوید: این جریان را برای شیخ یوسف نقل کردم، او گفت: اینها خیالات

و اوهامی است که برای سالکان روی می‌دهد ولی حقیقت ندارد، و ذهبی هم او را عنوان کرده و تنها دو سطر درباره وی آورده و گفته: از او داستانهای نقل شده که حاکی از انحراف و اختلال فکرش می‌باشد.

سخنان عبدالحی حنبلی

ابوالفلاح عبدالحی حنبلی گوید: ابوالفتوح غزالی واعظ طوسی از مشایخ مشهور است، او مردی فصیح و خوش بیان بود که مورد توجه مردم قرار گرفت، او بیانی شیرین داشت و در نهایت فصاحت و بلاغت سخن می‌گفت، او روزی در مجلس سلطان محمود وعظ می‌کرد و سلطان به او هزار دینار بخشید.

گفته‌های ابن ملقن

سراج الدین ابوحفص معروف به ابن ملقن گوید: احمد بن محمد ابوالفتوح غزالی طوسی، از بزرگان وعاظ بوده و صاحب کرامات و اشارات می‌باشد، او در شهرها گردش می‌کرد و به صوفیان خدمت می‌نمود، و گوشه‌نشینی اختیار کرد، او می‌گفت: هر کس در راه خدا گام نهد عاقبت به آن خواهد رسید، این چند از اوست:

و قطن توق ما تلقی مزید	تقاطعنا و لیس بنا صدود
و دون سلونا الأمد البعید	فظن الحاسدون بان سلونا

سخنان رافعی

عبدالکریم بن محمد رافعی گوید: احمد بن محمد ابوالفتوح غزالی واعظی خوش بیان بود و در بغداد مجلس وعظ و ارشاد داشت مردم پیرامون او گرد آمده و به گفته‌های او گوش می‌دادند، او با بیان گیرای خود توده مردم را به طرف خود جلب می‌کرد و دلها

را متوجه خود می نمود و او در منبر می گفت:

قالوا شغلت ولی فی وصلهم شغل کم یحملون علی ضعفی فاحتمل
نسبت أنهم قالوا سنقتله السیف أروح لی لو أنهم فعلوا

رافعی قزوینی گوید: گفته می شود او دو بار به قزوین آمد، و در مرتبه دوم مدتی در قزوین اقامت گزید و در آنجا درگذشت، گفته اند: وفات او در ربیع الاخر سال ۵۱۷ بوده است، او گوید: یکی از صوفیان از قزوین به طوس رفت و با محمد غزالی برادر احمد ملاقات کرد.

محمد از او پرسید حال برادرم احمد چگونه است؟ آن مرد صوفی از احمد برای او سخن گفت و اطلاعاتی که درباره او داشت بیان کرد، محمد غزالی گفت: آنچه ما در طلب آن هستیم احمد آن را یافته است؟!

سخنان یافعی

ابو محمد عبدالله یافعی یمنی در حوادث سال ۵۲۰ گوید: در این سال عالم ربانی صاحب اسرار و معارف و مواهب و لطائف ابوالفتوح احمد بن محمد طوسی غزالی درگذشت، او از مشایخ مشهور و از واعظان و گویندگان بلیغ بود، او شیوا سخن می گفت و مردم را به طرف خود جذب می کرد.

او نخست از فقهاء بشمار می رفت، و بعد فقه را رها کرد و به تصوف و وعظ و ارشاد روی آورد، او در مدرسه نظامیه بجای برادرش تدریس می کرد ولی او بعد از چندی درس و بحث را رها نمود و به زهد و خلوت روی آورد، او در شهرها گردش می کرد و با صوفیان معاشرت داشت.

گفته های زکریای قزوینی

زکریا بن محمد قزوینی درباره احمد غزالی گوید: احمد بن محمد غزالی صاحب

کرامات بود، نقل شده روزی برادرش محمد نماز می‌گذارد و شیخ احمد هم نزد او حضور داشت، هنگامی که محمد از نماز فارغ شد، گفت: ای برادر برخیز و نماز خود بار دیگر بخوان زیرا تو در نماز در فکر حساب بقال بودی؟!

گویند سلطان ملک‌شاه سلجوقی از مریدان شیخ احمد بود، سنجر فرزند ملک‌شاه به دیدن شیخ رفت، او صورتی زیبا داشت، احمد از صورت او بوسید، حاضران از این کار شیخ ناراحت شدند و این عمل او را ناپسند تلقی کردند و این موضوع را به عرض سلطان رسانیدند.

سلطان ملک‌شاه به فرزندش سنجر گفت: آیا درست است که شیخ احمد تو را بوسیده است، گفت آری، ملک‌شاه گفت تو نصف روی زمین را بدست خواهی آورد اگر طرف دیگر صورت تو را هم بوسیده بود همه دنیا را بدست می‌آوردی سخن ملک‌شاه درست در آمد و سنجر کشورهای زیادی را بدست آورد.

قزوینی گفت: مردی زنی را اجیر کرده بود تا شبی با او بسر برد، غزالی از این جریان مطلع شد، او بر مبلغ افزود و زن را به خانه خود آورد، شب او را در گوشه‌ای جای داد و خود به نماز ایستاد، بامدادان او را آزاد کرد و بدین وسیله او را از کار زشت باز داشت.

سخنان علامه امینی

مرحوم شیخ عبدالحسین امینی احمد بن محمد غزالی را از وضاعین ذکر کرده و گوید: او از کسانی است که اخبار مجعوله را نقل می‌کرد و سخنانش را با ذکر روایات بی‌اساس درهم می‌آمیخت و از شیطان هم طرفداری می‌کرد.

گفته‌های ابن قاضی

تقی‌الدین ابن قاضی شهبه دمشقی گوید: احمد بن محمد مجدالدین ابوالفتوح

غزالی مانند برادرش محمد به حجة الاسلام ملقب بود، و او را زین الدین هم می گفتند، او از فقهاء بشمار می رفت ولی دنبال وعظ را گرفت و به گوشه نشینی روی آورد، او دارای سخنان و اشاراتی بود، گروهی درباره او سخنانی دارند و او را مردود و مطعون دانسته اند.

گفته های خاقانی

علی خاقانی گوید: احمد بن محمد غزالی طوسی ملقب به مجدالدین از واعظان شیرین زبان و صاحبان کرامت بود، نخست در زمره فقیهان بود و بعد به وعظ و ارشاد روی آورد، شیخ شمس الدین گوید: از او اعمالی سر می زد که با روش معمول مخالف بود و ابن طاهر مقدسی او را متدین نمی دانست و می گفت او از دروغگویان است.

صاعد بن فارس لبانی مجالس وعظ او را در بغداد جمع کرد و در دو مجلد تدوین نمود، این مجموعه شامل ۸۳ مجلس از مجالس او بود، غزالی طوسی اهل شعر و ادب هم بود اشعار ذیل از گفته های او می باشد:

أتانی الحبيب بلا موعد	فاخلق خلق الوری بالکرم
اعاد الوصال و عادى الفراق	فحق التلاق و زاد التهم
فمازلت أرتع روض المنى	کما كنت اقرع سنّ الندم

و نیز از گفته های اوست:

اناصبّ مستهام	و هموم لی عظام
طال لیلی دون صحبی	سهرت عینی و ناموا
أرقت عینی لبرق	فشر بناها و صاموا
بی غلیل و علیل	و غریم و غرام
فسفؤادی لحیبی	و دمی لیس حرام
ثم عرض لعذولی	امّة العشق کرام

سخنان خوانساری

محمدباقر خوانساری گوید: احمد بن محمد طوسی غزالی به تشدید زانوسوب به غزال است، آنها مانند اهل خوارزم و جرجان قصار را قصاری و عطار را عطاری گویند بعضی هم گفته اند زاء مخفف است و منسوب است به غزاله و این نام یک آبادی در ناحیه طوس بوده است.

محمدباقر خوانساری سخنان علماء رجال و تذکره نویسان را درباره او آورده و گوید: روزی برادرش ابوحامد به او گفت: توفقیه خوبی هستی چه می شد که در علم شریعت کار می کردی، شیخ احمد به او گفت: تو هم عالم خوبی می باشی که در راه حقیقت گام بر می داشتی؟

ابوحامد گفت: من هم در میدان حقیقت گام نهاده ام و در این راه پیشتاز هستم، گفت از این تصور و خیالات دست بردار در بازار اسرار این گونه کالاها جایی ندارند تو باید بیش از اینها در راه حقیقت گام می نهادی و در این طریق کوشش می کردی.

احمد غزالی مؤلفاتی در اسرار و معارف دارد و اشعاری هم در زبان فارسی سروده است که از آن جمله ابیات ذیل می باشد:

بستردنی است آن چه بنگاشته ایم	بفکنند نیست آن چه برداشته ایم
سودا بود است آن چه پنداشته ایم	دردا که بهر زه عمر بگذاشته ایم

ابیات ذیل نیز به او نسبت داده شده است:

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد	با فقر اگر بود هوس ملک سنجرم
تا یافت جان من خبر ذوق نیم شب	صدملک نیمروز به یک جو نمی خرم

سخنان جامی

عبدالرحمان جامی گوید: شیخ احمد غزالی از اصحاب شیخ ابوبکر نساج است

تصنیفات و تألیفات معتبر و رسائل بی نظیر دارد، یکی از آنها رساله سوانح عشق است که لمعات شیخ فخرالدین عراقی بر سنن آن واقع است چنانچه در دیباجه لمعات می گوید. رباعی ذیل از اوست:

همواره تو دل ربوده ای بی معذور غم هیچ نیاز موده ای معذوری
من بی تو هزار شب به خون در بودم تو بی تو شبی نبوده بی معذوری

گفته های شیروانی

زین العابدین شیروانی گوید: شیخ احمد غزالی عمده سالکان طریق و قدوه ناظمان مناظم دین بوده شرح کمالات صوری و معنوی آن حضرت از حیز شمار بیرون و آنچه از فضائل ظاهری و باطنی آن جناب گویند از آن افزونست وی مرید شیخ ابوبکر نساج طوسی است.

شیخ ابوالفضل بغدادی و عین القضاة همدانی و شیخ نجیب الدین سهروردی کسب طریقت در خدمت آن حضرت نموده اند، در تکمیل ناقصان و تربیت مریدان ید و بیضا داشته و تألیفات خوب و تصنیفات مرغوب در صفحه روزگار یادگار گذاشته که از آن جمله رساله سوانح است.

سخنان هدایت

رضاقلی خان هدایت گوید: احمد غزالی طوسی جامع بوده میان علوم ظاهریه و باطنیه برادر کهنتر شیخ ابوحامد غزالی مشهور به حجة الاسلام و غزال قریه ای است از طوس، شیخ از اکابر اهل عالم و از اعظام محققین و مرید شیخ ابوبکر نساج طوسی می باشد.

شیخ عارف عین القضاة همدانی صاحب کتاب تمهید تربیت از آن جناب یافته است، کتاب سوانح العشاق را در غلبه محبت وی نوشته آن رساله ایست نظما و نثرا

سخنان خوب و عبارات مرغوب دارد، هدایت تعدادی رباعی از وی نقل می‌کند که چند رباعی آن را نقل می‌کنیم.

با عشق روان شد از عدم مرکب ما روشن ز چراغ وصل دائم شب ما
زان می که حرام نیست در مذهب ما تا روز اجل خشک نیابی لب ما

از بس که دلم طریق عشقت سپرد اشکم به من و تو بر همی رشک برد
بنگر که بدیده درهمی چون گذرد تا نگذارد که دیده در تو نگرَد

عشقی به کمال و دل ربائی به جمال دل پر سخن و زبان ز گفتن شده لال
زین نادره تر کجا بود هرگز حال من تشنه و پیش من روان آب زلال

تحقیقات آقای مجاهد

محقق گرامی آقای احمد مجاهد قزوینی کتاب ویژه‌ای در حالات و خصوصیات احمد غزالی نوشته و در این راه بسیار زحمت کشیده و تحقیقات جامعی انجام داده است، او همه اطراف و جوانب زندگی ابوالفتوح غزالی را مورد بررسی قرار داده و یک تألیف جامع را درباره او فراهم آورده است.

آقای مجاهد تمام نوشته‌ها و گفته‌های علماء و دانشمندان و تذکره نویسان را درباره احمد غزالی گرد آورده و آراء مخالفان و موافقان را که در مصادر و مآخذ ذکر شده‌اند گردآوری نموده است، و همچنین از آثار و تألیفات او فهرست جامعی ارائه داده جویندگان به آن کتاب مراجعه نمایند.

وفات غزالی و محل دفن او

مؤلفان و تذکره نویسانی که در حالات او گفتگو کرده‌اند معتقدند که غزالی در

سال ۵۲۰ درگذشته، ولی رافعی قزوینی در کتاب التدوین سال وفات او را ۵۱۷ ضبط کرده است و رضاقلی خان هدایت در ریاض العارفین سال درگذشت او را ۵۲۷ نوشته است.

گروهی از مؤلفان در آثار خود از محل دفن او سخنی نگفته‌اند، ولی تعدادی از آنها گفته‌اند که احمد غزالی در قزوین دفن شده است، تا آنجا که نگارنده این کتاب تحقیق کرده و مصادر شرح حال و زندگی غزالی را در قرون مختلف بررسی نموده کتاب التدوین نخستین مأخذ در این مورد است.

عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی در کتاب «التدوین فی اخبار قزوین» از وی نام می‌برد و گوید: گفته می‌شود احمد بن محمد غزالی طوسی در قزوین درگذشته و در این شهر به خاک سپرده شده است، این سخن را برای اولین بار رافعی گفته و آن هم نه بصورت قطع و یقین.

عبدالکریم رافعی در سال ۵۵۵ در قزوین متولد شده است و درست ۳۵ سال بعد از وفات غزالی به جهان پا گذاشته، از این عبارت رافعی پیداست که در قزوین قبری به نام احمد غزالی نبوده، زیرا اگر قبر او در قزوین معلوم بود که او نمی‌گفت گفته می‌شود قبر او در قزوین است.

رافعی در کتاب التدوین در شرح حال علماء و دانشمندان معمولاً به محل دفن آنها هم اشاره می‌کند، ولی در مورد غزالی چنین اشاره‌ای ندارد، و پیداست که قبر او در قزوین وجود نداشته است و لذا با فعل مجهول «یقال انه ورد قزوین و توفی بها» بسنده کرده و از آن رد شده است.

بعد از رافعی ابن خلکان در وفیات الاعیان غزالی را عنوان کرده و گوید: او در قزوین درگذشت، ابن خلکان در سال ۶۰۸ متولد شد و مدت ۱۶ سال از زندگی رافعی را درک کرده و در سال ۶۸۱ درگذشته است، البته معلوم است که ابن خلکان در اربل متولد شده و رافعی را ندیده است.

ولی به احتمال قوی او کتاب التدوین را دیده و از آن استفاده نموده و این مطلب را که غزالی در قزوین دفن شد از التدوین رافعی گرفته باشد، زیرا کتاب التدوین به خاطر شهرت مؤلفش نسخه‌های زیادی از آن تهیه شد و به مراکز علمی آن عصر ارسال گردید.

بعد از ابن خلکان در طبقات الشافعیه ابن قاضی شبهه و طبقات الاولیاء ابن ملقن و شذرات الذهب هم مانند ابن خلکان قبر او را در قزوین نوشته‌اند و پیداست که مأخذ همه اینها التدوین می‌باشد ولی در لسان المیزان و میزان الاعتدال از محل دفن او نام برده نشده است.

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده گوید: احمد غزالی دو نوبت به قزوین آمد و در نوبت دوم در آنجا اقامت گزید تا در آنجا درگذشت و در مقبره پسر علی بن موسی الرضا به خاک سپرده شد، قبر او و قبر ابوبکر شادانی و شیخ نورالدین گیلی و خواجه امام الدین رافعی در آنجا قرار دارند.

شگفتی اینجاست که حمدالله گوید: قبر غزالی و امام الدین رافعی هر دو در امام زاده حسین قزوین قرار دارند، امام الدین رافعی همان عبدالکریم بن محمد مؤلف کتاب التدوین است که یقین به قبر غزالی در قزوین نداشته و گوید: گفته شده که او در قزوین دفن شده است.

البته غیر از حمدالله مستوفی چند نفر دیگر هم قبر او را در قزوین دانسته‌اند، از آن جمله نظام الدین غریب در کتاب لطائف اشرفی و خواند میر در حبیب السیر و تقی الدین اوحدی در تذکره عرفات، اوحدی در یک جا می‌گوید: قبر او در کنار امام زاده حسین است و در جای دیگری گفته گور او در برداجرد می‌باشد برداجرد یکی از آبادیهای قزوین بوده که اکنون جای آن معلوم نیست.

درباره محل قبر غزالی از زمان صفویه اختلاف بوده است، و هر کس در این باره مطلبی گفته است، از عصر قاجاریه به این طرف گروهی از اهالی قزوین قلم به دست

گرفتند تا درباره قزوین کتابی بنویسند و درباره محل قبر غزالی دچار پراکنده گوئی و تحلیل و تفسیرهای شخصی شده‌اند و نظریات روشنی ندارند.

حمدالله مستوفی قبر او را در مقبره حسین بن علی بن موسی می‌داند، ولی نویسندگان معاصر می‌گویند امام زاده احمد و یا مسجد احمدی در قزوین قبر غزالی است که به امام زاده مشهور گردیده است، مقامات فرهنگی و مسؤولان دولتی قزوین سنگی هم در آنجا نصب کرده‌اند و شجره نامه طریقتی او را هم روی سنگ نوشته‌اند.

ولی این سخنان ضد و نقیض و تحلیل و تفسیرهای نابجا چیزی را ثابت نمی‌کند و معلوم نیست که قبر غزالی به این صورت که نویسندگان معاصر ادعا دارند درست باشد، جویندگان باید به مصادر نخستین مراجعه کنند و حقیقت را بدست آورند و یا به کتاب مجموعه آثار فارسی غزالی تألیف آقای احمد مجاهد که بسیار محققانه تنظیم گردیده مراجعه نمایند.

آثار و تألیفات غزالی

ابوالفتوح احمد غزالی در ایام زندگی خود کتابهایی به زبان عربی و فارسی تألیف کرده است، آثار او اغلب در تصوف و عرفان می‌باشد و اینک نام تعدادی از تألیفات او را که در مصادر آمده است به نظر خوانندگان می‌رسانیم:

۱- التجرید فی کلمة التوحید

۲- الذخیره فی علم البصیره

۳- سر الاسرار و تشکیل الانوار

۴- سوانح العشاق

۵- الحق و الحقیقة

۶- مجالس شیخ احمد در دو جلد

۷- بحر المحبة فی اسرار المودة

۸- امان العبد بالتصديق و حصن الحق بالتحقيق

۹- بوارق الالماع فى تكفير من حرم السماع

۱۰- خواص التوحيد

۱۱- مدخل السلوك

۱۲- مختصر احياء علوم الدين.

منابع: میزان الاعتدال، شذرات الذهب، لسان المیزان، طبقات الاولیاء، المنتظم، النجوم الزاهرة، وفيات الاعیان، التدوین فی اخبار قزوین، آثار البلاد، مرآة الجنان، الغدير، ریاض السیاحة، روضات الجنات، شعراء بغداد، نفحات الانس، ریاض العارفين، كشف الظنون، اسماء المؤلفين جامع کرامات الاولیاء، ریاض الشعراء تذکره عرفات، تاریخ هما یونی.

۲۱۹- احمد بن محمد شلانگردى طوسى

یاقوت حموی ذیل عنوان «شلانجرد» در معجم البلدان گوید: شلانجرد در ناحیه طوس است، و ابوالفضل احمد بن محمد بن احمد طوسی از آن آبادی است او در شهر اسکندریه مصر سکونت کرد و در سال ۵۳۳ در آنجا درگذشت سلفی و گروهی بی شمار بر او نماز گذاردند، و در مقبره اشلانجرد به خاک سپرده شد او مذهب شافعی داشت و خود و پدرش از صوفیان بودند، سلفی گوید: از وی پرسیدم در چه سالی متولد شده گفت: در سال ۴۴۷.

مؤلف گوید: یاقوت او را از آبادی شلان کرد در ناحیه طوس می دانند و بعد می گوید: وی در اسکندریه درگذشت و در مقبره شلانجرد دفن شد، اگر شلانجرد یکی از آبادیهای ناحیه طوس بوده پس مقبره و گورستان شلانجرد در اسکندریه باشلانجرد طوس چه ارتباطی دارد، آیا جنازه او را از اسکندریه به طوس انتقال داده اند و در قبرستان شلانجرد به خاک سپرده اند!

یا اینکه در اسکندریه به نام او مقبره‌ای ساخته‌اند و آن را شلانجرد نام نهاده‌اند، البته احتمال دوم اقرب به صواب است، و اما اینکه شلانجرد در کجای طوس بوده و نام حقیقی آنچه بوده معلوم نیست، اکنون در مشهد مقدس یک آبادی به نام تلگرد وجود دارد و داخل شهر مشهد مقدس شده است.

۲۲۰- احمد بن محمد نوقانی

او یکی از محدثان معروف نوقان طوس در عصر خود بوده است، عالمان و محدثان برای اخذ حدیث در نوقان به وی روی می‌آورده‌اند، سمعانی در مشیخه خود برگ ۲۱ گوید: ابو محمد احمد بن محمد بن احمد نوقانی از نوقان طوس است او یکی از فقهاء و صلحاء زمان خود بود و از اهل خیر به شمار می‌رفت، او شب‌ها در کوچه‌های نوقان می‌گشت و بطور ناشناس مواد خوراکی برای مستحقان به در خانه‌ها می‌رسانید. او بسته‌ها را در خانه نیازمندان می‌گذاشت و در را می‌کوبید تا ساکنان خانه متوجه شوند و بلافاصله از آنجا دور می‌شد، تا کسی او را مشاهده نکند، او از أبوسعید محمد فرخزادی طوسی روایت می‌کند، من در نوقان از وی حدیث فراگرفتم او در حدود سال‌های ۴۷۰ متولد شد و در ماه رمضان سال ۵۴۹ هنگام حمله غزها به نوقان در آتش سوخته شد.

حافظ ابن عساکر هم در مشیخه خود برگ ۱۶ گوید: احمد بن محمد بن احمد ابومحمد بن أبی الحسین طوسی نوقانی یکی از محدثان عصر خود بود و از قاضی ابوسعید محمد بن سعید فرخزادی طوسی روایت می‌کرد، من در نوقان طوس از وی حدیث فراگرفتم.

۲۲۱- احمد بن محمد بلاذری

او از عالمان، واعظان و محدثان طوس بود، او در طوس، نیشابور، ری و بغداد

تحصیل کرد و از علماء این شهرها دانش آموخت، ابوسعید سمعانی در ذیل عنوان «بلاذری» در کتاب انساب گوید: ابومحمد احمد بن محمد بن ابراهیم بن هاشم از مذکران و واعظان طوس بود، او از فضلاء و حافظان حدیث بشمار می‌رفت و مردی دانا و تیزهوش بشمار می‌رفت.

بلاذری در طوس از ابراهیم بن اسماعیل عنبری و تمیم بن محمد طوسی حدیث فراگرفت و بعد از آن عازم نیشابور، ری و بغداد گردید و در نزد عالمان بزرگ آن شهرها تحصیل کرد، یکی از شاگردان و راویان او حاکم ابوعبدالله نیشابوری عالم مشهور می‌باشد، حاکم در تاریخ نیشابور از او یاد می‌کند و گوید: او در زمان خود یکی از حافظان و واعظان بود.

او با مردم به نیکی معاشرت می‌کرد و همگان از وی بهره‌مند می‌گردیدند، او اکثر اوقات خود را در نیشابور می‌گذرانید، و هفته‌ای دو مجلس در نیشابور برقرار می‌کرد و مردم از او استفاده می‌کردند، علماء و بزرگان نیشابور در مجلس درس او شرکت می‌نمودند و کسی هم به مطالب او و تقریراتش معترض نبود، او بیانات خود را با اسناد القاء می‌کرد و مستند سخن می‌گفت.

او در مکه از امام اهل بیت ابومحمد حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا (امام عسکری علیه السلام) حدیث شنید و در کتابی که با خود همراه داشت نوشت، مادر او در طوس بیمار بود و وی ناگزیر در طوس اقامت می‌کرد تا از مادرش نگهداری کند، ولی مجلس خود را در نیشابور ترک نکرد.

او بامداد روز چهارشنبه از طابران طوس به نیشابور می‌رفت و مجلس درس خود را روز پنجشنبه برگزار می‌کرد، و بار دیگر به طابران بر می‌گشت و روز جمعه در نماز جمعه طابران شرکت می‌نمود، او کتابی بر اساس صحیح مسلم تألیف کرد و تمام عمر خود را روی آن گذاشت، او در سال ۳۳۹ در طابران کشته شد.

شمس‌الدین ذهبی در کتاب تذکرة الحفاظ گوید: امام حافظ بارع ابومحمد احمد

بن محمد ابراهیم طوسی بلاذری از واعظان بود، علماء و حافظان حدیث در مجلس درس او شرکت می‌کردند، گروهی در خراسان و عراق از وی استفاده کردند و کسی هم بر وی طعنی وارد نکرده است او در سال ۳۳۹ درگذشت و کتابی هم به روش صحیح مسلم تألیف نمود.

عبدالحی حنبلی در کتاب شذرات الذهب در وفیات سال ۳۳۹ وی را عنوان کرده و گوید: در این سال أبو محمد احمد بن محمد بن ابراهیم طوسی بلاذری که از حافظان بزرگ حدیث بود درگذشت، او از ابن ضریس روایت می‌کند. مؤلف گوید: سمعانی او را از راویان امام حسن عسکری علیه السلام ذکر کرده و گفته که بلاذری در مکه از آن جناب حدیث شنید و اخبار او را در دفتری که همراه داشت ضبط می‌کرد، و باز گوید: که او در سال ۳۳۹ درگذشت، در حالی که امام عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ درگذشته است، بنابراین او عمری طولانی داشته است والله أعلم بحقائق الامور.

۲۲۲- احمد بن محمد ابونصر

او یکی از عالمان و شاعران و ادیبان عصر خود بود، وی از اهل طوس بوده و در بغداد اقامت داشته است، و پس از مدتی اقامت در این شهر و تشکیل مجالس علمی و ادبی و نشر حدیث و املاء به موصل رهسپار شد و در آن شهر درگذشت و در آنجا به خاک سپرده شد.

حافظ ابن عساکر مؤلف تاریخ دمشق در مشیخه خود برگ ۲۰ گوید: احمد بن محمد بن عبدالقاهر ابونصر بن طوسی فقیه در بغداد اقامت داشت و من در آنجا از وی حدیث فرا گرفتم، و او از ابوالحسین احمد بن محمد بن النور روایت می‌کرد.

ابوالفرج بن جوزی در منتظم گوید: احمد بن محمد بن عبدالقاهر ابونصر طوسی از ابن مهتدی و ابن مسلمة و ابن نقور روایت کرده و احادیث او درست و صحیح و مورد

اعتماد هستند، او در نزد ابواسحاق فقه آموخت و مردی خوش طبع و نورانی بود و من از وی حدیث فرا گرفتم و اجازه نقل حدیث از وی دریافت کردم، او ابیات ذیل را که از سروده‌های او بود برایم خواند:

علی کل حال فاجعل الحزم عدة تقدمه بین النوائب و الدهر
فان نلت خیرا نلت به بعزیمه و ان قصرت عنک الخطوب فغن عذر
و نیز این اشعار را برایم قرائت کرد:

لبست ثوب الرجا و الناس قدر قدوا و قمت أشکوالی مولای ما أجد
و قلت یا عدتی فی کل نائبة و من علیه لكشف الضر أعتمد
و قد مددت یدی بالذل صاغرة الیک یا خیر من مدت الیه ید
فلا تردّها یا ربّ خائبة فبحر جودک یروی کلّ من یرد

ابن جوزی گوید: ابونصر طوسی در مسجد محله شاکریه بغداد نماز می‌گزارد و حدیث املاء می‌نمود، او بعد از چندی از بغداد مهاجرت کرد و به موصل رفت، و در روز شنبه یازدهم ربیع الاول سال ۵۲۵ در گذشت.

سبکی در طبقات الشافعیه گفته: احمد بن محمد بن عبدالقاهر بن هشام ابونصر خطیب موصل در ۴۳۸ متولد شد و از ابوجعفر بن مسلمة و ابوبکر خطیب حدیث فرا گرفت و از وی ابوالفضل بن ناصر و ابوالفرج بن جوزی و دیگران روایت می‌کنند بین او و ابوالفضل بن ناصر اشعاری رد و بدل گردیده است او در سال ۵۲۵ در موصل در گذشت.

عزالدین بن اثیر جزری در کامل التواریخ ضمن وفیات سال ۵۲۵ گوید: خطیب موصل ابونصر احمد بن عبدالقاهر معروف به ابن طوسی در ماه ربیع الاول سال ۵۲۵ در گذشت.

ابن عماد حنبلی در شذرات الذهب گوید: ابونصر طوسی أحمد بن محمد بن عبدالقاهر فقیه که در موصل اقامت داشت در سال ۵۲۵ در گذشت، او از ابواسحاق شیرازی فقه آموخت و از عبدالصمد بن مأمون و گروهی حدیث فرا گرفت.

خاقانی در کتاب شعراء بغداد گوید: ابونصر احمد بن محمد بن عبدالقادر بن هشام طوسی از فقهاء شافعیه بود و در موصل اقامت داشت، صفدی گفته: او وارد بغداد شد و در مجلس درس ابواسحاق شیرازی حاضر گردید و از وی فقه آموخت و تا هنگام وفات استاد او را رها نکرد و در سال ۵۲۵ درگذشت، او شعر هم می‌سرود و از جمله اشعار او دو بیت ذیل می‌باشد:

انسی و ان بعد اللقاء فودنا باق و نحن علی النوی أحباب
کم نازح بالودّ و هو مقارب و مقارب بوداده یرتاب

۲۲۳- احمد بن محمد رضوی

بر اساس نوشته‌های مدرّس رضوی محمدباقر در شجره طیبه او فرزند سید محمد قصیر رضوی است و بعد از فوت پدرش در مشهد مقدس اقامه جمعه و جماعت می‌نموده و مورد توجه و عنایت مردم بوده است، او در مشهد درگذشت و در رواق دارالضیافه مدفون گردید.

۲۲۴- احمد بن محمد صعبی

او از فقهاء و علماء و از عابدان و زاهدان بوده است، یوسف بن اسماعیل نهبانی در کتاب جامع کرامات الاولیاء گوید: احمد بن محمد بن احمد صعبی طوسی از صاحبان کرامات و مستجات الدعوة بود، و از فقهاء و اهل زهد و عبادت بشمار می‌رفت، او در سال ۶۵۴ درگذشت و در قریه زبده دفن شد و گورش زیارتگاه می‌باشد.

نگارنده گوید: در ناحیه طوس و مشهد مقدس دهکده‌ای به نام «زبده» وجود ندارد و ممکن است در طول تاریخ تخریب گردیده و یا به نام دیگری تصحیف و تحریف شده باشد.

۲۲۵- احمد بن محمد مشهدی

او از عالمان و شاعران هند بوده است، و در زمان تسلط دولت انگلستان بر هندوستان با آنها همکاری داشته است، رحمان علی صاحب در تذکره علمای گوید: مولوی فریدالدین احمد بن سید محمد مشهدی ذهن و ذکای جبلی دارد اوائل در خدمت مولانا محمد سلامت الله کشفی کانپوری و دیگر علمای وقت اکتساب علوم متداوله نمود.

او متوجه به تعلم قوانین انگریزی شد و در قانون دانی و معاملات فهمی مشارالیه امثال و اقران و مورد عنایات حکام و الاشان گشت و در محاکم حقوقی بکار گمارده شد، او از طرف ملکه انگلستان و قیصر هند به خطاب خان بهادر امتیاز یافت و مال و منال فراوانی بدست آورد.

۲۲۶- احمد بن محمد مشهدی

او از منجمان و ریاضیدانان قرن دوازدهم هجری بود، علامه تهرانی در کتاب الذریعة گوید: میرزا احمد بن محمد مشهدی کتابی به نام معرفة التقویم تألیف کرده، او این کتاب را به زبان ساده در چند فصل تألیف نموده و در سال ۱۱۳۲ کتاب را به پایان رسانیده است و در همین کتاب گوید: او کتاب دیگری هم در نجوم به نام «المعضلات فی معرفة التقویم» تألیف کرده و این کتاب را برای خواص به رشته نگارش در آورده است.

۲۲۷- احمد بن محمد خاتون آبادی

او از علماء و فضلاء عصر خود بوده و در مشهد مقدس مقیم بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در الذریعه گوید: احمد بن محمد مهدی شریف اصفهانی خاتون آبادی که

در سال ۱۱۲۶ حیات داشته دو رساله در علم نجوم یکی به عربی و دیگری به فارسی در مشهد مقدس تألیف کرده است، نسخه‌های این کتابها در کتابخانه دانشگاه تهران و کتابخانه روضه مقدسه شاهچراغ در شیراز موجود می‌باشند.

در طبقات قرن دوازدهم گفته: احمد بن محمد مهدی خاتون آبادی اصفهانی عالم ریاضی بگفته عبدالله شوشتری در اجازه کبیره‌اش از فضلاء و محققان و عابدان و پارسایان عصر خود بوده است او مردی مهذب و عفیف و دارای اخلاق پسندیده و با پدرم در اصفهان تحصیل می‌کردند.

او از اصفهان به نجف رفت و دو سال در آنجا اقامت نمود و در سال ۱۱۳۷ به شوشتر آمد و دو سال هم در اینجا سکونت کرد و در ریاضیات مخصوصاً علم هیئت بسیار ماهر بود، او در اینجا به تدریس هیئت و نجوم پرداخت و موجب رشد علم نجوم در این شهر گردید، او به اصفهان بازگشت و چند بار حج خانه خدای بجای آورد و در طریق حج هم درگذشت.

این عالم جلیل‌القدر و پرکار در سفر و حضر به کتابت نسخه‌های کتب علمی و تألیف و تصنیف مشغول بود، نوشته‌هایی از وی بجای مانده که آنها را در مشهد مقدس و مکه معظمه و طائف و بندر مخا در ساحل دریای سرخ کشور یمن نوشته و تألیف کرده است، و به گروهی از علماء هم اجازه روایت داده است، او در سال ۱۱۵۴ و یا ۱۱۵۵ درگذشت.

۲۲۸- احمد بن محمد طوسی

او یکی از راویان و محدثان بوده است، و نامش در یک سند در فرائد السمطین جوینی آمده، و حاکم ابو عبدالله نیشابوری مؤلف مستدرک به یک واسطه از او حدیث نقل می‌کند، در کتاب فرائد السمطین جلد ۱/ ۱۴۰ در حدیثی آمده که احمد بن محمد ابن اسماعیل طوسی از مذکور بن سلیمان نقل می‌کند که او گفت: ابوالصلت هروی برای

ما روایت کرد که رسول خدا ﷺ فرمودند:

ای علی تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آوردی و گفته‌های مرا به کار بستی و تو اولین فردی هستی که روز قیامت با من مصافحه می‌کنی و تو بین حق و باطل را از هم جدا می‌کنی، تو رهبر مسلمانان می‌باشی مال و مکنت رهبر ستمکاران می‌باشد.

۲۲۹- احمد بن محمد اسماعیلی

او از علماء و محدثان بزرگ طوس بود و برای دیدن مشایخ حدیث به شهرهای مختلف مسافرت کرد، او در کوفه، بصره، اهواز و نیشابور تحصیل کرد و با اکابر اهل علم و حدیث ملاقات نمود، ابوسعید سمعانی در کتاب انساب خود ذیل عنوان «الاسماعیلی» گوید:

ابوحامد احمد بن محمد بن اسماعیل فقیه طوسی معروف به اسماعیلی مصاحب ابوالعباس بن سریق از اهل طوس بود، او از رهبران و مفتیان و زاهدان عصر خود بشمار می‌رفت، او در نیشابور و ری و عراق و اهواز حدیث شنید و مشایخ بزرگ را ملاقات کرد، حاکم ابو عبدالله نیشابوری مؤلف تاریخ نیشابور در کتاب خود از وی یاد می‌کند و گوید:

ابوحامد طوسی اسماعیلی، مفتی ناحیه طوس بود و زاهدانه زندگی می‌کرد، او در نیشابور مدتی مقیم بود و در آنجا حدیث املاء می‌نمود، من در طابران او را ملاقات کردم و در مجلس درس او شرکت نمودم و احادیث او را نوشتم از فرزند او اسماعیل بن ابی حامد در بخارا شنیدم که گفت: پدرم در سال ۳۴۵ درگذشت.

۲۳۰- احمد بن محمد بن زید

رافعی در کتاب التذوین گوید: احمد بن محمد بن زید ابوبکر طوسی وارد قزوین شد و در مجلس استاد شافعی بن داود مقری در سال ۴۵۹ شرکت کرد و از وی حدیث

شنید.

۲۳۱- احمد بن محمد طوسی

او نیز از علماء و محدثان قرن ششم هجری بوده است، عبدالکریم بن محمد رافعی در التدوین گوید: احمد بن محمد بن عمر طوسی ابوسعید از صوفیان و قاریان طوس بود و به ابن هزار مرد شهرت داشت، او و پدرش در قزوین مقیم بودند و در مسجد جامع قزوین تدریس می کردند، گروهی از اهل قزوین در مجلس او شرکت می نمودند، او از حافظ ابوالعلاء عطار روایت می کرد و در سال ۶۰۵ درگذشت.

۲۳۲- احمد بن محمود قانعی

او از شاعران و ادیبان طوس بود، در کتب تاریخ و تذکره های رجال علم و ادب او را ملک الشعراء بهاء الدین احمد بن محمود قانعی طوسی یاد کرده اند، گویند: وی در هنگام هجوم مغولان از خراسان بیرون شد و از راه دریا به یمن و از آنجا به مکه و مدینه و سپس به بغداد رفت، و از آنجا عازم روم شد و در دربار پادشاهان سلجوقی جایی برای خود پیدا کرد.

او در دستگاه علاء الدین کیقباد و غیاث الدین کیخسرو و عزالدین کیکاووس که از زبان فارسی و شعرای پارسی گوی حمایت می کردند مشغول کار شد و به مدح و ثنا و ستایش آنان پرداخت، و عنوان ملک الشعراء را کسب کرد و در حدود چهل سال در کنار آنان زندگی نمود و قصائد و منظومه های زیادی درباره سلاجقه غرب سرود.

او در مدت اقامت خود در آسیای صغیر کتابی به نام سلجوقنامه به نظم آورد، و در آن حوادث زمان پادشاهان سلاجقه را به نظم کشید و مشهور است که در حدود سیصد هزار بیت بوده است، او در قصیده سرائی هم بسیار ماهر بوده و اشعار خود را در بحر تقارب به نظم آورده و در حقیقت از همشهری خود حکیم ابوالقاسم فردوسی،

تقلید کرده است.

او تا سال ۶۷۲ در شهر قونیه زندگی می‌کرده و در فوت جلال‌الدین محمد بلخی حضور داشته و او را مرثیه گفته است، قانعی طوسی علاوه بر منظومه سلجوق نامه، کلیله و دمنه را هم به نظم کشیده است و از آثار او تنها کلیله و دمنه منظوم وی موجود است، از تاریخ وفات او اطلاع درستی در دست نیست.

منابع: تاریخ مغول: ۵۳۶ و تاریخ نظم و نثر ۱/۱۶۱.

۲۳۳- احمد بن مشهدی

او یکی از خطاطان و کتیبه نویسان عصر خود بوده است، از وی یک کتیبه‌ای بالای ایوان شمالی صحن نو در حوزه اماکن مقدسه رضویه اکنون وجود دارد، این کتیبه که یکی از زیباترین نوشته‌ها در آستان قدس رضوی می‌باشد در سال ۱۲۹۵ قمری در آنجا نصب شده است، از حالات و خصوصیات کاتب اطلاعی در دست نیست.

۲۳۴- احمد بن منصور اسدی طوسی

اسدی طوسی ابومنصور از شاعران و ادیبان طوس بود و در قرن چهارم و پنجم زندگی می‌کرده است، او با فردوسی معاصر بوده و در سال ۴۲۵ درگذشته است دولت‌شاه سمرقندی در تذکره خود گوید: اسدی طوسی از جمله متقدمان شعر است، طبعی سلیم و ذهنی مستقیم داشته و فردوسی طوسی شاگرد اوست و در روزگار سلطان محمود استاد فرقه شعرای خراسان بوده است.

او را به کرات تکلیف نظم شاهنامه کرده‌اند و استعفا خواست و پیری و ضعف را بهانه کرد، حالا دیوان او متعارف نیست، اما در مجموعه‌ها سخن او مسطور است و کتاب گرشاسب نامه که بر وزن شاهنامه است از او مشهور است و مناظره بغایت نیکو گفته و از طرز کلام او معلوم می‌شود که مردی فاضل بوده و فردوسی را به نظم شاهنامه

دائماً اشارت می‌کرده که این کار به دست تو درست خواهد شد.

نقل است که چون فردوسی از غزنین فرار کرده به طوس آمد و از طوس به رستم‌دار افتاد بعد از مدتی از رستم‌دار و طالقان مراجعت کرد به وطن مالوف آمد و در آن حین چون وفاتش نزدیک رسید، اسدی را طلب کرد و گفت: ای استاد وقت رحیل نزدیک رسید و از شاهنامه قلیلی مانده است می‌ترسم که چون رحلت کنم کسی را قوت آن نباشد که باقی را قید نظم در آورد.

استاد گفت: ای فرزند غمگین مباش که اگر حیات باشد بعد از تو من این شغل را به تمام رسانم، فردوسی گفت: ای استاد تو پیری مشکل که این کار به دست تو کفایت شود، اسدی گفت: انشاء الله تعالی بشود و از پیش فردوسی بیرون شد و آن شب و آن روز تا نماز دیگر چهار هزار بیت باقی شاهنامه را به نظم آورد.

هنوز فردوسی در حال حیات بود که سواد آن ابیات را مطالعه کرد و بر ذهن مستقیم استاد آفرین گفت، و آن نظم از استیلای عربست بر عجم در آخر شاهنامه و آمدن مغیره بن شعبه به رسالت نزد یزدجرد شهریار و حرب سعد بن وقاص با ملوک عجم و ختم کتاب شاهنامه، و فضلاء بر آنند که آنجا که نظم فردوسی آخر شده و به نظم اسدی رسیده ظاهراً به فراست معلوم می‌توان کرد.

مرحوم سعید نفیسی در کتاب نظم و نثر گوید: ابونصر احمد بن منصور طوسی اسدی را استاد فردوسی دانسته‌اند و گفته‌اند: که سلطان محمود غزنوی نخست او را به سرودن شاهنامه فراخواند ولی اسدی به علت پیری این پیشنهاد را نپذیرفت، از اشعار او چیزی باقی نمانده و از زندگی او نیز اطلاعی در دست نیست.

نگارنده گوید: در تذکرها زندگی و خصوصیات و اشعار و ابیات او را با فرزندش علی بن احمد اسدی طوسی که او هم شاعر، ادیب و از فضلاء عصرش بشمار می‌رفته است مخلوط کرده‌اند، و سروده‌های فرزند را به پدر نسبت داده‌اند ما انشاء الله در همین کتاب در شرح حال علی بن احمد اسدی طوسی در این باره تحقیق خواهیم

کرد.

۲۳۵- احمد بن منصور طوسی

او از حافظان و محدثان طوس بوده و در قرن چهارم زندگی می‌کرده است ذهبی در تذکرة الحفاظ گوید: احمد بن منصور بن عیسی از حافظان و فقیهان و امامان ناحیه طوس بود، حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور از وی یاد می‌کند و می‌گوید: احمد بن منصور مکرر به نیشابور وارد شد و من او را در میان مشایخ حدیث از همگان جامعتر یافتم.

حاکم گوید: او از عبدالله بن شیرویه و ابراهیم بن اسحاق انماطی و دیگران حدیث شنید، من به طوس رفتم و ابوحامد در آنجا به شغل قضاء اشتغال داشت من در طوس در مجلس درس او شرکت نمودم و روایاتی از وی یادداشت کردم احمد بن منصور در سال ۳۴۵ در طوس درگذشت.

۲۳۶- احمد بن نصرالله سندی

او از علماء و فضلاء سند بود و در زمان اکبر شاه تیموری در هند زندگی می‌کرد، و به امر او کتابهایی هم تألیف کرده بود، عبدالحی لکنوی در نزهة التواظر درباره او گوید: احمد بن نصرالله سندی از علمای شیعه بود، او در تنه از شهرهای سند متولد شده بود، نسب او به عمر بن خطاب می‌رسید، احمد بن نصرالله نخست مذهب اهل سنت را داشت و بعد به تشیع گرایش پیدا کرد.

یکی از علماء شیعه از ایران وارد سند شد و با احمد بن نصرالله آشنائی پیدا کرد، او احمد را با خود به مشهد برد، وی در مشهد وارد حوزه علوم شیعه گردید و فقه و کلام را از شیخ افضل قائنی آموخت و در ریاضیات هم به تحصیل پرداخت، او از مشهد عازم یزد شد و از آنجا به شیراز رفت و قانون و شرح تجرید را نزد کمال الدین حسین یزدی و

میرزا جان شیرازی فرا گرفت.

احمد بن نصرالله از شیراز به قزوین رهسپار شد، در آن هنگام قزوین دارالسلطنه بود، او در قزوین خود را به شاه طهماسب صفوی نزدیک کرد و از مقربان درگاه او شد و مدتی در این شهر بسر برد، پس از فوت شاه طهماسب قزوین را برای اقامت مناسب ندید لذا از قزوین رهسپار عراق گردید و در آنجا به تکمیل تحصیلات خود پرداخت و در حوزه‌های درس شرکت کرد.

او پس از مدتی اقامت در عراق به هند رفت و خود را به دربار اکبرشاه رسانید و از خواص او گردید، او به دستور اکبرشاه کتابی تألیف کرد و نام آن را تاریخ الفی نهاد، بدایونی گوید: او مردی فاضل خوش اخلاق و نیکو صفات بود ولی در مذهب تشیع بسیار متعصب بود همواره با علماء اهل سنت مناظره می‌کرد.

او در زندگی خود کتابهایی هم تألیف کرد که یکی از آنها کتاب «خاصة الحیة» می‌باشد، این کتاب در حالات حکماء قبل از اسلام و بعد از اسلام نوشته شده است وی سرانجام به خاطر مذهب تشیع در سال ۹۹۶ توسط میرزا فولاد خراسانی کشته شد، و میرزا فولاد نیز بعد از چندی اعدام گردید.

۲۳۷- احمد بن نصر طابرائی

او از محدثان و راویان و مشایخ ناحیه طوس بوده است، حافظ ابن عساکر در مشیخه خود برگ ۲۶ گوید: احمد بن نصر بن علی بن احمد ابو حامد طوسی، از عالمان حدیث بود، و در طابران اقامت داشت من در قصبه طابران طوس از وی حدیث شنیدم.

۲۳۸- احمد بن نظام الملک

او یکی از فرزندان نظام الملک طوسی و از وزیران و کارگزاران سلجوقیان به شمار می‌رفت. او مدتی وزارت محمود بن محمد بن ملکشاه را به عهده داشت و زمانی

هم وزیر مسترشد خلیفه عباسی بود، نام او در کتب تاریخ و تذکره‌ها آمده و از زندگی و خصوصیات وی سخن گفته شده است.

تاج الاسلام ابوسعید سمعانی که معاصر وی بوده در کتاب انساب ذیل عنوان «الوزیر» گوید: یکی از کسانی که عنوان وزیر داشت ابوالفتح احمد بن نظام الملک معروف به خواجه احمد بود، او وزرات سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه را داشت و بعد هم وزیر مسترشد خلیفه شد و من او را در بغداد ملاقات نمودم و از وی حدیث شنیدم او در سال ۵۳۸ در بغداد در گذشت.

ابن جوزی در کتاب المنتظم در حوادث سال ۵۰۳ گوید: در شعبان این سال نظام الدین احمد بن نظام الملک مورد حمله یک باطنی قرار گرفت و از ناحیه گردن مجروح شد، او مدتی در اثر این ضربه مریض و بستری گردید، باطنی را دستگیر کردند و به او شراب خورانیدند وی در حال مستی رفقای خود را معرفی کرد و بعد همه را دستگیر نمودند و اعدام کردند.

در حوادث سال ۵۱۶ گوید: در این سال عثمان بن نظام الملک که وزارت سلطان محمود سلجوقی را داشت به قاضی القضاة ابوسعید هروی گفت: با خلیفه مذاکره کنید تا برادرم ابونصر احمد بن نظام الملک را به وزارت خود برگزینید که امروز او از همگان به این مقام شایسته تر است، و او می تواند اوضاع و احوال را آرام کند و بغداد را به نظم آورد.

در حوادث سال ۵۴۴ گوید: در این سال احمد بن حسن طوسی ابونصر بن نظام الملک که وزارت مسترشد و سلطان محمد را داشت، از گارها کناره گیری نمود و در منزل خود نشست و به املاء حدیث پرداخت، و در ماه ذی حجه این سال در گذشت. عظاملک جوینی در تاریخ جهانگشا گوید: بعد از نظام الملک به مدتی در دو نوبت دو پسر او را کارد زدند، یکی را نام احمد بود به بغداد مفلوج گشت و فخرالملک را در نیشابور کارد زدند، و نظام الملک بر دست فدائیان کشته شد و سلطان ملکشاه بعد از

نظام الملک به چهل روز وفات یافت و امور ملک مختل گشت.

فصیحی خوافی در مجمل گوید: در سال ۴۷۸ وزارت سلطان برکیارق بن ملک‌شاه را به فخرالملک بن نظام الملک دادند، و بعد او را عزل کردند و منصب وزارت را به برادر او مؤید الملک دادند و بعد از چندگاه او را نیز عزل کردند و منصب وزارت به برادر او ضیاء الملک احمد دادند.

ابن اثیر جزری در کامل التواریخ ضمن حوادث سال پانصد گوید: در این سال محمد بن ملک‌شاه ابونصر احمد بن نظام الملک را به وزارت خود برگزید و او را به قوام الدین، نظام الملک و صدر الاسلام ملقب ساخت، و سعدالملک را از وزارت خلع نمود. هنگامیکه سلطان محمد سعدالملک را کشت، با کارگذاران خود مشورت کرد چه کسی را به وزارت خود برگزیند، در این هنگام افرادی به او پیشنهاد شدند، سلطان در پاسخ آنها گفت: پدران من از نظام الملک برکت یافتند و او حقی عظیم برگردن آنها دارد.

فرزندان او با نعمت ما پرورش یافته‌اند و از آنان نمی‌توان عدول کرد، از این‌رو وی را به وزارت برگزید، قبل از اینکه احمد به وزارت برسد در همدان در انزوا بسر می‌برد، بین او و شریف ابوهاشم در همدان اختلاف پیدا شد و مورد آزار و اذیت ابوهاشم قرار گرفت.

احمد بن نظام الملک از همدان نزد سلطان محمد که در اصفهان مقیم بود رفت و از ابوهاشم شکایت کرد، هنگامیکه وارد اصفهان شد از طرف سلطان محمد به وزارت انتخاب گردید و نیرومند شد و قدرت پیدا کرد، او که برای شکایت به اصفهان آمده بود ناگهان به حکومت رسید.

احمد بن نظام الملک در الموت

ابن اثیر در حوادث سال ۵۰۳ گوید: در محرم این سال سلطان محمد وزیرش

احمد بن نظام الملک را به قلعه الموت فرستاد، تا با حسن صباح پیشوای اسماعیلیان جنگ کند، او به الموت رفت و قلعه را محاصره نمود، ولی در سرمای زمستان گرفتار مشکلات شدند و الموت را ترک کردند و کاری از پیش نبردند.

در شعبان این سال وزیر احمد بن نظام الملک به مسجد جامع بغداد رفت، در مسجد باطنیان به او حمله کردند و با کارد او را مضروب نمودند، گردن او زخم برداشت و مدتی بیمار بود و بعد بهبودی حاصل کرد، یک نفر از باطنیان را گرفتند، و به او شراب دادند، او در حال مستی رفقای خود را نام برد، همه را دستگیر کردند و اعدام نمودند.

میر خواند در روضة الصفا گوید: چون برکیارق جهان فانی را وداع کرد، نوبت جهانبانی سلطان محمد بن ملکشاه رسید، فرمان داد تا احمد بن نظام الملک با لشکرهای جرار به طرف رودبار رفته به محاربه و قلع اسماعیلیه کمر بندد، و احمد من اول الامر به محاصره قلعه الموت اشتغال نمود.

کشت و زراعت باطنیه در معرض تلف افتاد و اهل قلعه از عسرت به جان رسیدند و اهل و عیال خود را به دیگر قلاع فرستادند، امر نمود تا مجانیق نصب کردند و قرب یک سال میان هر دو فریق جنگ و جدال و حرب و قتال امتداد یافت در ذیحجه سال ۵۱۱ نزدیک شد که فتح قلاع روی دهد.

ناگاه خبر رسید که سلطان محمد رخت به عالم آخرت کشید و از این جهت لشکریان سر خود گرفتند و اسماعیلیه از قلاع بیرون آمده دست به غارت و تاراج بر آوردند و هر چه به دست ایشان افتاد از خوردنی و اسلحه و آلات حرب به حصار بالا کشیدند.

نگارنده گوید: اخبار احمد بن نظام الملک در کتب تاریخ و سیره از عربی و فارسی زیاد می باشد و نقل همه آنها در این کتاب مقدور نیست، جویندگان به کتابهای نسائم الاسحار، ارشاد الوزراء، راحة الصدور، کامل ابن اثیر، روضة الصفا و حبیب السیر مراجعه نمایند.

۲۳۹- احمد بن یحیی طوسی

او یکی از راویان و مشایخ حدیث در طوس بوده است، شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب غیبت ص ۹۰ در حدیثی که درباره ائمه اثنا عشر علیهم السلام روایت می‌کند، از احمد بن یحیی طوسی در سند روایت نام برده شده است، این احمد از راویان ابوبکر عبدالله بن ابی شیبۀ می‌باشد.

۲۴۰- احمد بن یعقوب جرجانی

او از محدثان جرجان (گنبد کاووس) بوده، وی در شهرها و ولایات با علماء و رجال حدیث ملاقات می‌کرد و در مجالس املاء شرکت می‌نمود و اجازه نقل حدیث دریافت می‌کرد، ابوسعید سمعانی در ذیل عنوان «البقاطر» در کتاب انساب گوید: احمد بن یعقوب بن بقاطر بن عبدالجبار قرشی جرجانی بقاطری به جد خود منسوب می‌باشد.

حاکم ابوعبدالله حافظ در تاریخ نیشابور گوید: احمد بن یعقوب در نیشابور وارد بر ما شد، و از ابوخلیفه و دیگران حدیث نقل می‌کرد، احادیث او قابل اعتبار نبود، او از افراد ناشناس حدیث روایت می‌کرد، من با او به گفتگو پرداختم و وی را نصیحت کردم، او مردی فصیح و بلیغ بود و من باطن او را درک نکردم که منظور او از روایت اخبار ضعاف چیست، او از نیشابور به طابران طوس رفت و در سال ۳۶۷ در آنجا درگذشت. ذهبی در لسان المیزان گوید: احمد بن یعقوب بن عبدالجبار اموی مروانی از عبدان جوالیقی روایت کرده و ابوحاتم عبدوی و دیگران هم از او روایت می‌کنند، بیهقی گوید: روایات او اعتباری ندارند و من روایات او را نقل نمی‌کنم، حاکم نیشابوری گوید: او در سال ۳۶۷ در طابران درگذشت.

او از احمد بن یعقوب از زهری روایت می‌کند که گفت: من روزی نزد عبدالملک

مروان بودم، بعد از صرف غذا خربزه‌ای آوردند، زهری به عبدالملک گفت: عبدالرحمان ابن ابی بکر از پدرش روایت می‌کرد که یکی از عمه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: از رسول خدا شنیدم فرمود: خوردن خربزه قبل از غذا معده را شستشو می‌دهد و بیماریها را بر طرف می‌کند، عبدالملک بعد از شنیدن این حدیث صد هزار درهم به زهری دادند.

۲۴۱- اخو حسن گیلانی

او یکی از رجال و شخصیت‌های عصر صفوی در مشهد مقدس بوده است، از کار و سمت وی اطلاعی در دست نیست و نام او در کتاب و دفتری دیده نمی‌شود نام اخو حسن در یک کتیبه در ایوان شمالی مسجد گوهرشاد بالای دری که از آنجا به دارالسیاده می‌روند آمده است.

در آن کتیبه آمده: این مسجد در زمان خاقان اعظم شاه عباس تعمیر شد و مخارج تعمیر را خواجه صفر گیلانی دادند، و مباشر عمل هم مولانا اخو حسن گیلانی بوده‌اند، ظاهراً اخو حسن از علماء بوده است و خواجه صفر هم که از اهل گیلان بوده همشهری خود را برای انجام کار انتخاب کرده است.

۲۴۲- اراض خان ترکمان

او یکی از رؤساء و خوانین ترکمن بود که در ماه ذیحجه سال ۱۲۶۹ با تعدادی از بزرگان و رؤساء قبائل ترکمن به مشهد متدس آمد و با حسام السلطنه والی خراسان ملاقات کرد و اطاعت خود و افراد قبائل ترکمن را به اطلاع او رسانید و پس از مذاکراتی که بین او و رؤساء عشائر خراسان انجام گرفت مقرر گردید اراض خان با گروهی از بزرگان سرخس در مشهد سکونت کند.

روزنامه وقایع اتفاقیه در شماره روز پنجشنبه چهاردهم محرم الحرام سال ۱۲۶۹ در این باره می‌نویسد: از قراری که روزنامه خراسان در ضمن تحریرات نوشته

در شهر ذیحجه الحرام اراض خان ترکمان با شصت نفر از رؤساء و ریش سفیدان ترکمانان سرخس برای تعهد خدمتگذاری این دولت جاوید مدت و اظهار مراتب بندگی و اطاعت و انقیاد به مشهد مقدس خدمت نواب مستطاب شاهزاده والا تبار حسام السلطنه والی مملکت خراسان آمده‌اند و در حضور معزی الیه و مقرب الخاقان علی قلی خان میر پنجه و سام خان ایلخانی و عباسقلی خان درجزی بیگلربیگی قرار بر این داده‌اند که اراض خان با پنجاه نفر از ریش سفیدان سرخس علی الدوام در مشهد مقدس باشند.

پنجاه نفر دیگر از آنها غلام پیشخدمت بوده، اسبهای خود را داغ کنند و همیشه مشغول خدمت باشند و یکصد نفر دیگر هم از آنها در قراولخانه آن جا همیشه مستحفظ و مشغول قراولی و حفظ و حراست راهها باشند که دیگر به هیچ وجه من الوجوه تاخت و تازی از ترکمانان سرخس و غیره نسبت به اهالی حدود خراسان و مترد دین و عابرین واقع نشود.

نواب حسام السلطنه نیز بعد از آنکه دیدند اراض خان و آن شصت نفر ریش سفیدان سرخسی قدر خدمت دولت ابد آیت را دانسته‌اند از در اطاعت و انقیاد به این دولت جاوید نهاد در آمده‌اند لازمه نوازش و التفات را درباره آنها نموده و آنها را به مرحمت و عنایت اولیای دولت علیه مطمئن و امیدوار ساخته و به هر یک از آنها خلعت‌های فاخره التفات کردند.

نگارنده گوید:

حسام السلطنه والی خراسان ارتباط با قبائل و عشائر ترکمن را در خراسان برقرار گرد، و بسیاری از رؤسا و خوانین آنها را رام ساخت، او توسط همین اراض خان ترکمانان سرخس و درگزر را متوجه خود نمود، و اقداماتی هم برای جلب ترکمانان ناحیه مرو انجام داد، ولی در پشت سر همین ترکمانان دولت تزاری روسیه قرار داشت که قصد تصرف خراسان را نموده بود.

با همه کوشش و فعالیت‌هایی که سلطان مراد میرزا حاکم خراسان و رؤسا و خوانین و سران عشائر خراسان انجام دادند، کوشش‌ها نتیجه نداد و لشکر روس ترکمانان را تحریک کرد و آنها ناحیه خوارزم و دامنه‌های کوه هزار مسجد و دشت اتک و آخال را مورد تاخت و تاز قرار دادند و پس از مدتی روسها خود وارد معرکه شدند و خراسان شمالی را ضمیمه خاک خود نمودند و آن قسمت را ترکمنستان نام نهادند.

۲۴۳- ارسلاں مشهدی

او یکی از شعرای دربار اکبر شاه بوده است در کتاب مواد التواریخ تالیف حاج حسین نخجوانی از وی یاد شده است، او برای سلطان سلیم و شاه مراد فرزندان سلطان جلال الدین اکبر بیتی سروده که هر یک از مصراع آن تاریخ تولد یکی از آنها را نشان می‌دهد، ارسلاں مشهدی گوید:

ز نور پاک چه سلطان سلیم شد نازل لوای شاه مراد ابن اکبر عادل
مصراع اول ۹۷۷ می‌شود که زمان تولد سلطان سلیم بوده و مصراع دوم ۹۷۹ را بیان می‌کند که سال تولد شاه مراد است، از حالات و خصوصیات این شاعر مطلبی بنظر نگارنده نرسیده است.

۲۴۴- ارسلاں جاذب

او از کارگزاران دولت غزنویان در خراسان بود، و مدت‌ها در طوس حکومت می‌کرد، ارسلاں جاذب بطوریکه از شرح حالش معلوم می‌گردد مردی با هوش و کارآمد بوده است، او به عمران و آبادی و توسعه طرق و شوارع و ایجاد رباط و کاروانسرا برای مسافران و بازرگانان اهتمام داشته است شرح حال او در کتب تاریخ و تذکره‌ها آمده و ما اینک تا آنجا که مصادر از او یاد کرده‌اند بحث می‌کنیم.

در ماه ذوالقعدة سال ۳۸۹ محمود غزنوی به سلطنت نشست و از طرف القادر بالله خلیفه

وی را به یمین الدوله و امین الملة ملقب شد، در این زمان ارسلان جاذب یکی از سرداران او بود، که از طرف وی به ماموریت‌های خطر می‌رفت و با مخالفان کارزار می‌نمود.

ارسلان جاذب و ماهروی مروزی

ابو ابراهیم سامانی یکی از آخرین جنگجویان سامانی با غزنویان در حال جنگ بود، و او جنگ‌هایی با سپهسالار نصر بن ناصرالدین انجام داد و نصر را شکست داد او مدت‌ها در باور دومرو و ماوراء النهر با امرای محلی بزد و خورد پرداخت تا سرانجام بدست ماهروی مروزی گرفتار شد، ماهرو در ربیع‌الآخر سال ۳۹۵ وی را کشت و با کشته شدن او دولت سامانیان برکنده شد.

محمود غزنوی هنگامیکه شنید ابو ابراهیم بدست ماهروی مروزی کشته شده ارسلان جاذب را بطرف ماهرو فرستاد، ارسلان جاذب ماهرو و همدستان او را گرفت و با بدترین وجهی آنها را کشت و بر آن منطقه تسلط پیدا کرد.

ارسلان جاذب و ترکان سلجوقی

عبدالحی گردیزی در زین الاخبار گوید: در سال ۳۹۶ به امیر محمود خبر رسید که ترکان از آب گذاره شدند و به خراسان آمدند و به پراکندند، پس به تعجیل از ملتان بغزنین آمد بعهده نزدیک و سپاسی تکین ترک به هراة آمده بود و مستولی گشته و خیلی را به نیشابور فرستاده بود تا آن ناحیت را ضبط کند و ارسلان جاذب گماشته امیر محمود از نیشابور بازگشته بود.

هنوز ترکان قرار نگرفته بودند که خبر آمد که امیر محمود از هندوستان باز آمد و به بلخ رفت، ترکان متحیر ماندند و بنواحی مرو رود و سرخس و نسا و باورد همی کشتند و ارسلان جاذب از پس ایشان همی شد شهر به شهر و آن چه بدست آمدند همی

گرفت و همی کشت و امیر محمود مرتوتنتاش حاجب را به مدد او فرستاد پس ترکان حيله کردند از جيحون بگذشتند و بيشترايشان هلاک شدند.

گردیزی گوید: هنگامیکه محمود در ماوراءالنهر بود ترکان سلجوقی از وی درخواست کردند تا اجازه دهند آنها با افراد خانواده خود که در حدود چهار هزار نفر بودند از جيحون عبور نمایند و در بیابانهای سرخس و باورد منزل کنند، محمود هم به آنها اجازه داد تا آنها در اماکن نامبرده سکونت کنند، و امرار معاش نمایند و به زندگی خود ادامه دهند.

محمود غزنوی از آب جيحون عبور کرد و به طرف غرب حرکت نمود، امیر طوس ابوالحرث ارسلان جاذب پیش او آمد و گفت: این ترکمانان را اندر ولایت خویش چرا آوردی این خطا بود که کردی، اکنون که آوردی همه را بکش و یا به من ده تا انگشتهای نر ایشان بیرم تا تیر نتوانند انداخت، امیر محمود را از آن عجب آمد و گفت: بی رحم مردی و سخت سطر دلی، پس امیر طوس گفت: اگر نکنی بسیار پشیمانی خوری و همچنان بود و تا بدین غایت هنوز به صلاح نیامده است.

گردیزی گوید: در سال ۴۰۸ مردمان نسا و باورد و فراوه بدرگاه آمدند و از فساد ترکمانان بنالیدند و از دست درازی ایشان که اندر آن دیار همی کردند و امیر محمود نامه فرمود نوشتن سوی امیر طوس ابوالحرث ارسلان جاذب و او را مثال داد تا آن ترکمانان را مالش دهد و دست ایشان از رعایا کوتاه کند، امیر طوس بر حکم فرمان برایشان تاختن برد و ترکمانان انبوه شده بودند.

پیش او آمدند و حرب کردند و بسیار مردم بکشتند و بسیار را مجروح کردند و به چند دفعه امیر طوس برایشان تاختن برد، هیچ نتوانست کرد و آن شکایت و تظلم از درگاه محمود هیچگونه بریده نگشت پس نامه فرمود سوی امیر طوس و او را ملامت نمود و به عجز منسوب کرد، امیر طوس جواب نوشت که ترکمانان سخت قوی کشته‌اند و تدارک فساد ایشان جز برایت و رکاب خاصه نتوان کرد.

اگر خداوند بتن خویش نیاید بتلافی فساد ایشان قوی تر گردند و تدارک دشوار تر گردد و چون امیر محمود این نامه را بخواند تنگدل شد و نیز قرار نکرد و لشکر بکشید و اندر سنه ۴۱۹، از غزنین سوی بست رفت و از آنجا سوی طوس کشید و امیر طوس به استقبال آمد و خدمت کرد و چون امیر محمود از وی پرسید او صورت حال ترکمانان بحقیقت باز نمود.

پس امیر محمود بفرمود فوجی انبوه از لشکر با سالاری چند با امیر طوس برفتند به حرب ترکمانان و چون به نزدیک رباط فراوه رسیدند اندر مقابل یکدیگر آمدند و ترکمانان دلیر کشته بودند، جنگ پیوستند و لشکر چون خیره شد و بر ایشان ظفر یافتند و شمشیر اندر نهادند و چهار هزار سوار معروف از ترکمانان بکشتند و بسیاری را دستگیر کردند و باقی بهزیمت رفتند سوی بلخان و دهستان.

ترکان سلجوقی از ناحیه مرو، سرخس، باورد و نسا گریختند و به طرف بلخان که در میان کوههای جنوب بلخ قرار دارد رفتند، آنها در میان کوههای سر بفلک کشیده آن ناحیه اقامت نمودند و تا محمود زنده بود حرکتی نداشتند، ولی پس از مرگ وی بار دیگر دست بشورش برداشتند.

راوندی در راحة الصدور گوید: آنگاه کس به محمود فرستادند که ما را این مقام تنگ است و این مراعی به مواشی ما وفا نکند دستوری ده که ما از آب بگذریم و میان نسا و باورد مقام سازیم، ارسلان جاذب که والی طوس بود و رباط سنگ پست کرده است و آن جامد فون است سلطان را گفت: صواب نباشد ایشان را به خراسان راه دادن که خیلی بسیار دارند و ساز و عدت دارند.

نباید که از ایشان فسادی آید که آن را در نتوان یافت و تلافی و تدارک ممکن نبود، سلطان به سخن او التفات نکرد و فرمود که من ایشان را نظر ندهم که مرا از امثال ایشان اندیشه تواند بود، رخصت داد تا از آب بگذشتند و ایشان تا محمود زنده بود حرکتی نکردند.

نگارنده گوید:

ترکان سلجوقی که به کوههای بلخان گریخته بودند، در آنجا به زندگی عادی خود مشغول شدند، و خلاقی از آنها ظاهر نگردید، ولی پس از درگذشت سلطان محمود و پادشاهی فرزندش مسعود آنها بار دیگر سرکشی آغاز کردند و موجبات ناراحتی مسعود و کارگزاران او شدند، ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی در این باره از ارسلان جاذب یاد کرده و گوید:

دیگر سهو آن بود که ترکمانان را که مسته خراسان را بخورده بودند و سلطان ماضی - محمود - ایشان را به شمشیر به بلخان کوه انداخته بود استمالت کردند و بخواندند تا زیادت لشکریان باشد و ایشان بیامدند و خدمتی چند سره بکردند و آخر بیازردند و بسر عادت خویش که غارت بود باز شدند که چند رنج رسید ارسلان جاذب را و غازی سپهسالار را تا آن ترکمانان را از خراسان بیرون کردند و لامرد لقضاء الله عز ذکره.

بیهقی گوید: مقرر است که امیر ماضی - سلطان محمود - به اختیار خویش گروهی ترکمان را به خراسان آورد، از ایشان چه فساد رفت و هنوز چه می رود و این دیگران را آرزوی آمدن از ایشان خواست و دشمن هرگز دوست نگردد، شمشیر باید اینان را که ارسلان جاذب این گفت و شنوده نیامد تا بود آنچه بود.

ارسلان جاذب در طوس

عزالدین علی بن محمد جزری در کامل التواریخ گوید: سلطان محمود غزنوی همراه امراء و لشکریانش به طرف طوس حمله کرد و با بکتوزون که از سامانیان حمایت می کرد جنگ نمود، بکتوزون تاب مقاومت نیاورد و از طوس به طرف جرجان - گنبد کاووس کنونی - فرار کرد.

سلطان محمود یکی از بزرگترین فرماندهان و رؤسای سپاهش را با گروهی از

لشگریان به تعقیب او روانه کرد، فرمانده این لشکر ارسلان جاذب بود او در تعقیب بکتوزون حرکت نمود تا آنگاه که او وارد جریان شد، ارسلان جاذب به طوس برگشت و از طرف محمود به حکومت این ناحیه منصوب شد.

ارسلان جاذب در هرات

ابن اثیر در کامل گوید: هنگامیکه سلطان محمود یمین الدوله غزنوی بر خراسان مسلط گردید با لشگریان بسیاری عازم ملتان شد، ایلک خان از فرصت استفاده کرد از ماوراء النهر عازم خراسان گردید، او با لشکر انبوهی به شهرهای خراسان تاخت و برادرش جعفر را با گروهی از امراء به طرف بلخ فرستاد.

در این هنگام ارسلان جاذب حاکم هرات بود، سلطان محمود به او گفته بود هر گاه دشمنی به هرات حمله کرد او اگر تاب مقاومت نداشت به طرف غزنین عقب نشینی کند، هنگامی که سباشی تکین به طرف هرات که یکی از شهرهای بزرگ خراسان در آن زمان بود حمله آورد ارسلان جاذب شهر را رها کرد و به طرف غزنین رهسپار گردید، و سباشی تکین هم هرات را تصرف نمود.

ارسلان جاذب در جنگ غور

غور و غرجستان از مناطق کوهستانی و صعب العبور می باشند و در مشرق هرات قرار دارند، گروهی از قبائل در این منطقه زندگی می کردند و راهها را ناامن می نمودند، محمود غزنوی از این جریانها همواره ناراحت بود و چون منطقه غور از طرف جنوب به غزنین نزدیک بود محمود از این جهت هم در اضطراب بسر می برد و ناامنی را در همسایگی خود تحمل نمی کرد.

سلطان محمود لشکری فراهم کرد و خود هم آماده شد تا بطرف غور برود، او دو تن از سران لشکر خود را که یکی از آنها التونتاش حاجب حاکم هرات و دومی ارسلان

جاذب حاکم طوس بودند با لشگری انبوه به عنوان مقدمه به طرف غور فرستاد و خود هم به دنبال آنان رفت و جنگ در گرفت.

غوریان با لشگر محمود جنگیدند، ولی تاب مقاومت نیاوردند، گروهی در جنگ کشته شدند و جماعتی هم به دره‌ها و کوهستانهای صعب العبور فرار نمودند و خود را مخفی ساختند، فرمانده شورشیان غوری هم چون دید تاب مقاومت ندارد با سمی که همراه خود داشت خویشتن را مسموم نمود و این حادثه در سال ۴۰۱ واقع شد و منطقه غور هم آرام گردید.

ارسلان جاذب در بلخان

در کامل التواریخ می‌نگارد: ترکان غز در خراسان قیام کردند، محمود غزنوی ارسلان بن سلجوق رئیس و رهبر آنها را دستگیر کرد و در هندوستان او را زندانی نمود، و گروهی از خویشاوندان و طرفداران او را کشت، ترکان در خراسان فتنه و آشوب راه انداختند و گروهی را از پا در آوردند،

محمود ارسلان جاذب حاکم طوس را به جنگ آنها فرستاد و او ترکان را مورد تعقیب قرار داد و آنان را تا کوههای بلخان که در جنوب بلخ قرار دارد به عقب راند، ترکان سلجوقی در کوهها پراکنده شدند، این جنگ و گریز مدت دو سال طول کشید ارسلان جاذب توانست آنها را منکوب کند و از شهرها و ولایات عمده خراسان دور نماید.

ارسلان جاذب در خوارزم

محمود غزنوی لشگر به طرف خوارزم کشید و قصد تسخیر آنجا را داشت، محمود خوارزم را با قهر و غلبه به گرفت و گروهی را زیر پای فیلان انداخت و جماعتی را هم اسیر نمود، ابوالفضل بیهقی در تاریخ خود گوید: آن ناحیت را به حاجب التونتاش

سپرد و فرمود: تا اسب خوارزمشاه خواستند و ارسلان جاذب را با وی آنجا ماند تا مدتی بماند چندان که آن ناحیت قرار گیرد، پس باز گردد.

امیر مظفر و منصور بسوی غزنین بازگشت و قطار امیران از بلخ بود تا لاهور و ملتان و مامونیان را به قلعه‌ها بردند و موقوف کردند، پس از بازگشتن امیر از آن ناحیت بواسحاق بسیار مردم گرد کرد و مغافصه بیامد تا خوارزم بگیرد و جنگی سخت رفت و بواسحاق را هزیمت کردند و وی بگریخت و مردمش بیشتر درماند و کشتنی فرمود ارسلان جاذب حجاج وار، و آن نواحی بدان سبب مضبوط گشت و بیارامید.

ارسلان جاذب در بلخ

او در شهر بلخ منزل و عمارتی داشته است منزل او در بلخ ظاهراً مجلل و باشکوه بوده که سلاطین و امیران در آنجا سکونت می‌کرده‌اند، از قرائن پیداست که او به شهر بلخ که در آن ایام بسیار آباد و پر جمعیت بوده علاقه داشته و در آنجا صحن و سرای و کاخ مجللی ساخته و در آنجا زندگی می‌کرده است.

ابوالفضل بیهقی در تاریخ خود در حالات امیر مسعود غزنوی گوید: روز دیگر امیر مود دود را خلعت دادند خلعتی که چنان نیافته بود که در آن کوس و علامتها و دبدبه بود و ولایت بلخ او را فرمود و منشور داد، وی بر این جمله به خانه باز شد و همه بزرگان و اولیاء و حشم بفرمان سلطان نزدیک او رفتند و بسرای ارسلان جاذب می‌بود و سخت بسزا حق گذاردند چنانکه بهیچ وقت چنان نگزارده بودند.

پیوند خانوادگی ارسلان با غزنویان

در تعدادی از کتابها آمده که ارسلان جاذب با خاندان غزنویان ارتباط خویشاوندی داشته است، و از عبارات تاریخ بیهقی پیداست که سلطان مسعود داماد او بوده است، بیهقی در تاریخ خود گوید: امیر مسعود چون دانست که غم خوردن سود

نخواهد داشت بسر نشاط باز شد و شراب می خورد و لکن آثار تکلف ظاهر بود و نوشتکین نوبتی را آزاد کرد و از سرای بیرون رفت و با دختر ارسلان جاذب فرو نشست.

ارسلان جاذب و رباط سنگبست

در کنار دهکده سنگبست واقع در جنوب مشهد مقدس گنبد و مناره ای باستانی وجود دارد که از مسافت های دور دیده می شود، مشهور چنان است که این گنبد و مناره نشانه از رباط قدیمی سنگبست می باشد که توسط ارسلان جاذب در زمان غزنویان بنا گردیده است، درباره این بنا مقالاتی از طرف باستان شناسان و جهانگردان خارجی نوشته شده است.

ما درباره این بنا در فصل آثار باستانی و مزارات مشهد مقدس مطالبی را ذکر کرده ایم و نیازی به تکرار آنها در اینجا نیست، مورخان عصر غزنوی مانند مسعودی و گردیزی از این بنا چیزی نگفته اند، و از این که بنای رباط سنگبست توسط ارسلان جاذب ساخته شده باشد مطلبی نیاورده اند و از تاریخ فوت ارسلان جاذب و محل دفن او سخنی در آثار آنها نیست.

نخستین کسی که از بنای رباط سنگبست توسط ارسلان جاذب و دفن او در این مکان سخن گفته است راوندی مؤلف راحة الصدور و آية السرور می باشد، او که در سال ۵۹۹ در گذشته و نزدیک دو قرن با ارسلان جاذب فاصله داشته، این رباط را به او نسبت می دهد و قبر او را هم در آنجا می داند، او در کتاب راحة الصدور گوید:

«ارسلان جاذب که والی طوس بود و رباط سنگبست کردست و آنجا مدفون است» راوندی به همین اندازه بسنده کرده و مطلبی دیگر درباره این رباط و این که در چه سالی آن را بنا کرده و یا اینکه ارسلان جاذب در کجا و در چه سالی وفات کرده و در اینجا به خاک سپرده شده سخنی نگفته است.

دولتشاه سمرقندی که در قرن نهم زمان امیر علی شیرنوائی زندگی می‌کرده است و تذکره‌ای تالیف کرده که اکنون بنام «تذکره دولتشاه» معروف می‌باشد گوید: در تاریخ سلاجقه آورده‌اند که ارسلان با سلطان خویشاوندی داشته مرد صاحب خیر و مردانه بود، رباط سنگبست که بر سر چهارراه واقع است راهی از نیشابور به مرو و راهی از طوس به هرات او ساخته است.

در روی زمین رباطی از آن عالی‌تر مسافران نشان نمی‌دهند و امروز ویران است و قبر ارسلان در رباط مذکور واقع است و این ترکیب بر گرد قبر او نوشته‌اند: کل ملک سیفوت، کل ناس سیموت، لیس للانسان حیاة سرمد، الا الملك الحی الذی لا یموت. نگارنده گوید:

ظاهراً مقصود دولتشاه از تاریخ سلاجقه کتاب راحة الصدور راوندی باشد زیرا این کتاب را تاریخ سلاجقه هم می‌نامند همانگونه که اکنون در صفحه اول این کتاب که در دیماه ۱۳۳۳ در تهران از روی چاپ اروپا به صورت عکسی چاپ شده آمده است، پیداست که دولتشاه این مطلب را که ارسلان جاذب رباط سنگبست را بنا کرده و در آنجا هم دفن می‌باشد از او گرفته است.

گنبد و مناره‌ای که اکنون در سنگبست موجود است احتمالاً یک مسجد باشد نه مقبره زیرا مقبره‌های آن عصر معماری خاص خود را داشته و آنها را مانند مساجد یا گنبد و مناره نمی‌ساخته‌اند، و مورخان عصر غزنوی هم از محل دفن او سخنی نگفته‌اند، و العلم عندالله.

در پایان متذکر می‌گردد که ارسلان جاذب فرزندی بنام سلیمان داشته که او هم از کارگزاران غزنویان بوده است، بیهقی در تاریخ خود ضمن حوادث زمان امیر مسعود از وی یاد می‌کند و گوید: و دیگران که مهتراند چون سلیمان ارسلان جاذب و قدر حاجب و دیگران هر کسی هست ایشان را پیش باید فرستاد.

۲۴۵- ارغون خان در طوس

او از امیران و کارگذاران اوکتای بود و در خراسان حکومت می‌کرد و او را امیر ارغون می‌گفتند، منطقه حکومت او بسیار وسیع بود و از رود جیحون تا حدود فارس امتداد داشت، او زمانی در طوس و گاهی هم در مرو بسر می‌برده است، ولی بیشتر اوقات خود را در طوس می‌گذرانیده، او نخست به معاونت گرکوز که بر خراسان حکومت می‌کرد برگزیده شد ولی بعد از کشته شدن گرکوز امیر خراسان گردید.

عظاملک جوینی در تاریخ جهانگشا گوید: امیر ارغون از قبیله اوبرات است و پدر او نابجو امیر هزار بود و قبیله اوبرات در میان مغول از قبائل مشهور است و آن قبیله اکثر احوال اولاد و احفاد چنگیزخان باشند و سبب آن است که وقت خروج او چون ایشان به مظاهر و معاونت پیش آمدند و بایلی مسابقت و مسارعت نمودند قضای حقوق آن قبیله را فرمان شد.

امیر ارغون بعد از آنکه از تعلیم خط ایغری فارغ شد و از سنّ صبی ترقی کرد اصناف بخت و سعادت او را تلقی نمود و با صغر سال به حضرت قآن رفت و در زمره بنکچیان منخرط و منتظم گشت قآن را روز بروز نظر تربیت بد و زیادت می‌افتاد و هنوز در غلوای کودکی بود که او را سبب مصلحتی بزرگ با قبان به هم به ختای افتاد.

ارغون و امارت خراسان

امیر ارغون به امر قآن همراه گرکوز که به حکومت خراسان منصوب شده بود به طرف خراسان رهسپار شد و مقرر شده بود که در کارهای حکومتی شریک و معاون او باشد، ولی بعد از چندی کورکوز مورد غضب قرار گرفت و زندانی شد، و حکومت خراسان را در اختیار امیر ارغون گذاشته‌اند.

قبل از امیر ارغون کارگذاران مغول در طوس به مردم ظلم کرده و به اموال آنها

تعدی کرده بودند عطا ملک در جهانگشا گوید: وقت وصول به طوس شرف الدین گذشته بود امیر ارغون اموال ناواجب را که بر هر کس مقرر گردانیده بودند تا به مصادره بستاند ترک گرفت و آن بدعت برانداخت و مالهایی که حاصل شده بود روان کرد و متوجه حضرت شد.

امیر ارغون بار دیگر به طرف خراسان مراجعت کرد، عطا ملک گوید: تمامت آن مواضع و بلاد به استقبال او روان شدند و در مقام مرو مجتمع گشتند، امیر ارغون با ملوک و امرا و اصحاب به ارز تقاباد مرو نزول کرد و چند روز در کوشک سلطانی جشن‌ها ساختند و امیر ارغون عمارت کوشک و باغ فرمود و از آن جا به طوس روان شد و به عمارت منصوریه و قصور آن کواندراس کلی پذیرفته بود و اثر عمارت از مدت‌های مدید باز از صحن آن رفته شده اشارت راند.

امیر ارغون به مرغزار رادکان مقام ساخت و روزی چند به استیفای لذات با لدات و اتراب مشغول گشت و از اطراف اشراف متوجه جناب او گشتند و امور مملکت بر حسب ارادت متمشی بود و صدور و ملوک روز بروز می‌رسیدند و کار ایشان بر وفق استصواب رأی مبارک می‌ساخت.

چون لیالی از مفارقت ایام تابستان باد سرد کشیدن گرفت و خریف حریف گشت و برگ اشجار از ترک تازی نسیم اسحار ترک علو سردار گرفتند، امیر ارغون بر عزم تبریز از راه مازندران مبادرت کرد.

امیر ارغون در مغولستان

در سال ۶۵۱ به مغولستان بازگشت و با منکوقاآن پادشاه مغول ملاقات نمود مخالفان امیر ارغون نزد شاه مغول از وی سعایت کرده بودند و در نظر داشتند نظر شاه را از وی برگردانند، در تاریخ جهانگشا چنین گوید: امیر ارغون خود به اردوی پادشاه جهان رسید و در مقدمه جماعتی از نمانان و سعاة آنجا بودند و منتظر وصول او.

تا مگر کاری سازند و تدبیری اندیشند و دولت او را که ایزد حافظ آن بود آسیبی رسانند، خاص حاجب و جماعتی با آن قوم مضاف شدند و تقریرات کرد و کتبه خطای با فراغ محاسبات مشغول گشتند و امرای یارغو به تفحص احوال امیر ارغون، چون سابقه عنایت قاضی قضای ازلی برقرار شامل احوال بود.

خصمان جز بلا و عنا و در میدان مبارزت جز خجالت و ندامت حاصل نداشتند و از آنچه سروران بودند خود در اردو جمعی گذشته شدند و خاص حاجب و دیگر و شاة را به امیر ارغون حواله کرد تا بعضی را هم در اردو بکشند و بعضی را چون به طوس رسید بیاسا رسانید.

بازسازی شهر هرات

لشکریان مغول در حملات خود هنگامی که به شهرها می رسیدند، اگر مردم از آنها اطاعت می نمودند شهر از آسیب مصون می ماند و اگر دروازه ها را می بستند و مقاومت می کردند شهرها توسط آنها ویران می گردید، یکی از شهرهایی که در خراسان ویران شد هرات بود این شهر باستانی و آباد مورد بی رحمی قرار گرفت و تخریب گردید.

خواند میر در حبیب السیر گوید: در سال ۶۳۳ پادشاه مغول ارغون آقا از قبیله اوپرات که بخشی گری آموخته در سلک بتکچیان انتظام داشت به حکومت ولایت خراسان سرافراز گشته روی بدان جانب آورد و بعد از آن بنا بر تقریبی شمه از کمال معموری و نهایت ویرانی در السلطنه هرات به عرض آن پادشاه پسندیده صفات رسید. به همگی همت متوجه تعمیر آن بلده جنت صفت گشته حکم فرمود که امیر عزالدین مقدم جامه باف که تومی خان او را با پانصد نفر از جامه بافان از هرات به ترکستان کوچانیده بود با پنجاه کس از اسیران انجائی روی به وطن مألوف آورد و در باب عمارت و زراعت آن بلده مساعی جمیله مبذول دارد و قرق نامی را بداروغگی

هرات تعیین کرد.

مثالی به اسم خراسانیان صدور یافت که در باب تعمیر آن بلده فاخره از خود به تقصیر راضی نشوند و در سنه ۶۳۶ قمری و امیر عزالدین مقدم آن بلده بسیمن مقدم مشرف ساخت و در امر زراعت و عمارت سعی و اهتمام نمودند و به اندک روزگاری بار دیگر هرات معمور و آبادان گشت.

درگذشت امیر ارغون

بنا به نوشته خواند میر در حبیب السیر امیر ارغون در سال ۶۷۳ در طوس درگذشت مؤلف حبیب السیر گوید: در سنه ۶۷۳ موافق سیچقان نیل ارغون آقا که قریب سی سال به فرمان چنگیزیان ایالت بعضی از بلاد خراسان تعلق به وی می داشت بیمار شده در طوس علم عزیمت به صوب عالم آخرت برافراشت.

۲۴۶- ارغون شاه

او فرزند آباقاخان پادشاه مغول و در زمان پدرش فرمان روای خراسان بوده است، بعد از درگذشت آباقاخان امراء و شاهزادگان مغول به احمدخان فرزند هلاکو پیوستند و او را به سلطنت واداشتند، ارغون در این هنگام در طوس بود، او از این کار برافشت و با سلطنت احمدخان به مخالفت برخاست و خود را آماده جنگ کرد، دولتشاه در تذکره خود گوید:

اما ارغون در روزگار دولت پدرش آباقاخان پادشاه خراسان بود، چون آباقاخان وفات یافت در خطه تبریز شهزادگان و امراء بر غم او با احمدخان بن هلاکوخان اتفاق کرده او را بر تخت سلطنت نشاندند و احمدخان پادشاه نیکو سیرت بوده و میل تمام به اسلام و اسلامیان داشته و گویند مسلمان بود اما برای مصلحت اسلام را ظاهر نمی کرد.

بعد از چند ماه که بر سریر خانی جلوس کرده بود عزیمت خراسان نمود و ارغون از او منهزم شد و از طوس و رادکان پناه به قلعه کلات برد و احمدخان قلعه را محاصره نتوانست کرد که آن قلعه را دور دوازده فرسنگ است و دو دروازه دارد و دیگر کوه محکم است، مثل برج و باروی آن قلعه هیچ جا نیست، و در آن قلعه لشکرها را آبخور و علفخوار است.

ارغون خان بعد از یک ماه پیش عم آمد و عذر خواست و احمدخان را شفقت عمومیت در کار آمد و آسیبی به ارغون خان نرسانید و خود کوچ کرد و به طرف عراق روانه شد و ارغون خان را به جمعی از خاصان خود سپرد که از عقب می آورند، منکلی بوقا که مقدم آن مردم بود با ارغون خان عهدی بست و او را خلاص داد.

باقی مردم به ارغون خان یک جهت شدند و لشکر استرآباد به ایشان پیوست و در عقب احمد خان روانه شدند و چون احمد خان به زنجان رسید خبر ارغون خان بشنید و مضطرب شد و به تعجیل خود را به تبریز رسانید و والده را همراه داشته به مراغه آمد، لشکریان از او برگشته و به ارغون خان پیوستند، و او فرار کرد، او را در دامغان دربان سلطان به ارغون خان فرستاد و به حکم ارغون خان هلاک گشت.

خواند میر در حبیب السیر گوید: به حسن سعی و اهتمام خواجه شمس الدین محمد و یمن دولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت نبوی قوت گرفت آتش حقد و حسد در کانون درون بعضی از شاهزادگان و امراء بی ایمان اشتعال پذیرفت و ارغون خان بن اباقاخان خاطر بر مخالفت سلطان احمد قرار داده تغاچارنویان را منظور نظر تربیت گردانید.

سلطان احمد از فساد نیت و تغییر عقیدت ارغون خبر یافته علی ایناق را که در میان مورخان به الیناق شهرت دارد نزد شاهزاده فرستاد و جهت امتحان به احضار او فرمان داد، الیناق چون به مجلس ارغون رسید شاهزاده به عنوان عواطف و احسان او را از جاده موافقت سلطان منحرف گردانید با خود متفق ساخت و الیناق مبانی عهد و

میثاق را به غلاظ ایمان استحکام داد.

الیناق از نزد ارغون به دربار سلطان احمد برگشت و در باب تخلف ارغون عذری سقیم عرض کرد و صاحب دیوان بر مواضعه شاهزاده و الیناق مطلع شد کیفیت واقعه را به سمع اشرف اعلی رسانید و سلطان کوچک سرافراز گردانید تا شجره مخالفت از فضای سینه برکنده متفق گردید.

نگارنده گوید:

این جریانها به اطلاع ارغون خان در خراسان رسید و او دانست که گروهی در دربار سلطان احمد با او مخالفت می کنند، در این مورد فرستادگانی بین ارغون و سلطان احمد رفت و آمد کردند ولی سلطان احمد به فرستادگان ارغون اهمیت نداد و نامه های او را نیز پاسخ نگفت و ارغون بار دیگر نامه ای برای سلطان احمد فرستاد و او را تهدید کرد، خواند میر گوید:

سلطان احمد چون این پیغام درشت استماع نمود در جواب فرمود: که یورت اصلی و ملک مالوف ارغون خطه خراسان است و ما از روی شفقت آن ولایت را به او مسلم داشته ایم اگر توقع دارد که موضعی دیگر اضافه نمائیم باید که به قریلتای حاضر شود تا التماس او درجه اجابت یابد و اگر نعوذ بالله در طریق خلاف سلوک نماید فرمان فرمائیم که موجی از دریای زخار از سپاه جرار به خراسان روند و ارغون را دست و گردن بسته به درگاه آورند.

جنگ ارغون و احمد شاه

سرانجام بین آن دو جنگ درگرفت، ارغون با لشکریان خود به طرف آذربایجان حرکت کرد بین او و لشکریان سلطان احمد زد و خورد آغاز شد و ارغون تاب مقاومت نیاورد و به طرف خراسان گریخت، مؤلف حبیب السیر گوید: سلطان احمد از این معنی خبر یافته به سرعت برق و باد روی به خراسان نهاد و ارغون جهت دفع حوادث زمان

شکسته رکاب و گسسته عنان به قلعه کلات شتافت.

الیناق با ده هزار سوار به پای آن حصار رسیده شاهزاده به غیر از تسلیم راهی و به جز توکل پناهی نیافت و جهت ملاقات الیناق از قلعه پائین آمد الیناق اسبی خنک پیشکش کرد و در ملازمت به قلعه رفت شرائط نصیحت بجای آورد و ارغون به کلمات واهی الیناق فریفته شده همراه او به طرف اردوی سلطان خرامید و بعد از قطع منازل و طی مراحل در «خوجان» به آستان سلطنت آشیان رسید.

سلطان احمد مدتی دیر باز شاهزاده را در آفتاب باز داشت، آنگاه بار داد و او را در آغوش مهربانی کشید روی بر روی او نهاد و به تفویض مملکت خراسان امیدوار ساخته جهت سکنی برادرزاده خرگاهی تعیین فرمود و برادر بوقا آروق را با چهار هزار کس به محافظت آن خرگاه امر نمود و روز دیگر به طرف دیار مغرب رایت عزیمت بر افراخت.

نگارنده گوید:

خوجان که اکنون آن را قوچان گویند یکی از آبادیهای ناحیه استوا بوده است مغولان پس از تصرف «خوجان» آن را قوچان تلفظ کردند، و این آبادی هم اکنون نیز در شمال فاروج و نزدیک خبوشان وجود دارد، نام این آبادی در این اواخر از طرف اداره ثبت و آمار قوچان به خواجه‌ها تغییر یافته است، و ما ان شاء الله در فرهنگ خراسان بخش خبوشان در این باره به تفصیل بحث خواهیم کرد.

پیروزی ارغون و قتل احمدخان

در حبیب السیر آمده: سلطان احمد از غایت خفت و طیش به خیال عشرت و عیش روان گشت، بوقا و بعضی دیگر از نوئینان هوس مخالفت بر خاطر گذشت و بوقا به قوت برادر خود که نسبت تقرب داشت بر صحیفه شاهزادگان و امرا نگاشت که احمد اولوس چنگیزخان را ویران ساخته و از بنیاد برانداخت و رایت عزت مسلمانان را به

تعلیم صاحب دیوان تا ایوان کیوان بر افراخت.

مصلحت آلوس آنست که هولاجورا بخانی و احمد را از سریر سلطانی بر دارند و این مهم وقتی تمشیت یابد که ارغون را از حبس چون دراز صدف بیرون آورند، همه را این رأی صواب نموده مقرر شد که چون زمانه مانند دل اهل عصیان تاریک گردد این اندیشه از حیز قوت به فعل رسد و بر این قرار در شب سه شنبه هجدهم ربیع الاخری سنه ۶۸۳ بوقا نزدیک خوابگاه ارغون خان رفت.

دامن خیمه را چون حجاب شرم و نقاب آزرم برداشت، ارغون از بستر استراحت به اضطراب بی نهایت برجست، چه تصور نمود که موسم وداع حیات زندگانی است و بوقا دست او را گرفته قضیه مواضعه را بر نهج مسطور عرض کرد و همان لحظه موافقان ایشان جمع آمدند بر باد پایان برق رفتار سوار شدند و به جانب اردوی الیناق تاخته و او را در پشته خانه خفته یافتند.

میرعلی تمغاجی از ملازمان بوقا بسر بالینش رفته سرش از بدن جدا کرد افغان دشت محشر و فزع روز اکبر آن شب دست داد و خروش و زلزال در منازل افتاد، اکثر مقربان و خواص سلطان احمد کشته یکی از آن جماعت بر مرکب سوار شد و از عقب سلطان شتافته در وقتی که چهار فرسخ از اسفرائن گذشته بدو رسید و از خروج ارغون به عرض رسانید.

بعد از اینکه ارغون مشیت ایزدی کار دشمن ساخت در تمام آن شب مانند بخت خویش بیدار بود و در آن زمان صبح صادق آغاز دمیدن کرد مواکب کواکب را به خدمت جمشید خورشید رسانید، شاهزادگان و امراء به ملازمت ارغون خان رسیده زبان به تهنیت بقاء زندگانی و وصول به مرتبه جهانبانی گردان ساختند و بوقا جماز سواری فرستاد و تا لشکر قراوناس راه بر سلطان احمد گرفته اساس دولتش را پست گردانند.

مسرعی دیگر نزد قوشچیان روان کرد که باز همت در هوای صید نوکران آن

پادشاه بی سامان پرانند و ارغون نیز متعاقب به آن جانب نهضت فرمود و چون سلطان به اردوی والده رسید و او را از آن حادثه آگاه گردانید، قوتی خاتون گفت: انساب آن است که در همین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمتند با خود متفق گردانی تا ببینیم که از پرده غیب کدام صورت می نماید.

دو سه روزی حقیقت حال بر مردم اردوی قوتی خان در لباس التباس محتجب بود، هر کس به حسب غلبه ظن سخن بر زبان می راند و صباحی قرابوقای و شیکتور نویان علی الرسم به خدمت سلطان شتافت از سبب وصول پادشاه بی خیل و سپاه استعلام نمودند، سلطان احمد گفت: ارغون را گرفته به محافظان هوشیار سپردیم و ما جهت سرانجام آذوق و مایحتاج لشکر عزیمت کردیم.

شخص از اعیان که در بیرون خرگاه نشسته بود آواز بر کشید که صورت واقعه بر این وجه نیست، بلکه جمعی کثیر از شاهزادگان و امراء ارغون را به پادشاهی برداشته اند و مهم عالی به اخذ و قتل سلطان احمد گماشته اگر انتظام احوال ایل و الوسی می خواهید او را حراست نموده مجال فرار ندهید، امرا بعد از استماع این مقال از خرگاه پادشاهی بیرون آمده راه آمد و شد سلطان را مسدود ساختند.

مقارن آن حال سپاه قراوناس در اردو ریخته صدای غارت و تاراج در عالم انداختند و هم در آن دو سه روز ارغون بدان جا رسید، قرابوقای و شیکتور سلطان احمد را دست بسته به استقبال ارغون بردند، ارغون خان را چون چشم بر وی افتاد، چنانچه در آن زمان عادت مغولان بود که هرگاه دشمن مغلوب را ببینند دست و پای افشاندن لفظ مریو بر زبان رانند.

ارغون در امر او نگریسته از سر شماتت مریو گفت و همان جا کاسه داشته لواء عشرت بر افراشت و چون ارغون خان بتجربه معلوم نموده بود که بر ابقاء دشمن فائده ای غیر ندامت مترتب نمی گردد بی توقف و تأخیر سلطان احمد را به اولاد قنقوربای سپرد، تا در شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاول سنة ۶۸۳ پشت او را به

قصاص پدر خود مانند اهل اسلام بشکستند.

تاج گذاری ارغون شاه

قبلا تذکره داده شد که امراء تصمیم گرفتند به جای احمد خان هلاجو فرزند هلاکو را به سلطنت بردارند، ولی ارغون بعد از اینکه سلطان احمد را کشت همه نقشه‌ها به هم ریخت، خوانین و امیران مغول و شاهزادگانی که در آذربایجان بودند از ارغون حمایت و اطاعت کردند و او در سال ۶۸۳ در منزل آب شور بر تخت خانی نشست و به شور و نشاط و عیش و عشرت پرداخت.

او برادرش اروق را که به حکم سلطان احمد چند روزی در خوجان (قوچان) به محافظتش قیام نموده بود به حکومت بغداد منصوب کرد، و جلال الدین مخلص سمنانی را به وزارت خود برگزید، او پس از استقرار بر اریکه سلطنت در فکر مخالفان خود افتاد و تصمیم گرفت گروهی از آنها را از پا در آورده زیرا از نفوذ آنها در میان جامعه بیم داشت و می‌خواست خود را از آنها آسوده کند.

قتل خواجه شمس الدین جوینی

ارغون از خواجه شمس الدین محمد وزیر و دانشمند معروف کینه در دل داشت، زیرا وی طرفدار سلطان احمد بوده و او را بر تخت خانی و سلطانی نشانیده بود، ارغون چند نفر از بزرگان را به طرف خواجه شمس الدین فرستاد و پیام داد من اکنون پیروز شده‌ام و تصمیم دارم همه مجرمان و مخالفان خود را عفو کنم، شما هم همراه فرستادگان من بیایید و در کنار من زندگی کنید.

خواجه شمس الدین هم از گفته‌های او اطمینان حاصل کرد و به طرف ارغون خان آمد و در روز جمعه دهم ماه رجب سال ۶۸۳ اردو رسید و روز دیگر به حضور ارغون رفت، در میان مردم شایع کرد که ارغون خان در نظر دارد وزارت خود را به

خواجه شمس الدین واگذار کند، حسودان از این جهت سخت ناراحت شدند و به ارغون گفتند: خواجه شمس الدین مناسب وزارت نیست و وجود او برای شما خطر دارد.

ارغون دستور داد خواجه را به محکمه برند و او را محاکمه نمایند، مأموران ارغون او را دست بسته به محکمه بردند، و گروهی را که قبلاً آماده کرده بودند بر علیه او شهادت دادند، ارغون هم دستور قتل او را صادر کرد، خواجه هنگامی که دانست او را خواهند کشت غسل بجای آورد و نماز بخواند و مصحف را به دست گرفت، روز چهارم شعبان سال ۶۸۳ در اهر کشته شد و شاعری در این باره گفته:

از رفتن شمس از شفق خون بچکید مه روی بکند و زهره گیسو ببرید
شب جامه سیه کرد در آن ماتم صبح بر زد نفس سرد و گریبان بدرید

وزارت سعد الدوله یهودی

ارغون خان پس از چندی سعد الدوله فرزند صفی الدوله هبة الله بن مذهب الدوله ابهری را به وزارت خود برگزید، او قبلاً به عنوان طبیب وارد دربار ارغون شد و اندک اندک رشد کرد تا به مقام وزارت رسید، او عنادی خاص نسبت به اسلام و مسلمانان داشت، سعد الدوله خویشاوندان و طرفداران خود را در مناصب حکومتی جای داد و ثروت فراوانی بدست آورد.

او ارغون خان را بر ضد مسلمانان تحریک می کرد و به مسلمانان استهزاء می نمود و آنان را مورد تحقیر قرار می داد، سعد الدوله چند بار به ارغون خان گفت نبوت از چنگیزخان بحسب ارث و استحقاق به تو رسیده است، تو اینک باید همه مخالفان خود را نابود کنی، و ملت جدیدی بر سرکار آوری و مذهب نوینی ایجاد نمائی، غرض سعد الدوله نابودی مسلمانان بود که کینه آنها را در دل داشت.

ارغون به خاطر حب مال و جمع ثروت دشمن مسلمانان بود، بعد از اینکه

سخنان سعد الدوله را شنید دشمن مسلمانان شد و افراد را به هر بهانه‌ای می‌کشت، سعد الدوله به ارغون پیشنهاد کرد خانه کعبه را تبدیل به بتخانه کند و مسلمانان را از پرستش خداوند یگانه باز دارد و باب مراوده با یهودیان عرب را باز کرد و هزاران نفر از بزرگان اسلام را به شهادت رسانید.

مرگ ارغون و کشته شدن سعد الدوله

ارغون شاه بعد از چند سال سلطنت بیمار گشت، طبیبان به معالجه و مداوای او پرداختند، بیماری او هر روز شدت پیدا می‌کرد، ارغون فرمان داد بسیاری از زندانیان را آزاد کردند، سعد الدوله از آینده خود می‌ترسید، بیماری ارغون خان فزونی یافت، کسی جز سعد الدوله حق ورود به چادر مخصوص نداشت، او در نهان سوارانی نزد غازان خان به خراسان فرستاد تا نزد پدرش بیاید.

امراء مغول از این جریان آگاه شدند، و تعدادی از طرفداران سعد الدوله را بازداشت کردند و اعدام نمودند، سعد الدوله از ترس جان خود در منزل یکی از خاندان مغول مخفی شد، او را در آن خانه پیدا کردند و هلاک ساختند، مغول و مسلمان شادی‌ها کردند و از شر او رها شدند، و در همه جا مجالس بزم و سرور تشکیل دادند، مخصوصاً از کشته شدن او خوشحال گردیدند.

ارغون خان مشاهده کرد سعد الدوله نزد او حاضر نمی‌شود، پرسید سعد الدوله کجا است، کارگذاران او عذری آوردند، ولی او دریافت کاری بر سر وزیرش آمده است، سرانجام ارغون خان روز سه‌شنبه هفتم ربیع الاول سال ۶۹۰ در باغچه اران درگذشت و سلطنت او هفت سال به درازا کشید و فرزندش غازان خان به جای او نشست.

در پایان به اطلاع خوانندگان می‌رسد که در کتاب منتخب التواریخ ملاهاشم خراسانی آمده که قبر ارغون خان در مشهد مقدس طوس می‌باشد، این مطلب درست

نیست و او دراران درگذشت، و ایشان امیر ارغون را که از رجال مغول بوده و در طوس درگذشته با ارغون خان بن اباقاخان اشتباه گرفته است.

۲۴۷- استادوست مشهدی

او از موسیقی دانان بزرگ عصر خود بوده است، نام وی در کتاب آئین اکبری جزء موسیقی دانان و نوازندگان دربار اکبرشاه تیموری پادشاه هندوستان آمده است ولی از حالات و خصوصیات او مطلبی در دست نیست و مؤلف کتاب آئینه اکبری او را در جدول خنیاگران دربار اکبر ذکر کرده است.

۲۴۸- اسحاق خان قرائی

او یکی از خوانین معروف و امراء خراسان در زمان قاجاریه بود، اسحاق خان کرد قرائی مال و مکنت فراوان داشت و از این رو خود را در خراسان صاحب اختیار می دانست، فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۱۷ برای گرفت مشهد مقدس و سرکوبی نادر میرزا افشار عازم خراسان می گردد، و در چمن رادکان سرپرده می زند و اسحاق خان در چمن رادکان به حضور فتحعلی شاه می رسد و اظهار وفاداری و خدمت می نماید و مورد عنایت شاه قرار می گیرد.

هنگامی که اسحاق خان با فتحعلیشاه متحد گردید، سایر خوانین خراسان هم به او تاسی کردند، و آماده همکاری با فتحعلیشاه شدند، اسحاق خان به همراهی محمد علی میرزا دولتشاه به مشهد حمله کردند و شهر را محاصره نمودند، پس از خاتمه جنگ و مراجعت فتحعلیشاه به تهران اسحاق خان با والی خراسان به مخالفت برخاست، و این جریان موجب گردید تا سایر خوانین هم بر علیه والی قیام کنند.

اسحاق خان قرائی فرزند خود را به تهران فرستاد و از دولت خواست تا والی خراسان را عزل کنند، و فرزند او حسنعلی خان را به حکومت کاشمر منصوب نمایند،

مقامات دولتی با عزل محمد ولی میرزا والی خراسان موافقت نکردند ولی فرزند او را به حکومت کاشمر منصوب کردند، ولی اسحاق خان همچنان به والی خراسان بی‌اعتنائی می‌کرد.

محمد ولی میرزا از اسحاق خان ناراحت گردید و پدر و پسر را به مشهد مقدس فرا خواند، آنها به مشهد آمدند و با والی خراسان ملاقات کردند، ولی رعایت احترام و مقام والی را نمودند، محمد ولی میرزا هم از آن دو بسیار ناراحت شدند و دستور دادند هر دو را طناب در حلقشان گذاشتند و اعدام کردند، خوانین خراسان از این جریان مضطرب شدند و دولت هم والی را معزول کرد.

منابع رجال ایران تألیف بامداد ج ۱/۱۰۷ و وقایع خاوران تألیف سیدعلی میرنیا.

۲۴۹- اسحاق فراهانی

او از کارگذاران و رجال دوره قاجاریه بوده و در زندگی خود در اماکن مختلفی به کار دیوانی مشغول بوده است، مهدی بامداد در کتاب رجال ایران ج ۱/۱۰۷ گوید: میرزا اسحاق فراهانی در سال ۱۲۴۷ همراه عباس میرزا به خراسان رفت و در آنجا بکار مشغول شد.

۲۵۰- اسحاق بن ابراهیم طوسی

ذهبی گوید: اسحاق بن ابراهیم طوسی شناخته نیست، روایت او هم اعتباری ندارد، مکی بن احمد بر دعوی گوید: اسحاق بن ابراهیم می‌گفت: من سرباتک پادشاه را دیدم که می‌گفت: من نهصد و بیست و پنج سال عمر دارم و مسلمان هستم، او می‌پنداشت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله حذیفه و اسامه را نزد او فرستاده و او مسلمان شده و نامه پیغمبر را هم بوسیده است.

ابن اثیر جزری در اسد الغابة ج ۲/۲۶۶ گوید: مکی بن احمد بردعی از اسحاق ابن ابراهیم طوسی روایت می‌کند که وی در حالی که ۹۷ سال از عمرش می‌گذشت به من گفت: من سرباتک هندی را در شهر قنوج دیدم و به او گفتم: چند سال دارید؟ گفت: ۹۲۵ سال، او مسلمان بود و می‌گفت: پیامبر ده نفر از اصحاب خود را که در میان آنها حذیفة بن یمان و عمرو بن عاص و اسامة بن زید و ابو موسی اشعری و صهیب و سفینه هم بودند به هندوستان فرستاد.

آنها به هند آمدند و مرا به اسلام دعوت کردند، من هم دعوت پیامبر را پذیرفتم و مسلمان شدم و کتاب پیامبر را هم بوسیدم، ابن اثیر گوید: أبو موسی این داستان را در کتاب خود نقل می‌کند ولی ابن منده آن را در کتاب خود نیاورده است، و باید هم این داستان در کتابها نوشته نشود ولی ما بر اثر ضوابط این موضوع را نقل کردیم در صورتی که باید امثال اینها در کتابها ذکر نشوند.

عبدالحی لکنوی در نزهة النواظر گوید: ابوسعید مظفر بن اسد الحنفی گفت: از سرباتک هندی شنیدم می‌گفت: من محمد ﷺ را دو بار در مکه و مدینه دیدم و او از زیباترین مردم بود، او در سال ۳۳۳ درگذشت و ۸۹۴ سال عمر داشت.

نگارنده گوید:

داستان سرباتک هندی که او را از اصحاب رسول خدا ﷺ شمرده‌اند، و در معاجم صحابه مانند اسد الغابه و الاصابة هم از او یاد کرده‌اند، و اهل حدیث نیز او را در تذکرها یاد نموده و به عنوان یک محدث از وی یاد می‌کنند یکی از شگفتیهای تاریخ است و راوی او هم شخصی به نام اسحاق بن ابراهیم طوسی است که او هم مجهول می‌باشد.

۲۵۱- اسحاق بن بزرگ طوسی

او از قدمای اهل حدیث می‌باشد، تذکره نویسان و علمای رجال اهل سنت از

وی نام برده‌اند، ابن حجر در لسان المیزان گوید: اسحاق بن بزرگ از مشایخ لیث بن سعد بود او روایتی در باب تجمل روز عید روایت می‌کند، ابن یونس گوید: او از اهل طوس بوده و از موالیان ام حبیبیه بشمار رفته است و ابن لهیعه هم از وی روایت کرده است.

ازدی گوید: اسحاق بن بزرگ از حسن بن علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما فرمودند: روز عید بهترین لباس خود را در بپوشیم، و خود را معطر سازیم و قربانی نماییم، و بلند تکبیر بگوئیم و با وقار حرکت کنیم، ابن حبان او را از ثقات دانسته است و گفته: او از ابوسعید و حسن بن علی روایت می‌کند.

ابن ابی حاتم هم در کتاب الجرح والتعديل روایت اسحاق بن بزرگ را از حسن بن علی و روایت لیث را از او نقل می‌کند و او را تضعیف نکرده است، حاکم نیشابوری حدیث او را در مستدرک آورده و گفته: اگر اسحاق را می‌شناختم به صحت حدیث او گواهی می‌دادم.

نگارنده گوید:

اسحاق بن ابراهیم از قدماء محدثان خراسان و ناحیه طوس می‌باشد که از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امام حسن مجتبی علیه السلام حدیث نقل می‌کند، ظاهراً او در صدر اسلام در طوس اسیر گردیده و بعد به مدینه منوره منتقل شده و در آنجا جزء آزادشدگان ام حبیبیه زوجه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است و با امام حسن مجتبی هم ارتباط داشته و از وی حدیث شنیده است.

۲۵۲- اسحاق بن منصور طوسی

ابوسعید سمعانی در ذیل عنوان «الطوسی» در انساب ضمن ترجمه ابو محمد حاجب بن محمد طوسی از وی یاد می‌کند و گوید: او از اسحاق بن منصور طوسی روایت کرده از این ابو اسحاق عنوان مستقلی به نظر نگارنده نرسیده است.

۲۵۳- اسدالله ابدالی

او از قبیله ابدالی افغان بود که در سال هزار و یکصد و سی به مشهد مقدس حمله کرد و این شهر را محاصره نمود، در اواخر دولت صفویه که قبائل افغان در قندهار بر آن دولت شوریدند و پس از گرفتن قندهار به طرف ایالات مرکزی و شرقی ایران هجوم آوردند، یکی از این شورشیان اسدالله ابدالی بود که به هرات حمله کرد و آنجا را تصرف نمود و بعد خود را به مشهد مقدس رسانید و شهر را در میان گرفت.

نوروز علی بسطامی در فردوس التواریخ گوید: قریب به اواخر عهد صفویه بود که اسد ابدالی قادری به تسخیر آن ارض فیض بنیان بعد از تسخیر هرات و فراه در سال ۱۱۳۰ به مشهد آمده بود، و مدت یک ماه و پنج روز اهل مشهد را در محنت و مشقت انداخت و آن حصن حصین را محاصره نمود ولی کاری از پیش نبرد و مشهد را ترک گفت.

در دائرة المعارف آریانا ذیل عنوان «ابدالی‌ها» از این اسدالله یاد شده نویسنده مقاله گوید: هنگامی که ابدالیها در قندهار بر علیه دولت صفویه قیام کردند و حاکم قندهار را کشتند، از عبدالله خان و پسرش اسدالله خان که در ملتان زندگی می‌کردند دعوت نمودند تا به قندهار بیایند و به قبائل افغان در برابر دولت صفویه کمک نمایند. پدر و پسر دعوت آنها را پذیرفتند و به قندهار که وطن آنها بود باز گشتند آنها بعد از بازگشت از قندهار به هرات حمله کردند، عباسقلی خان والی هرات آن دو نفر را گرفته به حبس انداخت، پس از چندی در هرات حوادثی پیش آمد و گروهی بر ضد عباسقلی خان قیام کردند، در این هنگام عبدالله خان و پسرش اسدالله از زندان گریختند.

آنها پس از خروج از زندان به کوههای دوشاخ رفتند و در آنجا گروهی از ابدالیها را دور خود جمع کردند، و قلعه اسفزار را تصرف نمودند و بعد از آن قبائل ابدالی را دور

خود جمع کرده و به هرات حمله کردند، و این شهر را بعد از محاصره گرفتند، اسدالله خان هم به فراه حمله برد و آنجا را فتح و ضمیمه هرات نمود.

در این اثنا فتحعلی خان ترکمان از سوی دولت صفوی به تنبیه ابدالی‌ها وارد حدود گردید و در محال کوسویه فتحعلی خان را از پا در آوردند و غنائم فراوانی بدست آوردند، در این اثنا بین محمود پسر میرویس خان و اسدالله خان در موضع دلارام فراه جنگ واقع شد و اسدالله خان به قتل رسید.

۲۵۴- اسدالله اصفهانی

او از کارگزاران دولت صفویه بود، و در پایان عمرش به تولیت آستان قدس رضوی منصوب گردید، در نقائس المآثر برگ ۱۹ گوید: اسدالله خلیفه از سادات اصفهان است به زیور فضائل و کمالات آراسته بود، در پایان عمر مدتی به تولیت مشهد مقدس رضویه علی مشرفه التحیه و الثناء اشتغال داشت موافقت طبعش به شعر از این اشعار که از آثار فکر صائب اوست معلوم می‌گردد.

شمعی که بسوخت جان غم پروردم	تا گفتم که پروانه خوبت کردم
می‌میرم اگر نمی‌روم نزد کسی	می‌سوزم اگر به گرد او می‌کردم
در کوی تو جای خویشتم می‌خواهم	در خاک درت عطر کفن می‌خواهم
القصه همین بس است در هر دو جهان	اسباب تنعمی که من می‌خواهم

وفاتش در سنة ۹۹۹ در مشهد وقوع یافت، مؤلف گوید: در تذکره عرفات در باب الف هم از اسدالله اصفهانی متولی آستان قدس رضوی نام برده شده است.

۲۵۵- اسدالله حیرت

او از شاعران مقیم مشهد مقدس بوده است، گلشن آزادی در تذکره خود گوید: سید اسدالله متخلص به «حیرت» اصلش از اسد آباد همدان بود، او در مشهد می‌زیست

و دکان کفاشی و چرم فروشی داشت، او در جوانی به تبریز رفت. یکی از پیشکاران مظفرالدین شاه او را بطور محرمانه از تبریز به مشهد روانه کرد.

اسدالله حیرت در مشهد سکونت اختیار نمود و به کفاشی و چرم فروشی پرداخت، او از آنجا که طبع شعر داشت با شاعران و سرایندگان مشهدی آشنا شد و در مجالس آنان شرکت می کرد، اسدالله حیرت اندکی قبل از مشروطه درگذشت و اینک نمونه ای از شعر او را ذیلاً ذکر می کنیم:

چشمان تو خواب از اثر جام شراب است

بختم شده بیدار که این فتنه به خواب است

شد کشف به ما سر خدا باد به پیما

کاین رتبه ام از باطن مینای شراب است

آتش زدی اندر دل و دین من حیران

آبی بفشان بر سر آتش که ثواب است

زاهد بگذشت از سر این آب که سیراب

گردد زمی کوثر و غافل که سراب است

تلخ است مرا عیش که اندر سر یک بوس

امروز میان من و لعلت شکر آب است

ای حیرت دلخسته تو از شعر چو خواهی

بر موزه بزن بخیه که بغداد خراب است

۲۵۶- اسدالله خاتونی

او یکی از علماء و رجال عصر خود بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در مجلد یازدهم طبقات اعلام گوید: اسدالله خاتونی فرزند محمد مؤمن عاملی مجاور مشهد مقدس بود او در سال ۱۰۶۷ چهار صد مجلد کتاب وقف آستان قدس رضوی نمود تا

ساکنان مشهد مقدس از آنها استفاده کنند.

۲۵۷- اسدالله مشهدی

او از علماء مشهد مقدس بود و در زمان ناصرالدین شاه نایب برادرش میرزا هدایت الله بن حاج میرزا عسکری امام جمعه مشهد بود، اعتماد السلطنه در کتاب خود المآثر و الآثار این مطلب را ضبط کرده است.

۲۵۸- اسدالله شیرازی

او از شاگردان آخوند ملا محمد کاظم خراسانی بود، شیخ آغابزرگ رضوان الله علیه در کتاب الذریعه گوید: شیخ اسدالله بن حاج محمدعلی از اهل جم در شش فرسنگی شیراز بود، او سالها در نجف اشرف تحصیل کرد و در درس آخوند خراسانی رضوان الله علیه شرکت می نمود و تقریرات او را می نوشت، او بعد از تحصیل به زادگاه خود برگشت و مرجع اهالی قرار گرفت، در سال ۳۳۸ قمری در مشهد مقدس درگذشت.

۲۵۹- اسعد بن یعفر در طوس

یاقوت حموی در معجم البلدان ذیل عنوان «طوس» گوید: مسعر بن مهلهل گفته: بین نیشابور و طوس کاخ بزرگ و با شکوهی دیدم که مانند آن را در هیچ جا مشاهده نکرده ام، او گوید: من از مردم منطقه پرسیدم بانی این کاخ که بوده است؟ آنها گفتند: این کاخ از بناهای تباغه پادشاهان یمن می باشد.

یکی از پادشاهان یمن هنگامی که می خواست به چین برود در اینجا این کاخ را بنا کرد و گنج های خود را در آن پنهان نمود، او بعد از مراجعت از چین مقداری از اموال و ذخائر خود را به یمن برد و مقداری هم در این قصر ماند، بعد از وی اسعد بن یعفر که از وجود اشیاء گرانها در این کاخ آگاهی داشت به طوس آمد و آن گنجینه را با خود به

یمن برد.

۲۶۰- اسعد نوقانی

او یکی از محدثان و عالمان نوقان بوده است، ابوسعید سمعانی در کتاب انساب ذیل «الخلیلی» گوید: اسعد بن ابی العباس احمد خلیلی نوقانی یکی از علمای نوقان بود و من از وی اندکی حدیث شنیدم و در تحبیر گوید: ابوالمحاسن اسعد بن احمد خلیلی نوقانی شیخی فاضل بود و در علم مهارت داشت او از پدرش ابوالعباس و شریف ابونصر قرشی از جاهی و ابوالحسن علی بن حسین نوقانی و دیگران دانش آموخت.

او در مشیخه خود برگ ۴۸ گوید: ابوالمحاسن اسعد ابن احمد خلیلی نوقانی برادر امام محمد بن ابی العباس از اهل نوقان طوس می باشد او یکی از دوستان من بود، اسعد نوقانی هنگامی که شنید من بادمجان نمی خورم بسیار خوشحال شد زیرا او هم بادمجان نمی خورد! حافظ ابن عساکر نیز در مشیخه خود برگ ۲۶ وی را از مشایخ خود معرفی می کند و گوید: من در نوقان طوس در مجلس درس او شرکت کردم.

۲۶۱- اسعد مشهدی

او یکی از شاعران مقیم مشهد بوده و شرح حالی از وی در دست نیست گلشن آزادی در تذکره صد سال شعر خراسان گوید: نام او معلوم نیست، در قصیده ای که در سال ۱۳۱۵ قمری در مشهد سروده معلوم می شود که وی در آن ایام در مشهد زندگی می کرده و این چند بیت از اوست که در تهنیت نصرت الملک گفته است:

نگارا عید نوروز است و وقت عشرت بیمر
بدین شکرانه از جا خیز و صها ریز در ساغر

بود امروز آن روزی که از لطف خداوندی
مهیا انبساط عیش بهر مؤمن و کافر

بود امروز آن روزی که از فرط طرب دارد
زمین بیغاره از عشرت همی بر طارم اخضر

۲۶۲- اسفندیار مشهدی

او از علماء و مدرسان مشهد رضا رضاعلیه السلام بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی گوید: در آخر نسخه‌ای از منهج المقال آمده است سید سند، مدرس و خادم میر اسفندیار روز سه شنبه ۲۵ ماه رمضان سال ۱۱۲۵ در مشهد در گذشت و فاضل کامل محقق و عالم ربانی مولانا محمد رفیع جیلانی بر وی نماز گذارد و در مدرسه میرزا جعفر پشت سر عالم ربانی ملا میرزا محمد شیروانی به خاک سپرده شد.

۲۶۳- اسکندر بک ترکمان

مورخ مشهور و نویسنده معروف عصر صفوی اسکندر بک ترکمان مؤلف کتاب با ارزش «عالم آرای عباسی» را همه اهل علم و ادب می‌شناسد، و کتاب او یکی از بهترین آثار تاریخی عصر صفوی می‌باشد، و در طول تاریخ مورد استفاده مورخان و محققان بوده است، کسانی که درباره دودمان صفویه مطالعه و تحقیق می‌کند از این کتاب استفاده کرده‌اند و به آن استناد نموده‌اند.

اسکندر بک همواره با شاه عباس صفوی بوده است، او در کتاب خود از مشهد رضوی بسیار یاد می‌کند و از آستان مقدس رضا رضاعلیه السلام و کتابخانه حضرتی مشاهدات خود را بیان می‌نماید، و اطلاعات مفیدی از اوضاع سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آن روزها را در مشهد در کتاب خود آورده است، و ما اینک در این جا از حالات و خصوصیات او مطالبی به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

شیخ آغا بزرگ در کتاب طبقات اعلام الشیعه قرن یازدهم گوید: اسکندر منشی که در سال ۹۶۸ متولد گردید از نویسندگان دربار صفوی بود، او کتاب عالم آرای

عباسی را تألیف کرده و از زندگانی شاه عباس و کارهای او در زمان سلطنتش گفتگو کرده است، او ذیلی هم بر عالم آرا نوشته و در آن از حوادث و وقایع زمان شاه صفی مطالبی ذکر نموده است.

اسکندر بک ترکمان در آغاز کتاب عالم آرای عباسی گوید: اقل عباد اسکندر الشهیر به منشی که در اوان نشأه جوانی با غوای کوتاه خردان دنیا پرست خود را از اکتساب علوم متداوله که طبیعت به آن راغب و آشنا شده بود باز آورده هوس علم سیاق نمودم و مدتی به آن شغل ناتمام به یسر انجام پرداختم، چون در آن فن به اعتقاد ناقص خود فی الجمله رتبه کمال یافتم.

برخی از اوقات شریف را به مهمات ارباب دولت مصروف ساختم، عقل دور اندیش مرا از سکر خواب غفلت بیدار ساخت با خود گفتم که این شغل خسیس که اختیار کرده‌ای تو را دریافت فضل و کمال به صد مرحله دور انداخت، تو که در بحر موج معانی شناوری کردی چرا به طریق معرکه آرایان عام فریب صورت پرست باشی. چون نیک تأمل نمودم خلاصه اوقات به بطالت گذشته بود و شخص طبیعت قرین یاس و ندامت گشته، چون گاهی به صحبت فیض بخش بعضی اعزه که جامعه فنون قابلیت و استعداد بوده از علم انشاء بهره تمام داشتند فائز می‌شدم و در اوقات هم صحبتی سخنان سودمند شیرین و نکات دلپذیر رنگین را که به نظم و نثر ترصیع داده به قلم زرنگار اندیشه در صفحه بیان می‌نگاشتند، مشاهده می‌نمودم طبع در یوزه گردان شیوه ستوده رغبت نموده دامن از شغل در چیده، تخم این هوس در مزرع دل ریختم و بدست شوق در دامن آن عزیزان آویختم.

وفات اسکندر بک ترکمان

او در عالم آرای عباسی گوید: من در جنگ سال ۹۹۵ که در عراق انجام گرفت شرکت داشتم و در آن ایام ۲۶ سال از عمرم گذشته بود و در آخرین تألیف خود که در

سال ۱۰۳۸ پایان داده گوید: اکنون ۷۰ سال دارم از اینجا معلوم می‌گردد که او در سال ۹۶۸ متولد شده و در ۱۹ ماه صفر سال ۱۰۴۴ زنده بوده است زیرا او حوادث سال مزبور را در ذیل عالم آراء آورده است.

نسخه‌ای از ذیل عالم آراء در کتابخانه لیدن موجود است، و تاریخ وفات او به درستی معلوم نیست، در مقدمه عالم آراء چاپ ۱۳۵۰ وفات او را سال ۱۰۴۳ ذکر شده ولی همان گونه که از طبقات اعلام شیعه نقل کرده‌ایم بر اساس نوشته‌هایش که اکنون موجود می‌باشد او در سال ۱۰۴۴ حیات داشته است.

۲۶۴- اسلام خان مشهدی

او یکی از کارگزاران و امراء تیموریان در هند بود، در تذکره نیشتر عشق تألیف حسین قلی عظم آبادی برگ ۲۲۹ در شرح حال میرزا سعدالدین محمد مشهدی آمده که وی به هندوستان و نزد اسلام خان مشهدی که صوبه دار بنکاله بود رفت و مدتی نزد او بسر برد و بعد به ایران بازگشت، شرح حال سعدالدین در همین کتاب خواهد آمد.

۲۶۵- اسلام غزالی

او یکی از شاعران مشهدی می‌باشد و در تذکره عرفات از وی نام برده شده است و در تذکره اسحاق بک مخطوط کتابخانه شهید دستغیب در شیراز یک بیت از غزالی نقل می‌کند:

کس را نبینم روز غم جز سایه در پهلوی خود
آن هم چو بینم سوی او گرداند از من روی خود

۲۶۶- اسلم طوسی

او را یکی از شاعران ناحیه طوس نوشته‌اند، و گویند از اولاد فردوسی بوده

است، زین الدین واصفی در بدایع الوقائع گوید: اسلم طوسی از اولاد فردوسی طوسی است، او در مدح خواجه نظام الملک طوسی این رباعی را گفته است:

عالم همه پرگار و کف خواجه نقط
پیوسته به گرد نقطه می گردد خط
محتاج به تو که و مه دون و وسط
کس را ندهد خدای دولت به غلط
چون این رباعی را به خواجه گذرانید، خواجه در بدیهه بر ظهر رباعی وی نوشت:

سیصد بره سفید چون سینه بط
کز رنگ دگر نباشدش هیچ نقط
چوپان بدهد روان به دارنده خط
از کله خاص ما نه از جای غلط

۲۶۷- اسماعیل ازغدی

در این کتاب مکرر نام آبادی ازغد آمده است، این دهکده در غرب مشهد مقدس قرار دارد، و از قراء باستانی مشهور ناحیه طوس می باشد، این دهکده از زمان تیموریان مورد توجه بوده و در آنجا مسجدی از قرن نهم وجود دارد که ما در فصل مساجد مشهد از آن یاد کردیم، در کنار این مسجد یک مدرسه علمیه هم بوده که اکنون ویران است از این دهکده تعدادی عالم و دانشمند بر آمده اند که نام آنان در این کتاب آمده است، یکی از آنان اسماعیل ازغدی است که اینک شرح حال او را بیان می کنیم.

مرحوم شیخ اسماعیل ازغدی از علماء، فضلاء و شعراء عصر خود بودند، پدران و اجداد او نیز از اهل علم و فضل هستند که نام آنها در این کتاب در عناوین خود ذکر شده اند، ما اکنون در اینجا از یادداشتها و نوشته های فرزند گرامیش آقای حسین نجمیان که از فضلاء و محققان مشهد مقدس می باشند در شرح حال شیخ اسماعیل نجمیان استفاده می کنیم، آقای نجمیان نوشته اند:

پدرم شیخ اسماعیل فرزند ملا ابراهیم و او فرزند آخوند ملا محمد اسماعیل منجم است که نام جدش را بر وی گذراده اند، او در سال ۱۳۰۲ قمری برابر با ۱۲۶۳ شمسی

در مشهد مقدس متولد شد، ریاضیات و نجوم را نزد عمویش حاج ملا محمد مهدی منجم باشی و علم هیئت را نزد حاج غلام حسین زرگر معروف به حاج حکیم آموخته و نصاب الصبیان و ترسل را در مکتب خانه‌های آن زمان فرا گرفت.

کتاب جامع المقدمات را نزد پدرش ملا ابراهیم نقاش زرگر تلمذ کرد و در جوانی به شغل نقاش زرگری و حکاکی اشتغال داشت و بعد در سلک علمای دینی در آمد و در منبر وعظ و خطا به قرار گرفت، او طبع شعر هم داشت، دیوان اشعارش که در مدح و مرثیه اهل بیت علیهم السلام است در سال ۱۳۵۷ شمسی در چاپخانه طوس مشهد مقدس به چاپ رسیده است.

مهاجرت به عراق

او در دوره کشف حجاب و غدغن شدن روضه خوانی به قصد اقامت دائم با خانواده به عتبات می‌رود، اما پس از شش ماه اقامت در کربلا به لحاظ گرمای طاقت فرسای تابسان به ایران بر می‌گردد.

اقامت در شاندیز

او بعد از مراجعت به مشهد مقدس روستای شاندیز را برای سکونت انتخاب می‌کند، او در آن آبادی به کارهای عطاری سرگرم می‌شود و ضمناً در روستای مذکور به کار منبر و برگزاری مراسم عزاداری سیدالشهداء علیه السلام به دور از چشم مأموران دولت می‌پردازد و این وضع تا شهریور سال ۱۳۲۰ شمسی ادامه می‌یابد.

مراجعت به مشهد مقدس

مرحوم ملا اسماعیل پس از برگشت از شاندیز ضمن اشتغال به کار به وعظ و خطابه و ذکر مصیبت می‌پرداخت و این کار را با اخلاص انجام می‌داد او به عزاداری

حضرت سیدالشهداء بسیار علاقمند بود و چند دربند دکان را در مشهد مقدس خریداری کرد و وقف عزاداری امام حسین علیه السلام نمود.

اشعار و قصائد ملا اسماعیل

مرحوم ملا اسماعیل از غدی شعر هم می سروده و دیوان او در مشهد مقدس چاپ شده است، او قصائدی در مدح تعدادی از علماء و رجال مشهد سروده است، او گوید: در ایام جوانی برای شعر گفتن و شعر خواندن به کتاب لغت نیاز داشتم، قصیده‌ای در مدح حاج میرزا حبیب سرودم و خواستار کتاب لغتی به رسم امانت شدم. در یکی از اعیاد همراه پدرم مرحوم ملا ابراهیم به خانه ایشان رفتم، پدرم از ایشان اجازه خواست و من قصیده خود را در مجلس قرائت کردم، و در مراجعت حاج میرزا حبیب فرهنگ لغتی به عنوان صله شعر به من هدیه کرد، تاریخ قصیده سال ۱۳۱۸ قمری است و مرحوم ملا اسماعیل در آن ایام هفده سال داشته است. او چند مرتبه به زیارت عتبات عالیات مشرف شد و یک بار حج خانه خدا به جای آورد او در سفرها نامه‌هایی برای خانواده خود می فرستاد، در این نامه‌ها اشعاری که سروده بود ارسال می داشت، قطعه ذیل را از نجف اشرف ارسال داشته بود که اکنون به عنوان نمونه به نظر خوانندگان می رسانیم.

بهر زیارت شه اورنگ من عرف	با صد هزار شوق شدم وارد نجف
از فرط عشق این مس دل را زدم محک	بر کیمیای خاک حریمش ز هر طرف
آمدند ای هاتف رحمت به گوش جان	کی خسته از گذشته و آینده لاتخف
زیرا که رس اگر بکند مس به کیمیا	هرگز نگردد از اثر رنگ او تلف
حب علی است آری اکسیر قلبها	خاک درش به غمزدکان مژده شعف
بالد نجومی ار بنجوم سما سزد	چون سوده رخ به خاک در شحنه نجف

نگارنده گوید: قصیده‌ای از او در عنوان ابوالقاسم کاشانی گذشت جویندگان به

آنجا مراجعه کنند.

تولد و وفات ملا اسماعیل

او در روز ششم ماه صفر ۱۳۰۲ قمری در مشهد متولد شد و در شب جمعه ۲۹ مهر ماه سال ۱۳۵۶ شمسی مصادف با سال ۱۳۹۷ قمری در این شهر مقدس درگذشت و در صحن عتیق در جوار حضرت رضا علیه السلام به خاک سپرده شد. رحمة الله علیه.

۲۶۸- اسماعیل تبریزی

شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب نقباء البشر گوید: شیخ اسماعیل بن حسین تبریزی ساکن مشهد مقدس بود، او در سال ۱۲۸۶ متولد شد و از علماء و فضلاء دانش و ادب آموخت، و به مقاماتی از علم و فضل رسید او مؤلفی پرکار و نویسنده‌ای فعال بود او کتابهای زیادی به زبان فارسی تألیف کرد، تعدادی از آنها منشور و شماری هم منظوم می‌باشند.

آثار منظوم عبارتند از مخزن غیب، ثمره فؤادیه، محبت نامه، تحفه نامه، سعادت نامه، فضولی نامه، جواهر نامه، خشخاش نامه، تخصیص نامه، مسیو نامه، توحید نامه، ترتیب نامه، جبرئیل نامه، تزویج نامه، شفا نامه، ناموس نامه، مذهب نامه، برهان نامه، مسکو نامه، خدا نامه، دندان نامه، کدا نامه، خاک نامه، عقرب نامه، بلبل نامه، صاحب نامه، تسلیت نامه، انصاف نامه، آبله نامه، عبرت نامه، یوم نامه، کسروی نامه، حیرت نامه، نماز نامه، دختر نامه و اعتراف نامه.

آثار منشور او هم عبارتند از عقائد الاسلام، مرآة المتقین، روح و ریحان، مجلّة المتقین، البلاغ المبین، معیار الفهم، شرح دیباچه خشخاشنامه و نان تائبی، مرحوم شیخ آغا بزرگ شرح حالی از وی نیاورده و از اساتید و خصوصیات او هم در کتاب خود چیزی ذکر نکرده است.

۲۶۹- اسماعیل خان

آغابزرگ تهرانی در کتاب الذریعه گوید: میرزا اسماعیل خان دبیر السلطنه ملقب به مجد الادباء در مشهد مقدس رضوی سکونت داشت او کتاب مسکن الفؤاد شهید را ترجمه کرد و نام او را تسلية العباد گذاشت، او در سال ۱۳۲۱ قمری در گذشت. اعتماد السلطنه در المآثر و الاثار صفحه ۲۲۴ گوید: میرزا اسماعیل مجد الادباء منشی باشی کل مملکت خراسان در ادبیات و عربیات و کلیه مواد منشآت و مترسلات مشهور است و مسلم جمهور و هم از فن حساب و خط تحریر خطی خطیر یافته است، کتاب تسلية العباد در سال ۱۳۷۶ در تهران چاپ شده است.

در کتاب صد سال شعر خراسان درباره مجد الادباء گوید: حاج میرزا اسماعیل مستوفی ملقب به مجد الادباء فرزند محمدباقر در زمان حسام السلطنه والی خراسان منشی مخصوص او بود، بعد از آن به وزارت امور خارجه منتقل و در اداره کارگذاری مهام امور خارجه خراسان تا معاونت و کفالت را پیمود.

در سال ۱۳۳۰ قمری بر اثر تأثیر شدیدی که از بمباران و توپ بندی نیروهای روسیه تزاری بر آستان قدس رضوی به وی دست داده بود در سن هشتاد سالگی در گذشت و در بقعه شیخ بهائی مدفون گردید، او از فضایل زمان خود بود و دیوان اشعار او که بالغ بر هزار بیت بوده و به خط خود نوشته شده است.

مجد العلماء کتاب منهاج الکرامه علامه حلی را به نام کرامة المنهاج در اثبات ولایت امیر المؤمنین علیه السلام از عربی به فارسی ترجمه کرده و کتاب مسکن الفؤاد را برای تسکین خویش در مرگ فرزندش سرهنگ عبدالرضا از عربی ترجمه کرد و چاپ نمود، او مدتی هم در معیت مؤتمن السلطنه در کاشان زندگی می کرده است، و اینک نمونه ای از اشعار او:

ای خراسان تختگاه شاه بودی سالها کوکبت را بود از فرو سعادت فالها

در فراخای بسیطت روز و شب آماده بود دولت و اقبالها و نعمت و افضالها
چندگانه حال اگر برگشت و کارت زار شد از روش گاهی بگردد آری آری حالها
دور ادبارت گذشت و نوبت اقبال شد از پی ادبار می آید بلی اقبالها
یسر بعد از عسر را ایزد مقرر داشته است بندگان خویش را در گردش احوالها

۲۷۰- اسماعیل خراسانی

شیخ آغابزرگ تهرانی در کتاب کرام البررة گوید: مولی اسماعیل خراسانی از
علماء نجف اشرف بوده است، او کتاب دفع المناوات سیدرضا فرزند سیدمهدی بحر
العلوم را به خط خود نوشته است و همچنین کتاب مناهج الاصول را نیز کتابت کرده
است، محمدتقی بن رمضان علی حائری که از شاگردان او بوده از وی به عنوان عالم
ربانی یاد می کند، او در سال ۱۲۲۸ در نجف زندگی می کرده است.

۲۷۱- اسماعیل مشهدی

او از علماء مشهد مقدس بوده است، علامه تهرانی در نقباء البشر گوید:
سید اسماعیل خراسانی از علماء و مروجان شریعت در مشهد مقدس بود و از شاگردان
سید شفیع جاپلقی مؤلف روضة البهية بشمار می رفت، او از سید شفیع اجازه دریافت
کرده و در سال ۱۳۰۶ در حال حیات بوده است.

اعتماد السلطنه نیز در کتاب المآثر و الآثار گوید: حاج سید اسماعیل خراسانی از
فضلاء و ثقات مشهد مقدس رضوی است، و در نزد حاج سید شفیع جاپلقی تلمذ کرده و
از وی مجاز می باشد.

۲۷۲- اسماعیل رضوی

او از رجال بزرگ مشهد و از علماء و سادات این شهر مقدس بود، شیخ آغابزرگ

در کتاب نقباء البشر گوید: سید اسماعیل بن سید صادق رضوی مشهدی از علماء و نیکان مشهد بوده‌اند او فقه و ادبیات را نزد شیخ حسن یزدی و شیخ صادق قوچانی فرا گرفت و در پنجم ذیحجه سال ۱۳۲۱ قمری درگذشت و در دارالسیاده دفن گردید.

فرزند او محمدباقر رضوی در کتاب شجره طیبه صفحه ۲۷۸ گوید: والد ماجد حقیر سیدجلیل میرزا اسماعیل رضوی از ثقات طائفه علویه و از مشایخ سلسله جلیله رضویه بود، به علوقدر و شرح صدر و خضوع قلب منفرد و ممتاز بود، تولد با سعادتش شب یکشنبه بیست و چهارم جمادی الثانیة ۱۲۴۲ در ارض اقدس اتفاق افتاد.

از عنفوان شباب به دستیاری ریاضات شرعیه سراچه وجود را از خاشاک رذائل پیراست، متون کتب ادبیه و فقه را خدمت مولانا شیخ حسن یزدی و فقیه عصر شیخ صادق قوچانی تعلیم گرفت و خط نسخ و ثلث و شکسته و سیاق و تحریر را در غایت جودت و ملاحمت می‌نوشت، وجود شریفش را آلوده ادناس نفسانی و آماده ارجاس شهوانی ننمود.

اوقاتش به صله ارحام و صلوة جماعت و تهجد و قرائت قرآن مصروف بود و خاطرش به خیرات و مبرات مشغوف، تا در شب پنجم ذیحجة الحرام سنه ۱۳۲۱ کوکب حیاتش غروب نمود و در زاویه مقدسه دارالسعادة مبارکه غریق بحر کرم نامتناهی گردید، حشره الله مع اجداده و تجاوز عن سیئاته.

۲۷۳- اسماعیل صفوی

شاه اسماعیل صفوی بینانگذار دولت صفویه روز سه‌شنبه ۲۳ ماه رجب سال ۸۹۲ متولد شد، پدران و نیاکان او همه از مشایخ بزرگ علم و عرفان بودند و در میان جامعه نفوذ داشتند، خاندان صفویه که از اولاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی بودند در میان قبائل و عشائر آذربایجان و گیلان و آسیای صغیر نفوذ معنوی داشتند مردم از آنان اطاعت می‌نمودند.

شاه اسماعیل در آغاز جوانی با مریدان و پیروان خود که همگان از ارادتمندان خاندان صفوی بودند قیام خود را از گیلان آغاز کرد و با حکام وقت به جنگ پرداخت و تبلیغ و ترویج مذهب تشیع را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داد، در آن ایام اکثر حکام و فرمانروایان ایران و کشورهای مجاور از اهل سنت و جماعت بود و شیعیان در تقیه بسر می‌بردند.

با همه موانعی که در سر راه او قرار داشت و دشمنی بزرگ مانند سلاطین عثمانی که نفوذ خود را بر جهان اسلام گسترش داده مانع پیشرفت او می‌گردیدند ولی شاه اسماعیل با رشادت و دلاوری و همت و پشتکار خود توانست با گروهی جنگجو و فداکار که ارادت قلبی به او داشتند و وی را مرشد زاده خطاب می‌کردند بر دشمنان و مخالفان غلبه کند و یک دولت مستقل شیعی در ایران تأسیس نماید.

ما در اینجا قصد شرح حال زندگی و حوادث و وقایع زمان شاه اسماعیل را نداریم منظور ما بیان حوادث و وقایع مشهد مقدس در زمان او و کارهایی که وی در مشهد مقدس انجام داده می‌باشد، شاه اسماعیل در ایام حکومت خود مکرر به خراسان و مشهد مقدس رضوی آمد و با ازبک‌ها که مخالف او و مذهب تشیع بودند وارد جنگ شد و آنها را از خراسان بیرون کرد.

شاه اسماعیل صفوی در مشهد مقدس

شاه اسماعیل برای دفع ازبک‌ها از شهرهای خراسان از طریق دامغان وارد مشهد مقدس گردید مؤلف کتاب عالم آرای صفوی در این باره گوید: نواب اشرف اعلای رسید به طرق و چون چشم مبارک خسر والا گهر به گنبد عرش اشتباه خلف دودمان ولایت امام جن و انس امام رضا علیه التحیه و الثناء افتاد، تمام به سجده افتادند و از آنجا پیاده‌رو به آستانه ملک آشیان نهادند و سید و سادات عالی درجات و خدمتکاران آستانه متبرکه علم آن شهریار کشور امامت را برداشته به استقبال بیرون آمدند و ارباب

اهالی ذوی الاحترام به پابوسی شهریار نامور سر بلندی یافتند و آن چهار فرسنگ را حضرت پیاده با امرای قزلباش آمده.

دانست که ازبکان فرش آستان ملایک آشیان را تالان نموده‌اند و قنادیل طلا و نقره را باقالی و غیر برده‌اند و روی کرد به نجم ثانی که برو امشب آستانه را فرشهای الوان بگستر و به فرما قنادیل بسیار زرگران امشب با صفاران بسازند و شمعدانهای طلای ما را تمام روشن کن که فردا به زیارت جد بزرگوار مشرف می‌شوم و نمی‌توانم آستانه را بی‌سامان بینم.

نجم ثانی بفرموده عمل نمود و روز دیگر شهریار جم دستگاه خورشید افسر با هزاران امید و حاجت به درگاه عرش فرش امام واجب التعظیم علیه التحیه و السلام روی نهاده و اول جبین مهین را چون سد انوار از سجده آن درگاه نور اندود نمود و داخل روضه اقدس شده از روی نیاز طواف آن کعبه اخلاص کرد.

چون از زیارت فراغت یافت نسق مشهد مقدس را درست نموده فرمود: که سپاه به جانب هرات روان شوند و سه روز در مشهد مقدس ماند و روز چهارم می‌خواست که بر سر شاهی بک برود که طوائف قزلباش اجماع نموده گفتند: ای شهریار اگر در بعضی از امور از روی مصلحت و صرفه دولت خود نهایت کار را به کسی اندیشه نمائید هر آینه از پشیمانی خالی خواهد بود.

حضرت از جانب آذربایجان همه جا به الغار تمام آمده‌اند و قزلباش را اسبان لاغر شده است و خود نیز کوفت الغار دارند، اگر نواب اشرف ارفع در این ولا در مشهد اقدس بماند و تهیه جنگ شاهی بک را بگیرد در پیش خردان این صلاح دور نباشد، دوم اینکه شاهی بک پادشاهی به استقلال است و جنگ او از روی صرفه و تدبیر بهتر خواهد بود.

شاه اسماعیل پس از شنیدن این سخنان به رؤساء قبائل قزلباش گفت: شما از روی عقل سخن گفتید ولی من تصمیم دارم بر طبق رضای پادشاهی که غلام او هستم

کار کنم و با اجازه حضرت رضا علیه السلام به طرف هرات می‌روم و با شاهی بک کار زار می‌کنم او بعد از تمهید مقدماتی به طرف هرات حرکت کرد.

جنگ شاه اسماعیل با شاهی بک

ولی قلی شاملو در کتاب قصص خاقانی گوید: چون لشکر شاهی بک خان از بک دست درازی به حدود کرمان و سمنان و دیگر ولایات می‌کردند، و حضرت شاه مکرر ایلچیان خصوصاً شیخ زاده لاهیجی را به رسم رسالت فرستاده نتایج دوستی و دشمنی را باز نمودند، شاهی بک خان بلند پروازی را از حد برد جوابهای ناملایم نوشت و وعده آمدن به ایران داد.

شاه عالم پناه جواب کتابت او را نوشته اظهار شوق زیارت حضرت امام الجن و الانس و ذوق ملاقات او کرده روی توجه به صوب خراسان آوردند و چون به مشهد مقدس رسیدند شاهی بک در هرات بود و امراء ازبکیه خراسان بر سر او جمع شده سی هزار ازبک حاضر بودند و در باب جنگ قزلباش کنکاش کردند، واهمه بر شاهی بک خان غلبه کرد و از هرات به جانب مرو رفت.

شاه اسماعیل بعد از آداب زیارت از راه سرخس متوجه مرو شد چون بدانجا رسید شاهی بک در قلعه گریخته منتظر سپاه ماوراء النهر بود، غازیان چند روزی قلعه را محاصره کرده بودند و حضرت شاه صرفه در ماندن ندیده از پای قلعه کوچ کرده سه فرسخ به عقب نشسته کتابتی مشتمل بر توییخ و سرزنش به او اظهار نمودند که تو به ما وعده آمدن به ایران و ما به تو وعده آمدن به خراسان داده بودیم.

تو به وعده وفا ننموده ما وفا نمودیم، چون مردان قدم به معرکه نانهاده پرده نشین شدی و الحال از آذربایجان بعضی اخبار موحش رسید ناچار کوچ کرده رفتیم، هر وقت مقدر الهی باشد ملاقات شود، او مراجعت عالم پناه را حمل بر خوف کرده از قلعه بیرون آمد که شاید از عار فرار بیرون آید.

چون از نهر آبی که از مرغاب به مرو می آید گذشت حضرت شاه امیر بک موصول را فرستادند که پل را خراب کرد و عطف عنان فرموده به امید لطف خدا و امداد ارواح مقدسه ائمه هدی صلوات الله علیهم صف سپاه آراسته مستعد محاربه شدند و روز جمعه سلخ ماه شعبان فیما بین جنگ عظیم به ظهور پیوست.

چون شاهی بک خان آثار نکبت در لشکر خود ملاحظه نموده فرار برقرار اختیار نموده خود با پانصد سوار به حصار که راه بیرون شدن نداشت در آمده قزلباش رسیدند و اطراف آن حصار را فرو گرفتند، از بکان از بیم جان پاره ای خود را از بام انداختند و پاره ای از رخنه ای که سواره را مجال عبور بود اسب می تاختند که شاید خلاصی یابند بر روی یکدیگر می افتادند.

عزیز آقای قورچی بوزجلو جثه خبیثه شاهی بک خان را از زیر چندین لاشه اسب و آدم بیرون آورده سرش را از تن جدا نمود و در سم مرکب شاه گردون بارگاه انداخت و در این جنگ زیاده از ده هزار از بک کشته گشته بودند فتحنامه به اطراف ممالک فرستادند «فتح شاه دین پناه» تاریخ این واقعه است.

از آنجا به دارالسلطنه هرات تشریف برده، در تمامت خراسان خطبه حضرات ائمه اثنا عشر در منابر خوانده شد، شعار مذهب حق شیعه شیوع یافت، قشلاق در هرات واقع شد و حکومت آنجا به حسین خان بک لله و مرو به ابدال بک دده تفویض یافته، محل به محل امراء تعیین فرمودند.

حسن بک روملو در کتاب احسن التواریخ گوید: شیبک خان با آنکه زبان به لاف و گزاف گشوده می گفت که عنقریب لشکر به حدود عراق و آذربایجان خواهم کشید و بعد از تسخیر آن ممالک متوجه حجاز خواهم شد آن مقدار خوف بر وی استیلاء یافت که بیش از آنکه جنود نصرت شعار به سبزوآید در آخر رجب در روزی که قمر در طریقه محترقه بود از هرات به مرو گریخت.

شیبک خان خاطر به تحصن قرار داده رعیت بیرون شهر را به شهر آورد برج و

باروی مرو را به طریقی مستحکم گردانید که شرح آن بنوشتن راست نیاید، رسولان در باب طلب عبیدخان و تیمور سلطان به سمرقند و بخارا فرستاد.

این اخبار در نواحی طوس به خاقان اسکندرشان رسید، به نفس نفیس احرام طواف آستان ملائک آشیان امام هشتم علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و علی آبائه و اولاده بسته به قدم نیاز و اخلاص به آن عتبه کعبه اختصاص یافت.

در آمد به آن روضه جان سرشیت	قیامت ندیده شد اندر بهشت
چه کرد آسمان قدر عالی مقام	طواف چنان کعبه‌ای را تمام
برون آمد آن ماه ناکاسته	لب از آستان بوسی آراسته
فلک را به زیر قدم پست داشت	که پروانه فتح در دست داشت

سادات عظام و نقبای کرام و سایران مجاوران آن سده سدره مقام را به اصناف احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانید، در آن اثنا قراولان لشکر فیروز اثر که به حوالی جام رفته بودند چند نفر از اعیان خصمای دین و دولت را اسیر کرده به درگاه اقبال پناه آوردند، استفسار احوال آن مدبر نابکار و جماعت تیره روزگار نمودند از تقریر چنان معلوم شد که به جانب مرو فرار کرده است.

شاه اسماعیل هنگامی که متوجه شد شیبک خان از هرات به مرو گریخته است، در تعقیب او لشکریانی به طرف مرو فرستاد و خود نیز مشهد مقدس را ترک گفت و از طریق سرخس عازم مرو گردید و شیبک خان را که در قلعه مرو متحصن شده بود محاصره کرد.

چند روز از محاصره مرو گذشت شاه اسماعیل متوجه شد گشودن حصار مرو کار آسانی نیست از این رو بر خاطرش گذشت که از مرو عقب نشینی کند تا شیبک خان دلیر شده از حصار بیرون شود آنگاه برگردد و با او جنگ کند، شاه اسماعیل مرو را ترک گفت و در کنار قریه محمودی که از آنجا تا شهر مرو سه فرسنگ بود عقب نشینی کرد و یک شب و روز در آن منزل توقف نمود.

بیرون شدن شییک خان از حصار مرو

حسن روملو در احسن التواریخ گوید: مغول خانم که زن شییک خان بود گفت شما مکرر کنایات تعرض آمیز به شاه اسماعیل فرستاده وی را به جنگ طلب فرمودید او با سپاه مانده و رنجور از راه دور به مرو آمد و شما خاک بی ناموسی بر سر خود پاشیده از شهر بیرون نرفتید، حال صلاح در آن است که رعب و هراسی به خاطر راه نداده با دل قوی به میدان روید.

از سخن مغول خانم عرق غیرتش در حرکت آمد و صبح روز جمعه با سپاه بسیار چون اوراق اشجار و قطرات امطار قدم از دروازه حصن بیرون نهاد با وجود اینکه مجال جدال نبود و طاقت مقاومت محال می نمود اما بنا کام خود را در کام نهنگ انداخت چون نزدیک به قریه محمودی رسید امیربک ترکمان با فوجی از غازیان به وادی فرار شتافت.

شییک خان بسان برق و باد از سپاه آب عبور کرد چون عساکر نصرت شعار را مستعد جدال و قتال دید متحیر گردید، شییک خان از بیرون شدن مرو و روبه رو گردیدن با لشکر قزلباش نادم گردید، سران لشکر او بر وی زبان اعتراض گشودند یکی از سرداران او گفت: این لشکر بغایت پر زور است و یا این مردمی که ما داریم ایشان را مغلوب نمی توانیم کرد، دریغ که نصایح ما را قبول نکرد ما را و خود را به کشتن داد.

در این هنگام جنگ در گرفت و گروهی از دو طرف کشته شدند، روملو گوید: از مردم خراسان خواجه جلال الدین محمود و خواجه حسین و خواجه عبدالله مروی با جمعی از ازبکان کشته شدند و قنبربک و جان وفا میرزا اسیر شدند و به حکم قهرمان زمان به قتل رسیدند، و در حال فرار بقیة السیف ازبکان نابکار از روی اضطرار خود را به سیاه آب رسانیدند.

شییک خان در اثنای گریز از آن رستخیز خود را به چهار دیواری رسانید که راه

بدررو نداشت، و جمعی از غازیان احاطه آن محوطه کرده ازبکان از غایت ازدحام بر بالای یکدیگر افتاده بسیاری از ایشان در زیردست و پای ستوران هلاک شدند، چون تمامی آن قوم که در چهار دیوار بودند کشته شدند.

بعضی از ملازمان مرکب همایون در میان کشتگان شیبک خان را یافتند که از غلبه مردم خفه شده جان تسلیم کرده بود، خاقان اسکندر شان همان لحظه فرمود که سر پر شر او را از بدن جدا ساخته پوست کنند و پرگاه کرده به سلطان بایزید پادشاه روم فرستادند و استخوان کله‌اش را در طلا گرفته قدحی ساختند و در آنجا شراب ریخته در مجلس بهشت آئین به گردش در آورند.

شاه اسماعیل در خبوشان و رادکان

شاه اسماعیل صفوی پس از شکست شاهی بک خان و کشته شدن او خراسان را ترک کرد و به مناطق مرکزی ایران برگشت، بعد از مدتی بار دیگر ازبکها به خراسان حمله کردند و در شهرهای این ناحیه به تاخت و تاز مشغول شدند، اخبار و حوادث خراسان به اطلاع او رسید شاه اسماعیل بار دیگر به طرف خراسان حرکت نمود.

حسن خان روملو در احسن التواریخ گوید: در سال ۹۱۹ تیمور سلطان بدین جانب آب آمده در حدود مرغاب به عبیدخان ازبک پیوست و او را از رفتن به بخارا منع کرده به مشهد مقدس آمدند و تا اسفرائن در زیر نگین آوردند، چون این خبر به هرات رسید حسین بک لله و احمدبک صوفی اوغلی شهر را گذاشتند و از طرف طبس راه عراق و آذربایجان پیش گرفتند.

تیمور سلطان ایلغار کنان به هرات رسید و در باغ مراد نزول نمود بسیاری از تهرایان را به قتل آورده دل به حکومت خراسان نهاد، چون این خبر به خاقان بحر و بر رسید از بلده اصفهان با سپاه فراوان به دفع ازبکان به طرف خراسان روان شد، چون ییلاق کلاپوش محل نزول خسرو با فروهوش گشت.

خلیل سلطان ذوالقدر قبل از موکب نصرت اثر به فرمان خاقان دوست نواز با لشکر شیراز به صوب مشهد مقدس رضویه علیه السلام و التحية نهضت نمود، و چون یک فرسخی رسید عبیدخان تاب نیاورده به طرف بخارا روان شده تیمور سلطان نیز از وصول آن رستخیز راه گریز پیش گرفته روانه سمرقند شد.

چو دیدند خانان گردن فراز که آن شیر آمد سوی بیشه باز
چو شیران همه بیشه پرداختند بآهنگ توران فرس تاختند

هنوز پادشاه ربع مسکون در بیلاق کلاپوش بود که از ازبک دیاری در دیار خراسان نماند و بعد از فرار تیمور سلطان ابوالقاسم بخشی که از هواداران سلاطین ازبک بود دو هزار سوار فراهم آورده از باد غیس به هرات آمد و رعایای شهر از روی قهر با وی مقاومت نموده در اثنای ستیز منقلای سپاه مظفر لوا پیری سلطان روملو با جمیع غازیان دشمن گداز در باغ سرافراز در معرکه رسیده قرب سیصد نفر از اتباع آن بد اختر به قتل آورد، ابوالقاسم به طرف غرجستان گریخت.

خاقان اسکندرشان از خبوشان به النک رادکان نزول نمود و آنجا حاکم مرو ددهک را که از توهم سپاه ازبک مرو را گذاشته فرار کرده بود، محاسن او را تراشیده معجز بر سر او پوشانیده و به سفید آب و غازه روی او را تازه گردانیده منعکس به دراز گوش سوار بزاری زار در اردو بازار گردانیدند تا عبرت دیگران گردد.

خاقان اسکندرشان در آن تابستان در النک باباخانی بیلامشی نمود و چون مهمات خراسان حسب المدعای شاه جهان ساخته و پرداخته شد، حکومت هرات را به زینل خان شاملو داده از باباخانی علم مراجعت بصوب اصفهان افراخت و در آن بلده طرح قشلاق انداخت.

مرگ شاه اسماعیل صفوی

حسن بک روملو گوید: مدت عمرش سی و هشت سال زمان سلطنتش بیست و

چهار سال، مملکتش آذربایجان، عراق عجم، خراسان، فارس، کرمان، خوزستان، دیار بکر و بلخ و مرو را متصرف بود، آن حضرت در میدان رزم هژبری بود خنجر گذار و در مجلس بزم ابری بود گوهر بار، از غایت سخاوت زر تمام عیار و سنگ بی مقدار در نظرش یکسان بود.

به واسطه علو همت حاصل بحر و کان ببخشش یکروزه اش وفا نمی نمود اکثر اوقات خزانه اش خالی، به شکار میل تمام داشت و تنها شیر را می کشت و پلنگ را به قتل می آورد، در شب دوشنبه نوزدهم شهر رجب سال ۹۳۰ آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و جلال به مغرب فنا غروب نمود و نیر آسمان سلطنت از اوج عزت و کمال به سرحد زوال نقل نمود.

امیر جمال الدین محمد استرآبادی بدن بی تبدیل آن حضرت را غسل داده بعد از آن نعش او را به اردبیل برده در جوار آباء و اجداد بزرگوارش دفن فرمود.

ز ویرانه عالمش بود رنج نهان گشت در خاک مانند گنج

۲۷۴- اسماعیل طلائى

او در زمان نادرشاه زندگی می کرده و از حالات و خصوصیات او مطلبی به نظر نگارنده نرسیده است، وی بانی سقاخانه معروف به «حوض اسماعیل طلائى» در وسط صحن عتیق حضرت رضا علیه السلام می باشد، این بنا که شامل یک سقاخانه سنگی و یک گنبد طلائى بالای آن قرار گرفته، از بناهای باستانی دوره افشاریه است در زیر گنبد یک سنکاب بزرگ یک پارچه قرار دارد.

وسط آن سنگ را خالی کرده و در اطراف آن شیرهای متعددی نصب نموده اند، زائران بارگاه ملکوتی امام رضا علیه السلام از آن آب می نوشند، درباره این سقاخانه در کتابها مطالبی آمده و مشهور آن است که این سقاخانه به دستور نادرشاه توسط شخصی به نام

اسماعیل طلائی ساخته شده و نصب گردیده است، گویند: آن سنگ را نادرشاه افشار از هرات آورده است.

اسماعیل طلائی کارهای مقدماتی را انجام داده و در وسط صحن نصب کرده است بعد از مدتی گنبدی بر فراز آن سقاخانه بنا نموده و آن را به طلا مزین کرده‌اند نادرشاه افشار مزرعه‌ای به نام «دهشک» وقف سقاخانه نموده تا در مخارج آن مصرف شود، این سقاخانه یک سنگ مرمر یک پارچه و سه کر ظرفیت دارد این بنا در اثر مرور زمان فرسوده شده بود و در سال ۱۳۴۵ شمسی مرمت گردید.

ابعاد سقاخانه به قرار ذیل است، فاصل بین اضلاع از هر طرف ۴/۶۱ متر ازاره هر پایه تا ارتفاع ۱/۲۹ متر سنگ مرمر، از بالای ازاره تا ارتفاع ۱/۷۰ متر کاشی کاری، از بالای کاشیکاری تا زیر پوشش به ارتفاع ۲/۲۰ متر طلاکاری، ارتفاع گنبد ۱/۸۸ متر، کل ارتفاع سقاخانه از سطح زمین تا نوک گنبد ۶/۴۴ متر می‌باشد.

۲۷۵- اسماعیل طوسی

او از معاصران و راویان عبدالله بن مبارک مروزی بوده، حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیۃ الاولیاء در شرح حال عبدالله بن مبارک از وی نقل می‌کند که عبدالله بن مبارک گفت: باید همواره با فقراء و مساکین همنشین باشی، و از مجالست با بدعت گذاران خودداری کنی، حافظ ابونعیم به دو واسطه از وی حدیث نقل می‌کند.

۲۷۶- اسماعیل مازندرانی

او یکی از علماء قرن یازدهم هجری بوده و در مشهد مقدس اقامت داشته است، شیخ آغابزرگ تهرانی در طبقات اعلام شیعه قرن ۱۱ گوید: تاج‌الدین اسماعیل مازندرانی فرزند سید معروف به قزوینی در ماه ذیحجه سال ۱۰۳۴ روضه کافی را به خط خود نوشته و استادش میرزا محمد استرآبادی رجالی معروف اجازه‌ای به خط

خود نوشته و به او داده است.

میرزا محمد استرآبادی از او به عنوان مردی پرهیزگار و باهوش و فاضل یاد کرده و وی را ستوده است، تاج‌الدین مازندرانی در مشهد مقدس رضوی علاوه بر روضه کافی کتاب من لایحضره الفقیه و خلاصه علامه حلی را کتابت کرده و تمام کافی را هم نزد میرزا محمد استرآبادی خوانده است.

۲۷۷- اسماعیل مؤذن ازغدی

او از علماء و عرفاء مشهد مقدس و زادگاه او آبادی ازغد در غرب مشهد بوده است زین‌العابدین شیروانی در کتاب ریاض السیاحه گوید: تولد ملا اسماعیل بن ملا حسن در قریه «زغی» که سمت غربی و پنج فرسخی مشهد مقدس است اتفاق افتاده، ذات خجسته صفاتش از علائق نفسانی و عوائق جسمانی آزاده است و از علوم رسمیه بهره‌ور و در زهد و ورع سر دفتر.

چندگاه به سیاحت خراسان و جرجان و عراقین و فارس و خوزستان قدم گذاشته و از صحبت فقراء و مشایخ حظ وافر و نصیب متکثر برداشته و آخر الامر دست ارادت به جناب سید عالم شاه هندی داده چندی در خدمت او می‌بود و آقامحمد کازرونی را که از خلفای آقامحمد هاشم شیرازی بود گاهی به طریق ارادت تمجید می‌فرمود، ظاهراً از هر دو نظر عاطفت دیده است.

مسود اوراق در شهور سنه هزار و دویست و بیست و دو بصحبت آن عزیز رسید، محفلش با صفا و صحبتش روح افزاست، اکثر اوقات خلوت و انزوا را طالب و گاهی شعر گفتن را به طریق مثنوی راغب است، در شهور سنه هزار و دویست و سی و پنج مسموع گردید که در همان دیار به عالم جاوید خرامید.

علامه تهرانی نیز در جزء دوم کرام البررة گوید: مولی اسماعیل مؤذن ازغدی از علماء و فضلاء بود، او در قریه «زغی» در پنج فرسنگی مشهد مقدس رضوی متولد شد

و یکی از علماء بزرگ مشهد به شمار می‌رفت، او در سال ۱۲۳۵ درگذشت.

۲۷۸- اسماعیل میرزا

او فرزند فتحعلی شاه قاجار و به گفته ملاهاشم خراسانی در کتاب منتخب التواریخ در سال ۱۲۴۳ حاکم مشهد بوده است، او گوید: در این سال شجاع السلطنه از حکومت خراسان معزول گردید و اسماعیل میرزا فرزند فتحعلی شاه به جای او در مشهد مقدس رضوی حاکم شد.

مهدی بامداد در کتاب شرح حال رجال ایران گوید: اسماعیل پسر هجدهم فتحعلی شاه در سال ۱۳۳۲ در سن پانزده سالگی به حکومت کاشمر منصوب شد، او در جنگ ایران و روس در سال ۱۲۴۱ یکی از سرکردگان سپاه ایران و در جبهه جنگ لنکران مشغول نبرد با روسها بود و در اواخر حیات پدر به حکومت بسطام نائل گردید. او بعد از پدرش با سلطنت محمدشاه به مخالفت برخاست ولی بدست طرفداران محمدشاه دستگیر گردید و به تهران برده شد، محمدشاه او را با تعدادی از شاهزادگان در قلعه اردبیل زندانی نمود، و بعد از مدتی به تبریز فرستاده شد و در آنجا تحت نظر قرار داشت و در سال ۱۲۵۱ درگذشت.

۲۷۹- اسماعیل مدرس

او یکی از علماء و مدرسان خراسان بوده، وی در هنگام شورش افغانان از خراسان به شیراز مهاجرت کرد، علامه تهرانی در طبقات اعلام شیعه قرن ۱۲ گوید: او از خراسان به شیراز رفت و در آنجا در مدرسه حکیم به تدریس مشغول شد تا آنگاه که در این شهر درگذشت و فرزندش جای او را گرفت.

۲۸۰- اسماعیل تبریزی

او از علمای تبریز و ساکن مشهد مقدس بوده است، در کتاب الذریعه آمده شیخ اسماعیل نائب تبریزی ساکن مشهد مقدس بوده و کتاب البلاغ المبین را در رد نصاری تألیف کرده است، مؤلف الذریعه از تاریخ تولد و وفات او مطلبی نیاورده و از زندگی او هم بحثی نکرده است.

۲۸۱- اسماعیل نساج

اسماعیل متخلص به نساج فرزند حاج ملامحمود خوئی در مشهد مقدس فرش فروش بود، او از آزادی خواهان و عضو انجمن ادبی خراسان و در بازار دکان داشت وی در سال ۱۳۰۶ شمسی در حالی که سی دو سال داشت درگذشت اشعار او جمع آوری نگردیده و کسی هم در فکر تدوین شعر او بر نیامد.

گلشن آزادی گوید: هنگامی که قوام السلطنه در خراسان والی بود، اقدام به تعمیر آرامگاه فردوسی نمود، اسماعیل نساج از این عمل قوام تقدیر کرد و رباعی ذیل را در این مورد سرود.

اگر شاهی به فردوسی جفا کرد	کنون شاهی دگر کاری بجا کرد
به میثاق یمین الدوله محمود	قوام السلطنه احمد وفا کرد

۲۸۲- اسماعیل بن ابی الحسن

اسماعیل بن ابی الحسن ابوابراهیم طوسی یکی از راویان و محدثان طوس بوده است عبدالغافر فارسی او را در کتاب سیاق از محدثان طوس یاد کرده است.

۲۸۳- اسماعیل بن ابی منصور طوسی

او از علماء و فضلاء و محدثان طوس و از شاگردان خواجه نظام الملک طوسی بوده است، عبدالکریم بن محمد رافعی در کتاب التدوین گوید: اسماعیل بن ابی منصور بن ابی سهل طوسی ابوالفتوح وارد قزوین شد و در این شهر مجلس درس و املاء تشکیل داد، گروهی از علماء قزوین در مجلس او شرکت می کردند، او از نظام الملک ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق روایت می کرد.

رافعی در ذیل عنوان محمد بن ملکداد قزوینی گفته: او از ابوالفتوح اسماعیل بن ابی منصور طوسی در سال ۵۴۵ در قزوین حدیث شنید، و محمد بن ملکداد یکی از علماء و ادباء قزوین بود و از هر علمی بهره ای داشت.

۲۸۴- اسماعیل بن حسن

او از اهل آبادی سنگبست بوده است، عبدالحی حنبلی در کتاب شذرات الذهب ضمن حوادث سال ۵۰۶ گوید: در این سال ابوالقاسم اسماعیل بن حسن سنگبستی که یک آبادی بین نیشابور و سرخس می باشد درگذشت، او از ابوبکر حیری و ابوسعید صیرفی روایت می کرد و ۹۵ سال زندگی نمود.

۲۸۵- اسماعیل بن حسن طوسی

وی از مشایخ حدیث و راویان بزرگ طوس بوده است، حافظ ابن عساکر در مشیخه خود برگ ۳۴ گوید: اسماعیل بن حسن بن زید علوی طوسی از علماء و محدثان طوس بود من در طابران از وی حدیث شنیدم وی از پدرش ابوطالب حسن بن زید روایت می کرد، ابن عساکر نسب او را تا امام حسین علیه السلام رسانیده است.

۲۸۶- اسماعیل بن حسین

او از علماء و رجال بزرگ ناحیه طوس و مقیم آبادی سنگبست بوده است، دهکده نامبرده در قرون وسطی بسیار آباد بوده و راه ارتباطی نیشابور به مرو، بخارا و سمرقند از آنجا می‌گذشته است، کاروانهای تجارتی که از نواحی غرب و جنوب ایران به طرف صغد و خوارزم و ترکستان و چین می‌رفتند از آنجا می‌گذشتند، این محل مورد توجه سلاطین ایران و امیران خراسان بوده است.

اسماعیل بن حسین فرائضی یکی از رجال این آبادی بوده است، اقامت وی در این دهکده سبب مسافرت گروهی از دانشمندان به این قریه می‌شد و از این رو در مشیخه‌ها و کتب جغرافیائی و انساب نام آن آمده است، ابوسعید سمعانی در کتاب انساب ذیل عنوان «السنبجسنی» گوید:

سنگبست: منزلی معروف بین نیشابور و سرخس می‌باشد، من دو بار از این آبادی دیدن کردم، یک بار هنگامی بود که از عراق بر می‌کشم، و بار دیگر برای استقبال از کسانی که از آنجا عبور می‌کردند رفتم و از نوقان به آنجا رهسپار شدم و یک شب در آنجا اقامت نمودم و گروهی به این محل منسوب می‌باشند.

مشهورترین آنها ابوالقاسم اسماعیل بن حسین فرائضی قاضی سنگبستی است. او شیخی مشهور و فاضلی معروف است، وی مورد اعتماد و از مشاهیر ناحیه نیشابور بشمار می‌رود، مردی ثروتمند و مالدار و با مروّت می‌باشد، و زندگانی طولانی کرد و دارای فرزندان و اولاد و احفاد است.

عمر طولانی به وی فرصت داده تا از زندگی خود بهره‌مند گردد و به اهداف خود برسد او از احمد بن حسین حیری و ابوعلی بلخی حدیث شنید، ابوطاهر سنجدی از وی برای من حدیث نقل کرد و گروهی از علماء نیشابور، بلخ و بخارا از وی حدیث شنیدند و در مجلس درس او شرکت کردند او در حدود سال ۴۱۰ متولد شد و در سال ۵۰۶ در

سنگیست درگذشت.

۲۸۷- اسماعیل بن حسین تبریزی

او از علماء مشهد مقدس بوده و در این شهر به کارهای علمی، ادبی اشتغال داشته است، در کتاب الذریعه گوید: ادیب معاصر میرزا اسماعیل بن حسین تبریزی متخلص به تائب که در مشهد مقدس رضوی سکونت دارد یک مثنوی در توحید سروده و آن را «تربیت نامه» نام نهاده است، این منظومه در حدود ششصد بیت است و من آن را مشاهده کردم.

در همین مجلد گوید: کتاب «تخصیص نامه» یک مثنوی اخلاقی است که فاضل ادیب معاصر میرزا اسماعیل بن حسین تبریزی ساکن مشهد مقدس آن را سروده است، او در مشهد به «مسأله گو» معروف است و در شعر خود تائب تخلص می‌کند، او کتابهایی به نام تذکرة المتقین و مرآت المتقین تألیف کرده است.

۲۸۸- اسماعیل بن زاهر نوقانی

او از مشایخ بزرگ طوس بوده است و گروهی مجلس درس او را درک کرده و از وی روایت نموده‌اند، ابوسعد سمعانی در انساب ذیل عنوان «الخرگوشی» گوید: ابوالفتوح عبدالله بن علی بن سهل خرگوشی از ابوالقاسم اسماعیل بن زاهر نوقانی روایت می‌کند، و «خرگوش» یکی از محلات نیشابور بوده است.

سمعانی در کتاب التحبیر گوید: ابوبکر عبدالجبار بن محمد صوفی که از صلحاء بود از ابوالقاسم اسماعیل بن زاهر نوقانی روایت می‌کند و نیز گوید: ابوالحسن علی بن حسن قطنی که از اهل خیر و صلاح بود از اسماعیل بن زاهر نوقانی روایت کرده است. یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان ذیل عنوان «فرغول» از او یاد می‌کند و می‌گوید: ابوالقاسم اسماعیل بن زاهر نوقانی از مشایخ اجازه ابوحفص عمر بن محمد

دهستانی است، و ابن ابوحفص مردی ادیب، متکلم و عالم بود، او ثروت زیادی داشت و همواره با علماء و رجال ادب و عرفان محشور بود.

عبدالحی حنبلی در کتاب شذرات الذهب گوید در سال ۴۷۹ عالم و محدث ابوالقاسم اسماعیل بن زاهر نوقانی در گذشت، او شافعی مذهب بود و در حدود ۸۲ سال زندگی کرد، او در بغداد از ابوالحسن بن بشران حدیث شنید و خود نیز در این جا مجلس املاء تشکیل داد و گروهی در مجلس او شرکت کردند، او از ابوالحسن علوی و عبدالله بن یوسف هم حدیث روایت می‌کند.

ابوالفرج بن جوزی در منتظم گوید: اسماعیل بن زاهر بن محمد ابوالقاسم نوقانی در نیشابور مقیم بود. او در سال ۳۹۷ متولد شد، وی در شهرهای مختلف به تحصیل علوم پرداخت، و از فقهاء و ادیبان بشمار می‌رفت، او مردی نیکو سیرت و مورد اعتماد بود، مشایخ ما از وی روایت می‌کنند، او در سال ۴۷۹ در گذشت.

سبکی در طبقات الشافعیة گوید: اسماعیل بن زاهر ابوالقاسم نوقانی شاگرد ابوبکر طوسی است و فقه را از وی آموخت او به عراق رفت و با ابومحمد جوینی حج بجای آورد و در این سفر ابوالقاسم قشیری و بیهقی هم با آنها بودند، او از ابوالطیب صعلوکی و ابو عمر بسطامی و ابو عبدالرحمان سلمی روایت می‌کند، عبدالغافر فارسی او را یکی از ارکان فقهاء شافعی شمرده است.

۲۸۹- اسماعیل بن صبیح در طوس

او همراه هارون الرشید به خراسان آمد و در هنگام مرگ رشید در طوس حضور داشت ابن اثیر در کامل التواریخ گوید: سهل بن ساعد گفت: من در هنگام مرگ رشید در کنار او بودم، او یک روپوشی خواست، روپوشی برای او آوردند و او خود را در آن پیچید، من خواستم از نزد هارون بروم ولی او به من گفت: بنشین، من هم نشستم، ولی او همچنان ساکت بود و سخن نمی‌گفت.

من بار دیگر برخواستم بروم او متوجه من شد و گفت: کجا می‌روی، گفتم: نمی‌توانم شما را در این حال مشاهده کنم، بهتر است شما استراحت کنید، او از این گفته من خندید و گفت: ای سهل من بیاد این شعر افتادم که گفته:

وانی من قوم کرام یزید هم شماسا و صبراشدة الحدثان

اندکی بعد از این هارون درگذشت، و فرزندش صالح بروی نماز گذارد و فضل ابن ربیع و اسماعیل بن صبیح و مسرور و حسین و رشید حضور داشتند، اسماعیل بن صبیح یکی از خواص هارون بوده است که در نماز بر جنازه هارون شرکت داشته، ابن حجر در تهذیب التهذیب گوید: اسماعیل بن صبیح یشکری از ابواسرائیل و ابو اویس روایت می‌کند از او هم ابو کریب و محمد بن عمر بن هیاج و فرزندش حسن بن اسماعیل روایت می‌کنند، ابن حبان او را از ثقات می‌داند، مأمون در یک مجلس چهل حدیث برای کسی قرائت کرد، و بعد از قرائت اسماعیل بن صبیح همه آن احادیث را از حفظ خواند مردی پرسید این شخص کیست که این همه احادیث را از حفظ خواند، مأمون گفت: او اسماعیل بن صبیح است، مطین گوید: او در سال ۲۱۷ درگذشت.

۲۹۰- اسماعیل بن عبدالملک

ابو الفرج بن جوزی در منتظم گوید: اسماعیل بن عبدالملک بن علی حاکمی در نیشابور از ابو حامد ازهری حدیث فرا گرفت و در نزد ابو المعالی جوینی فقه آموخت و در این علم مهارت پیدا کرد، او مردی پرهیزکار بود و با ابو حامد غزالی مصاحبت و معاشرت داشت، او از غزالی بزرگتر بود و مورد احترام او قرار داشت، او در طوس درگذشت و در کنار غزالی به خاک سپرده شد.

۲۹۱- اسماعیل بن علی جعفری

او از اولاد و احفاد جعفر بن ابی طالب بوده و در طوس اقامت داشته است،

ابوسعبد سمعانی در کتاب التحبیر گوید: ابوالفتوح زینی اسماعیل بن علی بن محمد طوسی جعفری یکی از اشراف و زهاد بود و از رهبران صوفیه بشمار می‌رفت او در عراق و خراسان حدیث شنید و گروهی از وی حدیث شنیدند. ابوالفتوح طوسی در سال ۵۱۱ برای من اجازه‌ای نوشت و از اصفهان برایم فرستاد، و در مشیخه خود برگ ۴۵ نیز از وی یاد می‌کند.

عبدالکریم بن محمد رافعی در کتاب التدوین گوید: ابوالفتوح اسماعیل بن علی جعفری طوسی در سال ۵۲۰ وارد قزوین شد و در آنجا مجلس املاء حدیث تشکیل داد، و محمد بن ابی القاسم جصاص قزوینی کتاب اربعین حاکم نیشابوری را از وی روایت می‌کند، و در قریه شرف آباد قزوین هم به تدریس پرداخت، از عبارات رافعی معلوم می‌گردد که او چند سالی در قزوین اقامت داشته است.

۲۹۲- اسماعیل بن محسن طوسی

او از خطباء طوس بوده است ابن اثیر جزری در کتاب کامل التواریخ ضمن حوادث سال ۵۴۸ گوید: در این سال ترکان غز وارد طوس شدند، این شهر مرکز علماء و زهاد بود، ترکان غز طوس را غارت کردند، مردان آنها را کشتند و زنان را اسیر نمودند، مساجد را ویران ساختند و منازل را منهدم کردند، در ولایت طوس همه چیز را از بین بردند و جایی را سالم نگذاشتند.

ترکان به شهری که در آن مشهد رضا علی بن موسی علیه السلام قرار داشت آسیبی وارد نکردند و به آن تعرض ننمودند، آنها در طوس تعدادی از علماء و شرفاء را کشتند یکی از آنها اسماعیل بن محسن طوسی خطیب این شهر بود آنها پس از طوس به نیشابور رهسپار شدند و آن شهر را ویران کردند و مردم زیادی را از دم شمشیر گذرانیدند و زنان و کودکان را اسیر نمودند.

۲۹۳- اسماعیل بن محمد طوسی

او از راویان و مشایخ طوس بوده است، عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی در کتاب التدوین گوید: اسماعیل بن محمد بن ابی الفضل طوسی در سال ۴۸۳ وارد قزوین شد و کتاب تسمیة الضعفاء و المتروکین را برای محدثان قزوین املاء کرد و اجازه روایت آن را به شاگردان خود داد.

رافعی در عنوان محمد بن ابی الفرج قزوینی گوید: او چند جزء از رساله ابو القاسم قشیری را در قزوین از ابوالفضل اسماعیل بن محمد طوسی در سال ۴۸۳ شنید، اسماعیل طوسی از شاگردان عبدالکریم بن هوازن ابوالقاسم قشیری بوده و رساله را از وی شنیده است.

۲۹۴- اسماعیل بن محمد طوسی

ابوسعید سمعانی در انساب خود ذیل عنوان «الاسماعیلی» گوید: ابومحمد اسماعیل بن محمد اسماعیلی طوسی از پدرش و ابوالحسن محمد بن محمد انصاری حدیث شنید، حاکم ابوعبدالله نیشابوری از وی روایت می‌کند و در تاریخ نیشابور گوید: او قبل از ما و همراه ما در مجالس حدیث شرکت می‌کرد، وی در خراسان منصب قضاء داشت و بیشتر زندگی خود را در نیشابور گذراند و در سال ۳۶۷ در بخارا درگذشت.

۲۹۵- اسماعیل بن نصر طوسی

او نیز از مشایخ طوس بوده است، حافظ ابن عساکر در مشیخه خود برگ ۳۰ گوید: اسماعیل بن نصر ابوطاهر طوسی در دمشق با من به گفتگو پرداخت و بعد یکی از روایات خود را برای من خواند، ابن عساکر از حالات او مطلبی نگفته تنها روایت او را

نقل کرده است، اسماعیل بن نصر طوسی در شهر صور از قاضی ابو محمد عبدالله بن علی ابن عیاض حدیث روایت نموده است.

۲۹۶- اشتری اصفهانی

او از شاعران معاصر است، اشعار وی روی یکی از درهای صحن موزه آستان قدس رضوی به طرز زیبایی کتابت شده است، و اینک ما آن اشعار را در اینجا نقل می‌کنیم، این سراینده خوش ذوق اگر چه اهل مشهد مقدس نیست ولی به خاطر اینکه اشعار او در یکی از درهای اماکن متبرکه نوشته شده در این کتاب ثبت می‌گردد.

هست مخدوم به حق اهل جهان را بهر آنک

وارث آن است کو را بر جهان اهل ولا است

وارث شاهی که از تشریف خاص مصطفی

کسوت من کنت مولاه بقدر اوست راست

طاعت صد ساله گر باشد به وزن کوه طور

چون کند ایزد تجلی بی ولای او هواست

قـرة العین نبی فرزند دلـبند وصی

مظهر الطاف ایزد فخر اصحاب عبا است

مقتدای شرق و غرب و پیشوای بر و بحر

خود چنین باشد کسی کز نور پاک مصطفی است

صیت اقبالش که برهاند چه آب آتشت

در بسیط خاک پیمودن مگر باد صبا است

اصل علمی را که بخشد ایمنی از مهلکات

در حقیقت با علوم منجیاتش انتها است

حاسد از درد حسد هرگز کجا یابد نجات
 بی اشاراتش که کلیات قانون شفاست
 کوکب دری تاج شهر یاران جهان
 با وجود نیم ذره خاک پایش بی بهاست
 هست سلطان خراسان نی چو گفتم زینهار
 بر سر هر هفت اقلیم دو عالم پادشاست

۲۹۷- اشرف خان حسینی

او از اهل مشهد مقدس بوده است، در تذکره نیشتر غشق تألیف حسین قلی
 عظیم آبادی برگ ۳۶ گوید: اشرف خان تخلص اشرف از سادات حسینی مشهد مقدس
 بود و در زمره منشیان ذوی الاقتدار معتبر اکبری انتظام داشت، آخرش در همین جا
 درگذشت او ناشادی خود را در این مصرع بیان می‌کند: «مائیم به عالم که دل شاد
 نداریم».

سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر آورده است: اشرف خان میر منشی از
 سادات حسینی مشهد بوده و هفت قلم را بسیار خوب می‌نوشته، او از امرای دربار
 بابرین درهند بوده و غزل و رباعی را خوب سروده است.

۲۹۸- اشرف مازندرانی در مشهد

او ملا محمد سعید اشرف فرزند محمد صالح مازندرانی داماد مجلسی اول مولی
 محمد تقی مجلسی می‌باشد، نام او در تذکره‌ها آمده و ما اکنون درباره این عالم شاعر
 نامدار عصر خود مطالبی به نظر خوانندگان می‌رسانیم، بندر ابن داس در سفینه خوشکو
 گوید:

ملا محمد سعید اشرف خلف علامی مولانا محمد صالح مازندرانی و صبیبه زاده

فهامی مولانا محمد تقی مجلسی است، ملای مشارالیه عمر دراز یافته و در کمال صلاح و سداد بود و نهایت فضل و کمال داشت، در اواخر عهد عالمگیری هندوستان رسید بواسطه عفت و پرهیزکاری به تعلیم نواب زیب النساء بگم صبیبه قدسیه پادشاه عالمگیر بلند پایگی اندوخت.

او از یاران و شاگردان میرزا صائب علیه الرحمه بود، قصیده در مدح میرزا دارد در آنجا اظهار اینکه تخلص از آن جناب یافته می نماید وقتی که این مطلع گفته به خدمت میرزا صائب برد.

گرد خط آخر برای چهره است اکسیر شد

این غبار از بهر حسنت خاک دامنگیر شد

میرزا صائب پیش مصراع ترقی تمام رسانید:

از برای خویبت خط حلقه زنجیر شد

صاحب کلمات الشعراء گوید: که عجیب صاحب قدرت است، در خانه میر معزموسوی خان دیدم که نشسته با هم حرف می زدند و سخنان یکدیگر می شنوند، و می خوانند و قلم بر می دارند و غزل و رباعی تازه می نگارند، ملا نهایت خوش طبع و شوخ و لطیفه گو بود.

نصر آبادی در تذکره خود گوید: مولانا محمد سعید خلف علامی مولانا محمد صالح مازندرانی مشارالیه در کمال صلاح و سداد و در نهایت فضل و ارشاد است، چند سال قبل از این به هندوستان رفته، و بعد به اصفهان آمده چند نوبت به مسجد لبنان آمده از صحبت ایشان فیض بردیم، در فن شعر و معما دستی عظیم دارد، اشرف تخلص می کند.

حسین قلی عظیم آبادی در تذکره بیشتر عشق برگ ۵۶ گوید: ملا محمد سعید مازندرانی نژاد بود، ولد محمد صالح دختر زاده ملا محمد تقی مجلسی، او از دیار ایران در ایام سلطنت اورنگ زیب به هند آمد و در سال ۱۱۱۶ در مونیگر درگذشت و شاعری

در تاریخ فوت او گفته:

شاعری ایهام کوی و نکته سنج چون از این دار فنا کوچید آی
گفت رامی سال فوتش این چنین چون کنم من، مرد اشرف های های
گلچین معانی در یکی از مجله های مشهد می نویسد: اشرف در سال ۱۰۷۰ ترک
یار و دیار کرد و از راه خراسان رهسپار هندوستان شد، اشرف در هندوستان با عز و
شرف زندگی می کرد، و چون معلم زیب النساء دختر اورنگ زیب بود از این جهت با
دربار هندوستان در ارتباط بود، ولی او لحظه ای از خیال زن و فرزند خود فارغ نبود، او
از زیب النساء رخصت مراجعت به ایران طلب کرد، و قول داد بار دیگر به هندوستان بر
گردد، او به ایران بازگشت و بار دیگر در سال ۱۰۸۳ به هندوستان بازگشت و این بار در
عظیم آباد بنگاله اقامت گزید، و در سال ۱۱۱۶ در شهر مونیگر بنگاله در گذشت.
اشرف در فصل زمستان به مشهد رسید و این شهر از برف پوشیده شده بود، وی
در تعریف برف و سرمای مشهد و توصیف روضه منوره قصیده ای سروده این قصیده
بسیار طولانی است و ما اکنون بخشی از آن را در اینجا ذکر می کنیم:

فصل سرما شد که دیگر دستها افتد ز کار
هم چه ایام خزان و برگریزان چنار
بوستان کز لاله پوشیدی قبای یک تهی
این زمان از برف در بر کرده رخت پنبه دار
آرد می ریزد ز برف از آسیای آسمان
یا شده پرویزن بالای گردون میده بار
عکس عادت برف می بارد زمین بر آسمان
بسکه بالا می رود یخ بسته اجزای بخار
از برودت بسکه آب و رنگ آتش رفته است
مجرم پر اخگر آید در نظر افشرده نار

بر بلورین صفحه یخ تا شده فواره خشک
 گشته از صرح ممرد ساق بلقیس آشکار
 نیست چندان قوتش کز خاک چیند شبمی
 پنجه خورشید هم افتاده از سرما ز کار
 زیر یخ برف آن چنان باشد که پنداری مگر
 صفحه آینه را سیماب دارد در کنار
 همچو محشر شد زمین پر از کفن پوشان برف
 گرده صبح قیامت از زمین گشت آشکار
 همچو حلاجی که ریزد پنبه از چک با کمان
 چرخ از خورشید در قوس قزح شد برف بار
 بر سر برفاب پنداری حساب یخ شده
 قصر شیرین از میان جوی شیر است آشکار
 آب اگر در شیر می کردند لیک برف
 می کند در آب شیر از انقلاب روزگار
 شدت سرماست تا حدی که پیش جوهری
 سنگ آتش را بود افزون ز یاقوت اعتبار
 از پی تحصیل آتش کیمیاگر این زمان
 می کند گوگرد بر کبریت احمر اختیار
 آهنی کز تاب آتش سرخ می گردد کنون
 پیش مفلس هست بهتر از طلای خوش عیار
 نی همین عضو جدا از پوستین افکنده پوست
 گر بر آید چوب از آتش پوست اندازد چه مار

استخوانها می خورد در لرزه چون دندان بهم
 چانه از حلاجی برفست چون چک ریشه دار
 آنکه ابلق میزدی بر فرق چون طاووس هند
 این زمان تحت الحنک بندد چه مرغ سبزوار
 جای گرم از بسکه مطلوب است در فصلی چنین
 بر نخیزد دود از آتش همچو زلف از روی یار
 دود آتش می نماید همچو گیسوی سفید
 پیر زال آسمان از بسکه شد کافور بار
 در بدن کافور کی با جز و ناری کرده است
 آن چه برف دیمهی کرده است در سرما به نار
 از نهیب صدمه سرما کنون نخل زرشک
 بار خود را می کند در حقه پنهان چون انار
 برفتد رسم گریبان چاک کی عشاق نیز
 گر چنین دارند فکر پوشش اهل روزگار
 این زمان از چو بها آن چوب صاحب جوهر است
 کز درون خویشتن آتش برارد چون چنار
 از عناصر آنچه در خاطر بود نارست و بس
 غیر یک یارم نمی چسبد به دل زین چار یار
 آتش ایام برف و آفتاب روز ابر
 هست مانند چراغ صبحدم ناپایدار
 گر نمی آید فرود این گنبد الماسگون
 سوده الماس می ریزد چرا جای غبار

آنچه گویم خالی از اصلی نباشد چون نهال
 گرچه بر وی شاخ و برگ افزوده‌ام چون نو بهار
 بسکه از حد رفته است آسیب دست انداز وی
 برف نبود آنچه می‌بینی به تیغ کوهسار
 کوه با تیغ و کفن در عذر خواهی آمده است
 بر در شاه خراسان حجت پروردگار
 نقد حیدر بوالحسن سلطان علی موسی رضا
 هشتمین نوباوهٔ بستانسرای هشت و چار
 اصل قانون شریعت کاحتساب شرع او
 می‌کشد آهنگ را بر چار میخ و چار تار
 آنکه در میزان قسمت کردن خلد و حجیم
 حکم او باشد برابر با رضای کردگار
 مجلسش را عرش پیش ایوان و کرسی صندلی
 مطبخش را آسمانها دود و کوکب‌ها شرار
 بهر تقصیری که خود را همچو دستش گفته است
 می‌خورد دریا ز ماهی دره‌های خار دار
 عکس خورشید است از دریا به ساحل موج زن
 یا زمین از بخشش او گشته مروارید زار
 در مذاق عالم از ببار صنوبر کمتر است
 میوه هر دل که از مهرش نباشد ریشه دار
 بسکه عالم گشته سر تا پا بهشت از عدل او
 کبک در چنگال شاهین می‌رود طاووس وار

قطع نسل دشمنان آل حیدر می‌کند
 تیغ اژدر هیبتش کامد ز نسل ذوالفقار
 ای پی صنع یدالله اختیارت پیشدست
 وی قضای حق تعالی را رضایت پیشکار
 ای که دریای حساب علم روز افزون تو
 فاضلان عصر را باقی بود بیش از شمار
 هم چو آن شمعی که باشد در ره باد سموم
 جسم و جان دشمنان گردد ز قهرت تار و مار
 خط هر سطری که نی در مدحتت باشد رقم
 چون خط ز نگار سازد روی کاغذ را نگار
 قطره اشکی که نی در روضه‌ات گردیده صرف
 آفتاب این شیوه از زوار دارد یادگار
 مشهدت چون سینه‌دار باب طاعت پر ز نور
 روضه‌ات چون چهره اهل عبادت زرنگار
 رفعتی دارد که از سودای بالا رفتنش
 نردبان و هم در تابست چون راه منار
 بهر سقائی صحنش ابراز بس برده آب
 نیست چندان دور از کریت افتد گر بحار
 تا زمین از زینتش گردیده گلزار ارم
 آسمان از رشک خونین است چون چشم از خمار
 می‌کند هر لحظه چینی خانه فغفور را
 رشک کاشی کاری چینی نمایش سنگسار

گر طلا در بوته زر بفت بگدازد رواست
 خویش را می‌خواست در حل کاری سقفش بکار
 زیر سقف عالیش قندیل زرین خوشنماست
 خوب می‌زید بلی آن عرش را این گوشوار
 روزگاری شد که در چرخست لعل آفتاب
 تا رود بهر مرصع کاری این در بکار
 دامن گلچین شود طاس از گل شمع و چراغ
 کاتشین گلهای عنبر بوست با این نویهار
 بسکه دل چسب است این خرم بنادر فرش آن
 جای خشت استاد صنعتگر گذارد دل بکار
 نقره قندیلش از براقی خود شمعدان
 مرمر دیوارش از شادابی خود جویبار
 گنبد زرین بود در صحن کاشی کاریش
 همچو سر پوش طلا بر قباب چینی آشکار
 می‌کند پروانه در وی کار کرم شب چراغ
 بسکه نور شمع او کرده است در دلها قرار
 در فضای آستانش مرده باشد در حیات
 زندگان را پس نگه کن تا چه باشد روزگار
 از صریر خامه افشان طلا گیرد ورق
 چون قلم در زینت سقفش شود معنی نگار
 هست خاک آستانش را خواص آیینه
 می‌شود یک کف زمین خلق جهانی را مزار

بسکه گرد آستانش روشنی بخش آمده
 گردد از جاروب آن خط شعاعی شرمسار
 کار دلها تا چه باشد در حریمی کز صفا
 می شود جاروب چون مژگان منور از غبار
 شکل درگاه رفیع و گنبد زرین آن
 هست سر لوح کتاب صنعت پروردگار
 هیچ شاهی را نباشد دستگاهی این چنین
 خادمانش را رسد بر پادشاهان افتخار
 لهجه قدسی نوای قاریان این حریم
 بسکه می افتد قبول حضرت پروردگار
 آنچه نازل کرده جبرئیل امین یک مرتبه
 می برد بالا به جای خویش روزی چند بار

۲۹۹- اصغر مشهدی

سید اصغر اصغرزاده یکی از کارشناسان کتاب خطی در کتابخانه مبارکه رضویه بودند، او سالها در کتابخانه فعالیت می کرد و به خدمات فرهنگی اشتغال داشت مرحوم سید اصغر اصغرزاده در سال ۱۳۱۱ شمسی در محله سراب مشهد متولد شدند، و بعد از اتمام دوره ابتدائی به مدارس علوم دینی پیوستند، و در محضر اساتید به تحصیل و کسب معارف مشغول شدند.

او در زندگانی خود تعدادی کتاب فراهم آورد و همه را به آستان قدس رضوی وقف کرد و صدها نسخه از کتب خطی کتابخانه آستان قدس را مرمت و بازسازی نمود، او برای دیدن کتابخانه های هند و یمن از طرف آستان قدس به آن کشورها مسافرت کرد و روش کتابداری خطی را در آنجا مشاهده نمود، او در سحرگاه روز شنبه سوم تیر ماه

۱۳۷۴ وفات کرد و در جوار بارگاه رضوی به خاک سپرده شد.

۳۰۰- اصغر فنائی

او از شعراء مشهد مقدس بوده و به هند مهاجرت کرده است، صبا در تذکره روز روشن گوید: ملا اصغر فنائی مشهدی از سادات رضوی و سخنوران عهد اکبر شاه بود او گوید:

هر شب کنم اندیشه تا دل ز تو بر گیرم

چون صبح شود روشن مهر تو ز سر گیرم
میر علاء الدوله در کتاب نفائس المآثر برگ ۱۲۱ گوید: میرزا اصغر فنائی از سادات رضوی مشهد است، همیشه مرجع ارباب فضل و کمال و مرکز دائره استعداد و افضال بود و شعر شناسی مسلم روزگار در زمانی که جناب میر علی شیر استیلاء داشته میر در مجالس خاص ایشان داخل بوده و در وادی شعر همزبان بوده اند.

گویند: که مبالغه میر را در نگهداشت سر رشته وزن و قافیه به مثابه ای بود که می گفت: که من پدر خود را ناموزون می دانم که یکبار از او مصرعی ناموزون شنیدم اگر چه همان لحظه از آن نادم شده موزون خواند این چند بیت از اوست:
به میزان نظر حسن تو را با ماه سنجیدم

میان این و آن فرق از زمین تا آسمان دیدم
هر شب کنم اندیشه تا دل ز تو بر گیرم

چون صبح شود روشن مهر تو ز سر گیرم

۳۰۱- اصغر طوسی

او را از شاگردان جامی دانسته اند ولی شرح حالی از وی به نظر نگارنده نرسیده است و احتمالاً همان اصغر مشهدی باشد که شرح حالش گذشت.

۳۰۲- اصلان خان

او فرزند اللهیار خان آصف الدوله است که در مشهد بر علیه محمد شاه قاجار قیام کرد و بعد در زمان ناصرالدین شاه که اللهیار خان شکست خورد، اصلان خان در مشهد مقدس اعدام گردید، تفصیل این داستان در شرح حال و قیام اللهیار خان آصف الدوله در همین کتاب خواهد آمد.

۳۰۳- اصیلی مشهدی

او یکی از شاعران و خوشنویسان مشهد مقدس بوده است، امیر علی شیر نوائی در مجالس النفائس گوید: مولانا اصیلی از مشهد است و در آن شهر حالا شاعر و خوش طبع و معین اوست، و خط نستعلیق را خوب می نویسد این مطلع از اوست:

چو بطفلیش بدیدم بنمودم اهل دین را که شود بلای جانها بشما سپردم این را

در ریاض الشعراء علی قلی داغستانی برگ ۶۶ وی را عنوان کرده و گفته های امیر علی شیر را درباره او نقل نموده است، عظیم آبادی در تذکره نیشتر عشق گوید: اصیلی مشهدی اصل و به قول امیر علی شیر از مشهد مقدس است و در آن عرصه وی را به شاعری مسلم می دانستند و در خطاطی سر مشقی تمام داشت.

نام این شاعر در تذکره عرفات و منتخب اللطائف رحیم علی خان هم آمده است و هم چنین در احوال خوشنویسان نیز از او یاد شده است، منبع نقل حال او مجالس النفائس می باشد و همه از آن گرفته اند.

۳۰۴- اصیل روغدی

او یکی از کارگذاران مغول در طوس بود، بعد از اینکه مغولان ناحیه طوس را گرفتند و طوس را ویران کردند، گرکوز که یکی از امرای مغول بود، به حکومت طوس

منسوب گردید، او شهر طوس را بار دیگر آباد کرد و در آنجا برای سکونت خود باغ و عمارت بنا نمود، او اصیل نامی که از دهاقین روغد بود فرا خواند و وی را به همکاری در حکومت خود دعوت نمود.

عطاملک جوینی در تاریخ جهانگشا گوید: کورکوز دار اقامت خویش طوس گردانید و بدانجا تحویل کرد و عمارت آن آغاز نهاد، یکی بود از ابنای دهاقین روغد اصیل نام در اول حالت باسم وکیل خرجی کورکوز موسوم چون مرتبه کورکوز بالا گرفت کار او نیز به نسبت رونق گرفت تا چون قصد شرف الدین آغاز نمود او در آن کار مبالغت نمود تا او را بگرفتند و دو شاخ نهادند، و جایگاه وزارت به اصیل روغدی تفویض کرد و او در ابتدای نحاسی بود در دیوان.

اصیل روغدی در طوس قدرتی بدست آورد و در پناه امیری مانند کورکوز هر چه می خواست انجام می داد، تا آنگاه که بین کورکوز و شرف الدین خوارزمی اختلاف ایجاد شد، پادشاه مغول آن دو را احضار کرد، و سرانجام هر دو نفر کورکوز و اصیل کشته شدند و شرف الدین خوارزمی حاکم خراسان و مازندران گردید.

عطاملک می نویسد: فاطمه خاتون که کلی امور بدو منوط بود، شرف الدین را بر کشید و تربیت کرد و او را در خدمت امیر ارغون به ممالک خراسان و مازندران نامزد کرد و کورکوز را فرمان شد که چون او را سبب سخنی که در اردوی الغ ایف گفته است گرفته اند او را باز گردانند.

دیگر باره او را آنجا آوردند و سخن پرسیدند، برقرار مستمر سخن درشت گفته بود و عاقبت کار نااندیشیده، قرااغول بفرمود تا دهن او را از سنگ پر کردند و بکشتند و کورکوز در آخر عهد مسلمان شده بود و از مذهب بت پرستی نقل کرده و اصیل را در سمرقند محبوس کردند به وقت مراجعت بفرمود تا او را گرسنه می داشتند تا آخر موکل را بفرمود تا داروئی بدو داد تا هلاک شد.

۳۰۵- اصیل الدین طوسی

او فرزند خواجه نصیرالدین طوسی است، نام او حسن و مشهور به اصیل الدین می‌باشد، وی از علماء و دانشمندان عصر خود و از وزراء و کارگزاران مشهور بشمار می‌رفت، شرح حال او در تذکره‌های رجال علم و ادب و کتب تاریخی قرن هفتم آمده است، کسانی که درباره خواجه نصیرالدین به تحقیق پرداخته‌اند از وی نیز یاد کرده‌اند. محمد بن شاکر در فوات الوفيات گوید: از خواجه نصیرالدین سه فرزند بر جای ماند، صدرالدین علی، اصیل حسن، و فخر احمد، پس از درگذشت خواجه صدرالدین به جای پدر نشست، پس از مرگ او برادرش اصیل الدین حسن جای او را گرفت.

او همراه غازان خان پادشاه مغول به شام آمد و اوقاف شام در اختیار او قرار گرفت، وی مدتها در سمت ریاست اوقاف شام انجام وظیفه کرد و در آن تصرفاتی نمود، او پس از چندی به بغداد بازگشت و نائب الحکومه آنجا را در اختیار گرفت، اصیل الدین با مردم بغداد نیکو رفتار نکرد، او از مقام خود معزول گردید و مورد اهانت قرار گرفت تا آنگاه که جهان را وداع کرد.

ابن حجر در کتاب الدرر الكامنة گوید: اصیل الدین بن نصیرالدین محمد طوسی، مردی صاحب مقام در نزد سلاطین مغول بود، او سرپرستی اوقاف را در زمان آنها به عهده داشت و به امور رصد خانه هم رسیدگی می‌کرد و آنجا را اداره می‌نمود، اصیل الدین در سال ۷۱۵ درگذشت.

ابن تغری بردی در کتاب النجوم الزاهرة ضمن حوادث سال ۷۱۵ گوید: در این سال شیخ اصیل الدین حسن بن امام علامه نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن طوسی بغدادی درگذشت، وی مردی با همت بود و در دولت قازان خان از رجال عالی مقام بشمار می‌رفت، او همراه قازان به شام آمد و پس از مدتی با او شام را ترک گفت.

هنگامی که سلطان خدابنده به سلطنت رسید و تاج الدین به وزارت مشغول شد

اصیل الدین هم به دربار خدابنده رفت و از نزدیکان و مقربان او گردید، به نیابت سلطنت در بغداد منصوب شد ولی بعد از مدتی از حکومت بغداد معزول گردید و اموال و دارائی او مصادره شد.

اصیل الدین مردی کریم و بزرگ و از رؤساء بشمار بود، و در علم نجوم هم مهارت داشت اگرچه به مقام پدرش نرسید، و او به ادبیات و شعر علاقه مند و صاحب نظر بود، وی کتابهایی را هم تألیف کرده است، از اصیل الدین حسن کارهای نیکی به ظهور رسید اگرچه اعمال ناروایی هم از وی سرزد، او در سال ۷۱۵ در بغداد درگذشت علامه تهرانی در طبقات اعلام شیعه قرن هشتم گوید: حسن بن محمد خواجه اصیل الدین فرزند خواجه نصیرالدین طوسی بعد از درگذشت برادرش صدرالدین علی مقامات او را به دست آورد و از طرف غازان خان به ریاست اوقاف شام منصوب گردید و سپس همراه او به بغداد برگشت و به نیابت حاکم در بغداد منصوب گردید و بعد هم معزول و خانه نشین شد.

ابن فوطی گوید: در زمان اولجایتو به ریاست رصد مراغه معین گردید و به مقام منجم باشی رسید، در زمان وزارت تاج الدین علی اوقاف را از او گرفتند و فخرالدین ابوالفضل تبریزی وزیر اصیل الدین حسن را مورد محاسبه قرار داد و اموال او را مصادره نمود.

شیخ آغا بزرگ گوید: از وی فرزندی به نام ضیاءالدین یوسف به جای ماند که اوحدالدین مراغه‌ای مثنوی «دهنامه» را به نام او به نظم آورد، او گوید: از وی دختری هم به جای ماند که ابوالفتح کیخسرو بن ابی المجد برهاتی قزوینی با او ازدواج نمود و ابن طقطقی هم مشجر اصیلی را به نام او تألیف کرده است.

عباس اقبال در تاریخ مغول گوید: اولجایتو از تبریز به مراغه رفت و رصدخانه آن را باز دید نموده اصیل الدین پسر خواجه نصیرالدین طوسی را به اداره آن گماشت و پس از مراجعت به تبریز به دشت موقان حرکت نمود تا زمستان را در آن بگذراند و از

آنجا سفیرانی به مصر فرستاد.

فصیحی خوافی در کتاب مجمل گوید: خواجه اصیل الدین بن افضل الحکماء خواجه نصیرالدین طوسی در بغداد درگذشت و در کنار قبر پدرش در حرم موسی کاظم علیه السلام به خاک سپرده شد، فصیحی خوافی فوت او را در سال ۷۱۴ ضبط کرده است در حالی که دیگران درگذشت او را سال ۷۱۵ می‌دانند.

مدرس رضوی در کتاب احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی درباره اصیل الدین گوید: ابوالقاسم کاشانی در تاریخ الجایتو گفته: اصیل الدین در سال ۷۱۱ و یا ۷۱۰ به سعی سعدالدین وزیر الجایتو روز سه شنبه دهم شوال سال ۷۱۱ کشته شد. نگارنده گوید:

تذکره نویسان هیچ کدام این مطلب را که اصیل الدین به دستور اولجایتو کشته شده اشاره‌ای ندارند، و معتقدند او در بغداد به مرگ طبیعی درگذشت و بعضی هم احتمال داده‌اند که اصیل الدین تا سال ۷۲۰ زنده بوده است و العلم عندالله.

تاج الدین ابن زهرة حسینی نقیب که از علماء قرن هشتم هجری می‌باشد کتاب غایة الاختصار را که در انساب علویان می‌باشد به نام اصیل الدین طوسی تألیف کرده است، او در مقدمه این کتاب که در سال ۱۳۸۲ در نجف اشرف چاپ شده علت تألیف کتاب را متذکر گردیده و گوید:

من وارد بغداد شدم و به حضور وزیر بزرگ اصیل الدین رسیدم، او که در این زمان یاور اسلام و مسلمانان است، فضائل و فواضل را در جهان پراکنده و علوم و معارف را رونق بخشیده، و بازار آن را پس از کسادى بار دیگر پر بها کرده است، او با دست باز و گشاده روئى و سعه صدر دانشمندان را مورد محبت و احسان قرار داده و توجه خاصی به آنان می‌نماید.

اصیل الدین از آزادگان که تعداد آنها بسیار اندک بود حمایت کرد و از ریختن خون علماء و فضلاء جلوگیری نمود و آنان را در ظل حمایت خود جای داد و خیمه

رحمت را بر روی آنان برافراشت و هرچه در توان داشت بکار بست و به اهل علم و فضل احسان کرد.

او اکنون امام علماء و پیشوای فضلا و سید وزراء می‌باشد، وی از نظر علم و فضل امروز یگانه روزگار است، بزرگی و شرف او همه جا رسیده، او یاری کننده دین و پناه مسلمین است، او فرزند ابوجعفر محمد طوسی است که خداوند بر قبر او انوار فروزانش را بتاباند و روح او را پاک گرداند.

یکی از روزها در محضر پر فیض او بودم و با او سخن می‌گفتم، و به بیانات او گوش می‌دادم، در اثناء گفتگو سخن به علم اخبار و انساب کشیده شد، و من به خوبی دریافتم که او در علم انساب اطلاعات مهمی دارد و نکاتی به من تذکر داد که از آنها آگاهی نداشتم و به یاد این شعر افتادم:

ألم تر أن السيف ينقص قدره إذا قيل هذا السيف أمضى من العصا
او در اثناء گفتگو به من اظهار داشت: می‌خواهم کتابی در انساب علویان تألیف کنی تا من از خاندان اولاد علی علیه السلام آگاهی بیشتری پیدا کنم، من هم پاسخ مساعد دادم و پیشنهاد او را قبول کردم، و آنچه در وسع خود داشتم بکار بستم و این کتاب را تألیف کردم.

نگارنده گوید:

این مقدمه بسیار طولانی است و ما خلاصه‌ای از آن را در اینجا آوردیم، کتاب غاية الاختصار با مقدمه محققانه سید محمد صادق بحر العلوم از علماء نجف اشرف توسط کتابخانه حیدریه در نجف چاپ شده است، جویندگان به این کتاب مراجعه نمایند.

۳۰۶- اعتماد السلطنة

او از رجال علمی، فرهنگی و سیاسی عصر ناصرالدین شاه قاجار بود، در سفرها

با او همراهی می‌کرد و دیدنیهای خود را یادداشت می‌نمود، اعتماد السلطنه که نام او محمد حسن خان است در سفر ناصرالدین شاه به مشهد مقدس همراه او بود، در این سفر کتاب مطلع الشمس را تألیف کرده است.

محمد حسن خان در این کتاب درباره مشهد مقدس و بارگاه ملکوتی امام رضا (ع) به تفصیل سخن گفته است، او از اماکن متبرکه و کتیبه‌های رواقها و خصوصیات بناها تحقیق کرده و از مساجد و مدارس و بازارها و خیابانها و محله‌های مشهد به تفصیل سخن می‌گوید.

او از علماء و رجال مشهد و ناحیه طوس و آثار باستانی این منطقه اطلاعات مفیدی بدست می‌دهد کتاب مطلع الشمس در دو مجلد در سال ۱۳۰۲ قمری به چاپ رسیده است و یکی از مصادر تاریخی و جغرافیائی می‌باشد، بخشی از این کتاب سفرنامه ناصرالدین شاه است، مؤلف یادداشتهای روزانه را از تهران تا مشهد می‌نویسد و منازل بین راه را شرح می‌دهد.

خلاصه‌ای از زندگی اعتماد السلطنه

محمد حسن خان اعتماد الدوله فرزند حاج علی خان مراغه‌ای در سال ۱۲۵۹ در تهران متولد گردید، سپس به دارالفنون رفت، و بعد وارد مدرسه نظام شد، او در سن دوازده سالگی وارد دربار گردید، در سن شانزده سالگی درجه سرهنگی به او دادند و در هفده سالگی حاکم شوشتر گردید.

در سال ۱۲۸۰ به سمت وابسته نظامی به پاریس رفت، او پس از چهار سال اقامت در پاریس و تکمیل تحصیلات به ایران بازگشت و به سمت مترجمی ناصرالدین شاه منصوب شد، او برای شاه قاجار روزنامه‌های اروپائی را ترجمه می‌کرد، در سال ۱۲۸۸ ریاست دارالترجمه و چاپخانه را بدست آورد و به صنیع الدوله ملقب گردید، و روزنامه ایران را تأسیس کرد.

در ۱۲۹۰ همراه ناصرالدین شاه به اروپا رفت، و بعد از بازگشت معاون وزیر دادگستری شد و در سال ۱۲۹۷ ق امور شهر تهران در اختیار او قرار گرفت و به اصطلاح امروز شهردار تهران شد، در ۱۲۹۹ عضو مجلس شورای دولتی گردید و مدتی هم رئیس اداره تألیف نامه دانشوران بوده است.

اعتماد السلطنه مردی پر کار و فعال بوده است، آثار و تألیفات زیادی دارد که چاپ شده‌اند و در اختیار همگان قرار دارند، خاطرات روزانه او، کتاب مطلع الشمس، المآثر والآثار و کتاب مرآت البلدان از مشهورترین آثار او بشمار می‌روند، شرح حال او بسیار مشروح است جویندگان به مقدمه مطلع الشمس و روزنامه خاطرات و رجال ایران تألیف مهدی بامداد مراجعه کنند.

اعتماد السلطنه پس از سالها فعالیت‌های فرهنگی و کارهای اداری روز نوزدهم شوال سال ۱۳۱۳ ق که مطابق با روز ۱۳ نوروز بود به زیارت حضرت عبدالعظیم رفت و بعد به خانه‌اش برگشت و طبق معمول یک فنجان قهوه نوشید و اندکی بعد درگذشت و یک ماه بعد هم ناصرالدین شاه کشته شد.

۳۰۷- اعتضاد التولیه

او یکی از رجال مشهد و از کارگزاران آستان قدس رضوی بود، در هنگامه مشروطه مشهد مقدس یکی از نقاط پر آشوب بود، موافقان و مخالفان با هم در ستیز بودند، روسهای تزاری هم لشکر به خراسان و مشهد آورده بودند و در ظاهر از مخالفان حمایت می‌کردند، و همین اختلافات منجر شد تا روسها گنبد حضرت رضا علیه السلام را به توپ بستند و آن همه فجایع به بار آوردند.

در این میان اعتضاد التولیه هم به دست مشروطه خواهان کشته شد، ادیب هروی در حدیقه الرضویه گوید: طالب الحق به منبر رفت و مشروطه طلب‌ها را تکفیر کرد و مجلس شورا را دار الکفر نامید، و در این میان اعتضاد التولیه سر کشیک پنجم

آستان قدس در منزلش شب شانزدهم جمادی الاولی سال ۱۳۲۷ بدست مجاهدین به قتل رسید مجلس ترحیم او در شبستان امام جمعه تشکیل گردید.

۳۰۸- افضل بن حسن مشهدی

او از علماء و فقهاء مشهد مقدس در زمان تیموریان بوده است، خواند میر در کتاب حبیب السیر گوید: سید غیاث الدین افضل بن سید حسن به مزید علم و فقاہت از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بوده و سالهای فراوان در آن ولایت به لوازم منصب شیخ الاسلامی و فیصل قضایای شرعیه اقدام می فرمود.

شیخ آغا بزرگ تهرانی رضوان الله علیه نیز او را در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دهم عنوان کرده و او را شیخ الاسلام مشهد خراسان در زمان سلطان حسین میرزای بایقرا ضبط نموده است.

۳۰۹- اقدسی مشهدی

او از شاعران و ادیبان مشهد مقدس بوده و اهل بیت اطهار علیهم السلام را مدح گفته است، نام او در تعدادی از تذکره های شاعران ذکر شده، عبدالنبی قزوینی در تذکره میخانه گوید: شاعری رنگین و سخنوری شیرین بوده و هر چه گفته است ناخنی بر دل می زند، چنانچه از ساقی نامه اش معلوم می شود که پایه نظم او تا کجا است.

تولد آن بلبل گلزار معانی در شهر سبزوار واقع شده ولیکن در مشهد مقدس به سن رشد و تمیز رسیده و به اقدسی مشهدی اشتها ر یافته است، در ایام شباب از شهر مذکور خروج نموده به سیاری مشغول گردیده است، در ایام سیاحت به سعادت زیارت شاه شهیدان، سرور مظلومان، مردم دیده سید کونین امام حسین علیه السلام مستعد گردیده.

قصیده ای در مدح آن حضرت به رشته نظم در آورده از کربلا به نجف اشرف رفته و قصیده ای در مدح امیر المؤمنین و قاتل الکفرة و المشرکین علیه السلام بر سبیل ره آورد گفته

و از روی اعتقاد در برابر مرقد منور آن حضرت ایستاده بر آستان شاه مردان و شیر یزدان خوانده، بعد از آن طواف مزار فائض الانوار آن شهریار کرده است.

مسافرت به قزوین

اقدسی مشهدی پس از زیارت آن درگاه و الاجاه به دارالموحدین قزوین آمد، نسیم فضل و هنر آن عندلیب گلستان فصاحت و بلاغت به مشام جان مجلسیان خسرو جمشیدشان، اشرف اولاد سید المرسلین شاه عباس حسینی صفوی رسید، همگی به دیدن او رفتند و از صحبت کثیر البهجت او مبتهج و مسرور گشتند، و به مقتضای وقت به عرض خورشید منزلت رسانیدند.

اقدسی از خراسان آمده، شاه به مجرد شنیدن این خبر آن سر دفتر ارباب هنر را به حضور طلبید به الطاف خسروانه مفتخر و سرافراز فرمود، اقدسی مشهدی سی و شش سال زندگی کرد و در قزوین درگذشت و در آنجا به خاک سپرده شد، مسیح کاشانی درباره او قصیده‌ای گفته که چند بیت آن را در اینجا نقل می‌کنم.

سخندان اقدسی آن بلبل مست	که بودش چون زبان بر هر سخن دست
بیانش در فصاحت جان دمیدی	ز طبعش بر جگر ریحان دمیدی
خیال بکر بر طبعش مسلم	نزاید بکر آری غیر مریم
در فیض سحر بر روش مفتوح	که باد صبحدم بود آن سبکروح
ربوده بار مهجوری تنش را	گرفته خاک غربت دامنش را
مسیح و خضر عاجز از علاجش	ز هم پاشیده اصل امتزاجش
پی تاریخ او کز بیکسی رفت	روان گفتم: ز عالم اقدسی رفت

حسین قلی عظیم آبادی در تذکره نیشتر عشق برگ ۵۲ گوید: اقدسی مشهدی شاعری پاک نهاد، خوش کلام، شیرین زبان از مردم مشهد بود و در زمره منشیان شاه عباس ماضی مغفور به خوش اوقاتی زندگی می‌نمود، شاه تفقد فراوان به حال او مرعی

داشته به ملازمان خود در گرفت، از فکر اقدس اوست:

دل جدا از گلشن کویت گل پژمرده است

دیده بی نظاره رویت چراغ مرده است

نگارنده گوید: شرح حال این شاعر مشهدی در تذکرة‌های متعدد آمده و بعضی هم وفات او را در سن ۲۶ سالگی نوشته‌اند جویندگان می‌توانند به تذکرة عرفات و تذکرة تقی الدین کاشانی مراجعه کنند.

۳۱۰- اکبر بن اورنگ زیب

او فرزند اورنگ زیب پادشاه هندوستان بود و در زمان صفویه به ایران آمد، اعتماد السلطنه در مطلع الشمس گوید: در سال ۱۰۷۸ که مقارن روزگار سلطنت شاه سلیمان صفوی بود سلطان اکبر بن محمد اورنگ زیب هندی از پدر رنجیده از راه خلیج فارس به اصفهان آمد.

او از پدرش شکایت داشت و از شاه سلیمان خواست به وی کمک کند، شاه به او جواب مساعد نداد، شاهزاده هندی دلگیر شد و خواهش زیارت مشهد مقدس رضوی نمود، شاه سلیمان او را با تشریفات لایقه به مشهد مقدس فرستاد، بعد از یک سال در آن ارض اقدس وفات کرد و در جوار مرقد مطهر مدفون گردید.

۳۱۱- اکبر خراسانی

او از پهلوانان و کشتی گیران معروف ایران در عصر خود بود، مهدی بامداد در تاریخ رجال ایران گوید: پهلوان اکبر خراسانی از پهلوانان نامور ایران فرزند پهلوان سلیم خراسانی بود، پس از آمدن به تهران چون در کشتی بر پهلوان یزدی فائق آمد موفق به گرفتن بازوبند پهلوانی از طرف شاه گردید.

از این تاریخ شهرت زیادی پیدا کرد، نامبرده در سال ۱۳۲۲ قمری درگذشت و

در گورستان واقع در آب انبار قاسم خان بین تهران و ری به خاک سپرده شد، شغل وی مانند پهلوان ابراهیم درباری بوده است.

۳۱۲- القاص میرزا

او فرزند شاه اسماعیل صفوی است، وی بر ضد برادرش شاه طهماسب قیام کرد و با سلطان عثمانی همدست شد و با کمک او مناطقی از ایران را گرفت، القاص میرزا مردی جنگجو بود و در زمان شاه طهماسب مأموریت‌های مهمی هم انجام داد ولی از آنجا که داعیه حکومت و سلطنت داشت آرام نمی‌گرفت.

اسکندر بیک ترکمان در کتاب عالم آرای عباسی گوید: القاص میرزا به غزای چرکس رفت اما بعد از مراجعت امراء در شیروان سکه و خطبه به نام خود کرد و بیشتر مخالفت و عصیان به ظهور آورد، شاه جنت مکان بعد از مراجعت از غزای گرجستان که از خلف ایمان و سوء ادب آن سست پیمان اطلاع یافتند تنبیه و گوشمال او بردمت همت لازم گشته.

او جمعی از امراء و لشکریان خود را به ایلغار به شیروان فرستاد که آن ولایت را متصرف شده قلعه گلستان را محاصره نمودند، القاص میرزا این خبر شنیده از ولایت چرکس بازگشته به دربند آمد و دو مرتبه لشکر بر سر او کشیده هر مرتبه امراء بر لشکر او غالب آمده جمعی کثیر از مفسدان و بدآموزان قزلباش در این معارک کشته شدند.

با رسیدن لشکریان دیگری از طرف شاه طهماسب، القاص میرزا را خوف و هراس فرا گرفت و به جانب خیال‌گریخت و مردم از او جدا شدند و به عسکر ظفرآشر ملحق گردیدند، امراء او را تعقیب کردند و او چنان سراسیمه شد که فرصت موزه پوشیدن نیافت با چهل پنجاه نفر به طرف داغستان رفت و از آنجا با کشتی به کفه رفت و از کفه روانه استانبول شد و به سلطان سلیم پیوست.

القاص میرزا تحت تأثیر سخنان سلطان عثمانی قرار گرفت و لشکر بی‌شماری از

طرف سلطان به او داده شد، وی در سال ۹۵۵ به ایران لشکر کشید، و تعدادی از شهرها را گرفت، او بعد از گرفتن شهر قم و کاشان به طرف اصفهان رفت ولی مردم اصفهان برج و باروها را محکم کردند و او را به شهر راه ندادند.

او از اصفهان به طرف شیراز رفت و در ایزدخواست گروهی از مردم را کشت، و بعد به طرف کردستان رفت، و کاری از پیش نبرد، و عثمانی‌ها هم صلاح ندیدند به او کمک کنند، چون دریافتند که او موقعیتی ندارد، او در کردستان به قلعه مریوان نزد سرخاب اردلان رفت و از کرده‌های خود پشیمان شد.

شاه طهماسب فرمانی به حکومت سرخاب درباره او نوشت، او هم چاره‌ای جز اطاعت نداشت، القاص میرزا درخواست کرد شاه نعمت‌الله یزدی که شوهر خواهرش بود آمده او را بیاورد، و جناب مرتضوی انتساب حسب فرمان نزد سرخاب رفته میرزا را از او گرفته به خدمت اشرف آورد.

هنگامی که چشم شاه طهماسب به القاص میرزا افتاد فرمود: ای برادر نامهربان من به تو چه کردم که روی از خانواده پدر تافتی و خود را از اوج عزت به حضيض خواری و مذلت انداختی و به دشمن متوسل شده مرتکب چندین فتنه و فساد شدی، جز خجالت و شرمندگی جوابی نداشت، شاه طهماسب هم بر او ترحم کرد و از سرخونش گذشت و به قلعه قهقهه فرستادند تا در آنجا نگهداری شود.

القاص میرزا در مشهد

سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر گوید: القاص میرزا صفوی از شاهزادگان معروف و از پسران شاه اسماعیل اول بود، بر برادرش شاه طهماسب در سال ۹۵۴ قیام کرد و از ایران گریخت و نزد شاه سلیمان عثمانی رفت و او را به جنگ با ایران برانگیخت و با لشکریان عثمانی به ایران آمد.

آذربایجان را متصرف شدند و اصفهان را هم گرفتند، اما در این میان با

سرکردگان لشکر آل عثمان به هم زد و از ایشان جدا شد و به برادرش پیوست شاه طهماسب او را به مشهد فرستاد و ساکن آن شهر شد، تا اینکه در سال ۹۸۴ در آن شهر درگذشت، وی از شاعران خوب بود و غزل نیکو می‌سرود.

۳۱۳- الله‌وردی خان

او یکی از کارگزاران عالی مقام دولت صفوی بود، الله‌وردی خان در مشهد مقدس رضوی رواقی مجلل بنا کرد که اکنون یکی از بناهای باشکوه بارگاه ملکوتی حضرت رضا (علیه السلام) می‌باشد، ما درباره این رواق زیبا و دل‌انگیز در جلد نخستین این کتاب گفتگو کرده‌ایم و نیاز به تکرار آن مطالب در اینجا نیست جویندگان می‌توانند به فصل بناهای متبرکه مراجعه نمایند.

الله‌وردی خان از افراد مورد اعتماد شاه عباس بود وی از طرف شاه به انجام کارهای مهمی فرستاده می‌شد، اسکندربک ترکمان در کتاب عالم‌آرای عباسی گوید: در سال ۱۰۰۴ حکومت ولایت فارس در کل به الله‌وردی خان قولرر آغاسی مفوض و مرجوع گشته، رتق و فتق معاملات دیوانی فارس به عهده اهتمام مشارالیه قرار یافت. اسکندربک گوید: در سال ۱۰۰۵ حوادثی در خوزستان پدید آمد، و قبائل آن ناحیه بر حاکم خود شوریدند، شاه عباس حکومت کوه کیلویه را علاوه مهمات فارس به الله‌وردی خان مفوض گردانیدند و تنبیه و تادیب متمردان افشار و قلع و قمع بی‌دولتان آن طبقه به حسن اهتمام او منوط فرمودند، و خان مشارالیه بدان ولایت رفته جمعی کثیر از مفسدان افشار سیما اراشلو و کندرلو که خمیر مایه فساد بودند به قتل رسانید.

الله‌وردی خان در لشکرکشی شاه عباس به طرف خراسان برای جنگ با ازبگها او را همراهی کرد، او با لشکر فارس به اتفاق گنجعلی خان حاکم کرمان از راه یزد و بیابانک به خراسان رفتند تا به شاه عباس که او هم از طرف مازندران عازم خراسان بود

ملحق شوند و ازبگها را از خراسان بیرون نمایند.

الله‌وردی خان با گروهی جنگجو سوار بر اسبان نیز پا شدند و در پنجم محرم سال ۱۰۰۷ در هرات به شاه عباس رسیدند، آنها مسافت ده روز را در چهار روز پیمودند و آماده جنگ شدند، جنگی شدید در گرفت و ازبکها به هزیمت رفتند و گروهی هم کشته شدند.

نگارنده گوید:

شرح زندگی و کارهای الله‌وردی خان بسیار مفصل است و همه آنها را در این کتاب نمی‌توان آورد، جویندگان باید به کتب تاریخی زمان صفویه مخصوصاً شاه عباس مراجعه کنند.

وفات الله‌وردی خان

اسکندربک در عالم آرا گوید: در ۱۰۲۲ که بیست و هشت سال از سلطنت شاه عباس می‌گذشت الله‌وردی خان از فارس به اصفهان آمد، در روزی که موکب همایون اعلی از مازندران بهشت نشان به جانب اصفهان آمده به سعادت و کامیابی داخل شهر می‌شدند، وی به استقبال موکب معلی آمد، اندک وضعی از بشره او مشاهده می‌شد.

بعد از چند روز که در ملازمت اشرف بسر برد مریض گشت در روز دوشنبه چهاردهم ربیع الثانی سال ۱۰۲۲ دعوت حق را اجابت نمود به جوار رحمت ایزدی پیوست حضرت اعلی از شمول عاطفت و حق‌گزاری به نفس نفیس با تمامی امراء و اعیان تا مغسل تشییع جنازه او فرمود به توقیر و احترام تمام تکفین و تجهیز بروجه لایق کرده نعش او را به مشهد مقدس فرستادند که در گنبدی که در جوار روضه مقدسه بنا نموده و به اتمام آن موفق گشته بود مدفون ساختند.

از نوادر اتفاقات در آن چند روز ملازمی که سرکار آن عمارت بود آمده خان از تحقیق عمارت و زیب و زینت آن سؤال می‌نمود، آن ترک ساده دل گفت: که گنبد عالی

و ایوانی که جهت مدفن ترتیب یافته در کمال تکلف و زیبایی اتمام پذیرفته منتظر ورود مقدم عالی است.

حضر مجلس او را به نادانی و بیهوده گفتن طعن کردند، خان فرمودند: که از عالم غیب بر زبان او جاری گشت، همانا هنگام ارتحال و حیوة در معرض زوال است در همان روز خلف ارجمندش امام قلی خان که حاکم لار و امیر دیوان بود به جای پدر به ایالت و دارائی فارس منصوب گشت.

۳۱۴- اللهیار خان آصف الدوله

او یکی از رجال عصر قاجار و برادر زن عباس میرزا و دانی محمدشاه قاجار بود، وی در زمان فتحعلی شاه و محمدشاه به خاطر نزدیکی با دربار قاجار در اماکن مختلف به حکومت رسید و مال و منال فراوانی بدست آورد، و نفوذ خود را گسترش داد، اللهیار خان در سال ۱۲۲۹ به اتفاق گروهی از امراء و خوانین به جنگ ترکمانان رفت و در دشت گرگان آنها را شکست داد.

در سال ۱۲۳۷ که بین ایران و دولت عثمانی جنگ در گرفت همراه عباس میرزا برای مقابله با آنها به آذربایجان رفت، او مدتی هم وزارت و صدارت ایران را در اختیار داشت، مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: آصف الدوله از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۳ منصب صدارت را در دست داشت و به رتق امور می پرداخت.

آصف الدوله در جنگ ایران و روس یکی از فرماندهان بود و با عباس میرزا در آن جنگها همکاری می کرد، او از طرف فتحعلی شاه به حکومت آذربایجان منصوب شد و با یک لشکر به آنجا رفت، او در سال ۱۲۵۰ همراه فتحعلی شاه به اصفهان رفت و برای سرکوبی خوانین بختیاری به جنگ آنان شتافت.

آصف الدوله در خراسان

بعد از درگذشت فتحعلی شاه محمدشاه به سلطنت رسید، او به قزوین رفت و سلطنت را تبریک گفت، و همراه او به تهران آمد، و بعد از آن به حکومت خراسان منصوب شد و در سال ۱۲۵۰ در خراسان حکومت را در دست گرفت و فرزندش حسن خان سالار را هم با خود برد.

او از سال ۱۲۵۰ تا سال ۱۳۶۳ حاکم خراسان بود، در این سال حکومت خراسان را به فرزند ارشد خود حسن خان معروف به سالار داد و خود به تهران برگشت و عازم مکه شد، و در اثر نفوذی که داشت فرزندش حسن خان را متولی باشی آستان قدس نمود و فرزندان دیگرش را هم به مناصب دیگری گماشت.

جهانگیر میرزا در تاریخ خود گوید: از ابتدای سلطنت پادشاه مرحوم محمدشاه الله یار خان آصف الدوله به حکومت خراسان اشتغال می نمود و بنا بر خانیّت و ایلّیت که با پادشاه مرحوم داشت خود را اعظم ارکان دولت علیه می دانست، نظر به تمادی ایام حکومت در مملکت خراسان و وسعت آن ولایت مالیات آن مملکت را به مخارج خود صرف نمود.

او استقلال تمام یافته به خیال خود خواهی افتاده و بعضی مواصلاّت و ارتباطات با اهل آن ولایت آغاز نهاده با جعفر قلی خان بجنوردی کمال خصوصیت به هم رسانیده و دختر خواهر او را برای پسر خود حسن خان تزویج کرد و دختر حسن خان را به جعفر قلی خان داد و اعتنائی به رقیمه جات دولت علیه نمی نمود.

دولت مرکزی از نیت او آگاه گردید، حاج میرزا آقاسی صدر اعظم او را به تهران طلبید، یکی از فرزندان آصف الدوله به نام محمد قلی خان که در خدمت شاه کار می کرد از این جریان آگاه گردید، او برای پدر خود اطلاعاتی فرستاد، آصف الدوله متوجه گردید که اسرار کارهای او به مرکز رسیده است.

از این رو ناگزیر شد به تهران برود، او فرزندش حسن خان را به جای خود گذاشت و مشهد را به قصد تهران ترک گفت، او بعد از ورود مورد بی اعتنائی قرار گرفت،

از شاه اجازه خواست تا به زیارت بیت‌الله برود، شاه هم اجازه داد و او به اتفاق خواهرش که مادر محمد شاه بود عازم مکه معظمه شد.

محمدشاه به سبب بی‌اعتمادی به حسن خان و ظهور پاره‌ای از حرکات ناشایسته از او میرزا محمد خان ولد آصف الدوله را به ایالت خراسان منصوب فرموده روانه خراسان ساختند میرزا محمدخان به مشهد مقدس رفته ارک و توپخانه را که در تصرف توپچیان آذربایجانی بود به اسم اینکه حاکم و معتمد دولت علیه می‌باشم از تصرف ایشان در آورده به تصرف برادر خود حسن خان داد و خود در آستانه متبرکه امام ثامن و ضامن به عنوان بست نشست.

آثار آصف الدوله در مشهد مقدس

نوروز علی بسطامی در فردوس التواریخ گوید: در سال ۱۲۵۷ مرحوم آصف الدوله اللهیار خان که از بزرگان سلسله قاجاریه بود بنای دارالسعاده را گذاشتند، چنین به خاطر دارم که قبل از بنای صحن جدید آن مکان شریف قطعه زمینی بود و پنجره بزرگی آهنین منصوب بود، در آنجا مداحان منقبت می‌خواندند و بعضی ایام در پشت آن پنجره روضه خوانی می‌نمودند.

بعد از بنای صحن جدید پنجره آهنین را برداشتند و زائرین و واردین از درب وسط ایوان طلای صحن جدید به روضه عرش درجه شرفیاب می‌شدند، در سال ۱۲۵۲، مرحوم اللهیار خان آن مکان شریف را بنا و تعمیر فرمودند از مال خاصه خود و چهل چراغ بزرگی در وسط آن بقعه شریفه برقرار کردند که از هر شاخه آن چهل چراغ نام شریف آن سرور ظاهر و روشن است.

نگارنده گوید:

آصف الدوله که مدت زیادی در مشهد مقدس حکومت می‌کرد و به علت

نزدیکی با محمد شاه قدرت زیادی داشت، او در مشهد منزل و باغی احداث کرد و قناتی هم به نام قنات آصف الدوله حفر نمود، ما در فصل کاریزهای مشهد و فصل باغهای این شهر از آنها یاد کرده ایم، جویندگان به آن فصل مراجعه کنند.

۳۱۵- آلب ارسلان

او از پادشاهان سلجوقی است که در سال ۴۵۵ به سلطنت رسید، مؤلف راحة الصدور گوید: آلب ارسلان بن محمد بن ابی سلیمان بن طغرلیک در شب آدینه دوم محرم الحرام سال ۴۳۱ متولد شد، او پادشاهی بود با هیبت و سیاست، تازنده، کامکار و بیدار، دشمن شکن، خصم افکن، بی نظیر و جهانگیر، تخت آرای و گیتی گشای. قدی عظیم داشت و محاسنی دراز، چنانکه به وقت تیر انداختن گره زدی و گز تیر خطا نکردی، او وزارت به نظام الملک داد، سلطان آلب ارسلان به همه عالم تاختن کرد و پارس بگرفت، او به روم لشکر کشید و با پادشاه روم جنگید، او را در جنگ اسیر کرد، ارمانوس پادشاه روم را در حال اسارت نزد او آوردند، او حلقه در دو گوش ارمانوس کرد و به جان او امان داد.

آلب ارسلان در مشهد مقدس

اعتماد السلطنه در مطلع الشمس گوید: در حبیب السیر آمده است در سال ۴۶۳ محمد آلب ارسلان بعد از مراجعت از غزای روم به جانب اصفهان رفت، و بعد برای دفع برادرش که در کرمان قیام کرده بود بدان سورهسپار شد و بعد از تسلیم برادر به صوب نیشابور که دار الملک او بود رایت مراجعت برافراشت و در آن بلده جشنی بزرگ ترتیب داد و فرزندان خود سلطان ملکشاه را ولیعهد گردانید. در این هنگام خاضع نامی در حدود خوارزم لوای مخالفت مرتفع ساخت، سلطان از نیشابور به عزم رزم حرکت کرد و به راه مرو طی مسافت نمود، خاضع در

نواحی خوارزم در برابر آمده بین الجانیین محاربتی واقع شد و سلطان به فتح و ظفر اختصاص یافت.

خاضع رو از معرکه بر تاخت، آنگاه خوارزم را به ولد خود ارسلانشاه تفویض کرد، و به جانب خراسان بازگشت، چون به ولایت طوس رسید به شرف طواف مزار فائض الانوار مشرف شد و از آنجا به موضع رادکان شتافت.

پایان زندگی آلب ارسلان

راوندی در راحة الصدور گوید: سلطان در آخر عهد روی به ماوراء النهر نهاد به جنگ خان و مادر او از خانیان بود، چون به جیحون عبره کرد در سنه ۴۶۵ قلعہ مختصر بود بر لب آب برزم، غلامی چند او باش لشکر آن قلعہ را بستند و کوقوال قلعہ را که یوسف برزمی می گفتندی، اسیرش پیش تخت آوردند.

سلطان از او احوالی می پرسید، راست نمی گفت، سلطان فرمود: تا او را سیاست کنند، یوسف چون طمع از جان برداشت کاردی از ساق موزه بیرون آورد و آهنگ سلطان کرد، غلامان خاص و سلاح داران خواستند که او را بگیرند سلطان بانگ بر زد و برگشاد تیر واثق بود.

تیری بدو انداخت خطا شد، مرد برسید و سلطان را زخم زد، سعد الدوله گهر آئین در خدمت سلطان ایستاده بود، خویشتن بر سلطان افکند او را نیز زخم زد، اما سعد الدوله به زیست، نزدیک دو هزار غلام در خدمت سلطان صف کشیده بودند، از ایشان کس نایستاد، یوسف برزمی کارد بدست می رفت، جامع نیشابوری که مهتر فراشان بود میخ کوبی بدست داشت از پس او در آمد و بر سرش زد و بجا بکشت شاعر گوید:

سر آلب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون

به مرو آی تا بخاک اندر تن آلب ارسلان بینی

۳۱۶- الغ بک تیموری

او یکی از شاهزادگان دانشمند و فاضل بود، الغ بک در سمرقند رصد خانه‌ای تأسیس کرد که هنوز آثار آن بر جاست، شرح زندگی این پادشاه فاضل که در میان سلاطین نظیر آن دیده نمی‌شود بسیار مشروح است و ما اکنون مختصری از حالات او را در این جا که با این کتاب تناسب دارد به نظر خوانندگان می‌رسانیم.

الغ بک فرزند شاهرخ در سال ۷۹۶ در قلعه سلطانیه متولد شد و در حالیکه یازده سال از عمرش می‌گذشت جدش امیر تیمور جهان را وداع گفت، او در سال ۸۱۴ به حکومت ماوراء النهر رسید، و مدتی هم حکومت مشهد مقدس را در اختیار داشت و خبوشان هم زیر نظر او بود.

قیام برای سلطنت

در کتاب حبیب السیر گوید: میرزا الغ بک چون در سمرقند فردوس مانند از وفات خاقان سعادت‌مند - شاهرخ میرزا - خبر یافت روزی چند به مراسم تعزیت و سوگواری قیام نمود و به ختمات کلام ملک علام و اطعام فقراء و ایتام اقدام فرمود و بنابر آنکه از اولاد صلبی خاقان مغفور دیگری در سلک احیا انتظام نداشت.

جناب الغ بک تمامی ممالک آن حضرت را ملک خود می‌دانست، لاجرم بعد از اقامت لوازم مصیبت سپاه ماوراء النهر و ترکستان را جمع آورده به عزم تسخیر خراسان نهضت کرد و کنار جیحون را معسکر همایون ساخته و بعد از آب آمویه گذشته در حدود بلخ رایت استقلال برافراشت.

در این هنگام گروهی از شاهزادگان تیموری مدعی سلطنت شدند و بر علیه او قیام کردند، از آن جمله میرزا ابوالقاسم بایر فرزند بای سنقر و میرزا علاء الدوله بودند، که با او سر ناسازگاری گذاشتند، و با او جنگیدند.

الغ بک در مشهد مقدس

بر اساس نوشته حبیب السیر به الغ بک خبر رسید که علاء الدوله و ابوالقاسم بایر در خیوشان با هم متحد شده‌اند، و مردم پیرامون آنها اجتماع کرده‌اند، میرزا الغ این خبر شنوده خواست که سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت ایشان اندازد، بنابراین بدان جانب نهضت فرمود و بعد از وصول به مشهد مقدس شرائط زیارت و طواف روضه منوره رضویه علی صاحبها تحف الصلوة و التحية به جای آورد.

صلات و نذورات به مجاوران آن عتبه کعبه مرتبه رسانیده از آنجا به الننگ رادکان رفته چند روز در چهار باغ آن مرغزار دلفروز رایت اقامت بر افراشت و در آن منزل ایلچی میرزا بابر به درگاه عالم پناه رسیده تحف و هدایا گذرانید و به قبول خطبه و سکه نقد اخلاص و متابعت خود را تمام عیار گردانید، و میرزا الغ بک اظهار عنایت و شفقت فرموده فرستاده مشمول انعام و احسان اجازه معاودت داد.

پایان زندگی الغ بک

یکی از کسانی که در برابر الغ بک ایستاد و با او وارد جنگ شد، فرزندش عبداللطیف بود، او در شهر هرات حکومت می‌کرد ولی با پدرش دشمنی می‌نمود، خواند میر در حبیب السیر گوید: عبداللطیف هرات را ترک کرد و به طرف سمرقند لشکر کشید، و در برابر پدرش صف آرائی کرد و با او به جنگ پرداخت.

در اثنای جنگ الغ بک میدان جنگ را رها کرد و به طرف سمرقند حرکت نمود، حاکم سمرقند که گماشته او بود الغ بک را به سمرقند راه نداد، او به اتفاق فرزند دیگرش عبدالعزیز به یک قلعه‌ای در اطراف سمرقند پناه بردند، در آن هنگام امیر آن قلعه که از کارگذاران الغ بک بود او را دستگیر کرد و نزد فرزندش عبداللطیف برد.

عبداللطیف که در سمرقند به جای پدر بر تخت سلطنت نشسته بود از کمال

قساوت و قلت حیا از روی تمسخر و استهزاء بواسطه و بی واسطه سخنان ناخوشی به سمع پدر رسانید و پدر را به دست عباس نامی که پدر او به حکم الغ بک کشته شده بود سپرد، عباس هم او را بیرون برد و به قصاص پدر او را کشت.

مراتب علمی الغ بک

خواند میر در کتاب حبیب السیر گوید: میرزا الغ بک که محمد تراغای نام داشت پادشاهی بود به کثرت فضیلت و هنر پروری از سایر اولاد حضرت خاقان سعید - شاهرخ میرزا - به وفور عدالت و دادگستری از تمام امثال و اقران منفرد دانش جالینوس با حشمت کیکاووس جمع فرمود و در سایر فنون خصوصاً علم ریاضی و نجوم در آن زمان عدیل و نظیر او کسی نبود.

قرآن مجید را به قرائت سبعة یادداشت و پیوسته همت بر تربیت و رعایت اهل فضل و کمال می گماشت و در سال ۸۲۴ در وسط بلده فاخره سمرقند مدرسه رفیع و خانقاهی منیع بنا نموده به اتمام رسانید و بسیاری از مزارع و قری و مستغلات فوائد بر آن بقاع وقف گردانید.

او هم چنین فرمان داد استادان کاردان در آن بلده فردوس نشان رصدی بنیاد نهادند و بطلمیوس ثانی مولانا غیاث الدین جمشید و جامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی در ترتیب آن بنا سعی و اهتمام دادند و از نتایج آن رصد زیجی مرتب گشت که آن رازیج گورکانی گویند، و اکنون اکثر تقاویم را از آن زیج استخراج نمایند. نگارنده گوید:

هنوز آثار علمی الغ بک در سمرقند محفوظ است، رصدخانه او که در نقطه‌ای بلند در سمرقند بنا گردیده موجود می باشد و از طرف باستانشناسان ترمیم و بازسازی گردیده است، مدرسه علمیه الغ بک هم اینک معمور و مورد توجه است، روزی هزاران نفر از جهانگردان از آنها دیدن می کنند، و من در سال ۱۳۶۶ شمسی در سمرقند از این

آثار دیدن کردم.

۳۱۷- الغ ترکان خاتون

او یکی از بانوان خاندان سلجوقیان بوده است، او خواهر زمرّد ملک خطاط می‌باشد که قرآنی به خط او در آستان قدس رضوی محفوظ است، الغ ترکان دختر محمود بن محمد بن بغراخان بوده که نام او در کتیبه‌های حرم مطهر آمده است و در قرن ششم هجری زندگی می‌کرده‌اند.

الغ ترکان هم جزواتی به آستان قدس رضوی وقف کرده است و در پشت قرآن به زبان عربی نوشته شده: وقفت هذه الاجزاء العشرة مع الصندوق الملكة المعظمة العالمة العادلة، جلال الدين والدنيا معزة الاسلام والمسلمين افتخار آل افراسياب و سلجوق الغ ترکان خاتون.

بنت السلطان السعيد محمود بن محمد بن بغراخان نور الله حفرتها على المشهد المقدس النبوی الرضوی على ساكنه الصلوة والسلام، ليقراء الزوار والسكان ويدعوا للواقفة، وقفا مؤبدا مخلدا لا يباع ولا يوهب ولا يخرج من القبة المقدسة ولا يورث الى أن يرث الله تعالى وهو خير الوارثين.

۳۱۸- الغ رضوی

او فرزند سید محسن رضوی متولی آستان قدس در زمان شاه عباس می‌باشد، الغ رضوی از رجال بزرگ عصر خود و مورد توجه سلطان صفوی بود، بنای بقعه خواجه ربیع در مشهد مقدس توسط او انجام گرفت و او مباشر ساختمان بود و نامش در کتیبه آن آمده است.

در تاریخ سادات رضوی تألیف محمد باقر رضوی که به نام «شجریه طیبه» معروف است آمده در بالای سر در باغ خواجه ربیع از طرف بیرون بر سنگی که شکل

دهنه طاق است عبارت ذیل منقور است:

بانی این عمارت رفیع الشان فلک اساس و منیع البیان عرش مساس اعلی
حضرت سلطان سلاطین عالم فرمان فرمای بنی آدم حافظ بلاد الله و ناصر عباد الله ظل
الله تراب عتبة سید المرسلین و کلب آستان امیر المؤمنین مروج مذهب ائمة المعصومین.
السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان شاه عباس
الحسینی الموسوی الصفوی به تاریخ هزار و سی و یک هجری به سعی کمتترین غلامان
دعاگو الغ رضوی الخادم اتمام یافت.

مدرس رضوی گوید: در وقفنامه‌ای که در آستان قدس رضوی موجود است
آمده که شاه عباس تولیت منبع آب خیابان را به این سید جلیل میرزا الغ داده است، این
وقفنامه در سال ۱۰۲۳ تنظیم گردیده و صورت آن چنین است:

واقف جنت و رضوان آرامگاه شاه عباس حسینی موسوی طاب ثراه به تاریخ
غره جمادی الاولی سال ۱۰۲۳.

موقوفه: همگی و تمامی مجری المیاه منبع چشمه گل‌سب واقع در نواحی مشهد
مقدس.

شروط: آنکه آب چشمه جاری باشد که از دروازه خیابان علیا جاری داخل
صحن مقدس شده از دروازه خیابان سفلی بگذرد، بعد آب مزبور را زراعت نمایند و
تعمیرات رقبه موقوفه با عشر حق التولیه مقدم بر مصارف موقوفه است.

مصارف: منابع آن را صرف کارخانه زوار عالی مقدار نمایند و یک عشر از آن را
حق التولیه بر دارند.

تولیت با میرزا الغ مشهدی بعد از آن با اولاد ذکور و اناث او و اینک فرمان شاه
عباس که برای الغ رضوی صادر شده است به نظر می‌رسد و این حکم برای الغ رضوی
مشهدی نوشته شده:

حکم جهان مطاع شد آنکه تولیت سرکار شریفه که در خراسان خریداری شده و

نهری که از رودخانه طوس و چشمه گلسب احداث شده وقف آستانه مقدسه منوره متبرکه سدره مرتبه فرموده‌ایم و املاکی که از قیمت الماس جهت سرکار فیض آثار خریداری نموده‌اند، و محل دوازده زوج عوامل زراعت که در مشهد مقدس معلی خریداری شده.

وقف مزار متبرک حضرت قطب الاولیاء فرموده‌ایم و املاکی که مقرر فرموده‌ایم که جهت سر قبر عصمت پناه دلشاد خانم و مرحوم نصیرخان منشی خریداری نمایند و حاصل آن را صرف روشنائی سر قبر ایشان و حافظ که سر قبر ایشان تلاوت کلام مجید ملک علام مشغول گردد.

به سیادت و تقابت پناه، نجابت و رفعت دستگاه میرزا الغ رضوی شفقت فرموده‌ایم و حق التولیه آنها را موافق شرط وقفیت که بعد از وضع بذر و مصالح الاملاک و نفقه القنوات و مالوجهاات از قرار عشر مقرر است به سیادت و تقابت پناه مومی الیه عنایت فرموده‌ایم.

متولی سرکار فیض آثار را به هیچ وجه من الوجوه در موقوفات مذکور دخلی نیست و نسق زراعت و عمارت آن محال در عهده مشار الیه است می‌باید رعایا و برزیگران مذکوره نجابت پناه را متولی املاک مذکور دانند و از آنچه در باب زراعت و عمارت و آبادانی کند بیرون نروند، حق التولیه را نیز بر حسبی که مقرر فرموده‌ایم بدو متعلق دانند و در هر باب قدغن نمایند و هر ساله حکم مجدد نطلبند تحریراً فی شهر ربیع الثانی ۱۰۱۷.

۳۱۹- الغ نوین

او یکی از فرزندان چنگیز بود که به خراسان حمله آورد و ناحیه طوس را تصرف کرد عطا ملک جوینی در تاریخ جهانگشا گوید: چون چنگیزخان از آب -رود جیحون- بگذشت و به خویشتن متوجه سلطان شد، پسر خویش الغ نوین را که در

سیاست تیغ آبدار و آتش نعل بود.

باد او به هر کس که رسید خاکسار شد و در فروسیت برقی که از میان حجاب
سحاب بجست بر هر کجا افتد چون خاکستر کند و اثر و نشان نگذارد و زمان مکث و
لبث نخواهد نامزد کرد تا به بلاد خراسان رود، او از راه مرو و بغشور برفت، و خراسان را
معین چهار شهر بود، بلخ، مرو، هرات و نیشابور.

او از دست راست و چپ و شرق و غرب لشکر بفرستاد و تمامت را مستخلص
کرد چون ایبورد، نسا، یازر، طوس، جاجرم، جوین، بیهق، خوف، سرخس و زورآباد و
از جانب هرات تا حدود سیستان برسیدند و ککش و غارت و نهب و تاراج کردند.
به یک رکضت عالمی که از عمارت موج می زد خراب شد و دیار و رباع ییاب
گشت و اکثر احیاء اموات گشتند و جلود و عظام رفات شدند و عزیزان خوار و غریق
دبار بوار آمدند و اگر فارغ دلی باشد که روزگار بر تعلیق و تحصیل مصروف کند و همت
او بر ضبط احوال مشغول باشد، در زمانی طویل از شرح یک ناحیت تقصی نکند و آن را
در عقد کتابت نتواند کشید.

۳۲۰- الفتی مشهدی

او یکی از شاعران مشهد مقدس بوده که به هندوستان سفر کرده است، در سفینه
خوشگو آمده است که الفتی مشهدی در عهد اکبر جوانی بود بد شعر نمی گفت از اوست:
گشوده عشق برویم در گلستانی که طفل غنچه او ناشگفته ناز کند
سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر گوید: ملا الفتی از شاعران قرن دهم
هندوستان در دربار جلال الدین اکبر بوده و به خدمت زین خان کوکه که از امرای دربار
وی بود اختصاص داشته و وی به جز الفتی یزدی است که در آن زمان در هند می زیسته
است.

۳۲۱- امام قلی خان

او از امیران و سلاطین ماوراء النهر و ترکستان بود، امام قلی با برادرش اختلاف پیدا کرد، و مردمان ازبک با برادر او نور محمد خان بیعت کردند و او را به پادشاهی و سلطنت انتخاب نمودند، امام قلی خان توسط مرتضی قلی خان قاجار فرزند محراب خان حاکم مرو درخواست کرد به ایران مسافرت کند.

حاکم مرو جریان را به شاه صفوی شاه عباس دوم اطلاع داد، شاه هم به حاکم مرو دستور داد هنگامی که امام قلی خان به ایران آمد از وی پذیرائی کنند، ولی قلی خان در کتاب قصص الخاقانی گوید: فرمان لازم الاذعان شرف نفاذ یافت که در حین ورود آن خان عظیم القدر و الشأن به آئین شایسته استقبال نموده از شرائط مهمانداری فوت و فرو گذاشت ننمایند.

چون فرمان قضا جریان به مرو شاهجان رسید در همان اوقات سلطنت پناه امام قلی خان نیز وارد آن ولایت شد و مرتضی قلی خان به اتفاق غازیان قاجار حسب فرمان شهریار کامکار به عنوان مقرر به شرایط استقبال کوشید، در لوازم خدمتگذاری و جان سپاری سعی موفور به ظهور رسانید و بعد از چند روز که آن خان صاحب شأن از رنج راه بر آسود از آن جا کوچ فرمود.

امام قلی خان در مشهد مقدس

امام قلی از مرو عازم صوب صواب آئین بلده طیبه مشهد مقدس گردید و در هنگام ورود بدان ولایت جنت آیت قرقچای خان خلف منوچهر خان که در آن ولایت بیگلر بگی آن دیار فیض آثار بود، به همراهی حضرات عالیات رفیع الدرجات اعنی خدام فرشته احترام روضه مقدسه منوره رضویه علی ساکنها الف سلام و التحية مراسم لوازم استقبال و مهماندار کوشیدن گرفت.

روز دیگر نواب سلطنت انتساب امام قلی خان رشته بر گردن انداخته سر آن ریسمان را به دست احدی از خدام آستان آسمان توأمان روضه سدره مرتبه داد و از روی خضوع و خشوع به جزع و فزع هرچه تمامتر به زیارت عتبه عالیّه آمد مشرف شد.

بعد از چند روز در آن ولایت به عشرت گذرانیده به عزم ادراک شرف ملاقات حضرت خلافت پناهی، نور پرورده قدرت الهی عنان اشهب همت را معطوف و مصروف نموده عازم صوب دارالسلطنه قزوین بهشت قرین شد و در اثنای طی مسافت راه غزلی انشاء نمود که این دو بیت از آنجا است:

اساس پادشاهی را شکستم تا چه پیش آید

به گردن رشته تقدیر بستم تا چه پیش آید

تمنای بخارا در طبیعت رنگ زردی داشت

من این صفرا به آلویی شکستم تا چه پیش آید

۳۲۲- امام قلی افشار

او فرزند نادرشاه افشار بود، در کتاب رجال ایران نوشته شده پس از کشته شدن نادرشاه در سال ۱۱۶۰ علی قلی خان برادرزاده او که در هرات بود فوراً به مشهد آمد و به محض ورود سهراب گرجی غلام خود را که طرف اطمینان وی بود با عده‌ای مأمور تسخیر کلات کرد.

امام قلی میرزا به محض اطلاع از قضیه به اتفاق نصرالله میرزا برادر اعیانی خود و شاهرخ میرزا برادرزاده خود به سمت مرو فرار کردند، ولی در بین راه توسط دوست محمد چهچی در نزدیک مرو دستگیر و به کلات آورده شدند سهراب آنها را نزد علی قلی خان به مشهد فرستاد و او هم هر دو برادر را کشت.

۳۲۳- امان الله خان

امان الله خان پادشاه افغانستان در سال ۱۳۴۷ قمری هنگام مراجعت از اروپا از طریق تهران به مشهد مقدس رهسپار شد، و پس از زیارت حضرت رضا علیه السلام به افغانستان رفت، امان الله خان در نظر داشت مانند رضا شاه و اتاتورک در افغانستان فرهنگ اروپائی را ترویج کند ولی با مخالف مردم روبرو شد و از کشور خارج گردید.

۳۲۴- امان الله میرزا جهانبانی

او از افسران و امیران لشکر و از فرماندهان ارتش در دوره رضاشاه و محمدرضا شاه بود، و تا درجه سپهبدی هم ارتقاء پیدا کرد، امان الله جهانبانی فرزند امان الله میرزا ضیاء الدوله فرزند جهانگیر میرزا پسر سیف الله میرزا پسر فتحعلی شاه قاجار بود، سپهبد جهانبانی مدتی در خراسان فرمانده لشکر شرق بوده است.

امان الله میرزا جهانبانی تحصیلات نظامی خود را در روسیه تزاری انجام داده بود و زبان روسی را به خوبی تکلم می کرد، او در زمان رضاشاه منشأ کارهای مهمی گردید و در سرکوبی عشائر در کردستان، خراسان و سیستان و بلوچستان نقش مهمی داشت.

سپهبد امان الله جهانبانی هنگام فرماندهی لشکر شرق در مشهد مقدس با سران قبائل و عشائر خراسان در اطاعت از رضاشاه بسیار فعالیت کرد و گروهی از آنان را رام ساخت و جماعتی را هم زندانی و تبعید نمود، در زمان ریاست او در مشهد رضاشاه نیز به خراسان آمد و او را در مبارزه با عشائر تشجیع کرد.

امان الله میرزا بسیار مورد توجه دربار پهلوی بود، بعد از بازنشستگی نیز از طرف شاه به کارهایی گمارده شد، او در زمان حیات خود نمایندگی مجلس سنا را داشت و در امور لشکری و کشوری مورد استفاده قرار می گرفت، وی عضو انجمن آثار ملی و رئیس

انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی هم بود.

سپهد جهانبانی در مسائل مربوط به مرزبانی اطلاعات فراوانی داشت و حدود ایران را به خوبی می‌شناخت، و در اختلافات مرزی ایران با کشورهای همسایه همواره به نمایندگی ایران شرکت می‌کرد، او دفتری هم در خیابان پاستور نزدیک کاخ سلطنتی داشت و در آنجا کارهای جغرافیائی و مرزبانی مورد مطالعه قرار می‌گرفت.

۳۲۵- امت خان حاکم استاجلو

او یکی از سرداران و کارگذاران دولت صفوی بود و در جنگها از خود رشادت و مقاومت نشان داد و مورد توجه سلاطین صفویه قرار گرفت، امت خان و یا امت بک استاجلو در جنگ با جلال خان ازبک با او روبرو شد و وی را از پای در آورد، اسکندر بک ترکمان در کتاب عالم آرای عباسی گوید:

بعد از سnoch واقعه اسماعیل میرزا مخالفان از اطراف به مظنه آنکه اساس سلطنت این دودمان انهدام پذیرفته و احوال قزلباش اختلال یافته پای از اندازه بیرون نهاده شروع در دست اندازی کردند، از آن جمله جلال خان ولد دین محمد خان با شش هزار به حدود مشهد مقدس آمد.

مرتضی قلی خان حاکم مشهد از غایت مردانگی همت بر انهزام لشکر ازبک گماشته روز دیگر که سلطان ثوابت و سیارات بر سبز خنک فلک دوار بر آمده با شعاع تیغ آتشبار خیل کواکب را منهزم ساخته غازیان قزلباش را بر محاربه تحریص نمود متوجه معرکه قتال گردید.

از آن طرف جلال خان نیز صفوف آراسته بعد از حملات متواتر که از جانبین به وقوع انجامید از وفور شجاعت و استیلاء قوت عصبی به نفس خود مباشر حرب گشته اسب جلادت در معرکه رزم به جولان در آورد، در اثناء کارزار و شدت گیرو دار امت بک استاجلو از تقدیر الهی به جلال خان رسید.

بی آنکه بحال او شناسا گردد، او را به طعن سنان جان ستان بر خاک بوار افکنده خواست که پائین آمده سر او را از بدن جدا کند، در این اثنا یکی از ازبکیه که با جلال خان همعنان بود فریاد بر آورد دست از کشتن او باز دارید که جلال خان است، هنگامی که قزلباشها شنیدند او جلال خان است بر او هجوم آوردند و او را دستگیر کردند و نزد مرتضی قلی خان بردند او هم دستور داد جلال خان را کشتند.

شاه عباس در سال دوم جلوس خود برای دفع معاندان و رفع اختلافات به خراسان رفت، و ابراهیم خان برادر مرشد قلی خان که حاکم مشهد مقدس بود از آن منصب معزول گشته مؤاخذه گشت امت بک بر پایه بلند خانی سرافراز گشته، اسباب و یراق به او عنایت شد و ملازمان به ملازمت مشارالیه مأمور شدند.

امت خان حاکم مشهد

شاه عباس حکومت مشهد مقدس معلی را به امت خان استاجلو تفویض فرمود، قشون و لشکر مرشدخان و ابراهیم خان برادرش را که خانه کوچ در مشهد مقدس داشتند به ملازمت او مأمور ساختند و رایات جهانگشا به جانب هرات در حرکت آمد تا بند فریمان جام تشریف بردند.

بعد از مراجعت شاه عباس از خراسان بار دیگر اختلاف در میان قبائل قزلباش پدید آمد، امت خان آنان را نصیحت کرد تا از مخالفت دست بردارند، ولی آنان به سخن امت خان گوش ندادند و آماده حمله به مشهد شدند تا امت خان را از آنجا بیرون کنند ولی آمدن عبدالؤمن خان ازبک به خراسان مانع حرکت آنان شد.

عبدالؤمن خان در مشهد

عبدالؤمن خان در سال سوم جلوس شاه عباس به مشهد مقدس تاخت، اسکندر بک در این باره گوید: عبدالؤمن خان عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس معلی

معطوف داشت چون به ظاهر شهر رسید اندک مردمی با او بودند بنابر آن در اول حال به محاصره نتوانست پرداخت در حوض تونی که نیم فرسخ شهر است نزول نمود. میر قلبا حاکم هرات و یتیم سلطان و سایر امراء ازبکیه که در خراسان بودند بر سر او جمع شدند از آنجا به حوالی شهر آمده محاصره نموده شروع در لوازم قلعه گیری کردند و امت خان هر کس از سپاهیان آن حوالی را دست رسید به شهر آورده برج و بارو و دروازه شهر بند بیرون را به قدر مقدور استحکام داده به مدافعه و قلعه داری مشغول شدند.

کسی به پایه سریر اعلیٰ فرستاد حقیقت حال و تنگی و عسرت و تنگی اهل مشهد عرض کردند، نواب همایون اعلیٰ بعد از اطلاع بر مضمون عریضه امت خان همت بر دفع اعداء و استخلاص محصوران مشهد مقدس گماشته از مقر سلطنت در حرکت آمده به جانب مقصد توجه فرمودند.

کشته شدن امت خان

شاه عباس از قزوین به طرف خراسان حرکت نمود، ولی در تهران بیمار گردید، و از حرکت باز ماند، و مقدمه الجیش او در بسطام فرود آمدند و منتظر ورود شاه عباس بودند، شاه عباس به علت شدت بیماری نتوانست از تهران خارج گردد و لشکر هم در بسطام در انتظار ورود شاه ماند.

مشهد مقدس هم چنان در محاصره بود و لشکریان ازبک هم در اطراف بودند، امت خان از بیماری شاه عباس مطلع گردید و بسیار ناراحت شد امت خان مدت چهار ماه در برابر لشکریان ازبک مقاومت و از قلعه مشهد مقدس دفاع نمود.

از طرف دیگر عبدالمؤمن خان هم مطلع گشت که شاه عباس بیمار است و قدرت ندارد به طرف خراسان حرکت کند، او از شنیدن این خبر خوشحال شد و فشار بیشتری به امت خان وارد آورد، مدت محاصره به طول انجامید و مواد خوراکی از شهر کمیاب

گردید و مردم مضطرب شدند.

لشکریان ازبک به سرکردگی عبدالؤمن خان بر حملات خود افزودند و با زور و غلبه وارد مشهد مقدس شدند، مدافعان شهر مقاومت کردند و جنگ شدیدی در داخل شهر و اماکن متبرکه رضویه آغاز شد، در این میان شهر به تصرف عبدالؤمن خان در آمد و امت خان حاکم مشهد مقدس کشته شد و گروه بی‌شماری از مردم مشهد هم کشته شدند، تفصیل قضایا در شرح حال عبدالؤمن خان در این کتاب خواهد آمد.

۳۲۶- امتیاز خان

او از شعراء و ادبای مشهد مقدس رضوی و در زمان اورنگ زیب به هندوستان رفت، بندر ابن داس در سفینه خوشگو گوید: سید حسین مخاطب به امتیاز خان از سادات رضوی ایران است، اوائل عهد عالمگیری به هندوستان رسید، او در هند با صبیبه میر هادی فضائل خان که میر منشی بود ازدواج فرمود.

او در هنگام ولایت شاهزاده محمد در پتنه در دیوان او کار می‌کرد، او در عظیم آباد در کنار رود گنگ منزلی بنا کرد که هنوز هم باقی است، وی در زمان بهادرشاه به خطاب خانی و منصب دار و غگی اصطبل امتیاز یافت، شاعری خوش فکر بود و دیوانی بزرگ داشت، جواهر معانی آبدار در آن گنجینه یافته می‌شود.

چون سامانی در هند به هم رسانید در سال ۱۱۲۱ هندوستان را ترک گفت و از راه خشکی به طرف وطن خود ایران رفت، چون به سیستان رسید مابین سرحد هندوستان و ایران به اشاره بدبختی کشته شد و همه ااث او به غارت رفت، میر عبدالجلیل بلگرامی در تاریخ وفات او گفته: آه امتیاز خان از اشعار اوست:

شکوه‌ها دارم از جدائیا	داد از دست آشنائیا
بد بلائی است در جهان خالص	عاشقیها و بی‌نوائیا

۳۲۷-امیر اعلم

او یکی از طبیبان معروف در اواخر دوره قاجار بود، وی در سال ۱۲۹۷ شمسی از تهران به مشهد مقدس اعزام شد تا به امور دارالشفاء آستان قدس رضوی رسیدگی کند و به آن سرو سامان دهد، او هنگامی که وارد مشهد شد در تجدید وضع آن مؤسسه درمانی کوشش بسیار نمود.

دارالشفاء آستان قدس رضوی که یادگاری از قرون و اعصار بود بیماران خود را بر اساس طب قدیم ایرانی معالجه می کرد، این مؤسسه را که شفاخانه امام رضا هم می گفتند تنها مرکز درمانی و بهداشتی در مشهد رضاعلیه بود و روزی صدها نفر به آن مراجعه می کردند و معاینه می شدند.

امیر اعلم که از اطباء تحصیل کرده اروپا بود به مشهد فرستاده شد، او وارد مشهد مقدس گردید و دارالشفاء را بر اساس طب اروپائی بنیاد نهاد به توسعه آن همت گماشت، او از مردمان متمکن مشهد و جوهاتی در یافت و ساختمانهای جدیدی هم بنا نمود و لوازم نو نیز تهیه کرد.

۳۲۸-امیر ایناق

او از کارگزاران و امیران لشکر سلطان سنجر سلجوقی بود، هنگامی که مؤید آی به بر علیه سلطان سنجر قیام کرد، او هم از سنجر کناره گرفت، امیر ایناق حالت نفاق به خود گرفت، گاهی به طرف خوارزمشاهیان رفت و زمانی خود را به پادشاهان مازندران نزدیک کرد و گاهی هم با مؤید آی به بود ولی در باطن برای خود کار می کرد و داعیه استقلال داشت.

ابن اثیر جزری در کامل التواریخ گوید: امیر ایناق در خراسان به قتل و غارت پرداخت و مخصوصاً در اسفرائن خرابی های زیادی به بار آورده، او با مؤید آی به وارد جنگ شد، در این هنگام سنقر عزیزی که از امیران سلطان سنجر بود به جنگ مؤید آی

به رفت و مؤید آی به با امیر ایناق هم در حال جنگ بود.

ابن اثیر گوید: گروهی از لشکریان سنقر عزیزی به امیر ایناق ملحق شدند و او با ورود لشکریان جدید تقویت شد و به طرف طوس حمله آورد، آنها در طوس و آبادیهای آن فساد ایجاد کردند، اموال مردم را غارت نمودند، مزارع و باغها را خراب نمودند و زیانهای زیادی را به منطقه رسانیدند، منطقه طوس که در زمان سلطان سنجر آباده شده بود ویران گردید.

۳۲۹-امیر بک نظری

او از شاعران مشهد مقدس رضوی بوده است، علی قلی واله داغستانی در ریاض الشعراء برگ ۳۷ گوید: خواجه امیر بک نظری صاحب کمال و فهم بوده است، سیاق را خوب می دانسته، مدتی به شرف تولیت مشهد مقدس امام الجن و الانس اختصاص یافته وی راست:

هیچ کس ننشست پیش من که گریان بر نخواست

و ز غمت نگریستم جایی که طوفان بر نخواست

و نیز گوید:

اگر گویم نهال قامت دلجوست می رنجی

وگر گویم سر زلف تو عنبر بوست می رنجی

شکایت چون کنم از جور چشم فتنه انگیزست

که گر گویم تو را بالای چشم ابروست می رنجی

حسین قلی عظیم آبادی در تذکره نیشتر عشق برگ ۳۳ گوید: امیر بک خواجه

نظیری در علم سیاق دخلی تمام داشت، از دانایان دوران و سخنوران نیکو بیان، از

خادمان مشهد مقدس حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء بوده، او گوید:

بیشتر شکایت دل شیدا نمی کنم دارم شکایتی ز تو اما نمی کنم

۳۳۰- امیر بک مهرداد

او از کارگذاران دولت صفویه بود، اسکندر بک در کتاب عالم آرای عباسی گوید: خواجه امیر بک مشهور به امیر بک مهرداد که از اقوام میر زکریا کججی مرد قابل مستعد فضیلت شعار بوده در اول حال وزیر قاضی خان تکلو مهرداد بود و بعضی اوقات وزیر خراسان نیز بود.

در علم جفر و اعداد و نیرنجات مهارت تمام داشت و به جهت آنکه تسخیر آفتاب می نمود مغضوب گشته مدتی در قلعه الموت محبوس بود، و در زمان اسماعیل میرزا از حبس نجات یافته و دیعه حیات به قابض ارواح سپرد، در کتاب راهنمای آستان قدس تألیف علی مؤتمن آمده:

از احسن التواریخ و تکملة الاخبار نقل شده که خواجه امیر بک مهرداد پسر میر ابراهیم زکریا کججی در زمان شاه طهماسب اول پس از توقف در کرمان به تولیت آستان قدس رضوی منصوب و در سال ۹۸۳ در حبس الموت درگذشت.

۳۳۱- امیر چوپان

او یکی از امرای سلطان ابوسعید بود امیر چوپان از امیرانی بود که فتوحات زیادی انجام داد و ولایات متعددی بگرفت و غنائم زیادی به دست آورد و بر مملکت سلطان ابوسعید مسلط شد و به خاطر کارهای مهمی که انجام داده بود مورد توجه ابوسعید قرار گرفت.

حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ رشیدی گوید: در سال ۷۲۵، امیر چوپان لشکری به دیار ازبک کشید، امرادر آن سفر مصاحب و ملازم امیر چوپان بودند و از راه گرجستان به دربند رفت و از آنجا به الوس ازبک در آمد و تاکنار آب اترک رفتند. از قراء و بلدان و صحرائشین آن مواضع بر هیچ کس ابقاء نکردند، اسیر بسیار

بگرفتند و غارت کرده و اسیر برده از خرابی و نهب و اسر در آن نواحی هیچ باقی نگذاشتند، از آنجا مظفر و منصور مراجعت نموده به اردوی سلطان آمدند، سلطان ابوسعید امیر چوپان را نوازش بسیار فرموده و نواخت کرد.

امیر چوپان تمام ممالک ابوسعیدی را در قبضه قدرت و تصرف گرفت و به نیل مقاصد و نجع مآرب و تهیه اسباب دولت و رفعت مراتب قربت محسود امراء و مغبوط ارکان دولت شد.

اختلاف ابوسعید با امیر چوپان

حافظ ابرو گوید: سبب تغییر مزاج سلطان ابوسعید بر امیر چوپان این بود که بغداد خاتون دختر امیر چوپان بغایت صاحب حسن بود و در سال ۷۲۳ بغداد خاتون با موافقت امیر چوپان با شیخ حسن بن امیر حسین ازدواج کرد، سلطان ابوسعید که در آن زمان بیست سال داشت عاشق بغداد خاتون شده بود.

ابوسعید آرام و قرار نداشت، او یکی از محرمان خود را نزد امیر چوپان فرستاد و این جریان را به اطلاع او رسانید، امیر چوپان با شنیدن این سخن سراسیمه و مدهوش گشت و آتش غیرت از سینه او زبانه کشید و از ننگ عار و خوف طعن بسیار متغیر گشت و ناراحت گردید.

هنگامی که سلطان ابوسعید متوجه شد که امیر چوپان از این کار امتناع می‌کند، غم و اندوه او را فرا گرفت و به طوریکه همه اطرافیان ناراحتی او را مشاهده می‌کردند، ولی اندوه و ناراحتی او همان عشق بغداد خاتون بود که لحظه‌ای از یاد او نمی‌رفت.

امیر چوپان به خاطر نفوذی که داشت سلطان ابوسعید را به مناطق خوش آب و هوا و شکارگاهها می‌برد تا مگر او مشغول تفریح و شکار گردد و یاد بغداد خاتون را ننماید، ولی این عوامل هم نتوانست او را از یاد بغداد خاتون دور کند، و سلطان ابوسعید همواره در غم و اندوه به سر می‌برد.

سلطان ابوسعید اندک اندک از امیر چوپان ناراحت شد و بدگویان هم چون مشاهده کردند که سلطان از وی راضی نیست زبان به سعایت گشودند، در این هنگام اخباری از گوشه و کنار مملکت می‌رسید که مردم از اوضاع و احوال ناراحت هستند سلطان ابوسعید این ناراحتی‌ها را تحریکات امیر چوپان و طرفداران او می‌دانست.

امیر چوپان در خراسان

هنگامی که سلطان ابوسعید در بغداد بود امیر چوپان به او گفت: در خراسان لشکری نیست، و اگر دشمن به آن طرف حمله کند کسی که از آن ولایت دفاع کند وجود ندارد، ابوسعید گفت: هر چه صلاح است انجام دهید، ابوسعید با گروهی از امراء عازم خراسان شد و در آن منطقه مورد استقبال مردم قرار گرفت.

بعد از رفتن امیر چوپان به خراسان فرزند او دمشق خواجه بر اوضاع و احوال سلطان ابوسعید مسلط شد و کارها را در دست گرفت، بطوری که می‌گفتند: پادشاه و حاکم دمشق خواجه است نه ابوسعید، از پادشاهی او جز نام نبود، سلطان از این قضایا اطلاع داشت ولی نمی‌توانست کاری انجام دهد.

سلطان ابوسعید از بغداد به سلطانیه آمد، در اینجا دمشق خواجه بیشتر نیرو گرفت و قدرت زیادی پیدا کرد، سلطان از این جهت دل تنگ بود و در این اندیشه بود که وی را از میان بردارد و از این رو با گروهی از نزدیکان خود درباره او به مشورت پرداخت.

در این هنگام به ابوسعید اطلاع دادند که دمشق خواجه با یکی از زنان درباری ارتباط دارد و شبانه در قلعه سلطانیه با او دیدن می‌کند، سلطان افرادی را مأمور کرد در این باره تحقیق کنند و مراقب او باشند، در شبی مراقبان او را دیدند که به خانه آن زن می‌رود، جریان را به ابوسعید اطلاع دادند.

ابوسعید فرمان قتل بغداد خواجه را صادر کرد، گروهی او را تعقیب کردند در این

میان فریادی بلند شد که امیر چوپان را کشتند و اینک سر او را آوردند، دمشق خواجه هنگامی که این فریاد را شنید با چند نفر از همراهان خود سوار بر اسب شدند و از قلعه سلطانیه بیرون شدند.

مأموران ابوسعید او را تعقیب کردند و در بیرون قلعه به او رسیدند، دمشق خواجه با این که مسلح و سوار بر اسبی تیزرو بود نتوانست کاری بکند و توسط گماشتگان سلطان ابوسعید دستگیر گردید، جریان را به ابوسعید گزارش دادند او هم فرمان داد وی را به قتل آورند، و شخصی به نام مصر خواجه با شمشیر گردن وی رازد و سرش را نزد سلطان برد.

امیر چوپان در مشهد مقدس

سلطان ابوسعید خبر قتل دمشق خواجه را به امراء خراسان رسانید، و از آنها درخواست کرد تا جریان را به امیر چوپان برسانند، و بر ضد او قیام نمایند، امراء خراسان گفتند: امیر ما اکنون امیر چوپان می باشد، و ما قدرت نداریم با وی مقابله کنیم آنها تصمیم گرفتند نزد امیر چوپان بروند و جریان را به او اطلاع دهند.

امراء و همکاران امیر چوپان خبر کشته شدن فرزندش بغداد خواجه را به او دادند، او با فرزند خود امیر حسن و دیگران در این باره به مشورت پرداخت پس از مدتها مذاکره امیر چوپان تصمیم گرفت با سلطان ابوسعید وارد جنگ شود از این رو لشکری فراهم آورد و با عده وعده آماده کارزار گردید.

امیر چوپان لشکرها را جمع کرد و با امراء به طرف عراق حرکت کردند، او هفتاد هزار سوار گرد خود فراهم نمود و از بادغیس به طرف مشهد مقدس روانه شد، چون به مشهد سلطان خراسان رسید در آن مقام متبرک امراء را عهد و سوگند داد که با او مخالفت نکنند و از او برنگردند.

آنها از مشهد مقدس حرکت کردن و به سمنان رسیدند، امیر چوپان به خانقاه

علاء الدوله سمنانی رفت و از وی تقاضا کرد بین او و سلطان ابوسعید وساطت نماید، علاء الدوله نیز گفته‌های او را اجابت کرد و نزد سلطان ابوسعید رفت و جریان را به اطلاع او رسانید.

سلطان ابوسعید به علاء الدوله احترام گذاشت و گفت: اگر امیر چوپان راست می‌گوید و می‌خواهد صلح کند، باید تنها و بدون لشکر نزد ما بیاید، او هم برگشت و گفته ابوسعید را به امیر چوپان رسانید، ولی امیر چوپان با نیت جنگ با لشکریان خود به طرف ابوسعید رفت.

کشته شدن امیر چوپان

امیر چوپان به طرف ابوسعید رفت و در جایی که یک منزل با او فاصله داشت توقف کرد، و خود را آماده جنگ نمود، شب هنگام گروهی از امراء که با وی همراهی می‌کردند با لشکریان خود از او جدا شدند و به سلطان ابوسعید ملحق شدند، و مورد عنایت و احترام او قرار گرفتند.

هنگام صبح امیر چوپان متوجه شد گروهی از فرماندهان لشکر او با افراد زیر نظر خود به ابوسعید پیوسته‌اند و دیگر قدرت جنگیدن با ابوسعید را ندارد، از این رو با خواص و زنان خود منطقه را ترک گفت و سراپرده او از طرف سپاهیان غارت گردید. امیر چوپان از راه بیابان به خراسان رفت، او نخست تصمیم گرفت نزد قآن به ترکستان برود ولی هنگامی که به مرغاب رسید از رفتن به نزد قآن منصرف شد و از آنجا به هرات نزد ملک غیاث الدین رفت به امید اینکه از وی کمک بگیرد و همراهی او را جلب کند.

هنگامی که امیر چوپان وارد هرات گردید، فرستادگان سلطان ابوسعید به هرات رسیدند و به ملک غیاث الدین گفتند: ابوسعید پیام داده است اگر امیر چوپان را بخشی زن او گرد و چین را به تو خواهم داد و املاک اتابکان فارس را هم به تو خواهم بخشید.

ملک غیاث الدین پس از شنیدن پیام ابوسعید مشاوران خود را فرا خواند، و گفت: اگر امیر چوپان را بکشم برای من بدنامی خواهد ماند و اگر امر سلطان ابوسعید را اطاعت نکنم در مقابل لشکر او تاب مقاومت ندارم پس از مدتی مشاوره تصمیم گرفتند امر سلطان را اطاعت کنند.

ملک غیاث الدین فرمان سلطان ابوسعید را برای امیر چوپان فرستاد و او با دیدن فرمان قتلش مضطرب گردید و گفت: می‌خواهم با ملک غیاث الدین ملاقات کنم و به او وصیت نمایم، ملک غیاث الدین به دیدن او حاضر نشد و جلادی را فرستاد تا حکم را اجرا کند.

او برای ملک غیاث الدین پیامی فرستاد و خواسته‌های خود را برای او بیان کرد نخست اینکه سر او را از بدن جدا نسازند و فقط یک انگشت او را که ناخن زیاد داشت برای سلطان ابوسعید بفرستند، دوم اینکه فرزند او را که جوان است نزد سلطان ابوسعید بفرستند و او را نکشند.

سوم اینکه جنازه او را در یک عماری بگذارند و به مدینه منوره ببرند و در مقبره‌ای که برای خود در آنجا ساخته است دفن کنند، بعد از این سخنان دو رکعت نماز گذارد و شهادتین بر زبان جاری کرد، و جلاد هم نزدیک او رفت و وی را خفه نمود.

بعد از اینکه امیر چوپان را کشتند، انگشت او را بریدند و در محرم سال ۷۲۸ که ابوسعید در قراباغاران بود نزد او بردند، ابوسعید دستور داد انگشت امیر چوپان را در بازار بیاویختند، و بعد از این ملک غیاث الدین حاکم هرات هم نزد ابوسعید رفت.

یکی از وصیت‌های امیر چوپان این بود که به غیاث الدین گفت: فرزند او جلاوخان را نکشند، ولی او به این وصیت عمل نکرد و بعد از مدتی او را هم از پای در آوردند، حافظ ابرو گوید: و او را صورتی بود که به حسن و جمال او در آن عهد دیگری نشان نمی‌دادند.

وصلت ابوسعید با بغداد خاتون

اختلاف و دشمنی بین ابوسعید و امیر چوپان از اینجا آغاز گردید که عاشق بغداد خاتون دختر امیر چوپان گردید، و چون امیر حاضر نشد دختر خود را که به امیر شیخ حسن داده بود به او بدهد، این همه حوادث ایجاد شد و یک سردار بزرگ که سالها به خاندان ابوسعید خدمت کرده بود این چنین آواره و کشته شود.

سلطان ابوسعید که یک پادشاه هوسران و عیاش بود و همواره در فکر ازدواج با زنان و دختران زیبا بود، بغداد خاتون را هرگز فراموش نمی کرد و همواره مترصد بود او را به چنگ آورد و کام دل از او بگیرد، بعد از فرار امیر چوپان بار دیگر در فکر ازدواج با بغداد خاتون بر آمد، این داستان را حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ چنین بیان می کند: چون امیر چوپان منهزم شد و لشکرها به جانب سلطان ابوسعید رفتند، پادشاه مراجعت نمود متوجه سلطانیه شد، امارت خراسان به نارین طغامی داد و او را بدان حدود فرستاد و پادشاه در میان آن قضایا ذره ای از محبت بغداد خاتون کم نکرد و هم چنان هوای او در سرش بود.

تا بعد از امتداد روزگار و تعاقب لیل و نهار که موانع مرتفع شد و قاضی مبارک شاه را طلب فرمود و او را پیش امیر شیخ حسن فرستاد و گفت: به هر نوع که می دانی و به هر صورت که می توانی مطلوب و مقصود آنست که امیر شیخ حسن از سر این خاتون بگذرد.

قاضی پیش امیر شیخ حسن رفت و گفت: بر موجب فرمان پادشاه به مهمی پیش شما آمده ام و این حکایت امری غریب است، فاما رعایت امر پادشاه از همه اولی است و از مزاج او چنان معلوم دارم که ترک این داعیه نخواهد کرد و صلاح شما در آن است که ترک خاتون بگوئید.

امیر شیخ حسن گفت: حکم پادشاه بر جان و مال و زن و فرزند جاری است، ضرور تا بغداد خاتون را طلاق داد، و چون میان ایشان مباحثت حاصل افتاد، قاضی

پیش پادشاه آمد و مژده نعمت دیدار بی مزاحمت اغیار رسانید، پادشاه تعجیل می فرمود.

قاضی گفت: ارتضای جانبین حاصل و موانع مرتفع است، فاما ناموس شرعی چندان می باید نمود که عده بگذرد، پادشاه را چون صبح امید در تنسم و غنچه دولت در تبسم بود چند روز مفارقت را بر دل سهل و آسان گردانید.

چون مدت عده منقضی شد فرمان فرمود تا اسباب ضیافت بر زفاف و نظم عقد از گوهر شب چراغ جمع گردانیده و مجلس شادمانی را زیب و آرایشی هر چه لایق تر در خور او ارزانی داشت و شب را با افروختن مشاعل و مصاییح چون روز روشن گردانید. مغنیان خوش الحان آواز رود و سرود به چرخ چنبری رسانید، چنانچه از سماع نوای روح افزای ایشان زهره بر بام آسمان در چرخ آمد و چرخ از غایت ضرب در نظاره آن مجلس زمین کردار بر جای ماند، نسیم عطر شام جان روحانیان افلاک را معطر گردانید، بغداد خاتون بر تخت عزت متمکن شد، باز چوپانیان را در او در گاهی و منصب و جاهی پدید آمد و شهنشاه به یاد او می نوشید و خوش می گذرانید.

دفن امیر چوپان در مدینه منوره

قبلا تذکر دادیم که امیر چوپان در مدینه منوره برای خود مقبره ای ساخته بود، هنگامی که می خواستند او را بکشند وصیت کرد جنازه او را به مدینه حمل کنند و در آنجا به خاک بسپارند، جنازه او در هرات بود تا اوضاع و احوال مساعد گردد و به مدینه حمل شود.

هنگامی که دخترش بغداد خاتون به کاخ سلطنتی آمد و همسر سلطان ابوسعید گردید، بار دیگر قدرت بدست چوپانیان افتاد، او نخست قاتلان پدر خود را از دربار بیرون انداخت و مقدمات فرستادن جنازه پدرش را به مدینه فراهم نمود، حافظ ابرو در این باره می نویسد:

او فرستاد جنازه پدرش امیر چوپان و برادرش جلاوخان را از هرات آوردند و بعد از تجدید غسل و تکفین در «اوجان» بر ایشان نماز کردند و تابوت پدر و پسر را با محملی که به طرف حجاز می‌رفت روانه داشتند، و سلطان چهل هزار دینار بر خرج محمل از این جهت بیفزود.

در عرفات و سایر مناسک حج تابوتها با محمل بود و در روز عید اضحی از نماز تمامت حاجیان که از اطراف آمده بودند بر او نماز گذاردند و آمرزش خواستند، از جهت آبی که او به مکه آورده بود، و او را استغفار نمودند و از آنجا به مدینه بردند و مردم و اشراف آنجا باز بر او نماز گذاردند و در گورستان بقیع دفن کردند.

امیر چوپان را خواص بسیار بوده است، از اعتقاد درست و نیت صافی و سیرت نیکو، و قیام بر طاعت و از او آثار خیر بسیار مانده و بقاع خیر که ساخته در راه مصر و شام عماراتی دارد که ماحی آثار ملوک عجم و اکاسره است، علی الخصوص اجرای آبی که در مکه کرده از عهد آدم او هیچ کس آب روان به وادی غیر ذی ذرع نشان نداده است.

۳۳۲- امیر خان میش مست

او از کارگزاران و امیران لشکر نادرشاه بود، و در زمان نادر حاکم کرمانشاه بودند بعد از درگذشت نادرشاه افشار به علی شاه برادر زاده او پیوست و در کرمانشاه حکومت می‌نمود، و بعد از آن به ابراهیم خان افشار که خود را ابراهیم شاه نامیده بود پیوست، و فرمانده توپخانه او شد و برای جنگ با امیر اعلان خان به تبریز رفت.

بعد از آن همراه ابراهیم خان افشار برای دستگیری شاه‌رخ شاه که در مشهد بود رهسپار خراسان شدند، هنگامی که به سمنان رسیدند بین لشکریان ابراهیم خان و شاه‌رخ شاه جنگ در گرفت، ابراهیم خان شکست خورد و سرانجام او را دستگیر کردند و کور نمودند و لشکریانش هم پراکنده شدند.

در سال ۱۱۶۳ میر سید محمد موسوی متولی آستان مقدس رضوی به سلطنت رسید و مدت چهل روز سلطنت کرد، امیرخان میش مست به او پیوست و در سمت سابق خود که فرماندهی توپخانه بود باقی ماند، سید محمد موسوی که خود را به نام شاه سلیمان ثانی معرفی کرده بود تصمیم گرفت لشکری به قندهار بفرستد و آنجا را تصرف کند و ضمیمه ایران نماید همان گونه که سابقاً جزء ایران بود.

امیرخان را با بهبودخان سپهسالار و لشکری به آن طرف فرستاد، آنها به طرف هرات رفتند و آنجا را تصرف کردند، ولی بعد از چهل روز شاه سلیمان سقوط کرد و بار دیگر شاهرخ به سلطنت رسید، در این هنگام که اوضاع اختلال پیدا کرد، احمد شاه از قندهار به هرات آمد و شهر را محاصره نمود، امیرخان میش مست در این جنگ کشته شد.

منابع: رجال ایران ج ۱/۱۷۱، نقل از تاریخ سلطانی.

۳۳۳- امیر سیدی

او یکی از کارگذاران دولت تیموریان در زمان شاهرخ بوده است، در مطلع الشمس آمده: در سال ۸۴۵ جنازه امیر سیدی را که از امراء بزرگ شاهرخ بود و حکومت فارس داشت از شیراز به مشهد مقدس آوردند و در گنبد مدرسه‌ای که ساخته و پرداخته خود او بود دفن کردند.

خواند میر نیز در جلد چهارم حبیب السیر در حالات محمد حسین میرزا که به مشهد مقدس آمده بود، از مدرسه امیر سیدی یاد کرده و گوید: چون امرا به مشهد مقدسه رسیدند محمد حسین میرزا نیز در آن منزل متبرکه نزول اجلال فرمود و از بعضی از مردم شنود که امرا قصد گرفتن او را دارند.

لاجرم نائره غضبش اشتعال یافته به نیت دستبرد پای در رکاب آورد و امیر محمد ولی بک و رفقا در چهار باغ مشهد و مدرسه امیر سیدی خود را مضبوط ساخته

شاهزاده را بر ایشان استیلاء تیسیر نپذیرفت و از رسیدن کمک اندیشیده راه ولایت جرجان پیش گرفت.
نگارنده گوید:

ما در فصل مدارس مشهد درباره مدرسه سیدی گفتگو کرده‌ایم، محل این مدرسه معلوم نیست، و از حالات و خصوصیات امیر سیدی هم اطلاع درستی بدست نیاوردیم، اکنون در مشهد مقدس تنها مدرسه‌ای که گنبد دارد و از آثار دوره تیموریان هم می‌باشد مدرسه دو درب است و بانی آن هم خواجه یوسف بهادر بوده است نه امیر سیدی.

۳۳۴- امیر سید بوعلی

نام او در اسرار التوحید ضمن یک حکایت آمده است، امیر عزالدین ایلباشی گفت: از امیر سید بوعلی شنودم که گفت: در آن وقت که شیخ بوسعید به طوس آمد و در خانه استاد ابواحمد مجلس می‌گفت و من هنوز کودک و جوان بودم، با پدر با هم به مجلس شدم و خلق بسیار جمع آمده بودند.

چنانکه بر در و بام جای نبود، در میان مجلس که شیخ سخن می‌گفت و خلق به یکباره گریان شده از زحمت زنان کودکی خرد از بام از کنار مادر بیفتاد، شیخ را چشم بر وی افتاد گفت: بگیرش، دستی بلند شد و کودک را از هوا بگرفت و بر زمین نهاد چنانکه هیچ‌الم به وی نرسید و جمله اهل مجلس بدیدند؟!

۳۳۵- امیر عزیزی

او یکی از امراء لشکر و کارگذاران حکومت پهلوی بود، امیر عزیزی در ارتش ایران تا درجه سپهبدی ارتقاء یافت، او مدتها فرمانده ژاندارمری کل کشور بود، پس از آن به وزارت کشور منصوب گردید، او در سال ۱۳۴۲ به نیابت تولیت آستان قدس

رضوی در مشهد مقدس مشغول کار شد و به استانداری خراسان هم رسید و رواق دارالعهدة اماکن متبرکه رضوی در زمان نیابت تولیت ایشان بنا گردیده است.

۳۳۶- امیر کابن محسن

در کتاب منتقلة الطالبیه آمده: امیر کابن بن محسن بن حسن جندی از احفاد هارون بن موسی الکاظم علیه السلام بوده و در منطقه طوس سکونت داشته است، از زندگی و خصوصیات او اطلاعی در دست نیست.

۳۳۷- امیر کرمانی در طوس

در سال ۴۲۵ ترکان سلجوقی در خراسان آشوب و فساد راه انداختند، و در شهرهای ابیورد طوس و نیشابور بنای قتل و غارت نهادند، والی نیشابور نتوانست در برابر آنها مقاومت کند، او نیشابور را رها کرد و نزد سلطان مسعود رفت و جریان را به وی اطلاع داد.

در این هنگام امیر کرمانی با سیصد نفر رسید، او قصد داشت نزد مسعود برود، ولی مسلمانان از وی یاری خواستند، او در نیشابور با کمک اهالی با ترکها جنگید، و گروهی از اهل طوس که با ترکها همکاری می کردند وارد جنگ شد و لشکریان آنها را از اطراف نیشابور دور کرد.

او ترکها را تا طوس تعقیب نمود، گروهی از آنان را کشت و اجساد آنها را در راهها و بالای درختها آویخت، بعد از اینکه وارد طوس شد رهبران آبادیها را احضار کرد، او فرزندان و جوانان آنها را زندانی کرد و گفت: اگر بعد از این فساد کنید، و راهها را ناامن نمایند فرزندان شما را که گروگان ما هستند نابود خواهیم کرد.

۳۳۸- امیرک طوسی

او از امیران و کارگذاران سامانیان بود و در زمان سلطنت امیر نوح سامانی یکی از رجال سرشناس بشمار می‌رفت، عبدالحی گردیزی در زین الاخبار در حالات ابوعلی سیمجور که در خوارزم دستگیر و زندانی شد و سپس آزاد گردید گوید: ابوعلی به بخارا شد، عبدالله بن عزیز و بکتوزن پیش باز آمدند.

چون سرای نوح اندر شدند ابوعلی را بگرفتند، چون امیر سبکتکین خبر ابوعلی بیافت، او را از امیر رضی نوح در خواست کرد، پس نوح مر ابوعلی را و غلامش ایلمنکو را و امیرک طوسی را و ابوالحسین پسر ابوعلی را نزد سبکتکین فرستادند اندر شعبان سنه ۳۸۶.

پس امیر سبکتکین این چهار تن را به قلعه گردیز فرستاد که آن جای حصین بود و باز داشت و اندر سنه ۳۸۷ هر چهار تن را بکشتند و امیر رضی ابوالقاسم نوح بیمار شد و درگذشت روز آدینه سیزدهم رجب سنه ۳۸۰ و امیر سبکتکین به بلخ نالان شد قصد غزنین کرد و اندر راه به مرد و این واقعه در شعبان سنه ۳۸۷ بود.

امیرک طوسی در جنگ ماکان دیلمی

در کتاب تاریخ سیستان از امیرک طوسی ضمن بحث از طاهر بوعلی که یکی از امرای سیستان بود نام برده شده است، طاهر بوعلی که از صفاریان بود سیستان را ترک کرد و به خراسان به دربار سامانیان رفت و مورد عنایت و توجه امیر خراسان واقع شد و کار او بالا گرفت.

امیر خراسان طاهر بوعلی را به سپهسالاری لشکری برگزید و امیرک طوسی را با عبدالله فرغانی همراه او فرستاد، مؤلف تاریخ سیستان در کتاب خود گوید: کار طاهر آنجا بالا گرفت تا او را امیر خراسان به سپاه سالاری به حرب ماکان فرستاد.

امیرک طوسی را و عبدالله فرغانی را زیردست او آنجا شدند و حرب کردند و ماکان به هزیمت شد و گرگان غارت کردند و امیر طاهر به میدان ماکان شد و خیمه بزد و کسی را نگذاشت که اندر سرای او غارت کرد، کمتری مالها هزار مرکب تازی و هزار استر بردعی بر آخور او بود.

ماکان به طبرستان شد و از آنجا به ترکستان رفت و سوار جمع کرد و به تاختن شبیخون آورد و گرگان بگرفت، و سپاه طاهر را خبر نبود، امیرک طوسی و عبدالله فرغانی و سپاه طاهر و فتیک خادم و بوالحسن کاشنی که حاجب الحجاب بود و سپاه و کمر که امیر خراسان داده بود سپاه و بنه طاهر برگرفتند و رفتند.

۳۳۹- امیری طوسی

او یکی از شاعران و ادیبان طوس بوده، در تذکره اسحاق بک او را از شاعران ناحیه طوس یاد کرده و از زندگی و خصوصیات او مطلبی نیآورده است.

۳۴۰- امیر بن احمر

او یکی از امراء مسلمانان بود که در هنگام حمله مسلمانان به خراسان شرکت داشت، ابن اثیر جزری در کامل التواریخ گوید: بعد از اینکه خراسان بدست مسلمانان فتح شد، خلیفه سوم از مدینه برای عبدالله بن عامر حاکم خراسان نوشتند خراسان را که فتح شده بود در اختیار حاکمان جدید قرار دهد.

عبدالله بن عامر مرورود و مرو شاهجان را به احنف بن قیس داد، حبیب بن قره یروعی را حاکم بلخ نمود، هرات را به خالد بن عبدالله واگذار کرد و امیر بن احمر را هم بر طوس حاکم نمود و نیشابور را هم به قیس بن هبیره داد، و اولین حاکم طوس در دوره اسلامی امیر بن احمر بوده است.

محمد بن جریر طبری در تاریخ خود ضمن حوادث سال ۲۹ هجری گوید:

عبدالله بن عامر به دستور عثمان خراسان را به چهار نفر واگذار کرد یکی از آنها امین بن احمد یشکری بود که بر طوس حاکم گردید.

طبری در حوادث سال ۳۱ گوید: عبدالله بن عامر با مردم نیشابور صلح کرد مردم نیشابور دو زن جوان را که از خاندان یزدجرد بودند به عبدالله بن عامر دادند، او هم آنها را با خود برد، و امین بن احمر یشکری را به اطراف نیشابور و طوس فرستاد، او هم طبق دستور روانه شد و طوس، ایبورد و نسا را فتح کرد و خود را به سرخس رسانید.

او در تاریخ خود در حوادث سال ۴۵ گوید: زیاد بن ابیه که حاکم خراسان بود، این منطقه را چهار قسمت کرد و برای هر منطقه‌ای حاکمی تعیین نمود. مرو را به امیر بن احمر یشکری داد، نیشابور را در اختیار خلیل بن عبدالله گذاشت، مرو رود، فاریاب و طالقان را به قیس بن هیثم بخشید، هرات، بادغیس و بوشنج را به نافع بن خالد داد.

نگارنده گوید: در ضبط نام حاکم اختلاف شده است، در کامل التواریخ او را امیر بن احمر ذکر کرده، و در تاریخ طبری در جایی وی را امین بن احمد و در جای دیگری امین بن احمر و در محلی دیگر امیر بن احمر آورده است و ظاهراً در نسخه تاریخ طبری از طرف ناسخان تحریقاتی انجام گرفته است.

۳۴۱- امیر ابوالولی

او از علماء و فقهاء و بزرگان عصر خود به شمار می‌رفت، اسکندر بک ترکمان در کتاب عالم آرای عباسی گوید: امیر ابوالولی و میر ابوالمحمد ولدان میرشاه محمود انجوی شیرازی‌اند، میر ابوالولی سید فاضل و فقیه متعصب در تشیع بود، در فضائل و کمالات از برادرش در پیش و استحضارش در مسائل فقهی میان فقهاء از دیگران بیش بود.

در اول حال به تولیت آستانه متبرکه سدره مرتبه رضویه مأمور گشته مدتی به

خدمت روضه متبرکه قیام داشت و از آن مهم به جهت نزاعی که میانه او و شاه ولی سلطان ذوالقدر حاکم مشهد مقدس واقع شده بود از تولیت سرکار فیض آثار معزول شده به اردوی معلی آمد و به شراکت برادر متولی اوقاف غازی شد.

در اواخر عمر شاه طهماسب تولیت سرکار آستانه صفویه به میر ابوالولی تفویض یافت و در زمان سلطان محمد قاضی عسکر بود، و در سال اول جلوس شاه عباس میر ابوالولی انجو که در زمان ابوطالب میرزا صدر شده بود به دستور و به رتبه عالی صدرات سربلند شد.

اسکندر بک در حوادث سال بیستم جلوس شاه عباس گوید: از سوانح این سال که در هنگام فتح قلعه گنجه به ظهور پیوست که امیر ابوالولی انجو شیرازی به جهت خویشنداری و مسامحات که از سلامت نفس و کم آزاری در ضبط و ربط و جوه شرعی می نمود.

ملازمان بی اطلاع او جسارت و دلیری کرده، در جوه متعلقه به سرکار حضرت امام الجن و الانس تصرفات کرده بودند از منصب عالی صدارت معزول گشت، و گوید: در زمان نواب سکندرشان و ایام اقتدار ابوطالب میرزائیان از منصب قضاء عسکر ظفر به رتبه صدرات ارتقاء یافت.

بعد از جلوس همایون به دستور سایر ارباب مناصب آن زمان رقم عزلت بر صحیفه حالش کشیده شد، بعد از اندک زمانی چون در شایستگی این منصب از سایر سادات و فضلاء عصر امتیازی داشت دیگر باره به این منصب سرافرازی یافته تا بیست سال من حیث الانفراد صدر بود.

شیخ آغا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام شعبه قرن یازدهم گوید: حسین بن شاه محمود ابوالولی اینجو شیرازی از علماء و فضلاء بوده، شاگرد او حسین بن حیدر کرکی مفتی اصفهان روز دوشنبه سوم ماه جمادی الاول سال ۱۰۰۵ در حرم حضرت معصومه از وی اجازه روایت گرفت و او هم از محمد بن جمال الدین استرآبادی نقل حدیث

می‌کرد.

در کتاب اعیان الشیعه از نامه‌هایی که بین او و شیخ بهاء الدین عاملی رد و بدل گردیده یاد شده است و این نامه‌ها در مورد اتهاماتی است که در هنگام تولیت ابوالولی در آستان قدس رضوی به وی وارد شده، و شیخ بهاء الدین عاملی آن اتهامات را مردود دانسته و از ابوالولی دفاع کرده است.

۳۴۲- امیر راستی

او از شاعران و ادیبان مقیم مشهد مقدس بوده است، در تذکره نتایج الافکار گوید: امیر راستی از اعیان تبریز که در خراسان نشو و نما یافت مجمع اخلات حمیده و فصائل پسندیده بود، و بیشتر اشتغال مهمات ملکی می‌داشت، و به صفات ملکی نظر به آسایش خلائق می‌گماشت از اشعار آبدار اوست:

دل مرا کشته آن غمزه پرفن می‌خواست
لله الحمد چنان شد که دل من می‌خواست

۳۴۳- امین اقدس

او یکی از همسران ناصرالدین شاه قاجار بود که در سال ۱۳۰۸ به قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام به مشهد مقدس مشرف شد در روزنامه ایران شماره روز یکشنبه بیست و نهم ماه محرم سال ۱۳۰۸ نوشته شده: نواب علیه امینه اقدس که از دارالخلاقه طهران به عزم زیارت حضرت امام ثامن علیه السلام رفته بودند در هفدهم محرم الحرام وارد مشهد مقدس شده‌اند.

امین اقدس دری از نقره تقدیم آستان قدس کرد، که در آن خطوط و نقوشی نصب گردیده بود، بالای یک لنگه آن با طلا نوشته بودند: قال رسول الله ﷺ و در بالای لنگه دیگر آمده بود: انا مدینه العلم و علی بابها و در زیر ترنج‌ها به خط طلائی ابیات

زیر نوشته شده بود.

به درگاه رضا در دولت شه ناصرالدین

کرد این در را مهین بانوی عظمی نقره آگین

بهر تاریخش یکی آمد برون از عرش و گفتا:

از امین اقدس این درب مقدس یافت آئین

۳۴۴-امین تبریزی

او یکی از شاعران عصر خود بود و در مشهد مقدس سکونت داشت، نصرآبادی در تذکره خود گوید: میرزا امین ولد میرزا مؤمن ولد خواجه میرزا بک تبریزی از کدخدایان معتبر تبریزند به مشهد مقدس سکنی کرده مدتی در آنجا ساکن بود، روانه هندوستان شده داخل بخشیان بود.

هزاری منصب داشت، در آنجا فوت شد و میرزا امین مشارالیه بعد از آن به هندوستان رفته الحال در بنکاله است و از تعینات شایسته خان است جوان قابل صالحی است و طبعش در ترتیب نظم خالی از لطفی نیست و تخلص ساکت دارد و این تخلص را میرزا صائب به ایشان داده است و شعرش این است:

تا لوح دل ز نقش دوئی پاک کرده‌ایم

از برگ تاک آینه ادراک کرده‌ایم

در جلوه گاه اهل نظر خار و گل یکی است

مستی چه شعله از خس و خاشاک کرده‌ایم

آب گهر چکیده ز مژگان نظاره را

هر که نظر بر وی عرفناک کرده‌ایم

شاید شود فریفته خط خال خویش

دامی به راه ز آینه در خاک کرده‌ایم

۳۴۵- امین کشمیری

او از علماء مشهد مقدس در قرن دوازدهم هجری بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم گوید: امین کشمیری به اسارت ازبکها در آمد، بعد از چندی از دست آنها رها شد، او در مشهد مقدس به تحصیل علوم و معارف پرداخت.

پس از تحصیل به آذربایجان رفت و در شهر خوی اقامت گزید، او در خوی با احمد دنبلی حاکم این شهر ارتباط برقرار کرد و از مقربان او شد بطوریکه همواره با او مصاحب و ملازم بود، امین کشمیری در سال ۱۱۹۹ درگذشت و کتاب تقریر «شبهه مرکب» ظاهراً از تألیفات او باشد.

۳۴۶- امین السلطان

ابراهیم معروف به امین السلطان از رجال بزرگ عصر قاجاریه و از کارگزاران و وزیران زمان ناصرالدین شاه بود، او کار خود را از تبریز در دستگاه ناصرالدین شاه که ولیعهد بود آغاز کرد و بعد از اینکه ناصرالدین شاه به سلطنت رسید برای نخستین بار در دربار مسئول آبدارخانه شد.

مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: امین السلطان در سال ۱۲۸۸ که عنوانش آبدار باشی خاصه بود ملقب به امین السلطان گردید، در سال ۱۲۹۴ عضو دارالشوری شد، در سال ۱۲۹۹ وزیر دارائی و بعد وزارت دربار را هم به عهده گرفت و در مسافرتها داخلی و خارجی ناصرالدین شاه همراه او بود.

او در سفر سال ۱۳۰۰ که ناصرالدین شاه عازم خراسان بود وی را همراهی کرد و در ماه رمضان همان سال در قریه داورزن درگذشت، و جنازه اش به مشهد مقدس حمل گردید و در دارالسعادة دفن شد.

در روزنامه ایران مورخ سه شنبه دهم شوال المکرم سال ۱۳۰۰ قمری آمده: نعش مرحوم امین السلطان را روز جمعه بیست و یکم رمضان با کمال احترام وارد نیشابور کرده و شب شنبه به طرف ارض اقدس حرکت داده، روز دوشنبه بیست و چهارم با نهایت توقیر وارد مشهد مقدس نمودند و در صحن عتیق با حضور جمعی پس از قرائت فاتحه در دارالسعادة مبارکه امانت گذاشتند تا بعد از ورود موکب همایونی قرار دفن داده شود.

۳۴۷-امین مشهدی

او از علماء و ریاضیدانان مشهد مقدس بوده است، اعتماد السلطنه در کتاب المآثر والاثار گوید: میرزا سید امین مشهدی برادر میرزا عبدالباقی منجم است که متولی مسجد جامع گوهرشاد بود در علم هیئت مشرق زمین سرآمد جمیع اساتید عصر محسوب می گردید و در نجوم و هندسه نیز احاطه عظیمی داشت.

در فتنه سالار بارخانه آن بزرگوار به تاراج رفت، لهذا به طهران آمد خط نستعلیق و تحریر و ناخن را نیکو می نوشت و شعر را استادانه می گفت در عهد وزارت حاج میرزا محمد خان سپهسالار اعظم از بی مبالاتی و لاقیدی در عداد متهمین منفی گردید این زمان ظاهرا در بغداد و آن حدود است.

در کتاب صد سال شعر خراسان آمده: میرزا امین سیدی بود نجیب از حکمت و هیأت بانصیب از ارض اقدس و مشهد مقدس، مدتها در شیراز اقامت داشت، او در سال ۱۳۱۲ قمری در شیراز درگذشت و در حافظیه مدفون شد.

میرزا امین در سال ۱۳۰۰ تهران را به قصد شیراز ترک می گوید، و در مدرسه هاشمیه شیراز ساکن می گردد و علوم معقول و منقول تدریس می کند، وی در هر علمی ماهر و به هر فنی قادر بوده و در آنجا هیئت و نجوم هم تدریس می کرده و شاگردانی هم داشته است، ابیات ذیل نمونه ای از شعر اوست:

سینه کی بود که در هجر تو ویرانه نبود یا کجا دل که بسودای تو دیوانه نبود
جای در حلقه خاصان نگزید آنکه مدام از ازل حلقه بگوش در میخانه نبود
ره ندادند سوی دیر مغان زاهد را زانکه در خلوت رندان ره بیگانه نبود
در بت و بتکده و مسجد و میخانه و دیر هرچه دیدیم بجز منظر جانانه نبود

۳۴۸- انیس طوسی

در تذکره اسحاق بک نام او را ذکر می‌کند و دو بیت ذیل را از او نقل می‌نماید.
آمد به عیادت سبک او بر سرم امروز جان یافت ز شادی دل غم پرورم امروز
بیماری من چون سبب پرسش او شد می‌میرم از این غم که چرا بهترم امروز

۳۴۹- انسی مشهدی

علی قلی والہ داغستانی در ریاض الشعراء برگ ۷۰ گوید: انسی مشهدی نامش
حسن سجزی بوده و این بیت را تقی اوحدی از وی نقل کرده است:
خوش آنکه جان سپرد شب وصل یار خویش
دیگر بروز هجر نیانداخت کار خویش

۳۵۰- انیس الدوله

او همسر ناصرالدین شاه قاجار بود، و یکی از زنان مشهور زمان خود بشمار
می‌رفت، انیس الدوله که بسیار مورد علاقه ناصرالدین شاه بود، در مشهد مقدس بازاری
احداث کرد و به آستان قدس رضوی وقف نمود و در آمد آن را به روضه خوانی در
اماکن متبرکه و روشنائی اختصاص داد.

این بازار که به نام بازار زرگرها معروف بود بین صحن عتیق و جدید قرار داشت
و از آنجا بین دو صحن قدیم و جدید ارتباط برقرار بود، و کلیه مغازه‌های این بازار به

زرگرها اختصاص داشت، این بازار در سال ۱۳۵۴ ویران گردید و ارتباط بین دو صحن قطع شد.

نگارنده گوید: ظاهراً انیس الدوله همان امین اقدس باشد که در عنوان ۳۴۰ گذشت ولی چون با دو عنوان در مصادر آمده ما هم در اینجا به هر دو عنوان آوردیم.

۳۵۱- انصاف قاجار

او از شاعران خاندان قاجار و فرزند فتحعلی شاه قاجار بود، هدایت در کتاب مجمع الفصحاء گوید: نواب شاهزاده ملک ایرج میرزا از فرزندان خاقان کبیر صاحب قران است و از ایام صباوت دست پرورده محمد حسن خان پسر علی مردان خان زند بود.

در کمالات ساعی و جاهد به مدارج و معارج دانش و هنر عارج و صاعد آمد در طب نیز مهارتی کامل حاصل کرده که معالجاتش از روی کمال صداقت است، اجمالاً این شاهزاده در سمو فطرت و علو همت و حسن خط و عظم شعر و آداب فروست و میدان و مجلس و ایوان بی نظیر بود.

همه هنرها و صفتهای پسندیده در کمال حسن اخلاق و درویش طبعی و خوشخوئی معروف آفاق است، سالها در مشهد مقدس معتکف بوده و آن حضرت را مداحی می نمود، اکنون در دارالخلافة تهرانست ولادتش در سنه ۱۲۲۲ بوده است.

اکنون که سنه ۱۲۷۴ در رسیده از عمر شریفش پنجاه و دو سال در گذشته، گاهی که فراغی از اظهار کمالات دیگر دارند به نظم قصائد غرا و نشر محامد زیبا می پردازند، غالب اشعار ایشان نیکو و در مدایح و مناقب است و اینک نمونه‌ای از اشعار او که درباره امام رضا علیه السلام سروده است:

سیه کاسه دهر امن آن میهمانم که از میزبانیت هر دم بجانم
زمانه از آنم سبک سنگ دارد که اندر ترازوی دانش گرانم

مرا راحت و رنج یکسان کرم کس
 بدین قلت عمر منت کشیدن
 به آباء و اجداد تا کی تفاخر
 ز پوسیده ستخوان چه حاصل که گوئی
 یکی گوهر پاکم ایزد سپرده
 من و خاکروبی درگاه آن شه
 علی بن موسی شه دین و دنیا
 بفرقم اگر سایه لطفش افتد
 نشنید بخون یا نشاند بخوانم
 شاید ز دو نان برای دو نانم
 که از آب چنین با که ازام چنانم
 فلان را پسریا پدر بر فلانم
 من آن گوهر پاک را پاسبانم
 که بوسد زمین زان شرف آسمانم
 که با مهرش آمیختندی روانم
 کله ساید از فخر بر فرقدانم

۳۵۲- انوشیروانی اصفهانی

او یکی از کارگذاران خوارزمشاه بود وی را نوشیروان مجوسی هم می گفتند، انوشیروان بسیار مورد توجه و علاقه خوارزمشاه بود، زمانی خوارزمشاه او را به عنوان سفیر خود نزد سلطان سنجر فرستاد، انوشیروان بیماری برص داشت و می ترسید نزد سلطان برود و مورد استهزاء او و اطرافیانش قرار گیرد.

او بر سر راه خود وارد مشهد طوس شد، یکی از نزدیکان او گفت: اگر وارد روضه رضویه بشوید و در آنجا به راز و نیاز و تضرع بپردازید و آن امام را نزد خداوند شفیع قرار دهی امید است دعای شما مستجاب گردد و بیماری شما بر طرف شود و پریشانی شما از بین برود.

او گفت: من مسلمان نیستم ممکن است خادم روضه مرا اجازه ورود ندهد، به وی گفتند شما تغییر لباس دهید و همراه زائران مشرف شوید، و کسی هم متوجه شما نخواهد شد، او وارد حرم مطهر حضرت رضاعلیه شد و به تضرع و دعا پرداخت و از خداوند برای خود طلب شفا کرد.

او از حرم حضرت بیرون شد در حالی که اثر برص در او نبود، وی لباسهای خود

را از تن بیرون کرد و در هیچ جائی از بدنش اثری از بیماری وجود نداشت انوشیروان مجوسی از هوش رفت، و پس از به هوش آمدن مسلمان شد و صندوقی از نقره برای قبر حضرت رضا علیه السلام ساخت و اموال زیادی را انفاق نمود، این داستان را ابوجعفر عمادالدین طوسی معروف به ابوجعفر مشهدی در کتاب الثاقب فی المناقب نقل کرده است.

۳۵۳- انوری مشهدی

او از شاعران و سخنسرایان مشهد مقدس بوده و نام او در تذکره عرفات آمده است.

۳۵۴- انیسی مشهدی

در ریاض الشعراء علی قلی واله و عرفات به همین صورت انیسی آمده و محتمل است همان انیس مشهدی باشد، که توسط کاتبان و نسخه نویسان و یا مؤلفان تحریف و تصحیف شده و اشعار آن دو را با یکدیگر در آمیخته باشند.

۳۵۵- اوکتای قآن

او مدیر و ناظم کتابخانه مبارکه رضویه بود، نوروز علی بسطامی در کتاب فردوس التواریخ وی را بسیار می ستاید و او را از اهل عبادت و تهجد و مناجات ذکر می کند، و گوید: از نواب اشرف امجد اشرف الحاج و العمار حاج اوکتای قآن میرزا ادام الله تعالی توفیقاته فی الغدو و المساء درخواست نمودم که عدد کتب کتابخانه مبارکه را که در هر علم و فنی بوده و موجود است معین و مقرر فرمایند تا در این نسخه شریفه ثبت و درج نمایم.

نگارنده گوید: ریاست و مدیریت کتابخانه مبارکه رضویه در خاندان اوکتای

قآن موروئی ماند و فرزندان و احفاد او در مشهد مقدس که به او کتائی معروف و مشهور بوند همواره ریاست کتابخانه را داشتند، ولی اکنون ریاست موروئی در آستان قدس وجود ندارد و مقامات و رؤساء از طرف متولی آستان قدس رضوی منصوب می‌گردند.

۳۵۶- ایدمر بن علی

او از اهل جلدک طوس بوده و در علم کیمیا و سنگ شناسی ماهر بوده است علامه تهرانی در کتاب ذریعه گوید: عزالدین ایدمر بن علی جلدکی، از اهل جلدک که در دو فرسخی مشهد می‌باشد بوده و کتابی به نام «نتائج الفكر فی علم الحجر» تألیف کرده است، او این کتاب را در سال ۷۴۲ در قاهره تألیف کرده و آن را در ۱۲ باب پایان داده است.

او در خطبه کتاب خود امامان اهل بیت علیهم السلام را با نام ذکر کرده و از این رو پیداست که وی از علماء شیعه امامیه بوده است، او در علم کیمیا تألیفاتی دارد، نسخه‌ای از کتاب نتائج الفكر در کتابخانه طهرانی در سامراء موجود می‌باشد.

۳۵۷- ایرج میرزا

او از شاعران و سرایندگان معروف زمان قاجاریه بود، و مدتی در مشهد مقدس زندگی می‌کرد، ایرج میرزا شاعری بی‌بند و بار و بی‌قید بشمار می‌رفت در دیوان او که اکنون چاپ شده و در دسترس همگان قرار دارد خود گواه بر این مدعا می‌باشد، فساد و تباهی در اشعار او فراوان است.

ایرج میرزا ملقب به جلال الملک در ماه رمضان سال ۱۲۹۰ در تبریز به دنیا آمد، او فرزند غلام حسین میرزا این ایرج میرزا فرزند فتحعلی شاه قاجار بود، ایرج میرزا در تبریز در یک محیط اشرافی پا به جهان گذاشت و در آن محیط پرورش یافت، او در این شهر به مدرسه دارالفنون رفت و زبان فرانسه آموخت.

ضمن تحصیل در مدرسه به علوم و معارف معمولی هم روی آورد و منطق و ادبیات را هم فراگرفت و از آغاز جوانی به سرودن اشعار پرداخت شعر و شاعری در دربار قاجار از منزلت خاصی برخوردار بود و اغلب شاهزادگان قاجار به ادبیات روی می آوردند و شعر می سرودند.

او کارهای دولتی خود را از تبریز آغاز نمود، و در مدارس جدید التأسیس به کار مشغول شد، مدیران مدارس جدید در آن ایام اغلب فرنگی بودند و ایرج میرزا از آغاز با فرنگیها کار می کرد، و در مدرسه مظفریه تبریز با مسیو لامپر که مدیر این مدرسه بود همکاری داشت.

ایرج میرزا در تهران

او بعد از مدتها اقامت در تبریز همراه امین الدوله به تهران آمد و امین الدوله کارهایی به او محول نمود، او در تهران با قوام السلطنه که در آن ایام رئیس دارالانشاء بود ارتباط برقرار کرد، و هنگامی که قوام عازم اروپا بود، ایرج میرزا را هم با خود به اروپا برد.

بعد از مراجعت از اروپا به اداره گمرک رفت و مدتی در کرمانشاه و کردستان بسر برد، و از آنجا به تهران بازگشت و به مخبر السلطنه پیوست و همراه او به روسیه رهسپار شد، و پس از بازگشت به ایران در مشاغل متعددی بکار گماشته شد.

ایرج میرزا در مشهد مقدس

او در سال ۱۳۴۰ قمری به خراسان رفت و به معاونت اداره مالیه استان منصوب و در مشهد مقدس مشغول به کار گردید، او هنگام اقامت در مشهد با ادباء و شعراء هم در ارتباط بود و در محافل و مجالس ادبی شرکت می کرد، ایرج میرزای قاجار چند سال در مشهد بسر برد.

ایرج میرزا هنگام کودتای رضاخان و صدارت سید ضیاء در مشهد بود، و در حوادث خراسان در زمان کلنل محمدتقی خان فرمانده ژاندارمری خراسان حضور داشت، در زمان ریاست محمدتقی خان پسیان عارف قزوینی شاعر به مشهد رفت و در اداره ژاندارمری مهمان محمدتقی خان شد.

ایرج میرزا عارف را هجو کرد و منظومه‌ای در بدگویی او سرود، و در آن هجو نامه از حجاب زنان نکوهش نمود، بعد از اینکه کلنل محمدتقی خان روزگارش سر آمد و اشعار ایرج میرزا در مورد حجاب در میان مردم شیوع پیدا کرد زبان به طعن و بدگویی او آغاز گردید.

مردم به نظام السلطنه مافی استاندار خراسان مراجعه کردند که ایرج میرزا را در مورد ناسزاگفتن به حجاب بانوان مجازات کند، ولی نظام السلطنه مدعی شد که این اشعار از ایرج میرزا نیست، و ایرج هم از ترس جانش به منزل مرحوم شیخ محمد آقازاده پناه برد.

مهاجرت به تهران

ایرج میرزا در مشهد مخفی گردید، بعد از مدتی این شهر مقدس را ترک و در سال ۱۳۴۳ قمری به تهران برگشت، او که سالها در مشهد اقامت کرده بود میل داشت بار دیگر به مشهد برگردد، ولی مرگ او فرارسید و روز یکشنبه ۲۸ ماه شعبان سال ۱۳۴۴ در تهران درگذشت و در مقبره ظهیر الدوله در شمران دفن گردید.

دیوان ایرج میرزا شامل قصائد، غزلیات، رباعیات، و قطعه‌های گوناگون در موضوعات مختلف جمع‌آوری گردیده و در تهران چاپ شده است و ما اکنون به عنوان نمونه دو قطعه از اشعار او را در اینجا ذکر می‌کنیم، نخست قصیده‌ایست در مدح علی علیه السلام و دوم قطعه‌ای درباره مادر.

در مدح علی علیه السلام

گفتم رهین مهر تو شد این دل حزین
 گفتا حزین دلی که به مهری بود رهین
 گفتم قرین روی تو باشد همی قمر
 گفتا سهیل باشد اگر با قمر قرین
 گفتم که آفرین به رخ خوب یار من
 گفتا که آفرین به رخ خوب آفرین
 گفتم که ترک چشم تو دارد به کف کمان
 گفتا کناره گیر که نارد مگر کمین
 گفتم نشان مهر بود هیچ بر دلت
 گفتا نشان مهر و دل یار دلنشین
 گفتم روم گزینم یاری به جای تو
 گفتا اگر توانی رو زودتر گزین
 گفتم علی خلاصه تشکیل کاف و نون
 گفتا علی نتیجه ترکیب ماء و طین
 گفتم خداهش خوانده گروهی ز روی شک
 گفتا خداهش داند یک فرقه بر یقین
 گفتم صفات واجب و ممکن در اوست جمع
 گفتا که ممکنست که هم آن بود هم این
 گفتم که انگبین را قهرش کند چو زهر
 گفتا که زهر گردد با مهرش انگبین

گفتم هوای او بود اندر سر نبات
 گفتا هوای او بود اندر دل بنین
 گفتم جنین نبندد بی‌اذن او جود
 گفتا رحم نگیرد بی‌امر او جنین
 گفتم قدم به گیتی بنهاد هم چو روز
 گفتا که تا نشان بدهد گیتی آفرین
 گفتم به خاک پایش آن کس که سود فرق
 گفتا که پا گذارد بر فرق فرق‌دین
 گفتم هر آنکه گشت غلامش بر آستان
 گفتا هماره دارد دولت در آستین
 گفتم ملک مظفر باشد غلام او
 گفتا از آن غلامش باشد سبکتکین
 گفتم که شاه ناصر دینش بود پدر
 گفتا مگر نبینی آن فرّ داد و دین

محبت‌ها و رنج‌های مادر

پسر رو قدر مادر دان که دائم	کشد رنج پسر بیچاره مادر
برو پیش از پدر خواهش که خواهد	تو را بیش از پدر بیچاره مادر
ز جان محبوب‌تر دارش که داردت	ز جان محبوب‌تر بیچاره مادر
نگهداری کند نه ماه و نه روز	تو را چون جان به بر بیچاره مادر
از این پهلوی به آن پهلوی نغلتد	شب از بیم خطر بیچاره مادر
به وقت زادن تو مرگ خود را	بگیرد در نظر بیچاره مادر
بشوید کهنه و آراید او را	چو کمتر کارگر بیچاره مادر

تموزودی تو را ساعت به ساعت	نماید خشک و تر بیچاره مادر
اگر یک عطسه آید از دماغت	پرد هوشش ز سر بیچاره مادر
اگر یک سرفه بی جا نمائی	خورد خون جگر بیچاره مادر
برای این که شب راحت بخوابی	نخوابد تا سحر بیچاره مادر
دو سال از گریه روز و شب تو	نداند خواب و خور بیچاره مادر
چو دندان آوری رنجور گردی	کشد رنج دگر بیچاره مادر
سپس چون پا گرفتی تا نیفتی	خورد غم بیشتر بیچاره مادر
تو تا یک مختصر جائی بگیری	کند جان مختصر بیچاره مادر
به مکتب چون روی تا باز گردی	بود چشمش به در بیچاره مادر
وگر یک ربع ساعت دیر آیی	شود از خود بدر بیچاره مادر
نبیند هیچ کس زحمت به دنیا	ز مادر بیشتر بیچاره مادر
تمام حاصلش از زحمت اینست	که دارد یک پسر بیچاره مادر

منابع: مقدمه دیوان ایرج میرزا، رجال ایران، و تذکره عبرت.

۳۵۸- ایرج مطبوعی

او فرمانده لشکر شرق در زمان رضاشاه بود، سرلشکر ایرج مطبوعی در هنگام حادثه خونبار مسجد گوهرشاد در سال ۱۳۱۴ شمسی فرمانده نیروهائی بود که حمله به مسجد جامع را برای متفرق کردن مردم صادر کرد، حادثه مسجد گوهرشاد یکی از هولناکترین حوادث در تاریخ معاصر بود.

ما در این کتاب مکرر از حادثه مسجد گوهرشاد یاد کرده ایم، و به مناسبت هائی از آن سخن گفته ایم، در سال ۱۳۱۴ دستور کشف حجاب از طرف رضاشاه به سراسر ایران صادر گردید، و استانداران و فرمانداران مأمور شدند این دستور اجرا کنند. در مشهد مقدس رضوی علماء خطباء، و جامعه متدین با این دستور به مخالفت

برخواستند، و در مسجد جامع گوهرشاد اجتماع کردند، و با بیانات و اعلامیه‌ها از دولت خواستند، این قانون را اجرا نکنند و حجاب از سر زنان بردارند و با اسلام وارد جنگ نشوند.

مأموران دولتی و کارگذاران حکومتی مانند استاندار و فرمانده لشکر آمادگی خود را برای اجرای قانون کشف حجاب اعلام کردند، و تصمیم گرفتند هرگونه مخالفتی را سرکوب کنند و مردم را وادار به قبول دستورات دولت بنمایند و کشف حجاب را عملی نمایند.

مردم مشهد به رهبری علماء و مجتهدان و خطباء و وعاظ در مسجد گوهرشاد جمع شدند، شیخ محمدتقی بهلول خراسانی بالای منبر قرار گرفت، و مردم را از برداشتن حجاب برحذر داشت و مخالفت با حکومت را آغاز نمود، و مردم هم از اطراف و اکناف در مسجد گرد آمدند.

جریان اجتماع مردم در مسجد و مخالفت علماء و رجال دین با قانون کشف حجاب از طرف پاکروان استاندار به اطلاع رضاشاه رسید، او به استاندار و فرمانده لشکر شرق سرلشکر ایرج مطبوعی دستور داد قانون را اجرا کنند و به سخنان مخالفان گوش ندهند.

پاکروان استاندار و سرلشکر ایرج مطبوعی آماده شدند به مسجد گوهرشاد حمله کنند، آنها نخست افرادی را فرستادند و به مردمانی که در مسجد جمع شده بودند ابلاغ کردند مسجد را ترک گویند و گرنه سربازان وارد مسجد خواهند شد و آنها را با زور بیرون خواهند انداخت.

مردم به سخنان آنها گوش ندادند و گفتند ما با کشف حجاب مخالفیم و باید از اجراء این قانون خودداری کنند، سرلشکر مطبوعی فرمان حمله را صادر کرد، سربازان و مأموران با مسلسل به مسجد حمله کردند و مردم را به رگبار بستند و شمار زیادی را از پا در آوردند.

در تمام مدت تیراندازی سرلشکر ایرج مطبوعی از نزدیک مراقب اوضاع و احوال بود، و صدای تیرها و مسلسل‌ها را می‌شنید، در این میان گروهی از مردم مشهد و زائران کشته شدند، و تعدادی از علماء و خطباء دستگیر و تبعید گردیدند، داستان کشتار مسجد گوهرشاد بسیار مشروح است و در جای خود در این کتاب ذکر خواهد شد و این حادثه از زوایای گوناگون مورد بحث قرار خواهد گرفت.

پایان کار ایرج مطبوعی

ایرج مطبوعی با این کار نام زشتی از خود در تاریخ ایران و مشهد مقدس به جای گذاشت، و مردم مسلمان و آزاده ایران همواره او را نفرین می‌کردند، هزاران انسان بی‌گناه به دستور او تیر باران شدند و هزارها کودک یتیم گردیدند و خانواده‌هایی از هم پاشید.

ایرج مطبوعی به خاطر این خوش خدمتی همواره مورد عنایت و توجه خاندان پهلوی بود، و در پست‌ها و مقامات عالی‌ه دولتی مشغول کار گردید او در مجلس سنا به عنوان سناتور انتخاب شده بود و همواره از مداحان و ستایشگران بود و در ناز و نعمت بسر می‌برد.

بعد از سقوط خاندان پهلوی و بیرون شدن آنها از ایران اکثر عوامل حکومت پهلوی از ایران فرار کردند ولی سرلشکر ایرج مطبوعی در ایران ماند و به خارج نرفت، این خود یکی از شگفتیهای تاریخ است مردی با این سابقه چگونه در ایران ماند و مانند دوستان خود از ایران نرفت؟!

سرلشکر ایرج مطبوعی بعد از انقلاب توسط مقامات جمهوری اسلامی ایران دستگیر گردید و تحویل دادگاه انقلاب شد، سن او در آن هنگام بیش از نود سال بود و حدود چهل و چهار سال از حادثه مشهد گوهرشاد می‌گذشت، و او هرگز تصور نمی‌کرد روزی برای این کار محاکمه شود.

دادگاه انقلاب او را به جرم کشتار مردم مشهد در مسجد گوهرشاد محاکمه نمود و در دادگاه انقلاب به اعدام محکوم گردید و تیر باران شد، جریان محاکمه و اعدام ایرج مطبوعی یکی از نوادر تاریخ است که مشابه آن کمتر دیده می‌شود، فاعتبروا یا اولی الابصار.

۳۵۹- باباجان مشهدی

او از علماء مشهد مقدس و از شاگردان شیخ بهاء الدین عاملی بوده است، میرزا عبدالله افندی در ریاض العلماء در شرح حال امیر فیاض حسینی گوید: او علم تصوف را از مولی باباجان که از شاگردان شیخ بهاء الدین بود در مشهد مقدس آموخت، شیخ آغا بزرگ تهرانی هم در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم همین مطلب را از ریاض نقل کرده است.

۳۶۰- بابای تاجر

او یکی از بازرگانان مشهد مقدس بوده و با دولت روس هم ارتباط تجارتی داشته است، در روزنامه ایران مورخ ۲۳ ماه رجب سال ۱۳۰۷ نوشته شده میر بابای تاجر مسکوچی که متوقف مشهد مقدس است و به وکالت کنستور اشتغال دارد، این ایام برای مهمی از مشهد به قوچان رفته بود، این راپورت را از قوچان نوشته است.

شاگردی روسی که در اینجا به سمت میرزائی و نگهبانی حجره تجارت خود گذاشته بود، روز دوشنبه هیجدهم شهر رجب مست شده نطقی می‌کند که حاصل کلامش این است، چون هم چنین روزی میلاد اعلی حضرت امپراطور روس بوده است من هم جان خود را فدای امپراطور می‌نمایم.

فوراً طیانچه شش لول را برداشته روی پستان خود گذاشته خالی می‌کند و می‌افتد، دکتر انگلیسی بسر وقت او رسیده معالجه می‌کند و از قراری که می‌گوید: از

موقع خطر گذشته.

۳۶۱- بابا طوسی

او از علماء مشهد مقدس بوده است، علامه تهرانی رضوان الله علیه در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: حاج بابا طوسی در علم نحو کتابی دارد که نام او «اعراب الکافیة» ابن حاجب می باشد این کتاب در آستان قدس رضوی محفوظ است و تاریخ تحریر آن ۱۰۷۶ می باشد.

حاج خلیفه در کشف الظنون ج ۲/۱۳۷۳ گوید: حاج بابا ابن شیخ ابراهیم طوسی کتابی دارد به نام «الوافیة فی شرح الکافیة» و کتاب دیگری به نام الفیة نوشته و در آن هزار ایراد بر کافیة وارد کرده است، او گوید: ای طالبان علوم از کتاب من غفلت نکنید اگرچه صاحب کشاف باشید.

۳۶۲- بابا شاه اصفهانی

او از خطاطان بزرگ و مشهور زمان خود بوده است، در تذکره خط و خطاطان گوید: بابا شاه اصفهانی ملقب به رئیس رؤساء در هشت سالگی به مشق و تعلیم خط روی آورد و به خدمت میر علی هروی شتافت و هشت سال در خدمت او قلم راند کتب و مرقعات و آثارش فراوان است.

صاحب رساله قطبیه گوید: در سال ۹۹۵ در اصفهان او را دیدم با همه جوانی خط او را از خط اکثر خوشنویسان ترجیح می نهادند، به جهت بی کسی و بی نوائی این هنر خط بر او خدادادی بوده است در موضوع تعلیم خط رساله ای منظوم نوشته و این ابیات از آن رساله است:

از واضع خط نسخ تعلیق	بشنو سخنی ز روی تحقیق
بالای الف سه نقطه باید	اما به همان قلم که آید

یک نقطه بس است گردن با شش نقطه درازی تن با
قواعد حروف مقطعه را این گونه نظم کرده و بعضی لوازم خط را مناسب اصحاب
فن علاوه کرده است، در مشهد رضوی مدفون است و فاتش به سال ۱۰۱۲ بوده،
بعضی ها گویند در بغداد دفن شده است.

۳۶۳- بابا کلبعلی

او یکی از عرفاء زمان خود بوده، نخست در نجف اشرف زندگی می کرده و بعد از
مدتی به مشهد مقدس آمده و در جوار حضرت رضا علیه السلام منزل کرده است، و پس از
مدت ها اقامت در مشهد رضا سلام الله علیه به کاشان می رود و در آنجا توسط افرادی
ناشناس کشته می شود.

ولی قلی شاملو در قصص خاقانی شرح حال او را ذکر می کند و گوید: درویش
خیر اندیش خانقاه دیار فیض مدار زنده دلی، کاشف اسرار معرفت جناب ازلی،
درویش بابا کلبعلی رحمه الله علیه، در بدو حال مدت چندین سال در آستان مقدسه
سدره مرتبه عرش درجه خطه پاک نجف اشرف به خدمت ستائی اقدام داشته.

از آنجا هوای عزلت و انزوا در خاطر اخلاص ناظرش خطوط کرده عازم
کوه کیلویه گردید و در یکی از مغاره های جبال آن دیار پوست تخت اقامت انداخته به
ذکر خفی مشغول و رسید بدان چه رسید، اکثری مرید اطوار اویند، و مشارالیه را
مستجاب الدعوه می گویند، در صورت و معنی موجب سرافرازی جمع کثیری بود
جهانگیر کشت.

در سال ۱۰۵۸ در هنگامی که نواب کامیاب صاحبقرانی اراده تسخیر ولایت
قندهار داشتند، جمعی از اصحاب غرض مخالف از آن درویش صاحب حال به عز
عرض حجاب بارگاه عرش اشتباه رسانیدند، و مقرر شد که حاکم کوه کیلویه او را به
پایه سریر خلافت مصیر گسیل گردانند.

امثالاً لأمر الاعلی در حین قرب وصول اردوی کیهان پوی به بلده طیبه مشهد مقدس رضیه رضویه آن درویش نیکو روش ملحق به اردوی همایون گردید، کارکنان دولت ابد نشان مومی الیه را به خدام فرشته احترام میرزا محمد باقر متولی سرکار فیض آثار بردند.

بعد از آنکه حضرت صاحب قرانی به فتح و پیروزی از ولایت باختر مراجعت نمودند شمه‌ای از اوصاف حمیده درویش کلبعلی به توسط مرحمت و رعایت حضرت تولیت پناه به عرض پادشاه خدا آگاه رسید و به آن جهت مورد عنایات و توجهات پادشاهانه گردید.

کلبعلی به شاه گفت: حضرت یعسوب الدین را در واقعه دیدم که به من فرمودند در ولایت کاشان سکنی اختیار کن، چون اطاعت واجب است رخصت راه می‌خواهم، شاه صفوی هم چند جریب زمین و مقداری آب در ولایت کاشان به او دادند، او هم به طرف کاشان رفت ولی بعد از مدتی در سال ۱۰۷۵ بدست گروهی کشته شد و قاتلان او هم شناخته نشدند.

۳۶۴- بابا محمود طوسی

او یکی از عارفان طوس بوده است، شرح حال مستقلى از وی به نظر نگارنده نرسیده است اردستانی در مجمع الاولیاء برگ ۳۱۸ در شرح حال زین الدین ابوبکر تایبادی او را یاد می‌کند و گوید: ابوبکر تایبادی به زیارت مشهد مقدس رضوی رفت، و از آنجا برای دیدن مزارات به طوس رهسپار شد و با بابا محمود طوسی ملاقات کرد و با وی به گفتگو پرداخت.

۳۶۵- بابا قلندر مشهدی

او نیز یکی از عارفان و گوشه نشینان بوده، بابا قلندر در بالای کوهسنگی مشهد

مقدس خانه‌ای برای خود ساخته بود و در آنجا به عبادت و راز و نیاز مشغول بود، و دور از غوغای شهرنشینان در گوشه‌ای زندگی می‌کرد، بابا قلندر مورد توجه و عنایت گروهی از پیر و جوان بوده و گروهی با وی معاشرت داشته‌اند.

از زندگی بابا قلندر اطلاع درستی در دست نیست و از اخبار و آثار او مطلبی در تذکره‌ها و مصادر وجود ندارد، زین الدین محمود واصفی در جلد دوم بدایع الوقایع ضمن داستانی از شاه قاسم از وی یاد می‌کند و گوید:

شاه قاسم گفت: من وجب به وجب این دیار را می‌دانم، شما تابع من باشید و مصلحت آن است که به جانب نیشابور رویم، قریب به نیم شب بود که به کوهسنگی رسیدیم که در یک فرسخی مشهد است، و آن سیرگاه مردم آنجا است.

در بالای آن کوه میرزا بابر قلندر سنگ بران را فرموده که خانه‌ای ساخته‌اند و با جوانان آنجا به سیر می‌آمده، بر بالای آن کوه بر آمده درون آن خانه در آمدیم، دیدیم که دو کس در کنج آن خانه نشسته‌اند چون ما را دیدند مضطرب شدند.

گفتند: چه کسانی؟ گفتیم: ما مسافرانی، ما هم پرسیدیم ایشان همین گفتند. گفتیم: یاران عجب خوبی واقع شد، امشب با هم صحبتی می‌داریم، چون نشستیم ملاحظه کردیم معلوم شد یکی از این دو جوان صاحب حسن است در غایت لطافت آن جوان پرسید که شما از کجائید و به کجا می‌روید، گفتیم از خراسان به عزیمت مکه بیرون آمده‌ایم، گفتند ما هم تا استرآباد همراه شمائیم.

۳۶۶- بابر بن بایسنغر

او فرزند بایسنغر بن شاهرخ و حفید گوهرشاد آغا بانی مسجد جامع گوهرشاد در مشهد مقدس می‌باشد، بابر در زمان سلطنت پدرش شاهرخ حاکم خراسان بود، پس از درگذشت شاهرخ بین شاهزادگان تیموری و احفاد شاهرخ برای گرفتن سلطنت اختلاف شد و به جنگ و لشکرکشی کشید.

خواند میر در کتاب حبیب السیر گوید: ابوالقاسم بابر در زمان حضرت خاقان سعید نسبت به برادران خویش میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد بغایت بی اعتبار بود و به مجرد مواجهی که جهت او تعیین کرده بودند اوقات می گذارید، چون بساط زندگانی حضرت خاقانی به دست تقدیر سبحانی در ولایت ری طی شد، آن جناب به همراهی میرزا خلیل سلطان بصوب خراسان در حرکت آمد و چون به بسطام رسید قاصدان امیر هندو که در آن سال به موجب فرمان خاقان سعید مغفور در جرجان قشلاق نموده به شرف ملاقات شاهزاده فایز گشتند و او را به سلطنت مملکت مازندران نوید داده بدان جانب بردند.

امیر هندو که لوازم استقبال به جای آورده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و باقی اسباب پادشاهی پیشکش کرد و مستحسن و مقبول افتاده آن مملکت در قبضه اقتدار میرزا بابر قرار یافت، و در سال ۸۵۳ میرزا بابر خراسان را نیز مفتوح ساخت. ماهیچه رایت دولتش برو جنات احوال متوطنان دارالسلطنه هرات تافت و در سال ۸۵۵ در موضع چناران اسفرائن با برادر خود میرزا سلطان محمد حرب کرده و او را اسیر ساخت و مهر اخوت را از لوح دل به آب خشم شسته بنیاد حیاتش را بر انداخت، آنگاه به عراق عجم و فارس رفته آن ولایات را نیز در حیز تسخیر کشید و حکام نصب کرده به خراسان باز گردید.

ابوالقاسم بابر و علاء الدوله

هنگامیکه ابوالقاسم بابر در مازندران و جرجان به سلطنت رسید، برادرش علاء الدوله در خراسان مدعی سلطنت بود و با الغ بک جنگ و ستیز داشت، بابر پس از اینکه جرجان را هم ضمیمه متصرفات خود کرد تصمیم گرفت به خراسان حرکت کند و این منطقه بزرگ را هم تصرف نماید.

او از جرجان با لشکری فراوان عازم خراسان گردید، هنگامیکه به ولایت

خوششان رسید آماده جنگ و پیکار با برادرش علاءالدوله گردید، علاءالدوله هنگامی که شنید برادرش بابر به جنگ او آمده با الغ بک صلح کرد و لشکریان خود را برای جنگ با برادرش فرستاد.

دو لشکر مقابل هم صف آرائی کردند و آماده جنگ شدند، در این میان گروهی نیک اندیش که مخالف جنگ و خون ریزی بودند، به میدان صلح و آشتی قدم نهادند و برادران را به هم نزدیک کردند و صلحی برقرار گردید، و مقرر شد که خوششان فاصله میان مملکت دو برادر باشد.

بعد از این قرارداد علاءالدوله به هرات برگشت و ابوالقاسم بابر هم به مازندران مراجعت نمود، بنابراین از خوششان تا گرگان و مازندران از آن بابر باشد و مشهد، هرات، مرو و شهرهای زیر جیحون در اختیار علاءالدوله قرار گیرد و هر کدام در منطقه خود مستقل حکومت کنند.

ابوالقاسم بابر و الغ بک

قبلاً تذکر دادیم علاءالدوله برادر بابر با الغ بک در حال جنگ بود، هنگامیکه برادرش بابر آماده جنگ با او شد، امراء در وسط آمدند و آن‌ها را با هم آشتی دادند، الغ بک از آشتی آنها مطلع گردید و تصمیم گرفت بین آن دو برادر را به هم بزند و تفرقه ایجاد کند.

الغ بک از سمرقند به طرف مشهد مقدس رهسپار شد و بعد از رسیدن به مشهد رضا علی‌آباد شرایط زیارت به جای آورد، نذورات و هدایائی که با خود آورده بود به آن آستان قدس اهداء نمود و به مجاوران روضه مبارکه رضویه احسان کرد و آنان را مورد نوازش قرار داد. از آنجا به النک رادکان رفته چند روز در چهار باغ آن مرغزار دلفروز رایت اقامت برافراشت و در آن منزل سفیر میرزا بابر نزد الغ بک آمد و هدایائی به او داد و گفت: بابر میرزا با شما سرجنگ ندارد و حاضر است خطبه به نام شما به خواند و به نام

شما سکه زند.

الغ بک از این جریان خوشحال شد و سفیر را با هدایائی خوشحال نمود و او را اجازه داد تا به طرف بابر برگردد، بابر تصمیم گرفته بود اگر الغ بک بخواهد با او وارد جنگ شود، وی مازندران را رها کرده به جانب نواحی مرکزی پرود زیرا تاب مقاومت در برابر او را نداشت.

بابر در هرات

هنگامیکه ابوالقاسم بابر در بسطام و دامغان بود شنید میرزا الغ بک از حدود اسفراین و جاجرم به طرف سمرقند مراجعت کرده بار دیگر برای تسخیر ولایات خراسان عازم این منطقه شد، در آن زمان هرات مرکز خراسان بود و هرکس بر این شهر تسلط پیدا می کرد حکومت او نیرومند می گردید.

میرزا بابر به اتفاق امیران و لشکریان خود به طرف هرات حرکت کرد، او لشکری به طرف مرو فرستاد تا جلو لشکریان سمرقند را بگیرند، و جماعتی را هم برای تسخیر هرات روانه کرد و خود نیز از سوی سرخس به هرات حمله نمود، بعد از مدتی جنگ و ستیز هرات به تصرف بابر میرزا در آمد و او بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت رایت شوکتش در جمیع بلاد خراسان به اهتزاز در آمد.

میرزا بابر در سال ۸۵۲ وارد هرات شد و در باغ سفید اقامت گزید و بساط حکمرانی را بگسترانید، او گروهی را در هرات که با وی مخالفت کرده بودند دستگیر و دستور قتل آنها را صادر نمود، و به تحریک افرادی برادرش علاء الدوله را که با وی صلح کرده بود به زندان افکند.

خواند میر گوید: آنگاه پادشاه جمجاه به فراغ خاطر در بزم عشرت نشسته جامهای خوش گوار از دست ساقیان لاله عذار بستاند و صبح و غبوق را با یکدیگر اتصال داده از حال رعایا که ودائع حضرت خالق البرایانند امراء بلند مقدار آغاز ظلم و

ستم کردند و به تحمیلات نامقدور جمهور متوطنان بلده هرات و توابع را بیازردند.

بابر و سلطان محمد

بین بابر و سلطان همواره جنگ بود، با اینکه آنها چند بار با هم مصالحه کردند ولی سلطان محمد همچنان نقض عهد می‌کرد، در سال ۸۵۵ سلطان محمد لشکریانی از فارس و عراق فراهم آورد و به خراسان حمله نمود، ابوالقاسم بابر در بسطام از حمله برادر به خراسان آگاه گردید.

او قاصدی نزد سلطان محمد فرستاد و تقاضای صلح کرد، سلطان محمد قاصد بابر را پذیرفت و بین دو برادر آشتی برقرار شد و مقرر گردید مقداری از خراسان را به او بدهند و در ممالک زیر نظر میرزا ابوالقاسم بابر خطبه به نام او سلطان محمد خوانده شود.

ولی پس از اندکی سلطانا محمد این مصالحه را بر هم زد و به جانب خراسان لشکر کشید، و تا ولایت اسفرائین پیش آمد، و جنگ بین طرفین آغاز گشت در هنگام جنگ سلطان محمد دستگیر شد و او را نزد ابوالقاسم بابر بردند، او برادرش را سرزنش کرد و او را جنگجو خواند.

بعد از سخنانی که بین دو برادر رد و بدل شد، بابر او را به کارگذاران داد و دستور قتل او را صادر کرد، جلادان او را با خود بردند، او دستمالی طلب کرد تا خون صورتش را پاک کند، جلاد به وی گفت: کار از اینها گذشته و اینک کشته خواهی شد، سپس یکی از سرهنگان نزدیک او رفت و سرش را از بدن جدا کرد، و میرزا بابر هم از این جریان خوشحال گردید.

بعد از کشته شدن سلطان محمد، تمام مناطق زیر نفوذ او در اختیار بابر قرار گرفت و تقریباً تمام شهرهای ایران از جیحون تا فرات و از هرات تا مازندران را تصرف کرد و سفری هم به شیراز نمود و پادشاه مقتدری گردید و بعد هم لشکر به طرف سمرقند

و ماوراء النهر کشید و با اعمام خود به جنگ پرداخت و به سوی سیستان هم لشکر کشید.

ابوالقاسم بابر در مشهد مقدس

خواند میر در حبیب السیر گوید: ابوالقاسم بابر در ۲۵ شعبان سنه ۸۶۰ به عزم طواف مرقد مطهره مشهد معطر امام عالی گهر علی الرضا ابن موسی بن جعفر علیهم السلام از باغ سفید به باغ مختار تشریف برد و ماه صیام در آن مقام به اداء طاعات و قضاء واجبات گذرانید.

روز عید بعد از اداء نماز جشنی پادشاهانه ترتیب فرمود، ماه شوال را در همان باغ به پایان رسانید، اوائل ذی قعدة الحرام عنان ابرش گردون خرام به صوب مشهد مقدس انعطاف داد چهاردهم ماه مذکور چهار باغ مشهد بیمن مقدم همایون غیرت فزای فضای گنبد بوقلمون گشت.

روز دیگر به حمام رفته و غسل فرموده به لوازم زیارت روضه منوره رضویه قیام نمود و سده آن عتبه کعبه مرتبه را به صلات و ندورات نوازش کرد و در باب انتظام مهم رعایا و ضعفا و فقراء شرایط سعی و اهتمام به جای آورد و در آن زمستان یراق قشلاق در همان ولایت فردوس رتبت اتفاق افتاد.

در آن اوقات جناب سلطنت مآب از ارتکاب شراب تائب بود، اکثر اوقات ارباب ساز و گویندگان خوش آواز همراه داشته در منتزهات مشهد سیر می فرمود در آن اثنا روزی در محلی دلگشا و موضعی روح افزا فرود آمده بود که ناگاه درویشی ژولیده موی نیکو روی نزدیک به پادشاه و امرا بر فراز سنگی پیدا شده.

بی درنگی خواندن ترجیعی آغاز نمود و آن ترجیع بر شرح بیوفائی دنیا و عدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت ترجیع بند این بیت بود:

این همه طمطراق کن فیکون ذره ای نیست پیش اهل جنون

خاطر اصاغر و اکابر از ملاحظه معانی آن ترجیع بند که عدد ابیاتش به پنجاه می‌رسید بغایت محزون گردید، درویش بعد از اتمام آن شعر هدایت نظام از نظرها غایب شد چنانچه ملازمان آستان سلطنت آشیان هرچه او را در کوه و دشت طلبیدند نیافتند.

در سوم ربیع الآخر سال ۸۶۱ که هنوز آفتاب عالم در حوت بود عازم النگ رادکان گشت و چند روز در آن موضع دلفروز به جانور پرانیدن پرداخته ناگاه ناخن آق شقار که شهریار عالی مقدار را به حال او اهتمام بسیار بود به شکست و این معنی بر ضمیر فیض پذیرگران آمده به مشهد مراجعت فرمود.

درگذشت بابر در مشهد مقدس

او با حالتی انده‌گین به خاطر شکستن ناخن مرغ شکاری ویژه‌اش از رادکان به مشهد مقدس مراجعت کرد، دستور داد بساط عیش و سرور را بگسترانند، او توبه خود را شکست و به نوشیدن شراب روی آورد، جامهای ارغوانی و اقداح ریحانی از دست کلعذاران سرور رفتار در کشید.

او در صبح سه‌شنبه ۲۵ ربیع الثانی در عین نشاط و کامرانی از چهار باغ مشهد در محفه نشسته ساعتی سیر فرمود و پس از مراجعت بر سریر دولت قرار گرفته ناگاه مزاج موفور الابتهاج سمت تغییر پذیرفت و بر بعضی از امراء غضب کرده برخاست و به حرم سرا در آمد.

در چاشتگاه همان روز، روز حیاتش بسر آمد و آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و جلال به مغرب فنا غروب نمود، روز دیگر امراء عالی گهر به تجهیز و تکفین پادشاه پرداختند و جسدش را به گنبدی که در جنب روضه منوره رضویه علیه‌السلام و التحية واقع است مدفون ساختند.

در کتاب تذکرة السلاطین گوید: سلطان بابر بهادر از اولاد تیمور است که مدتی

در خراسان سلطنت می‌کرد، بسیار صاحب اخلاق و نیکو احوال بود، به نظم اشعار و مضامین بکارت آثار میل داشت غزل ذیل از وی نقل شده است:

این سلطنت که ما ز گدائیش یافتیم
دارا نداشت هرگز و کاووس را کی است

دانی کمان ابروی خوبان سیه چراست
از گوشه‌اش دود دل خلق از پی است

تا برسید ناله زارت بگوش یار
لیلی وقوف یافت که مجنون در آن حی است

۳۶۷- باقر بروجردی

او از علماء مشهد مقدس بوده و در این شهر هم درگذشت، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب نقباء البشر گوید: شیخ آقا باقر بن علی اصغر بروجردی از علماء جلیل القدر بود، او در نجف اشرف یکی از دوستان من به شمار بود، او در حوزه درس شیخ ما خراسانی و شریعت اصفهانی شرکت می‌کرد.

وی در حدود سالهای ۱۳۲۵ قمری به بروجرد مراجعت کرد، و بعد به مشهد مقدس رضوی رهسپار گردید و در آنجا مجاور شد و در سال ۱۳۳۶ قمری در مشهد وفات نمود و در رواق دارالسیاده به خاک سپرده شد.

۳۶۸- باقر خراسانی

او از اولاد سید مهدی موسوی و برادر حاج میرزا حبیب عالم و فقیه و ادیب معروف مشهدی می‌باشد، علامه تهرانی در کتاب نقباء البشر گوید: سید میرزا باقر اصفهانی خراسانی فرزند میرزا هاشم بن میرزا هدایت الله بن سید شهید میرزا مهدی حسینی خراسانی مشهدی است.

او در نجف اشرف از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بود و هم از محضر سید مجدد شیرازی هم استفاده کرد، او پس از تحصیل به خراسان برگشت و در مشهد مقدس مرجع امور شرعیه شد، میرزا باقر از دو برادرش میرزا جعفر و میرزا حبیب بزرگتر بود.

مدرس رضوی در کتاب شجره طویه گوید: حاج میرزا باقر که به شفتی مشهور شده از علماء اعلام و بزرگان بشمار است، او پس از تحصیل علوم ادب و فقه و اصول رهسپار عتبات عالیات گردید و در خدمت اساتید آنجا به تکمیل علوم پرداخت و بعد به وطن بازگشت و ریاست عامه یافت، وی در مشهد مقدس به تدریس هم پرداخت و در ماه رجب سال ۱۳۱۹ بدرود حیات گفت.

۳۶۹- باقر شاه مشهدی

او از شاعران و ادیبان مشهد مقدس بوده است، صبا در تذکره روز روشن گوید: میرزا شاه باقر مشهدی فرزند میرزا عرب مشهدی است، مردی رندانه طبع و آواره مزاج بود، زنی داشت بی بی گل نام وقتی که مادر آن زن مرد باقر این قطعه تاریخ موزون کرد:

از لوث وجود گنده پیری صد شکر که پاک کشت عالم

زین واقعه از سرشک گلفام بر چهره گل نشست شبنم

رحیم علی خان در تذکره منتخب اللطائف گوید: باقر مشهدی ملازم شاهزاده

مرادبخش بود، از اوست:

شکستگی است که خود مومیائی خویش است

گذشتگی است که در هرچه هست در پیش است

تارهای سر زلف تو چو پیوست بهم

داد اسباب پریشانی ما دست بهم

علی قلی واله در تذکره ریاض الشعراء برگ ۱۳۰ گوید: شاه باقر مشهدی از

وارستگان زمان بوده به قناعت بسر می‌کرد.

۳۷۰- باقر مشهدی خطاط

او از کاتبان و خوشنویسان مشهد مقدس بوده است، لسان‌الملک در تذکره خطاطان گوید: میر باقر ملقب به ذوالکمالین پدر میر علی مشهدی است، نستعلیق را نیک نگاشت و حق تعلیم به پسر خود میر علی مشهدی داشت.

۳۷۱- باقر پیرنیا

او در سال ۱۳۴۶ شمسی نیابت تولیت آستان قدس رضوی و استانداری خراسان را در اختیار داشت، و سالها در مشهد مقدس رضوی به رتق و فتق امور می‌پرداخت از کارهایی که در زمان نیابت تولیت او انجام گرفت تأسیس اداره کل فرهنگی آستان قدس و تدوین کتابی جامع درباره موقوفات رضویه بود.

او در سال ۱۳۴۶ مقرر داشت گروهی از اشخاص بصیر و مطلع به امور آستان قدس پیرامون هم گرد آیند و فهرست جامعی از کلیه رقبات موقوفه سابق و لاحق آستان قدس فراهم آورند، و مشخصات هر یک از رقبات وقفی را با نام وقف و شرایط وقف و مصرف آن را بیان کنند.

این کمیسیون از مرداد ماه ۱۳۴۶ در کتابخانه آستان قدس رضوی شروع به اجرای مقصود نمود، با مراجعه به اصل وقفنامه‌ها و طومارها و دفاتر و مدارک که در کتابخانه و دیگر ادارات آستان قدس وجود داشت با ملاحظه محتویات پرونده‌های ثبتی صورت مطلوب را تهیه کرد.

این کتاب توسط مرحوم عبدالحمید مولوی کارشناس معروف آستان قدس تهیه گردید و در هشت مجلد تنظیم شد، و به پیرنیا نائب التولیه داده شد تا دستور چاپ آن داده شود ولی این کتاب در دفتر نیابت تولیت هم چنان در انتظار چاپ ماند و هنوز هم

که سال ۱۳۷۹ می‌باشد چاپ نشده است.

اداره کل فرهنگی آستان قدس

تا قبل از ورود پیرنیا به مشهد آستان قدس رضوی فعالیت فرهنگی چندانی نداشت راهنمای آستان قدس تنها نشریه‌ای بود که توسط آستانه چاپ می‌شد و گاهی هم از طرف کتابخانه جزوه‌هایی در مورد کتابخانه به چاپ می‌رسید، و چند حجره فوقانی در صحن نو به کارهای فرهنگی اختصاص داده شده بود.

باقر پیرنیا پس از تصدی نیابت تولیت آستان قدس رضوی فعالیت‌های فرهنگی آستان قدس را توسعه داد، و سازمانی به نام «اداره کل فرهنگی آستان قدس» به وجود آورد و دکتر احمدعلی رجائی را هم به عنوان مدیر کل فرهنگی آستان قدس رضوی برگزید.

تعدادی از اطاقهای موزه را برای این کار اختصاص داد، و کارمندی هم برای اجرای امور در اختیار این سازمان نو بنیاد قرار داد، و هم چنین برای نخستین بار ماشین عکسبرداری از کتابهای خطی را برای کتابخانه مبارکه رضوی خریداری کردند و کارهای فرهنگی را توسعه دادند.

۳۷۲- باقر صراف مشهدی

او یکی از مردان خوش ذوق و شاعران مشهد مقدس بوده که در حین کسب و کار شعر هم می‌سروده است، مرحوم عبدالحمید مولوی رحمه‌الله علیه در کتاب موقوفات آستان قدس گوید: در بازار بزرگ مشهد سیدی به نام میرزا باقر صراف در یک و نیم بابی دکان صرافیه سرمایه بسیار اندکی داشت.

میرزا باقر در حدود دویست هزار بیت شعر فارسی از شعرای مختلف حفظ کرده و حافظه‌اش بسیار قوی بود، در این کار استعداد شگفتی داشت، مکتب‌خانه دیده و

سواد خواندن و نوشتن وی عادی بود و یک قصیده یکصد و بیست بیت را بدون وقفه و تأمل از حفظ می‌خواند و شنونده را از حافظه‌اش مسحور می‌کرد. در آخر عمر همان سرمایه اندک را هم از دست داد و در تنگنا قرار گرفت و بعضی شبها را در دکان کوچکش به صبح می‌رسانید و با نان و پنیر یا حلوا ارده سد جوع می‌کرد و اگر فرد با ذوقی نزدش می‌آمد از محفوظات خود می‌خواند و شنونده را محظوظ می‌ساخت.

۳۷۳- باقر متولی

او یکی از متولیان آستان قدس رضوی در زمان صفویه بود، خاتون آبادی در وقایع السنین گوید: عالم زاهد میرزا باقر پسر میرزا محمد تقی متولی مشهد مقدس معلى رضوی صلوات الله علی مشرفه بود، مرد واسع الخلق متواضع شکسته و با اخلاق بود، او در سال ۱۰۷۳ درگذشت.

۳۷۴- باقر منبت کار

او یکی از هنرمندان مشهد مقدس رضوی بوده و در آستان قدس به کارهای هنری و تزئینی اشتغال داشته است، شرح حال و خصوصیات او به نظر نگارنده نرسیده است.

۳۷۵- باقر واعظ کجوری

او از خطباء و وعاظ عصر خود بوده است، او مؤلف کتاب جنت النعیم فی احوال السید عبدالعظیم می‌باشد و کتابهای دیگری هم تألیف کرده است، مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی در الذریعه از آثار و تألیفات او یاد می‌کند و گوید: مولی باقر بن اسماعیل واعظ کجوری تهرانی در مشهد مقدس در سال ۱۳۱۳ درگذشت.

آثار او عبارتند از: شرح توحید مفضل که در سی مجلس تألیف گردیده است، و کتاب هدایة المرتاب فی تحریف الکتاب، و کتاب جنة النعیم که چاپ شده است، ملا باقر کجوری در تهران مجلس وعظ و خطابه داشته و از مشاهیر اهل منبر بوده او ضمن کارهای منبری و سخنرانی عشق به تألیف کتاب هم داشته است.

مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: حاج ملا باقر واعظ از وعاظ مشهور دوره ناصرالدین شاه و مؤلف کتاب جنت النعیم فی احوال عبدالعظیم است، نامبرده واعظی بوده نسبتاً باسواد و بافضل، طلاب و اهل فضل پای منبر او جمع می شدند او در روز جمعه ۲۱ ربیع الاول سال ۱۳۱۳ در مشهد درگذشت و در همان جا مدفون گردید.

۳۷۶- باقرای خلیل

او از شاعران و ادیبان مشهد مقدس بوده است، نصرآبادی در تذکره خود گوید: باقرای خلیل تخلص کاشی است که در سلک اهل نظم است، کمال صلاحیت و قید داشته، اما به سبب کج خلقی خود مکروه بود شعر بسیار گفته دیوانش قریب چهار هزار بیت است، شعرش یکدست و هموار است مدتها در مشهد مقدس ساکن بوده دو سال قبل از این فوت شد او گوید:

هر چند که حاصلت می و جام آمد	نومید مشو لطف خدا عام آمد
صد سال اگر دویده در ره کفر	در برگشتن توان به یک کام آمد

۳۷۷- باقی مشهدی

او نیز از شاعران مشهد بوده، سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر گوید: مولانا باقی مشهدی مردی بسیار شیرین سخن و مذهب و قانع بوده و غزل را خوب می گفته است، و در ص ۶۰۱ گوید: مولانا باقی که ظاهراً شاعری دیگر غیر از این شاعر است و او هم از اهل مشهد می باشد، از ایران به هند رفته و در سلک ملازمان میرزا عزیز کوکه

معروف به خان اعظم جای گرفته و شاگرد ضمیری اصفهانی بوده و از او رباعیاتی مانده است.

۳۷۸- باقیای نائینی

او از شعرای مشهور و نامدار عصر خود بوده است، شرح حال و خصوصیات او در اکثر تذکره‌های شاعران و ادیبان فارسی گوی آمده، و همگان در آثار خود از وی به نیکی یاد کرده و خصوصیات وی را شرح داده‌اند، او معاصر جهانگیر تیموری پادشاه هندوستان بوده و وی را مدح گفته است.

عبدالنبی قزوینی در تذکره میخانه گوید: نام آن عزیز باقی است و مولدش از نائین است، در اشعار خود هم باقی و هم باقیایا جابجا به مقتضای وزن سخن تخلص می‌کند، در عراق با حکیم شفائی یار بود و از صحبت آن نادره زمان چاشنی به هم رسانیده بعد از آن بگشت خراسان آمد.

با ملک الشعرای آن ملک میرزا فصیحی و اکثرا در باب تخلص مشهد مقدس و هرات ابیات مرغوب گفت، در سال ۱۰۲۳ به هند آمد و این ضعیف را با او در اجمیر ملاقات واقع شد، جوانی در سن بیست سالگی، علم موسیقی را بغایت خوب می‌دانست.

در آن بلده دلپذیر با اکثر ارباب معانی صحبتها داشت و بوسیله نادره او آن ملک الشعرای دار الامان هندوستان طالب آملی شرف مجالست و سعادت ملازمت نواب نامدار مملکت مدار وزیر اعظم پادشاه فلک قدر خورشید اشتهار میرزا غیاث بک اعتماد الدوله را دریافت.

قصیده‌ای در مدح آن مبارک وزیر همایون مشیر گفته بدو گذرانیده صله‌ای فرا خور مداحی خویش یافت بعد از آن از اجمیر به دکن رفته داخل بساط شاهزاده مکرم سلطان خرم گردید به قرب دو سال در خدمت آن شاهزاده بلند اقبال ماند بعد از آن ترک

جاگیر کرده به تجارت مشغول گشت.

این ضعیف را بار دیگر در سال ۱۰۲۸ با وی در بلده پتنه ملاقات واقع شده در سخنوری بغایت پیش آمده و در موسیقی بی نهایت خوب شده بود و دانستن راک هندی را به مرتبه نیکو و تتبع کرده که کم کسی از نغمه سنجان هند که زبان و ادبیات ایشان است.

برابر به او می داند و می فهمد و به روش هند تصنیفات دلپذیر ترتیب داده و به طرز عراق نیز نقشهای بی نظیر در اندک ایامی در این جزو زمان مصنفات او شهرت یافت، رساله ای در علم موسیقی ترتیب داده که تالغایت کسی به این خوبی مرتب ساخته، در این سال از پتنه به بنارس رفته در آنجا متوطن شد.

نگارنده گوید:

باقیای نائینی بعد از مدتی اقامت در هندوستان به ایران مراجعت کرد و پس از چندی بار دیگر به هند برگشت و در شهر بنارس اقامت گزید و در همان شهر درگذشت، برای اطلاع از حالات و خصوصیات این شاعر به تعلیقات تذکره میخانه که توسط گلچین معانی در شرح حال او نوشته شده مراجعه شود، او درباره نائین گوید:

حبذا خاک خطه نائین	که بود توتیای چشم یقین
رو سفیدی عالم از خاکش	زیب ایام طینت پاکش
مردمش هم چو مردم دیده	در همه دیده ها پسندیده
فخر بر جمله جهان دارد	در زمین قدر آسمان دارد

او در آخر عمر ابیاتی گفته بود و این بیت از آن اشعار است:

در بنارس باقیای باقی نماند آن قدح بشکست و آن ساقی نماند

۳۷۹- بجیر بن وقاء صریمی

او یکی از امراء مسلمانان در خراسان بود، هنگامی که بین عمال عبدالله بن زبیر

و عبدالملک بن مروان در خراسان جنگ بود، از وی نام برده شده است، بلاذری در فتوح البلدان گوید: گروهی از بنی تمیم به طرف هرات حرکت کردند و در آنجا به جنگ پرداختند در این میان مردی از بنی تمیم در آنجا کشته شد.

بعد از این جریان بنی تمیم با هم مشورت کردند و تصمیم گرفتند به طرف طوس بروند و در قلعه آنجا متحصن شوند، در این هنگام بجیر بن وقاء صمیمی با گروهی به طوس رفتند و در آنجا متحصن شدند، بعد از آن که شرائط مساعد شد طوس را رها کرده و به نیشابور رهسپار شدند و با ابن خازم که از طرف عبدالله بن زبیر به خراسان آمده بود به جنگ برخاستند.

۳۸۰- بدرآ مشهدی

او از علماء و فضلاء مشهد مقدس بوده است، علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن ۱۲ گوید: میرزا بدرآ از علماء مشهد مقدس و از صاحبان فکر و اندیشه بود، او از سادات رضوی مشهد و از صالحان و زاهدان بشمار می رفت، او رساله مبسوطی در موضوع نماز جماعت و فضائل و احکام آن تألیف کرده است.

در الذریعه گوید: رساله در نماز جمعه و فضائل و احکام آن از سید فاضل میرزا بدرآ ساکن مشهد خراسان، شیخ عبدالنبی در کتاب تتمیم الامل در شرح حال میرزا بدرآ از آن یاد می کند و گوید: او از سادات خراسان می باشد.

در نجوم السماء گوید: میرزا بدرآ معروف به آقا میرزا از استادان صاحب تکمله امل الآمل بوده است، و از او نقل می کند که میرزا بدرآ معروف به آقا میرزا عالم و فاضل و استاد من بود، پیش او مبادی احکام، شرح عضدی، و کتاب عقل و توحید کافی را از وی فرا گرفتیم.

مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی به مؤلف کتاب نجوم السماء اعتراض کرده و گوید: مؤلف کتاب تتمیم الامل نزد میرزا بدرآ مشهدی تلمذ نکرده، و استاد او آقا محمد

امین قزوینی معروف به آقا میرزا بوده است، و کلمه میرزا مؤلف نجوم السماء را به اشتباه انداخته و آن دو را به هم در آمیخته است.

۳۸۱- بدرالدین عاملی

او از علماء مشهد مقدس رضوی بوده است در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم شرح حال او آمده است، وی بدرالدین عاملی انصاری فرزند احمد حسینی و در مشهد مقدس از مدرسان بشمار می‌رفته، او از محققان و عالمان عصر خود بود و در فقه، حدیث و ادب تبحر داشت.

او از شاگردان شیخ بهاءالدین عاملی بود و حواشی زیادی بر احادیث مشکله دارد، او رساله اثنا عشریه را که در باب صلاة می‌باشد شرح کرده، این رساله که در سال ۱۰۲۵ نوشته شده به خط او موجود است، او زیده شیخ بهاءالدین را هم شرح کرده و رساله‌ای هم در عمل به خبر واحد تألیف نموده است.

شاگردان او عبارتند از: سید محمد بن علی عاملی و محمد مؤمن بن شاه قاسم سبزواری و مرتضی بن مصطفی تبریزی، محمد مؤمن بسیار از وی تجلیل می‌کند و او را در فنون ادب و فقه و حدیث سرآمد اهل زمانش می‌داند، و او را به عنوان مدرس روضه مبارکه رضویه معرفی می‌کند، بدرالدین عاملی در مشهد درگذشت.

۳۸۲- بدرالدین نقیب

او از علویان و نقیبان طوس بوده و در دوره ایلخانیان دارای مقام و مرتبه و مورد عنایت و توجه قرار داشته است، حافظ ابرو در ذیل جامع از وی یاد کرده و به مناسبت‌هایی از او نام می‌برد، او در حالات شهزاده یساور که با امیرحسین از امراء سلطان ابوسعید در حال جنگ بود گوید:

شهزاده یساور به مشهد رسید در یک فرسنگی به صحرائی فرود آمد نقیب مشهد

امیر بدرالدین با جمعی سادات ساوری مختصر ترتیب داده پیش رفتند و شهزاده یساور را خبری چند موخس رسیده بود، بعضی از لشکریها که در عقب بودند و بعضی از لشکریان هرات بادغیس را غارت کردند.

در آن روز سادات مشهد پیش آمدند شهزاده یساور در غایت غضب بود سادات سلام کردند سر بالا نکرد و جواب نداد، از نماز پیشین تا نماز دیگر این جماعت بر پای ایستاده بودند و هیچکس را مجال سخن نبود آخر که سر برآورد این مقدار گفت که لشکر را تغار می باید و از برای مطبخ گوسفند فربه؟!

امیر بدرالدین نقیب مشهد گفت: منت داریم و ترتیب سازیم محصلان تعیین فرمایند که بزودی ساخته شود، سیصد کس را به جهت تحصیل این وجوهات مقرر فرمودند که به مشهد بروند و پانصد سر گوسفند و سیصد خروار آرد و پانصد خروار جو با مایحتاج دیگر ترتیب گردانیده از عقب شهزاده برسانند.

شهزاده یساور به جانب جام کوچ فرمود، نقیب مشهد این جماعت را همراه خود به مشهد برد و هر ده تن را به وثاقی فرود آورد و دگر مردم لشکری که به جهت سودا و معامله خود همراه این جماعت به مشهد در آمدند در آن دو سه روز دروازه گشاده بود. هر کس از لشکر یساور در آمد او را بگرفتند و مجموع را به قتل آوردند، چنانچه بعد از چند روز که امیرحسین برسد امیر بدرالدین نقیب از اسب و سلاح این جماعت پیش کش سنگین پیش امیرحسین برد، امیرحسین نقیب مشهد را بدین جهت تربیت بسیار فرمود، و امیرحسین مدتی در طوس و رادکان توقف نمود.

نگارنده گوید:

سید بدرالدین نقیب طوس چنانکه از زندگیش پیداست از شخصیت های بزرگ عصر خود بوده و در ترویج مذهب تشیع کوشش می کرده، او خود را به پادشاهان ایلخانی نزدیک کرد و موجب شد تا آنان را به مذهب شیعه نزدیک کند، مذهب اهل بیت علیهم السلام را از انزوا خارج نماید.

این بدرالدین ظاهراً در دهکده میامی مشهد مقدس در کنار مزار امام زاده یحیی بن حسین ذی الدمه در گذشته و آنجا به خاک سپرده شده است، مزار میامی که ما در فصل مزارات این کتاب در جزء اول از آن یاد کردیم، از مزارات قدیمی ناحیه طوس می باشد. من در سال ۱۳۴۵ به آن منطقه رفتم و در آنجا به تحقیق پرداختم، تعدادی از قبور باستانی در کنار آن مزار بود و از سنگ نوشته ها معلوم بود که گروهی از بزرگان و سادات طوس در آنجا دفن شده اند، و این خود حاکی از این بود که این مزار از قدیم مورد توجه بوده است.

از سال ۱۳۵۰ شمسی اداره اوقاف خراسان مشغول بازسازی این مزار شد و چند نفر مشهدی را به عنوان هیئت امناء مزار امام زاده یحیی برگزید، هیئت امناء شروع به تخریب اطراف امام زاده نمود، و هر چه آثار تاریخی بود از بین برد، آنها ماشین های بزرگ را آوردند و بلندی ها را هموار کردند.

روزی در اطراف زیارتگاه می گشتم سنگی را در پشت دیوارهای محوطه در وسط بیابان مشاهده کردم، نزدیک رفتم دیدم سنگ قبری است که از وسط به دو نیم شده است معلوم شد که این سنگ را از روی قبری برداشته اند و به اینجا آورده اند.

نزدیک رفتم دیدم خطی بر روی سنگ نوشته شده و عبارت «همان بدر افتاد» در آن حجاری شده است معلوم شد این عبارت دنباله یک بیت است که درباره وفات صاحب قبری که این سنگ روی آن بوده حجاری شده و این عبارت «همان بدر افتاد» تاریخ سال فوت صاحب قبر بوده است.

نگارنده احتمال می دهد این سنگ نشانی از همین بدرالدین نقیب طوس باشد و عبارت «همان بدر افتاد» که تاریخ ۷۸۸ را نشان می دهد تاریخ درگذشت او باشد، و این قبر پس از هفتصد سال ویران گردید و سنگ آن هم در بیابان رها شد.

این سید بدرالدین ظاهراً پدر امیر سلطان محمد نقیب طوس بوده که در سال ۸۲۳ در مشهد درگذشت و قبرش اکنون در مشهد به عنوان گنبد خشتی در محله نوقان

قدیم کنار خیابان طبرسی مشهور می‌باشد، و ما درباره این امیر سید محمد در فصل مزارات مشهد مشروحاً بحث کرده‌ایم، والله اعلم.

۳۸۳- بدیع رضوی

او در زمان صفویه متولی بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام بوده است، مرحوم مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: مورخان تصریح کرده‌اند هنگامیکه شاه عباس ثانی در تهران اقامت داشت خبر فوت میرزا محمد باقر رضوی متولی روضه رضویه را شنید، و میرزا بدیع فرزند میرزا ابوطالب را به تولیت آستان مقدس برگزید. مدرس رضوی گوید: در نسخه‌ای از کتاب کشف الغمه علی بن عیسی اربلی که برای این سید جلیل نوشته شده و تاریخ کتاب سال ۱۰۷۵ می‌باشد از او به عنوان بدیع الزمان نقیب رضوی متولی یاد شده است او گوید: در کتابی به نام پنجه آفتاب، از میرزا بدیع به عنوان متولی روضه مطهره رضوی یاد شده و تاریخ تحریر کتاب سال ۱۰۸۸ می‌باشد.

در کتاب عباسنامه هم آمده: میرزا بدیع کلاتر مشهد مقدس که از اجله سادات رضوی است، در عوض میرزا باقر متولی آن جا که واصل رحمت ایزدی گشته بود رتبه تولیت سرکار حضرت امام ثامن ضامن یافت، و در وقایع السنین گوید: در سال ۱۰۷۳ تولیت را به میرزا بدیع رضوی دادند و او چهار سال تولیت کرد.

۳۸۴- بدیع الزمان میرزا

او یکی از احفاد فتحعلی شاه قاجار بود که همراه عباس میرزا ولیعهد به خراسان رهسپار شد و مدتی با وی در کارها شرکت داشت، بدیع الزمان میرزا مدتی هم در استرآباد حاکم بود، و در آن جا با شورشیانی که از طرف روسیه تزاری تحریک می‌شدند جنگید و آنان را سرکوب کرد.

او بعد از فوت فتحعلی شاه با سلطنت محمد شاه مخالفت نمود، از این رو دستگیر و به اردبیل تبعید گردید، و بعد از مدتی از زندان فرار کرد و به روسیه رفت، داستان دستگیری و تبعیدی آنها بسیار طولانی است جویندگان باید به کتابهای تاریخی عصر قاجاریه و رجال مهدی بامداد مراجعه کنند.

۳۸۵- بدیع الملک میرزا

او فرزند امام قلی میرزا عماد الدوله بود، وی در کردستان و کرمانشاه مدت ها حکومت می کرد و مدتی هم در یزد حاکم بود، در کتاب وقایع خاوران آمده که بدیع الملک میرزا حشمت السلطنه در سال ۱۳۰۲ شمسی به جای جعفر قلی خان سردار اسعد به عنوان استاندار خراسان به مشهد آمد، و تا سال ۱۳۰۳ در این سمت بود.

۳۸۶- بدیع مشهدی

وی از علماء مشهد مقدس بوده است و آثاری هم دارد، علامه تهرانی رضوان الله علیه در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم گوید: بدیع مشهدی فرزند آقا محمد شریف نزد پدرش علوم و معارف را فراگرفت و هم چنین در نزد رفیع گیلانی هم تلمذ کرد.

از آثار او حاشیه ای است که بر الهیات تجرید، نوشته و آن را به خط خود پایان داده است و از خود به عنوان محمد بدیع بن محمد شریف مشهدی یاد می کند، من نسخه ای از این کتاب را در میان کتب وقفی نوروز علی بسطامی دیدم و مهر او «یا بدیع السماوات و الارض» بوده است.

۳۸۷- برون سلطان

او در زمان شاه طهماسب صفوی حاکم مشهد مقدس بود، در زمان حکومت وی

میان دو قبیله بزرگ تکلو و استاجلو درگیری پیدا شد، در این منازعات و کشمکشها برون سلطان کشته شد، و مشهد مقدس دچار اختلال گردید و بی‌نظمی در این شهر مقدس پدید آمد.

در این هنگام که مشهد رضوی بدون حاکم و امیر مانده بود عبیدالله خان ازبک موقع را مغتنم شمرد و با لشکری از جیحون عبور کرد و به مرو آمد، او از مرو به طرف مشهد مقدس رهسپار شد و این شهر را محاصره کرد، بعد از چند روز مشهد را تصرف نمود و حاکمی از طرف خود در آن جا نصب کرد.

خبر تصرف مشهد مقدس به شاه طهماسب رسید، او با لشکری انبوه به طرف خراسان حرکت کرد و با ازبک‌ها که بخش وسیعی از خراسان را گرفته بودند وارد جنگ شد، امراء قزلباش و جنگجویان صفوی مقاومت کردند و ازبک‌ها را از شهرهای خراسان بیرون راندند.

۳۸۸- برهان الدین مشهدی

او از ادباء و شعراء مشهد مقدس بود، صبا در تذکره روز روشن گوید: مولانا سید برهان الدین مشهدی که در هرات به تحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخته مدتی در آن جا اقامت داشت، پایان عمر نابینا گردیده به وطن خود شتافته و در سال ۹۱۹، از قید آب و گل نجات یافت، او قصائد غراور سائل قوافی و صنایع و بدایع برهان فضیلت خود گذاشت از اوست:

به حمدالله که شد حاصل جهان را رونق کامل

ز فر رافت شامل ز عدل خسرو عادل

شه غازی که در هیجا چو شد پیدا هزبر آسا

شوند از بیم او اعدا چو روبه خائف و بیدل

سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان

که نام رستم دستان ز دستانش شده باطل

۳۸۹- باوردی حاکم طوس

او در زمان سامانیان حاکم طوس بوده است، شیخ ابوجعفر صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام در باب برکات قبر مطهر آن حضرت حدیث شماره ۲ از ابوطالب حسین بن عبدالله طائی روایت می‌کند که از ابومنصور عبدالرزق شنیدم به باوردی حاکم طوس می‌گفت:

آیا فرزندی داری؟ گفت: خیر فرزندی ندارم، ابومنصور گفت چرا به مشهد رضا نمی‌روی و از خداوند فرزندی طلب نمی‌کنی، من در آن مشهد چیزهایی از خداوند خواستم و به آنها رسیدم، باوردی گوید: من به مشهد رضا علیه السلام رفتم و در آن جا از خداوند خواستم فرزندی به من عنایت کند.

خداوند به برکت آن مشهد فرزندی به من عنایت فرمود، من نزد ابومنصور عبدالرزاق رفتم و گفتم: به مشهد رفتم و از خداوند فرزندی خواستم، خداوند هم یک فرزند پسر به من عنایت فرمود، ابومنصور به من احترام گذاشت و هدایایی به من بخشید.

۳۹۰- بایسنغر میرزا

او فرزند شاهرخ از بطن گوهرشاد آغا بانی مسجد جامع گوهرشاد بود، بایسنغر میرزا از هنرمندان و خطاطان عصر خود بوده و آثارش هنوز در جهان می‌درخشد، کتیبه زیبای او در حاشیه ایوان مقصوره مسجد جامع گوهرشاد چون نگینی می‌درخشد و همه هنرمندان را به طرف خود می‌کشانند، شرح حال این شاهزاده هنرمند در تذکره‌ها و کتب تاریخی آمده است.

قاضی میراحمد منشی در گلستان هنر گوید: نواب میرزا بایسنفر ولد میرزا شاهرخ به غایت خوش نوشته، استاد عصر بوده و تعلیم خط از مولانا شمس گرفته و مولانا شمس در خدمت میرزا می بوده و بایسنفری بدان مناسبت در اسم می نوشته. کتابه های پیش طاق عمارت مسجد جامع مشهد مقدس که والده ماجده او گوهرشاد بیگم ساخته به خط اوست و اسم خود نوشته که کتبه بایسنفر بن شاهرخ بن امیر تیمور گورکان و کتابه بعض عمارات سبزوار نیز به خط اوست.

تولد بایسنفر

خواند میر در کتاب حبیب السیر گوید: در شهر سنه ۷۹۹ شاهرخ میرزا از طرف پدر به ولایت خراسان منصوب گردید و تا فیروزکوه ری به وی تعلق گرفت او در شعبان آن سال از آب آمویه گذشت و به جانب هرات توجه فرمود و باغ زاغان را نشیمن همای چتر همایون فال ساخت و در شب جمعه ۲۱ ذی حجه ۷۹۹ ولدی رشید متولد گشته موسوم به بایسنفر گردید.

وساطت بایسنفر از میرزا بایقرا

میرزا بایقرا که یکی از شاهزادگان تیموری بود در شیراز بر ضد شاهرخ قیام کرد، شاهرخ به طرف او لشکر کشید، بایقرا سراسیمه شد و قاصدی به نام امیر ابوسعید نزد بایسنفر فرستاد و التماس نمود که شاهرخ از وی در گذرد و او را مورد عفو قرار دهد قاصد نزد بایسنفر رفت و جریان را به او گفت.

خواند میر در حبیب السیر گوید: میرزا بایسنفر نسبت به آن شاهزاده وافر تهور محبت بسیار داشت متقبل این شده فی الحال امیر ابوسعید را به بارگاه برد و زبان شفاعت برگشاد و میرزا شاهرخ بهادر به ملاحظه خاطر میرزا بایسنفر رقم عفو بر جریده جریمه میرزا بایقرا کشید.

بایسنغر در مسند امارت دیوان

هنگامی که شاهرخ همه مخالفان را سرکوب کرد و در مسند سلطنت استقرار یافت مسند امارت دیوان را به فرزندش بایسنغر داد، خواند میر می نویسد: مسند امارت را به وجود شریف غیاث السلطنه و الدین میرزا بایسنغر بیاراست اشارت علیه صدور یافت که آن نوباوه باغ پادشاهی هر روز در دیوان نشسته قضایای فرق برایا به نهج عدالت به فیصل رساند.

مضمون همایون «فاحکم بین الناس بالحق» را منظور داشته داد مظلوم از ظالم بستاند، میرزا بایسنغر به موجب فرموده پدر عمل نموده از رشحات سحاب معدلتش ریاض دین و دولت نظارت از سر گرفت و از لمعات انوار مرحمتش نهال ملک و ملت به تازگی صفت حضرت پذیرفت.

بایسنغر و سید فخرالدین

سید فخرالدین یکی از وزیران شاهرخ بود وی متهم به اختلاس از بیت المال گردید او را نزد دیوانیان بردند و بندی گران بر پای او نهادند، و بدست محصلان دادند کار سید فخرالدین به اضطراب انجامید، او عریضه‌ای برای بایسنغر فرستاد و از او خاست به خاطر حضرت رسول ﷺ از او در گذرد.

بایسنغر در جواب او گفت: که هیچ شک نیست که روح مطهر حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه با این افعال نکوهیده ناپسندیده که از سید فخرالدین صدور یافته راضی نیست و آنچه به او می‌رسد نتیجه کردار ناهموار اوست، سید فخرالدین از این پاسخ ناراحت گردید و از بایسنغر ناامید شد.

سید فخرالدین متوسل به گوهرشاد شد و از او شفاعت خواست، گوهرشاد از تضرع و ناله‌های سید فخرالدین ناراحت شد و تحت تأثیر قرار گرفت، او برای فرزندش

بایسنغر پیام داد که به حال سید برسد، بایسنغر طبق درخواست مادر دستور داد بند از پای سید فخرالدین بردارند ولی اموال غارت شده را از وی بگیرند و او هم بطور اقساط مال را پرداخت.

بایسنغر و شاه قاسم انوار

یکی از روزها شاهرخ در مسجد هرات برای اداء نماز حضور پیدا کرده بود بعد از اقامه نماز شاهرخ به طرف محل اقامت خود می‌رفت، در این هنگام مردی به نام احمد خود را به شاه رسانید و نامه‌ی در دست داشت و اظهار شکایت می‌کرد شاهرخ دستور داد نامه او را بخوانند و به خواسته‌های او برسند.

هنگامی که نزدیکان شاهرخ مشغول خواندن نامه او بودند، او خود را به شاهرخ رسانید و کاردی بر شکم او فرود آورد، ملازمان شاهرخ او را گرفتند و کشتند زخم کاری نبود و شاهرخ جان سالم بدر برد، خبر به بایسنغر دادند که احمد لرضارب پدرت با شاه قاسم انوار ارتباط داشته است.

بایسنغر دستور داد که شاه قاسم دیگر در خراسان نباشد، او را به ماوراءالنهر تبعید کردند، شاه قاسم به سمرقند رفت و میرزا الغ بک گورکان مقدم او را گرمی داشت و لوازم تعظیم و تکریم به جای آورد شاه قاسم در این مورد غزلی گفته که مطلعش این است:

نمی‌دانم چه افتاد است قسمت از قدر ما را

کزین درگاه میرانند دائم در به در ما را

درگذشت بایسنغر

در حبیب السیر مذکور است: میرزا بایسنغر پادشاهی بود جامع محاسن شمایل و حاوی انواع مکارم و فضائل، با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت اقبال به

مجالست ارباب علم و کمال بغایت راغب و مایل می‌بود، و در تعظیم و تبجیل اصحاب فضل و هنر در هیچ وقتی اهمال و اغفال نمی‌نمود.

خردمندان کامل از اطراف و اکناف ایران و توران به هرات آمدند و در آستان مکرمت آشیانش مجتمع می‌بودند آن شاهزاده عالی شأن در تربیت و رعایت تمامی آن طائفه گرامی کوشیده همه را به وفور انعام و احسان مسرور و شادمان می‌ساخت و هر کس از خوشنویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان در کار خویش ترقی می‌کرد به همگی همت به حالش می‌پرداخت.

آن خسرو حشمت آئین در صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنه ۸۳۷، از عالم فانی به جهان جاودانی منزل گزید چون حضرت خاقان سعید از این حادثه آگاهی یافت در غایت اندوه و حسرت از باغ زاغان به باغ سفید که مسکن شاهزاده مرحوم بود شتافت و بعد از تقدیم شرائط تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین علیه السلام نیم شب هم در آن باغ بر نعش مغفرت مآب نماز گذاردند.

حضرت خاقانی هم آنجا توقف نموده امراء عظام و اکابر ایام تابوت را بر داشتند و به مدرسه شریفه مهد علیا گوهرشاد آغا برده به خاک سپردند و در آن روز جمیع امراء و وزراء و سادات و علماء و عامه و رعایا و کافه برایا لباس کبود و سیاه پوشیدند عمر او در هنگام وفات ۳۷ سال و چهار ماه بود.

۳۹۱- بشیر بن لیث

او برادر رافع بن لیث بود که در سمرقند قیام کرده بود و گروهی پیرامون او جمع شده بودند، هارون رشید در رقه به سر می‌برد و از این جریان آگاه گردید، رقه شهری در ساحل فرات است و اکنون در سوریه می‌باشد و یکی از مناطق خوش آب و هواست هارون سالی چند بار به این شهر خوش آب و هوا می‌رفت و در آنجا به عیش و عشرت و خوشگذرانی می‌پرداخت.

او در رقه شنید که رافع بن لیث در ماوراء النهر قیام کرده و منطقه را تهدید می‌کند، هارون مضطرب شد و تصمیم گرفت به طرف خراسان لشکرکشی کند، او از رقه به بغداد آمد و برای سرکوبی رافع بن لیث عازم خراسان شد، هارون در حالی که بیمار بود به این مسافرت طولانی تن در داد، زیرا بیم آن را داشت که کارگزاران او اهمال کنند و کار از دستش خارج گردد.

هارون که عازم سمرقند بود در سر راه خود وارد طوس شد، در این شهر بیماری او شدت پیدا کرد و از حرکت باز ماند، در آخرین ساعات زندگانی او بشیر بن لیث برادر رافع بن لیث را نزد او آوردند، هارون هنگامی که او را دید و آخرین دقائق عمرش را سپری می‌کرده اشاره کرد او را بکشید.

جلادان او حاضر شدند و بشیر را که اسیر شده بود جلو هارون آوردند، و او را در مقابل خلیفه پاره پاره کردند، هنگامی که بشیر جان داد هارون هم از شدت بیماری بی‌هوش گردید، هارون و بشیر که دشمن همدیگر بودند در یک لحظه جان سپردند و مردم هم مجلس را ترک گفتند.

۳۹۲- بکر بن محمد طوسی

ابن تغری بردی در کتاب النجوم الزاهرة گوید: او از استادان ابوالقاسم قشیری بوده است، او در نزد بکر بن محمد طوسی فقه آموخته است، ولی در مصادر او را ابوبکر محمد بن بکر طوسی نوشته‌اند، و ما در عنوان محمد بن بکر طوسی در این باره تحقیق خواهیم کرد.

۳۹۳- بکر بن معتمر در طوس

او از کارگزاران بنی عباس و هارون رشید بود، و بعد از حرکت هارون به طرف خراسان با امین کار می‌کرد و از محارم او بشمار می‌رفت، ابن اثیر جزری در کامل

التواریخ گوید: هنگامی که هارون عازم خراسان بود برای دو فرزندش امین و مأمون از مردم بیعت گرفت و مقرر داشت پس از وی نخست امین خلیفه باشد و بعد از آن مأمون. بعد از اینکه هارون به طرف خراسان رفت امین از این جهت ناراحت گردید و به خلافت برادرش مأمون رضایت نمی داد، امین اطلاع پیدا کرد که پدرش بیمار است و احتمال مرگش می رود، او بشر بن معتمر را نزد خود فرا خواند و نامه‌هایی را به او داد، و گفت: این نامه‌ها را به هیچ کس نشان نمی دهی اگرچه خواستند تو را بکشند.

بعد از اینکه پدرم درگذشت نامه‌ها را به صاحبان آنها بدهید، این نامه را در پایه‌های صندوقهای آشپزخانه به طرز ماهرانه‌ای جاسازی کردند که کسی متوجه آنها نشود، بکر بن معتمر به طرف خراسان حرکت کرد و در طوس به هارون رسید، هارون از او پرسید برای چه به اینجا آمده‌ای گفت: امین مرا فرستاده تا خبر سلامتی شما را برای او ببرم.

هارون پرسید آیا نامه‌ای از امین داری گفت: خیر، دستور داد او را بازرسی کردند ولی نامه‌ای در نزد او پیدا نکردند، هارون گفت: او را بزنی تا اقرار کند، او اقرار نکرد، بعد از این فرمان داد او را در زنجیر بکشید و به زندان بیفکنید، و بعد به فضل بن ربیع وزیرش امر کرد از او بازجوئی کنید تا اقرار کند و حقایق را فاش سازد.

او اقرار نکرد و زبان به حقیقت نگشود، در این هنگام هارون از شدت مرض بی‌هوش شد، زنان فریاد برآوردند، فضل بن ربیع از کشتن بکر منصرف گردید و به طرف رشید رفت، هارون اندکی به هوش آمد ولی بسیار ضعیف بود، فضل به هارون پرداخت و از بکر بن معتمر فراموش کرد و هارون هم درگذشت.

بکر بن معتمر نامه‌ای برای فضل بن ربیع نوشت و گفت: در کارها شتاب نداشته باش، من کارهایی با شما دارم که باید از آنها اطلاع داشته باشی، فضل او را احضار کرد و گفت: هارون درگذشت، بکر بن معتمر هنگامی که یقین کرد هارون فوت کرده است مأموریت خود را فاش کرد و نامه‌های امین را در آورد و به فضل بن ربیع داد.

امین در این نامه‌ها به مأمون و برادرش مؤتمن و فضل بن سهل دستور هائی داده بود، و همه کارگذاران و امیرانی را که همراه هارون بودند در پست‌های خود ابقاء کرده بود، و دستور داده بود که همه از فضل اطاعت کنند و هرچه او می‌گوید بکار بندند، لذا فضل بن ربیع با همه مأموران و کارگذاران مأمون را در خراسان تنها گذاردند و خود به طرف بغداد رهسپار شدند.

هنگام فوت هارون در طوس، مأمون در مرو بود، او هم ابتداء در نظر داشت با این گروه به طرف بغداد حرکت کند، ولی فضل بن سهل نوبختی وزیر مأمون او را از حرکت به سوی بغداد باز داشت و وعده هرگونه مساعدت به او داد، مأمون هم در خراسان ماند و حوادث بعد پیش آمد.

۳۹۴- بکمز طیب

او از طبای دوره ناصرالدین شاه بوده است و در تهران طبابت می‌کرده، مهدی بامداد در رجال ایران گوید: بکمز پزشکی بود از ارامنه اسلامبول به ایران آمده مسلمان شد و نام خود را محمدحسن گذاشت و در تهران به شغل طبابت اشتغال داشت، او در سال ۱۳۰۵ قمری از طرف ناصرالدین شاه ملقب به عماد الاطباء گردید و از پزشکان خاص او شد.

در سال ۱۳۰۸ قمری که فتحعلی خان صاحب دیوان استاندار خراسان و متولی باشی آستان قدس رضوی گردید بکمز با وی به خراسان رفت، ولی در آنجا زیاد توقف نکرد و بار دیگر به تهران بازگشت و جزء طبای خاص شاه گردید.

۳۹۵- بمان علی

او یکی از عالمان، ادیبان و واعظان مشهد مقدس بوده، و در این شهر منبر و عظ و خطابه داشته است، محقق عالی مقام آقای مهدی محقق که از احفاد این عالم جلیل

القدر است جزوه‌ای درباره او نگاشته و در سال ۱۳۶۸ به چاپ رسانیده و ما اکنون نوشته‌های او را در اینجا نقل می‌کنیم:

آقای محقق گوید: جد پدری بنده مرحوم حاج ملا بمانعلی محقق اصلاً اهل دامغان بود و سالیان دراز در جوار حضرت ثامن الائمه المعصومین علیه آلاف التحية والسلام به وعظ و تذکیر و ذکر مصائب آل البيت اشتغال داشت.

از آن مرحوم دفتری باقی مانده که حاوی مطالب منبری و اشعار عربی و فارسی است و از آن جمله قصیده‌ای به زبان عربی که در سال ۱۳۰۹ و قصیده‌ای دیگر به زبان فارسی که در سال ۱۳۱۷ هجری قمری سروده شده است.

مرحوم حاج شیخ عباسعلی محقق خراسانی متوفی سال ۱۳۴۲ شمسی نقل می‌فرمود که مضموم و محتوای قصیده عربی چنان گویای عزا و ماتم آن بزرگوار بود که در هنگام عزاداری آن حضرت اهل منبر برخی از ابیات آن را با لحنی سوزناک که مناسب با وزن این قصیده بود می‌خواندند.

چون تک بیت‌های این قصیده در خاطره‌ها باقی مانده چنانکه هنوز برخی از وعاظ و منبریان مشهد آن را با صوتی بسیار حزین می‌خوانند ولی تمام قصیده در جانی ثبت نشده است، مناسب دیده شد که همه قصیده را در یکجا بیاورد و آن را به سومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، که در یازدهم ذی قعدة ۱۴۰۹ هجری قمری تشکیل می‌شود و اختصاص به زندگانی و آثار و فضائل و مناقب حضرت موسی بن جعفر علیه السلام دارد تقدیم کند، خوانندگان ارجمند می‌توانند این قصیده را به سایر مراثی آن حضرت که به اهتمام آقای حاج شیخ عزیزالله عطاردی فراهم آمد و در صفحه ۲۱۷-۳۱۳ جلد اول مسند الامام الکاظم علیه السلام منتشر گشته است اضافه نمایند.

قصیده فارسی هر چند در استواری به پایه قصیده عربی نمی‌رسد ولی از آن جهت که حامل همه مطالبی است که در قصیده عربی آمده و گویای مناقب و مصائب حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است برای استفاده فارسی زبانان چاپ گردید، باشد که

موجب دعای خیر از برای گوینده آن گردد.

قصیده در مصائب امام کاظم علیہ السلام

عجبا لحلم الواحد القهار
کیف القرار لأرضه و سمانه
لهفی لموسی کاظم بن الصادق
امر اللعین بن اللعین بأخذه
جرّوه قسرا عن مدینه جده
یدعو بقلب مکمد یا جدّنا
یا جدّنا ماذا جرى من امة
فاقيم بين یدی رشید کافر
شتم الرشید لکفره و لبغیه
أسقى لظلم حلّ عن بغی علی
قد اسجنوه مقیداً و مصفّدا
و تراه فی قعر السجون معذباً
ایّامه مثل اللیالی مظلّم
سهر اللیالی بالعبادة کلّها
یا للمکبّل فی الحديد مرضّضا
أوّه لظلم السندی بن الشاهک
فبتسع تمرسمه فی داره
فبدت جنازته و أشرق نوره
کالعرش حمل فوق أربع حامل
نادی منادیهم نداء مذلة
و اناته فی مهلة الأشرار
و بنو البتول مشرّد و الکفار
شبل التّبی خلیفة الأبرار
غضبا علیه بروضة المختار
حين الصلوة مناجیا للباری
یا للفضیحة من ید الفجّار
فی أهلك الابرار و الأخیار
متحرّ کاشفتاه بالأذکار
سبحان ما أجرى علی الجبار
موسی الحلیم و سید الأبرار
و سجوده مستغرق لنهار
کاللولؤ المکنون قعر بحار
و نجومه دمع کعین الجاری
و بییت یحییها الی الأسحار
اعضاءه بالقیّد و الأزجار
ماذا أحلّ بخیر آل نزار
أحشائه قد او قدت بالنار
عن سجنه کالشمس عند نهار
نور الإله یراه ذو الأبصار
عمّن ترات شرافة و وقار

لیت الجبال تدکدکت من رزئه	یا لیت ما الدنیا بدار قرار
یا سید المحبوب عبدک راجیا	عفو الذنوب صفاره و کبار
أرجو بلطفک راحة فی شدة	حین المنیة أنشبت أظفار

در توسل به امام کاظم علیه السلام گوید:

گر ببینی آستان حضرت موسی بن جعفر
 عرش بینی گشته خم از رنبت موسی بن جعفر
 خلقت افلاک را حق کرد در روز نخستین
 تا که باشد آیتی از شوکت موسی بن جعفر
 گر نبودی ذات پاکش کی زمین کی آسمان شد
 خلقت عالم طفیل خلقت موسی بن جعفر
 توبه آدم قبول افتاد در درگاه یزدان
 آن زمان کو کرد شکر نعمت موسی بن جعفر
 خلعت خلت خلیل الله پوشید از خدایش
 چون که بوسید آستان خلت موسی بن جعفر
 آن ید بیضا که از موسی بن عمران گشت ظاهر
 پرتوی بود از نمای طلعت موسی بن جعفر
 مصطفی را قاب قوسین بودیش معراج رفعت
 کمتر از معراج نبود رفعت موسی بن جعفر
 بود در معراج راز مصطفی با ذات یزدان
 بود زندان را ز یزدان خصلت موسی بن جعفر
 بس ستایش کرد یزدان را در آن زندان که کردی
 اکتساب نور خود از صورت موسی بن جعفر

کنج زندان گنج امکان روز و شب در طاعت حق
 قدسیان مبهوت راز و صحبت موسی بن جعفر
 کنده در پا سر به سجده قعر زندان کنج عزلت
 انبیا هرگز نجستی عزلت موسی بن جعفر
 روز و شب با آن نقاقت غرق دریای عبادت
 راز یزدان چشم گریان لذت موسی بن جعفر
 با چنین زنجیر و زندان ظلم بی پایان ز عدوان
 کس نکردی یک زمانی رفقت موسی بن جعفر
 زهر قاتل داد هارون آخر آن دور از وطن را
 سوخت جان شیعیان از حسرت موسی بن جعفر
 گشت چندان کارگر بر قلب و چشم نازنینش
 برتر از سرو چمن شد حضرت موسی بن جعفر
 وقت مردن کنده در پا قعر زندان خاک بستر
 هیچ زندانی ندیدی کربت موسی بن جعفر
 چار حمال آمد و برداشت آن عرش آفرین را
 لرزه بر عرش اوفتاد از غربت موسی بن جعفر
 زشت خوئی زد ندائی همره نعش شریفش
 بعد مردن خواست سازد خفت موسی بن جعفر
 ناله وا غربتا تا حشر بر افلاک بر شد
 گوش بگشا بشنوی از تربت موسی بن جعفر
 رستگاری وقت مرگ و قبر و حشرت گر بخواهی
 سعی کن اندر عزا و مدحت موسی بن جعفر

در ستایش امام رضا علیه السلام گوید:

ای شهنشاه خراسان شه معبود صفات

به طفیل تو فلک گشت و زمین یافت ثبات

خوشر از سلطنت و زندگی جاوید است

دادن جان به سرکوی تو هنگام ممات

خاک کوی تو و زیر قدم زائر تو

بهر از زندگی خضر و از آن آب حیات

خاک کوی تو شوم خوش که نجویند مرا

جز کف مقدم زوار تو یوم العرصات

منشی دفترت از صبح ازل تابابد

قدسیانند نویسنده برات حسنات

شرط توحید توئی کس نرود سوی بهشت

تا نباشد به کفش دوز حساب از تو برات

غرقه بحر گناهیم و نداریم امید

جز به لطف تو که ما را دهد از لجه نجات

کی پسندی که به من اهل جهنم گویند

کای بهشتی ز چه گشتی تو ز اهل درکات

ذره خاک درت توشه قبر است مرا

که تن پر گنهم را کشد اعلی درجات

۳۹۶- بوداق خان

او در سال ۱۰۰۷ حاکم مشهد مقدس بوده، ملک شاه حسین سیستانی در احیاء

الملوک گوید: من در جام به اردوی شاهی رسیدم، و بعد عازم مشهد مقدس شدم، شاه

عباس هم در آن هنگام در النگ رادکان بسر می‌برد، من در حالی که بیمار بودم به مشهد مقدس رسیدم، ولی پس از مدتی بیماریم بهبود یافت. ولی بار دیگر تب کردم و بیماریم عود کرد، و این بیماری دو ماه طول کشید، و شاه عباس برایم طبیب فرستاد و مرا معالجه نمود، در این هنگام بوداق خان حاکم مشهد از طرف شاه نزد من آمد و برایم خلعت و اسب آورد و فرمان حکومت قندهار را هم برای من صادر فرمود و من به طرف قندهار رفتم.

۳۹۷- بهاء الدین قاری

او از علماء عصر صفویه و نام او محمد بن محمد بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: ظاهراً او بهاء الدین محمد شیرازی مقیم مشهد رضوی است، او کتاب وقوف سجاوندی را تحریر کرده و در سال ۱۰۶۰ کتابت آن را پایان داده است و کتابی نیز به نام «الوقف والوصل» از تألیفات محمد بن محمد زندوی بخاری را کتابت نموده و من این کتاب‌ها را به خط او دیده‌ام.

۳۹۸- بهاء الملک

او از کارگزاران سلطان محمد خوارزمشاه بود، خواجه عظاملک در تاریخ جهانگشا گوید: سلطان محمد انار الله برهانه چون مجیر الملک شرف الدین مظفر را سبب جریمتی که عمش اقتراف کرده بود از حکومت و وزارت معزول کرد و آن منصب را به پسر نجیب الدین قصه‌دار که به بهاء الملک موسوم شده بود مفوض و مجیر الملک ملازم سلطان بود تا وقتی که سلطان منهزم از ترمذ روان شد.

مغولان پس از هزیمت سلطان محمد از ترمذ در تعقیب او روان شدند و به طرف مرو حمله آوردند، آن‌ها در نظر داشتند خانواده سلطان محمد را که در مرو بودند اسیر کنند، کشتکین که از سرداران مغول بود، به سوی مرو تاختند، بهاء الملک و گروهی در

مرو بودند، آن‌ها دانستند که تاب مقاومت در برابر لشکر مغول را ندارند از این رو در قلعه‌های اطراف پناه گرفتند.

رعب و وحشت سراسر منطقه را فرا گرفت و هر کس در فکر خود بود، گروهی تصمیم گرفتند که زیر بیرق مغولان در آیند و تسلیم گردند، جماعتی هم به شهرهای اطراف رهسپار شدند و خود را از معرکه بیرون کردند، بهاء الملک تصمیم داشت از قلعه بیرون گردد و به طرف مازندران برود، ولی او از رفتن مازندران خودداری کرد و به طرف مغولان رفت و گفت: من مرو را به شما تسلیم می‌کنم.

مغولان به گفته بهاء الملک اعتماد کردند و او را با هفت نفر مغول به جانب مرو روان کردند، او هنگامیکه به شهرستان رسید متوجه شد که مجیر الملک با لشکری در آن ناحیه می‌باشد و آماده جنگ با مغولان است، بهاء الملک برای او پیام فرستاد تا در برابر مغولان مقاومت نکند، او گفت: امروز با لشکر مغول نمی‌توان جنگید، آن‌ها اکنون نسا و باورد را هم گرفته‌اند.

شما اکنون جنگ نکنید و مرو را واگذارید، در این هنگام میان لشکریان مجیر الملک اختلاف افتاد، و گروهی از آنها کشته شدند و جماعتی هم نزد بهاء الملک آمدند، مغولان بهاء الملک را با خود به سرخس بردند بعد از آن به طوس رفتند و او را در آن جا کشتند و مجیر الملک هم چنان در مرو بود تا آن‌گاه که مرو هم به دست مغولان قرار گرفت.

۳۹۹- بهار مشهدی

او از شاعران مشهد مقدس بوده است، در تذکره اسحاق بک نسخه خطی کتابخانه ملی پارس - شهید دستغیب - او را عنوان می‌کند و تنها یک بیت از اشعار او را نقل می‌نماید، و از حالات و خصوصیات او ذکری به میان نمی‌آورد بهار مشهدی گوید:

با این همه بی طاقتی دور از جمالت زنده‌ام
گویا به من دارد هنوز این بخت وارون کارها

۴۰۰- بیه خلیل الهی

او دختر میرزا حسین فرزند حاج حبیب الله مجتهد خراسانی است، او در سال ۱۳۰۵ در مشهد متولد شد، او اشعاری می‌سرود و غزلی می‌گفت ابیات ذیل نمونه‌ای از شعر او می‌باشد:

جستجوها گر کنی عمری به بازار هنر
می‌نخواهی یافت تقدی بهتر از کالای شعر
دردها و شکوها و ناروائیهای خلق
کی توان گفتن به جز با خامه گویای شعر
گر بشوئی روح از آلائش پندارها
ره بیایی در طلائی عالم رویای شعر
از صفا و خرمی عمریست سرمستی دهد
گر بنوشی جرعه‌ئی از ساغر مینای شعر

۴۰۱- بهرام ابراهیمی

او یکی از هنرمندان معاصر است، و در میناکاری و تذهیب آثاری از خود به جای گذاشته او یکی از هنرمندانی است که در ساخت و تزئین درب دارالسلام به دارالسرور در آستان قدس رضوی مشارکت داشته و اکنون نام او در این در موجود است و او یکی از صدها هنرمندانی است که گمنام زیستند ولی اثرشان هم چنان باقی است.

۴۰۲- بیرم خان بهارلو

او از شعراء عصر خود بوده و از رجال مشهور دربار تیموریان می باشد، شرح حال وی در تذکره ها آمده است قدرت الله کوپاموی در تذکره نتایج الافکار گوید: عنوان صحیفه سخندانی بیرم خان بدخشانی که از امرای نامدار دولت همایونی و اکبریت، پدرش از ملازمان بابر پادشاه بوده است.

بیرم خان بعد از وفات پدر در بلخ به تحصیل علم رسمی پرداخت و در عمر شانزده سالگی به بارگاه همایون پادشاه رسید و به نوازشات و مراحم خسروی کامیاب گردید و در عهد اکبری ترقیات نمایان یافته که معروف و مشهور است، آخر الامر به اراده زیارت حرمین شرفین به کجرات رسید.

به دست ناهنجاری در سنه ۹۶۸ جام شهادت کشید، تابوت او را به شاه جهان آباد آورده به خاک سپردند و بعد چندی بر طبق وصیت به مشهد مقدس رسانیدند این دو بیت از کلام اوست:

حرفی ننوشتی دل ما شاد نکردی ما را به زبان قلمی یاد نکردی
آباد شد از لطف تو صد خانه ویران ویرانه ما بود که آباد نکردی

میر علی شیر قانع در مقالات الشعراء گوید: بیرم خان نسبتش به جهان ولد قرا یوسف ترکمان پادشاه عراق عجم می رسد، امیری صاحب نام عالی مقام بوده در حالات او نوشته اند که شبی همایون پادشاه مخاطبه با بیرم خان داشتند، ظاهراً او را غفلتی و غنودگی دست داد.

پادشاه تنبیه فرمودند: که با تو می گویم، بیرم خان متنبه شده بر بدیهه گفت بلی پادشاه حاضرم، اما چون شنیده ام که در ملازمت پادشاهان محافظت چشم و در پیش درویشان نگاهداشت دل و نزد عالمان حفظ زبان لازم است، بنابراین در این فکر بودم. که چون حضرت هم پادشاه هم درویش و هم عالمند کدام یکی را توانم

نگاهداشت، پادشاه را این لطیفه بسیار خوش آمد، در عهد اکبری به مصلحت وقت از راه کجرات متوجه بیت الله شده به تحریک مشتی کوتاه اندیش با فوج شاهی که سردار آن خان اعظم بود محاربه عظیم داده هزیمت یافت.

بعد از عفو جرائم باز مورث نوازش و راهی سمت کعبه شده، به شهر پتن رسیده به دست ناهمواری کشته گشت و این حادثه در سال ۹۶۸ دافع شد نعش او را به دهلی آورده به خاک سپردند و بعد چندی بنا به وصیت به مشهد مقدس برده به پای امام علیه السلام دفن کردند و ایوانی عظیم بنا نمودند.

قاسم ارسلان مشهدی درباره او گوید:

بیرم به طواف کعبه بر بست احرام در راه شهید کشته نیافته کام
تاریخ شهادتش ز دل پرسیدم گفتا که شهید شد محمد بیرام
بیرم خان در شعر خوش سلیقه بوده، این چند بیت از قصیده اوست که به حکم وصیتش بر لوح قبر او رقم یافته:

شهی که بگذرد از نه سپهر افسر او اگر غلام علی نیست خاک بر سر او
علی عادل والا امیر عرش جناب که هست خسرو خاورکمنه چاکر او
در مدینه علم آنکه از کمال شرف فتاده اند سران همچو خاک بر در او
ز قید خسروی هر دو کون آزاد است کسیکه از دل و جان شد غلام قنبر او
محبت شه مردان مجوز بی پدری که دست غیر گرفته است پای مادر او
شها غلام تو ببیرم گراز محبت تو شدست سلطنت ظاهری میسر او
ولی به خاک درت چون رخ نیاز نسود از آن چه سود که بر چرخ سود افسر او
مؤلف اکبرنامه گوید: روزی که بیرام خان برای تفریح به سرکولابی رفته بود، مبارک خان لوحانی که پدر او در جنگ ماچهواره به سرکردگی بیرام خان کشته شده بود با سی چهل افغان برکنار کولاب آمد و آرزوی دیدن بیرام خان کرد، بیرام خان آن جماعت را طلبید.

چون آن بی سعادت - مبارک خان - پیش رفت بی محابا خنجر از میان برآورده آن چنان بر پشت بیرام خان زد که از سینه‌اش بر آمد، و بی دولتی دیگر شمشیری بر سر او نواخته کار او تمام ساخته، همراهان از وقوع این واقعه ناپسندیده متحیر و متوحش شدند و هر کدام به جایی شتافتند.

بیرام خان در خاک و خون افتاد بود، تا آنکه جمعی از فقراء و مساکین قالب خونین او را برداشته حوالی مقبره شیخ حسام‌الدین که از مشایخ وقت خود بود به خاک سپردند، این حادثه در روز جمعه چهاردهم جمادی‌الاول سال ۹۶۸ واقع شد. نگارنده گوید:

جنازه بیرم خان را بعد از این به دهلی منتقل کردند، و پس از آن طبق وصیت او جنازه‌اش را به مشهد مقدس حمل کرده و در جوار بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام به خاک سپردند، در اکبرنامه گوید: به سعی حسین قلی خان جهان به مشهد مقدس مدفون گشت.

در مآثر رحیمی آمده: به مشهد مقدس روضه رضویه نقل و در پهلوی باغ مکانی که محل عبور و مکان نشستن و صحبت اکثر مستعدان است دفن نمودند و سید محمد رضوی در تاریخ بنای ایوان مقبره او گفته: سال تاریخش قضا «ایوان بیرم خان» نوشت. شرح حال بیرم خان بسیار مشروح و مفصل است، محمد بیرام خان از سرداران لشکر شاه طهماسب صفوی بود، هنگامیکه محمد همایون پادشاه هندوستان از شیر شاه سوری شکست خورده به ایران پناهنده و از شاه طهماسب کمک خواست پادشاه صفوی محمد بیرام خان را با گروهی از سپاه قزلباش همراه او به هندوستان فرستاد، محمد بیرام خان شیر شاه سوری را شکست داد و همایون را بر تخت نشانید.

محمد بیرم خان در هند منشأ کارهای بزرگی شد، و فرزندان و احفاد او در آن جا به مقامات عالیہ رسیدند اکنون مقابر خاندان او در دهلی موجود و حکایت از گذشته‌ها دادند کارهای بیرم خان در تاریخ فرشته مشروحاً آمده است، برای اطلاع از حالات و

خصوصیات بیرم خان به کتاب‌های اکبرنامه مآثر رحیمی، مجالس‌المؤمنین، منتخب‌التواریخ بدایونی، مآثرالامراء نفائس‌المآثر و سفینه خوشکو مراجعه شود.

۴۰۳- بیوک قهرمان

او از معماران و مهندسان آستان قدس رضوی بود، بنای صحن موزه، و ساختمان‌های اطراف آن که عبارت بود از بنای کتابخانه و موزه و مقبره شیخ بهاء‌الدین عاملی و تالار اماکن متبرکه توسط آقای بیوک قهرمان که رئیس ساختمان آستان قدس رضوی بود ساخته شد، این بنا در سال ۱۳۱۶ شمسی آغاز شد و در سال ۱۳۲۴ پایان یافت ما درباره صحن موزه و کتابخانه و موزه آستان قدس رضوی در جزء اول این کتاب به تفصیل بحث کرده‌ایم جویندگان به آن فصل‌ها مراجعه کنند.

۴۰۴- تاج‌الدین فریزه‌ای

او در زمان حمله مغولان در طوس برای خود شهرتی بدست آورده و در یکی از قلعه‌های طوس پناه گرفته و حکومت می‌کرد، خواجه عظاملک در تاریخ جهانگشا در فصل حکومت جنتمور در خراسان گوید: پدرم با جمعی از اکابر و معارف از نیشابور آیت فرار بر خواندند و بر راه طوس بیرون آمدند.

در آن وقت از شارستان طوس یکی بود که او را تاج‌الدین فریزنه می‌گفتند به قتل و فتک از تمامت بی‌دینان گذشته و در طوس قلعه بدست گرفته بود، چون پدرم با بزرگان بدان حدود رسیدند به اعلام وصول خویش و استعلام از استیمان معتمدی نزدیک او فرستاد.

ایشان را به مواعید مستظهر گردانید به اعتماد سخن مموه او روی در راه نهادند تا بدان قلعه رسیدند، در این هنگام کلبلات که یکی از امیران بود شنید ما در این قلعه نزد تاج‌الدین هستیم، او ایلچی فرستاد و این جماعت را از تاج‌الدین فریزنی درخواست

کرد، تاج‌الدین هم آنها را نزد کلبلات فرستاد، عظاملک گوید: پدرم در این باره قطعه‌ای سروده و گوید:

وفدت علی‌الافریزنی الذی له صنائع تحکی عن رکاکة عقله
خبیث کثیر فی الدنایا حدیثه یعز علی‌الراوین یسر فقله
چون خبر اضطراب و آشوب به خدمت قآن رسید غضب در نهاد او چنان
مشتعل شد که فرمان رسانید تا طائر بهادر از بادغیس لشکر آن جا کشد و تدارک
قراجیه کند و بقایای شمشیر را بر باد فنا دهد و از دیار خراسان دیار نگذارد و آب بر
منازل و مساکن ایشان بندد، چنانکه از آن اثر و طلل نماند.
نگارنده گوید:

در تاریخ جهانگشا تاج‌الدین فریزنه ضبط شده و ضبط فریزنه بر مصحح آن
شادروان علامه قزوینی روشن نگردیده و ایشان احتمالاتی داده و گفته: فریزن نام یک
آبادی در نزدیک هرات می‌باشد، ولی محتمل است که فریزنه تصحیف فریزی باشد که
اکنون نام دهکده‌ای در جنوب چناران است، و تاج‌الدین طوسی اهل آبادی فریزی بوده
است.

۴۰۵- ترابی مشهدی

او از شعراء مشهد مقدس در قرن دهم هجری بوده است شرح حال مختصری از
وی در تذکره‌ها آمده است، رحیم علی خان در منتخب‌اللطائف گوید: ترابی مشهدی
است، در عهد اکبر پادشاه بود و تجارت پیشه داشت از اوست:
چراغ مدرسه و نور خانقاه یکی است

اگر چه دیده دو آمد ولی نگاه یکی است
در تذکره علی قلی واله موسوم به ریاض‌الشعراء برگ ۱۴۲ موشته شده: امیر
ترابی مشهدی به تجارت اوقات می‌گذرانیده در زمان اکبر شاه به هند آمد باز به ایران

رفت.

۴۰۶- تقی اصفهانی

او از سادات اصفهان و مقیم مشهد مقدس بوده است، صاحب تذکره روز روشن گفته: شاه تقی اصفهانی از سادات والادرجات و علماء حمیده صفات بود و به عهده قضای مشهد مقدس به کمال دیانت و امانت تنفیذ احکام شرعی می نمود از اوست:
نهادهام چو سکان سر بر آستانه تو فرشته را نگذارم به گرد خانه تو

۴۰۷- تقی مشهدی

او از خطاطان و خوشنویسان مشهد مقدس بوده است، شرح حال مختصری از او باقی است، لسان الملک در تذکره خوشنویسان گوید: میرزا تقی معروف به مشهدی نسخ را نیکو نکاشت و از قصص اخبار بی خبر نبود و در خدمت یکی از شاهزادگان منصب منادمت داشت.

۴۰۸- تقی قهپایه ای

او متولی روضه مبارکه رضویه بوده و مدتی در مشهد اقامت داشته است، نصرآبادی در تذکره خود گفته: تقی قهپایه ای مدتی در خدمت مرحوم میرزا مؤمن شهرستانی بود، وقتی تقی متولی مشهد مقدس بود، بعد از فوت میرزا مؤمن به خدمت مرتضی قلی خان متولی اردبیل در زمان قورچی باشی گری رفته دفتر مجموعه قورچیان به او مفوض بود.

بعد از عزل قورچی باشی به خدمت عالی جاه میرزا علی رضای شیخ الاسلام اصفهان بود فی الجمله کمالی داشت، مثال تخلص می کرد، در سنه ۱۰۷۶ مثال عمرش به توفیق اجل موشح شد شعرش این است:

خندان شدی به باغ دگر تا چها شود ترسم که چشم غنچه به روی تو واشود
 الفت گرفتگان ز جدائی فغان کنند پیکان جرس شود ز دلم تا جدا شود
 و نیز از گفته‌های اوست:

خود می‌کنی که کار به خود تنگ می‌کنی
 بیجا بروز کار چرا جنگ می‌کنی
 سودی نمی‌دهد به تو رنگینی لباس
 خود را به حيله از چه سبب رنگ می‌کنی

۴۰۹- تقیا شوشتری

او از شعراء نامدار عصر خود بوده است، او اگر چه به شوشتری معروف شده ولی در مشهد مقدس رضوی متولد شده است، ولی قلی شاملو در جزء دوم قصص خاقانی گفته: مولانا تقیا شوشتری متخلص به الفت از جمله اتقیاء سخن آفرین که نور فروغ عشق ابد دوام ایشان به حسن به خط و خال شاهد کلام الفت تمام گرفته.

چراغ دودمان هنرپروری، دستور قواعد سخن گستری خدام مولانا تقیا الفت تخلص ابن شیخ داود شوشتری است که بزور همت فکرش شاهد سخن بر صدر مسند عزت نشسته و پاکیزگی نطق معجز بیانش فیما بین لفظ و معنی ابیات عقد الفت بسته. مولد مشارالیه بلده طیبه منور مقدس مشهد امام ثامن است در اوائل حال در آن دیار فیض آثار سکنی داشته و از آنجا به حسب تقدیرات ربانی در مبادی سن جوانی به ولایت ساری مازندران افتاده تاهل و توطن اختیار نموده.

دیوان او به نظر این ذره احقر نرسیده، ابیات او از پنج هزار متجاوز گفته می‌شود در فن شاعری صاحب قدرت است، مآل حال آن تازه خیال خوش مقال آنکه در هنگامی که اشهب عمرش موازی پنجاه مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود در سنه ۱۰۶۴ در خطه ساری وفات یافت.

مدفنش در قرب جوار مقرب بارگاه حضرت رسول الله امام زاده عبدالله است، از
 جمله اشعار آبدارش این چند بیت است:
 از می گلگون دماغ شاهد میناتر است
 صبح شد وقت طلوع آفتاب خاور است
 بی ادب پا بر سر خاکستر رندان منه
 آتشی را که اعتباری هست در خاکستر است
 و نیز گوید:

دو رنگی فلک و جور یار باید دید
 چه ها ز کشمکش روزگار باید دید
 نه مستی و نه جنونی نه ذوق سرشاری
 مرا به این سر و سامان بهار باید دید

۴۱۰- تقی تفضلی

او فرزند غلام رضا خان مصدق السلطان بود و در سال ۱۲۹۶ در مشهد متولد
 شد، تفضلی تحصیلات خود را تا رشته دکترا ادامه داد، و مدتی هم رئیس کتابخانه
 مجلس بود، گلشن آزادی گوید: او دیوانی دارد که چاپ نشده و اینک نمونه‌ای از اشعار
 او:

ای صبا گر گذری جانب ایران وطنم
 عرضه می‌دار به یاران وطن این سخنم
 گو به یاران دلم از محنت بغداد گرفت
 ای خوشا نزهت جان بخش هوای وطنم
 یا علی من به امید کرم آمدنم
 زانکه بیمارم و سر تا پا درد و محنم

عاشق و خسته و پژمرده و تب‌دار و ضعیف

در جهان هیچ بود مردی اینسان که منم

۴۱۱- تکش خوارزمشاه

او فرزند ایل ارسلان خوارزمشاه بود و با برادرش سلطان شاه همواره در حال جنگ و ستیز بودند، ایل ارسلان پسر اتسز خوارزمشاه در روز نوزدهم رجب سال ۵۶۰ در خوارزم درگذشت، فرزند کوچک او سلطان شاه که ولیعهد او بود قائم مقام پدر شد و بر تخت خوارزمشاهی نشست و مدبر ملک مادر او ملکه ترکان بود.

در این هنگام برادر بزرگتر او تکش بن ایل ارسلان در جای دیگری بود، او را به خوارزم طلب کردند ولی او به خوارزم نیامد، و به طرف خان قراختای رفت و از آنها کمک خواست و گفت: اگر بر خوارزم مسلط شوم هر سال مالی برای شما می‌فرستم، تکش با لشکری انبوه به طرف خوارزم آمد، و سلطان شاه چون دید تاب مقاومت ندارد خوارزم را رها کرد.

تکش روز دوشنبه بیست و دوم ربیع الآخر سال ۵۶۸ وارد خوارزم شد و بر تخت خوارزمشاهی نشست، شعرا و بلغا در تهنیت جلوس او قصائدی سرودند یکی از کسانی که حضور پیدا کرد و تهنیت گفت رشیدالدین وطواط بود، او را به خاطر کبر سن در یک تخت روان گذاشته بودند و در مجلس حاضر کردند او یک رباعی سروده بود و در مجلس خواند.

جدت ورق زمانه از ظلم بهشت عدل پدرت شکستها کرد درست
ای بر تو قبای سلطنت آمده چست هان تا چه کنی که نوبت دولت توست
از طرف دیگر سلطان‌شاه با مادرش ترکان خاتون بار دیگر لشکر جمع کردند و بار دیگر به خوارزم روی آوردند و با تکش به جنگ مشغول شدند ولی تکش بر آنها تاخت، در این جنگ سلطان شاه و مادرش فرار کردند و به دهستان رفتند، و تکش هم

در تعقیب آنها به دهستان رفت و آنجا را گرفت.

جنگ این دو برادر سالها در خراسان ادامه داشت و شهرهای این ناحیه همچنان دست به دست می‌گشت، در این میان گروهی از امراء طرفین و مردمان بسیاری در جنگها کشته شدند و عده‌ای هم اعدام گردیدند، چند بار بین آن دو برادر مصالحه شد و بار دیگر نقض گردید.

تکشی خوارزمشاه در رادکان

رادکان یکی از جاهای خوش آب و هوا در منطقه طوس بوده و هنوز هم هست، در رادکان مرغزاری بوده و بسیار زیبا و دل‌انگیز، آبهای زیادی از کوه هزار مسجد در این مرغزار جاری بوده و مناظر دلفریبی را پدید آورده بود، از این رو پادشاهان به این مرغزار توجه داشتند و برای استراحت و یا عروسی به آنجا می‌رفتند.

عظاملک در تاریخ جهانگشا گوید: چون بهار از نقاب زمستان چهره گشاد و دنیا را از جمال خود بهره داد با خراسان معاودت نمود و در مرغزار رادکان طوس نزول کرد و میان او و سلطان شاه سفرا در اختلاف آمدند و صلحی در هم بستند.

خوارزمشاه جام، باخرز، زیر پل بر کف سلطان شاه نهاد و سلطان شاه نیز ارکان دولت او را نزدیک او فرستاده بود با خلع و تشریفات باز گردانید، و جانبین از شوائب خلاف صافی و خراسان از طغاة و عداة پاک گشت و خوارزمشاه سه شنبه هجدهم جمادی الاولی سنه ۵۸۵ در مرغزار رادکان طوس بر تخت سلطنت نشست و آوازه او در اطراف و آفاق شایع شد.

هیئت او در ضمائر و خواطر خلایق تمکن یافت و شعراء را در تهنیت جلوس او اشعار و خطب بسیار است و عمادی زوزنی را قصیده‌ای است مطلع آن چنین است:

به حمدالله از شرق تا غرب عالم	به شمشیر شاه جهان شد مسلم
سپهدار اعظم شهنشاه گیتی	نگین بخش شاهان خداوند عالم

تکش خان ایل ارسلان بن اتسز پدر بر پدر پادشاه تا به آدم
خرامید بر تخت پیروز بختی چو خورشید بر تخت فیروزه طارم

پایان زندگی تکش

سلطان تکش خوارزمشاه همواره با برادر خود در جنگ بود، تا آنگاه که برادرش درگذشت ولی امراء و سرداران محلی او را هرگز آرام و آسوده نگذاشتند، او به ری و اصفهان لشکر کشید و با فدائیان حسن صباح نیز درگیری داشت و تعدادی از وزراء و سرداران او بدست فدائیان کشته شدند، تفصیل این حوادث در کتب تاریخ آمده است.

در اواخر زندگی تکش گروهی در ترشیز (کاشمر) قیام کرده بودند او لشکری بدان سو فرستاد و خود نیز آماده حرکت گردید، عطا ملک گوید: قطب الدین را نامزد کرد و رسول فرستاد تا لشکرها گزین کند و ابتداء از قهستان آغاز نهد بر حکم فرمان ملک قطب الدین بر فرموده مستعد شد.

ابتداء از ترشیز کرد و با لشکری که کوه پای و طأت آن ندارد به محاصره آن حصار مشغول شد و مدت چهار ماه محاربت کرد و خندق ترشیز که چون غاری عمیق بود انباشته و نزدیک رسید که در هفته مستخلص شود و در خوارزم نیز سلطان لشکرها جمع می کرد از اطراف و مستعد کار می شد.

در اثنای آن عارضه دموی روی نمود و به خناق نعوذ بالله منها سرایت کرد اطباء معالجه آن کردند، چون روی به صحت آورد عزیمت حرکت به امضاء پیوست، هر چند اطباء از سفر و حرکت منع می کردند سلطان از سورت آتش غضب قبول نصیحت بر نخواند و روان گشت تا به منزل جاه عرب رسید.

چون دلو عمر باین چاه افتاده بود علتی که داشت نکس کرد و از دار فنا به قرارگاه بها رفت، مرگ او در روز نوزدهم ماه رمضان سال ۵۹۶ واقع شد، ارکان در حال،

منهیان به نزدیک قطب‌الدین فرستادند و عجب حالی افتاد که علم ملک قطب‌الدین بی‌موجبی بشکست و نگون سار شد و ملک قطب‌الدین از آن تطیر گرفت در عقب آن خبر پدرش بدادند آن حالت از لشکر پنهان داشت.

ارباب ترشیز بر سر حالت وقوف نیافتند، بسیار خدمت‌ها کردند و بر صد هزار دینار دیگر مواضع نهادند، و ملک قطب‌الدین از آنجا بازگشت و چون سیل منحدر و قطر منهر روز در شب می‌پیوست و شب در روز تا به در شهرستان رسید و مراسم تعزیت با قامت رسانید و به تعجیل به خوارزم روان شد.

نگارنده گوید:

شهرستانه یکی از قصبات خراسان بوده و حدود آن را در اطراف شهرنسا نوشته‌اند، امروز در ناحیه درگز نزدیک محمدآباد مرکز درگز می‌باشد، و قبر محمد بن عبدالکریم شهرستانی هم در آنجا موجود است، در کنار آن دهکده به نام حضرت سلطان وجود دارد.

این حضرت سلطان ظاهراً همین سلطان تکش باشد، او در شهرستانه درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد، و از عبارات خواجه عظاملک که گوید: «تا به در شهرستان رسید و مراسم تعزیت به اقامت رسانید» مؤید این نظریه است زیرا مراسم تعزیت بر سر قبر او انجام گرفته است.

من از نزدیک این مزار را دیده‌ام، ساختمان آن بسیار قدیمی و از گذشته‌های بسیار دور حکایت می‌کند، و انشاء الله در کتاب فرهنگ خراسان بخش نسا در این باره به تفصیل بحث خواهیم کرد و اطلاعات مفیدی در اختیار محققان خواهیم گذاشت.

۴۱۲- تمیم بن محمد

او از محدثان و مشایخ طوس بوده است، ابوسعد سمعانی در کتاب انساب ذیل عنوان «الطوسی» گوید: ابونصر محمد بن محمد فقیه طوسی از تمیم بن محمد در طوس

حدیث شنیده است و ابو عبدالله حاکم نیشابوری هم از وی روایت می‌کند، یاقوت حموی نیز در معجم البلدان ذیل عنوان «طوس» گفته:

تمیم بن محمد طمغاج ابو عبدالرحمان طوسی صاحب مسند از حافظان بشمار است او به شام مسافرت کرد و در شهر حمص از سلیمان خیاری حدیث شنید و از آنجا به مصر رهسپار شد و از محمد بن رمیح اجازه دریافت کرد، وی در خراسان از اسحاق ابن راهویه و در عراق از عبدالرحمان واقدی و گروهی دیگر اخذ حدیث نمود.

گروهی نیز از وی روایت می‌کنند، حاکم ابو عبدالله نیشابوری در تاریخ خود گوید: تمیم بن محمد ابو عبدالرحمان طوسی از ثقات محدثان بود و روایات زیادی نقل می‌کرد و اهل تألیف و تصنیف بود و در شهرها با مشایخ در ارتباط و رفت و آمد بود، و من وی را همواره در نزد مشایخ خود می‌دیدم.

حافظ ذهبی در تذکرة الحفاظ شرح حالی از وی آورده و گفته‌های حاکم نیشابوری را درباره او آورده است و گوید: او از احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و جماعتی دیگر روایت کرده است، او بعد از سال ۲۹۰ درگذشت و در طبقات الحنابلة نیز از وی یاد شده است.

۴۱۳- تومان آقا در مشهد مقدس

او زوجه امیر تیمور بود، و مورد علاقه وی، تومان آقا برای دیدن شوهرش که در آذربایجان بود از سمرقند عازم آنجا شد و در سر راه خود به مشهد مقدس رسید، و روضه حضرت رضا (علیه السلام) را زیارت کرد و بعد از مراسمی که در آنجا انجام گرفت مشهد را ترک گفت و به آذربایجان رهسپار گردید.

شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه گوید: در وقت مراجعت از دمشق فرمان قضا جریان قلمی شده بود و ارسال یافته که مهد اعلی تومان آقا با فرزندان متوجه اردوی کیهان پوی کردند و چون حکم همایون در سمرقند به ایشان رسید به امتثال امر مبادرت

نموده بی توقف روان شدند.

از کدار آمویه گذشته و از چول عبور نموده و به ماخان آمدند و از راه بیابان تجن به مشهد مقدس علی صاحبها التحیه و السلام نزول فرمودند و در آنجا زیارت و اداء صدقات و نذور مرتب داشته روی توجه بر آوردند و چون از سلطانیه گذشته به نزدیک اوجان رسیدند حضرت صاحب قرانی از کمال عطوفت و مهربانی عزم استقبال فرمود.

۴۱۴- پروین

او از بانوان خاندان شهیدی و ربیبه مرحوم حاج میرزا حبیب عالم و عارف و شاعر معروف می باشد، گلشن آزادی در تذکره خود گوید: بانو پروین ملقب به شمس الحاجیه زنی فاضله و ادیبه بود، او بسیاری از اشعار حبیب را جواب می گفته و مورد توجه مرحوم میرزا حبیب بوده است.

پروین در حدود هفتاد سال عمر کرد، اشعار او گردآوری نگردید، این چند بیت نمونه ای از شعر اوست:

وصل یار و فصل فروردین خوش است	طرف جوی و لاله و نسرين خوش است
خوش نباشد هر خطی در هر لبی	گرد آن لب آن خط مشکین خوش است
بر گلستان رخت شب تا سحر	همچو بلبل ناله پروین خوش است

۴۱۵- ثلج بن ابی ثلج

او از کارگزاران و خادمان حضرت رضا علیه السلام بوده است، ابن حجر در لسان المیزان وی را عنوان کرده و گوید: ثلج بن ابی ثلج یعقوبی از خواص یاران علی بن موسی الرضا علیه السلام بود، هنگامی که او درگذشت ثلج مجاور قبر علی بن موسی شد و در آنجا اقامت گزید تا آنگاه که جهان را وداع گفت.

۴۱۶- جابر بن حیان طوسی

او یکی از نوادر روزگار و شخصیت‌های بزرگ در تاریخ اسلام است، جابر بن حیان را در اکثر مصادر طوسی ضبط کرده‌اند، و گروهی هم او را طرسوسی دانسته‌اند، شرح حال مختصری از وی در کتب رجال و تذکره‌های علماء و حکماء آمده است و از آثار علمی و تألیفات او یاد شده است.

سخنان محمد بن اسحاق

محمد بن اسحاق ندیم متوفی سال ۳۸۰ در فهرست خود گوید: ابوموسی و یا ابوعبدالله جابر بن حیان بن عبدالله کوفی معروف به صوفی حالاتش در میان مردم گوناگون نقل شده است، شیعیان گویند: او از بزرگان آنها بوده است و گمان می‌کنند که او از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام می‌باشد.

گروهی از فلاسفه عقیده دارند که او از فیلسوفان است و کتابهایی در منطق و فلسفه دارد، کیمیاگران معتقدند که صنعت کیمیا در زمان او به وی اختصاص داشت و همگان در این فن به او مراجعت می‌کردند، ولی زندگی و خصوصیات جابر از مردم مکتوم ماند و کسی از اسرار او آگاهی نیافت.

کیمیاگران اعتقاد دارند که جابر بن حیان در یکجا زندگی نمی‌کرد و از شهری به شهری نقل مکان می‌نمود و به جهت ترسی که از حکومت زمان خود داشت در جایی توقف نداشت و همواره در سفر بود، گروهی هم گفته‌اند که او به خاندان برمکیان در ارتباط بوده و با آنان پیوستگی داشته است.

اینان گویند مقصود جابر از جعفر که در سخنان او آمده جعفر برمکی می‌باشد، شیعیان گویند که مقصود جابر امام جعفر صادق علیه السلام است که جابر از او علم فرا گرفت، محمد بن اسحاق گوید: یکی از ثقات برای من نقل کرد که جابر در خیابان دروازه شام در کوچه‌ای به نام کوچه طلا زندگی می‌کرد.

این مرد مورد اعتماد به من گفت: جابر بن حیان بیشتر در کوفه زندگی می نمود و در آنجا به صنعت کیمیا اشتغال داشت، و جابر به خاطر آب و هوای سالم کوفه این محل را برای سکونت اختیار کرده بود، این مرد به من گفت: در زمان عزالدوله فرزندان معزالدوله در کوفه هاونی کشف شد که در آن مقدار دویست رطل طلا بود.

او می گفت: محلی که طلا در آن پیدا شد منزل جابر بن حیان بود و در آنجا جز یک هاون چیز دیگری نبود، و این مطلب را ابواسبکیکن دستاردار که برای گرفتن آن طلاها به کوفه رفته بود برای من نقل کرد، و در این محل جابر بن حیان به صنعت مشغول بوده است.

جماعتی از علماء و کتابشناسان هم عقیده دارند که شخصی به نام جابر اصلاً وجود نداشته است، و گروهی هم گفته اند او وجود داشت ولی کتابی تألیف نکرده است و کتابهایی که اکنون به نام او تألیف گردیده و در میان مردم مشهور است از تألیفات دیگران است و به او نسبت داده اند.

محمد بن اسحاق به این جماعت اعتراض کرده و گوید: مرد فاضل و عالمی زحمت می کشد و کتابی را تصنیف می کند، او با تحمل رنج و مشقت و صرف وقت از افکار و اندیشه های خود استفاده کرده و کتابی را به وجود می آورد ولی پس از نوشتن کتاب خود را به دیگری نسبت می دهد، این گفته ها از جهل و نادانی سرچشمه می گیرد. چگونه می توان باور کرد عالمی دو هزار برگ کتاب بنویسد و آن را به دیگری نسبت دهد آیا چه فائده ای بر این کار مترتب می باشد و او از این کار چه بدست می آورد، حقیقت این است که جابر بن حیان به همین نام وجود داشته و در میان مردم مشهور بوده است و علماء و دانشمندان او را می شناختند و با آثارش آشنا بودند.

جابر بن حیان در مذهب شیعه کتابهایی تصنیف کرده است که در جای خودش ذکر شده است، او کتابهایی هم در علوم مختلف تألیف کرده که در این کتاب من از آنها نام بردم، گفته اند: جابر از اهل خراسان بوده است، رازی در کتاب های خود گوید: استاد

ما جابر بن حیان ابو موسی چنین گفت.

محمد بن اسحاق سه تن از شاگردان جابر بن حیان را نام می برد و گوید شاگردان او عبارتند از: خرقی و ابن عیاض مصری و اخیمی، و گوید خرقی منسوب است به کوچه خرق و آن یکی از کوچه های مدینه منوره بوده است مؤلف الفهرست از کتابهای او به تفصیل نام می برد.

محمد بن اسحاق که فاصله زیادی با زمان جابر بن حیان ندارد گوید: او کتابهای خود را در فهرست های مرتب و منظم کرده، و من خود تعدادی از آنها را دیده ام و تعدادی را هم ثقات برای من نقل کردند، او ده ها کتاب و رساله در کیمیا، فلسفه، نجوم و علوم غریبه دارد.

گفته های ابن خلکان

شمس الدین احمد بن خلکان در وفیات الاعیان ضمن حالات امام جعفر صادق علیه السلام گوید: یکی از شاگردان او ابو موسی جابر بن حیان صوفی طرسوسی است، جابر کتابی در هزار ورقه تألیف کرده و همه مطالب آن را از جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت می کند.

سخنان محمد باقر خوانساری

خوانساری در روضات الجنات گوید: شیخ نبیل ابو موسی جابر بن حیان صوفی طرسوسی از مشاهیر علماء قدیم بود و در علوم غریب و کیمیا و جفر و غیر آن مهارت داشت، او از حکیم سلمه بن احمد نقل می کند که او گوید: شیخ اجل ابو موسی جابر بن حیان صوفی کتاب های در طلسمات و اسطرلاب تألیف کرده است.

جابر بن حیان درباره ستارگان و تأثیر آنها تحقیق کرده و رسائلی در این موضوع تألیف نموده است، جابر بن حیان یکی از استادان صنعت کیمیا بود، و کسانی که

بعد از او در این فن کار کردند رموز کار را از وی آموختند و او راه را برای دیگران باز کرد و رموز و اسرار را به دیگران آموخت.

سخنان بستانی

بطرس در دائرة المعارف خود گوید: ابوموسی جابر بن حیان طوسی و یا حرانی صوفی نخستین فرد از عرب است که در علم کیمیا کار کرد و مشهور شد، گفته‌اند: جابر از شاگردان امام جعفر صادق علیه السلام بوده است، و گفته شده که او شاگرد خالد بن یزید بوده و خالد نخستین کسی است که از علم کیمیا سخن گفته است.

دانشمندان گفته‌اند: کیمیا علمی است که جابر از امام صادق القول فرا گرفت و برای ما به ارث گذاشت، جابر کتب زیادی تألیف کرد و از هر علم و فنی سخن گفت و حق را به اهلش رسانید و هر چیزی را در جای خودش بیان کرد، او با مطالب خود مردم را در حیرت فرو برد ولی کتابهایش خالی از فائده نیست.

جابر مدتی در صنعت کیمیا کار کرد و در حدود پانصد کتاب در این فن نوشت و مدتی اوقات خود را در طریق بدست وردن آن صرف نمود، جابر با رنج و محنتی که در این راه کشید مطالبی بر او کشف گردید و اسراری از علم کیمیا را بدست آورد که در زمان ما هم از آنها استفاده می‌شود.

تعدادی از کتابهای او به زبان‌های اروپائی ترجمه شده‌اند و به چاپ هم رسیده‌اند گروهی از اروپائیان به کتابهای او روی آوردند و از آنها سود بردند، عده‌ای گفته‌اند، علم جبر را جابر بن حیان پدید آورده است و جبر از جابر گرفته شده است گوینده این سخن دلیلی برای گفته خود ارائه نکرده، و بعضی گفته‌اند جابر بن حیان در سال ۱۶۰ درگذشت.

ابن نباته مصری شارح رساله زیدونه گوید: جابر بن حیان شرح حال درستی ندارد و از این جهت گروهی وجود او را انکار کرده‌اند، و جماعتی هم گمان کرده‌اند که

او در زمان امام جعفر صادق علیه السلام زندگی می‌کرده و مقصود جابر در کتابهایش که گفته: قال سیدی، جعفر صادق می‌باشد.

بستانی در پایان گفته‌های خود گوید: حاج خلیفه در کتاب خود از کتابهای جابر یاد کرده و این خود می‌رساند که جابر بن حیان وجود داشته و آثاری از خود به یادگار گذاشته است.

کتابهای موجود جابر

علامه جلیل القدر شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه تعدادی از کتابهای جابر بن حیان را که در کتابخانه آصفیه حیدر آباد دکن وجود دارند یاد می‌کند و آن کتابها عبارتند از:

۱- التداویر در علم کیمیا

۲- المراغم البرانیة در علم نجوم

۳- کتاب النار در علم کیمیا

۴- کتاب الایضاح در علم کیمیا

مؤلف الذریعه گوید: جابر بن حیان کوفی طوسی در سال ۲۰۰ در طوس درگذشت و ابن ندیم او را از شیعیان نوشته و آثار او را هم ذکر می‌کند.

حاج خلیفه نیز در کشف الظنون چند اثر او را یاد کرده و از خصوصیات آنها اطلاعاتی بدست می‌دهد و آن کتابها عبارتند از:

۱- کتاب الخالص فی الکیماء، در آن از اسرار صنعت بحث می‌کند.

۲- کتاب الخواص الکبیر که در ۷۱ مقاله تألیف شده و در آن از خواص اشیاء

بحث کرده است.

۳- کتاب الشعر از جابر بن حیان فیلسوف طوسی که در سال ۱۶۰ درگذشت.

۴- کتاب المعادن که در علل و اسباب گفتگو می‌کند.

۵- کتاب النخب در دو مجلد.

۶- کتاب العهد که بطور اختصار موضوعات را مورد بحث قرار داده است.

۷- کتاب القمر در صنعت و یا اسرار الشمس والقمر.

۸- منافع الحجر بعد تمام تدبیره که در آن از اسرار صنعت گفتگو می کند.

۹- نهاية الادب.

اسماعیل پاشا بغدادی در کتاب اسماء المؤلفین گوید: جابر بن حیان بن عبدالله

کوفی طرسوسی ابوموسی شاگرد امام جعفر صادق علیه السلام در سال ۱۶۰ درگذشت،

مصنفات او عبارتند از:

۱- الارشاد فی التعبير

۲- اسرار البراینات

۳- الايضاح فی علم الکاف

۴- روح الارواح فی الاکسیر

۵- علل المعادن

۶- العلم المخزون فی الصنعة

۷- کتاب الاحراق

۸- کتاب الخالص فی الکیماء

۹- کتاب الخواص الکبیر

۱۰- کتاب الرحمة فی الکیماء

۱۱- کتاب السبعین فی الصنعة

۱۲- کتاب الشعر

۱۳- کتاب الصافی من منافع الحجر

۱۴- مهج النفوس

۱۵- نهاية الادب، او گوید مجموعه آثار جابر ۲۳۲ کتاب بوده است.

کتابهای چاپ شده جابر

در کتاب دائرة المعارف آریانا ذیل «جابر» گفته شده: ابوموسی جابر بن حیان از دی‌کیمیادان مشهور عرب در نزد مسیحیان قرون وسطی مشهور بوده نسبش را گاهی طوسی و گاه طرسوسی نوشته‌اند، گویند وی نخست از فرقه صائبه بوده و از این جهت او را حرانی یاد کرده‌اند.

جابر دین مقدس اسلام را قبول کرد و در این دین پایدار ماند و جابر به لقب صوفی هم شهرت دارد، روایت می‌کنند که استاد وی خالد بن یزید بن معاویه متوفای سال ۸۵ هجری بوده از این رو ملقب به اموی گردیده است و همچنین نسبت شاگردی او را به امام جعفر صادق نیز داده‌اند.

مؤلف الفهرست و حاج خلیفه گفته‌اند: که جابر با برامکه ارتباط داشته، حقیقت آن است که ما درباره حیات وی اطلاع مبسوط و موثق در دست نداریم و درست‌ترین روایات همین قدر می‌رساند که جابر قسمت اعظم زندگی خود را در کوفه سپری کرده است، کتابهای چاپ شده او عبارتند از:

- ۱- کتاب الملک
- ۲- کتاب الموازین الصغیر
- ۳- کتاب الرحمة
- ۴- کتاب التجميع
- ۵- کتاب الزیبق الشرقي

جابر و محمد بن زکریای رازی

محمد بن زکریای رازی طبیب، فیلسوف و کیمیاگر معروف از آثار جابر بن حیان بسیار استفاده کرده است، و حتی نام کتابهای خود را از کتابهای جابر گرفته است، در

این مورد شواهد زیاد است جویندگان به کتاب فیلسوف ری تألیف استاد مهدی محقق خراسانی مراجعه کنند.

جابر و دانشمندان فرنگستان

علماء و محققان اروپائی از صدها سال پیش به کتب و آثار جابر بن حیان روی آوردند و تعدادی از نوشته‌های او را ترجمه کرده و چاپ نمودند، و از افکار و اندیشه‌های او بسیار استفاده کردند، و از دانش او تعریف و توصیف نموده و او را از بنیانگذاران علوم طبیعی و فلسفه در اسلام بشمار آورده‌اند.

سخنی از مؤلف

نگارنده گوید: ما در اینجا گفته‌های مورخان و محققان را ذکر کردیم، همانگونه که بعضی از نویسندگان گفته‌اند از جابر بن حیان شرح حال مبسوطی در دست نیست گروهی او را طوسی و جماعتی هم طرسوسی دانسته‌اند، افرادی او را از صائبان حران نوشته‌اند که اسلام اختیار کرده است.

یکی از مؤلفان گفته: او شاگرد خالد بن یزید بن معاویه بود، خالد پس از درگذشت پدرش یزید خلافت را قبول نکرد و دنبال علم و تحقیق رفت، بعضی هم او را از نزدیکان جعفر برمکی می‌دانند و گویند جابر از همنشینان آنها بوده است.

شاگردی جابر نزد خالد بن یزید که در سال ۸۵ درگذشته با همنشینی او و جعفر برمکی منافات دارد، برمکیان در زمان هارون الرشید به قدرت رسیدند، و این جریان در حدود صد سال بعد از درگذشت خالد می‌باشد، و ما اگر عمر جابر را در هنگام حیات خالد بیست سال هم بدانیم در زمان برمکیان او باید صد و بیست سال داشته باشد!!

مطلب دیگر اینکه عده‌ای گفته‌اند: مقصود او از جعفر، جعفر برمکی بوده است نه

امام جعفر صادق علیه السلام، جابر همواره گفته: از استاد و سید خود جعفر شنیدم که چنین فرمود، واضح است که مقصود او امام جعفر صادق بوده که نزد وی تلمذ کرده و از او علوم و معارف را فرا گرفته است.

جعفر برمکی از علماء و اهل فضل و علوم نبوده تا جابر نزد وی تحصیل کند و بگوید: سید من جعفر چنین گفت، جعفر برمکی از کارگزاران هارون بود و اوقات خود را در مجالس بزم و خوشگذرانی می‌گذرانید، در هیچ کتابی یک موضوع علمی از وی نقل نشده است.

قدیم‌ترین مأخذ در شرح حال جابر بن حیان فهرست محمد بن اسحاق ندیم است، او اشاره‌ای به اینکه جابر از صائبان بوده و یا از حرانیان بشمار رفته سخنی به میان نیاورده است، و از شاگردی او در نزد خالد بن یزید هم سخنی نگفته است بلکه او را از شیعیان و تلامذه امام صادق علیه السلام ذکر می‌کند و قاضی ابن خلکان هم جابر را از شاگردان امام جعفر صادق علیه السلام می‌داند و گوید: او از رسائل آن حضرت استفاده کرده.

وفات و مدفن او

اکثر مؤلفان وفات او را در سال ۱۶۰ می‌دانند و اگر چنین باشد او مجالس جعفر برمکی را درک نکرده است و قطعاً مقصود او از سیدم جعفر، امام جعفر صادق علیه السلام است زیرا امام صادق در ماه شوال سال ۱۴۸ وفات کرده و جابر هم دوازده سال بعد از وفات آن حضرت در گذشته است.

مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی رضوان الله علیه وفات جابر را در سال دویست ذکر کرده و تاریخ را در الذریعه ذیل عنوان الرحمة الکبيرة تألیف جابر آورده و گوید: سلیمان بن موسی بن هشام از پدرش روایت می‌کند که ابو موسی جابر بن حیان در سال دویست در طوس وفات کرد و این کتاب زیر سرش بود.

در تعلیقات جلد چهارم الذریعه ذیل کتاب «التدابیر» تألیف جابر آمده است که

جابر بن حیان به برامکه پیوست و در دستگاه آنها به کار تألیف و تصنیف پرداخت و از حمایت آنان برخوردار گردید هارون در سال ۱۷۰ به خلافت رسید و برمکیان را به وزارت خود برگزید و وزارت آنان تا سال ۱۸۷ دوام پیدا کرد.

بعد از سقوط برامکه جابر بن حیان به کوفه رفت و در آنجا مخفی شد، در اینکه جابر با برمکیان در ارتباط بوده شکی نیست و کتابهایی که از جابر در جهان وجود دارد و در آن کتابها از برمکیان نام برده شده گواه بر این مدعا می باشد، او بعداً کوفه را ترک می کند و به خراسان می رود و در طوس وفات می نماید.

نکته دیگر اینکه شاگردان امام صادق علیه السلام به عللی که بر ما معلوم نیست به خاندان برمکیان نزدیک می شدند، هشام بن حکم شاگرد بزرگ امام صادق که از متکلمان و محدثان بزرگ بود به برامکه پیوست و در کنف حمایت آنان قرار گرفت و برمکیان از آنان در مقابل مخالفان حمایت می کردند.

در منطقه ایلام هم اکنون مزاری هست و مردم معتقد هستند که آن مزار متعلق به جابر بن حیان می باشد و الله اعلم بحقائق الامور.

۴۱۷- جان محمدخان

او در زمان رضاشاه فرمانده لشکر خراسان بود، جان محمدخان یکی از یاران رضاشاه بشمار می رفت و در تحکیم حکومت او در خراسان نقش بسزائی داشت، جان محمدخان خوانین و امراء عشائر خراسان را بسیار در تنگنا قرار داد و آنان را متهم کرد که بر ضد حکومت رضاشاه توطئه چینی می کنند.

در زمان فرماندهی جان محمدخان سردار معزز بجنوردی را از بجنورد به مشهد آوردند و او را به جرم قیام بر ضد رضاشاه در مشهد مقدس محاکمه کردند و در روز چهارشنبه سی و یکم تیر ماه ۱۳۰۲ تیرباران نمودند، دستگیری و اعدام او طبق اسناد و مدارک به دستور رضاشاه انجام گرفت.

۴۱۸- جان محمدخان دولو

او از سران ایل قاجار بود و در زمان آغا محمدخان از امیران بشمار می‌رفت مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: حاج جان محمدخان قاجار دولو پسر قره‌خان بوده و در زمان سلطنت آغا محمدخان و برادر زاده‌اش فتحعلیشاه از امراء و سران بزرگ قاجار بشمار می‌آمده است.

نامبرده نیای علی خان ظهیر الدوله بود و در سال ۱۲۳۷ قمری درگذشت و در حرم حضرت امام رضا علیه السلام به خاک سپرده شد.

۴۱۹- چراغ علی خان کلهر

او یکی از رجال و اعیان عصر قاجاریه بوده و در حوادث و جنگها حضور داشته است هنگامی که سالار در خراسان قیام کرده و ارتباط خود را با دولت مرکزی قطع نمود، ناصرالدین شاه سلطان مراد میرزا حسام السلطنه را برای سرکوبی او روانه خراسان و مشهد مقدس نمود.

در این هنگام میرزا تقی خان امیرکبیر صدر اعظم ایران بود و همه کارها توسط او انجام می‌گرفت، امیر کبیر چراغعلی خان کلهر را که مردی زیرک، کاردان و پرورده دولت بود به چاپاری مأمور به طرف خراسان شد، او در نیشابور نزد حشمت الدوله رفت و نوشته دولتی را به او داد.

امیر کبیر در نامه خود به او نوشته بود از آمدن به تهران خودداری کند و با حسام السلطنه در دفع سالار بکوشد، هنگامی که اطرافیان و لشکریان حشمة الدوله دریافتند که آنها باید در خراسان بمانند و از آمدن به تهران خودداری کنند سخت برآشفتنند و چراغعلی خان را که آورنده حکم بود سنگباران کردند.

پس از حوادثی که پیش آمد چراغعلی خان به طرف مشهد مقدس رهسپار

گردید تا نامه‌ای که از طرف میرزا تقی خان امیر کبیر داشت به سالار برساند، چراغعلی خان از نیشابور به چناران رفت و با خوانین و امرای خراسان که در آنجا اجتماع کرده بودند ملاقات کرد و مقصود خود را با آنان در میان گذاشت.

خوانین خراسان با رفتن او به مشهد مقدس مخالفت کردند، آنها گفتند اکنون اشرار و اوباش بر مشهد مسلط هستند، اگر شما به مشهد بروی ممکن است کشته شوی، شما خود به مشهد نروید و نامه‌هایی برای سالار و حاج میرزا هاشم و حاج میرزا حسن در این باب بنگارید و بعد از حصول اطمینان به مشهد بروید.

چراغعلی خان از چناران نامه‌هایی برای آن سه نفر نوشت، آنها پاسخ دادند شما به مشهد بیایید و پیام دولت را ابلاغ کنید و پاسخ ما را شفاهاً بشنوید، چراغعلی خان پس از اطمینان به اتفاق یکی از همراهان و چهار سوار عازم شهر مشهد گردید، هنگامی که نزدیک شهر رسید فوجی از لشکر از وی استقبال کردند.

چراغعلی خان وارد مشهد مقدس شد و در منزلی که برای او معین شده بود فرود آمد، هنگام ورود او به مشهد لشکریان سالار با ساز و برگ و توپ و تفنگ از او استقبال کردند و قدرت خود را به فرستاده دولت مرکزی نشان دادند، و اسباب و آلات و مهمات جنگی خود را آشکار نمودند.

سالار در روز ورود چراغعلی خان او را اجازه ملاقات نداد و او را در انتظار گذاشت، روز دیگر اذن عام داد و در باغ عمارت او را نزد خود فراخواند چراغعلی خان پیام دولت مرکزی را که توسط میرزا تقی خان امضاء شده بود به او رسانید و با وی به گفتگو پرداخت.

او گفت: شما اکنون از مخالفت با ناصرالدین شاه دست بردار، و مانند سایر امیران و رؤسا که نزد او آمدند و مورد عفو قرار گرفتند و همه امتیازات خود را بدست آوردند، تو هم از امتیازات خود بهره‌مند خواهی شد و چیزی را از دست نخواهی داد و اگر خراسان را رها کنی در جایی دیگر به حکومت می‌رسی.

او گفت: من هرگز خراسان را ترک نمی‌گویم، و مدعی سلطنت هم نیستم اکنون بهتر است میرزا تقی خان مرا به تهران نخواست و خراسان را به من واگذار کند و قشون خود را هم از اطراف مشهد ببرد، و من بعد از یک سال به تهران خواهم آمد.

چراغعلی خان گفت: پس مرا رخصت ده که فردا باز گردم، سالار گفت: باش تا علما را ببینی و گفت و شنود کنی، دو روز بعد از آن حاج میرزا هاشم و حاج میرزا حسن را به خواست و در خلوت برد و او را نیز بخواند بدیشان نیز آنچه گفته بود مکرر باز گفت، آنان نیز بر وفق قولی که مواضعه کرده بودند پاسخ دادند.

چراغعلی خان به منزل بازگشت، همان شب ازدحامی در اطراف منزل او شد و قصد کشتن او را کردند، یکی از سرکردگان به نام رجب بهادر مروی آنان را از منازعه باز داشت، در این هنگام سالار و حاج میرزا هاشم بیرون آمدند و مردم را متفرق نمودند، و این موضوع موجب ترس چراغعلی خان گردید.

او در این اندیشه بود که چگونه خود را از این معرکه نجات دهد، از این رو به اطرافیان سالار گفت: شما بگذارید من از مشهد بیرون شوم و به چناران بروم، هنگامی که به چناران رسیدم لشکر را به طرف خبوشان خواهم برد و من کاری خواهم کرد سالار یک سال دیگر در خراسان حکومت کند.

چراغعلی خان با این نقشه خود را از میان آنها نجات داد، و به اتفاق یک نفر از طرفداران سالار مشهد را ترک گفت و به چناران رفت و به اردوی اعزامی از تهران ملحق شد، او بعد از استقرار در اردو فرستاده سالار را که با او همراه بود نزد خود طلبید و گفت: شما به مشهد برگردید و لشکر تهران به مشهد حمله می‌کند.

در این هنگام حمله به طرف مشهد صادر شد، لشکریان مخالف سالار از طریق شاندیز به مشهد حمله کردند، سام خان زعفرانلو و چراغعلی خان همراه لشکر حرکت کردند و وارد شاندیز شدند و قلعه آن را تصرف کردند و بعد از جریان سالار چراغعلی به تهران بازگشت و جریان را گزارش نمود.

۴۲۰- جعفر امین

او یکی از علماء زمان خود بود و برای فراگیری علوم و معارف به شهرهای گوناگون مسافرت می‌کرد و کسب علم و ادب می‌نمود، او را مشهدی، یزدی و هراتی هم گفته‌اند، او در این شهرها در مجالس درس و بحث شرکت می‌کرد و با فضلاء و دانشمندان به گفتگو و مذاکره می‌نشست.

شیخ آغا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم او را عنوان کرده و گوید: امیر جعفر امین هراتی مشهدی در سال ۱۱۶۸ حیات داشته است، عبدالله جزائری در اجازه کبیره خود که در سال ۱۱۶۸ تحریر کرده از وی یاد می‌کند و گوید: او عالمی فاضل بود، در نحو و لغت تبحر داشت، او مردی تیزهوش و دارای حافظه‌ای قوی و از میرزا عبدالله افندی مؤلف ریاض العلماء روایت می‌کرد و از پدرم اجازه نقل حدیث داشت، وی در سال ۱۱۳۶ که جوان بود بر ما وارد شد و مدتی نزد ما توقف نمود و شب و روز با ما بود.

او با طلاب و محصلان به تحصیل پرداخت، بعد عازم بروجرد شد و مدتی در آنجا اقامت گزید، در بروجرد حوادثی پیش آمد و گروهی از این شهر مهاجرت کردند، امین مشهدی از این شهر رفت و معلوم نشد در کجا مسکن گزید و از او اطلاعی نداریم خداوند او را سالم نگهدارد.

۴۲۱- جعفر خان مشیر الدوله

او از کارگزاران حکومت قاجاریه بود، و برای تصدی تولیت آستان قدس رضوی به خراسان رفت، نوروز علی بسطامی در فردوس التواریخ گوید: رئیس سلسله سادات حسینی مشیر الدوله میرزا جعفر خان در سال ۱۲۷۷ به این منصب مفتخر شد و به تولیت و پاسبانی این روضه عرش درجه مشرف گردید.

او مقرر فرمود که در مطبخ سرکار فیض آثار مطلع از امورات گردد و به دقت تمام امور واقعه در آن مکان فیض بنیان را رسیدگی نماید و زائرین را در مهمانخانه مبارکه به قاعده در وقت هر مغرب از خان نعمت آن حضرت کامیاب سازند، و برای علماء و سادات و صاحبان شرف که به زیارت مشرف می‌شوند شام به منازل آنان ببرند.

دار الشفای مبارکه که در جنب مسجد بود و هوای خوشی نداشت بلکه به جهت تنگی مکان و تردد مردمان کثیف شده بود مقرر فرمودند که در خیابان علیا متصل به باغ وقفی سرکار فیض آثار که به اعتدال و خوشی هوا موصوف بود طرح دار الشفائی ریختند که غربا و علیلان را در آن مکان برده مداوا نمایند.

مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید میرزا سید جعفر مشیرالدوله اصلاً فراهانی بود، پدر او میرزا محمد تقی وزیر در تبریز زیردست میرزای بزرگ فراهانی قائم مقام اول کار می‌کرد، عباس میرزا نائب السلطنه در سال ۱۲۳۰ تصمیم گرفت چند نفر به اروپا بروند و در آنجا تحصیل کنند و علوم ریاضی و مهندسی بیاموزند.

یکی از این افراد میرزا جعفر بود که به اروپا رفت و در آنجا در رشته مهندسی به تحصیل پرداخت، او در انگلستان تحصیل نمود و در سال ۱۲۳۴ به ایران بازگشت، او پس از بازگشت وارد مشاغل دولتی شد و نخست به عنوان مهندس باشی مفتخر گردید و بعد از مدتی ملقب به مشیرالدوله شد.

او مدتها در اسلامبول و لندن سفیر ایران بود، و در تعیین حدود مرزی ایران و عثمانی یکی از افراد مؤثر بود، او در اواخر عمر رئیس شورای وزیران شد و با حفظ سمت به مشهد مقدس رفت و تولیت آستان قدس رضوی را در اختیار گرفت و بعد از دو ماه درگذشت و در مشهد به خاک سپرده شد.

۴۲۲- جعفر رشتی

او از علماء مقیم مشهد مقدس بوده است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب

طبقات اعلام شیعه موسوم به نقباء البشر گوید: شیخ جعفر رشتی حائری در مشهد مقدس رضوی مجاور بود، مولی علی محمد نجف آبادی در پشت یکی از کتابهای خود از وی تجلیل کرده و او را به عنوان عالم عامل ستوده است.

۴۲۳- جعفر مشهدی

او از علماء مشهد و از احفاد میرزا مهدی شهید بوده است، علامه تهرانی در کتاب نقباء البشر گوید: میرزا جعفر بن میرزا هاشم مشهدی از بزرگان علماء بود، او از یک خاندانی بشمار می رفت که همگان از عالمان و فضلاء بودند، میرزا جعفر در نجف اشرف در محضر میرزای شیرازی فقه و معارف آموخت و به مقامی از علم و فضیلت رسید.

۴۲۴- جعفر مشهدی شاعر

او از شاعران و ادیبان مشهدی بوده است، در تذکره عرفات برگ ۱۴۴ گوید: میرجعفر مشهدی به حلیه فضل و کمال آراسته بل از شائبه مقتضیات شباب پیراسته در کسب علم و فضل بغایت مجد و گاهی متوجه سخن نیز می شود، الحق طبعی لطیف و ذهنی درست راست دقیق و فکری متین و عمیق دارد.

در صغر سن به صفاهان آمد در آنجا نشو و نما یافته و به درس و بحث اشتغال نمود، اکثر در ملازمت میرزا محمد وزیر صفاهان او را می دیدیم از اوست:

چون دعایم بتضرع سحری بر خیزد دست بر سینه زهر سواثری برخیزد
ز غم افتاده چنانم که اگر سوزندم ز آتش من بره اندر شرری برخیزد

۴۲۵- جعفر سروقدی مشهدی

او از رجال و معاریف مشهد مقدس بوده است، غلام علی بلگرامی در کتاب مآثر الکرام در شرح حال باذل مشهدی از این میرزا جعفر نام برده است و گوید او عموی باذل

خان رفیع بوده و در مشهد مقدس مدرسه‌ای دارد نورالدین محمد خان و فخرالدین محمد خان و کفایت خان پسران میرزا جعفر سروقدهند آمدند و به خطابات و خدمات پادشاهی ممتاز بودند.

نور محمد خان در برهان پور به امور دیوانی مشغول شد و در سال ۱۱۲۶ در اورنگ آباد درگذشت و از اشعار اوست:

شد صرفه ما تا تو شکستی دل ما را هر پاره این آینه عکسی ز تو دارد
فخرالدین محمد خان فرزند دومی جعفر سروقدهند خان سامان شاهزاده معزالدین بن شاه عالم بود، آخر داروغه بیوتات کشمیر شد و در همانجا در سنه ۱۱۳۹ درگذشت.

۴۲۶- جعفر صدر العلماء

او از خاندان امام جمعه تهران و در تهران زندگی می‌کرد، مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: سید جعفر صدر العلماء پسر سید محمدباقر و برادر میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران که اصلاً از سادات خاتون آبادی اصفهانی بود در اواخر عمر ریاست علمیه تهران را داشت.

او مردی خوش قلب، مهربان و در نزد عامه مقام رفیعی پیدا کرد، جعفر صدر العلماء در سال ۱۳۳۵ قمری در تهران درگذشت و جنازه‌اش را با شکوه و جلال تشییع نمودند و در مشهد در حرم امام رضا علیه السلام به خاک سپردند.

۴۲۷- جعفر قلی بک

او از کارگزاران اواخر عهد صفوی بوده است، مرحوم عبدالحمید مولوی در کتاب موقوفات آستان قدس گوید: جعفر قلی میر شکارباشی در عهد صفویه در مشهد مقدس آسیابی ساخت، این آسیاب در بالا خیابان ساخته شده بود، و با آب نهر شاهی که از چشمه کلاس می‌آمد کار می‌کرد.

این آسیاب در سال ۱۱۲۵ در زمان صفویه ساخته شده بود، و دو دستگاه سنگ در آن کار می‌کرد، و آب نهر پس از گرداندن سنگهای آسیاب بار دیگر به نهر خیابان سرازیر می‌شد، و این آسیاب تا سال ۱۳۰۷ خورشیدی هم کار می‌کرد، و با ورود کارخانه‌های آرد به مشهد آسیابهای آبی همه از بین رفتند.

۴۲۸- جعفر قلی خان

او فرزند سردار اسعد بختیاری است که از کارگزاران حکومتی در زمان قاجاریه و رضاشاه بود، در کتاب رجال ایران تألیف مهدی بامداد آمده جعفرخان در سال ۱۲۵۸ خورشیدی متولد شد، او پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ قمری و خلع محمدشاه از سلطنت با مخالفان مشروطه به مبارزه برخاست و با یفرم خان ارمنی متحد شد. جعفر قلی خان در دادگاهی که مشروطه طلبان تشکیل دادند شرکت داشت، و مرحوم شیخ فضل‌الله نوری هم در همین دادگاه محکوم به اعدام گردید، پس از فوت پدرش سردار اسعد لقب سردار اسعدی را به او دادند و او را حاکم خراسان نمودند، سردار جعفر قلی خان چند بار به وزارت رسید و یکی از همکاران رضاشاه بشمار می‌رفت و در نزد او بسیار مقرب بود.

او در سال ۱۳۱۲ عضو کابینه فروغی بود، ولی بعد از مدتی مورد سوء ظن رضاشاه قرار گرفت، او در حالی که وزیر جنگ بود دستگیر گردید و روانه زندان شد و بعد از چندی در سن ۵۵ سالگی در زندان مسوم گردید، او متهم شده بود که اسلحه جمع می‌کند و در نظر دارد حکومت را بار دیگر به قاجاریه برگرداند.

در کتاب وقایع خاوران آمده: سردار بهادر جعفر قلی خان در سال ۱۳۰۱ شمسی به استانداری خراسان منصوب و وارد مشهد شد ولی مدت استانداری او در خراسان کوتاه بود و در اوایل سال ۱۳۰۲ جای خود را به بدیع الملک میرزا حشمت السلطنه داد و روانه تهران گردید.

۴۲۹- جعفر بن طاهر

او از علماء مشهد مقدس بوده است، در ریاض الجنه گوید: جعفر بن طاهر طوسی کرباسی در یزد مقیم بود و در همانجا درگذشت، او یکی از فضلاء و عابدان و پارسایان عصر خود بشمار می‌رفت، او مردی فقیه، محدث، عارف، حکیم و مرتاض بود و کراماتی هم از وی ظاهر شد.

او کتاب‌ها و تألیفاتی هم دارد که عبارتند از: رساله تباشیر، اکلیل المنهج او در اوائل قرن ۱۲ درگذشت و در کتاب تباشیر که به زبان فارسی نوشته گوید: در سال ۱۱۰۳ در ماه شعبان از طوس هجرت کردم و به بلده اصفهان وارد شدم و در خرابه‌ای ساکن گردیدم و قریب هفت سال در آن خرابه اقامت گزیدم تا آنگاه که در مدرسه ملا عبدالله برایم جانی پیدا شد.

۴۳۰- جعفر بن عبدالحی

او از سادات رضوی مشهد مقدس و از خادمان آستان قدس بود، مدرس رضوی در کتاب شجره طیبه گوید: جعفر بن عبدالحی سرکشیک دوم آستانه متبرکه است که در زمان ناصرالدین شاه از وجوده اعیان خراسان و از زمره امناء ذی شأن آستان ملایک پاسبان بود.

۴۳۱- جعفر بن مبشر طوسی

نام او در تاریخ بغداد ضمن شرح حال برادرش حبیش بن مبشر فقیه طوسی آمده و از حالات و خصوصیات او اطلاعی در مصادر نیست، او در قرن سوم هجری زندگی می‌کرده است.

۴۳۲- جعفر بن محمد طوسی

او از عرفاء ناحیه طوس بوده است، ابن تغری بردی در کتاب النجوم الزاهرة ضمن حوادث سال ۴۴۸ گوید: در این سال جعفر بن محمد بن عبدالواهب ابوطالب جعفری شریف طوسی که از مشایخ صوفیه بود درگذشت، او مردی محدث و فاضل بود، او در شهرها گردش می کرد و با علماء ملاقات می نمود، وی در عراق، شام و خراسان به دیدن مشایخ رفت و از آنها حدیث شنید.

۴۳۳- جعفر بن محمد رضوی

او از خادمان و کارگزاران آستان قدس رضوی بوده است، مدرس رضوی در شجره طیبه گوید: سید جعفر بن محمد رضوی جد اعلای سلسله جلیله زیارت نامه خوانها است، او مفتخر به منصب کشیک نویس آستان عرش نشان بوده است و فرمانی از فتحعلی شاه قاجار به نام او نوشته شده است.

در این فرمان فتحعلی شاه خطاب به محمد قلی میرزا فرمانفرمای مازندران نوشته که مبلغ دویست تومان از باب مالیات در وجه خدام سرکار فیض آثار مقرر نمودیم که هر ساله به توسط عالی حضرت سید جعفر کشیک نویس انفاذ مشهود مقدس شود مورخ شهر محرم ۱۲۳۳.

در حکمی که از طرف محمد ولی میرزا صادر شده آمده: نظریه الطاف ملوکانه دربارہ عالی جناب سید جعفر وی را به کشیک نویسی مقرر و مبلغ سی تومان و سی خروار در حقش برقرار کردیم و این حکم در ماه جمادی الاولی سال ۱۲۳۱ صادر گردیده است.

۴۳۴- جعفر بن محمد مشهدی

در کتاب ریاض العلماء نام او آمده و گوید: او از علماء و فقهاء مشهد مقدس بوده و فرزندش محمد از وی روایت می‌کند، مؤلف ریاض به همین اندازه بسنده کرده است.

۴۳۵- جلال مشهدی

او از سادات مشهد مقدس و از شاعران عصر خود بوده است، قدرت الله شوق در تکملة الشعراء برگ ۵۸ گوید: میرزا جلال اسیر ولد میرزا مؤمن از سادات مشهد است، شاگرد مولانا فصیحی هروی بود و شاه عباس او را به مصاهرت خود ممتاز فرمود، استاد کامل فن سخنوری و خوش تلاشی و خوش فکری است، دیوان مغلّق او متداول است چند اشعار آن عالی تبار برای یادگار به تحریر می‌آید از اوست:

کو جنون کز خار طفلان خانه‌ای پیدا کنم

خواب راحت چون شرر در بستر خارا کنم

آرزو دارم که از اعجاز بخت واژگون

او نماید لطف و من دانسته استغنا کنم

و نیز از گفته‌های اوست:

در حقیقت قرب و بعد مردم دنیا غلط

آشنائیا غلط ناآشنائیا غلط

نسخه آشفته دیوان عمر ما می‌پرس

خط غلط معنی غلط، انشا غلط، املا غلط

۴۳۶- جلال الدوله

سلطان حسین میرزا جلال الدوله فرزند ناصرالدین شاه قاجار است که در سال

۱۲۶۹ متولد شد، او در سال ۱۲۸۳ که چهارده سال از عمرش می‌گذشت به عنوان حاکم به خراسان رفت، و محمدخان سپهسالار نیز همراه او به خراسان رهسپار شد تا کارها را انجام دهد، در واقع حکمران خراسان محمد خان قاجار بود و جلال الدوله یک مقام تشریفاتی و نمایشی بشمار می‌رفت.

هنگام ورود جلال الدوله به مشهد تشریفات زیادی از طرف مقامات شهر انجام گرفت، و چون جلال الدوله فرزند ناصرالدین شاه بود استقبال مجلل و باشکوهی از وی تدارک دیده شد، جریان آن را روزنامه دولت علیه در شماره پانصد و هفتاد و شش مورخ روز پنجشنبه ۲۶ ماه جمادی الاولی سال ۱۲۸۲ نقل کرده و ما اکنون خلاصه آن را در اینجا ذکر می‌کنیم.

از قراری که در روزنامه مشهد مقدس نوشته بودند: روز دوشنبه آخر شهر صفر المظفر موکب والای جلال الدوله والی مملکت خراسان به ارض اقدس وارد گشته، چاکران درباری و خادمان سرکاری که در آن مملکت مأمور و متوقف بودند و عامه رعایا و برایا استقبال و پذیرائی ظاهر ساخته و خدمت پرداخته بودند.

خدام آستان ملایک پاسبان در یک فرسخی شهر به سلام مزید شرف یافته مورد التفات ایشان شدند، سواران و پیادگان نظامی و صاحب منصبان توپخانه به تمامی در نیم فرسنگی ایستاده تعظیمات نظامی به عمل آوردند، سواران خراسانی دسته به دسته بیرق به بیرق صف آراسته تا قریب به دروازه شهر لوازم چاکری را به تقدیم رسانیدند؟! قریب به دروازه کسبه بازار، تجار و غیر تجار باقربانیهای بسیار حاضر گشته قربانیها نمودند و کاسه‌های نبات عرضه داشته، بعد از وصول به دروازه محض تعظیم امام و تکریم پیشوای انام علیه آلاف الصلاة والسلام از اسب پیاده شده روانه روضه مطهره گردیدند.

دم دروازه صحن عباسی سر کشیکان عظام و خادم باشیان کرام سده مبارکه آستانه حاضر گشته شاهزاده افخم در زیر سایه لوای حضرت سر مفاخرت افراخته به

مبارکی و میمنت به ایوان طلای مبارکه و از آنجا به عتبه بوسی و زیارت مشرف شدند. پس از تقبیل عتبه علیه مرخص ارک شده در میدان ارک تجار وزری فروشان شالهای گرانبها و اقمشه نفیسه بر سر دست گرفته پای انداز نمودند و در دیوانخانه مبارکه که قبل از وقت مجلس با شکوهی تمام ترتیب داده بودند آمده حاضران حضور به دستور معمول به سلام ایشان تشرف جستند، خطیب خطبه خواند و شاعر قصیده غراء انشاء نمود.

جلال الدوله بیش از یک سال در مشهد مقدس زندگی نکرد، او در سال ۱۳۸۴ قمری در اثر بیماری وباء در مشهد درگذشت و در ایون غربی دار الحفاظ روضه مبارکه رضویه دفن شد، تاریخ فوت او چنین است: «جلال الدوله را باشد رواق بوالحسن مدفن».

۴۳۷- سید جلال الدین تهرانی

او از فضلاء، دانشمندان، ریاضیدانان و رجال بزرگ سیاسی معاصر بود، نام اصلی او محمد اما در میان مردم و محاورات به سید جلال الدین تهرانی مشهور و مورد خطاب قرار می گرفت، در اسناد و خطوطی که اکنون از او به جای مانده است در ذیل آنها محمد الحسینی سید جلال الدین تهرانی آمده است.

سید جلال الدین از رجال نامدار و محققان و نویسندگان زمان ما بود، آثار و تألیفات او در موضوعات علمی، ادبی، فلسفی، و ریاضی هم اکنون محفوظ و مورد استفاده اهل علم و ادب می باشد، ما اکنون در اینجا از حالات و خصوصیات آن عالم جلیل القدر اطلاعاتی در اختیار خوانندگان قرار می دهیم.

تولد سید جلال الدین تهرانی

او در سال ۱۳۱۷ قمری متولد شده است، سید جلال الدین در نامه ای که برای

مرحوم شیخ اسماعیل نجومیان خراسانی در ربیع الاول سال ۱۳۳۸ نوشته گوید: اکنون ۲۱ سال از عمرم می‌گذرد، پدران و اجداد او اصلاً آذربایجانی بوده‌اند، پدر او سید علی مشهور به شیخ الاسلام از علماء و رجال عصر خود بوده است.

سید جلال الدین از آغاز زندگی خود مقیم تهران بوده و در محله چاله میدان در مرکز شهر سکونت داشته است، از محل تولد او که در تهران و یا تبریز و یا مرند بوده مستندی در دست نگارنده نیست و ظاهراً پدر او در اواخر عهد قاجاریه در تهران زندگی می‌کرده است.

پدر او که از علماء و رجال دینی بوده است، عنوان شیخ الاسلامی داشته و این لقب را حکومت قاجاریه به او داده بود، این عنوان بعد از فوت او به فرزندش سید جلال الدین تفویض شده بود، او در نامه‌ای که در ربیع الاول سال ۱۳۳۷ برای استادش حاج ملا محمد مهدی منجم خراسانی نوشته گوید:

بر پاکت بنویسید: آقا سید جلال الدین تهرانی شیخ الاسلام، زیرا لقب مرحوم ابوی را بنده از دولت گرفتم، ولی شیخ الاسلامی با قضاوت عسکریه تبریز را برای اخوی بزرگ که در تبریزند ترتیب دادم و شیخ الاسلامی را مخصوص برای خود ولی حضرت عالی دیگر کلمه مخصوص را ننویسید.

پدر سید جلال الدین در تهران متصدی تعدادی از رقبات وقفی بوده و خانه‌اش محل رفت و آمد طبقات مختلف و مراجعات زیادی داشته است، تولیت این موقوفات بعد از درگذشت پدر در اختیار سید جلال الدین قرار می‌گیرد و یکی از مشکلات او اداره این موقوفات و دخل و خرج آن بوده است.

مادر سید جلال الدین از زنان با فضیلت و اهل عبادت بوده، او بانویی با تقوی و متعهد و متدینه بشمار می‌رفته و از سید جلال الدین فرزند او نقل گردیده که مادرش زمان مرگ خود را پیش بینی کرده بود، مادر سید جلال الدین در روضه مبارکه رضویه به خاک سپرده شده است.

تحصیلات سید جلال الدین

مرحوم سید جلال الدین تهرانی از نوجوانی دنبال علم و کمال رفت، و در تهران در مدرسه سپهسالار نزد اساتید به تحصیل مشغول شد و در سلک طلاب علوم در آمد و لباس رسمی طلاب علوم دینی را در بر نمود، او از یک خاندان بزرگ و مشهور بود همگان او را می شناختند و به او احترام می گذاشتند.

از مرحوم استاد حاج میرزا محمود شهابی خراسانی رحمه الله علیه شنیدم می فرمودند «ما در مدرسه سپهسالار تحصیل می کردیم، سید جلال الدین هم در آنجا تحصیل می کرد او بسیار ساده زندگی می نمود و با همه با محبت رفتار می کرد و هر گاه خسته می شد عبا را بر سر می کشید و روی زمین می خوابید.»

او بعد از مدتی تحصیل تصمیم می گیرد دنبال علم نجوم برود، سید جلال به علم نجوم و ریاضیات سخت علاقمند بوده، و همین علاقه او را به مقامی بلند و ارجمند در علم ریاضی و نجوم رسانید و در مرور زمان یکی از اساتید مسلم در علم نجوم شدند و شاگردان زیادی تربیت کردند و تألیفاتی هم از خود به جای گذاشتند.

سید جلال الدین گوید: در تهران منجمی بود به نام نجم الممالک، پدرم مرا نزد او فرستاد، او آدمی کم حوصله بود، و از تعلیم علمش مضایقه می کرد، او روزی به من گفت: چرا می خواهی علم نجوم بیاموزی این علم به درد شما نمی خورد، من به او گفتم: عاشق فرهنگ این مملکت هستم و می خواهم فرهنگ و علم کشورم را بیاموزم.

سید جلال الدین در مشهد مقدس

او گوید: من جریان خود را با نجم الممالک با پدرم در میان نهادم و گفتم: او از تعلیم علم نجوم به من خودداری می کند و مانع می گردد تا من این علم را فراگیرم، پدرم

گفت: از نجم الممالک که بگذریم، تنها دو نفر منجم صاحب نام دیگر در ایران هستند، یکی در مشهد و دیگری در شیراز شما می‌توانید یکی از آنها را اختیار کنید. من مشهد را برگزیدم یکی به لحاظ توفیق زیارت حضرت رضا (علیه السلام) و دیگر استفاده از محضر منجم خراسانی، پدرم وسائل مسافرت مرا فراهم کرد و همراه یکی از بستگان با گاری پست روانه مشهد شدم، پس از ورود به مشهد مقدس در سرای ملک اطاقی اجاره کردم و در مشهد مقیم شدم.

سید جلال الدین گوید: طبق توصیه پدرم به منزل حاج ملا محمد مهدی منجم رفتم، او با خوشروئی مرا پذیرفت و آنچه می‌دانست به من تعلیم فرمود، سید جلال الدین یک سال در مشهد اقامت گزید و از مرحوم حاج محمد مهدی منجم از غدی استفاده کرد و بعد از یک سال بار دیگر به تهران بازگشت.

سید جلال الدین هنگام ورود به مشهد ۱۸ سال داشته است، او هنگام اقامت در مشهد مقدس از اساتید دیگری هم استفاده نموده و در حوزه درس معلم بزرگ استاد عبد الجواد ادیب نیشابوری هم شرکت می‌کرده است، او پس از ورود به تهران از طریق مکاتبه با منجم خراسانی محمد مهدی در ارتباط بوده است.

سید جلال الدین در نامه‌ای که در سال ۱۳۳۸ قمری تحریر شده گوید: به حمد الله به مشهد آمدم بعد از اینکه از سن مرحوم حاج محمد مهدی منجم باشی طاب ثراه قریب ۹۰ سال می‌گذشت و تا آن وقت به کسی علم خود را بتابه اقرار خودشان تعلیم نکرده بودند، در جوانی به سن ۱۸ سالگی تعلیم بنده نمودند و تمام ماحصل زحمات شریفه خودشان را دریغ ننمودند، او گوید: من توجه تامه به خراسان و خراسانیان دارم.

فعالیت‌های علمی سید جلال الدین

او بعد از مراجعت از مشهد مقدس در تهران کارهای علمی خود را دنبال کرد، از

آنجا که به علم نجوم و ریاضیات سخت دلبستگی داشت این رشته را تعقیب نمود، او در یکی از نامه‌های خود گوید: شکر می‌کنم خدا را که تا حال که ۲۱ سال از عمرم می‌گذرد به هر استاد عالمی رسیدم آنچه داشت از من مضایقه نکرد.

من در این سن اساتید عظام زیاد دیده‌ام که هر یک در فن خود واحد بوده‌اند، مرحوم سید جلال به خاطر استعداد و عشقی که در فراگیری علوم داشته در سنین جوانی مبانی علوم ریاضی را دریافت و اصول و قواعد آن را بدست آورد و به تألیف و تصنیف و نوشتن مقالات علمی مشغول شد.

او در مقدمه گاهنامه سال ۱۳۱۳ شمسی گوید: بر هر فردی از افراد ایرانی لازم است که به اندازه قدرت و توانائی خود در پیشرفت و ترقی مملکت ایران کوشش نماید و همواره این مقصد مقدس را که تعالی ایران باشد تعقیب کند تا آنکه مملکت ما هم مانند سایر ممالک متمدنه به زیور علم و دانش مزین گردد و دارای افراد مفید و ممتاز شود. هر قدر ما مردم را به اعتماد به خود و عزت نفس و عظمت مقام دعوت کنیم، سریعتر بدین مقصد نائل خواهیم شد، چه اگر ملتی برای این راه سائر گردد که کار کند و بروز لیاقت دهد و زبون نباشد و بهتر مزین گردد آقائی و سیادت حقیقی را زودتر حائز خواهد گشت.

بنائی در مقابل حوادث گوناگون دوام می‌آورد که بنایش قوی و مستحکم باشد و همین طور فردی یا ملتی در جلو تغییرات اجتماعی پایدار خواهد ماند که قوای اخلاقی او متین است، ملت یا فردی که راست گوید و از تزویر و فروتنی دوری جوید و با امانت و تقوی و ایمان و علم به میدان زندگی در آید موفق خواهد شد.

چه بنیان عمارت حیات مادی و معنوی محکم و رزین است، وقتی ما ایمان داشته باشیم که باید علم را فراگیریم و پس به دیگران بیاموزیم هیچ گاه منتظر تشویق و تقدیر نمی‌شویم، چون به این خلق نیکو متخلص شدیم، دست از دامن کتاب بر نمی‌گیریم.

چون از کتاب دوری نجستیم افراد برومندی که مایه افتخار عالمی می‌توانند بشوند خواهیم داشت ولی به عکس اگر دانش را تنها کلید کسب و معیشت بدانیم و همواره منتظر تقدیر افرادی باشیم که هنوز در مرحله اولی حیات هستند و معتقد به تظاهر گردیم نتیجه این می‌شود که دل سرد و افسرده شده در عزمان سستی راه می‌یابد و از مطالعه و خواندن کناره‌گیری خواهیم کرد.

در این صورت محال است که ما به مقصد اعلی خود که ترقی و آبرومندی خودمان و ایران است نائل شویم، بزرگان علماء اسلام تا سیصد سال قبل این رویه را داشتند، این بود که ما در طبقه روحانی که حمله علم بشمار می‌رفتند علماء متبحر از هر طبقه داشتیم.

آقایان به هیچ وجه اعتنائی به تشریفات ظاهری نداشتند چه در معنی و حقیقت خود را بالاتر از عوام و متلبسین به علم می‌دانستند، این بود که انتظار تقدیر و تشویق نمی‌کشیدند و هیچ گاه خود را ملزم نمی‌دیدند که به دلخواه عوام و متشبهین به دانش و حکمت رفتار کنند.

زیرا که اصل «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» نزد ایشان محترم بود، این علل موجب شد که ایران از لوای اسلام دارای بزرگانی عظیم الشأن گشت که هر یک چراغ دانش مملکتی بودند.

معرفة الاوقات یا گاهنامه

مرحوم سید جلال الدین تهرانی اکثر اوقات خود را به تحقیق و بررسی در علم نجوم می‌گذرانید، او از سالهای ۱۳۰۷ هجری شمسی به نوشتن گاهنامه و یا معرفة الاوقات مشغول شد و تا سال ۱۳۱۵ به این کار بزرگ علمی ادامه داد و هر سال یک گاهنامه انتشار داد او در این باره گوید:

این جانب چند سال است که گاهنامه به طرز جدید تهیه نموده تقدیم محضر

خوانندگان گرام می‌نمایم، امسال علاوه بر جداول تقویمی و منتخبات اشعار حاوی شرح حال چندین نفر از علماء بزرگ اسلام است و نیز فصولی در مباحث علمیه از قبیل بحث در علم احکام نجوم و کیفیت تدوین آن و تاریخ و شرح صور فلکی و نام هر یک از ثوابت مشهوره می‌باشد.

معرفة الاوقات به چاپ سنگی به قطع بزرگتر از گاهنامه تهیه نمودم که برای خواص است و قسمت علمی تقویم محسوب می‌شود، و آن حاوی جداول مشخصات سیارات به نصف النهار طهران و شرح هر یک از جداول می‌باشد و به علاوه در آخر معرفة الاوقات تقویم رقمی به طرز قدیم مرتب نموده و معرفت جداول آن را نیز نوشته‌ام تا اینکه یک اثر تاریخی مملکت‌مان از بین نرود.

سید جلال الدین در اروپا

مرحوم سید جلال الدین تهرانی پس از سالها مطالعه و تحقیق از نجوم و ریاضیات و استفاده از اساتید و علماء بزرگ عازم اروپا گردید، او لباس رجال و علماء دینی را از تن در آورد و از لباس روحانیون خارج گردید و لباس فرنگی پوشید و به خارج رفت.

سید جلال الدین در بلژیک اقامت می‌کند و در آنجا به تحصیل خود ادامه می‌دهد او در این کشور با یک دختر بلژیکی ازدواج می‌نماید، ولی از او صاحب فرزندی نمی‌شود، و بعد هم او را طلاق می‌هد، و در مجرد زندگی می‌کند، سید جلال از محیط علمی و فرهنگی اروپا در موضوعات مورد نظر سود می‌برد.

او با دانشمندان و اساتید رشته نجوم و ریاضیات ارتباط برقرار می‌کند و از کتابخانه‌های آن کشورها دیدن می‌نماید، و به منابع زیادی دست می‌یابد، و از آثار علمای اسلام که به صورت خطی در کتابخانه‌های اروپا موجود بوده میکرو فیلم تهیه می‌کند و با خود به ایران می‌آورد.

بازگشت سید جلال به ایران

مرحوم سید جلال الدین تهرانی پس از سالها اقامت در اروپا و تحقیق و مطالعه بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ به ایران باز می‌گردد، و کارهای علمی خود را دنبال می‌کند، سید جلال الدین که سالها در اروپا زندگی کرده و با علماء و ریاضیدانان آنجا همواره در ارتباط بوده با سید جلال قبلی بسیار فرق داشته است.

او قبلاً در ایران با نجوم و ریاضیات سنتی ایران کاملاً آشنا بود، و این علوم را از اساتید بزرگ ایرانی در حوزه‌های علمیه آموخته بود، و با مسافرت به اروپا نجوم و ریاضیات جدید را هم فرا گرفت و با افکار و اندیشه‌های جدید و اطلاعات بسیار جامع به ایران برگشت.

در این هنگام سید جلال الدین تهرانی - رحمه الله علیه - به عنوان یک شخصیت علمی در محافل اهل علم و فضل مشهور گردید، مقامات فرهنگی و علمی کشور او را برای تدریس در مراکز علمی دعوت کردند، سید جلال مدتی در دانشگاه تهران و دار المعلمین عالی تهران به تدریس ریاضیات و نجوم پرداخت، و مدتی هم مدرس فلسفه اسلامی در دانشگاه تهران بود.

سید جلال الدین و سیاست

همان گونه که قبلاً تذکر دادم مرحوم سید جلال الدین از طلاب مدرسه سپهسالار تهران بود، هنگام تحصیل سید جلال در آن مدرسه، عالم جلیل القدر و سید بزرگوار و مرد مبارز، شهید عالی مقام سید حسن مدرس رضوان الله علیه متولی مدرسه سپهسالار بوده است.

مرحوم سید جلال با مرحوم مدرس در ارتباط بوده و از افکار و اندیشه‌های او حمایت می‌کرده است، و از شخصی مانند سید جلال که دارای افکار عالی و مترقی بوده

معلوم است که از هواخواهان مدرس بوده و افکار او را در جامعه آن روز نشر می‌داده است، و ظاهراً سید جلال پس از شهادت مرحوم مدرس ایران را ترک می‌کند و به اروپا می‌رود.

سید جلال پس از بازگشت از اروپا مورد توجه مقامات عالی کشور قرار می‌گیرد و رجال سیاست دنبال او می‌روند و به کارهای سیاسی و اجرایی می‌کشاند، سید جلال الدین در سال ۱۳۲۴ به عنوان وزیر مشاور وارد کابینه قوام السلطنه می‌شود و به کارهای سیاسی و اجرایی مشغول می‌گردد.

ظاهر قضیه این است که در سال ۱۳۲۴ کشور ایران در اشغال بیگانگان بود و قسمتی از خاک ایران - آذربایجان - از پیکر کشور جدا شده بود و زیر نفوذ شوروی قرار داشت، از این رو دولت وقت به افراد وطن دوست و علاقمند به حفظ وحدت و یکپارچگی ایران نیاز داشت.

در این زمان به وجود او در کابینه نیاز پیدا کردند، و او را دعوت به کار نمودند او بعد از سقوط کابینه قوام السلطنه در سال ۱۳۲۷ در دولت محمد ساعد مراغه‌ای به عنوان وزیر پست و تلگراف مشغول کار شد و در سال ۱۳۲۹ در کابینه علی منصور به همین مقام انتخاب گردید.

نیابت تولیت و استانداری خراسان

مرحوم سید جلال الدین تهرانی در سال ۱۳۳۰ هنگام حکومت مرحوم دکتر محمد مصدق به سمت استانداری خراسان برگزیده شد، قبل از آمدن سید جلال به عنوان استانداری به خراسان نیابت تولیت آستان قدس رضوی در اختیار استاندار نبود، استاندار را دولت معرفی می‌کرد و نائب التولیه را شاه معین می‌نمود.

در خراسان بین استاندار و نایب التولیه همواره اختلاف و کشمکش بود و هر کدام خود را بر دیگری تحمیل می‌کردند و مقام خود را بالاتر می‌دانستند، مرحوم سید

جلال الدین از این جریان‌ها آگاه بود، او استانداری خراسان را قبول کرد مشروط بر اینکه نیابت تولیت آستان قدس رضوی هم با او باشد.

جریان به محمدرضا شاه رسید او هم موافقت کرد و حکم نیابت تولیت آستان قدس رضوی را به او داد، و سید جلال با دو حکم و مقام به مشهد مقدس آمد و از این روی را در آن زمان «ذو الریاستین» می‌گفتند، این کار سید جلال بصورت سنتی در آمد و تا پایان حکومت محمدرضا شاه نیابت تولیت و استانداری به یک نفر محول شد.

مرحوم سید جلال الدین بعد از جریان ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ به تهران آمد و بار دیگر در سال ۱۳۴۰ به نیابت تولیت آستان قدس رضوی و استانداری خراسان منصوب شد و چند سال در خراسان کار کرد، ولی بعد از اینکه امیر اسدالله علم به نخست وزیری رسید او را از خراسان فراخواندند.

سفارت سید جلال الدین

مرحوم سید جلال الدین پس از بازگشت از خراسان در سالهای ۱۳۳۴ به سفارت ایران در بلژیک رفت، و چند سال در آنجا سفیر بود، او را از این جهت به سفارت ایران در بلژیک فرستادند، که او مدتی در آن کشور بسر برده بود او چند سال در بلژیک به عنوان سفیر ایران اقامت گزید و سپس به ایران برگشت و در سال ۱۳۳۹ و به عنوان نیابت تولیت و استانداری خراسان برگزیده شد.

سید جلال در مجلس سنا

او بعد از اینکه در زمان دولت امیر اسدالله علم از خراسان فراخوانده شد و به تهران بازگشت، از طرف محمدرضا شاه به عنوان سناتور برگزیده شد و به مجلس سنا رفت، سید جلال الدین یک شخصیت مستقل بود و با هیچ باند و جناحی ارتباط نداشت.

گردانندگان مجلس سنا که هر کدام وابسته به یک جریان بودند از حضور سید جلال در میان خود ناراحت بودند، سید جلال را متهم کردند که او از روحانیون و علماء دینی حمایت می‌کند و با روشنفکران مخالف است، و با برنامه‌های مترقی شاه مخالفت می‌کند.

گردانندگان مجلس سنا به اطلاع محمدرضا شاه رسانیدند که سید جلال با ما همکاری نمی‌کند و او نباید در دوره بعد در مجلس سنا باشد، نگارنده این سطور یکی از روزها با تنی چند از فضلاء و فرهنگیان در منزل سید جلال الدین بودم او در ضمن سخنان به این موضوع اشاره و گفت:

روزی از دربار به من اطلاع دادند که اعلیحضرت با شما کاری دارند و منتظر شما می‌باشند من در ساعت معین به دفتر شاه رفتم و با او دیدار نمودم، شاه پس از تعارفات و احوال پرسی گفتند: شما صلاح نیست در دوره بعد به مجلس سنا بروید، شاه در این جلسه می‌گوید:

«مجلس سنا برای شما چندان اهمیت ندارد، شما مورد علاقه من هستید، و من در روزهای سختی که پیش می‌آید به وجود شما نیازمند هستم»، خوانندگان توجه کنند شاه این سخنان را هنگامی به زبان آورده که در اوج قدرت و سلطنت بوده و کسی را یارای مقابله در ایران با او نبوده است.

تشکیل مجالس علمی

مرحوم سید جلال الدین تهرانی پس از اینکه از شرکت در مجلس سنا منع شد، از کلیه فعالیت‌های سیاسی دست کشید، و تنها سمت او عضویت در شورای نشر اسکناس بود، و آن هم به خاطر اعتمادی بود که مقامات به او داشتند و او را رها نمی‌کردند، و این شورا هم سالی چند بار تشکیل جلسه می‌داد و به امور مالی رسیدگی می‌کرد.

مرحوم سید جلال الدین در سه راه امین حضور در حاشیه خیابان ری منزل

داشت، منزلی نسبتاً بزرگ و قدیمی با درختان بلند و مفرح، او از محل‌های قدیمی تهران خوشش می‌آمد، و از سکونت در شمیران و یا نقاط جدید تهران خودداری می‌کرد و تا پایان زندگی خود در تهران در همین منزل ساکن بود.

او روزهای معینی در هفته مجلس درس و بحث داشت، و در مراکز علمی و دانشگاه‌ها حضور پیدا نمی‌کرد و می‌گفت: هر کس بخواهد می‌تواند در منزل من حاضر شود و در درس من شرکت کند، مجالس علمی او در موضوع ریاضیات، نجوم و هندسه بود، گاهی مسائل ادبی، تاریخی و مذهبی هم مطرح می‌شد.

روزهای جمعه افراد گوناگونی به منزل ایشان می‌آمدند، و دارای افکار متفاوتی بودند، مسائل سیاسی، اجتماعی به میان کشیده می‌شد و او هم با صراحت لهجه نظریات خود را می‌گفت و از کسی واهمه نداشت.

او بعد از کناره‌گیری از سیاست اغلب در تهران زندگی می‌کرد، و اوقات خود را با دوستان، دانشمندان و فضلاء می‌گذرانید، و چون مرد بی‌نظری بود و داعیه نداشت همگان او را دوست می‌داشتند و مصاحبت با او را غنیمت می‌دانستند و از افکار و اندیشه‌های او استفاده می‌کردند.

مرحوم سید جلال سالی یک بار در فصلهای مناسب به مسافرت می‌رفت، گاهی به خوزستان، زمانی به فارس و چندی هم در سواحل مازندران و دریای عمان و خلیج فارس می‌گذراندند، و بیشتر اوقات خود را به مطالعه می‌پرداخت و یا به بحث و گفتگو با اهل علم و ادب مشغول بود.

استادان سید جلال الدین تهرانی

همان گونه که قبلاً تذکر داده شد مرحوم سید جلال الدین از آغاز جوانی به تحصیل مشغول شد، او تعلیمات اولیه را از پدرش سید علی شیخ الاسلام فرا گرفت، و در مدرسه سپهسالار حجره داشت و در سلک طلاب در آمد، سید جلال الدین در

نامه‌ای که از وی مانده گوید: من اساتید عظام زیاد دیده‌ام که هر یک در فن خود واحد بودند و آنان عبارتند از:

- ۱- مرحوم حاج آقا محمد مهدی منجم باشی در استخراج تقویم.
- ۲- آقا شیخ باقر گنابادی در عرفان.
- ۳- مرحوم شیخ سعید خوئی در رمل.
- ۴- مرحوم آقا میرزا محمود قمی در حکمت و الهیات.
- ۵- مرحوم آقا داود عرب در جفر.
- ۶- مرحوم آقا غلام حسین در عدد.
- ۷- مرحوم میرزا ابراهیم در طب.
- ۸- مرحوم میرزا نظام الدین خان در هندسه.
- ۹- مرحوم میرزا محمود خان کوکب شناس در هیئت.
- ۱۰- مرحوم میرزا علی اکبر خان در السنه خارجه.
- ۱۱- مرحوم میرزا محمود خان پسر میرزا کاظم در شیمی.
- ۱۲- مرحوم کمال الملک معروف در نقاشی.
- ۱۳- مرحوم میرزا اسدالله خان مازندرانی در نجوم و تعیین کواکب.
- ۱۴- مسیونر نکل فرانسوی در حساب.

تألیفات و آثار سید جلال الدین

مرحوم سید جلال الدین در زندگی خود کتاب‌هایی تألیف کرد و تعدادی از متون قدیمه را هم تصحیح و چاپ نمود، از تألیفات مهم او گاهنامه‌ها و یا معرفة الاوقات می‌باشند که همه ساله به چاپ می‌رسانید، این گاهنامه را از سال ۱۳۰۷ شمسی تا هنگام رفتن به اروپا در سال ۱۳۱۵ منتشر نموده است.

او تألیفات خود را نخست با چاپ سنگی منتشر می‌کرد و بعد از اینکه چاپ

سربی به بازار آمد، آثار خود را در چاپخانه مجلس به چاپ رسانید، تألیفات و آثار او عبارتند از:

- ۱- گاهنامه‌ها از سال ۱۳۰۷ تا سال ۱۳۱۵.
- ۲- ترجمه کتاب طبقات الامم صاعد اندلسی.
- ۳- تاریخ علم نجوم در اسلام.
- ۴- تحقیق و چاپ چهار مقاله عروضی سمرقندی.
- ۵- تحقیق تاریخ جهانگشاهی جوینی.
- ۶- صور فلکی و تاریخ معرفت ملل قدیمه.
- ۷- تحقیق بخشی از جامع التواریخ رشیدی.
- ۸- ترجمه کتاب هیئت فلاما ریون.
- ۹- تحقیق کتاب حدود العالم.
- ۱۰- تحقیق کتاب لب التواریخ یحیی بن عبداللطیف قزوینی.
- ۱۱- تحقیق فارسنامه ابن بلخی.
- ۱۲- تحقیق محاسن اصفهان مافروخی.
- ۱۳- رساله ارشاد در شرح حال صاحب بن عباد.
- ۱۴- تحقیق تاریخ قم.
- ۱۵- رسم اشکال هندسی.
- ۱۶- کتابی در مسائل مختلف.
- ۱۷- حل مسائل مجسمات و قطع مخروط.
- ۱۸- کتاب منتخب الرمل.

کتابخانه سید جلال الدین

او در طول زندگی خود کتابخانه معتبری فراهم آورده بود، در کتابخانه او

کتابهای گوناگونی در علوم مختلف به زبانهای فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسوی وجود داشت و از کتابخانه‌های معتبر شخصی در تهران بشمار می‌رفت، و اکثر کتابهای اسلامی را که در اروپا چاپ شده بود در اختیار داشت.

مرحوم سید جلال الدین از آغاز زندگی از نظر مالی مشکلی نداشته است، و هر کتابی را که می‌پسندیده تهیه می‌کرد، باید اذعان کرد کتابخانه سید جلال الدین از نظر علوم ریاضی و نجوم قدیم و جدید بی‌مانند بود، و او مصادر دست اول را در زبانهای مختلف فراهم آورده بود.

او یکی از تالارهای منزل خود را اختصاص به کتاب داده بود، و اکثر اوقات خود را در آنجا می‌گذرانید، در هنگام جلسات که در منزلش تشکیل می‌شد هرگاه به کتابی اشاره می‌شد او از جای خود بر می‌خواست و کتاب مورد نظر را می‌آورد و مطلب مورد بحث را نشان می‌داد.

به یاد دارم روزی در محضر آن سید بزرگوار بودم، سخن از قصیده فرزدق در مدح حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام به میان آمد، مردی اظهار داشت، آن قصیده در مدح امام سجاد نیست و مقصود فرزدق کسی دیگر بوده است؟

من به آن مرد که خود را در آن روز ریاضیدان معرفی می‌کرد و از ادبیات بطور کلی بیگانه بود گفتم: ابوالفرج اصفهانی در آغانی این قصیده را که فرزدق سروده در مدح امام سجاد می‌داند و تمام این قصیده را در شرح حال فرزدق آورده است.

او گفت: اگر ابوالفرج اصفهانی این مطلب را تأیید کرده و قصیده را در مدح امام زین العابدین دانسته باشد من حرف خود را پس می‌گیرم، در این هنگام سید جلال الدین برخاست و به کتابخانه خود رفت و کتاب آغانی چاپ اروپا را که بسیار نادر بود آورد.

کتاب آغانی که در حدود یکصد و پنجاه سال قبل در اروپا چاپ شده و دارای فهرس کامل می‌باشد توسط آن مرحوم در اختیارم قرار گرفت، من از فهرست مطلب

مورد بحث را بیرون آوردم و برای حاضران خواندم و مسلم شد که ابوالفرج این قصیده را در مدح امام سجاد می‌داند و موضوع را به خوبی شرح می‌دهد. آن مرد معترض گفته‌هایش را پس گرفت و از من تشکر کرد که او را در این مورد روشن نمودم و از شک و تردید نجات دادم، مرحوم سید جلال هم از من تقدیر کرد و مرا به حاضران معرفی نمود، مجلس آن روز بصورت یک مجلس ادبی در آمد و از امام سجاد علیه السلام و فرزدق گفتگو شد.

کتب ریاضی و نجوم

همانگونه که تذکر دادم کتابخانه مرحوم سید جلال الدین تهرانی در موضوع علوم ریاضی و نجوم بسیار غنی بود، و چون رشته تخصصی خود را نجوم و ریاضیات انتخاب نموده بود از این جهت به جمع آوری کتب در این موضوع فعالیت و اهتمام داشت تا از افکار و نظریات علماء این فنون آگاهی یابد.

روزی در محضر ایشان بودم و از مخطوطات سخن به میان آمد، خدمت استاد عرض کردم فهرستی از آثار علمای خراسان را از کتابخانه‌های هند و پاکستان فراهم آورده‌ام، تا این سخن را از من شنید فرمود قسمت‌های نجوم و ریاضیات آنها را برای من بیاورید.

طبق در خواست ایشان به نوشته‌های خود مراجعه کردم و یادداشت‌های سفرو پاکستان را مرور نمودم و کتب مربوط به نجوم را از آن استخراج کردم و در یک روز معین به ایشان ارائه دادم، او فهرست را ملاحظه کرد و فرمود تعدادی از این نسخه‌ها را دارم و بقیه را هنوز مشاهده نکرده‌ام و برای من تازگی دارد.

تهیه میکرو فیلم از کتب خطی

روزی تنها در منزل ایشان بودم موضوع گفتگو با ایشان تهیه میکروفیلم از کتب

خطی نادر بود، یک حلقه میکروفیلیم از یک نسخه خطی نادر را که از خارج آورده بودم با خود داشتم، میکروفیلیم را به ایشان دادم تا ملاحظه کند و اگر برایش مورد استفاده بود آن را بررسی نماید.

او بلافاصله از جای خود برخاست و به کتابخانه رفت و یک حلقه میکروفیلیم آورد و به من نشان داد، و فرمود: کارهائی که شما اکنون انجام می‌دهید و از کتب خطی نادر عکسبرداری می‌کنید، من از ده‌ها سال قبل این کارها را کرده‌ام و از تعدادی نسخ خطی میکروفیلیم تهیه نموده‌ام.

فرمودند من هنگام اقامت در اروپا در کتابخانه‌های آن سرزمین تحقیقات بسیاری انجام دادم، و از نسخ نادر فیلم تهیه کردم، و اکنون در حدود صد هزار صفحه میکروفیلیم از کتب خطی و اسناد علمی در کتابخانه‌ام محفوظ است، او میکروفیلیم را با طرز مخصوصی محافظت می‌کرد تا گزندى به آنها نرسد.

آلات و ادوات نجومی

مرحوم سید جلال الدین تهرانی از آنجا که به علم نجوم و ستاره‌شناسی علاقه داشت در منزل شخصی خود در تهران اسباب و وسائل نجومی را فراهم کرده بود و در مواقع خاصی به رصد ستارگان مشغول می‌شد، در گوشه‌ای از منزل او دوربین بزرگی نصب شده بود که در هنگام احتیاج از آن استفاده می‌کرد.

کسانی که وارد منزل او می‌شدند این دوربین را که روی پایه‌ای نصب شده بود مشاهده می‌کردند، و همواره پارچه‌ای روی آن افکنده شده بود، او در مواقعی از دوستان و علاقمندان به علم نجوم دعوت می‌کرد و در حضور آنان به رصد ستارگان می‌پرداخت و برای حاضران توضیحاتی می‌داد.

سید جلال الدین در میدان هنر

او یک انسان فوق العاده بود، و از کودکی هوش و ذکاوت خاصی داشت، شرایط زندگی و عشق او به فراگیری علوم و فنون و هنر به او فرصت داد تا از استعداد خود استفاده کند، و از هر علم و فن و هنری بهره‌مند گردد و خود را به انواع هنرها بیاراید. او خطی زیبا داشت و نستعلیق را بسیار زیبا می‌نوشت و در خط شکسته ماهر بود، آثاری از خط او هم اکنون موجود است و نشان می‌دهد در خط کار کرده و استادانی دیده است، او با خوشنویسان در ارتباط بود و من خود تعدادی از خوشنویسان مشهور را در مجلس او می‌دیدم.

سید جلال الدین شعر هم می‌سرود اگر چه اشعار او بسیار اندک است و در جایی گرد نیامده است ولی نمونه‌هایی از اشعار او که در بیوتات آستان قدس رضوی مشاهده می‌شود حکایت از طبع او دارد و اگر در این راه گام بر می‌داشت در اینجا نیز امتیازاتی بدست می‌آورد.

منزل مسکونی او در تهران مجموعه‌ای از هنر بود، خانه‌ای قدیمی به سبک دوره قاجار با آجر و پیش ایوانها و تالارهای، اندرونی و بیرونی، سقف اطاقها از چوب که با تابلوها و مرقعات تزئین یافته بود، میزها و صندلیها و چلچراغها و شمعدانها و فرشها اغلب متعلق به یکصد سال قبل بود.

در گوشه‌ای از حیات گلخانه‌ای بزرگ بود که در آن انواع و اقسام گلها را تربیت می‌کرد و در صحن اندرونی که محل پذیرائی در فصل بهار و تابستان بود حوض بزرگی وجود داشت و باغچه‌هایی از گل که با خشت فرش شده و بسیار جلب توجه می‌کرد بطور کلی سراسر این خانه یک موزه بود.

مرحوم سید جلال الدین زن و فرزندی نداشت او در جوانی هنگام اقامت در بلژیک با یک بانوی بلژیکی ازدواج کرد ولی بعد از مدتی بین آنها متارکه شد و به طلاق انجامید، و بعد از مراجعت به ایران هم ازدواج نکرد و لذا فرزندی از وی باقی نماند.

او منزل مسکونی خود را وقف آستان قدس رضوی نمود و کتابخانه‌اش را هم به آستان قدس وقف کرد و اشیاء و آثار عتیقه را هم به موزه ایران باستان واگذار نمود، اکنون منزل او با همان بنای سابق در اختیار آستان قدس رضوی می‌باشد و دفتر آستانه در تهران در آنجا مستقر می‌باشد.

پیشگوئی‌های سید جلال الدین

مرحوم سید جلال الدین دنبال هر علم و فنی رفت، او در فراگیری انواع علوم و فنون استعداد فراوانی داشت و با عشق و علاقه دنبال کارها را می‌گرفت، او در دوران طلبگی دنبال علم رمل و جفر هم رفت و این علوم را از اساتید فن فرا گرفت و به اصول و مبانی آنها راه پیدا کرد.

آقای حسین نجمیان که ما در این مقاله از نوشته‌های ایشان هم استفاده کردیم گوید: در کتابخانه پدرم رساله‌ای به خط و تألیف سید جلال به نام «منتخب الرمل» موجود است، او در پایان رساله با کشیدن زوایجی پیش بینیهائی کرده است از جمله گوید:

حضرت مستطاب والا محمد علی میرزا پادشاه معزول ایران رجعت نخواهد کرد والله اعلم، و در زایجه‌ای دیگر گوید: سلطنت احمد شاه قاجار پادشاه ایران الحال برقرار ولیکن ثباتی نخواهد داشت و در تزلزل خواهد افتاد و العلم عندالله.

تاریخ این زایجه ربیع الاول سال ۱۳۳۵ قمری است، با عنایت به اینکه احمد شاه در سال ۱۳۴۴ قمری توسط مجلس شورای ملی از سلطنت خلع گردید بنابراین پیشگوئی مربوط است به حدود دهسال پیش از واقعه.

نگارنده گوید: از سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۵ در مدرسه مرحوم شیخ عبدالحسین واقع در بازار پاچنار تهران اقامت داشتم، در این مدرسه گروهی از طلاب شهرستانی هم حجره داشتند، در این مدرسه یک طلبه اصفهانی هم حجره‌ای داشت و در دانشکده

معقول و منقول تحصیل می‌کرد.

او بعد از اینکه از این دانشکده فارغ التحصیل شد لباس روحانیت را در آورد و در یکی از ادارات استخدام شد، این شخص که من به خوبی او را می‌شناختم با مرحوم سید جلال الدین ارتباط داشت، و گاهی در جلسات آن محقق عالی مقام هم شرکت می‌کرد.

یکی از روزها که با لباس معمولی -کت و شلوار- نزد سید جلال الدین رفته بود، سید به او گفته بود چرا لباس روحانیت را از تن بیرون کردی، اکنون بدان که روزی خواهد آمد و حکومت این کشور بدست روحانیان خواهد افتاد، این سخن را سید جلال الدین دوازده سال قبل از انقلاب گفته بود، و گروهی از خواص دوستان او این موضوع را از سید شنیده بودند.

سید جلال الدین و روحانیت شیعه

مرحوم سید جلال الدین تهرانی از یک خاندان بزرگ و روحانی بود او در مدارس علوم دینی تحصیل کرده و در سلک طلاب علوم مدتی گذرانیده و سالها لباس روحانیت در برداشت، او ارتباط فکری و روحی خود را با علماء و رجال دین قطع نکرد و همواره با طبقات عالی روحانی در ارتباط بود.

او با روحانی نمایان سخت مخالف بود، و همواره از آنان انتقاد می‌کرد، ولی از طرف دیگر با علماء و روحانیون فاضل و با کمال و مجتهدان عالی مقام که گرفتار مسائل دنیائی نبودند و در راه مصالح دین و ملک و ملت گام بر می‌داشتند و راه تقوی و دیانت و فضیلت را گرفته بودند همفکری و تشریک مساعی داشت.

هنگامی که بین علماء و مجتهدان و مراجع بزرگ قم و مشهد مقدس و علماء و رجال حوزه‌های علمیه در شهرستانها با محمدرضا شاه اختلاف پدید آمد و مبارزه بر ضد شاه و عوامل او آغاز گردید، سید جلال الدین در خراسان مقام نیابت تولیت و

استانداری خراسان را داشت.

او از طرفی نماینده محمدرضا شاه در آستان قدس رضوی بود و از سوی دیگر نماینده دولت مرکزی در استان پهناور خراسان با مسئولیت‌های ویژه و نظارت بر اجرای برنامه‌های دولتی و از طرفی مردی اصول‌گرا و معتقد به مبانی دینی و مذهبی و طرفدار مصلحت و اجرای سیاست‌های معتدل.

آنچه مسلم است سید جلال الدین بابر نامه‌های محمدرضا شاه که به عنوان اصلاحات اجتماعی ایران عنوان شده بود مخالفت داشت و با دولت مرکزی و برنامه‌های آنها هم مخالف بود، ولی به خاطر اینکه نماینده شاه و دولت بود علناً با سیاست‌های آنها برخورد نمی‌کرد ولی در باطن و در جلسات خصوصی اصلاحات پیشنهادی شاه را قبول نداشت.

محمدرضا شاه هم از افکار و اندیشه‌های او اطلاع داشت زیرا او بطور خصوصی نظرش را به شاه گفته بود، او در مشهد مقدس ارتباط خود را با علماء بزرگ حفظ کرده بود و به آنها می‌گفت: شما اوضاع و احوال را آرام نگهدارید و نظم جامعه را حفظ کنید تا موضوع مورد اختلاف به طریقی حل شود.

سید جلال الدین روزی در حضور گروهی در منزل خود فرمودند: من در مشهد مقدس در دفتر خود در استانداری مشغول کار بودم، به من اطلاع دادند شیخ عباسعلی اسلامی واعظ معروف در منزل حاج سید محمدهادی میلانی عالم معروف و مرجع تقلید منبر رفته است و به دولت حمله می‌کند.

من فوراً به رئیس شهربانی دستور دادم موضوع را پیگیری کند و جلو سخنرانی او را بگیرد، پس از اینکه دستور لازم را به شهربانی دادم، بلافاصله به منزل آقای میلانی تلفن کردم و گفتم گوشی را به آقا بدهید کار لازمی با ایشان دارم پس از اینکه ارتباط با ایشان برقرار شد گفتم:

به شیخ عباسعلی اسلامی بگوئید هم اکنون از منبر پائین بیاید و از مشهد بیرون

شود، در صورت تأخیر مأموران می آیند و جلو او را می گیرند، او هم بلافاصله از منبر فرود آمد و مشهد را ترک گفت و تا مأموران رسیدند مدتی طول کشید و او هم خود را به نیشابور رسانید و از آنجا هم به تهران رفت.

سید جلال می گفت: من استاندار و حافظ نظم شهر بودم، طبق وظیفه ای که داشتم دستور تعقیب شیخ را دادم، و از طرف دیگر اگر او را بازداشت می کردیم در شهر اضطراب و ناراحتی عمومی پدید می آمد و روحانیون آرام نمی گرفتند، ما با این عمل او را از مشهد بیرون کردیم و آرامش شهر را هم حفظ نمودیم.

مورد دیگری هم شبیه به این جریان را این چنین نقل می کرد: روزی به من اطلاع دادند آقای میلانی و حاج آقا حسن تصمیم گرفته اند اعلامیه بدهند و به عنوان اعتراض بازار و خیابانها و مغازه ها را تعطیل کنند و در شهر مشهد تظاهرات راه بیندازند.

من استاندار بودم و حافظ امنیت و نماینده دولت، طبق قوانین باید مانع تظاهرات بشوم و محیط کار خود را حفظ کنم، به آقایان اطلاع دادم اگر فردا قرار است در مشهد تظاهرات بشود من اکنون پست خود را رها می کنم و به تهران می روم، شما دستور دهید فردا مردم به خیابانها نریزند.

به این دو نفر عالم سرشناس مشهد که مردم از آنها اطاعت می کردند گفتم: دستور دهید فردا مغازه ها باز باشند و حادثه ای در شهر پیش نیاید، اگر جلو حوادث گرفته نشود من از مشهد خواهم رفت و بعد از من یک سپهد را به عنوان استاندار می فرستند و او شدت عمل به خرج خواهد داد و به مردم سخت خواهد گرفت.

آن دو نفر به حرف من گوش دادند و مانع بستن بازار شدند، و اوضاع و احوال حالت عادی به خود گرفت، مرحوم سید جلال با برنامه های دولت مخالف بود و می خواست با مذاکره با شاه و درباریان و مقامات دولتی آنها را از کارهایی که در نظر دارند انجام دهد باز دارد و مردم را آرام نماید.

اما از طرف دیگر شاه تصمیم گرفته بود برنامه های خود را انجام دهد و از خارج

و داخل هم تحت فشار بود، گروهی در آن ایام بر ایران مسلط بودند و از خارج الهام می‌گرفتند و پایبند اصول و مبانی دینی نبودند بر شاه مسلط شدند و برنامه‌های خود را به مرحله عمل گذاشتند.

آن جماعت وجود سید جلال الدین را در پست استانداری خراسان مانعی برای خود می‌دیدند، از این رو به شاه گفتند: سید جلال الدین با روحانیون همکاری می‌کند و مانع برنامه‌های ما در استان خراسان می‌باشد، بنابراین او را از خراسان فرا خوانید و استاندار دیگری بفرستید.

محمدرضا شاه تسلیم خواسته‌های آنها شد و سید جلال را از مشهد فرا خواند، مرحوم سید می‌گفت: روزی که پست استانداری و نیابت تولیت را رها کردم و آماده حرکت بسوی تهران شدم، رؤساء ادارات و مسئولین کشوری و لشکری برای بدرقه من در راه آهن اجتماع کرده بودند.

من به میان رؤساء و مسئولین ادارات رفتم، و به رئیس سازمان امنیت و اطلاعات خراسان گفتم: تمام این فسادها را در مشهد شما انجام دادید، و شما بودید که گزارش‌های غلط و نادرست را به مرکز دادید من از اعمال و کردار شما هرگز رضایت ندارم و همه مسئولیت‌ها متوجه شما می‌باشد.

سید جلال الدین به تهران بازگشت و همانگونه که پیش بینی کرده بود دولت سپهبد امیر عزیزی را به عنوان استاندار و نیابت تولیت فرستاد و او بر علماء و مردم مشهد بسیار سخت گرفت و تعدادی از روحانیون و وعاظ و مردم مبارز مشهد را به زندان افکند و یا تبعید نمود و فشار و اختناق ایجاد کرد.

سید جلال به تهران بازگشت و در خانه خود نشست و بار دیگر به کارهای علمی مشغول شد، محمدرضا شاه نمی‌خواست سید جلال الدین منزوی گردد از این رو وی را به عنوان سناتوری به مجلس سنا فرستاد، و یک دوره هم در مجلس سنا گذرانید، یکی از روزها در جلسه سید جلال الدین بودم و او از هر دری سخن می‌گفت.

او در ضمن سخنان گفت: شاه سفری به خوزستان داشت، در این سفر گروهی از مسئولان درجه اول هم در حضور شاه بودند، یکی از شخصیت‌های درجه اول به شاه می‌گوید: سید جلال طرفدار آخوندها هست و افکار مترقی ندارد و در اجرای برنامه‌های مترقی شاهنشاه همکاری ندارد و بلکه مخالف است؟

محمدرضا شاه در پاسخ او می‌گوید: سید جلال الدین کهنه پرست نیست و افکاری بلند مترقی دارد، او سالها در اروپا تحصیل کرده و با دنیای جدید کاملاً آشناست، او چندین سال است با من کار می‌کند و با دولت‌های مختلف هم کار کرده است.

سید جلال الدین در دولت دکتر مصدق هم شرکت داشت و با او همکاری کرد و در مورد قانون اصلاحات ارضی نظری داشت و استدلال می‌کرد اصلاحات ارضی از نظر سیاسی برای مملکت ما زیان دارد، دلائل او کاملاً بجا و قانع کننده بود ولی ما مجبور بودیم آن قانون را اجرا کنیم؟!

آثار سید جلال در مشهد مقدس

همانگونه که در فصول قبل تذکر دادم سید جلال الدین تهرانی دو بار به نیابت تولیت و استانداری خراسان انتخاب گردید، بار اول در سال ۱۳۲۹ و بار دوم در سال ۱۳۴۰، اینک فرمان نیابت تولیت او را که توسط محمدرضا شاه در دی ماه سال ۱۳۴۰ صادر گردید به نظر خوانندگان می‌رساند:

جناب سید جلال الدین تهرانی نائب التولیه آستان قدس رضوی، نظر به وظائف شرعی و علاقه خاصی که در کلیه امور آستانه قدس رضوی علیه السلام داریم و پیوسته لازم می‌دانیم شخصی را که از حیث شایستگی و به امور شرعیه اطلاعات کافی داشته باشد به سمت نیابت تولیت آستانه قدس تعیین نمائیم.

علی هذا به موجب این دست خط شما را به این سمت منصوب و مقرر می‌داریم

که به وظائف محوله اقدام و خاطر ما را از حسن جریان امور مشعوف دارید.

هفدهم دی ماه ۱۳۴۰ محمدرضا پهلوی.

مرحوم سید جلال الدین پس از انتصاب خود به عنوان نیابت تولیت و استانداری خراسان با قطار وارد مشهد مقدس و در ایستگاه راه آهن مشهد مورد استقبال رؤساء ادارات و مسئولین استان و معتمدان و رجال شهر قرار گرفت و به ایشان خیر مقدم گفته شد.

در آن زمان معمول بود نائب التولیه‌ها که سمت استانداری را هم داشتند در ایام هفته روزهای معینی در دار التولیه آستان قدس حضور پیدا می‌کردند و روزهایی را هم در استانداری به کارهای دولتی می‌پرداختند، و به امور جاری آستان قدس رضوی و ادارات دولتی می‌پرداختند.

سخنرانیها و مصاحبه‌های آن مرحوم با خبرنگاران جرائد مشهد و کارهای او در خراسان و مشهد مقدس در جرائد آن روز به تفصیل آمده که جای آن مطالب در این کتاب نیست و ما در اینجا به نمونه‌هایی از کارهای او در آستان قدس رضوی اشاره می‌کنیم.

کاشیکاری ایوان شمالی صحن نو

ایوان شمالی صحن نو که از آنجا به بست پائین خیابان رفت و آمد می‌شود، تا زمان نیابت سید جلال الدین آجری بود، و تنها کتیبه‌ای به خط لاجوردی در وسط ایوان نصب شده بود، در این کتیبه اشعار میرزا سعید خان وزیر خارجه عهد ناصری با خط نستعلیق بسیار زیبایی نقش بسته است.

داخل ایوان در سال ۱۳۴۱ به اهتمام سید جلال الدین تهرانی با پوشش کاشیهای هفت رنگ و طرح‌های اصیل و اشکال گوناگون زینت یافت، در آن ایوان شش ترنج نقش گردیده و در داخل ترنج‌ها اسماء الحسنی و اسامی پنج تن آل عبا علیهم السلام

مرقوم شده است.

درمانگاه آستان قدس رضوی

یکی از کارهای او در آستان قدس رضوی احداث درمانگاه طوس در کنار فلکه آستان قدس بود، تا آن زمان در نزدیک حرم مطهر درمانگاهی وجود نداشت، زائران بارگاه ملکوتی امام رضا و ساکنان اطراف حرم باید مسافتی طی می کردند تا خود را به درمانگاه و یا بیمارستان برسانند.

مرحوم سید جلال الدین در سال ۱۳۴۱ در فلکه شمالی کنار بست بالا خیابان درمانگاهی به نام «درمانگاه طوس» به وجود آوردند، این درمانگاه با چهار بخش درمانی سالها در خدمت زائران و ساکنان مشهد بود، تا آنگاه که در سال ۱۳۵۴ در هنگام توسعه فلکه ویران گردید و به فضای سبز تبدیل شد و اکنون در جای او صحن جمهوری اسلامی بنا گردیده است.

توسعه باغ ملک آباد

باغ ملک آباد متعلق به آستان قدس رضوی در مشهد مقدس یکی از بزرگترین باغها می باشد، این باغ سالها مقر نائب التولیه ها بود، این باغ در حدود سیصد هکتار مساحت دارد و سه رشته قنات و سه حلقه چاه عمیق آبیاری آن را تأمین می کنند و سالی صدها تن انواع میوه از آنجا برداشته می شود.

مرحوم سید جلال الدین تهرانی در هنگام نیابت تولیت در عمران و آبادی این باغ بزرگ بسیار کوشش کرد یکی از روزها در تهران در منزل آن مرحوم با گروهی گرد آمده بودیم، او درباره این باغ با شکوه و مجلل سخن می گفت و از کارهایی که در آنجا انجام داده بود مطالبی بیان داشت و فرمود:

باغ ملک آباد بزرگترین باغ در خاورمیانه می باشد و من در عمران و آبادی آن

بسیار کوشش کردم و از نقاط دور دست دنیا درختهای گوناگون میوه آوردم و در آنجا غربی نمودم ولی بعضی از آن درختان به خاطر شرایط آب و هوای مشهد به ثمر نرسید.

درب جنوبی دار الحفاظ

در زمانهای گذشته رواق دار الحفاظ از طرف جنوب در ورودی نداشت و ارتباط دار الحفاظ به مسجد گوهر شاد از طریق دار السیاده انجام می‌گرفت، در سال ۱۳۳۰ شمسی در دوره اول نیابت تولیت سید جلال الدین تهرانی دری از طرف جنوب دار الحفاظ به راه روی کفشداری مسجد گوهر شاد باز شد.

در این محل به هزینه یکی از شیعیان اهل زنگبار دری از نقره نصب گردید، ابعاد این در ۲/۹۶ در طول ۲/۰۲ متر پهنای آن می‌باشد، بر روی این در خطوط و نقوشی از اسماء الله نوشته شده و با قصیده از سید جلال الدین تهرانی در حواشی و متن آن مزین گردیده است و آن قصیده چنین است:

ای امام هشتمین ای مفخر ایران زمین

مرکز ثقل سما در قلب مشهد جاگزین

جاگزین در شهر طوست گشته جسم محترم

مدفنت شد هم چه کعبه سجده گاه مؤمنین

مؤمنین بر گرد قبرت در طواف و در خشوع

با ملائک در قیام و در رکوع و ساجدین

حاجب درگاه تو آن پهلوی نامدار

صاحب تخت جم و هم مالک تاج و نگین

امر تنظیم رواق بارگاهت داده است

بر سلیل مرتضی سبط نبی مرسلین

والی ملک خراسان نائب شاه جهان
 آن جلال الدین که بر درگاه تو ساید جبین
 در زمان وی یکی از اهل ملک زنگبار
 هدیه کرده بهر تو این درب سیمین و زین
 امر والا گشت صادر تا نهند این در بجا
 تا حریم خانه با بیت الشرف گردد قرین
 در میان کعبه دل خانه گل راه یافت
 تا کنند احرام و آیند ز مسجد زائرین
 زائرینت همچو من لب تشنه عفو تواند
 عفو فرما بر من و بر زائرین ای هشتمین
 سید صدر ادیب از بندگان درگهت
 کرد همت بهر درب در که سلطان دین
 سال هجرت یک هزار و سیصد و هفتاد و یک
 بود کاین در شد تمام و نصب گردید این چنین

درختکاری در اطراف مشهد مقدس

یکی از اهداف مرحوم سید جلال الدین تهرانی احداث یک فلکه در اطراف شهر مشهد بود، او در نظر داشت پیرامون شهر مشهد خیابانی وسیع بکشد و کناره‌های آن را درختکاری نماید، او علت این کار را در یکی از جلسات خود چنین بیان فرمودند:

شهر مقدس مشهد در مجاورت دو کویر بزرگ قرار دارد، و همواره بادهای و گاهی طوفانها از این دو کویر به مشهد آسیب می‌رسانند، و گرد و خاک اطراف را به این شهر می‌آورند و موجب ناراحتی اهالی شهر می‌شوند، من تصمیم گرفتم اطراف مشهد را درختکاری کنم تا مانع رسیدن گرد و خاک داخل شهر مشهد شوند.

بعد از این دستور داد مهندسان و کارشناسان شهری خیابان وسیعی در دامنه جنوبی شهر مقدس مشهد از استخر کوهسنگی به طرف غرب و شمال تا جاده آسفالته وکیل آباد و از آنجا به طرف شمال تا جاده قوچان به طول ۱۲ کیلومتر احداث نمایند و دو طرف آن را درختکاری کنند.

عرض سواره رو این خیابان ۶۷ متر و عرض پیاده رو هر طرف ۱۰ متر می‌باشد، طرفین این خیابان درختکاری شد و درختان بزودی رشد کردند و جلوه و طراوت خاصی به آن نواحی بخشیدند، قرار بود طبق نقشه طرح سید جلال الدین خیابان مذکور تا دور شهر امتداد پیدا کند و همه شهر مشهد را در بر گیرد.

بطوری که تمام بناها و کلیه متعلقات شهر در درون آن قرار گیرند و شهر از هر طرف محاط به این خیابان باشد و جاده‌ای که قرار است از شمال و شرق خراسان تا مشهد و از آنجا به مرز افغانستان کشیده شود از وسط این خیابان بگذرد و وسائط نقلیه از آنجا عبور کنند و داخل شهر نشوند.

این خیابان از کوهسنگی تا جاده قوچان در زمان سید جلال الدین کشیده شد و درختکاری گردید، ولی با انتقال او به تهران این برنامه ادامه پیدا نکرد، سید جلال می‌گفت: بعد از آمدن من به تهران در سفری که شاه به مشهد رفته بود او را برای دیدن این خیابان وسیع و ممتد بردند.

هنگامی که محمدرضا شاه در ابتدای خیابان از ماشین پیاده شد مشاهده کرد سنگی در آنجا نصب گردیده و بر آن نوشته‌اند: «بلوار آریامهر» او به استاندار گفته بود این عبارت را بردارید و بنویسید «بلوار سید جلال الدین» چون او در ایجاد این بلوار بسیار زحمت کشیده و باید به نام او نامگذاری شود.

طرد عناصر فاسد از آستان قدس

یکی از خصوصیات آستان قدس رضوی در طول تاریخ وجود افراد فاسد و دنیا

طلب و سودجو در تشکیلات آن می‌باشد، همانگونه که گروهی از روی اخلاص و ایمان و به قصد تقرب و پاداش اخروی با حسن نیت در آن بارگاه ملکوتی کار می‌کنند و هیچ نظر مادی و دنیائی ندارند.

جماعتی هم با تظاهر به دینداری و با انگیزه‌های سیاسی و دنیائی خود را به آستان قدس نزدیک می‌کنند و با ارتباط با مدیران و متولیان و کارگذاران رده‌های بالا از درآمدهای آن سوء استفاده می‌کنند و پای بند اصول و مقررات دینی هم نیستند. هنگامی که سید جلال الدین تهرانی به عنوان نیابت تولیت به مشهد مقدس آمد و اوضاع و احوال آستان قدس را زیر نظر گرفت مشاهده نمود گروهی شاعر، خطیب، واعظ، روحانی نما، بازاری، اداری و افراد متفذی با عناوین گوناگون از آستانه حقوق و مزایا دریافت می‌کنند.

او با این گونه افراد برخورد سختی کرد و دست آنان را از آستان قدس کوتاه نموده یکی از شاعران مشهدی وابسته به سیاست که با همه متولیان در طول زندگی در ارتباط بود و همواره از آستان قدس با عناوین گوناگون حقوق و مزایا دریافت می‌کرد از آستان قدس اخراج شد.

تا مرحوم سید جلال الدین در مشهد بود این افراد حق ورود به تشکیلات آستان قدس را نداشتند، ولی بعد از مراجعت او به تهران نائب التولیه‌های دیگر آنها را به آستان قدس راه دادند و حقوق و مزایای آنها را طبق معمول پرداختند.

علاقه سید به خراسان

مرحوم سید جلال الدین تهرانی در نامه‌ای که برای ابوالقاسم نجومیان نوشته گوید: اگر چه من از آنجا دورم لکن نفس من توجه تامه به خراسان و خراسانیان دارد، همانگونه که قبلاً تذکر دادیم مرحوم سید جلال در سنین جوانی به مشهد مقدس آمد و از مرحوم محمد مهدی منجم نجوم و ریاضیات آموخت.

او بعد از بازگشت به تهران ارتباط خود را با ملا محمد مهدی منجم مشهدی ادامه داد و از طریق مکاتبه از وی استفاده می‌کرد، و بعد از درگذشت ملا محمد مهدی با فرزندان و اقوام و احفاد او در ارتباط بود، و این ارتباط را تا پایان عمر حفظ کرد و نامه‌های او هم اکنون در خاندان نجومیان موجود است.

مرحوم ملا محمد مهدی استاد سید جلال الدین اصلاً از آبادی ازغد در جنوب غرب مشهد بودند، از این خانواده علماء بزرگی ظهور کردند که نام شریف آنان در این کتاب در جای خود آمده، یکی از افراد این خانواده مرحوم شیخ اسماعیل نجومیان است که سید جلال با او در ارتباط بوده است.

مرحوم شیخ اسماعیل برادر زاده حاج ملا محمد مهدی استاد سید جلال الدین بود، او که مردی عالم، ادیب، شاعر و منجم بشمار می‌رفت قصیده‌ای به مناسبت عید فطر و ورود سید جلال به مشهد در سال ۱۳۳۰ شمسی به عنوان نیابت تولیت سروده است که اکنون به نظر خوانندگان می‌رسد.

در خراسان شامگاهان اختری تابان دمید

کز فروغش گشت شام تار ما صبح سپید

اختری اندر شرافت همچو ناهید فلک

کوکبی اندر سعادت همچو برجیس سعید

اختری تابان دمید از آسمان معرفت

آنکه هرگز دیده من چون فروغ او ندید

یعنی اندر آستان حضرت شمس الشموس

نائب مخصوص شه سید جلال الدین رسید

آری این دربار شاه دین علی موسی الرضا است

خادمش باید که باشد عالمی فرد و مجید

آسمان علم و حلم و فضل و جاه و معرفت
 فیلسوفی کاندر این دوران وحید است و فرید
 اندر این روز همایون فال و هم فرخ مآل
 کز برای ملت اسلام شد پیروز عید
 ابتدای ماه شوال آخر ماه صیام
 شد هلالی در سپهر فضل و دانائی پدید
 باد میمون و مبارک دائم این فرخنده عید
 بر همه ایرانیان ز امروز تا یوم و عید
 تا بود در گردش این دور سپهر نیل فام
 تا رسد از بعد هر شب از افق صبح امید
 پرچم اسلام و ایران تا ابد پاینده باد
 جلوه این آستان و این نیابت در مزید
 چون نجومی در مدیحه قاصر است و ناتوان
 لاجرم لب از سخن بر بست و خاموشی گزید
 فرزند گرامی مرحوم شیخ اسماعیل نجومیان جناب آقای حسین نجومیان اکنون
 یادگاری از این خاندان بزرگ است، آقای حسین نجومیان امروز یکی از فضلاء و
 دانشمندان و نویسندگان مشهد مقدس بشمار است، و ما در نوشتن شرح حال مرحوم
 سید جلال الدین از نوشته‌های ایشان هم بهره‌مند شدیم.

جلوگیری از تخریب مدارس قدیمه مشهد

هنگامیکه قطار راه آهن شاهرود به مشهد مقدس رسید، و راه‌های ارتباطی
 شهرها و ولایات به مشهد مرمت و آسفالت گردید، رفت و آمد زائران بارگاه ملکوتی
 حضرت رضا رو به فزونی نهاد، زائران با وسائل نقلیه شخصی و قطار و هواپیما و

اتوبوس خود را به سرعت به مشهد مقدس می‌رساندند.

بطوری که آمار زائران در سال به چند میلیون رسید و جمعیت شهر مشهد نیز زیاد گردید، در نتیجه اطراف حرم مطهر روضه مبارکه رضویه مملو از زائران می‌شد، بازارها و بازارچه‌ها، سراها و تیمچه‌ها، مسافرخانه‌ها و اماکن مسکونی در اطراف حرم که از قرون گذشته به یادگار مانده بودند به علت تنگی معابر در ایام زیارتی مملو از جمعیت می‌شد و رفت و آمد به کندی صورت می‌گرفت.

اولیاء آستان قدس رضوی و مقامات دولتی در مشهد تصمیم گرفتند این اماکن را خراب کنند و به صورت فضائی بزرگ در اختیار زائران قرار دهند، برای انجام این کار گروهی از مهندسان و کارشناسان مسائل شهری را دعوت کردند تا در این مورد اقدام کنند و نقشه‌ها را تهیه نمایند.

پس از سالها مطالعه، نقشه‌ها آماده گردید و در هنگام عمل به موانعی برخوردند نخست اینکه در این محدوده بازارها و سراهای تجارتي و مغازه‌ها و محل کسب قرار داشت، دوم اینکه در اینجا تعدادی مسافرخانه و منازل زواری و مسکونی بود و خراب کردن آنها مشکلاتی داشت.

سوم اینکه در اطراف حرم مطهر تعدادی مدارس قدیمه از عصر تیموریان و صفویان وجود داشت و اداره باستان شناسی مانع تخریب آنها بود، این موضوع سالها در دستور کار استانداران و نایب التولیه‌ها بود و بخاطر مشکلاتی که در اجرای این طرح بود مسئولان از انجام آن خودداری می‌کردند.

روزی در محضر سید جلال الدین تهرانی بودم، او درباره طرح فلکه سخن به میان آورد، و گفت: شاه در سفری به مشهد مقدس به من گفت: چرا این طرح را اجرا نمی‌کنی؟ گفتم: در این مکان گروهی کاسب زندگی می‌کنند و از کار و کسب خود امرار معاش می‌نمایند.

شما بیست و پنج میلیون تومان در اختیار ما قرار دهید تا ما محلی برای کسب و

کار مردم بسازیم و آنها را به آنجا انتقال دهیم و بعد طرح را اجرا کنیم، معلوم است که بیست و پنج میلیون تومان در سال ۱۳۴۰ پول زیادی بود، سید جلال می‌گفت: شاه در برابر سخنان من چیزی نگفت و ساکت ماند.

طرح تخریب اماکن اطراف حرم مطهر سالها تأخیر افتاد و هیچ استاندار و نائب التولیه‌ای آن را اجرا نکرد، تا آنگاه که نوبت به عبدالعظیم و لیان رسید، شاه او را مأمور کرد به هر صورت شده طرح را اجرا کند، او هم در سال ۱۳۵۴ با قوه قهریه طرح را اجرا کرد.

در طرح مورد نظر باید همه مدارس پیرامون حرم مطهر هم خراب می‌شدند، ولی سید جلال الدین به میدان آمد و از دربار خواست به استاندار خراسان و نیابت تولیت دستور دهند تا مدارس متصل به حرم مطهر را حفظ کنند از این رو مدرسه میرزا جعفر، خیرات خان دو درب، پریزاد و مدرسه بالاسر مبارک از تخریب مصون بودند.

ولی مدارس حاج حسن، باقریه و ابدال خان که بیرون از اماکن متبرکه بودند تخریب شدند و به حرف کسی هم گوش ندادند، مدرسه بالاسر هم که از تخریب و لیان مصون مانده بود در ایام تولیت آقای حاج شیخ عباس واعظ طبسی به فتوای یکی از علماء قم که بعد از انقلاب نفوذی پیدا کرده بود تخریب گردید و این یادگار ششصد ساله از بین رفت.

خصوصیات سید جلال الدین

سید جلال الدین تهرانی مردی بلند قامت، سپید چهره، با پیشانی باز، چشمانی نافذ و گیرا داشت، آرام و متین می‌نشست و به سخنان دیگران گوش می‌داد، مجلس او بسیار محترم و از گفتگو درباره دیگران و غیبت و نکوهش افراد سخنی به میان نمی‌آمد همشنان او اغلب از اهل علم و فضل و ادب بودند.

در مجلس او از سیاست کمتر سخن به میان می‌آمد، افراد هر جایی در مجلس او

حضور نداشتند و اگر هم کسی از این گونه افراد در منزل او حضور پیدا می کرد توجهی به آنها نمی نمود، روز جمعه جلسه عمومی داشت و درب خانه اش باز بود و هر کس می توانست او را ملاقات کند ولی روزهای دیگر جلسات خصوصی داشت.

او مردی بسیار جدی و هدفمند بود و با استقلال زندگی می کرد، علماء و فضلاء را بسیار دوست می داشت و از متملقان و چاپلوسان نفرت داشت، در حالی که زندگی مجلل و آبرومندی داشت اهل دنیا نبود و تمام زندگی خود را وقف علم و تحقیق کرد و آثار علمی را جمع آوری نمود و در اختیار مردم قرار داد.

او در سیاست بسیار صریح اللهجه بود و آراء و نظریات خود را آشکارا می گفت و از هیچ کس واهمه نمی کرد، مقامات عالیه مملکت چون حسن نیت او را درک کرده بودند به افکار و آراء او احترام می گذاشتند، و ما اینک چند مورد از کارهای او را که خود از او شنیده و یا دوستان مورد اعتماد نقل کرده اند ذیلاً به نظر خوانندگان می رسانیم.

داستان اصلاحات ارضی

موضوع اصلاحات ارضی یکی از مسائل مهم سیاسی در زمان محمدرضا شاه بود، که شرح آن بسیار طولانی است، هنگامی که شاه تصمیم گرفت این موضوع را انجام دهد، برای اجرای آن به استانداران بخشنامه ای از طرف وزارت کشور صادر گردید و آنان را موظف کرد تا این کار را انجام دهند.

بخشنامه وزارت کشور برای سید جلال الدین استاندار خراسان هم فرستاده شد و او را موظف کردند بخشنامه را اجرا کند، سید جلال الدین جلسه ای در باغ ملک آباد ترتیب داد و همه رؤساء و مدیران کل استان را به آن جلسه دعوت کرد، از جمله دعوت شدگان رئیس ساواک و نیروهای انتظامی بودند.

سید جلال به حاضران می گوید: اجرای این قانون کشور را دچار اختلال خواهد

کرد و وضع اقتصادی و کشاورزی کشور را به هم خواهد ریخت و با ضعف مالکان وضع نظام هم تضعیف خواهد شد، او سپس برای شاه و وزیر کشور می‌نویسد که از اجرای این قانون معذور است.

گردانندگان اصلاحات ارضی از امتناع سید جلال نسبت به اجرای قانون اصلاحات ارضی ناراحت می‌کردند و به شاه پیشنهاد می‌کنند او را از استانداری خراسان و نیابت تولیت بردارد و دیگری به آنجا برود و قانون اصلاحات ارضی را انجام دهد.

از طرف دیگر رئیس ساواک خراسان موضوع امتناع سید جلال را به تهران گزارش می‌کند و جریان از این طریق هم به اطلاع محمدرضا شاه می‌رسد، شاه فوراً سید جلال الدین را از مشهد فرا می‌خواند، و به تهران می‌رود و با شاه ملاقات می‌کند.

محمدرضا شاه به او می‌گوید: مگر شما نمی‌دانید که امروز نظام ارباب و رعیتی از بین رفته است چرا از اجرای این قانون امتناع کردی، سید جلال با کمال خونسردی می‌گوید: نه خیر قربان از بین نرفته است شاه می‌گوید چطور از بین نرفته است، سید جلال می‌گوید: الان شما ارباب هستی و من رعیت؟!

او با شهامت نظر خود را در مورد اصلاحات ارضی بیان کرد و آن را از نظر سیاسی برای مملکت زیان آور دانست، شاه هم نظریات او را قبول کرد ولی چون در این موضوع تحت فشار بود سخنان او را مورد عمل قرار نداد، و سید را از استانداری و نیابت تولیت عزل کرد و سپهد عزیزی را به جای او به خراسان فرستاد و او برنامه‌ها را انجام داد و حتی املاک وقفی آستان قدس را هم بین زارعان تقسیم کرد.

داستان کارمند سفارت

او می‌گفت: من سفیر ایران در بلژیک بودم روزی پیک سفارت از ایران رسید، بسته را گشودم و نامه‌ها را بیرون آوردم، در یکی از نامه‌ها وزارت خارجه به من تذکر

داده بود یکی از کارمندان سفارت توده‌ای است و باید مراقب او باشید و اعمال او را زیر نظر بگیرید.

بعد از مدتی نامه‌ای دیگر از وزارت خارجه رسید و در آن به من تذکر داده بودند که یکی از کارکنان سفارت طرفدار دکتر مصدق است و باید کارهای او هم زیر نظر قرار گیرد، من از این موضوع برافشتم و نامه‌ای برای وزارت امور خارجه نوشتم و به این گونه نامه‌ها اعتراض کردم.

به وزارت خارجه ایران نوشتم شما برای من نوشته‌اید فلان کارمند سفارت در بلژیک طرفدار دکتر مصدق است، در حالی که من استاندار دکتر مصدق در خراسان بودم و شما، او را در اینجا به سفارت انتخاب کرده‌اید و حالا از یک کارمند سفارت که متهم به طرفداری از او می‌باشد می‌ترسید؟!

سید جلال می‌گفت من در این اندیشه افتادم که این کارها را یک نفر از اعضای سفارت انجام می‌دهد و این گزارشات را به وزارت خارجه ارسال می‌کند و این مکاتبات را انجام می‌دهد و کارمندان سفارت را تحت نظر دارد.

من با تهران مکاتبه کردم و موضوع را مورد تعقیب قرار دادم و سرانجام یک سرهنگ را که در امور سفارت اخلاص می‌کرد از سفارت اخراج کردم و گذرنامه سیاسی او را هم گرفتم، او ناگزیر به تهران بازگشت و این سرهنگ بعداً ترقی کرد و به سپهبدی رسید و اکنون هم (سال ۱۳۵۰) معاون نخست وزیر می‌باشد.

داستان سید مسلح

او می‌گفت: در سال ۱۳۳۰ در استانداری خراسان مشغول کارهای جاری بودم، به من اطلاع دادند یک سید معمم در صحن موزه آستان قدس رضوی در حالی که مسلح است قدم می‌زند، من دستور دادم فوراً درهای صحن را مسدود کنند تا من بیایم و از نزدیک موضوع را بررسی نمایم.

من فوراً به طرف صحن حرکت کردم و وارد صحن موزه شدم و در یکی از اطاقها نشستم، و گفتم سید را که در میان صحن راه می‌رفت نزد من بیاورند او را بازرسی کردیم یک اسلحه کمری از وی کشف نمودم، پس از بازجوئی معلوم شد او یکی از فعالان فدائیان اسلام است.

من موضوع را مکتوم نگاه داشتم و جریان را به مقامات امنیتی مشهد اطلاع ندادم، من صورت جلسه‌ای در همان صحن رضوی تهیه کردم و سید را همراه چند مأمور به تهران فرستادم، تا در تهران بکار او رسیدگی کنند چون او ساکن تهران بود و در آنجا منبر می‌رفت.

من برای اینکه آرامش شهر به هم نخورد و حادثه‌ای ایجاد نشود و خبر به روزنامه‌ها نرسد و جنجال ایجاد نگردد، او را با مسئولیت شخصی به تهران روانه کردم، در تهران هم او را بازجوئی کردند و بعد از چند روز هم آزاد نمودند و کسی هم از جریان او آگاهی پیدا نکرد و جنجالی هم درست نشد.

اعتراض به یک روحانی

او می‌گفت در سفرهای محمدرضا شاه به مشهد مقدس چند نفر از علماء مشهد در حرم مطهر امام رضا علیه السلام با او ملاقات می‌کردند، در یکی از این سفرها تعدادی از علماء مشهد هم در حرم با شاه ملاقات می‌کردند، و مطالب خود را با او در میان می‌گذاشتند.

در این میان یک روحانی هم خود را در صف اول جازده بود و نام او در ردیف ملاقات کنندگان با شاه قرار داشت، هنگامی که شاه با علماء صحبت می‌کرد او مرتب با ریش خود بازی می‌کرد، من از این عمل او سخت ناراحت شدم و دستش را پائین کشیدم و گفتم: خجالت بکش، مؤذب باش شاه از این عمل من خندید و او هم سرافکنده شد و دم فروبیست؟!

طبقه بندی کارمندان دولت

در مجلس شورای ملی زمان شاه قانونی به تصویب رسید و کارمندان دولت را به سه درجه تقسیم نمود، و آن قانون عبارت بود از بند الف، بند ب و بند ج، بند الف کارمندانی بودند که توان کار داشتند و درست کار هم بودند، بند ب کارمندانی که صحیح العمل بودند ولی کارآئی نداشتند.

بند ج هم کارمندانی بودند که نه کارآئی داشتند و نه صحیح العمل و با تقوی، قرار شد که در این موارد اقداماتی صورت گیرد، روزی محمدرضا شاه از سید جلال الدین به شوخی می پرسد شما از کدام یک از این بندها هستید؟ او می گوید: قربان بند «ت». شاه پاسخ می گوید: بند «ت» دیگر چیست من این را نشنیده بودم، سید جلال می گوید: بند تنبان، شاه از شنیدن این پاسخ خنده می کند و می فهمد که سید از جریان و اوضاع و احوال ناراحت است و ناخشنودی خود را این چنین بیان می کند.

داستان قورباغه ها

سید جلال الدین هنگام اقامت در مشهد مقدس شبی برای بازدید از بیمارستان شاه رضا به این محل می رود، گروهی از مسئولان و پزشکان مشهد هم در کنار او بودند، او هنگامی که با همراهان در باغ بیمارستان حرکت می کنند، ناگهان صدای قورباغه ها از استخرهای متعدد بیمارستان به گوش می رسد.

سید جلال به همراهان می گوید: می خواهید وردی بخوانم تا این قورباغه ها آرام بگیرند و سر و صدا نکنند، او آهسته لب های خود را تکان می دهد و زمزمه می کند ناگهان قورباغه ها خاموش می شوند و همراهان در شگفت می مانند و معلوم می شود غیر از علوم ظاهری چیزهای دیگری هم می داند.

داستان کوچک نمودن عمامه

روزی یک روحانی و طلبه جوان که ظاهراً از یک خانواده روحانی سرشناس بوده با توصیه‌ای از مقامات درباری در استانداری خراسان نزد سید جلال الدین می‌رود، هنگام ورود به دفتر عمامه بزرگ او جلب توجه سید را می‌کند، و آن عمامه را مناسب او نمی‌داند.

او به شخص تازه وارد می‌گوید: عمامه‌ات را به من بده، مرد معمم با تعجب ناگزیر عمامه خود را به سید می‌دهد، او عمامه را باز می‌کند و آن را از وسط نصف می‌نماید، و بعد آن را شخصاً می‌پیچد و بر سر او می‌گذارد و می‌گوید: این عمامه کوچک برای شما مناسب است نه آن عمامه بزرگ؟!

این عمل سید جلال در مشهد به سرعت پخش شد و همه طبقات از این کار او در شگفت مانده بودند، سید مردی بسیار حساس و صریح بود و با کسانی که ظاهرسازی می‌کردند سخت مبارزه می‌نمود و معتقد بود هر کس باید حدود خود را حفظ کند و به وظائفش عمل نماید.

شرکت در مجالس مذهبی و علمی

مرحوم سید جلال الدین هنگام اقامت در مشهد که بر مسند نیابت تولیت و استانداری خراسان تکیه زده بود، در مجالس و محافل مذهبی و علمی هم گاهی شرکت می‌کرد، او در مساجد و حسینیه‌ها در مجالس عزاداری حضور پیدا می‌کرد و به سخنان واعظان و مرثیه‌خوانان گوش می‌داد.

من در سالهای ۱۳۳۰ که برای شرکت در جلسات تبلیغی مرحوم استاد محمد تقی شریعتی رحمه الله علیه به کانون نشر حقائق اسلامی می‌رفتم مکرر سید جلال الدین را در آن مجلس می‌دیدم، او مانند مردم عادی پای سخنرانی مرحوم شریعتی می‌نشست و به سخنان او گوش می‌داد.

در آن ایام کانون نشر حقائق اسلامی یکی از فعالترین مراکز علمی و مذهبی در مشهد مقدس رضوی بود، و همه طبقات در آن مجلس شرکت می‌کردند و از بیانات سودمند و ثمر بخش مرحوم عالم جلیل القدر استاد محمدتقی شریعتی استفاده می‌کردند.

درست به خاطر دارم گاهی مجالسی پیرامون مسائل شهری و احتیاجات عمومی مردم مشهد در مسجد گوهرشاد تشکیل می‌شد، مسئولان شهر و معتمدان در آنجا اجتماع می‌کردند و سید جلال الدین هم در آن مجلس حضور پیدا می‌کرد و برای آنان درباره مسائل شهری سخنرانی می‌نمود.

سید جلال الدین آخرین امید شاه

در سال ۱۳۵۷ مردم مسلمان ایران به رهبری حضرت امام خمینی رضوان الله علیه به پا خواستند و قیام همگانی در تهران و شهرستانها آغاز گردید، محمدرضا شاه و عوامل خارجی و داخلی او هرچه در توان داشتند بکار بستند تا جلو خروش و قیام مردم مسلمان ایران را بگیرند.

اخبار و اطلاعات قیام همگانی مردم مسلمان ایران به گوش شاه می‌رسید و حوادث و وقایع خونین تهران و شهرها و ولایات از طرق گوناگون در دست او قرار می‌گرفت، او هم مرتباً به فرماندهان لشکر و مأموران مخفی خود دستور می‌داد جلو تظاهرات مردم را بگیرند.

مشهور است روزی محمدرضا شاه در نظر می‌گیرد که خود تظاهرات خیابانی مردم تهران را مشاهده کند، او سوار بر یک هلیکوپتر شد و به آسمان تهران رفت و از بالا تظاهرات انبوه مردم را دید، او با شگفتی گفت: این همه مردم بر علیه من به پا خواسته‌اند؟!

او از آسمان تهران پائین آمد و به کاخ خود رفت، تظاهرات میلیونی مردم او را به

وحشت انداخته بود، او دریافت موضوع قیام مردم بالاتر از آن است که کارگذاران و مسئولان دولت به او می‌گفتند، از این رو در فکر چاره بر آمد شاید بتواند مردم را رام کند و آنها را به منازل خود بازگرداند.

او در تلویزیون ظاهر شد و از مردم به خاطر کارهایی که انجام گرفته و موجب تظاهرات و قیام مردم شده عذر خواهی کرد و از علماء اعلام و رهبران مذهبی که سالها آنها را سرکوب کرده و تحقیرشان نموده بود استدعا کرد مردم را دعوت به آرامش کنند و قول داد که بعد از این به سخنان آنها گوش دهد.

ولی امام خمینی رضوان الله علیه اعلام کرد شاه باید ایران را ترک گوید، در این هنگام محمدرضا شاه بار دیگر متوجه سید جلال الدین و امثال او شد، و از آنها دعوت کرد در صحنه سیاست حاضر گردند و اوضاع و احوال را آرام نمایند، اما این بار نقشه‌های او ناکام ماند و ناگزیر شد ایران را ترک کند.

ریاست شورای نیابت سلطنت

ما در چند صفحه قبل تذکر دادیم که گروهی از سیاستمداران و سناتورها پیش محمدرضا شاه از سید جلال الدین سعایت کرده بودند که نامبرده در مجلس سنا با ما همکاری نمی‌کند، شاه هم او را به دفتر خود می‌خواند و می‌گوید: شما در دوره آینده مجلس سنا شرکت نکنید.

سید جلال اظهار می‌داشت شاه به من گفت: مجلس سنا برای شما مهم نیست ما شما را برای روزهای سختی که در پیش خواهیم داشت ذخیره کرده‌ایم و در هنگام بروز مشکلات به وجود شما نیاز داریم، این سخن را شاه در حدود دوازده سال قبل از انقلاب به سید گفته بود.

سالها گذشت، مردم مسلمان ایران انقلاب کردند، محمدرضا شاه تنها ماند گروه زیادی از رجال ایران و فرماندهان ارتش ایران را ترک کردند و او را رها نمودند و در

کشورهای اروپا و آمریکا با پولهای فراوانی که از ایران بردند زندگی آرامی برای خود فراهم کردند.

محمدرضا شاه مستأصل شد بار دیگر دنبال سید جلال الدین فرستاد و از او درخواست کرد به وی کمک کند، چون خودش گفته بود من در روزهای سخت به شما نیاز دارم، او پیشنهاد کرد من اکنون از ایران می‌روم و شورای نیابت سلطنت تشکیل داده‌ام و شما را به ریاست آن شورا انتخاب کرده‌ام.

اعضاء شورای سلطنت انتخاب شدند و سید جلال الدین هم ریاست آن را به عهده گرفت و مقام اول کشور را بدست آورد، او می‌دانست که شاه رفتنی است و سلطنت موروئی در ایران پایان گرفت ولی به خاطر مصلحت کشور این مقام را پذیرفت تا جلو خونریزی گرفته شود.

دانشمند گرامی جناب آقای حسین نجمیان داستان جالبی نقل می‌کند که با موضوع ریاست شورای نیابت سلطنت سید جلال الدین ارتباط دارد آقای نجمیان نوشته‌اند: مکرر از پدرم شنیدم که عمویم حاج ملا محمد مهدی منجم استاد سید جلال الدین می‌گفت:

من زایچه سید را کشیده‌ام و او در ایران به مقامی نزدیک سلطنت خواهد رسید، و این پیش بینی در زمانی انجام گرفته که سید جلال الدین جوان بوده است، زیرا مرحوم حاج ملا محمد مهدی در سال ۱۳۳۷ قمری در حدود هشتاد سال قبل در گذشته است روزی که سید به مقام ریاست شورای نیابت سلطنت رسید پیشگونی وی به وقوع پیوست.

مهاجرت به فرانسه و استعفاء از ریاست شورا

امام خمینی رضوان الله علیه از پاریس به سید جلال الدین پیام دادند باید از مقام خود استعفاء دهد این شورا را غیر قانونی اعلام نماید، سید جلال الدین برای ملاقات

امام خمینی به پاریس رفت و شورا را غیر قانونی اعلام نمود و بعد به حضور امام رسید و استعفاء داد، و با استعفاء او از ریاست شورای سلطنت بساط پادشاهی در ایران برچیده شد.

متن استعفاء سید جلال الدین

سید جلال الدین تهرانی رحمه الله علیه روز یکشنبه اول بهمن ماه سال ۱۳۵۷ هجری شمسی مطابق با ۲۲ صفر المظفر سال ۱۳۹۹ قمری استعفاء خود را به شرح زیر اعلام نمود:

قبول ریاست شورای سلطنت ایران از طرف این جانب فقط برای حفظ مصالح مملکت و امکان تأمین آرامش احتمالی آن بود، ولی شورای سلطنت به سبب مسافرت این جانب به پاریس که برای نیل به هدف اصلی بود تشکیل نگردید. در این فاصله اوضاع داخلی ایران سریعاً تغییر یافت بطوری که برای احترام به افکار عمومی مصلحت در آن بود که کناره گیری کنم و کناره گیری کردم از خداوند و اجداد طاهرین و ارواح مقدسه اولیاء اسلام مسألت دارم که مملکت و ملت مسلمان ایران را در عنایات حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه از هر گزند مصون داشته و استقلال وطن عزیز را محفوظ فرماید.

محمدالحسینی سید جلال الدین تهرانی

او پس از استعفاء به حضور امام خمینی رسید و با او ملاقات کرد، سید جلال در پاریس اقامت گزید و به ایران هم باز نگشت.

درگذشت سید جلال الدین

مرحوم سید جلال الدین در تابستان سال ۱۳۶۷ پس از ده سال اقامت در پاریس درگذشت و در هنگام مرگ نود سال داشت، جنازه او به ایران حمل گردید و در

جوار روضه مبارکه رضویه در مشهد مقدس که علاقه‌ای خاص به آن حضرت داشت و سالها خادم آن درگاه مطهر بود در کنار قبر مادرش به خاک سپرده شد.
رضوان الله و رحمته علیه و حشره الله مع اجداده الطاهرين.

۴۳۸- جلال شاه نیر

گلشن آزادی گوید: نام او سید جلال شاه و تخلصش نیر و از شعرای مشهد است، او مسمطی در مدح نصر الملک تیموری گفته که ابیات ذیل نمونه‌ای از آن می‌باشد:

دلبراً سیم برا روز طرب آمد باز باد نورو به فیروزی شد غالیه ساز
غنچه از پرده برون آمد باکشی و ناز رامتین آسا شد مرغ حزین چنگ نواز
باز یازید همی چنگ به قصد تورنگ

۴۳۹- جلال الدین طوسی

او یکی از علمای مشهد مقدس بوده است، علامه تهرانی در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم از وی یاد می‌کند و گوید: در نسخه‌ای که از کتاب مختلف برای پدر او قاضی حبیب الله نوشته شده بود خط او را مشاهده کردم و این نسخه در سال هزار کتابت شده است.

۴۴۰- چلیپی مشهدی

او از شاعران مقیم مشهد بوده است، نصرآبادی در تذکره خود گوید: چلیپی ولد حاج صالح تبریزی که در مشهد مقدس ساکن بود مکنت بسیار داشت اثیر اومانی گویا در باب او گفته است:

خواجه در کاسه خود صورتکی چند بدید
 بیم آن بد که بگیرد به وجودش تاسه
 چون یقین گشت از آنها که غذائی نخورد
 گفت: هرگز به ازین ها نبود هم کاسه
 اما چلبی مذکور جوانی بود در کمال قبول ظاهر و باطن وقتی که فقیر به مشهد
 مقدس بودم به صحبت او رسیدم، گویا در آخر قرابتی به عالی جاه ذوالفقارخان حاکم
 قندهار به هم رسانیده در آنجا فوت شد شعرش این است:
 به جانم شعله از سوز دل غمناک می افتد
 چو آن آتش که از خاشاک بر خاشاک می افتد
 ز پا افتم اگر از پا در آرم خار راهش را
 نهال از ریشه چون گردد جدا بر خاک می افتد

۴۴۱- جمال مشهدی

او یکی از خطاطان و خوشنویسان مشهد مقدس بوده است و با سلطان ابراهیم
 میرزا صفوی در این شهر کار می کرده است، در تذکره خوشنویسان آمده یک نسخه
 نفیس دیوان سلطان ابراهیم میرزا صفوی متخلص به جاهی در کتابخانه سلطنتی واقع
 در کاخ گلستان تهران موجود است.
 در آخر آن نسخه چنین آمده است در مشهد مقدس به سعی و ملازم قدیمی نواب
 مغفرت پناه سلطان ابراهیم میرزا، مولانا عبدالله مذهب شیرازی صورت اتمام پذیرفت
 فی شهر سنة ۹۸۹ کتبه جمال المشهدی، کتابت نسخه در تاریخ ۹۸۹ یعنی پنج سال
 پس از قتل شاهزاده صفوی است.
 دور نیست که خود جمال از کتاب سرکاری آن شاهزاده هنرور ناکام بوده باشد،
 یکی از آثار دیگر او یک نسخه رساله منظوم، قواعد خطوط تألیف سلطانعلی مشهدی

است به قلم کتابت جلی و قطعه‌ای دیگر هم از او در کتابخانه اوقاف اسلامبول محفوظ است.

۴۴۲- جمال الدین اسدآبادی

سید جمال الدین اسدآبادی از رجال بزرگ معاصر و از شخصیت‌های معروف و مشهور در جهان علم و ادب و فرهنگ و سیاست و از رهبران دینی و مذهبی و داعیان به اصلاحات اجتماعی بود، او در اسدآباد همدان متولد شد و در مدارس ایران و عتبات عالیات به تحصیل پرداخت.

سید جمال الدین پس از تحصیلات در حوزه علمیه نجف اشرف به هندوستان رفت، و از آنجا به مصر و اروپا رهسپار گردید، او در آن کشورها پیرامون ضعف مسلمانان و تسلط کشورهای اروپائی بر ممالک اسلامی به سخنرانی و نوشتن مقالات در روزنامه‌ها مشغول شد.

سید جمال الدین اسدآبادی زندگی بسیار مشروح و پرماجرایی دارد درباره زندگی و خصوصیات او مقالات زیادی در جرائد و مجلات فارسی و عربی درج گردیده و بحث و گفتگو شده و کتابها و مقالاتی درباره زندگی وی تألیف گردیده است. آثار و تألیفات و خطابه‌ها و مقالات او در جرائد و مجلات اروپا و آسیا و کشورهای اسلامی فراوان هستند، و محققان پیرامون زندگی و خصوصیات او تحقیق کرده‌اند، و زوایای زندگی او را از جهات گوناگون مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند و ما اکنون مختصری از زندگی او را در اینجا ذکر می‌کنیم.

تولد سید جمال

سید جمال الدین در ماه شعبان سال ۱۲۵۴ قمری در دهکده اسد آباد همدان متولد شد، پدر او سید صفدر بن علی بن رضی الدین حسینی بود، سید جمال الدین

اسدآبادی نسبش به امام سجاد علی بن الحسین علیهما السلام می‌رسد، شجره نامه او تا امام زین العابدین علیه السلام موجود است.

مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب نقباء البشر ج ۱/۳۱۰ گوید: در کوی سیدان که از توابع اسدآباد همدان می‌باشد دو شجره نامه هست که نسب سید جمال الدین در آنها ذکر شده‌اند یکی از آنها به خط میر شفیع امام جمعه می‌باشد و در آن دو شجره اختلافی دیده نمی‌شود.

منزلی که سید جمال در آنجا متولد شده هم اکنون وجود دارد، خویشاوندان او اکنون در اسدآباد همدان زندگی می‌کنند، مادر او سکینه بگم از علویات است و دختر میر شرف الدین حسینی می‌باشد، او در محیط خانوادگی زیر نظر پدرش تربیت شد و مبادی علوم را از وی فرا گرفت.

مهاجرت به قزوین

سید جمال الدین در سال ۱۲۶۴ در حالی که ده سال از عمرش می‌گذشت همراه پدرش به قزوین رهسپار شدند، و مدت دو سال در قزوین اقامت نمودند، او در این مدت نزد پدرش درس می‌خواند، و شوق زیادی به فراگیری علوم و معارف داشت، او حتی روزهای تعطیل و اعیاد را هم درس خود را رها نمی‌کرد.

سید جمال الدین دارای هوشی سرشار و حافظه‌ای نیرومند بود آثار ترقی و تعالی در او کاملاً نمودار بود، همگان از استعداد او در شگفت بودند و از افکار و اندیشه او که با دیگران فرق داشتند آینده‌ای درخشان برای او پیش بینی می‌کردند.

سید جمال الدین در تهران

او دو سال در قزوین همراه پدرش اقامت گزید، سپس در سال ۱۲۶۶ با پدر عازم تهران گردید، آنها در محله سنگلج در منزل حاکم اسدآباد سکونت کردند، سید

جمال الدین در تهران در حوزه درس سید صادق سنگلجی شرکت نمود و از وی استفاده کرد و سید صادق با دست خود عمامه بر سر او نهاد.

سید جمال الدین در نجف اشرف

او همراه پدرش از تهران عازم عتبات عالیات شد و در نجف اشرف اقامت گزید، سید جمال در نجف وارد حوزه درس فقیه بزرگ و مرجع عالی قدر شیعه شیخ مرتضی انصاری گردید، بعد از دو ماه پدرش به اسدآباد بازگشت و سید جمال الدین در نجف ماند تا به تحصیلات خود ادامه دهد.

او مدت چهار سال در نجف اشرف توقف کرد، در اینجا فقه، اصول، تفسیر حدیث، کلام و هیئت را نزد اساتید حوزه نجف اشرف فراگرفت، او با اینکه بسیار جوان بود مورد احترام و تجلیل قرار داشت، هوش زیاد، حافظه قوی، و استعداد وی موجب گردید تا همگان به او توجه داشته باشند.

گفته‌های اعتماد السلطنه

محمدحسن خان اعتماد السلطنه که معاصر او بوده و با وی ارتباط و مکاتباتی هم داشته است در کتاب المآثر و الآثار ص ۲۲۴ گوید: سید جمال الدین اسدآبادی در علوم عتیقه و فنون جدیده مقامی بلند یافته، مردم ایران را به وجود وی جای افتخار است، علوم شرعیه را در قزوین تحصیل کرد و به تهران آمد، مدتی در افغانستان و هندوستان گذراند.

به اسلامبول رفت و از آنجا به مصر شد، گروهی از دانش پژوهان جامع ازهر بر وی تلمذ می‌کردند و بسیاری از روزنامجات دیار مصریه را فی الحقیقه وی در تحت افادت و بلاغت آورد، پس به موجبی به اروپا رفت و در پاریس جریده عروة الوثقی را ایجاد کرد و از این گاه نامش در ممالک مشهور شد و وصیت فضائل و آوازه

خصائصش در افواده افتاد.

بعضی از دول قویه در منع انتشار جریده فریده مشار الیها جهد بلغ مبذول داشت لاجرم خاطر سید را از اروپا ملالت گرفت و به سمت آسیا در گردش آمد و به حدود ایران رسید.

نگارنده او را حسب الامر به دارالخلافة دعوت کرد و بکرات به حضور مبارک شاهی رسید و طبقات اهالی از دانی و عالی آن بزرگوار را دیدار نمودند، پس به روسیه رفت و فعلاً در بطرسبورغ است، همه جا محترم بوده و مکرم زیسته، اهل سنت و جماعت او را افغانی می‌شمارند و این شخص از اعاجیب روزگار است و نوادر ادهار.

مسافرت‌های سید جمال الدین

هنگامی که سید در نجف اشرف تحصیل می‌کرد، ممالک اسلامی دستخوش تحولات و تغییرات بودند، کشورهای اروپائی با کمک علم و صنعت و تجارت و ثروت و قدرت و سیاست در گوشه و کنار دنیا به جهانگشائی و کشورستانی مشغول بودند و دنیای اسلام را مورد تعرض قرار دادند.

مبلغان مسیحی در اندیشه ترویج و تبلیغ مسیحیت بودند، سیاستمداران اروپائی در فکر توسعه و نفوذ سیاسی و نظامی برآمدند، بازرگانان و شرکت‌ها در راه رسیدن به پول و ثروت با هم مسابقه گذاشتند، روزنامه نگاران و نویسندگان اروپائی در راه تخریب عقائد و مبارزه با سنن و آداب اسلامی برآمدند.

در این هنگام سید جمال الدین جوان و با هوش و استعداد مسافرت به کشورهای شرق و غرب را در سرلوحه کارهای خود قرار داد، او از ممالک هند، مصر، عثمانی، فرانسه، انگلستان و کشورهای دیگری دیدن کرد و در آن کشورها به ایراد خطابه و نشر کتب و مجلات مشغول گردید.

در کتابهایی که پیرامون زندگی او نوشته شده معلوم نگردیده که او چه سالی از

نجف بیرون گردیده و نخست به کدام کشور رفته است، شیخ آقا بزرگ می گوید: او چهار سال در نجف اقامت گزید و بعد به مسافرت پرداخت و ما اکنون در اینجا بطور اختصار از کشورهای محل اقامت او مطالبی به نظر خوانندگان می رسانیم.

سید جمال الدین در هندوستان

در کتاب سید جمال آورده شده که او در سال ۱۲۷۰ نجف اشرف را به قصد کشور هندوستان ترک گفته است، او برای کسب علوم جدید عازم آن کشور می شود، سید جمال از طریق بوشهر به طرف هندوستان می رود و مدتی هم در بوشهر اقامت می کند، و با علمای آنجا دیدار می نماید.

او از بوشهر با کشتی به هندوستان رهسپار می گردد و وارد بمبئی می شود و بیش از یک سال در آنجا توقف می کند و به فراگیری علوم جدید می پردازد و مدتی هم در کلکته در منزل حاج عبدالکریم اقامت می نماید او در این سفر کتاب شرح جامی چاپ کلکته را بدست می آورد و در پشت آن می نویسد:

جمال الدین الحسینی الطوسی مالک هذا الكتاب، اقل الطلاب جمال الدین الحسینی در یوم یکشنبه در بندر کلکته بودم و این مکتوب را نوشتم، در کوی نیک نامی ما را گذر ندادند» سید جمال در هندوستان مدتی هم در حیدرآباد دکن مقیم گردید و در آنجا مورد توجه مسلمانان قرار گرفت و شهرت فراوانی بدست آورد.

او هنگام اقامت در حیدرآباد رساله ای در رد مادیون نوشت و این رساله به نام «نیچریه» معروف است، وی این کتاب را در سال ۱۲۹۸ چاپ کرده است او از حیدرآباد به کلکته رفت و مدتی هم در آنجا توقف نمود و برای مردم سخنرانی می کرد، و از آنجا رهسپار مصر گردید.

او روز عید غدیر سال ۱۲۷۵ در بمبئی بوده و با ایرانیان مقیم بمبئی ارتباط داشته و در مجالس آنان شرکت می کرده است، ایرانیان و مسلمانان از وی استقبال

کردند، عبدالجواد خراسانی در بمبئی با او دیدار کرده و این دیدارها در مسجد حاج حسین که محل تجمع ایرانیان بود انجام می‌گرفت.

نگارنده گوید:

این مسجد که عبدالجواد خراسانی از آن به عنوان مسجد حاج حسین یاد می‌کند توسط مرحوم حاج محمدحسین تاجر شیرازی در سال ۱۲۷۲ بنا گردیده است، این مسجد هم اکنون نیز دائر و مورد استفاده است و به نام مسجد ایرانیان معروف است و یکی از مساجد زیبای شهر بمبئی می‌باشد.

در مورد اینکه آیا سید جمال الدین از طریق بوشهر از راه دریا به هندوستان رفته و یا از راه کرمان و بلوچستان به این سرزمین رفته باشد موضوع به درستی روشن نیست و یا اینکه از طریق مشهد مقدس و افغانستان و از آنجا رهسپار هندوستان شده است.

موضوع دیگر این است که آیا سید جمال یک بار به هند رفته و یا مسافرت‌های متعددی به این سرزمین کرده باشد چون در شرح حال وی آمده او یک بار از طریق بوشهر و کرمان به هندوستان رفته و یک بار هم از طریق مشهد مقدس به افغانستان و از آنجا رهسپار هند گردیده است.

او در شهر کلکته در مدرسه عالی که یکی از مدارس مشهور این شهر بوده سخنرانی کرده است، این مدرسه توسط یک بازرگان ایرانی به نام محسن خان شیرازی بنا گردیده و اکنون هم در آن شهر موجود و مورد استفاده طلاب علوم می‌باشد، مدرسه‌ای بزرگ و آباد با موقوفات زیاد.

من در سال ۱۳۴۵ شمسی در سفر اول خود به کلکته از این مدرسه دیدن کردم و از تالاری که سید جمال الدین در آن سخنرانی کرده بود بازدید نمودم، یکی از مدرسان مدرسه به من گفت: سید جمال الدین در اینجا سخنرانی کرده است، این مدرسه که

توسط یک بازرگان شیعه ایرانی بنا گردیده اکنون در اختیار اهل سنت می باشد و طلاب حنفی در آن تحصیل می کنند و از موقوفات آن استفاده می نمایند؟!

سید جمال الدین در مکه معظمه

جمال الدین اسدآبادی در سال ۱۲۷۳ بعد از مدتی اقامت در هندوستان با کشتی عازم مکه معظمه گردید، و بعد از مناسک حج و زیارت حرمین شریفین به کربلا و نجف مشرف می گردد، و پس از زیارت عتبات عالیات به قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام به ایران می آید و از آنجا به افغانستان رهسپار می شود.

ولی در نقل دیگری آمده که وی در سن بیست سالگی در اواخر سال ۱۳۷۳ به قصد تشریف کعبه معظمه به مکه می رود و بعد از مناسک حج و زیارت قبر مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله به طرف شام و بیت المقدس مسافرت می کند و از آنجا به عراق و از عراق به ایران و از آنجا از طریق بلوچستان به هند می رود.

سید جمال الدین در مصر

سید جمال از هند به مصر می رود، اقامت سید در هندوستان و سخنرانیهای او در محافل و مجالس مسلمانان و روشنگری او موجب ناراحتی عوامل دولت انگلیس در هند می گردد، و وجود او برای کارگزاران انگلستان قابل تحمل نبوده است از این جهت او را از هند بیرون می کنند مأموران انگلیسی به او می گویند:

دولت هند وسائل اقامت دو ماهه شما را تهیه نموده، اما امروز به شما می گوئیم که محیط این سامان با اقامت شما در هند مساعد نمی باشد، سید در پاسخ آنها می گوید: به هند نیامده ام که حکومت بریتانیای کبیر را بترسانم، نه قدرت آن را دارم که انقلابی برپا سازم و نه آنکه به عملیات آنان انتقاد نمایم.

با این وصف از مثل من سیاح گوشه گیری دولت هراسناک است و از کسانی

جلوگیری می‌کند که مرا ملاقات می‌نماید، با اینکه آنها ناتوان‌تر از من هستند ثابت می‌کند که حکومت بریتانیا اراده‌اش کوچک و شوکت او ناتوان شده است و در اینجا عدالت و امنیت حکمفرما نیست.

سید جمال به کسانی که در محضر او بودند گفت: آنها با تمام تعدادشان متجاوز از ده هزار نفر نمی‌شوند، هرگاه شما صدها میلیون پشه شوید و زمزمه در گوش بریتانیا نمائید و طنین در گوش بزرگ آنان کلاستون بنمائید و هرگاه شما صدها میلیون از با هم باشید، خداوند شما را مسخ کرده و لاک پشت شوید و در جزیره بریتانیا فرو روید آزاد مردانی درهند خواهید شد.

سید جمال به حاضران گفت: ملتی که در راه استقلال خود به دشمن حمله‌ور شد و مرگ را استقبال کرد آن ملت زنده و جاویدان خواهد شد، دولت انگلیس به او اخطار کرد هرچه زودتر هند را ترک گوید، وی گفت: کجا بروم، گفتند: هرجا که در نظر دارید بروید، سید هم با کشتی از بمبئی عازم مصر شد.

سید جمال الدین در کانال سوئز از کشتی پیاده گردید و رهسپار قاهره شد، او در الازهر حضور پیدا کرد و طلاب علوم پیرامون او را گرفتند، او در سال ۱۲۸۶ در مصر بوده است، او در الازهر به سخنرانی پرداخت و مردم هم پای صحبت‌های او جمع می‌شدند، و به سخنان او گوش می‌دادند.

او در مصر به تعلیم و تربیت طلاب مشغول گردید، او چند ماه در مصر اقامت گزید و در آنجا به تدریس و تألیف مشغول شد، ولی حکومت مصر وجود او را تحمل نکرد سید جمال ناگزیر گردید مصر را ترک گوید و به مکه برود، ولی او تصمیم خود را عوض کرد و به جای مکه رهسپار اسلامبول شد.

سید جمال الدین در اسلامبول

سید جمال الدین در سال ۱۲۸۶ وارد اسلامبول گردید، او در استانبول مورد

توجه محافل علمی، سیاسی و مذهبی واقع شد و در جرائد و مجلات از وی تجلیل به عمل آمد او در استانبول با رجال و اعیان و نویسندگان آشنا شد و مقام ارجمندی در میان جامعه پیدا کرد و همگان متوجه او شدند.

او در مساجد شهر استانبول به ایراد سخنرانی پرداخت و در موضوع اتحاد مسلمانان سخن گفت و از فوائد علوم جدید و فراگیری آن حمایت کرد و خود نیز مشغول خواندن زبان فرانسه شد، گرایش مردم اسلامبول به سید جمال الدین موجب شد تا گروهی نسبت به او حسادت نمایند و وجود او را مانع پیشرفت خود تلقی کنند. از این رو در صدد برآمدند تا وی را در میان مسلمانان ترکیه متهم به سوء عقیده نمایند و مقامات رسمی را بر ضد وی تحریک کنند، او غیر از مساجد و محافل دینی در مدارس و دارالفنون ها نیز سخنرانی می کرد و طبقات جدید را هم به طرف خود متمایل ساخت، از این جهت هم گروهی با او به مخالفت برخاستند.

سخنرانی سید جمال در دارالفنون اسلامبول موجب گردید که از طرف مقامات مذهبی کشور عثمانی تکفیر شود، او پس از اینکه مورد مخالفت مقامات مذهبی گردید و از طرف آنها تکفیر شد، ناگزیر شد اسلامبول را ترک گوید و بار دیگر به مصر باز گردد و در آنجا به فعالیت های خود ادامه دهد.

مراجعت سید جمال به مصر

او بار دیگر از اسلامبول به مصر برگشت، سید در مصر به کارهای علمی مشغول شد و به تربیت شاگردان پرداخت، یکی از شاگردان برجسته او در مصر شیخ محمد عبده بوده است عبده گوید: من به جستجوی علوم گوناگون سر کرم بودم و کسی را پیدا نمی کردم تا این علوم را از وی فراگیرم با ورود سید جمال الدین به مقصود خود رسیدم. سید جمال الدین در الازهر شروع به تدریس متون کرد و شاگردان پیرامون او جمع شدند، او با بیانات شیوای خود همه را به طرف خود جذب کرد و دانشجویان و

طلاب علوم از وی بسیار استفاده کردند، او در مصر مقامی ارجمند پیدا کرد و نامش در همه جا پراکنده و مورد توجه و انتظار جامعه قرار گرفت.

او در مصر درسهایی برای خواص و علماء داشت که در مدارس و مساجد القاء می‌کرد، و مجالسی در قهوه‌خانه‌ها و مراکز عمومی داشته که برای توده‌های مردم سخنرانی می‌کرده و آنان را از مسائل روز و کید و مکر دشمنان آگاه می‌کرده است و در این اجتماعات طبقات گوناگون شرکت داشته‌اند.

در مصر هم گروهی با وی به مخالفت برخاستند و سخنان او را در تجزیه و تحلیل مسائل اسلامی به باد انتقاد گرفتند، آورده‌اند وی روزی یک نقشه‌ای از کره زمین به دست گرفت و آن را به الازهر برد تا موقعیت جهان اسلام را به آنان نشان دهند، گروهی از این کار او برآشفتمند و وی را به الازهر راه ندادند؟

سید جمال الدین بعد از مدتی کارهای علمی و تبلیغی وارد مسائل سیاسی هم شد، او علماء و دانشمندان مصری را وادار کرد تا در امور سیاسی مداخله کنند، و جلو فعالیت‌های اروپائیان را بگیرند، او در قاهره و اسکندریه روزنامه‌ها و مجلاتی را تأسیس کرد، این مجلات و روزنامه‌ها با مدیریت مصریان منتشر می‌گردید.

سید جمال در این مجلات و روزنامه‌ها مقالاتی می‌نوشت و با امضای مستعار چاپ می‌شد، نشر این مقالات موجب ناراحتی مقامات دولت انگلستان گردید و آنها وجود سید را در مصر منافی منافع خود تلقی کردند و در صدد آزار و اذیت او برآمدند و تبلیغاتی بر ضد او راه انداختند.

سید جمال دخالت نیروهای بیگانه را که اروپائیان بودند در مصر رد می‌کرد و فریاد می‌زد: مصر مال مصریان است، او انجمنی در مصر ترتیب داد که گروه زیادی در آن عضویت پیدا کردند، او برای انجمن برنامه‌هایی تهیه دید و جوانان را پیرامون خود جمع نمود و آنان را بر ضد اروپائیان برانگیخت.

مسافرت به شمال افریقا

سید جمال الدین هنگامی که در مصر اقامت داشت از فرصت استفاده کرده به کشورهای لیبی، تونس، الجزائر و مراکش هم مسافرت کرد و در محافل و مجالس و اجتماعات آن کشورها شرکت نمود و به بیانات روشنگرانه خود پرداخت و در آن سرزمین‌ها نیز افکار و اندیشه‌های خود را اظهار نمود، و آنان را با مسائل اسلامی و تفکر جدید آشنا ساخت.

تبعید به هندوستان

سید جمال الدین که از هندوستان به مصر تبعید شده بود، بار دیگر از مصر به هندوستان تبعید گردید، مقامات دولت انگلیس و عمال و کارگزاران آنها وجود سید را در مصر تحمل نکردند و او را از قاهره به بندر سوئز بردند و با کشتی روانه هندوستان کردند سید مصر را از روی اجبار ترک گفت و به سوی هند رهسپار گردید. کشتی حامل سید جمال الدین در بندر جده توقف کرد، سید از فرصت استفاده کرد و از جده عازم مکه مکرمه شدند و پس از زیارت خانه خدا و انجام مراسم عمره با گروهی از علماء و رجال مکه دیدار کردند، سید جمال الدین بار دیگر به جده بازگشته و عازم هند شدند و در ماه شوال ۱۲۹۶ وارد هند می‌شود.

سید جمال الدین از کراچی به بمبئی می‌رود و از آنجا به حیدرآباد رهسپار می‌گردد، او در حیدرآباد مقیم می‌گردد و با رجال و اعیان حیدرآباد آشنا می‌شود و با خواص و عوام ارتباط برقرار می‌کند، او در حیدرآباد مجله‌ای تأسیس می‌نماید و مقالاتی در آن منتشر می‌سازد و افکار مردم را روشن می‌نماید.

دولت انگلستان وجود او را برای خود بسیار مضر می‌داند، و حوادث افغانستان را که منجر به کشته شدن سرکنسول انگلیس در کابل گردید بر اثر تحریکات سید جمال تلقی کرده از این رو کارهای سید جمال را تحت نظر می‌گیرد.

او در هندوستان هندوها و مسلمانان را تحریک می‌کند با خط و زبان خود کتاب و مقاله بنویسند و از نوشتن با زبان بیگانه خودداری کنند، او کتابها و مقالات زیادی بر رد مادیون می‌نویسد، و تفسیر قرآن سید احمد هندی را مورد انتقاد قرار می‌دهد و مواردی از آن را رد می‌کند.

هنگامی که سید جمال در حیدرآباد اقامت داشت در مصر قیامی بر ضد دولت انگلیس انجام گرفت و احمد عربی پاشا شاگرد سید جمال رهبری آنها را به عهده داشت، دولت انگلیس منشأ این قیامها را از ناحیه سید جمال الدین می‌دانست و لذا او را بازداشت کرد و از حیدرآباد به کلکته انتقال داد.

سید جمال در کلکته تحت نظر بود تا هنگامی که شورش مصر بر ضد انگلیس فرونشست بعد از این سید را آزاد گذاشتند، او در کلکته سخنرانیهای خود را در مجالس علمی و مراکز آموزشی شروع کرد و مقالات خود را در جرائد منتشر ساخت و مسلمانان و هندوها را دعوت کرد تا در برابر استعمار بریتانیا با هم متحد گردند.

جمال الدین در لندن

از حالات سید جمال پیداست که اقامت در هندوستان موجب ناراحتی مقامات انگلیسی در هند می‌شد و آنها وجود او را در هند باعث آشوب و تحریک مسلمانان در هند و افغانستان و سرزمینهای مجاور می‌دانستند، از این رو تصمیم گرفتند او را از بیرون کنند، و ارتباط او را با مسلمانان قطع نمایند.

سید از هند عازم لندن شد، و در محرم سال ۱۳۰۰ قمری بندر کلکته را ترک گفت و عازم انگلستان گردید، او در سر راه خود به اروپا به کانال سوئز در مصر رسید و از اینجا نامه‌هایی برای مقامات مصری و دوستان خود در قاهره نوشت و شخصی را هم روانه قاهره کرد تا کتابها و اموالی که در آنجا داشته بیاورد.

او در این نامه به دوستان و آشنایان خود می‌نویسد من اکنون عازم لندن هستم و

از آنجا به پاریس خواهم رفت، سید جمال کانال سوئز را به سوی لندن ترک گفت و در ربیع الاول سال ۱۳۰۰ وارد لندن گردید، او در لندن هم بیکار نماند و فعالیت‌های قلمی را آغاز کرد و به نشر مقالات پرداخت.

او در لندن با گروهی از رجال و اهل سیاست دیدن می‌کند، و از کسانی که مورد ملاقات وی قرار گرفته‌اند «ویلفرد بلنت» بوده است، آورده‌اند که وی توسط مدیر مجله النحله با بلنت آشنا می‌شود و در منزل بلنت با او ملاقات می‌کند، و با این مجله نیز همکاری می‌نماید.

سید جمال الدین در پاریس

سید جمال الدین از لندن به پاریس می‌رود، او پس از ورود به پاریس با مجله ابونظاره همکاری خود را آغاز می‌کند، او در این مجله مقالاتی درباره اوضاع مصر می‌نویسد، و از اوضاع و احوال آن منطقه و حکام آنجا انتقاد می‌نماید، روزنامه‌ها و مجلات به قاهره و بیروت می‌رسند و مردم از ورود سید به پاریس آگاه می‌گردند.

سید جمال الدین در پاریس با مجله البصیر نیز همکاری می‌کند، این مجله به زبان عربی در پاریس چاپ می‌شده و در بلاد عربی هم خوانندگانی داشته است، مجله مزبور توسط یک مارونی که از طرف دولت عثمانی به اروپا تبعید شده بود چاپ و منتشر می‌گردید.

سید جمال الدین در پاریس با دوستان خود در مصر و سایر شهرهای خاورمیانه ارتباط برقرار می‌کند و از طریق نامه نگاری خصوصی و یا نوشتن مقالات در جرائد و مجلات افکار و اندیشه‌های خود را به نظر طرفدارانش می‌رساند، سید در پاریس مقالات زیادی بر ضد انگلیس و مداخله او در مصر و هندوستان در روزنامه چاپ می‌کند.

سید در پاریس در محافل علمی و دانشگاهی هم حضور پیدا می‌کرد و سخنرانی

می نمود او در دانشگاه سوربن فرانسه سخنرانی کرد و از مزایای دین اسلام سخن گفت، و مزایای آن را شرح داد، بطوری که گروهی با اسلام آشنا شدند و حقائق آن آئین جاودانی را دریافتند.

سید جمال الدین در پاریس مجله‌ای به نام عروة الوثقی منتشر می‌کند، و در سال ۱۳۰۱ شاگردش شیخ محمد عبده که در بیروت به حال تبعید بسر می‌برد وارد پاریس شد و در راه اندازی عروة الوثقی به او کمک نمود، اگرچه شیخ محمد عبده مردی انقلابی مانند سید جلال الدین نبوده است او اهل مدارا و محافظه کار بود.

در حالات سید آورده‌اند که او دو شماره از عروة الوثقی را برای پدرش به همدان فرستاد هنگامی که مجله‌ها به اسدآباد می‌رسند خویشاوندان او بسیار شادمان می‌شوند. و باب مکاتبه را با وی می‌گشایند و او را از اوضاع و احوال اسدآباد و خویشاوندان آگاه می‌کنند و سید هم پاسخ آنها را می‌دهد.

فعالیت سید جمال الدین در پاریس و انتشار مجله عروة الوثقی در مصر و بلاد عربی و ایران و هندوستان و کشور عثمانی موجب ناراحتی دولت انگلیس می‌گردد، از این رو نخست با تعدادی از همکاران سید وارد مذاکره می‌شوند، و چون از این راه کاری نمی‌تواند انجام دهند با دولت فرانسه وارد مذاکره می‌شوند و عروة الوثقی را تعطیل می‌کنند.

سفر سید جمال به لندن

بعد از اینکه در اثر مذاکرات دولت انگلستان با مقامات فرانسه مجله عروة الوثقی تعطیل گردید، سید جمال الدین جلسات و سخنرانی‌های ترتیب می‌داد و بر ضد دولت انگلیس در مصر، هندوستان و افغانستان و سودان سخن می‌گفت و مظالم دولت انگلستان را نسبت به مسلمانان آشکارا می‌گفت.

از این رو مقامات دولت انگلیس با او در پاریس وارد مذاکره شدند، او شاگرد

خود شیخ محمد عبده را به لندن روانه کرد او با مأموران دولت انگلیس به گفتگو می‌نشیند، بین شیخ محمد عبده با وزیر جنگ بریتانیا مطالبی رد و بدل می‌گردد که در کتابهای شرح حال سید از آنها سخن به میان آمده است.

بعد از مدتی سید جمال الدین هم به لندن رفت و در آنجا با رجال سیاسی بریتانیا به گفتگو نشست در این ملاقات‌ها سید جمال الدین به سیاستهای دولت انگلیس در کشورهای اسلامی اعتراض می‌کند و به آنها می‌گوید اکنون روسها هم تاشکند و عشق آباد را گرفته و در فکر تصرف شهرهای مسلمانان هستند.

سید جمال در نظر داشت از لندن به اسلامبول برود و با سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی درباره اتحاد مسلمانان وارد مذاکره شود، ولی او به این کار موفق نشد و یا اینکه مانع رفتن او به اسلامبول شدند، سید در حدود سه ماه در لندن بوده و بعد این شهر را ترک کرده است، او هنگام اقامت در لندن در اجتماع نمایندگان هندوستان حاضر شد و در آنجا برای آنها سخنرانی کرد.

سید جمال الدین در روسیه

درباره مسافرت سید جمال الدین به روسیه اختلاف شده است گروهی معتقدند که او از لندن به روسیه رفت، و بعضی هم عقیده دارند از لندن به پاریس برگشت و از آنجا به روسیه رفت و پاره‌ای هم نوشته‌اند او از لندن با کشتی عازم خلیج فارس شد و در نظر داشت به احساء و قطیف برود و در آنجا حکومتی تشکیل دهد.

بعد از اینکه با کشتی به بوشهر رسید با اعتماد السلطنه وارد مذاکره شد، او از سید جمال درخواست کرد به تهران بیاید، او هم از طریق شیراز و اصفهان به تهران رفت و مدتی در آنجا ماند، و با گروهی از رجال ایران ملاقات کرد و بعد همراه حاج امین الضرب از طریق بادکوبه راهی مسکو گردیده است.

او به اتفاق امین الضرب وارد مسکو می‌گردد و در منزل میرزا نعمت‌الله اصفهانی

اقامت می‌کند، سید مدتی در مسکو می‌ماند و با گروهی از ایرانیان آنجا ملاقات می‌نماید، روزنامه‌های مسکو ورود او را به این شهر می‌نویسند و از کارهای او در مصر و هندوستان مطالبی منتشر می‌کنند و خصوصیات او را شرح می‌دهند.

سید جمال الدین در مسکو هم بیکار نمانده و به فعالیت‌های سیاسی خود ادامه می‌دهد او در نظر داشته بین روسیه، ایران و عثمانی اتحاد ایجاد کند و با دولت انگلیس وارد مبارزه شود، او با گروهی از رجال روسیه مذاکره می‌نماید و آنان را بر ضد حکومت بریتانیا تحریک می‌کند.

سید جمال الدین از مسکو به پترزبورگ می‌رود و مدتی در آنجا اقامت می‌کند، او با پادشاه روسیه هم دیدن می‌نماید و در نظر می‌گیرد در روسیه قرآنی چاپ کند ولی روسها با این کار موافقت نمی‌کنند، او در نامه‌ای که از روسیه برای امین الضرب می‌نویسد گفته است در راه اسلام تا شهادت ایستاده‌ام.

سید از روسیه مکاتباتی با امین السلطان داشته و او را در اصلاح امور مملکت ایران تشویق می‌کرده است ولی از قرائن و اعمال امین السلطان معلوم می‌گردد که وی با سید در باطن مخالف بوده است، او در گزارشی به ناصرالدین شاه می‌گوید: او در روسیه بر علیه دولت ایران تبلیغ می‌کند.

سید جمال الدین در شهرهای مختلف

او در هنگام مسافرت به اروپا از جاهای گوناگونی دیدن کرد، او از آلمان هم بازدید به عمل آورد، و در هندوستان جاهای مختلفی را مشاهده نمود، و با مردمان به گفتگو نشست او در مسافرتها با رجال سیاسی، علماء و رهبران دینی از فرق مختلف صحبت می‌کرد با عقائد و افکار آنان آشنا می‌گردید.

او از بلاد عربی خاورمیانه و شمال آفریقا دیدن کرد و با طبقات مختلف این کشورها صحبت نمود، در حجاز، بحرین، سوریه، لبنان، با علماء و رجال علم، ادب و

سیاست جلساتی ترتیب داد و با روزنامه نگاران و نویسندگان گفتگو می کرد در مدارس علوم دینی، و دانشگاهها و مساجد سخنرانی می نمود.

او میان قبائل و توده های مردم می رفت و از نزدیک زندگی آنها را مشاهده می نمود، از اوضاع و احوال آنان از نزدیک مطلع می شد، او مردی آزاد بود و با هر کس که به مرام و اعتقاد او احترام می گذاشت ارتباط برقرار می کرد، برای او خدمت به جامعه مسلمانان اهمیت بسیاری داشت.

سید جمال الدین برای رسانیدن پیام خود به طبقات گوناگون جامعه از هیچ کوششی دریغ نداشت او با پادشاهان، وزراء، فرماندهان لشکرها رؤساء قبائل، علماء و رؤساء مذاهب و بازرگانان و اعیان ملاقات می کرد و نظریات خود را به آنان می گفت و حقائق را آشکار می کرد، دولت انگلیس او را از هند و مصر بیرون کرد و ارتباط او را با مردم قطع نمود، زیرا از زبان و قلم او می ترسید.

اقامت او در مصر و ترکیه بیش از جاهای دیگر بود، خطابه ها و مقالات او در روزنامه ها موجب گردید تا گروهی از طبقات مختلف به او توجه کنند، و پای کرسی خطابه او بنشینند و یا مقالات او را در جرائد و مجلات بخوانند، و با افکار و اندیشه های او آشنا شوند.

سید جمال الدین در این کشورها گروه بی شماری طرفدار پیدا کرد، روشنفکران مسلمان و طبقات متوسط و پائین جامعه به او روی آوردند، و به سخنرانیهای او گوش می دادند، سید جمال الدین محبوبیت زیادی در میان مسلمانان پیدا کرد و در همه جا مورد احترام مسلمانان قرار گرفت.

پیداست گروهی هم با وی به مخالفت برخاستند، و با او مبارزه می کردند، این جماعت اکثراً از وابستگان سیاسی دربارهای ایران و عثمانی و یا پیروان مکتب های الحادی و مخالف اسلام، و یا سرمایه داران وابسته به قدرتهای داخلی و خارجی بودند که همواره با سید در حال ستیز بودند.

سید جمال الدین در مشهد

سید جمال الدین در محرم سال ۱۲۸۳، از تهران به طرف مشهد مقدس حرکت می‌کند، هنگامی که به شاهرود می‌رسد ابیاتی می‌سراید که نشان از اوضاع و احوال آن روز می‌کند او در آن ابیات می‌گوید:

عهد کردم گر از این ورطه غم جان ببرم
یک سره سر به در درگاه جانان ببرم
پای کوبان و غزلخوان به دو صد وجد و طرب
خویشتن را به در دوست به قربان ببرم
سینه خویش کنم چاک گریزان و دوان
عرض خود را به در آصف دوران ببرم
گر بخارا بروم کی رهم از بیم هلاک
نیم جان است خدا را که به آسان ببرم
سوخت جانم نیم از دود و دد ایرانی
رخت بر بندم از این ملک و به توران ببرم
بروم خسته و رنجور و فکار و غمگین
داد با تخت که حضرت سلطان ببرم
گر نه سلطان بدهد داد دل غمگینم
شکوۀ این دل صد پاره به یزدان ببرم
سید جمال الدین در این سفر یک رباعی هم گفته است:
ای یار پری چهره من در تو وفا نیست
ما را ز تو زین بیش دگر تاب جفا نیست

ای حب تو دائم که کشد عاقبتم زار

دردی است محبت که در او هیچ شفا نیست

در کتاب زندگی سید جمال که از طرف دفتر تبلیغات اسلامی قم منتشر شده در

ص ۳۱۰ ذکر شده: سید جمال الدین در ماه صفر سال ۱۲۸۳ وارد مشهد مقدس می شود

و در خانه ملاحسین در بالا خیابان منزل می کند او در مشهد نیز ابیاتی سروده است که

اکنون به نظر خوانندگان می رساند:

یار نگاری من از چهره بر افکنده نقاب

مه و خورشید شد از پرتو روشن به حجاب

پای کوبان و غزل خوان چو به بازار آمد

ای بسا عاشق دل داده که شد مست خراب

و نیز از سروده های اوست:

عشق بورزید که عشق عاقبت رهبر هر پیر و جوان می شود

عاشق از این پرده غبر ادوان تا به جنان دست زنان می شود

عشق چو غالب شود اندر مزاج راز نهانیت عیان می شود

سید جمال الدین سروده های دیگری هم در مشهد مقدس دارد که از کتابهای

شرح حال او ذکر شده اند، که از جمله آنها یک ساقی نامه به مطلع ذیل است.

مغنی بیا لحن نوساز کن ز نو داستان خوش آغاز کن

سید جمال الدین و ناصرالدین شاه

سید جمال الدین اسد آبادی در اروپا با ناصر الدین آشنا شد، ناصرالدین شاه

هنگام اقامت در پایتخت روسیه شنید سید جمال الدین در این شهر است، وی اظهار

تمایل کرد با سید جمال الدین ملاقات کند، سید ابتداء نپذیرفت ولی بعد از چندی در

مونیک با ناصرالدین شاه ملاقات کرد.

شاه از او دعوت کرد به ایران بیاید، او هم دعوت شاه را پذیرفت و از طریق خلیج فارس وارد بوشهر شد و بعد از راه شیراز و اصفهان به تهران رسید و در منزل حاج امین الضرب اقامت کرد، سید جمال در تهران طرفدارانی داشت که با وی ملاقات می‌کردند و به سخنان او گوش می‌دادند.

در میان جامعه آن روز گروهی از وی و افکارش حمایت می‌کردند و گروهی هم با او مخالف بودند، مقامات دولتی و درباریان با افکار و اندیشه‌های او که خواهان آزادی بیان و اندیشه بود سرناسازگاری داشتند و جماعتی هم ریاکارانه با او رفت و آمد داشتند.

سید جمال در بدو ورود نامه‌ای برای ناصرالدین شاه می‌نویسد و حضور خود را در تهران به وی اطلاع می‌دهد، او در نامه خود می‌نویسد: می‌دانم مغرضین دست از اغراض خود بر نمی‌دارند و همه روزه سعایت خواهند نمود و شهریار هم در دفع شهادت و سعایت خائنین اقدام نخواهد فرمود.

ناصرالدین شاه در جواب او می‌نویسد: جناب آقای سید جمال‌الدین از آمدن شما مسرور، زحمات شما را منظور و نهایت اعتقاد و اعتماد را به عهد و وطن خواهی شما دارم ما نیز در عهد خود برقرار و باقی می‌باشیم، از هر جهت آسوده خاطر وارد شوید، منزل در خانه جناب صدر اعظم کرده همه روزه به حضور ما نائل گردید.

سید جمال‌الدین در نامه دیگری به ناصرالدین شاه می‌نویسد: به خانه صدر اعظم منزل نخواهم کرد، و میل دارم به منزل حاج امین الضرب بروم ناصرالدین شاه در پاسخ او می‌نویسد: بسیار خوب، او بعد از این به منزل حاج امین الضرب می‌رود و در آن جا مستقر می‌گردد، و گروهی به دیدن او می‌روند.

روز سه‌شنبه ۱۵ ماه جمادی‌الاول سال ۱۳۰۷ سید جمال به اتفاق فرزند امین الضرب به حضور شاه می‌رسد، امین الضرب بزرگ در محمود آباد مازندران بوده و در تهران حضور نداشته است، ناصرالدین شاه از سید جمال سؤال می‌کند: کی شروع به کار

خواهید کرد.

سید پاسخ می دهد: هر وقت این مار و عقرب ها را از اطراف خود پراکنده کردی، آن وقت داعی هم شروع به کار خود خواهد کرد، شاه به وی نویدهایی می دهد، سید تا سه ماه از منزل حاج امین الضرب خارج نمی شود و امین السلطان هم به دیدن وی نمی رود و افرادی را نزد او می فرستد.

در زمانی که سید در تهران بوده مردم از طبقات مختلف به ملاقات وی می آمده اند و او نیز به روشنگری می پردازد و علیه ظلم و استبداد سخن می گوید و هر روز و هر ساعت که از حضورش در ایران می گذرد بر مخالفان استبداد و استعمار افزوده می شود و مردم را به مشروطه خواهی دعوت می کند.

طرفداری از سید جمال الدین

در ماه رمضان سال ۱۳۰۷ ما ملافیض الله در بندی که با سید آشنا بود روزی در مسجد خود که عده زیادی از طبقات مختلف گرد آمده بودند به سخنرانی می پردازد، در این سخنرانی از سید جمال الدین به بزرگی یاد می کند حاج سیاح که در آن جا حضور داشته می گوید: دیدم مأموران گزارش تهیه می کنند.

حاج سیاح به دیدن سید جمال و حاج امین الضرب می رود و به خاطر خطری که احساس کرده می گوید: من می خواهم تهران را ترک کنم، زیرا جانبازی در این راه گرچه شرف است، اما چون بی ثمر است عقلاً و شرعاً روا نیست، در این هنگام نامه ای از صدر اعظم برای سید فرستاده می شود که از ایران برود.

مخالفت با اقامت سید در تهران

از مطالعه اوضاع و احوال آن روز معلوم می گردد که شاه و درباریان از اقامت سید جمال الدین در تهران نگران هستند و می خواهند هر چه زودتر او تهران را ترک

گوید، ناصرالدین شاه در نامه‌ای برای امین السلطان می‌نویسد: بنا بود سید جمال الدین را حاج محمد حسن روانه‌قم کند اگر هنوز در تهران است او را روانه‌قم بکند. سید جمال الدین در جواب این دستور می‌گوید: من محکوم امر کسی نیستم که به من بگویند: بیا بیایم و چون بگویند برو بروم، تا سلطان را به نقض عهد در دنیا مشهور نکنم از این جا حرکت نخواهم کرد، در این هنگام حاج سیاح نزد سید می‌رود و از او می‌خواهد زبان خود را حفظ کند، سید جمال به او می‌گوید: زبان سید جمال الدین به حرف دروغ و تملق و ناحق بر نمی‌گردد.

سید جمال الدین در حضرت عبدالعظیم

او بعد از این جریان‌ها به حضرت عبدالعظیم می‌رود، در آن جا گروهی با وی ملاقات می‌کنند، او از حضرت عبدالعظیم نامه‌ای برای ناصرالدین شاه می‌نویسد و در آن جریان تلاشهای خود را برای ایجاد روابط خوب با روسیه شرح می‌دهد و از امین السلطان اظهار نارضایتی می‌کند.

سید جمال الدین در حضرت عبدالعظیم فعالیت‌های خود را شروع کرده و برضد دربار و رجال سیاسی ایران سخنرانی می‌نماید و مردم را به عدالت و انصاف فرا می‌خواند، هنگام اقامت سید در آستانه حضرت عبدالعظیم طبقات مختلف مردم از وی دیدن می‌کنند.

تبعید سید جمال الدین

اعتماد السلطنه در خاطرات خود مورخ ۲۶ جمادی الاولی سال ۱۳۰۸ می‌نویسد: از وقایع تازه که برای دولت ننگ بزرگی است صدمه‌ای است که به سید جمال الدین وارد آوردند، چون بعضی از کاغذها به علماء و طلاب مدارس نوشته‌اند از معایب دادن امتیازات به فرنگی‌ها.

بعضی می‌گویند نائب السلطنه از این کاغذها به دست آورده به شاه داده و بگردن سید جمال الدین گذاشته‌اند، حکم شد که پنج نفر غلام سید را از حضرت عبدالعظیم ببرند به طرف عراق عرب، مختارخان حاکم شاهزاده عبدالعظیم در این مورد خواسته خدمتی بکند.

سید را زده اسبابش را غارت نموده که مردم شاهزاده عبدالعظیم خواسته بودند شورش نمایند، در هر صورت او را بردند، اسبابش را حضور همایون آوردند، همه را عزیز السلطان و اتباعش غارت نمودند، امین السلطان که شنیده بود با وجودی که باعث فتنه را می‌دانست باز این رذالت را نپسندید همه را پس گرفت با پانصد اشرفی و یک خرقة و یک اسب و یک قاطر از خودش رویش گذاشته به جهت او پس فرستاد، سید از شاه در کمال یأس و از امین السلطان امیدوار از تهران بیرون رفت.

او در خاطرات روز جمعه پنجم جمادی الثانی می‌نویسد: منزل امین الدوله رفتم شنیدم کیف کاغذ سید جمال الدین را که خدمت شاه برده بودند باز کرده‌اند چند کاغذ به خط امین الدوله بوده است، اما چون امین الدوله هرگز کاغذی که سند باشد نمی‌نویسد وحشت نداشت.

در کتاب سید جمال، جمال حوزه‌ها ص ۵۱۰ چنین آمده مقرر السلطنه پسر کشیکچی باشی دربار با جمعی از غلامان خاصه شاهی سید جمال را در وسط زمستان در روزی بسیار سرد که حیاط زاویه عبدالعظیم را برف پوشانده بود دستگیر و از درون حرم کشان کشان روی زمین به دار الحکومه می‌برند.

به او فرصت نمی‌دهند که او زیر جامه خود را بپوشد، زنجیر بگردنش می‌اندازند و بر اسبی سوارش می‌کنند و چون از شدت مرض نمی‌تواند روی مرکب قرار گیرد پاهایش را با طناب زیر شکم اسب می‌بندند و به سوی کرمانشاه روانه‌اش می‌کنند.

میرزا رضای کرمانی مرید سید جزء افرادی بوده که هنگام دستگیری سید حضور داشته، از این صحنه تکان دهنده به خشم می‌آید و زبان به اعتراض می‌گشاید که

به دستور مختار خان دستگیر می‌گردد، و سید عبدالکریم معین التجار کرمانی هم در هنگام دستگیری سید حضور داشته است.

سید جمال الدین در بغداد

سید جمال الدین را از طریق قم به کرمانشاه و از آنجا به بغداد بردند، حاج محمدحسن امین الضرب به نمایندگان خود در قم و کرمانشاه دستور دادند به سید جمال الدین کمک کنند و احتیاجات او را رفع نمایند، سید جمال در کرمانشاه مهمان حسام الملک بوده و بعد از تدارکات لازم به طرف بغداد رهسپار می‌گردد.

او در نامه‌ای که از کرمانشاه برای حاج امین الضرب می‌نویسد آورده است: این همه مصائب بر بدن من وارد آمد ولی در همه این حالات روح من مسرور بود و هست و خواهد بود و بلا شک بعضی ایرانیان خواهند دانست که من برای اصلاح احوال صوری و معنوی ایشان تا هر درجه ایستادگی کردم.

آنچه می‌گفتم نه از برای امرای وقت و گرمی مجلس بود و از خداوند تعالی خواهانم که این واقعه مهوله را یکی از اسباب فوز من قرار دهد و بدین مقصد عالیم برساند، دل‌های پاک با ایمان را شاد گرداند. آمین.

سید جمال الدین از طریق خانقین وارد بغداد می‌شود و در منزل حاج عبدالصمد تاجر اصفهانی منزل می‌کند، او مدتی در بغداد، و سامراء توقف می‌نماید و به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد و در نهان تشکیلاتی ایجاد می‌کند و با علماء و رهبران دینی گفتگو می‌نماید.

سید جمال و میرزای شیرازی

سید جمال الدین اسدآبادی با میرزای شیرازی که مرجع شیعیان در آن ایام بوده مکاتباتی داشته است، او میرزا را در جریان حوادث ایران می‌گذارد، و از امتیازات و

انحصارات دولت انگلستان در ایران پرده بر می‌دارد، مخصوصاً در جریان تنباکو که به یک مسئله سیاسی تبدیل شده بود او را مطلع می‌ساخت.

از مرحوم نائینی نقل شده که وی گفت: مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی آن زمان که من در اصفهان بودم با من رابطه بسیار صمیمی داشت و با من رفت و آمد می‌فرمود، سامرا هم که آمدم هر یکی دو سال می‌آمدند، او در سامراء به حجره من آمدند چند دقیقه به احوال پرسى گذشت و بعد تشریف بردند.

بعد از حدود ده دقیقه باز گشتند و فرمودند من تصمیم دارم نیم ساعت با میرزای شیرازی به طور خصوصی ملاقات کنم، عرض کردم اشکالی ندارد، رفتم خدمت میرزا و عرض کردم به این جهت مزاحم شدم که عرض کنم آقا سید جمال الدین اسدآبادی تقاضا دارند خدمت شما برسند و بطور خصوصی نیم ساعت شما را ملاقات کنند.

ایشان بعد از مقداری تأمل فرمودند: به آقا سید جمال الدین بفرمائید، مرقومه شما می‌رسد و من هم به مقدار مقتضی با شما مساعدت می‌کنم، بعد به من فرمودند من نمی‌توانم کبابه آقا سید جمال الدین را به دوش بکشم، ایشان اگر دستش به من برسد توقعات زیادی دارد.

من نمی‌توانم و نباید همه آنها را انجام دهم، من از خدمت میرزای شیرازی آمدم و به مرحوم سید جمال الدین عرض کردم آقا عذر آوردند آن مرحوم هم چیزی نگفت، از این عبارات معلوم می‌گردد که سید نتوانسته حضور میرزا برسد ولی نامه‌های او مرتب به نظر او می‌رسیده است و او به افکار و اندیشه‌های سید آشنا بوده است.

جمال الدین در بصره

سید جمال الدین در بغداد به فعالیت خود ادامه می‌داد، او در این شهر گروهی را گرد خود فراهم آورد و انجمنی تشکیل داد، مأموران حکومتی در بغداد به جستجو پرداختند تا از محل این گروه اطلاع پیدا کنند، بعد از مدتی تفحص محل آن را پیدا

کردند و سید را با چند نفر از پیروانش گرفتند.

سید جمال الدین را از بغداد به بصره می‌برند، دولت ایران از این جهت ناراحت می‌گردد و وجود سید را در بصره برای خود خطرناک می‌داند، از این رو به سفارت ایران در اسلامبول دستور می‌دهند تا از دولت عثمانی درخواست کند سید را از بصره به جایی دیگر که از ایران دور باشد روانه کنند.

بعد از اینکه سید جمال الدین را با آن وضع تحقیر آمیز از ایران بیرون کردند و به عراق بردند، عمال حکومت ناصرالدین شاه فحش و بدگوئی درباره سید جمال الدین را به راه انداختند، نخست روزنامه‌های دولتی ایران در تهران و شهرستانها مقالاتی بر ضد او نوشتند و منتشر ساختند.

از طرف دیگر سفارتخانه ایران در اسلامبول و نمایندگی آن دولت در بغداد حرکات و سکنات و فعالیت‌های سید جمال را تحت نظر گرفتند و او را مردی خراب کار و طرفدار روسیه تزاری معرفی کردند، و از دولت عثمانی درخواست کردند اجازه فعالیت به او ندهد.

ناصرالدین شاه در نامه خود به امین السلطان می‌نویسد: نفی سید جمال الدین به بصره خوب نیست، چون بصره وصل به حدود ایران است او را اگر نفی به یمن، یا شامات و بیت المقدس یا به جزیره کرید بکنند خیلی بهتر است در اثر این نامه امین السلطان به سفارت ایران در اسلامبول دستور می‌دهد از اعلیحضرت خواهش کنید او را به جای دیگر که دور از سرحدات ایران باشد نفی کنند و نوشتجات او را قدغن از ارسال فرمایند، در اثر این فعالیت‌ها دولت عثمانی از حاکم بصره می‌خواهد سید را از بصره بیرون کند او هم بعد از مدتی بصره را ترک می‌گوید.

سید جمال الدین در لندن

از مطالعه در حالات سید هنگام اقامت در بصره معلوم می‌گردد که سید جمال

الدین نمی‌خواسته از منطقه خارج گردد و او در نظر داشته در شبه جزیره عربستان اقامت کند ولی مقامات دولت عثمانی او را از اقامت در آن منطقه منع می‌کنند از این رو تصمیم به رفتن اروپا را می‌گیرد و با رفتن او به اروپا موافقت می‌گردد.

او در بصره سوار کشتی می‌گردد و عازم اروپا می‌شود، هنگامی که وارد پورت سعید می‌گردد نامه‌ای به شیخ محمد عبده می‌نویسد و می‌گوید: من اکنون در پورت سعید هستم و عازم لندن می‌باشم، سید در ربیع الاول سال ۱۳۰۸ وارد لندن می‌گردد و با میرزا ملکم ملاقات می‌کند و در روزنامه قانون که ملکم انتشار می‌داده مقاله می‌نویسد.

اعتماد السلطنه در یادداشت روز ۲۱ جمادی الاولی سال ۱۳۰۹ گوید: صبح منزل مشیر الدوله رفته باغ نیامده بود، از آنجا پارک امین الدوله رفته، جهت رفتن این بود که پیروز با روزنامه‌هائی که از برای من می‌آوردند از لندن پاکتی به عنوان من بود، پشت پاکت به خط سید جمال نوشته بود.

جناب جلالت مآب الشهیر اعتماد السلطنه، در میان پاکت صفحه چاپ شده‌ای که سواد کاغذی بود که سید جمال الدین از بصره به سامرا به جناب میرزای شیرازی نوشته بود و در حقیقت جناب میرزا را تحریک کرده بود که به دولت ایران بتازد و همه جا از امین السلطان بد نوشته بود و او را تکفیر نموده و او را زنده ائیم نام نهاده است. او مذهب اسلام را به باد داده فرنگیها را به ایران آورده تمام ایران را به آنها فروخته و بعد صدماتی را که به مردم از حبس و جلای وطن رسانده از قبیل ملا فیض‌الله دربندی و سید علی اکبر شیرازی و حاج سیاح و میرزا فروغی و اسم مرا هم ذکر نموده من دادم این کاغذ را ترجمه نمودند.

بنای فتنه تنباکو و فتوای جناب میرزا در این خصوص یقیناً نتیجه همین کاغذ بود نتوانستم در دولت خواهی از شاه این کاغذ را نداده، چون در پستخانه سر پاکت را باز کرده بودند گفتم شاید به شاه داده که من ندهم، معلوم شد که با همین پست به اسم

خود امین الدوله یک صفحه از این کاغذ چاپ شده رسیده بود.

امین الدوله نامه را به شاه داده بود، من به خیال اینکه مبادا به مترجم مغرض بدهند و آن جایی که اسم من است بد ترجمه کنند مصلحت دیدم که خود کاغذ و ترجمه او را هر دو به نظر شاه برسانم، بعد به اتفاق امین الدوله درب خانه رفتیم کاغذ را من به شاه دادم، بعد از نهار شاه خانه آمد.

سید جمال الدین در لندن افکار و اندیشه‌های خود را از طریق روزنامه قانون پخش می‌کند، او از میرزای شیرازی که فتوا و تحریم تنباکو را داده تجلیل می‌نماید، در ماه جمادی الاولی سال ۱۳۰۹ فتوی تحریم تنباکو به ایران می‌رسد و مردم ایران از این فتوی خوشحال می‌گردند.

سید جمال الدین پس از تحریم تنباکو نامه‌ای برای میرزای شیرازی و علمای بزرگ ایران می‌فرستد که ناصرالدین شاه را از سلطنت خلع کنند این نامه موجب اضطراب و ناراحتی شدید شاه و درباریان می‌گردد، به طوری که امین السلطان نامه‌ای برای میرزای شیرازی می‌فرستد و سید جمال را متهم به همکاری با ملکم می‌کند.

او در لندن روزنامه‌ای به نام ضیاء الخاقین به زبان عربی و انگلیسی انتشار می‌دهد، و در آن مقالات تندی علیه هیئت حاکمه ایران به چاپ می‌رساند، دولت ایران از انگلستان می‌خواهد جلو تبلیغات و فعالیت‌های سید را بگیرد و گفتگوها ادامه پیدا می‌کند و مراسلاتی بین تهران و لندن انجام می‌شود.

دولت انگلستان به خاطر منافی که در ایران داشته تصمیم می‌گیرد روزنامه ضیاء الخاقین را تعطیل کند، با کارهایی که در پشت پرده انجام می‌گیرد روزنامه مزبور تعطیل می‌گردد و چاپخانه‌ای که ضیاء الخاقین در آن چاپ می‌شده از ادامه کار با سید جمال امتناع می‌کند.

سید جمال الدین در استانبول

سلطان عثمانی از سید جمال الدین دعوت کرد تا به اسلامبول برود و در آنجا زندگی کند، سید جمال الدین هم بعد از اینکه روزنامه ضیاء الخاقین تعطیل گردید، دریافت که دولت انگلستان به خاطر منافع خود در ایران او را آزاد نخواهد گذاشت تا هرچه می خواهد بگوید و یا بنویسد و چاپ کند.

از این رو لندن را ترک کرد و به اسلامبول رهسپار گردید، در کتاب سید جمال آمده دولت ایران وقتی مطلع شد که دولت عثمانی از وی دعوت کرده تا در اسلامبول زندگی کند، بسیار بر آشفت و ناراحت گردید، امین السلطان صدر اعظم نامه ای برای سفیر ایران می نویسد و از او می خواهد در این باره اقدام کند.

سفیر ایران با صدر اعظم امپراطوری عثمانی در این مورد مذاکره می کند و پیام امین السلطان را به او می رساند، صدر اعظم نیز مطالب او را به سلطان عبدالحمید می رساند، سلطان عبدالحمید می گوید: من به اعلی حضرت خدمتی کردم و سید جمال الدین را از ملکم جدا نمودم و به اینجا آوردم او دیگر روزنامه مزخرف انتشار نمی دهد. سیاست دولت عثمانی این بوده که از وجود سید جمال الدین و شهرت او در جهان اسلام استفاده کند و پایه های حکومت خود را تحکیم بخشد، از این رو فکر وحدت مسلمانان را پیش کشیدند و سید را وادار کردند در این باره کار کند سید جمال الدین گروهی از ایرانیان و شیعیان را در آنجا گرد آورد و موضوع را مطرح کرد.

سلطان عبدالحمید از این کار سید خوشحال گردید و او را تقویت کرد، او انجمنی ترتیب داد و فعالیت خود را آغاز نمود، و با علمای ایران و عراق و هندوستان از طریق نامه ارتباط برقرار کرد، و افکار و اندیشه های خود را به اطلاع آنان رسانید، دولت ایران از این جریان ناراحت شد و او را متهم به همکاری با دولت عثمانی بر علیه ایران نمود. سلطان عثمانی در نزدیک قصرش منزلی در اختیار او گذاشت، شام و نهار از آشپزخانه همایونی برای او می فرستاد، کالسکه با اسب های سلطانی همیشه در اختیار

او بود، سلطان با او در کشتی تفریحی می‌نشست و روی دریا سیر و سیاحت می‌کرد، او نیز با خواسته‌های عبدالحمید که اتحاد اسلامی بود روی خوش نشان داد و در این راه بسیار کوشش کرد.

درگذشت سید جمال الدین

شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب ثقیاء البشر ج ۱/۳۱۳ گوید: سید جمال الدین اسدآبادی در ماه شوال سال ۱۳۱۴ در شهر اسلامبول درگذشت و در همان شهر در یک مقبره‌ای که اختصاص به علماء و اولیاء داشت به خاک سپرده شد، آن مقبره در اسلامبول به مزار مشایخ معروف بود.

در علت وفات میان مورخان اختلاف شده بعضی گفته‌اند: او در اثر نوشیدن قهوه مسموم درگذشت، گروهی گفتند او به مرض سرطان وفات کرد، جماعتی گفته‌اند: یک ماده سمی در لب‌های او تزریق کردند و در اثر آن وفات نمود گروهی گفته‌اند: یکی از اطباء به دستور سلطان عبدالحمید رگ او را قطع کرد و او از دنیا رفت، بعضی هم گفته‌اند: به مرگ طبیعی وفات کرد.

سید جمال الدین یک سال بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه وفات نموده است، دولت ایران به حکومت عثمانی اطلاع می‌دهد که سید جمال در کشتن ناصرالدین شاه دست داشته و تحویل او را از عثمانی طلب می‌کند، دولت عثمانی هم در این باره تحقیق می‌کند که آیا این اتهام درست است یا خیر.

سفارت ایران در اسلامبول در مورد تحویل سید به ایران بسیار فعالیت می‌کند ولی از کوشش خود نتیجه‌ای نمی‌گیرد، و در اینجا نظر می‌دهند که بهتر است یکی از ایرانیان مقیم اسلامبول سید را بکشد، سلطان عبدالحمید سید را به ایران تحویل نمی‌دهد ولی تصمیم می‌گیرد او را از پا در آورد.

سید را در یکی از کاخهای سلطنتی بازداشت و تحت نظر می‌گیرند، و در میان

مردم شایع می‌کنند که او مبتلا به سرطان شده است و او را ممنوع الملاقات می‌کنند، سید جمال در آخرین نامه خود به یکی از ایرانیان اسلامبول می‌نویسد: دوست عزیز من اکنون در زندان هستم و از دیدن دوستان محروم می‌باشم.

سید در غربت جان داد و دور از یاران و دوستان و خویشاوندان در زندان سلطان عبدالحمید روز سه‌شنبه پنجم شوال سال ۱۳۱۴ با درد ورنج بسیار پس از اینکه مسموم شده بود درگذشت، جنازه او را شبانگاه غسل دادند و دو نفر از خادمان سیاه تابوتش را برداشتند و در قبرستان مشایخ اسلامبول به خاک سپردند.

ملیت سید جمال الدین

همانگونه که اشاره شد سید جمال الدین در اسدآباد همدان متولد شد و بعد در ایران و عراق تحصیل کرد، او بعد از اینکه به مصر و اروپا رفت به خاطر مسائل سیاسی که در آن ایام در جهان می‌گذشت خود را به جاهای متعددی نسبت می‌داد، او زمانی خود را کابلی، و زمانی استامبولی و گاهی مصری و زمانی هم افغانی معرفی می‌نمود. او چون وارد مبارزات سیاسی شده بود مصلحت می‌دید که خود را افغانی معرفی کند، زیرا در آن زمان افغانستان کشور مستقلی نبود تا مقامات آن کشور درباره او دخالت کنند و جلو فعالیت او را بگیرند، بعد از قتل ناصرالدین شاه دولت ایران از دولت عثمانی خواست سید جمال الدین را به ایران تحویل دهند.

دولت عثمانی به دربار ایران پاسخ داد سید جمال الدین ایرانی نیست و از تبعه افغانستان بشمار می‌رود، از این رو از تحویل سید به ایران خودداری کرد، سید جمال الدین هنگام اقامت در مصر گذرنامه ایرانی داشته و با آن گذرنامه به کشورها مسافرت می‌کرده است.

پس از درگذشت سید در اسلامبول در آنجا به خاک سپرده شد، بعد از مدتی مقبره سید در معرض خرابی قرار گرفت، دولت عثمانی به حکومت ایران و افغانستان

اطلاع داد مقبره سید در معرض تخریب است اگر می‌خواهید بقایای جسد او را به هرجا می‌خواهند ببرید، در این هنگام به خاطر عدم توجه سفارت ایران حمل استخوانهای او به ایران ممکن نشد.

در آن زمان دولت افغانستان تازه شکل گرفته بود و آنها پیشدستی کرده بقایای جسد او را از اسلامبول به بغداد آورده و بعد از تشریفات زیادی که در آنجا انجام گرفت از طریق بصره باکشتی به هندوستان بردند و بعد از راه زمین به کابل برده و در آنجا دفن کردند.

اکنون بنای یاد بود او در شهر کابل در مقابل دانشگاه این شهر قرار دارد، ساختمانی بزرگ و باشکوه از دور مشاهده می‌شود، نگارنده این سطور در سال ۱۳۴۶ هنگام بازگشت از هند و پاکستان در کابل از این بنا دیدن کردم، دنیای شگفت‌انگیزی است سیاست و تعصب هر کاری می‌کند و حقائق را وارونه می‌نماید.

۴۴۳- جمال الدین جیرانی

او یکی از علماء مشهد مقدس بوده است، در کتاب طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم آمده، جمال الدین جیرانی در مشهد مقدس کتاب هدایة الامه شیخ حر عاملی را به خط خود نوشته است، این نسخه که در سال ۱۱۱۰ تحریر گردیده در کتابخانه خوانساری محفوظ می‌باشد.

۴۴۴- جمال الدین جبعی

او یکی از علماء بزرگ جبل عامل بوده و مدتی در مشهد سکونت داشته است، شیخ آغا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام شیعه قرن یازدهم گوید: جمال الدین جبعی فرزند نورالدین علی موسوی عاملی از علماء و فضلاء و ادباء و شعراء بودند مؤلف امل الآمل گوید: او با ما درس می‌خواند و در حوزه‌های درسی و محضر مشایخ ما شرکت

می‌نمود، او رهسپار مکه معظمه شد و مدتی در آنجا اقامت داشت. سپس به مشهد مقدس رفت و در آنجا مسکن گزید، از آنجا عازم حیدرآباد شد، و اکنون در آن شهر مقیم است و مرجع فضلاء می‌باشد، او اشعار زیادی سروده و حواشی زیادی هم بر کتابها دارد، وی در سال ۱۰۹۷ در حیدرآباد درگذشت و دو بیت ذیل نمونه‌ای از اشعار او می‌باشند:

یا ندیمی بمهجتی آن‌دیک	قم وهات الکؤوس من هاتیک
اسقنیهامز وجه من فیک	بالذی آورد المحاسن فیک

۴۴۵- جمال الدین عاملی

او نیز از علمای مقیم مشهد مقدس بوده است، در طبقات اعلام شیعه قرن دوازدهم آمده جمال الدین عاملی تعدادی از کتب علمی را کتابت کرده و نسخه‌ای از ارجوزه میراث شیخ حر عاملی به خط او موجود است، وی این ارجوزه را در سال ۱۱۱۳ برای محمدباقر بن محمد حسین نیشابوری نوشته است.

۴۴۶- جواد تهرانی

مرحوم میرزا جواد تهرانی از علماء و فضلاء و مدرسان عالی مقام مشهد مقدس بود، میرزا جواد تهرانی رضوان‌الله علیه از زاهدان، پارسایان و عالمان با فضیلت بشمار می‌رفت، او زندگانی پر ثمر خود را در راه علم و تحقیق و تدریس و تألیف گذرانید و آثار گرانبهائی از خود به یادگار گذاشت.

تولد میرزا جواد آقا تهرانی

او در سال ۱۲۸۳ شمسی در یک خاندان بزرگ مذهبی در شهر تهران متولد شد، او در محیط دیانت و تقوی بزرگ شد و رشد پیدا کرد، پدرش از بازاریان محترم و

متدین تهران بود و اقوام و خویشانش از نیکان و اخبار بودند، و در بازار تهران مورد توجه بازرگانان و کسبه و عموم مردم قرار داشتند.

مرحوم میرزا طبق معمول آن ایام در محیط خانواده به فراگیری اخلاق و آداب و سنن اسلامی و مسائل دینی مشغول گردید، و بعد وارد مدارس دولتی گردید و در مدرسه ثروت تهران به تحصیل مشغول شد، ولی تحصیلات خود را در مدرسه ثروت ادامه نداد و آن را رها کرد و عازم حوزه علمیه گردید.

عزیمت به حوزه قم و نجف اشرف

مرحوم میرزا جواد آقا تهرانی نخست به حوزه علمیه قم رهسپار شد و چند سال در این شهر اقامت گزید و مقدمات و سطوح را در نزد اساتید فرا گرفت، او سپس عازم نجف اشرف گردید و دو سال هم در آن شهر مقدس به تحصیلات خود ادامه داد و از حاج شیخ مرتضی طالقانی و حاج شیخ محمد تقی عاملی استفاده نمود.

بازگشت به تهران

مرحوم حاج میرزا جواد تهرانی در نظر داشت در نجف اشرف بماند و به تحصیل ادامه دهد و از علماء و فقهاء و اساتید عالی مقام حوزه علمیه نجف استفاده نماید ولی از مادرش پیامی دریافت کرد که به تهران بازگردد، او نیز به خواست مادر گردن نهاد و به تهران بازگشت.

وی پس از بازگشت به تهران ازدواج نمود، و چندی در کنار خانواده خود اقامت گزید، اما بار دیگر تصمیم گرفت به حوزه علمیه باز گردد و به تحصیل مشغول شود، مرحوم میرزا جواد این بار مشهد مقدس را برگزید و به این شهر مهاجرت کرد.

میرزا جواد تهرانی در مشهد مقدس

او در حدود سالهای ۱۳۱۲ شمسی وارد مشهد مقدس شد، و در این شهر اقامت گزید و تا پایان زندگی هم در جوار بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام زندگی کرد و مجاور شد، او در این شهر هم دنبال تحصیلات خود را گرفت و در نزد اساتید بزرگ حوزه به تلمذ نشست، او هنگام ورود به مشهد سی و دو سال داشته است.

او سطح را از محضر مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی که از مدرسان عالی مقام حوزه علمیه مشهد بود فرا گرفت، و بعد در حوزه درس خارج عالم جلیل القدر و فقیه بزرگ و معلم و آموزگار معارف اهل بیت علیهم السلام حاج میرزا مهدی غروی اصفهانی شرکت نمود.

مرحوم حاج میرزا جواد شیفته آراء و افکار و عقائد مرحوم حاج میرزا مهدی اصفهانی شد و از اندیشه‌های او حمایت نمود، و در اقوال و گفتار و تألیفات خود نظریات استادش ترویج و تبلیغ کرد و در این راه بسیار جدی و کوشش داشت.

خصوصیات اخلاقی او

او انسانی وارسته بود، و با همه محبت داشت، همه کس را به خانه خود راه می‌داد و با آنان به گفتگو می‌نشست، قلبی مهربان، بیانی شیرین، و دلی پاک داشت، محضر او از حشو و زوائد خالی بود، و بدون تظاهر زندگی می‌کرد، در اندیشه جاه و مقام نبود و فزون طلبی نداشت.

او سالها در مشهد مقدس رضوی به تربیت طلاب پرداخت و گروه بی‌شماری از دانش او استفاده کردند و او از بیانات شافیه او که از مکتب اهل بیت علیهم السلام الهام گرفته بود همگان استفاده می‌نمودند، و حقائق دینی را از او فرا می‌گرفتند.

مشارکت در کارهای اجتماعی و مذهبی

مرحوم میرزا جواد تهرانی علاوه بر کارهای علمی و تدریس و تألیف از کارهای اجتماعی هم غافل نبود، او در مشهد مقدس اقدام به تأسیس درمانگاه خیریه نمود و گروهی از پزشکان مشهد را جلب این درمانگاه کرد و با کمک افراد خیر و نیکوکار به نیازمندان و محرومان رسیدگی نمود.

او از بنیان گذاران صندوق قرض الحسنه در مشهد مقدس بود، او گروهی از بازاریان و کسبه را فراخواند و آنان را تشویق کرد تا در ایجاد صندوق قرض الحسنه اقدام کنند، با تأسیس صندوق قرض الحسنه گروهی از مردم مستضعف از این صندوقها بهره‌مند شدند.

او در تأسیس مؤسسه علمیه «مکتب نرجس» در مشهد مقدس نقش به سزائی داشت، و در برنامه‌های این مدرسه همکاری و همراهی می‌نمود، با اهتمام او مکتب نرجس به پیش رفت و جایگاه خود را در مشهد بدست آورد و مورد علاقه همگان قرار گرفت.

دفاع از ارکان دین

مرحوم میرزا جواد آقا رضوان‌الله علیه همواره از اصول و مبانی دین در برابر معارضان و مهاجمان و معاندان که در تخریب اعتقادات مردم مسلمان با زبان و قلم فعالیت داشتند سخت ایستادگی می‌نمود، و با قلم و بیان خود حقائق دینی را بیان می‌کرد و از حصار دین در برابر دشمنان دفاع می‌نمود.

او نه تنها با دشمنان و منافقان داخلی همواره از راه بیان و قلم مبارزه می‌کرد، بلکه با هجوم خارجی‌ان به کشور اسلامی هم برخورد جدی داشت، او در هنگام حمله یهودیان به مسلمانان در فلسطین و جنگ آنها با مسلمانان عرب در جلسات درس و بحث خود می‌گفت:

کاش در میان سربازان مسلمانان بودم و کفشهای آنها را جفت می‌کردم، این موضع گیری در برابر دشمنان اسلام و آرزوی حضور در صف پیکار و جنگیدن با دشمن از صفات بارز آن مجاهد فی سبیل الله بشمار می‌آید، او این سخنان را در سال ۱۳۴۶ هنگام جنگ شش روزه معروف بین عربها و اسرائیل بیان می‌کرد.

حضور او در انقلاب

مرحوم حاج میرزا جواد آقا تهرانی از آغاز قیام امام خمینی و سایر علماء در قم و مشهد با آنان همکاری می‌کرد، بعد از انقلاب که امام خمینی چندی در قم سکونت داشتند مرحوم میرزا به قم رفت و به دیدار امام خمینی نائل شد و مورد احترام ایشان قرار گرفت، او با قامتی خمیده در همه صحنه‌ها حضور داشت و فعالیت می‌کرد و یکی از چهره‌های فعال در مشهد مقدس بودند.

در حالات او آمده است، در اثر فعالیت‌های او و حمایت‌هایش از انقلاب روزی ناشناسی به او تلفن می‌کند و او را تهدید می‌نماید تا دست از فعالیت بر دارد، و اگر دست از کارهای انقلابی خود بر ندارد و با آنها قطع رابطه ننماید او را خواهند کشت. او در پاسخ تهدید کننده ناشناس با خون سردی می‌گوید: من همه روز صبح از منزل خارج می‌شوم و تنها به مسجد ملا حیدر می‌روم و در آنجا تدریس می‌کنم، و محافظی هم ندارم شما هر کاری می‌خواهید انجام دهید، آری مردان خدا این چنین در برابر مخالفان مقاومت می‌کنند.

حضور در جبهه‌های جنگ

مرحوم حاج میرزا جواد قدس سره مکرر در جبهه‌های جنگ ایران و عراق حضور پیدا کرد، و با فرماندهان و سربازان در عملیات شرکت نمود، او در زمان جنگ بسیار سابلخورده بوده، و قامتی خمیده داشت او حضور در جبهه‌ها را چه در جبهه قلم و

بیان و چه در جبهه جنگ واجب و لازم می‌دانست.

او در میدان جنگ با عشق و علاقه شرکت می‌کرد، انس و محبت او با جوانان بسیجی و مخلص تأثیر زیادی بر جنگجویان می‌گذاشت، او هنگامی که به جبهه می‌رفت کفن خود را همراه می‌برد و می‌گفت هر جا کشته شدم مرا همانجا دفن کنید و جنازه‌ام را جای دیگر انتقال ندهید.

شگفتا که این روش در جنگهای زمان حضرت رسول ﷺ و امیرالمؤمنین سلام الله علیهما معمول بود، در آن زمان هم اجساد شهداء را در همان محل شهادت دفن می‌کردند، اکنون نمونه‌هایی از آنها در منطقه بدر، احد، موه و رقه در سوریه مشاهده می‌شود.

وفات حاج میرزا جواد آقا

او بعد از سالها تدریس و تحقیق و تألیف کتابهای سودمند و ارشاد جامعه به سوی خیر و سعادت و نیکبختی در سحرگاه روز سه‌شنبه دوم آبان ما سال ۱۳۶۸ برابر با ۲۳ ربیع الاول سال ۱۴۱۰ جهان را وداع گفت: و طبق وصیت او را در قبرستان عمومی شهر مشهد بهشت رضا به خاک سپردند.

او در وصیتنامه خود گفته: جسدم را در قبرستان عمومی خارج شهر یا محل مباحی خارج شهر هر کجا باشد دفن نمایند، جسدم را به زودی و بدون سر و صدا و اطلاع دادن به اشخاص و مردم باید در بیابان یا قبرستان عمومی دفن نمایند و به عنوان هفته و چهل سال مجلسی بر پا نکنند.

راستی که مرحوم میرزا جواد تهرانی رحمه الله علیه در عصر ما بی‌نظیر بود، روح بلند او همتا نداشت، تمام امکانات مادی و معنوی برای او فراهم بود، او را در هر جایی از حرم مطهر رضوی به خاک می‌سپردند، نزدیک ترین مکان به قبر مطهر امام رضا علیه السلام برای دفن جسدم پاک او مهیا بود ولی او گورستان عمومی و مردمی را برگزید.

آثار و تألیفات او

- ۱- بررسی پیرامون مسائل اسلامی و پاسخ به شبهات.
 - ۲- فلسفه بشری و اسلامی رد بر مبانی فلسفه.
 - ۳- بهائی چه می‌گوید رد بر فرقه ضاله بهائیت.
 - ۴- عارف و صوفی چه می‌گوید، در مبانی تصوف و رد آن.
 - ۵- میزان المطالب بحث‌های او بر اساس قرآن و عترت.
 - ۶- آیین زندگی در اخلاق اسلامی.
- در نوشتن این شرح حال غیر از اطلاعات شخصی از مقاله جناب آقای علی اکبر الهی خراسانی در مجله مشکوة شماره ۳۶ زمستان سال ۱۳۷۱ و از مقاله ج-م در مجله زائر شماره پنجم آبان ماه ۱۳۷۶ نیز استفاده شده است.
- نگارنده گوید: از شگفتیها این است که ما در شب ۲۱ ماه رمضان سال ۱۴۲۰ به نگارش این عنوان رسیدیم، و خورسند هستیم که این شرح حال در شب و روز شهادت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته شد و این کار بطور طبیعی اتفاق افتاد، خداوند مهربان ما را از دعای خیر آن مرحوم در عالم برزخ بهره‌مند فرماید - رضوان الله و رحمته علیه.

۴۴۷- جواد خامنه‌ای

عالم جلیل القدر حاج سید جواد خامنه‌ای از علماء و مدرسان حوزه علمیه مشهد مقدس بود او در مسجد گوهرشاد و مسجد صدیقیها در بازار بزرگ مشهد اقامه نماز می‌کردند، و مورد توجه مردم مشهد و زائران بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام بودند، درست به خاطر دارم که ایشان در شبستان شمالی مسجد گوهرشاد متصل به مدرسه پریزاد نماز می‌خواندند.

حاج سید جواد خامنه‌ای رضوان الله علیه در ماه جمادی الاخر سال ۱۳۱۵

قمری در نجف اشرف در خانواده علم و فضیلت متولد شدند، والد مکرم ایشان مرحوم سید حسین خامنه‌ای از علمای آذربایجان مقیم نجف اشرف بودند، مرحوم سید حسین خامنه‌ای پس از مدتی اقامت در نجف اشرف به تبریز بازگشت.

حاج میرزا سید جواد خامنه‌ای هنگام بازگشت پدرش به تبریز سه سال داشته است، والد او بعد از بازگشت به تبریز در محله خیابان ساکن می‌شود، او مردی عالم و پرهیزکار بود و مورد عنایت و توجه مردم تبریز قرار گرفت، حاج سید جواد خامنه‌ای ایام کودکی و نوجوانی را در تبریز گذراند و به تحصیل علوم روی آورد.

مسافرت به مشهد مقدس

حاج سید جواد خامنه‌ای در سنین جوانی به قصد زیارت بارگاه ملکوتی حضرت رضا وارد مشهد مقدس شد، معنویت روضه مبارکه رضویه و حوزه علمیه مشهد او را به خود جذب کرد، و او را در مشهد ساکن نمود، او حدود نه سال در مشهد به تحصیل خود ادامه داد و از محضر حضرات حاج آقا حسین قمی و شیخ محمد آقازاده خراسانی استفاده نمود.

عزیمت به نجف اشرف

حاج سید جواد خامنه‌ای قدس سره در سال ۱۳۵۱ قمری از مشهد مقدس به نجف اشرف رهسپار گردید، و مدت شش سال در آن حوزه بزرگ به تحصیل فقه و اصول مشغول شد، او در حوزه درس فقهاء بزرگ و مجتهدان عالی مقام سید ابوالحسن اصفهانی و شیخ محمد حسین نائینی شرکت و از دو استاد استفاده نمود و اجازه اجتهاد دریافت کرد.

اقامت در مشهد مقدس

حاج سید جواد خامنه‌ای رضوان‌الله علیه بعد از اخذ اجتهاد از مراجع نجف اشرف به مشهد مقدس بازگشت و در این شهر اقامت گزید، و به تدریس و مباحث فقه و اصول پرداخت، او در مسجد جامع گوهرشاد و مسجد صدیقیها در بازار بزرگ مشهد اقامه نماز جماعت می‌کرد و مورد عنایت و توجه مردم قرار داشت.

وی در مشهد مقدس با دختر مرحوم حاج سید هاشم نجف آبادی میردامادی که از علماء اعلام مشهد و از مفسران قرآن مجید بود ازدواج کرد، مرحوم نجف آبادی هم در مسجد گوهرشاد امام جماعت بودند.

وفات حاج سید جواد خامنه‌ای

او بعد از سالها اقامت در مشهد مقدس رضوی و خدمات مذهبی و تبلیغ احکام و ارشاد مردم سرانجام در پانزدهم تیر ماه سال ۱۳۶۵ در حالی که ۹۳ سال از عمرش می‌گذشت به جوار رحمت حق شتافت و در دارالفیض آستان قدس رضوی به خاک سپرده شد.

از آن بزرگوار فرزندان فاضل و عالم بجای ماندند که از آن جمله رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران حضرت آقای حاج سید علی خامنه‌ای دامت برکاته می‌باشند.

۴۴۸- جواد ظهیر الاسلام

او فرزند حاج سید زین العابدین ظهیر الاسلام امام جمعه تهران بود، ظهیر الاسلام از القاب خانواده او بود که از طرف پادشاهان قاجار ابتداء به پدرش سید زین العابدین داده شد و بعداً در سال ۱۳۲۱ قمری او هم به این عنوان ملقب گردید، سید جواد ظهیر الاسلام از ربیع الاول سال ۱۳۳۴ تا شوال سال ۱۳۳۵ قمری نائب التولیه آستان قدس رضوی بود.

در هنگام صدارت سید ضیاء طباطبائی و کودتای رضا خان سردار سپه، سید جواد ظهیر الاسلام به عنوان نیابت تولیت آستان قدس در مشهد بوده است، در تلگرافی که سید ضیاء برای کلنل محمدتقی پسیان فرستاده و او را مأمور کرده که آستان قدس رضوی را تحت نظر بگیرد و افراد مورد اعتماد خود را در آنجا بگذارد.

دستور می‌دهد در امور مربوط به آستانه رضویه با سید جواد ظهیر الاسلام هم که نائب التولیه می‌باشد مشورت کند و او را هم در جریان کارهای خود قرار دهد، سید جواد بعداً به تهران بازگشت، او مدتی هم متولی مدرسه سپهسالار تهران بود، و یک دوره هم به عنوان سناتور در مجلس سنا انتخاب گردید، سید جواد در حالی که ۸۴ سال از عمرش می‌گذشت در فروردین ۱۳۴۴ در تهران درگذشت.

۴۴۹- جواد فلاطوری

او از فضلاء و دانشمندان و محققان معاصر بود، جواد فلاطوری در مشهد مقدس رضوی در مدرسه حاج حسن واقع در بالا خیابان اقامت داشت و در حوزه علمیه مشهد تحصیل می‌کرد، در سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۲ که نگارنده این سطور در مشهد مقدس در سلک طلاب علوم بودم مکرراً ایشان را می‌دیدم.

مرحوم جواد فلاطوری در لباس رجال مذهبی شیعه بود و به عنوان یک روحانی فاضل و محترم و با استعداد در حوزه مشهد مشهور بود، و در نزد اساتید بزرگ حوزه به کسب علوم و معارف اسلامی اشتغال داشت، درست به خاطر دارم که او را در مشهد مقدس به عنوان حکیمی می‌شناختند.

شرح حال او را در جرائد و مجلات به رشته نگارش در آورده‌اند، و ما اکنون خلاصه از زندگی نامه او را که در مجله آئینه پژوهش شماره پنجم از سال هفتم آذر ماه سال ۱۳۷۵ چاپ شد است به نظر خوانندگان ارجمند می‌رسانیم.

جواد فلاطوری در سال ۱۳۰۴ شمسی در اصفهان متولد شد، و پس از

تحصیلات متوسطه در سال ۱۳۱۹ به فراگیری علوم دینی روی آورد، او مقدمات و ادبیات را در اصفهان فرا گرفت، سپس به مشهد مقدس رهسپار گردید و در محضر اساتید حوزه علمیه مشهد سطوح عالی را تحصیل کرد.

از مشهد به تهران مهاجرت کرد و در دانشگاه در رشته معقول و منقول به تحصیل پرداخت و در نزد اساتید حوزه علمیه تهران هم فلسفه و کلام را فرا گرفت و در رشته فلسفه از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد، مرحوم فلاطوری در سال ۱۳۳۳ به آلمان رفت و در آنجا نیز در رشته‌های فلسفه به تحصیل پرداخت.

او در سال ۱۳۴۱، دکترای خود را از دانشگاه کلن آلمان گرفت و در آن دانشگاه در رشته فلسفه و کلام اسلامی به تدریس مشغول شد و در آلمان اقامت گزید، او سالیان درازی در آلمان به تدریس و تحقیق و تألیف و سخنرانی در محافل علمی و فرهنگی آلمان فعالیت داشت و مقالات زیادی در جرائد و مجلات نوشت.

مرحوم فلاطوری پس از سالها کوشش و کارهای علمی و تحقیقی و نشر معارف اسلامی در آلمان و اروپا و تربیت صدها دانشجو و شرکت در مجالس علمی در حالی که هفتاد و یک سال از عمرش می‌گذشت، در روز یکشنبه نهم دی ماه ۱۳۷۵ هنگام تدریس در آلمان درگذشت و جنازه او به ایران حمل و در اصفهان به خاک سپرده شد.

۴۵۰- جواد مصطفوی

حاج سید جواد مصطفوی از علماء و فضلاء و نویسندگان و مؤلفان مشهد مقدس رضوی بود، او در این شهر متولد شد و در حوزه علمیه به تحصیل پرداخت او مقدمات علوم را در مدارس مشهد از استادان حوزه فرا گرفت و بعد عازم تهران گردید و در این شهر نیز دنبال کارهای علمی رفت.

او وارد دانشکده معقول و منقول شد و پس از گرفتن لیسانس به عنوان دبیر در وزارت آموزش و پرورش استخدام گردید و ضمن کار در دبیرستان‌ها به تحصیلات

دانشگاهی خود ادامه و از دانشکده الهیات و معارف اسلامی دکتر گرفت. او در تهران با عشق و علاقه زائد الوصفی به کارهای علمی و تحقیق پرداخت و روی نهج البلاغه کار کرد، و رساله دکترای او تحت عنوان «رابطه قرآن و نهج البلاغه» بود، او مردی مبتکر و با همت به شمار می‌رفت، و همواره با قلم و کاغذ سر و کار داشت و زندگی خود را وقف علم و تحقیق نمود.

او نخستین کسی بود که برای نهج البلاغه فهرست الفاظ تهیه کرد و باید او را از بنیان گذاران این فن در ایران نامید، او با روش ابتکاری خود مراجعه کنندگان نهج البلاغه را به موضوعات مورد نظرشان راهنمایی کرد و استفاده از مندرجات کتاب را آسان نمود.

او با نوشتن کتاب الکاشف عن الفاظ نهج البلاغه و کتاب «رابطه قرآن و نهج البلاغه» که رساله دکترای ایشان بود، نهج البلاغه را رسماً وارد دانشگاه دولتی کردند که در آن ایام کار بزرگی بود و پس از آن مقالاتی درباره نهج البلاغه نوشتند که در مجلات چاپ شده است.

خانه محقر او در کوچه امامزاده یحیی تهران در واقع یک دارالتحقیق بود، من از سال‌های ۱۳۳۵ در تهران با آن عالم جلیل‌القدر در ارتباط بودم و از همان آغاز متوجه شدم او مردی جدی و با عزم و اراده می‌باشد و کارهای بزرگی را تعقیب می‌کند، او در آن ایام وسائل‌الشیعه را فهرست می‌کرد، و برای این کتاب بزرگ کشف‌الالفاظ می‌نوشت.

او نام فهرست الفاظ کتاب وسائل را «مفتاح الوسائل» نامید ولی فقط یک مجلد از آن را چاپ کرد، و بقیه هم چنان مخطوط بود، در تنظیم آن گروهی از دوستان به او کمک کردند و نگارنده این سطور هم یک مجلد از وسائل را برای ایشان فهرست کردم و در اختیارش گذاشتیم.

بازگشت به مشهد مقدس

او بعد از سال‌ها اقامت در تهران و تدریس در دبیرستان‌ها و گرفتن دکترا از دانشکده الهیات تهران به عنوان دانشیار به مشهد مقدس بازگشت و در آن دانشکده به تدریس پرداخت، و یک سفر علمی هم از طرف دانشکده به کشور مصر رفت و در آنجا به مطالعه و تحقیق مشغول گشت.

مرحوم مصطفوی در مشهد هم دنبال کارهای علمی خود را گرفت و مقالاتی در مجله دانشکده الهیات مشهد منتشر می‌کرد، و در مجالس و محافل علمی هم شرکت می‌کرد و سخنرانی می‌نمود، ولی اغلب اوقات او در دانشکده به تدریس می‌گذشت و لذا اکثر تحقیقات او ناتمام ماند.

بعد از انقلاب اسلامی آستان قدس رضوی دانشکده علوم اسلامی رضوی را تأسیس کرد، مقامات آستان قدس او را به عنوان رئیس این دانشکده انتخاب کردند و چند سال ریاست این دانشکده را به عهده داشت، و به امور طلاب و دانشکده رسیدگی می‌کرد و برنامه‌ها را زیر نظر داشت.

درگذشت جواد مصطفوی

او بعد از سال‌ها تدریس و تحقیق در دانشکده الهیات و معارف اسلامی در مشهد مقدس و دانشکده علوم اسلامی رضوی جان به جان آفرین تسلیم کرد، نگارنده این سطور یکی از روزهای اردیبهشت سال ۱۳۶۸ در نزدیک پارک ملت مشهد با او روبرو شدم.

او گفت: من مدتی است بیمارم و پزشک معالج گفته باید روزی یک ساعت در هوای آزاد قدم بزنم، و چند روز دیگر در بیمارستان بستری خواهم شد، حال او در آن وقت بسیار طبیعی بود و در چهره‌اش اندکی ضعف مشاهده می‌شد، ما از هم جدا شدیم و او به دانشکده الهیات که در مجاور پارک ملت می‌باشد رفت.

تقریباً یک هفته از این ملاقات گذشت و ما دیگر او را ندیدیم، روزی تلفن منزل ما در مشهد زنگ زد و کسی از آن طرف سیم گفت: آقای دکتر مصطفوی درگذشت و جنازه اش در صحن نو در حال تشیع می باشد، ما به سرعت خود را به صحن مبارک رضوی رساندیم و جنازه او را که برای دفن آورده بودند مشاهده نمودیم. مرحوم حاج سید جواد مصطفوی رضوان الله علیه در دهه آخر اردیبهشت سال ۱۳۶۸ در مشهد مقدس درگذشت و در یکی از حجرات شرقی صحن نوبه خاک سپرده شد و یک عنصر فعال از حوزه علمیه مشهد و دانشگاه گرفته شد و جایش بسیار خالی است.

آثار و تألیفات او

- ۱- الکاشف عن الفاظ نهج البلاغه
- ۲- مفتاح الوسائل
- ۳- الهادی الی الفاظ اصول الکافی
- ۴- التطبيق بین السفینة و البحار
- ۵- ترجمه و شرح اصول کافی
- ۶- بهشت خانواده
- ۷- العناوین الابدیة للصحیفة السجادیة
- ۸- رابطه بین موضوعات نهج البلاغه و قرآن
- ۹- ابعاد گستره اسلام
- ۱۰- انسانیت از دیدگاه اسلام با ۱۴ مقاله در موضوعات گوناگون

۴۵۱- جواد یزدی

او از علماء و مؤلفان مشهد مقدس بوده است، مؤلف الذریعه گوید: شیخ جواد

یزدی در مشهد مقدس سکونت دارد، کتابی در مقتل امام حسین علیه السلام تألیف کرده و نام آن را تذکرة المصائب گذاشته است، این کتاب با کتاب دیگری از او به نام تذکرة الموحدين با هم چاپ شده‌اند و او کتابی دیگر هم به نام شعشة الحسينية تألیف کرده که آن هم چاپ شده است.

۴۵۲- جوهرنسب

او یکی از بانوان خاندان سلجوقی بوده است، جزواتی به خط این بانوی هنرمند از قرآن مجید هم اکنون در آستان قدس رضوی باقی است و بقیه در غارت‌های مختلف در طول قرون به یغما رفته است، جوهر خاتون وقفنامه برای این جزوه‌ها نوشته که اکنون ذکر می‌شود.

وقفت الخاتون السيدة الملكة العادلة، تاج الدنيا والدين ملكة نساء العالمين جوهر نسب بنت السلطان الاعظم محمود بن محمد بن ملک‌شاه قدس الله ارواحهم، هذه الربعة المشتملة على ثلاثين جزؤ من كتاب الله العزيز على المشهد الامامی الرضوی الموسوی سلام الله على ساكنه.

تصدقت بها وقفا مؤبد الايباع ولا يوهب ولا يورث، حتى يرث الله الأرض و من عليها و هو خير الوارثين في شهر ربيع الاول سنة ۵۴۰ تقبل الله منها.

۴۵۳- جهانگیر خان

او از کارگزاران خراسان در زمان ناصرالدین شاه بوده است، مرحوم مهدی بامداد در کتاب رجال ایران گوید: میرزا جهانگیر خان ناظم الملك فرزند محب علی خان مرندي نخست از کارمندان وزارت خارجه بود، او در سال ۱۲۷۵ متولد شد و در تهران نزد پدرش بزرگ شد و رشد و ترقی کرد.

جهانگیر خان همراه پدرش به خراسان رفت و مأمور حفظ سرحدات شد، آنها

دو سال در خراسان ماندند و بار دیگر به تهران بازگشتند، جهانگیر خان در سال ۱۳۱۷ به عنوان سرکنسول ایران در تفلیس انتخاب و به آن شهر رفت و مدت شش سال در تفلیس کار کرد و به ایران بازگشت.

او در سال ۱۳۲۳ قمری به کارگذاری خراسان منصوب گردید، و مدتی در مشهد مقدس بکار اشتغال داشت و بار دیگر به تهران مراجعت نمود، او طبع شعر داشت و وصیت‌های علی‌علیه را به پارسی به نظم آورده و در سال ۱۳۳۱ در اسلامبول چاپ شده است، او در سال ۱۳۵۲ قمری در حالی که هفتاد و هفت سال از عمرش می‌گذشت در قم وفات کرد.

فهرست مطالب

آقا بابک	۵	ابراهیم جبرانی عاملی	۱۵
آقا بزرگ	۶	ابراهیم حرفوشی	۱۶
آقا بزرگ حکیم شهیدی	۶	ابراهیم حسام الشعراء	۱۶
آقا جان معمار باشی	۷	ابراهیم حسینی	۱۷
آقا شریف	۸	ابراهیم خاتون آبادی	۱۷
آقا صفی مشهدی	۸	ابراهیم خان امین السلطان	۱۷
آل سلطان	۹	ابراهیم خان مظفرالدوله	۱۹
آهی مشهدی	۱۰	ابراهیم خان رادکانی	۱۹
ابا قا خان	۱۰	ابراهیم خوزانی	۲۰
ابراهیم احسائی	۱۱	ابراهیم خراسانی رضوی	۲۱
ابراهیم بن اسماعیل	۱۱	سخنان ملاهاشم خراسانی	۲۲
ابراهیم بازوری	۱۲	گفته‌های ادیب هروی	۲۳
ابراهیم بک	۱۳	دو قصه از میرزا ابراهیم	۲۵
ابراهیم بک طالشی	۱۴	ابراهیم خطاط	۲۷

- | | |
|-------------------------------|-----------------------------------|
| ابراهیم بن محمد طوسی..... ۴۵ | ابراهیم رضوی..... ۲۷ |
| ابراهیم بن میرعماد..... ۴۶ | ابراهیم رضوی مشهدی..... ۲۸ |
| ابراهیم بن یحیی..... ۴۶ | ابراهیم متولی..... ۲۸ |
| ابن علی واقعی..... ۴۶ | ابراهیم سر رشته دار..... ۲۹ |
| ابو احمد طوسی..... ۴۶ | ابراهیم شاملو..... ۲۹ |
| ابوبکر جاندار..... ۴۷ | ابراهیم شرف الدین..... ۲۹ |
| ابوبکر حمامی..... ۴۷ | ابراهیم قطیفی..... ۳۰ |
| ابوبکر شهرمد..... ۴۸ | ابراهیم قطیفی و محقق کرکی... ۳۱ |
| ابوبکر طوسی..... ۴۹ | علامه مجلسی و شیخ ابراهیم... ۳۳ |
| ابوبکر نوقانی..... ۵۰ | تالیفات شیخ ابراهیم قطیفی.... ۳۴ |
| ابوبکر بن اسد..... ۵۱ | اجازات او..... ۳۵ |
| ابوبکر بن خزیمه..... ۵۱ | ابراهیم میرزا صفوی..... ۳۵ |
| ابوبکر بن نظام الملک..... ۵۱ | مقامات علمی و هنری او..... ۳۷ |
| ابوتراب رضوی..... ۵۴ | موقعیت اجتماعی، سیاسی و ادبی او |
| ابوتراب طوسی..... ۵۴ | ۳۸ |
| ابوجعفر موسوی..... ۵۵ | پایان زندگی ابراهیم میرزا..... ۳۹ |
| ابوحامد طابرائی..... ۵۶ | داستان چشمه سبز مشهد..... ۴۱ |
| ابوالحسن ازغدی..... ۵۶ | ابراهیم نقطه..... ۴۲ |
| ابوالحسن استرآبادی..... ۵۷ | ابراهیم واصف..... ۴۳ |
| ابوالحسن انگجی..... ۵۸ | ابراهیم بن اسحاق..... ۴۳ |
| ابوالحسن حافظیان..... ۵۹ | ابراهیم منشی..... ۴۴ |
| مسافرت حافظیان به هندوستان ۶۰ | ابراهیم بن اسماعیل..... ۴۴ |
| حافظیان در پاکستان..... ۶۰ | ابراهیم بن محمد..... ۴۵ |

۸۲ ابوالحسن شیخ الرئيس	۶۱ حافظيان در خدمت جامعه
۸۴ ابوالحسن ناظم	۶۲ آشنائي با حافظيان
۸۴ ابوحميد طوسي	۶۳ نامه آقاي حافظيان به نگارنده
۸۶ ابوزيد نقاش	شرح حال حافظيان به قلم
۸۶ ابوسعيد افراسياب	خودش ۶۴
۸۷ ابوسعيد گوركاني	مسافرت به قزوین ۶۵
کارهای ابوسعيد در مشهد مقدس	مسافرت به هندوستان ۶۶
۸۸ ۸۸	مراجعت به ايران ۶۶
۸۹ پايان زندگي ابوسعيد	ملاقات با يك مرتاض هندی .. ۶۷
۹۰ ابوسهل معقلی	بناء مسجد در کشمير ۶۹
۹۰ ابوصالح رضوی	مقام ابوالحسن مشهدي ۷۱
۹۲ ابوصالح حسيني	لوح محفوظ ۷۲
۹۳ ابوطالب تبریزی	ضريح مبارک حضرت رضا عليه السلام ۷۲
۹۳ ابوطالب رضوی	سخنان آقاي حکيمي درباره
۹۴ خواهر ميرزا ابوطالب	حافظيان ۷۵
۹۵ توليت ميرزا ابوطالب	درگذشت مرحوم حافظيان ۷۷
۹۵ پايان زندگي ميرزا ابوطالب	ابوالحسن خان ۷۷
۹۶ ابوطالب رضوی نقيب	ابوالحسن راوقی ۷۷
۹۶ ابوطالب رضوی متولی	ابوالحسن رضوی ۷۸
۹۷ ابوطالب رضوی خادم	ابوالحسن طوسي ۸۰
۹۷ ابوطالب جعفري	ابوالحسن عراقي ۸۱
۹۸ ابوطالب علوی	ابوالحسن قابل خان ۸۲
۹۸ ابوطالب بن أبي القاسم	ابوالحسن موسوی ۸۲

ابوطالب بن شمس‌الدین ۹۸	ابوغانم طوسی ۱۱۸
ابوطالب بن قصیر ۹۸	ابوالفتح زینبی ۱۱۹
ابوطاهر خسروی طوسی ۹۹	ابوالفتح طوسی ۱۲۰
ابوطاهر ۹۹	ابوالفتح شهاب‌الدین ۱۲۰
ابوالطیب ۱۰۰	ابوالفتح میرزا ۱۲۲
ابوالعباس تقیب ۱۰۰	ابوالفضل طوسی ۱۲۳
ابوالعباس طوسی ۱۰۰	ابوالقاسم ازغدی ۱۲۳
ابوالعباس طوسی و ابوحنیفه .. ۱۰۲	ابوالقاسم اصفهانی ۱۲۴
ابوالعباس بن مسروق ۱۰۴	ابوالقاسم الهی ۱۲۴
سخنان ابوالعباس بن مسروق . ۱۰۶	ابوالقاسم بابر ۱۲۵
وفات ابوالعباس بن مسروق	ابوالقاسم خان ۱۲۶
طوسی ۱۰۷	ابوالقاسم متولی ۱۲۷
تألیفات و آثار او ۱۰۸	ابوالقاسم خراسانی ۱۲۷
ابو عبدالله تروغبذی ۱۰۹	ابوالقاسم رضوی ۱۲۷
ابوعلی سیمجور ۱۰۹	ابوالقاسم سیمجور ۱۲۸
پایان زندگی ابوعلی سیمجور. ۱۱۲	ابوالقاسم فروغ ۱۲۹
ابوعلی شادان طوسی ۱۱۳	ابوالقاسم خطاط ۱۳۰
ابوعلی طوسی امیرسید ۱۱۴	ابوالقاسم کاشانی ۱۳۰
ابوعلی طوسی ۱۱۶	حاج سید ابوالقاسم در مشهد . ۱۳۱
ابوعلی فاروئی ۱۱۶	ابوالقاسم گرگانی ۱۳۳
ابوعلی فدائی مشهدی ۱۱۷	فردوسی و ابوالقاسم گرگانی .. ۱۳۵
ابوعلی بن مسلم طوسی ۱۱۷	ابوالقاسم کثیر ۱۳۵
ابو عمرو بن حسن ۱۱۷	ابوالقاسم متولی ۱۳۶

ابونھشل طوسی..... ۱۵۷	ابوالقاسم مشہدی..... ۱۳۷
ابوالوالی حاکم مشہد..... ۱۵۷	ابوالقاسم مشہدی خطاط..... ۱۳۷
ابولولی انجومتولی..... ۱۵۷	ابوالقاسم معین الغرباء..... ۱۳۸
ابویعلی طوسی..... ۱۵۸	ابوالقاسم نصیر الملک..... ۱۳۹
ابویوسف طوسی..... ۱۵۹	ابوالقاسم نوید..... ۱۳۹
اثری مشہدی..... ۱۵۹	ابوالقاسم ہاشمی..... ۱۴۲
احسان مشہدی..... ۱۵۹	ابوالقاسم ہرندی..... ۱۴۳
احسنی طوسی..... ۱۶۰	ابوالقاسم بن زاهر..... ۱۴۳
احمد خراسانی..... ۱۶۰	ابومحمد طوسی..... ۱۴۴
تولد حاج میرزا احمد خراسانی و تحصیلات او..... ۱۶۱	ابومحمد مشہدی..... ۱۴۴
حاج میرزا احمد و قیام علماء نجف..... ۱۶۲	ابومحمد..... ۱۴۵
مسافرت بہ مکہ معظمہ..... ۱۶۳	ابوالمظفر طوسی..... ۱۴۶
تبعید بہ ایران و اقامت در مشہد مقدس..... ۱۶۳	ابوالعالی مشہدی..... ۱۴۶
تجدید حوزہ علمیہ مشہد..... ۱۶۴	ابوالمکارم خاضری..... ۱۴۷
تشکیل مجلس عزاداری..... ۱۶۵	ابومنصور طوسی..... ۱۴۷
خدمات و موقعیت اجتماعی او..... ۱۶۶	ابومنصور بن عبدالرزاق..... ۱۴۸
احمد طوسی..... ۱۶۸	ابومنصور و شاہنامہ..... ۱۵۰
احمد طوسی..... ۱۶۹	ابومنصور بن نظام الملک..... ۱۵۱
احمد شیرازی..... ۱۶۹	ابونصر رودباری..... ۱۵۱
احمد بہار..... ۱۷۰	ابونصر سراج طوسی..... ۱۵۱
	ابونصر مطوعی..... ۱۵۵
	ابونصر مقری..... ۱۵۵
	ابونصر مؤذن..... ۱۵۶

- ۱۹۲ احمد شهنا
 ۱۹۳ احمد طابرائی
 ۱۹۳ احمد عارف
 ۱۹۴ احمد علی خان
 تولد راجه محمود آباد ونسب او ۱۹۵
 تحصیلات او ۱۹۵
 خدمات علمی و دینی او ۱۹۶
 محل اجتماع شیعیان ۱۹۶
 دبیر کل شیعه کالج ۱۹۷
 تولیت مدرسه الواعظین ۱۹۷
 احداث مسجد در محمود آباد ۱۹۸
 عزاداری سید الشهداء علیه السلام ۱۹۸
 انتشارات امیریه ۱۹۸
 راجه در عالم سیاست ۱۹۹
 مهاجرت به عراق ۱۹۹
 اقامت در پاکستان ۲۰۰
 مسافرت به انگلستان ۲۰۱
 ریاست مؤسسه اسلامی لندن ۲۰۱
 درگذشت راجه محمود آباد ۲۰۲
 حمل جنازه به مشهد مقدس ۲۰۲
 ایران و پاکستان ۲۰۵
 احمد علی رجائی ۲۰۸
 احمد علی میرزا ۲۱۰
 احمد بهار و نواب صفوی ۱۷۳
 احمد بهمنیار ۱۷۴
 تولد احمد بهمنیار و تحصیلات او
 ۱۷۴
 بهمنیار در مسند تدریس ۱۷۵
 بهمنیار در میدان سیاست و ادب
 ۱۷۵
 بهمنیار در زندان ۱۷۶
 مهاجرت به تهران ۱۷۶
 مأموریت به خراسان ۱۷۶
 مراجعت بهمنیار به تهران ۱۷۷
 احمد اعتماد ۱۸۰
 احمد پیشاوری ۱۸۱
 احمد پارسی ۱۸۳
 احمد حسینی ۱۸۳
 احمد حسینی مشهدی ۱۸۴
 احمد حسینی عاملی ۱۸۴
 احمد خاتون آبادی ۱۸۴
 احمد خان وزیر مشهد ۱۸۵
 احمد رضوی مشهدی ۱۸۵
 احمد رضوی ۱۸۷
 احمد زنجانی ۱۸۷
 احمد شاه درانی ۱۹۰

احمد بن حمدون طوسی..... ۲۳۷	احمد قمی منشی..... ۲۱۳
احمد بن زاهر نوقانی..... ۲۳۷	احمد قوام..... ۲۱۵
احمد بن سلیمان طوسی..... ۲۳۷	احمد کرمانشاهی..... ۲۱۷
احمد بن سهل..... ۲۳۹	احمد کمال..... ۲۱۷
احمد بن طوسی..... ۲۳۹	احمد گلچین معانی..... ۲۲۴
احمد بن عبدالرزاق..... ۲۴۰	مهاجرت به مشهد مقدس..... ۲۴۴
احمد بن عبدالرضا..... ۲۴۰	مقالات و تألیفات او..... ۲۲۵
تألیفات مهذب الدین..... ۲۴۱	احمد مشهدی..... ۲۲۶
احمد بن عبدالله بهونی..... ۲۴۲	احمد مشهدی خطاط..... ۲۲۷
احمد بن عبدالله فازى..... ۲۴۳	آثار سید احمد مشهدی..... ۲۳۰
احمد بن عبدالله طوسی..... ۲۴۴	احمد معتمد التولیه..... ۲۳۰
احمد بن عبدالله..... ۲۴۴	احمد میرزا..... ۲۳۱
احمد بن عبدالوهاب طوسی..... ۲۴۴	احمد ناظم التجار..... ۲۳۲
احمد بن عطاء رودباری..... ۲۴۴	احمد یزدی..... ۲۳۳
احمد بن علی طوسی..... ۲۴۵	احمد بن ابراهیم طوسی..... ۲۳۳
احمد بن علی مشهدی..... ۲۴۶	احمد بن ابی الحسن طوسی..... ۲۳۳
احمد بن عمر طوسی..... ۲۴۶	احمد بن احمد طوسی..... ۲۳۴
احمد بن عمر بن احمد طوسی..... ۲۴۷	احمد بن اسماعیل طوسی..... ۲۳۴
احمد بن محمد..... ۲۴۷	احمد بن اسماعیل طالقانی..... ۲۳۴
احمد بن محمد بن حاتم..... ۲۴۸	احمد بن جعفر طوسی..... ۲۳۵
احمد بن محمد بن نیزک..... ۲۴۸	احمد بن حسن طوسی..... ۲۳۵
احمد بن محمد رودباری..... ۲۴۸	احمد بن حسن عاملی..... ۲۳۶
احمد بن محمد غزالی..... ۲۵۲	احمد بن حسن یزدی..... ۲۳۶

- | | |
|------------------------------------|--------------------------------------|
| ۲۷۱ احمد بن محمد رضوی | ۲۵۲ گفته‌های ابن خلکان |
| ۲۷۱ احمد بن محمد صعبی | ۲۵۳ گفته‌های ابن ابی الحدید |
| ۲۷۲ احمد بن محمد مشهدی | ۲۵۴ سخنان ابن جوزی |
| ۲۷۲ احمد بن محمد مشهدی | ۲۵۴ سخنان ابن حجر |
| ۲۷۲ احمد بن محمد خاتون آبادی | ۲۵۶ سخنان عبدالحی حنبلی |
| ۲۷۳ احمد بن محمد طوسی | ۲۵۶ گفته‌های ابن ملقن |
| ۲۷۴ احمد بن محمد اسماعیلی | ۲۵۶ سخنان رافعی |
| ۲۷۴ احمد بن محمد بن زید | ۲۵۷ سخنان یافعی |
| ۲۷۵ احمد بن محمد طوسی | ۲۵۷ گفته‌های زکریای قزوینی |
| ۲۷۵ احمد بن محمود قانع | ۲۵۸ سخنان علامه امینی |
| ۲۷۶ احمد بن مشهدی | ۲۵۸ گفته‌های ابن قاضی |
| ۲۷۶ احمد بن منصور اسدی طوسی | ۲۵۹ گفته‌های خاقانی |
| ۲۷۸ احمد بن منصور طوسی | ۲۶۰ سخنان خوانساری |
| ۲۷۸ احمد بن نصرالله سندی | ۲۶۰ سخنان جامی |
| ۲۷۹ احمد بن نصر طابرائی | ۲۶۱ گفته‌های شیروانی |
| ۲۷۹ احمد بن نظام الملک | ۲۶۱ سخنان هدایت |
| احمد بن نظام الملک در الموت | ۲۶۲ تحقیقات آقای مجاهد |
| ۲۸۱ | ۲۶۲ وفات غزالی و محل دفن او |
| ۲۸۳ احمد بن یحیی طوسی | ۲۶۵ آثار و تألیفات غزالی |
| ۲۸۳ احمد بن یعقوب جرجانی | ۲۶۶ احمد بن محمد شلانگردی طوسی |
| ۲۸۴ اخو حسن گیلانی | ۲۶۷ احمد بن محمد نوقانی |
| ۲۸۴ اراض خان ترکمان | ۲۶۷ احمد بن محمد بلاذری |
| ۲۸۶ ارسلان مشهدی | ۲۶۹ احمد بن محمد ابونصر |

۲۸۶ ارسالان جاذب	۳۰۲ احمدخان
۲۸۷ ارسالان جاذب و ماهروی مروزی	۳۰۵ تاج گذاری ارغون شاه
..... ارسالان جاذب و ترکان سلجوقی	 قتل خواجه شمس الدین جوینی
..... ارسالان جاذب در طوس	۳۰۵ وزارت سعد الدوله یهودی
۲۹۰ ارسالان جاذب در هرات	۳۰۶ مرگ ارغون و کشته شدن سعدالدوله
۲۹۱ ارسالان جاذب در جنگ غور	۳۰۷ استادوست مشهدی
۲۹۲ ارسالان جاذب در بلخان	۳۰۸ اسحاق خان قرائی
۲۹۲ ارسالان جاذب در خوارزم	۳۰۸ اسحاق فراهانی
۲۹۳ ارسالان جاذب در بلخ	۳۰۹ اسحاق بن ابراهیم طوسی
..... پیوند خانوادگی ارسالان با غزنویان	۳۰۹ اسحاق بن بزرگ طوسی
۲۹۳ ارسالان جاذب و رباط سنگبست	۳۱۰ اسحاق بن منصور طوسی
۲۹۴ ارغون خان در طوس	۳۱۱ اسدالله ابدالی
۲۹۶ ارغون و امارت خراسان	۳۱۲ اسدالله اصفهانی
۲۹۶ امیر ارغون در مغولستان	۳۱۳ اسدالله حیرت
۲۹۷ بازسازی شهر هرات	۳۱۴ اسدالله خاتونی
۲۹۸ درگذشت امیر ارغون	۳۱۵ اسدالله مشهدی
۲۹۹ ارغون شاه	۳۱۵ اسدالله شیرازی
۳۰۱ جنگ ارغون و احمد شاه	۳۱۵ اسعد بن یعفر در طوس
..... پیروزی ارغون و قتل	۳۱۶ اسعد نوقانی
	۳۱۶ اسعد مشهدی
	۳۱۷ اسفندیار مشهدی

شاه اسماعیل در خبوشان و رادکان	اسکندر یک ترکمان ۳۱۷
۳۳۳	وفات اسکندر یک ترکمان ۳۱۸
مرگ شاه اسماعیل صفوی ... ۳۳۴	اسلام خان مشهدی ۳۱۹
اسماعیل طلائی ۳۳۵	اسلام غزالی ۳۱۹
اسماعیل طوسی ۳۳۶	اسلم طوسی ۳۱۹
اسماعیل مازندرانی ۳۳۶	اسماعیل ازغدی ۳۲۰
اسماعیل مؤذن ازغدی ۳۳۷	مهاجرت به عراق ۳۲۱
اسماعیل میرزا ۳۳۸	اقامت در شاندیز ۳۲۱
اسماعیل مدرس ۳۳۸	مراجعت به مشهد مقدس ۳۲۱
اسماعیل تبریزی ۳۳۹	اشعار و قصائد ملا اسماعیل .. ۳۲۲
اسماعیل نساج ۳۳۹	تولد و وفات ملا اسماعیل ۳۲۳
اسماعیل بن ابی الحسن ۳۳۹	اسماعیل تبریزی ۳۲۳
اسماعیل بن ابی منصور طوسی ... ۳۴۰	اسماعیل خان ۳۲۴
اسماعیل بن حسن ۳۴۰	اسماعیل خراسانی ۳۲۵
اسماعیل بن حسن طوسی ۳۴۰	اسماعیل مشهدی ۳۲۵
اسماعیل بن حسین ۳۴۱	اسماعیل رضوی ۳۲۵
اسماعیل بن حسین تبریزی ۳۴۲	اسماعیل صفوی ۳۲۶
اسماعیل بن زاهر نوقانی ۳۴۲	شاه اسماعیل صفوی در مشهد
اسماعیل بن صبیح در طوس ۳۴۳	مقدس ۳۲۷
اسماعیل بن عبدالملک ۳۴۴	جنگ شاه اسماعیل با شاهی یک
اسماعیل بن علی جعفری ۳۴۴	 ۳۲۹
اسماعیل بن محسن طوسی ۳۴۵	بیرون شدن شییک خان از حصار
اسماعیل بن محمد طوسی ۳۴۶	مرو ۳۳۲

۳۷۱ الله وردی خان	۳۴۶ اسماعیل بن محمد طوسی
۳۷۲ وفات الله وردی خان	۳۴۶ اسماعیل بن نصر طوسی
۳۷۳ اللهیار خان آصف الدوله	۳۴۷ اشتری اصفهانی
۳۷۳ آصف الدوله در خراسان	۳۴۸ اشرف خان حسینی
آثار آصف الدوله در مشهد مقدس	۳۴۸ اشرف مازندرانی در مشهد
۳۷۵	۳۵۶ اصغر مشهدی
۳۷۶ آلب ارسلان	۳۵۷ اصغر فنائی
۳۷۶ آلب ارسلان در مشهد مقدس	۳۵۷ اصغر طوسی
۳۷۷ پایان زندگی آلب ارسلان	۳۵۸ اصلان خان
۳۷۸ الغ بک تیموری	۳۵۸ اصیلی مشهدی
۳۷۸ قیام برای سلطنت	۳۵۸ اصیل روغدی
۳۷۹ الغ بک در مشهد مقدس	۳۶۰ اصیل الدین طوسی
۳۷۹ پایان زندگی الغ بک	۳۶۳ اعتماد السلطنه
۳۸۰ مراتب علمی الغ بک	خلاصه ای از زندگی اعتماد السلطنه
۳۸۱ الغ ترکان خاتون	۳۶۴
۳۸۱ الغ رضوی	۳۶۵ اعتضاد التولیه
۳۸۳ الغ نوین	۳۶۶ افضل بن حسن مشهدی
۳۸۴ الفتی مشهدی	۳۶۶ اقدسی مشهدی
۳۸۵ امام قلی خان	۳۶۷ مسافرت به قزوین
۳۸۵ امام قلی خان در مشهد مقدس	۳۶۸ اکبر بن اورنگ زیب
۳۸۶ امام قلی افشار	۳۶۸ اکبر خراسانی
۳۸۷ امان الله خان	۳۶۹ القاص میرزا
۳۸۷ امان الله میرزا جهانبانی	۳۷۰ القاص میرزا در مشهد

امیرک طوسی ۴۰۶	امت خان حاکم استاجلو ۳۸۸
امیرک طوسی در جنگ ماکان	امت خان حاکم مشهد ۳۸۹
دیلمی ۴۰۶	عبدالؤمن خان در مشهد ۳۸۹
امیری طوسی ۴۰۷	کشته شدن امت خان ۳۹۰
امیر بن احمر ۴۰۷	امتیاز خان ۳۹۱
امیر ابوالولی ۴۰۸	امیر اعلم ۳۹۲
امیر راستی ۴۱۰	امیر ایناق ۳۹۲
امین اقدس ۴۱۰	امیر بک نظری ۳۹۳
امین تبریزی ۴۱۱	امیر بک مهرداد ۳۹۴
امین کشمیری ۴۱۲	امیر چوپان ۳۹۴
امین السلطان ۴۱۲	اختلاف ابوسعید با امیر چوپان ۳۹۵
امین مشهدی ۴۱۳	امیر چوپان در خراسان ۳۹۶
انیس طوسی ۴۱۴	امیر چوپان در مشهد مقدس .. ۳۹۷
انسی مشهدی ۴۱۴	کشته شدن امیر چوپان ۳۹۸
انیس الدوله ۴۱۴	وصلت ابوسعید با بغداد خاتون ۴۰۰
انصاف قاجار ۴۱۵	دفن امیر چوپان در مدینه منوره
انوشیروانی اصفهانی ۴۱۶	 ۴۰۱
انوری مشهدی ۴۱۷	امیر خان میش مست ۴۰۲
انیسی مشهدی ۴۱۷	امیر سیدی ۴۰۳
اوکتای قاآن ۴۱۷	امیر سید بوعلی ۴۰۴
ایدمر بن علی ۴۱۸	امیر عزیزی ۴۰۴
ایرج میرزا ۴۱۸	امیر کابن محسن ۴۰۵
ایرج میرزا در تهران ۴۱۹	امیر کرمانی در طوس ۴۰۵

۴۳۹ باقر مشهدی خطاط	۴۱۹ ایرج میرزا در مشهد مقدس
۴۳۹ باقر پیرنیا	۴۲۰ مهاجرت به تهران
۴۴۰ اداره کل فرهنگی آستان قدس	۴۲۱ در مدح علی علیه السلام
۴۴۰ باقر صراف مشهدی	۴۲۲ محبت‌ها و رنج‌های مادر
۴۴۱ باقر متولی	۴۲۳ ایرج مطبوعی
۴۴۱ باقر مثبت کار	۴۲۵ پایان کار ایرج مطبوعی
۴۴۱ باقر واعظ کجوری	۴۲۶ باباجان مشهدی
۴۴۲ باقرای خلیل	۴۲۶ بابای تاجر
۴۴۲ باقی مشهدی	۴۲۷ بابا طوسی
۴۴۳ باقیای نائینی	۴۲۷ بابا شاه اصفهانی
۴۴۴ بجیر بن وقاء صریمی	۴۲۸ بابا کلبعلی
۴۴۵ بدرا مشهدی	۴۲۹ بابا محمود طوسی
۴۴۶ بدرالدین عاملی	۴۲۹ بابر قلندر مشهدی
۴۴۶ بدرالدین نقیب	۴۳۰ بابر بن بایسنغر
۴۴۹ بدیع رضوی	۴۳۱ ابوالقاسم بابر و علاء الدوله
۴۴۹ بدیع الزمان میرزا	۴۳۲ ابوالقاسم بابر و الغ بک
۴۵۰ بدیع الملک میرزا	۴۳۳ بابر در هرات
۴۵۰ بدیع مشهدی	۴۳۴ بابر و سلطان محمد
۴۵۰ برون سلطان	۴۳۵ ابوالقاسم بابر در مشهد مقدس
۴۵۱ برهان الدین مشهدی	۴۳۶ درگذشت بابر در مشهد مقدس
۴۵۲ باوردی حاکم طوس	۴۳۷ باقر بروجردی
۴۵۲ بایسنغر میرزا	۴۳۷ باقر خراسانی
۴۵۳ تولد بایسنغر	۴۳۸ باقر شاه مشهدی

- وساطت بایسنغر از میرزا بایقرا ۴۵۳
- بایسنغر در مسند امارت دیوان ۴۵۴
- بایسنغر و سید فخرالدین ۴۵۴
- بایسنغر و شاه قاسم انوار ۴۵۵
- درگذشت بایسنغر ۴۵۵
- بشیر بن لیث ۴۵۶
- بکر بن محمد طوسی ۴۵۷
- بکر بن معتمر در طوس ۴۵۷
- بکمز طبیب ۴۵۹
- بمان علی ۴۵۹
- قصیده در مصائب امام کاظم علیه السلام ۴۶۱
- در توسل به امام کاظم علیه السلام گوید: ۴۶۲
- در ستایش امام رضا علیه السلام گوید: ۴۶۴
- بوداق خان ۴۶۴
- بهاء الدین قاری ۴۶۵
- بهاء الملک ۴۶۵
- بهار مشهدی ۴۶۶
- بیه خلیل اللهی ۴۶۷
- بهرام ابراهیمی ۴۶۷
- بیرم خان بهارلو ۴۶۸
- بیوک قهرمان ۴۷۱
- تاج الدین فریزه‌ای ۴۷۱
- ترابی مشهدی ۴۷۲
- تقی اصفهانی ۴۷۳
- تقی مشهدی ۴۷۳
- تقی قهپایه‌ای ۴۷۳
- تقی شوشتری ۴۷۴
- تقی تفضلی ۴۷۵
- تکش خوارزمشاه ۴۷۶
- تکش خوارزمشاه در رادکان ۴۷۷
- پایان زندگی تکش ۴۷۸
- تمیم بن محمد ۴۷۹
- تومان آقا در مشهد مقدس ۴۸۰
- پروین ۴۸۱
- ثلج بن ابی ثلج ۴۸۱
- جابر بن حیان طوسی ۴۸۲
- سخنان محمد بن اسحاق ۴۸۲
- گفته‌های ابن خلکان ۴۸۴
- سخنان محمدباقر خوانساری ۴۸۴
- سخنان بستانی ۴۸۵
- کتابهای موجود جابر ۴۸۶
- کتابهای چاپ شده جابر ۴۸۸
- جابر و محمد بن زکریای رازی ۴۸۸

تولد سید جلال الدین تهرانی... ۵۰۴	جابر و دانشمندان فرنگستان... ۴۸۹
تحصیلات سید جلال الدین... ۵۰۶	سخنی از مؤلف... ۴۸۹
سید جلال الدین در مشهد مقدس	جان محمدخان... ۴۹۱
۵۰۶	جان محمدخان دولو... ۴۹۲
فعالیت های علمی سید جلال الدین	چراغ علی خان کلهر... ۴۹۲
۵۰۷	جعفر امین... ۴۹۵
معرفة الاوقات یا گاهنامه... ۵۰۹	جعفر خان مشیر الدوله... ۴۹۵
سید جلال الدین در اروپا... ۵۱۰	جعفر رشتی... ۴۹۶
بازگشت سید جلال به ایران... ۵۱۱	جعفر مشهدی... ۴۹۷
سید جلال الدین و سیاست... ۵۱۱	جعفر مشهدی شاعر... ۴۹۷
نیابت تولیت و استانداری خراسان	جعفر سروقدی مشهدی... ۴۹۷
۵۱۲	جعفر صدر العلماء... ۴۹۸
سفارت سید جلال الدین... ۵۱۳	جعفر قلی بک... ۴۹۸
سید جلال در مجلس سنا... ۵۱۳	جعفر قلی خان... ۴۹۹
تشکیل مجالس علمی... ۵۱۴	جعفر بن طاهر... ۵۰۰
استادان سید جلال الدین تهرانی	جعفر بن عبدالحی... ۵۰۰
۵۱۵	جعفر بن مبشر طوسی... ۵۰۰
تألیفات و آثار سید جلال الدین... ۵۱۶	جعفر بن محمد طوسی... ۵۰۱
کتابخانه سید جلال الدین... ۵۱۷	جعفر بن محمد رضوی... ۵۰۱
کتاب ریاضی و نجوم... ۵۱۹	جعفر بن محمد مشهدی... ۵۰۲
تهیه میکرو فیلم از کتب خطی... ۵۱۹	جلال مشهدی... ۵۰۲
آلات و ادوات نجومی... ۵۲۰	جلال الدوله... ۵۰۲
سید جلال الدین در میدان هنر... ۵۲۱	سید جلال الدین تهرانی... ۵۰۴

- پیشگوئی‌های سید جلال‌الدین ۵۲۲
- سید جلال‌الدین و روحانیت شیعه ۵۲۳
- آثار سید جلال در مشهد مقدس ۵۲۷
- کاشیکاری ایوان شمالی صحن نو ۵۲۸
- درمانگاه آستان قدس رضوی ۵۲۹
- توسعه باغ ملک آباد ۵۲۹
- درب جنوبی دار الحفاظ ۵۳۰
- درختکاری در اطراف مشهد مقدس ۵۳۱
- طرد عناصر فاسد از آستان قدس ۵۳۲
- علاقه سید به خراسان ۵۳۳
- جلوگیری از تخریب مدارس قدیمه ۵۳۵
- مشهد ۵۳۷
- خصوصیات سید جلال‌الدین ۵۳۸
- داستان اصلاحات ارضی ۵۳۹
- داستان کارمند سفارت ۵۴۰
- داستان سید مسلح ۵۴۱
- اعتراض به یک روحانی ۵۴۲
- طبقه بندی کارمندان دولت ۵۴۲
- داستان قورباغه‌ها ۵۴۲
- داستان کوچک نمودن عمامه ۵۴۳
- شرکت در مجالس مذهبی و علمی ۵۴۳
- سید جلال‌الدین آخرین امید شاه ۵۴۴
- ریاست شورای نیابت سلطنت ۵۴۵
- مهاجرت به فرانسه و استعفاء از ۵۴۶
- ریاست شورا ۵۴۶
- متن استعفاء سید جلال‌الدین ۵۴۷
- درگذشت سید جلال‌الدین ۵۴۷
- جلال شاه نیر ۵۴۸
- جلال‌الدین طوسی ۵۴۸
- چلبی مشهدی ۵۴۸
- جمال مشهدی ۵۴۹
- جمال‌الدین اسدآبادی ۵۵۰
- تولد سید جمال ۵۵۰
- مهاجرت به قزوین ۵۵۱
- سید جمال‌الدین در تهران ۵۵۱
- سید جمال‌الدین در نجف اشرف ۵۵۲
- گفته‌های اعتماد السلطنه ۵۵۲
- مسافرت‌های سید جمال‌الدین ۵۵۳

سید جمال الدین در هندوستان	۵۷۳
.....	۵۷۴
سید جمال الدین در مکه معظمه	۵۷۵
سید جمال الدین در مصر	۵۷۶
سید جمال الدین در اسلامبول	۵۷۷
مراجعت سید جمال به مصر	۵۷۸
مسافرت به شمال افریقا	۵۷۹
تبعید به هندوستان	۵۸۰
جمال الدین در لندن	۵۸۱
سید جمال الدین در پاریس	۵۸۲
سفر سید جمال به لندن	۵۸۲
سید جمال الدین در شهرهای مختلف	۵۸۲
.....	۵۸۳
سید جمال الدین در مشهد	۵۸۳
سید جمال الدین و ناصرالدین شاه	۵۸۳
.....	۵۸۴
طرفداری از سید جمال الدین	۵۸۴
مخالفت با اقامت سید در تهران	۵۸۴
.....	۵۸۵
سید جمال الدین در حضرت	۵۸۵
عبدالعظیم	۵۸۶
تبعید سید جمال الدین	۵۸۶
سید جمال الدین در بغداد	۵۸۷

جواد مصطفوی ۵۹۲	آثار و تألیفات او ۵۸۸
بازگشت به مشهد مقدس ۵۹۴	جواد خامنه‌ای ۵۸۸
در گذشت جواد مصطفوی ... ۵۹۴	مسافرت به مشهد مقدس ۵۸۹
آثار و تألیفات او ۵۹۵	عزیمت به نجف اشرف ۵۸۹
جواد یزدی ۵۹۵	اقامت در مشهد مقدس ۵۹۰
جوهرنسب ۵۹۶	وفات حاج سید جواد خامنه‌ای
جهانگیر خان ۵۹۶	 ۵۹۰
فهرست مطالب ۵۹۹	جواد ظهیر الاسلام ۵۹۰
	جواد فلاطوری ۵۹۱

فهرست اشخاص

- | | |
|----------------------------|------------------------------------|
| آقا داود عرب، ۵۱۶ | آباقاخان، ۲۹۹ |
| آقاشریف مفتی، ۸ | آبش خاتون، ۳۰ |
| آقا غلام حسین، ۵۱۶ | آخوند خراسانی، ۳۱۵ |
| آقا محسن آشتیانی، ۲۱۵ | آخوند ملا محمد اسماعیل، ۳۲۰ |
| آقا محمد علی، ۱۷۴ | آصف الدوله، ۸، ۸۳، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵ |
| آقامحمد هاشم شیرازی، ۳۳۷ | آصف الدوله اللهیار خان، ۳۷۵ |
| آقا میرزا محمود قمی، ۵۱۶ | آغابزرگ تهرانی، ۱۱، ۱۲، ۳۳، ۴۰، ۴۵ |
| آلب ارسلان، ۳۷۷ | ۵۴، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۶ |
| آل شاذان بن نعیم، ۹ | آغا محمدخان، ۱۵، ۴۹۲ |
| آل شنقشین، ۹ | آغا محمدخان قاجار، ۱۴ |
| آهی مشهدی، ۱۰ | آقابا بابک، ۵ |
| آباقاخان، ۱۰، ۱۱ | آقابزرگ، ۶، ۷ |
| ابدال بک دده، ۳۳۰ | آقاجان معمار، ۷ |
| ابدالی، ۱۹۱، ۱۹۲، ۳۱۲، ۳۱۳ | آقاحسین بروجردی، ۱۶۶ |
| ابدالی‌ها، ۳۱۲ | آقاحسین طباطبائی بروجردی، ۱۹۴ |

- ابراهیم امام، ۸۴
 ابراهیم امین السلطان، ۱۷، ۱۸
 ابراهیم بک، ۱۳، ۱۴
 ابراهیم بن اسحاق انماطی، ۲۷۸
 ابراهیم بن اسحاق طوسی، ۴۴
 ابراهیم بن اسماعیل عنبری، ۲۶۸
 ابراهیم بن اسماعیل عنبری طوسی، ۴۴
 ابراهیم بن سلیمان، ۳۰
 ابراهیم بن غیاث الدین، ۲۰
 ابراهیم بن فخرالدین عاملی، ۱۲
 ابراهیم بن محمد بن علی بن احمد عاملی کرکی، ۱۶
 ابراهیم بن محمد جوینی، ۹، ۱۱۶، ۱۵۶
 ابراهیم بن محمد طوسی، ۴۵
 ابراهیم بن محمد عاملی، ۴۵
 ابراهیم بن یعقوب، ۲۳۳
 ابراهیم حربی، ۲۴۹
 ابراهیم حرفوشی، ۱۶
 ابراهیم حسینی مشهدی، ۱۷
 ابراهیم خاتون آبادی، ۱۷
 ابراهیم خان، ۱۹، ۲۰
 ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی، ۱۳۹
 ابراهیم خان افشار، ۴۰۲
 ابراهیم رضوی، ۲۵، ۲۷، ۲۸
 ابراهیم زکریا کججی، ۳۹۴
 ابراهیم شاملو، ۲۹
 ابراهیم قطیفی، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴
 ابراهیم مشتری، ۱۶
 ابراهیم معتمد السلطنه، ۲۱۵
 ابراهیم منتصر، ۱۲۸
 ابراهیم منشی، ۴۴
 ابراهیم میرزا، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۵۴۹
 ابراهیم میرزا صفوی، ۴۰، ۴۱، ۵۴۹
 ابراهیم نقطه، ۴۲
 ابلیس، ۲۵۳
 ابن ابی الازهر، ۱۱۷
 ابن ابی حاتم، ۳۱۱
 ابن اثیر، ۵۲، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۸، ۲۸۱
 ۲۸۲، ۲۹۱، ۳۱۰، ۳۴۳، ۳۹۳
 ابن اثیر جزری، ۱۱۴، ۲۸۱، ۳۱۰، ۳۴۵
 ۳۹۲، ۴۰۷، ۴۵۷
 ابن اسفندیار، ۱۰۱، ۱۲۸
 ابن بابویه، ۴۸
 ابن بدر نهاوندی، ۲۳۷
 ابوبکر، ۴۷، ۴۸، ۱۲۱
 ابوبکر احمد بن جعفر طوسی، ۲۳۵
 ابوبکر اسماعیل جرجانی، ۲۳۴
 ابوبکر بن اسد مؤدب، ۵۱
 ابوبکر بن خزیمه، ۵۱
 ابوبکر بن خلف شیرازی، ۲۴۷
 ابوبکر بن شاذان، ۲۳۸
 ابوبکر بن نظام الملک، ۵۱، ۵۲
 ابوبکر جاندار، ۴۷
 ابوبکر حمامی، ۴۷، ۴۸

- ابوبکر حیدری، ۴۹
 ابوبکر حیری، ۳۴۰
 ابوبکر خطیب، ۲۴۸، ۲۷۰
 ابوبکر سمعانی، ۲۴۳
 ابوبکر شادانی، ۲۶۴
 ابوبکر طوسی، ۴۹، ۵۰، ۲۳۵، ۳۴۳
 ابوبکر طوسی حیدری، ۵۰
 ابوبکر عبد الجبار بن محمد صوفی، ۳۴۲
 ابوبکر عبدالله بن محمد خطیب فازی، ۲۴۳
 ابوبکر محمد بن مؤمل، ۵۱
 ابوبکر نوقانی، ۵۰
 ابوتراب رضوی، ۵۴
 ابوتمام، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۷
 ابوتمام طائی، ۱۱۷
 ابوجعفر بن مسلمة، ۲۷۰
 ابوجعفر صدوق، ۱۴۸، ۴۵۲
 ابوجعفر طوسی شیخ الطائفه، ۱۰۵
 ابوجعفر عتبی، ۱۴۸
 ابوجعفر محمد طوسی، ۳۶۳
 ابوجعفر مشهدی، ۴۱۷
 ابوجعفر منصور، ۱۰۱، ۱۰۲
 ابوجعفر موسوی طوسی، ۵۵
 ابوحاتم، ۲۴۸
 ابوحاتم احمد بن محمد بن حاتم، ۲۴۸
 ابوحاتم حاتمی، ۲۴۸
 ابوحامد، ۵۶، ۲۷۸
 ابوحامد احمد بن محمد بن اسماعیل، ۲۷۴
 ابوحامد ازهری، ۳۴۴
 ابوحامد اسماعیلی، ۵۶
 ابوحامد طابرانی، ۵۶
 ابوحامد طوسی اسماعیلی، ۲۷۴
 ابوحامد غزالی، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۶۱، ۳۴۴
 ابوحامد محمد غزالی طوسی، ۲۵۲
 ابن بلخی، ۵۱۷
 ابن تغری بردی، ۳۶۰، ۴۵۷، ۵۰۱
 ابن جوزی، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۵۱، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۷۰، ۲۸۰
 ابن حاجب، ۴۲۷
 ابن حبان، ۳۱۱، ۳۴۴
 ابن حجر، ۵۱، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۵۸، ۲۵۴، ۳۱۱، ۳۴۴، ۳۶۰، ۴۸۱
 ابن حجر عسقلانی، ۲۵۴
 ابن خازم، ۴۴۵
 ابن خلکان، ۸۰، ۱۵۷، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۴۸۴، ۴۹۰
 ابن سکیت، ۸۰
 ابن سینا، ۱۹۰
 ابن شهر آشوب، ۲۳۵
 ابن ضریس، ۲۶۹
 ابن طاهر مقدسی، ۲۵۹
 ابن طیفور، ۱۰۲
 ابن علی واقعی طوسی، ۴۶

- ابن عماد حنبلی، ۲۷۰
 ابن عیاض مصری، ۴۸۴
 ابن فوطی، ۳۶۱
 ابن قاضی شبهه، ۲۶۴
 ابن لهیعه، ۳۱۱
 ابن مدینی، ۱۰۵، ۱۰۸
 ابن مسلمة، ۲۶۹
 ابن معتز، ۱۱۸
 ابن ملقن، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۴
 ابن منده، ۳۱۰
 ابن مهتدی، ۲۶۹
 ابن نباته مصری، ۴۸۵
 ابن نجار، ۲۵۳
 ابن ندیم، ۴۸۶
 ابن نقور، ۲۶۹
 ابن هزار مرد، ۲۷۵
 ابن یونس، ۳۱۱
 ابوالبراهیم، ۲۸۷
 ابوالبراهیم سامانی، ۲۸۷
 ابواحمد، ۴۷، ۱۱۴، ۴۰۴
 ابواحمد طوسی، ۴۶
 ابواسبکیکن دستاردار، ۴۸۳
 ابواسحاق، ۴۴، ۴۵، ۱۱۸، ۲۷۰، ۳۱۱
 ابواسحاق شیرازی، ۲۷۱
 ابواسرائیل، ۳۴۴
 ابواویس، ۳۴۴
 ابوالبرکات، ۲۰
 ابوالحرث ارسلان جاذب، ۲۸۸
 ابوالحسن، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۹، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۶۹، ۲۱۸، ۲۳۴، ۳۴۳، ۳۴۶
 ابوالحسن ازغدی، ۵۶، ۱۲۳
 ابوالحسن استرآبادی، ۵۷
 ابوالحسن بن بشران، ۳۴۳
 ابوالحسن بن زهیر، ۴۴
 ابوالحسن حافظیان، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۴
 ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷
 ابوالحسن حسینی استرآبادی، ۵۷
 ابوالحسن دبیر، ۸۱
 ابوالحسن راوقی، ۷۷
 ابوالحسن طوسی، ۸۰
 ابوالحسن علی بن حسن قطنی، ۳۴۲
 ابوالحسن علی بن حسین نوقانی، ۳۱۶
 ابوالحسن علی بن محمد دارقطنی، ۱۰۰
 ابوالحسن علی شنقشی، ۱۰
 ابوالحسن علی لحيانی، ۸۰
 ابوالحسن مشهدی، ۷۱
 ابوالحسن موسوی مشهدی، ۸۲
 ابوالحسن میرزا قاجار، ۸۲، ۸۳
 ابوالحسن ناظم، ۸۴
 ابوالحسین پسر ابوعلی، ۱۱۲، ۴۰۶
 ابوالخیر احمد بن اسماعیل طالقانی، ۲۳۴
 ابوالخیر جزری، ۴۳
 ابوالصلت هروی، ۲۷۳

ابوالطیب بن عبدالله، ۱۰۰	ابوحفص عمر بن محمد، ۳۴۲
ابوالطیب صعلوکی، ۳۴۳	ابوحمید، ۸۴، ۸۵
ابوالعباس، ۸۴، ۸۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲	ابوحمید طوسی، ۸۴
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۸	ابوحنیفه، ۱۰۲
۲۳۵، ۲۴۹، ۳۱۶	ابوخلیفه، ۲۸۳
ابوالعباس بن سریج، ۲۷۴	ابوسعید سمعانی، ۴۴، ۵۶، ۱۴۳، ۱۵۵
ابوالعباس بن مسروق، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶	۱۵۸، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳
ابوالعباس بن مسروق طوسی، ۱۰۷	۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۶۸
ابوالعباس ثعلب، ۲۴۹	۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۳، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۴۱
ابوالعباس سریج، ۲۴۹	۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۴۷۹
ابوالعباس صوفی، ۱۰۴	ابوسعید نوقانی، ۲۳۴
ابوالعباس طوسی، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲	ابوسعید هروی، ۲۸۰
۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸	ابوسعید، ۵۰، ۵۱، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۹۳
ابوالعباس تقیب مشهدی، ۱۰۰	۳۱۱، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸
ابوالمحسن اسعد ابن احمد، ۳۱۶	۳۹۹، ۴۰۰
ابوالمحسن عمر بن احمد خطیبی	ابوسعید ابوالخیر، ۴۶، ۵۰، ۱۱۵، ۱۳۳
جرموکی، ۱۱۶	۱۴۳، ۱۵۱
ابوالمظفر، ۱۴۶	ابوسعید احمد ابن ابی الحسن، ۲۳۴
ابوالمظفر طوسی، ۱۴۶	ابوسعید افراسیاب، ۸۶، ۸۷
ابوالمظفر موسی بن عمران انصاری، ۲۴۴	ابوسعید صیرفی، ۳۴۰
ابوالمظفر موسی بن عمران صوفی، ۲۴۷	ابوسعید طوسی، ۲۳۴
ابوالمعالی مشهدی، ۱۴۶	ابوسعید گورکانی، ۸۷، ۸۸
ابوالنصر مقری، ۱۴۹	ابوسعید محمد بن سعید فرخزادی
ابوالنصر مؤذن نیشابوری، ۱۵۶	طوسی، ۲۶۷
ابوالنضر، ۴۵	ابوسعید مظفر بن اسد الحنفی، ۳۱۰
ابوالوالی خان ازبک، ۱۵۷	ابوسعید مقبری، ۲۴۵
ابوالولید نیشابوری، ۴۵	ابوسلمه، ۸۵

- ابوسهل صعلوکی، ۴۵
 ابوسهل معقلی، ۹۰
 ابوصادق تباری، ۹۹
 ابوصالح، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳
 ابوصالح حسینی، ۹۲
 ابوطالب بن سید شمس الدین، ۹۸
 ابوطالب تبریزی، ۹۳
 ابوطالب جعفری، ۹۷، ۵۰۱
 ابوطالب رضوی، ۲۷، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷
 ابوطالب علوی، ۹۸
 ابوطالب میرزا، ۴۰۹
 ابوطاهر، ۹۹
 ابوطاهر خسروی طوسی، ۹۹
 ابوطاهر سنجدی، ۳۴۱
 ابوطاهر عبدالله بن احمد تباری، ۱۰۰
 ابوعبدالرحمان سلمی، ۲۴۹، ۳۴۳
 ابو عبدالرحمان سلمی، ۲۵۰
 ابوعبدالرحمان طوسی، ۴۸۰
 ابوعبدالله، ۵۶، ۱۰۹
 ابوعبدالله احمد بن سلیمان، ۲۳۸
 ابوعبدالله تروغبذی، ۱۰۹
 ابوعبدالله جابر بن حیان بن عبدالله کوفی، ۴۸۲
 ابوعبدالله حاکم نیشابوری، ۴۸۰
 ابوعبدالله خوارزمشاه، ۱۱۲
 ابوعبدالله رودباری، ۲۴۵، ۲۴۹
 ابوعبدالله زبیری، ۲۳۸
 ابوعبدالله فراوی، ۲۳۴
 ابوعبدالله محمد بن حسین انباری
 وضاحی، ۵۶
 ابوعبدالله محمد بن محمود، ۲۴۴
 ابوعبدالله مرتعش، ۱۵۲
 ابوعبدالله نیشابوری، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۸
 ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۴۶، ۴۸۰
 ابو عتاهیه، ۱۱۸
 ابو عثمان حیری، ۱۰۹
 ابوعلی، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱
 ابوعلی بلخی، ۳۴۱
 ابوعلی بن محمد، ۱۱۲
 ابوعلی بن مسلم طوسی، ۱۱۷
 ابوعلی ثقفی، ۵۱
 ابوعلی رودباری، ۱۰۵، ۲۴۵، ۲۴۹
 ۲۵۰، ۲۵۱
 ابوعلی سمیجور، ۱۱۲
 ابوعلی سینا، ۷۹
 ابوعلی شادان، ۱۱۳، ۱۱۴
 ابوعلی شادان طوسی، ۱۱۳، ۱۱۴
 ابوعلی فارسی، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲
 ابوعلی فارمدی، ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۳۴
 ابو عمر بسطامی، ۳۴۳
 ابو عمر طوسی، ۱۱۸
 ابو عمرو بن حسن طوسی، ۱۱۷
 ابو عمرو طوسی، ۱۱۷

- ابو غانم، ۱۱۸، ۱۱۹
 ابو غانم طوسی، ۱۱۸، ۱۱۹
 ابو غانم موصلی، ۱۱۹
 ابو الفتح احمد بن نظام الملك، ۲۸۰
 ابو الفتح اسماعیل بن ابی منصور، ۲۴۶
 ابو الفتح بستی، ۱۱۱
 ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا، ۳۶، ۴۱
 ابو الفتح طوسی، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲
 ابو الفتح کیخسرو بن ابی المجد برهاتی
 قزوینی، ۳۶۱
 ابو الفتح میرزا، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۹
 ابو الفتح احمد بن محمد غزالی طوسی،
 ۲۵۲
 ابو الفتح احمد غزالی، ۲۶۵
 ابو الفتح زینی، ۳۴۵
 ابو الفتح عبدالله بن علی بن سهل، ۳۴۲
 ابو الفتح غزالی، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸
 ۲۶۲
 ابو الفرج ابن جوزی، ۱۰۷
 ابو الفرج اصفهانی، ۲۳۸، ۵۱۸
 ابو الفرج بن جوزی، ۱۰۴، ۱۵۵، ۲۶۹
 ۲۷۰، ۳۴۳
 ابو الفضل احمد بن محمد بن احمد
 طوسی، ۲۶۶
 ابو الفضل بن ناصر، ۲۷۰
 ابو الفضل بیهقی، ۸۱، ۹۹، ۱۱۰، ۲۹۰
 ۲۹۲، ۲۹۳
 ابو الفضل تبریزی، ۳۶۱
 ابو الفضل جزری، ۴۴
 ابو الفضل دبیر، ۱۱۳
 ابو الفضل سرخسی، ۱۵۱
 ابو الفضل نوقانی، ۱۹۳
 ابو الفلاح عبدالحی حنبلی، ۲۵۶
 ابو القاسم، ۱۲۹
 ابو القاسم احمد بن علی أحمد العلوی
 الحسینی، ۲۴۶
 ابو القاسم اسماعیل بن زاهر نوقانی، ۳۴۲
 ۳۴۳
 ابو القاسم الهی، ۱۲۴
 ابو القاسم انباری تنوخی، ۱۰۱
 ابو القاسم بابر، ۱۲۵، ۱۲۶، ۴۳۱، ۴۳۲
 ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵
 ابو القاسم باوردی، ۲۴۵
 ابو القاسم بخشی، ۳۳۴
 ابو القاسم بن زاهر، ۱۴۳
 ابو القاسم بن عبد الوهاب مشهدی، ۱۳۸
 ابو القاسم بن علی معمری، ۱۵۶
 ابو القاسم حبیب اللهی، ۱۴۰
 ابو القاسم خان فروغ، ۱۳۰
 ابو القاسم خراسانی، ۱۲۷
 ابو القاسم رضوی، ۱۲۷
 ابو القاسم سیمجور، ۱۲۸، ۱۲۹
 ابو القاسم عبدالکریم بن محمد رمانی
 دامغانی، ۱۴۳

- ابوالقاسم فردوسی، ۱۵۰، ۱۵۵، ۲۴۴، ۱۴۴
 ابومحمد طوسی، ۱۴۴
 ابوالقاسم قشیری، ۳۴۳، ۴۵۷
 ابوالقاسم کاشانی، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲
 ابوالقاسم کثیر، ۱۳۵، ۱۳۶
 ابوالقاسم گرگانی، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵
 ابوالقاسم مشهدی، ۱۳۷
 ابوالقاسم منصور بن محمد بن کثیر، ۱۳۶
 ابوالقاسم میرزا معین الملک، ۱۲۷
 ابوالقاسم هاشمی، ۱۴۲، ۱۴۳
 ابوالقاسم هرندی، ۱۴۳
 ابو کرب، ۳۴۴
 ابومحمد، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶
 ابو محمد احمد بن ابراهیم طوسی، ۲۳۳
 ابومحمد احمد بن محمد بن ابراهیم بن هاشم، ۲۶۸
 ابو محمد احمد بن محمد بن احمد نوقانی، ۲۶۷
 ابومحمد جعفر بن محمد معروف، ۱۰۵
 ابومحمد جوینی، ۱۴۷، ۳۴۳
 ابومحمد حاجب بن محمد طوسی، ۳۱۱
 ابومحمد حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی، ۲۶۸
 ابومحمد حسن بن محمد خبوشانی، ۱۵۵
 ابومحمد حسن بن محمد دوریستی، ۱۰۰
 ابومحمد درشتی، ۱۰۰
 ابومنصور اصفهانی، ۲۵۰
 ابومنصور بن عبدالرزاق، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۵
 ابومنصور ثعالبی، ۵۵، ۱۵۱
 ابومنصور ثعالبی، ۹۰
 ابومنصور عبدالرزاق طوسی، ۱۵۰
 ابومنصور عبدالرزق، ۴۵۲
 ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، ۱۴۹
 ابوموسی، ۴۸۲، ۴۸۷
 ابو موسی اشعری، ۳۱۰
 ابوموسی جابر بن حیان، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۹۰
 ابونصر احمد بن ابی نصر کوفانی، ۱۵۵
 ابونصر احمد بن احمد بغدادی نوقانی، ۲۳۴
 ابونصر احمد بن حسین ضبی، ۴۷
 ابونصر احمد بن عبدالقاهر، ۲۷۰
 ابونصر احمد بن عبدالله، ۲۴۲
 ابونصر احمد بن علی بن محمد طوسی، ۲۴۵
 ابونصر احمد بن نظام الملک، ۲۸۰، ۲۸۱
 ابونصر رودباری، ۱۵۱

- ابونصر سراج، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۲۳۵
 احمد بن حنبل، ۴۸۰
 ابونصر سراج طوسی، ۱۰۶، ۱۵۱، ۲۳۵
 احمد بن سلیمان، ۲۳۷، ۲۳۸
 ابونصر طوسی، ۲۶۹، ۲۷۰
 احمد بن سلیمان طوسی، ۲۳۸
 ابونصر محمد بن محمد فقیه طوسی، ۴۷۹
 احمد بن طوسی، ۲۳۹
 ابونصر مطوعی، ۱۵۵
 احمد بن عبدالرزاق، ۲۴۰
 ابونصر مقری، ۱۵۵
 احمد بن عبدالرضا، ۲۴۰
 ابونصر منصور بن بایقرا، ۱۴۹
 احمد بن عبدالله، ۲۴۳
 ابونصر مؤذن، ۱۵۶
 احمد بن عبدالله بن موسی ابوموسی، ۲۴۴
 ابونضر فقیه، ۴۴
 احمد بن عبدالله طوسی، ۲۴۴
 ابونھشل بن حمید طوسی، ۱۵۷
 احمد بن عبدالله فازی، ۲۴۳
 ابویزید بسطامی، ۱۴۶
 احمد بن عطاء، ۲۴۵، ۲۵۰
 ابویعقوب، ۲۳۵
 احمد بن عطاء ابوعبدالله رودباری، ۲۴۵
 ابویعلی طوسی، ۱۵۸
 احمد بن عطاء رودباری، ۲۴۴
 اتاتورک، ۳۸۷
 احمد بن علی، ۲۴۶
 احسان اشراقی، ۲۱۴
 احمد بن علی طوسی، ۲۴۵
 احسان مشهدی، ۱۵۹
 احمد بن علی مشهدی، ۲۴۶
 احسنی طوسی، ۱۶۰
 احمد بن عمر بن احمد طوسی، ۲۴۷
 احمد بن حسن بن علی فلکی، ۲۳۵
 احمد بن عمر بن احمد فنجگردی طوسی، ۲۴۷
 احمد بن محمد بن اسماعیل طوسی، ۲۷۳
 احمد بن محمد ابوالفتح غزالی، ۲۵۴
 احمد بن جبرئیل حسینی، ۱۸۴
 احمد بن محمد بن احمد ابومحمد بن ابی
 احمد بن حسن طوسی، ۲۳۵، ۲۸۰
 الحسین طوسی نوقانی، ۲۶۷
 احمد بن حسن واعظ یزدی، ۲۳۷
 احمد بن محمد بن احمد صعبی طوسی، ۲۷۱
 احمد بن حسن یزدی، ۲۳۶، ۲۳۷
 احمد بن محمد بن زید ابوبکر طوسی، ۳۴۱

احمد بن نصر بن علی، ۲۷۹	۲۷۴
احمد بن نظام الملک، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲	احمد بن محمد بن عبدالقاهر ابونصر بن طوسی، ۲۶۹
احمد بن یحیی طوسی، ۲۸۳	احمد بن محمد بن عبدالقاهر بن هشام
احمد بن یعقوب، ۲۸۳	ابونصر خطیب، ۲۷۰
احمد بهار، ۱۷۰، ۱۷۳	احمد بن محمد بن عمر طوسی، ۲۷۵
احمد بهمنیار، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰	احمد بن محمد بن مسروق، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸
احمد پارسی، ۱۸۳	احمد بن محمد بن نیزک، ۲۴۸
احمد خاتون آبادی، ۱۸۴، ۱۸۵	احمد بن محمد بن نیزک بن حبیب، ۲۴۸
احمد خان، ۱۸۵، ۲۹۹، ۳۰۰	احمد بن محمد طوسی غزالی، ۲۵۲
احمد خان، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲	۲۵۷، ۲۶۰
احمد خان بن هلاکوخان، ۲۹۹	احمد بن محمد غزالی، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۷
احمد خان هلاجو، ۳۰۵	۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۳
احمد خراسانی، ۱۶۰	احمد بن محمد مجدالدین ابوالفتوح
احمد دنبلی، ۴۱۲	غزالی، ۲۵۸
احمد زنجان، ۷۴، ۱۸۷	احمد بن محمد مهدی خاتون آبادی
احمد زنجان معصومی، ۱۸۸	اصفهان، ۲۷۳
احمد شاه، ۱۹۱، ۱۹۲	احمد بن محمد مهدی شریف اصفهانی
احمد شاه درانی، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲	خاتون آبادی، ۲۷۲
احمد شاه قاجار، ۲۱۵، ۵۲۲	احمد بن محمد نوقانی، ۲۶۷
احمد طابرائی، ۱۹۳	احمد بن محمود قانع، ۲۷۵
احمد طوسی، ۱۶۸، ۱۶۹	احمد بن منصور، ۲۷۶، ۲۷۸
احمد عارف الزین، ۱۹۳، ۱۹۴	احمد بن منصور بن عیسی، ۲۷۸
احمد عراقی پاشا، ۵۶۱	احمد بن منصور طوسی، ۲۷۷، ۲۷۸
احمد علی خان، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷	احمد بن نصرالله، ۲۷۸، ۲۷۹
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳	احمد بن نصرالله سندی، ۲۷۸

۲۰۵، ۲۰۴	ارسلان بن سلجوق، ۲۹۲
احمد علی رجائی، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۴۴۰	ارسلان جاذب، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵
احمد علی میرزا، ۱۲۹	ارسلان درغوکه، ۵۲
احمد علی میرزا، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳	ارسلانشاه، ۳۷۷
احمد غزالی، ۲۲۶، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۰	ارسلان مشهدی، ۲۸۶
۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴	ارغون، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳
احمد قوام، ۲۱۵	۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷
احمد کفائی خراسانی، ۱۶۰، ۱۶۱	ارغون آقا، ۲۹۸، ۲۹۹
احمد کمال، ۲۱۷، ۲۱۸	ارغون خان، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳
احمد گلچین، ۲۲۴	۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷
احمد گلچین معانی، ۲۲۴، ۲۲۶	ارغون خان بن اباقاخان، ۳۰۰، ۳۰۸
احمد متخلص به شهنا، ۱۹۲	ارغون شاه، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۰۷
احمد مجاهد قزوینی، ۲۶۲	ارمانوس، ۳۷۶
احمد میرزا، ۲۳۱	اروق، ۳۰۵
احمد میرزا معین الدوله، ۲۳۱، ۲۳۲	اسامه، ۳۰۹
احمد یزدی، ۲۳۳	اسامة بن زید، ۳۱۰
احنف بن قیس، ۴۰۷	استاجلو، ۴۵۱
اختر حسین، ۶۷، ۶۹	استاد زنجانی، ۱۸۹، ۱۹۰
اخیمی، ۴۸۴	استالین، ۲۱۶
اخو حسن، ۲۸۴	اسحاق بک، ۳۱۹، ۴۰۷، ۴۱۴، ۴۶۶
اخو حسن جیلانی، ۲۸۴	اسحاق بن ابراهیم، ۳۰۹، ۳۱۱
ادیب پیشاوری، ۱۸۱، ۱۸۲	اسحاق بن ابراهیم طوسی، ۳۰۹، ۳۱۰
ادیب هروی، ۲۳، ۳۶۵	اسحاق بن بزرگ، ۳۱۰، ۳۱۱
اراض خان، ۲۸۴، ۲۸۵	اسحاق بن راهویه، ۴۴، ۴۸۰
اراض خان ترکمان، ۲۸۴، ۲۸۵	اسحاق بن منصور طوسی، ۳۱۱
اردستانی، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۲، ۴۲۹	اسحاق خان، ۳۰۸، ۳۰۹

- اسد ابدالی، ۳۱۲
 اسماعیل بن حسن بن زید، ۳۴۰
 اسدالله ابدالی، ۳۱۲
 اسماعیل بن حسین فرائضی، ۳۴۱
 اسدالله اصفهانی، ۳۱۳
 اسماعیل بن صبیح، ۳۴۳، ۳۴۴
 اسدالله بن حاج محمدعلی، ۳۱۵
 اسماعیل بن محسن طوسی، ۳۴۵
 اسدالله حیرت، ۳۱۳، ۳۱۴
 اسماعیل بن محمد اسماعیلی طوسی، ۳۴۶
 اسدالله خاتونی، ۳۱۴
 اسماعیل بن محمد بن ابی الفضل طوسی، ۳۴۶
 اسدالله خان، ۳۱۲، ۳۱۳
 اسدالله خلیفه، ۳۱۳
 اسدی طوسی ابو منصور، ۲۷۶
 اسماعیل بن نصر ابوطاهر طوسی، ۳۴۶
 اسعد بختیاری، ۲۱۵
 اسماعیل پاشا بغدادی، ۴۸۷
 اسعد بن ابی العباس، ۳۱۶
 اسماعیل خراسانی، ۳۲۵
 اسعد بن یعفر، ۳۱۵
 اسماعیل دوم، ۴۰
 اسعد مشهدی، ۳۱۶
 اسماعیل صفوی، ۱۴۷، ۳۲۶، ۳۲۷
 اسعد میهنی، ۲۴۲
 اسماعیل ثلاثی، ۳۳۵، ۳۳۶
 اسعد نوقانی، ۳۱۶
 اسماعیل عبدالملک بن علی، ۳۴۴
 اسفندیار مشهدی، ۳۱۷
 اسماعیل میرزا، ۳۹، ۴۰، ۳۳۸، ۳۸۸
 اسکندر بک ترکمان، ۳۲، ۹۳، ۱۲۴
 اسماعیل مؤذن ازغدی، ۳۳۷
 اسکندر منشی، ۳۱۷
 اسماعیل نائب تبریزی، ۳۳۹
 اسلام خان مشهدی، ۳۱۹
 اسماعیل نساچ، ۳۳۹
 اسلم طوسی، ۴۵، ۳۱۹، ۳۲۰
 اشرف، ۹۶، ۲۲۷
 اسماعیل، ۴۴
 اشرف خان، ۳۴۸
 اسماعیل ازغدی، ۳۲۰، ۳۲۲
 اصغر فنائی، ۳۵۷
 اسماعیل بن ابی الحسن، ۳۳۹
 اصلان خان، ۳۵۸
 اسماعیل بن ابی حامد، ۲۷۴
 اصیل الدین حسن، ۳۶۰، ۳۶۱
 اسماعیل بن ابی منصور، ۲۴۶، ۲۴۷
 اصیل حسن، ۳۶۰
 اسماعیل بن ابی منصور، ۳۴۰

اصیل روغدی، ۳۵۸، ۳۵۹	الیناق، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳
اصیلی مشهدی، ۳۵۸	امام الدین رافعی، ۲۶۴
اعتضاد التولیه، ۸۴، ۳۶۵	امام جعفر صادق علیه السلام ، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۸۶
اعتماد السلطنه، ۱۶، ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۴۵	۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۰
۳۱۵، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵	امام حسن عسکری علیه السلام ، ۲۶۹
۳۶۸، ۳۷۶، ۴۱۳، ۵۵۲، ۵۶۴، ۵۷۱	امام حسن مجتبی علیه السلام ، ۳۴، ۳۱۱
۵۷۶	امام حسین علیه السلام ، ۱۹۸، ۲۰۳، ۳۲۲
اقدس مشهدی، ۳۶۶، ۳۶۷	۳۴۰، ۳۶۶، ۵۹۶
اکبر پادشاه، ۴۷۲	امام خمینی، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷
اکبر شاه، ۲۸۶، ۳۵۷، ۴۷۲	۵۸۶
اکبر شاه تیموری، ۲۷۸، ۳۰۸	امام رضا علیه السلام ، (مکرر)
الب ارسلان، ۱۱۴	امام زاده احمد، ۲۶۵
البتکین، ۱۵۰	امامزاده سید محمد محروق، ۱۹۰
البتکین حاجب، ۱۵۰	امام زاده عبدالله، ۴۷۵
التونش حاجب، ۲۸۸، ۲۹۱	امام زاده یحیی بن حسین ذی الدمه،
الغ بک، ۸۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۳۱	۴۴۸
۴۳۲، ۴۳۳	امام زین العابدین علیه السلام ، ۵۱۸، ۵۵۱
الغ ترکان، ۳۸۱	امام سجاد زین العابدین علیه السلام ، ۵۱۸
الغ رضوی، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳	امام عسکری علیه السلام ، ۲۶۸، ۲۶۹
الفتی مشهدی، ۳۸۴	امام قلی خان، ۹۴، ۹۵
الفتی یزدی، ۳۸۴	امام قلی خان، ۳۷۳، ۳۸۵، ۳۸۶
القادر بالله، ۲۸۶	امام قلی خان پادشاه ازبک، ۹۴
القاص میرزا، ۳۶۹، ۳۷۰	امام قلی میرزا، ۳۸۶، ۴۵۰
القاص میرزا صفوی، ۳۷۰	امام کاظم علیه السلام ، ۴۶۱، ۴۶۲
الله وردی خان، ۳۷۱، ۳۷۲	امان الله جهانبانی، ۳۸۷
اللهیار خان، ۳۵۸، ۳۷۳، ۳۷۵	امان الله خان، ۳۸۷
اللهیار خان آصف الدوله، ۳۵۸، ۳۷۳	امان الله خان پادشاه افغانستان، ۳۸۷

- امان الله ميرزا جهانبانی، ۳۸۷
 امت بک استاجلو، ۳۸۸
 امت خان، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰
 امت خان استاجلو، ۳۸۹
 امت خان حاکم مشهد، ۳۹۱
 ام حبیبه، ۳۱۱
 امیر ابوالحسن محمد بن ابراهیم، ۱۴۹
 امیر ابوالولی، ۴۰۸
 امیر ابوالولی انجو شیرازی، ۴۰۹
 امیر ابوسعید، ۴۵۳
 امیر احمد علی خان، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۳
 امیر ارغون، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۸، ۳۵۹
 امیر اسدالله علم، ۵۱۳
 امیر اصلان خان، ۴۰۲
 امیر المؤمنین علی^{علیه السلام}، ۱۵۲، ۱۸۲، ۲۱۷، ۲۳۸، ۳۲۴، ۵۸۸، ۵۸۷ و مکرر
 امیر ایناق، ۳۹۲، ۳۹۳
 امیر بدرالدین نقیب، ۴۴۷
 امیر بک ترکمان، ۳۳۲
 امیر بک موصلو، ۳۳۰
 امیر بک مهرداد، ۳۹۴
 امیر بن احمر، ۴۰۷، ۴۰۸
 امیر تیمور، ۱۶۸، ۳۷۸، ۴۵۳، ۴۸۰
 امیر تیمور گورکانی، ۸۷
 امیر جعفر امین هراتی، ۴۹۵
 امیر جمال الدین محمد استرآبادی، ۳۳۵
 امیر چوپان، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷
 ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲
 امیر حسن، ۳۹۷
 امیر حسین، ۴۴۶، ۴۴۷
 امیر حسین شجاع الدوله، ۱۸۶
 امیر خان میش مست، ۴۰۳
 امیر راستی، ۴۱۰
 امیر رضی، ۱۱۲، ۱۲۸، ۴۰۶
 امیر رضی ابوالقاسم نوح، ۴۰۶
 امیر سیکتکین، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۹، ۴۰۶
 امیر سعید بوعلی، ۴۷
 امیر سید، ۳۰
 امیر سید ابراهیم، ۲۹، ۳۰
 امیر سید بوعلی، ۱۱۴، ۱۱۵، ۴۰۴
 امیر سید محمد، ۴۴۹
 امیر سیدی، ۴۰۳
 امیر شیخ حسن، ۴۰۰
 امیر طاهر، ۴۰۷
 امیر عزالدین ایلباشی، ۴۰۴
 امیر عزیزی، ۴۰۴
 امیر علی شیرنوائی، ۲۹۵
 امیر فیاض حسینی، ۴۲۶
 امیر قوام الدین حسن، ۳۲
 امیر کابن بن محسن، ۴۰۵
 امیر کرمانی، ۴۰۵

انیسی، ۴۱۷	امیرک طوسی، ۱۱۲، ۴۰۶، ۴۰۷
اوبرات، ۲۹۶	امیر محمود، ۱۱۰، ۱۱۱، ۲۸۷، ۲۸۸
اوحدالدین مراغه‌ای، ۳۶۱	۲۸۹
اورنگ زیب، ۲۰۶، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۸	امیر مسعود، ۹۹، ۱۱۴، ۲۹۳، ۲۹۵
۳۹۱	امیر مسعود غزنوی، ۲۹۳
اوکتای، ۲۹۶، ۴۱۷	امیر معزالدین محمد حسینی، ۳۵
اوکتای قآن، ۴۱۷	امیر مود دود، ۲۹۳
اوکتای قآن میرزا، ۴۱۷	امیر نوح سامانی، ۱۱۳، ۱۲۸، ۴۰۶
اولجایتو، ۳۶۱، ۳۶۲	امیر هندو، ۴۳۱
ایرج مطبوعی، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶	امین، ۴۵۸
ایرج میرزا، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۳	امین اقدس، ۴۱۱، ۴۱۵
ایرج میرزای قاجار، ۴۱۹	امین الدوله، ۲۱۵، ۴۱۹، ۵۷۲، ۵۷۶
ایشیک آغاسی، ۱۶۹	۵۷۷
ایل ارسلان بن اتسز، ۴۷۸	امین السلطان، ۱۷، ۱۸، ۴۱۲، ۴۱۳
ایل ارسلان خوارزمشاه، ۴۷۶	۵۶۵، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۷۶
ایلک خان، ۲۹۱	۵۷۷، ۵۷۸
ایلمنکو، ۱۱۱، ۱۱۲، ۴۰۶	امین الضرب، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۹، ۵۷۰
باباجان، ۴۲۶	۵۷۳
باباشاه اصفهانی، ۲۲۹	امین الملة، ۲۸۷
بابا شاه اصفهانی، ۴۲۷	امین بن احمر یشکری، ۴۰۸
بابا قلندر، ۴۳۰	امین حضور، ۵۱۴
بابا محمود طوسی، ۴۲۹	امین کشمیری، ۴۱۲
بابر پادشاه، ۴۶۸	امین مشهدی، ۴۹۵
بابر میرزا، ۴۳۲	امینه اقدس، ۴۱۰
بازل مشهدی، ۴۹۷	انسی مشهدی، ۴۱۴
باقرای خلیل، ۴۴۲	انیس الدوله، ۴۱۴، ۴۱۵
باقر پیرنیا، ۴۴۰	انیس مشهدی، ۴۱۷

بندر ابن داس، ۳۹۱، ۳۴۸	باقر کجوری، ۴۴۲
بنی عباس، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۲	باقر مشهدی، ۴۳۸
بنی فاطمه علیها السلام ، ۲۷	باقیای نائینی، ۴۴۳، ۴۴۴
بنی مروان، ۸۴	باقی مشهدی، ۴۴۲
بواسحاق، ۲۹۳	باوردی، ۲۴۵، ۴۵۲
بواسحاق طاهری، ۱۵۰	بایسنغر بن شاهرخ، ۴۳۰، ۴۵۳
بوالحسن پسر کثیر، ۱۱۱	بجیر بن وقاء صریمی، ۴۴۴، ۴۴۵
بوالحسن راوقی، ۷۷	بدایونی، ۲۷۹، ۴۷۱
بوالحسن علوی، ۱۱۳، ۳۴۳	بدرالدین نقیب طوس، ۴۴۷، ۴۴۸
بوالحسن کاشنی، ۴۰۷	بدیع الزمان میرزا، ۴۴۹
یوبکر شهرد، ۴۸	بدیع الملک میرزا حشمت السلطنه، ۴۵۰
بوداق خان حاکم مشهد، ۴۶۵	۴۹۹
بوسعید، ۴۷، ۵۰، ۱۱۴، ۱۳۴، ۴۰۴	بدیع مشهدی، ۴۵۰
بوطاهر تیبانی، ۹۹	براهیم قزوینی، ۴۶
بوعلی، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲	برکا، ۱۰، ۱۱
بوعلی سیمجور، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۴۰۶	برکیارق، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۲۸۲
بوعلی فضل بن محمد فارمدی، ۱۱۵	برون سلطان، ۴۵۱
بوقا، ۳۰۲، ۳۰۳	برهان الدین مشهدی، ۴۵۱
بوقا آروق، ۳۰۲	بشر، ۱۰۵
بونصر حاجب، ۱۱۰	بشر بن معتمر، ۴۵۸
بهادرشاه، ۸۲، ۳۹۱	بشیر بن لیث، ۴۵۷
بهار مشهدی، ۴۶۶	بغداد خاتون، ۳۹۵
بهاء الدین احمد بن محمود قانع طوسی، ۲۷۵	بکتوزن، ۱۱۲، ۲۹۰، ۲۹۱، ۴۰۶
بهاء الدین محمد، ۴۶۵	بکر بن محمد طوسی، ۴۵۷
بهاء الملک، ۴۶۵، ۴۶۶	بکر بن معتمر، ۴۵۸
	بکمز، ۴۵۹
	بمان علی، ۴۵۹

- بهاء الملك اعتماد، ۴۶۶
 بهبودخان سپهسالار، ۴۰۳
 بهرام میرزا، ۳۹
 بهمنیار، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰
 بی بی گل، ۴۳۸
 بیرم خان، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱
 بیوک قهرمان، ۴۷۱
 بیهقی، ۴۵، ۴۸، ۸۱، ۹۹، ۱۳۵، ۱۸۲
 ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۴۳
 پادشاه جلال الدین، ۴۹
 پاکروان، ۴۲۴
 پروین، ۴۸۱
 پطرس، ۴۸۵
 پویا، ۲۰۳، ۲۰۴
 پهلوان ابراهیم، ۳۶۹
 پهلوان اکبر خراسانی، ۳۶۸
 پهلوان یزدی، ۳۶۸
 پیرنیا، ۴۳۹، ۴۴۰
 پیری سلطان روملو، ۳۳۴
 تاج الدین، ۳۶۰
 تاج الدین ابن زهرة حسینی، ۳۶۲
 تاج الدین اسماعیل، ۳۳۶
 تاج الدین حسن اصفهانی، ۱۶
 تاج الدین طوسی، ۴۷۲
 تاج الدین علی، ۳۶۱
 تاج الدین فریزنه، ۴۷۱، ۴۷۲
 تاج الدین مازندرانی، ۳۳۷
 ترابی مشهدی، ۴۷۲
 ترکان خاتون، ۳۸۱، ۴۷۶
 تغاچارنویان، ۳۰۰
 تفضلی، ۴۷۵
 تقی الدین ابن قاضی شهبه، ۲۵۸
 تقی الدین اوحدی، ۲۶۴
 تقی اوحدی، ۴۱۴
 تقی قهپایه ای، ۴۷۳
 تکش بن ایل ارسلان، ۴۷۶
 تکش خان، ۴۷۸
 تکلو، ۴۵۱
 تمیم بن محمد، ۴۷۹
 تمیم بن محمد ابو عبدالرحمان طوسی، ۴۸۰
 تمیم بن محمد طوسی، ۲۶۸
 تومان آقا، ۴۸۰
 تومی خان، ۲۹۸
 تیمور سلطان، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴
 تیمورشاه، ۱۹۱
 تیموریان، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۶۶، ۴۰۳، ۴۰۴
 ۴۶۸، ۵۳۶
 ثعالبی نیشابوری، ۱۴۴
 ثلج بن ابی ثلج یعقوبی، ۴۸۱
 ثور بن یزید، ۱۱۷
 جابر بن حیان، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵
 ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱

- جابر بن حیان فیلسوف طوسی، ۴۸۶
 جامع نیشابوری، ۳۷۷
 جامی، ۳۵۷، ۵۵۴
 جان محمدخان، ۴۹۱، ۴۹۲
 جان وفا میرزا، ۳۳۲
 جاهی، ۳۸، ۳۹، ۳۱۶، ۵۴۹
 جعفر، ۲۹۱
 جعفر برمکی، ۴۸۲، ۴۸۹، ۴۹۰
 جعفر بن ابی طالب، ۳۴۴
 جعفر بن طاهر، ۵۰۰
 جعفر بن عبدالحی، ۵۰۰
 جعفر بن محمد بن عبد الواهب، ۵۰۱
 جعفر بن محمد بن نصیر، ۱۰۴
 جعفر بن محمد رضوی، ۵۰۱
 جعفر بن محمد صادق علیه السلام، ۴۸۴
 جعفر بن محمد مازنی، ۲۳۸
 جعفر خالدی، ۱۰۴
 جعفر صادق علیه السلام، ۴۸۶
 جعفرخان، ۴۹۹
 جعفر قلی خان، ۴۹۹
 جعفر قلی خان بجنوردی، ۳۷۴
 جعفر قلی میر شکارباشی، ۴۹۸
 جلال الدین اکبر، ۲۸۶، ۳۸۴
 جلال الدین فیروز شاه خلجی، ۴۹
 جلال الدین محمد اکبر، ۴۶
 جلال الدین محمد بلخی، ۲۷۶
 جلال الدین مخلص سمنانی، ۳۰۵
 جلال الملک، ۴۱۸
 جلال خان ازبک، ۳۸۸
 جلاو خان، ۳۹۹، ۴۰۲
 جلیل خامنه‌ای، ۲۶
 جمال الدین الحسینی الطوسی، ۵۵۴
 جمال الدین جبعی، ۵۸۱
 جمال الدین جیرانی، ۵۸۱
 جمال الدین خطیب هانسوی، ۵۰
 جمال الدین محمد بن نظام الدین حسین، ۲۰
 جمال المشهدی، ۵۴۹
 جناح، ۲۰۵
 جنتمور، ۴۷۱
 جنید، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۵۲، ۲۴۹، ۲۵۱
 جواد ظهیر الاسلام، ۵۹۰
 جواد فلاطوری، ۵۹۱
 جواد مصطفوی، ۵۹۴
 جواد یزدی، ۵۹۵
 جوجی بن چنگیز، ۱۰
 جوهر خاتون، ۵۹۶
 جهاندار، ۸۲
 جهانشاه قره قوینلو، ۸۹
 جهانگیر تیموری، ۴۴۳
 جهانگیر میرزا، ۳۷۴، ۳۸۷
 چراغعلی خان، ۴۹۳، ۴۹۴
 چراغعلی خان کلهر، ۴۹۲

- جلبی، ۵۴۸، ۵۴۹
 جنگیز، ۱۰، ۵۴، ۳۰۲، ۳۸۳
 جنگیزخان، ۲۹۶، ۳۰۶، ۳۸۳
 جنگیزیان، ۲۹۹
 چودری اختر حسین، ۶۷
 حاج آقا حسن، ۵۲۵
 حاج آقا حسین قمی، ۱۷۱، ۱۷۳، ۵۸۹
 حاج بابا ابن شیخ ابراهیم، ۴۲۷
 حاج بابا طوسی، ۴۲۷
 حاجب التونتاش، ۲۹۲
 حاج جان محمدخان قاجار دولو، ۴۹۲
 حاج حبیب الله مجتهد، ۴۶۷
 حاج حسین نخجوانی، ۱۷۳، ۱۸۱، ۲۸۶
 حاج خلیفه، ۲۳۹، ۴۲۷، ۴۸۶، ۴۸۸
 حاج سیاح، ۵۷۰، ۵۷۴
 حاج سید جواد خامنه‌ای، ۵۸۸، ۵۸۹
 حاج سید جواد مصطفوی، ۵۹۲، ۵۹۵
 حاج سید زین العابدین ظهیر الاسلام، ۵۹۰
 حاج سید عباس شاهرودی، ۲۳
 حاج سید محمدهادی میلانی، ۲۰۳، ۵۲۴
 حاج شیخ عباس قمی، ۱۸۸
 حاج شیخ عباس واعظ طبسی، ۵۳۷
 حاج شیخ محمد تقی عاملی، ۵۸۳
 حاج شیخ محمد تقی مجتهد، ۲۳۱
 حاج شیخ مرتضی طالقانی، ۵۸۳
 حاج شیخ هاشم قزوینی، ۵۸۴
 حاج عبدالصمد تاجر اصفهانی، ۵۷۳
 حاج علی خان مراغه‌ای، ۳۶۴
 حاج محمد حسن، ۵۷۱
 حاج محمد حسین تاجر شیرازی، ۵۵۵
 حاج ملا بمانعلی، ۴۶۰
 حاج ملا محمد، ۵۶، ۵۷، ۱۲۳، ۱۳۸، ۵۰۵
 حاج ملا محمد مهدی، ۳۲۱
 حاج ملا محمود خوئی، ۳۳۹
 حاج ملاهادی، ۷۹
 حاج ملاهادی سبزواری، ۱۸۱
 حاج مهدی طبسی، ۸۸
 حاج میرزا آقاسی صدر اعظم، ۳۷۴
 حاج میرزا جعفر، ۲۱
 حاج میرزا جواد، ۵۸۴
 حاج میرزا جواد آقا، ۵۸۷
 حاج میرزا حبیب، ۱۳۹، ۱۴۰، ۳۲۲
 ۴۸۱، ۴۳۷
 حاج میرزا حبیب مجتهد، ۲۳۱
 حاج میرزا حسن، ۵۹، ۴۹۳، ۴۹۴
 حاج میرزا محمد خان سپهسالار اعظم، ۴۱۳
 حاج میرزا مهدی اصفهانی، ۵۸۴
 حاج میرزا مهدی پویا، ۲۰۳، ۲۰۴
 حاج میرزا مهدی غروی، ۵۸۴
 حاج میرزا نصرالله، ۱۳۹
 حاج میرزا نصرالله فانی، ۱۴۰

حاج میرزا هاشم، ۴۹۳، ۴۹۴	حر عاملی، ۱۱، ۴۵، ۹۸، ۲۳۶، ۲۴۰، ۵۸۲، ۲۴۱
حارث محاسبی، ۱۰۵	
حافظ ابرو، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۴۶، ۴۰۱	حسام السلطنه، ۱۲۲، ۱۶۹، ۲۸۴، ۲۸۵، ۴۹۲، ۳۲۴
حافظ ابن عساكر، ۲۴۷، ۲۶۷، ۲۶۹	حسام الشعراء، ۱۶
۲۷۹، ۳۱۶، ۳۴۰، ۳۴۶	حسام الملك، ۵۷۳
حافظ ابن عساكر دمشقی، ۲۴۵	حسن ابن علی، ۳۱۱
حافظ ابوالعلاء عطار، ۲۷۵	حسن بصری، ۱۵۲
حافظ ابوبکر، ۲۴۴، ۲۴۸	حسن بك روملو، ۳۳۰، ۳۳۴
حافظ ابونعیم، ۳۳۶	حسن بن خطیر ابوعلی فارسی، ۱۲۰
حافظ ابونعیم اصفهانی، ۱۱۷، ۱۵۹، ۳۳۶	حسن بن ریال، ۱۵۰
حافظ ذهبی، ۴۸۰	حسن بن شهید ثانی، ۹۳
حافظیان، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶	حسن بن علی، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۸، ۳۱۱، ۳۴۰
۷۷، ۲۰۳	حسن بن همام، ۲۴۹
حاکم ابو عبدالله حافظ، ۲۸۳	حسن خان، ۳۷۴
حاکم رازی، ۱۴۸	حسن خان روملو، ۳۳۳
حاکم نیشابوری، ۴۵، ۵۱، ۲۷۸، ۲۸۳	حسن خان سالار، ۳۷۴
۳۱۱، ۳۴۵، ۴۸۰	حسن خان معروف به سالار، ۳۷۴
حامد آمدی، ۱۸۹	حسن روملو، ۳۳۲
حبیب، ۱۵۲	حسن سجزی، ۴۱۴
حبیب اللهی، ۱۳۹	حسن صباح، ۱۰۰، ۲۸۲، ۴۷۸
حبیب بن قره یربوعی، ۴۰۷	حسن علی، ۳۷
حبیب عجمی، ۱۵۲	حسنعلی اصفهانی، ۶۴، ۶۶
حبیش بن مبشر فقیه طوسی، ۵۰۰	حسنعلی خان، ۳۰۸
حذیفه، ۳۰۹	حسن فانی، ۸۰
حذیفه بن یمان، ۳۱۰	حسین، ۳۴۴

- | | |
|---------------------------------|----------------------------------|
| حسین بک لله، ۳۳۳ | حمید طوسی، ۱۵۷ |
| حسین بن جمال الدین خاتونی، ۱۱ | خاقانی، ۱۳، ۹۶، ۱۰۷، ۲۵۹، ۲۷۱، |
| حسین بن حیدر کرکی، ۴۰۹ | ۳۲۹، ۴۲۸، ۴۷۴ |
| حسین بن عبدالله طائی، ۴۵۲ | خاقانی ثانی، ۳۸ |
| حسین بن علی بن موسی، ۲۶۵ | خالد بن یزید، ۴۸۵، ۴۸۹، ۴۹۰ |
| حسین ثنائی، ۳۸ | خالد بن یزید بن معاویه، ۴۸۸، ۴۸۹ |
| حسین خان بک لله، ۳۳۰ | خان اعظم، ۴۴۳، ۴۶۹ |
| حسین خان سردار ایروانی، ۲۱۱ | خرقی، ۴۸۴ |
| حسین شاه والی قندهار، ۱۹۱ | خطیب بغدادی، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۸، |
| حسین قلی خان خان جهان، ۴۷۰ | ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۹ |
| حسین قلی عظیم آبادی، ۳۴۸، ۳۴۹ | خلف بزاز، ۱۰۸ |
| ۳۹۳، ۳۶۷ | خلف بن هشام بزاز، ۱۰۴ |
| حسین نجومیان، ۵۶، ۱۳۲، ۳۲۰، ۵۲۲ | خلید بن عبدالله، ۴۰۸ |
| ۵۴۶، ۵۳۵ | خواجه ابوالقاسم حصیری، ۹۹ |
| حشمت الدوله، ۴۹۲ | خواجه احمد طوسی، ۱۶۸ |
| حضرت رسول ﷺ، ۱۷، ۳۱۱، ۴۵۴ | خواجه امیر بک نظری، ۳۹۳ |
| ۴۷۵، ۵۵۶، ۵۸۷ | خواجه جلال الدین محمود، ۳۳۲ |
| حضرت رضا علیه السلام (مکرر) | خواجه حسین، ۳۳۲ |
| حضرت سلطان، ۴۷۹ | خواجه حمویه، ۵۰ |
| حضرت عبدالعظیم، ۱۳۳، ۱۷۸، ۳۶۵ | خواجه ربیع، ۳۸۱ |
| ۵۷۲، ۵۷۱ | خواجه شمس الدین، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۶ |
| حکیم شفائی، ۴۴۳ | خواجه شمس الدین محمد، ۳۰۵ |
| حکیمی، ۵۹۱ | خواجه صفر، ۲۸۴ |
| حمدالله مستوفی، ۲۶۴، ۲۶۵ | خواجه صفر گیلانی، ۲۸۴ |
| حمید، ۸۵ | خواجه عبدالحی، ۲۷ |
| حمید بن عبدالحمید، ۸۵ | خواجه عبدالله، ۱۰۹، ۲۴۹ |
| حمید بن قحطبه، ۸۵ | خواجه عبدالله انصاری، ۱۰۵، ۱۰۷ |

دشاد خانم، ۳۸۳	۲۴۵، ۱۰۹
دمشق خواجه، ۳۹۶، ۳۹۷	خواجه عبدالله مروی، ۳۳۲
دولت‌شاه سمرقندی، ۲۷۶، ۲۹۵	خواجه عطا ملک، ۵۵، ۴۷۹
دین محمد خان، ۳۸۸	خواجه میرزا بک تبریزی، ۴۱۱
ذوالفقارخان، ۵۴۹	خواجه نصیرالدین، ۳۶۰
ذهبی، ۴۴، ۱۰۸، ۲۵۶، ۲۷۸، ۲۸۳، ۳۰۹	خواجه نصیرالدین طوسی، ۳۶۰، ۳۶۱
راجہ محمودآباد، ۷۰، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰	۳۶۲
۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶	خواجه نظام الملک، ۵۴، ۱۱۴
رافع بن عبدالرزاق، ۲۴۰	خواجه نظام الملک طوسی، ۵۱، ۱۱۴
رافع بن لیث، ۴۵۶، ۴۵۷	۱۵۱، ۲۴۷، ۳۲۰، ۳۴۰
رافعی، ۴۵، ۱۱۶، ۲۳۷، ۲۵۶، ۲۵۷	خواجه یوسف بهادر، ۴۰۴
۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۴، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۶	خواند میر، ۸۷، ۸۸، ۲۶۴، ۲۹۸، ۲۹۹
راوندی، ۲۸۹، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۷۷	۳۰۰، ۳۰۱، ۳۶۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۰۳
رجب بهادر مروی، ۴۹۴	۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۵۳، ۴۵۴
رحمان علی صاحب، ۲۷۲	خوانساری، ۴۸۴
رحیم علی خان، ۳۵۸، ۴۳۸، ۴۷۲	خوجه‌های اثناعشری، ۷۰، ۲۰۵
رستم محمدخان، ۹۴	دارقطنی، ۱۰۵
رسول اکرم ﷺ، ۱۸۰، ۳۰۹ و مکرر	داود، ۱۱۴
رشید، ۳۴۴	داود بن علی، ۸۵
رشیدالدین فضل‌الله، ۱۰۰	داود طائی، ۱۵۲
رشیدالدین وطواط، ۴۷۶	درویش بابا کلبعلی، ۴۲۸
رضا خان سردار سپه، ۵۹۱	درویش کلبعلی، ۴۲۹
رضاشاه، ۵۸، ۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴	دقیقی طوسی، ۱۵۰
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۳، ۲۱۶، ۳۸۷	دکتر محمد مصدق، ۱۷۲، ۵۱۲
۴۲۳، ۴۲۴، ۴۹۱، ۴۹۹	دکتر مصدق، ۱۳۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۶
رضاشاه پهلوی، ۵۸	۵۲۷، ۵۴۰
رضا فرزند سیدمهدی، ۳۲۵	دلبرخان، ۸۲

- رضاقلی خان، ۲۱۲
 رضاقلی خان زعفرانلو، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳
 رضاقلی خان هدایت، ۲۶۱، ۲۶۳
 رفیع گیلانی، ۴۵۰
 رکن الدوله، ۲۳
 رکن الدوله، ۱۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲
 رکن الدوله بویه، ۲۴۰
 روح بن عباد، ۲۴۸
 زال ارمنی، ۱۷
 زبردست خان، ۲۲۷
 زبیده خاتون، ۵۳
 زبیر بن بکار، ۱۰۷، ۲۳۸
 زرآبادی، ۶۵، ۷۶
 زهری، ۲۸۳، ۲۸۴
 زیاده بن ابیه، ۴۰۸
 زیب النساء، ۳۴۹، ۳۵۰
 زین الدین، ۱۲، ۲۵۹
 زین الدین ابوبکر تایبادی، ۴۲۹
 زین الدین محمود واصفی، ۴۳۰
 زین الدین واصفی، ۳۲۰
 زین العابدین شیروانی، ۱۴، ۳۳۷
 زین خان کوکه، ۳۸۴
 زینل خان شاملو، ۳۳۴
 سابق، ۸۴، ۸۵
 سابق خوارزمی، ۸۴، ۸۵
 سار الدوله ابوالفتح میرزا، ۱۳۹
 سالار مؤید، ۲۳
 سام خان ایلخانی، ۲۸۵
 سام خان زعفرانلو، ۴۹۴
 سام میرزا صفوی، ۱۴۷
 سباشی تکی، ۲۹۱
 سبکتکین، ۴۲۲
 سپاسی تکی، ۲۸۷
 سپهبد امیر عزیزی، ۵۲۶
 سپهر، ۲۲۹
 سراج الدین، ۵۵
 سراج الدین ابوحفص، ۲۵۶
 سرباتک، ۳۰۹
 سرباتک هندی، ۳۱۰
 سردار اسعد بختیاری، ۴۹۹
 سردار جعفرقلی خان، ۴۹۹
 سردار معزز بجنوردی، ۴۹۱
 سر سید احمد خان، ۱۹۷
 سرهنگ عبدالرضا، ۳۲۴
 سری سقطی، ۱۰۵، ۱۵۲
 سعد الدوله، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۷۷
 سعدالدین محمد مشهدی، ۳۱۹
 سعدالدین وزیر الجایتو، ۳۶۲
 سعدالملک، ۲۸۱
 سعد بن وقاص، ۲۷۷
 سعید نفیسی، ۱۰، ۲۷۷، ۳۴۸، ۳۷۰
 ۳۸۴، ۴۴۲
 سفینه، ۳۱۰، ۳۸۴، ۴۷۱
 سکیه بگم، ۵۵۱

سلطان آلب ارسلان، ۳۷۶	۲۸۱، ۲۸۲، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۶۵
سلطان ابراهیم میرزا صفوی، ۵۴۹، ۲۱۳	سلطان محمد بن میرزا میرانشاه، ۸۷
سلطان ابوسعید، ۸۷، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶	سلطان محمد قاضی عسکر، ۴۰۹
۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۴۶	سلطان محمد نقیب طوس، ۴۴۸
سلطان احمد، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳	سلطان محمود، ۴۴، ۹۹، ۱۲۸، ۲۵۴
۳۰۴، ۳۰۵	۲۵۶، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۹۰، ۲۹۱
سلطان اکبر بن محمد اورنگ زیب، ۳۶۸	سلطان مراد میرزا، ۲۸۶
سلطان بابر بهادر، ۴۳۶	سلطان مراد میرزا حسام السلطنه، ۱۲۲
سلطان بایزید، ۳۳۳	۱۶۹، ۴۹۲
سلطان برکیارق، ۲۸۱	سلطان مسعود، ۲۹۳، ۴۰۵
سلطان تکش، ۴۷۹	سلطان مسعود غزنوی، ۸۱
سلطان تکش خوارزمشاه، ۴۷۸	سلطان ملکشاه، ۲۵۸، ۲۸۰، ۳۷۶
سلطان جلال الدین اکبر، ۲۸۶	سلطان ملکشاه سلجوقی، ۲۵۸
سلطان جلال الدین فیروز شاه، ۴۹	سلمه بن احمد، ۴۸۴
سلطان حسین میرزا جلال الدوله، ۵۰۲	سلیمان بن موسی بن هشام، ۴۹۰
سلطان حسین میرزای بایقرا، ۱۰، ۳۶۶	سلیمان خان اعتضاد الدوله، ۱۷
سلطان خدابنده، ۳۶۰	سلیمان خیاری، ۴۸۰
سلطان خرم، ۴۴۳	سلیم خراسانی، ۳۶۸
سلطان سلیم، ۲۸۶، ۳۶۹	سلیمه پانو، ۲۸
سلطان سنجر، ۲۴۶، ۳۹۳، ۴۱۶	سلیمه بکم، ۲۷
سلطان سنجر سلجوقی، ۲۴۶، ۳۹۲	سمعانی، ۱۵۵، ۱۵۸، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۷
سلطان شاه، ۴۷۶، ۴۷۷	۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۷، ۲۶۹
سلطان صلاح الدین یوسف، ۱۲۰	۳۴۲
سلطان عبدالحمید، ۵۶۴، ۵۷۸، ۵۷۹	سنجر، ۲۴۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۳۹۲
۵۸۰	سنقر عزیزی، ۳۹۲، ۳۹۳
سلطانعلی مشهدی، ۵۴۹	سنکلاخ، ۴۶
سلطان محمد، ۵۴، ۱۲۵، ۲۱۳، ۲۸۰	سوری، ۴۸، ۴۷۰

- ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۵، سهراب گرجی، ۳۸۶
 ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، سهل بن ساعد، ۳۴۳
 ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۷، سیدابراهیم رضوی، ۲۵
 سید جلال الدین تهرانی شیخ الاسلام، ۱۶۲، ۱۳۱، ۵۸۹
 ۵۰۵
 سید جلال شاه، ۵۴۸
 سید جمال الدین، ۵۵۱، ۵۵۷، ۵۶۰، سید ابوالفتح زینبی طوسی، ۱۱۹
 سید جمال الدین اسدآبادی، ۵۵۰، ۵۵۲، سید ابوالقاسم مشهدی، ۱۳۷
 ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۹، سید احمد، ۱۸۱
 سید حسن صدر، ۱۶، سید احمد اعتماد الاسلام، ۱۸۰
 سید حسن مدرس، ۵۱۱، سید احمد بن سید محمد رضوی، ۱۸۵
 سید حسین خامنه‌ای، ۵۸۹، سید احمد بن مفید عطاءالله، ۱۸۴
 سید حسین قزوینی، ۱۶۲، سید احمد پیشاوری، ۱۸۱
 سید حسین مخاطب به امتیاز خان، ۳۹۱، سید احمد رضوی، ۱۸۶، ۱۸۷
 سید زوار حسن زیدی، ۲۰۲، سید احمد قصیر، ۱۸۶، ۱۸۷
 سید سبط حسن، ۲۰۲، سید احمد هندی، ۵۶۱
 سید شفیع جاپلقی، ۳۲۵، سید اسدالله، ۳۱۳
 سید شهاب الدین مرعشی، ۲۳۳، سید اسماعیل بن سید صادق رضوی، ۳۲۶
 سید صادق سنگلجی، ۵۵۲، سید اسماعیل خراسانی، ۳۲۵
 سید صفدر بن علی بن رضی الدین، سید اصغر اصغرزاده، ۳۵۶
 حسینی، ۵۵۰، سیدبوتراب طوسی، ۵۴، ۵۵
 سید ضیاء، ۲۱۶، ۴۲۰، ۵۹۱، سید بو طالب جعفری، ۹۷
 سید ضیاء الدین طباطبائی، ۲۱۶، ۵۹۱، سید جعفر، ۴۹۸
 سید ظفر مهدی، ۱۹۵، سید جعفر شهرستانی، ۲۳
 سید عالم شاه هندی، ۳۳۷، سید جعفر کشیک نویس، ۵۰۱
 سید عبدالکریم معین التجار کرمانی، ۵۶۳، ۵۱۸، ۵۱۳، ۵۰۷، سید جلال الدین، ۵۰۶، ۵۰۴، ۵۷۳

- سید عبدالله بن نورالدین جزائری، ۱۸۴
سید علی، ۵۰۵
سید علی اکبر شیرازی، ۵۷۶
سید علی سیستانی، ۲۱
سید علی شیخ الاسلام، ۵۱۵
سید غیاث الدین افضل بن سید حسن، ۳۶۶
سید فخرالدین، ۴۵۴
سید فیاض حسین، ۱۹۵
سید مجتبی نواب صفوی، ۱۷۳
سید محسن رضوی، ۳۸۱
سید محمد تقی رضوی، ۱۳۷
سید محمد علی شاه، ۴۳
سید محمود کشمیری، ۱۶۲
سید محمود مرعشی، ۲۳۳
سید مرتضی علم الهدی، ۱۵۸
سید مرتضی کشمیری، ۶۵
سید مصطفی حسینی کاشانی، ۱۳۰
سید مظهر حسین هندی، ۶۵
سید مقبول حسین، ۱۹۶
سید موسی زراآبادی، ۶۵
سید موله، ۴۹
سید مهدی موسوی، ۴۳۷
سید میرزا باقر اصفهانی خراسانی، ۴۳۷
سید هاشم نجف آبادی میردامادی، ۵۹۰
سید یونس اردبیلی، ۱۳۱
سیوطی، ۱۲۳
- شافعی بن داود مقری، ۲۷۴
شافعی بن مقرئ، ۲۳۷
شاه اسماعیل، ۴۰، ۲۲۹، ۳۲۶، ۳۲۷
۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۷۰
شاه اسماعیل اول صفوی، ۳۹
شاه اسماعیل ثانی، ۲۲۹
شاه باقر مشهدی، ۴۳۸
شاه تقی اصفهانی، ۴۷۳
شاهرخ افشار، ۱۹۲
شاهرخ شاه، ۴۰۲
شاهرخ میرزا، ۹۸، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۶
۴۵۳
شاهزاده محمد، ۳۹۱
شاهزاده ملک ایرج میرزا، ۴۱۵
شاه سلیمان، ۲۳۶، ۳۶۸، ۴۰۳
شاه سلیمان ثانی، ۴۰۳
شاه سلیمان صفوی، ۹۱، ۳۶۸
شاه سلیمان عثمانی، ۳۷۰
شاه صفی، ۹۱، ۹۳، ۳۱۸
شاه طهماسب، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۸۶، ۸۷
۹۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۷۹، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱
۳۹۴، ۴۰۹، ۴۵۱، ۴۷۰
شاه طهماسب دوم، ۹۷، ۲۲۷
شاه طهماسب صفوی، ۲۰۶، ۲۷۹، ۴۵۰
۴۷۰
شاه عباس، ۳۹، ۴۶، ۹۰، ۹۵، ۱۳۷
۱۵۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۸۴، ۳۱۷، ۳۱۸

- ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۹، شمس‌الدین ابن جوزی، ۲۴۴
 ۳۹۰، ۴۰۹، ۴۶۴، ۴۶۵، ۵۰۲، شمس‌الدین احمد بن خلکان، ۴۸۴
 شاه عباس اول، ۹۱، شمس‌الدین استرآبادی، ۳۵
 شاه عباس ثانی، ۹۰، ۹۱، ۴۴۹، شمس‌الدین بن خلکان، ۲۵۲
 شاه عباس حسینی صفوی، ۳۶۷، شمس‌الدین جندی، ۵۱
 شاه غازی مستوفی الممالک، ۲۱۴، شمس‌الدین ذهبی، ۲۶۸
 شاه قاسم، ۴۳۰، شمس‌الدین محمد بن ترکی، ۳۵
 شاه قاسم انوار، ۴۵۵، شمس‌النهار، ۴۶
 شاه مراد، ۲۸۶، شهاب‌الدین ابوالفتح طوسی، ۱۲۰
 شاه نعمت‌الله یزدی، ۳۷۰، شهزاده یساور، ۴۴۶، ۴۴۷
 شاه ولی سلطان ذوالقدر، ۱۵۷، ۴۰۹، شهناء، ۱۹۲
 شاه‌ی بک، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳، شهید دستغیب، ۴۶۶
 شایسته خان، ۴۱۱، شیبیک خان، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳
 شرف‌الدین، ۲۱۳، شیخ آغا ابومحمد، ۱۴۵
 شرف‌الدین، ۲۹۷، ۳۵۹، شیخ آغا بزرگ، ۹۲، ۱۶۱، ۱۸۷، ۲۴۲
 شرف‌الدین امیر سیدابراهیم، ۲۹، شیخ آغا بزرگ تهرانی، ۷۸، ۸۲، ۹۱
 شرف‌الدین حسین قمی، ۲۱۳، شیخ آغا بزرگ، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۶۱، ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۳۳
 شرف‌الدین خوارزمی، ۳۵۹، شیخ آغا بزرگ، ۲۴۱، ۲۷۲، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۶۶
 شرف‌الدین عبدالمجید، ۲۱۴، شیخ آغا بزرگ، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۲۶، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۵
 شرف‌الدین علی یزدی، ۱۶۸، ۴۸۰، شیخ آغا بزرگ، ۴۶۵، ۴۸۶، ۴۹۰، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۵۱
 شرف حکاک، ۳۸، شیخ آقا باقر بن علی اصغر بروجردی، ۵۵۱، ۵۷۹
 شریعت، ۲۰۳، شیخ آقا باقر بن علی اصغر بروجردی، ۴۳۷
 شریعت اصفهانی، ۴۳۷، شریف ابوهاشم، ۲۸۱
 شریف‌الدین حسینی، ۳۵، شیخ ابراهیم، ۱۱، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴
 شعوری نیشابوری، ۳۸، شیخ ابراهیم بازوری، ۱۲
 شمخال، ۴۰، شیخ ابوالفضل بغدادی، ۲۶۱

- شیخ ابوبکر نساچ، ۲۶۰، ۲۶۱
 شیخ ابو جعفر طوسی، ۲۸۳
 شیخ ابو محمد، ۱۴۵
 شیخ احمد بهار، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴
 شیخ اسماعیل، ۱۲، ۳۲۰، ۳۳۹، ۵۳۴
 شیخ اسماعیل اصفهانی، ۱۱
 شیخ اسماعیل بن حسین، ۳۲۳
 شیخ اسماعیل تریثری، ۱۱
 شیخ اسماعیل نجومیان، ۱۳۲، ۳۲۰، ۵۳۴، ۵۳۵
 شیخ اسماعیل نجومیان خراسانی، ۵۰۵
 شیخ الرئيس، ۸۲، ۸۳، ۸۴
 شیخ باقر گنابادی، ۵۱۶
 شیخ بهاء الدین، ۱۲، ۴۱۰، ۴۲۶
 شیخ بهاء الدین، ۱۲، ۹۳، ۴۴۶، ۴۷۱
 شیخ جعفر رشتی حائری، ۴۹۷
 شیخ حر عاملی، ۵۸۱
 شیخ حسام الدین، ۴۷۰
 شیخ حسن بن امیر حسین، ۳۹۵
 شیخ حسنعلی، ۶۴، ۶۵
 شیخ حسن یزدی، ۳۲۶
 شیخ حسین عاملی مشهدی، ۱۴۵
 شیخ حسین مشهدی، ۱۴۴
 شیخ زاده لاهیجی، ۳۲۹
 شیخ سعید خوئی، ۵۱۶
 شیخ شمس الدین، ۲۵۹
 شیخ صادق قوچانی، ۷۸، ۳۲۶
 شیخ صدوق، ۴۷، ۱۵۵، ۱۵۶
 شیخ صفی الدین اردبیلی، ۳۲۶
 شیخ طوسی، ۷، ۱۰۸، ۲۳۹
 شیخ عباسعلی اسلامی، ۵۲۴
 شیخ عبدالحسین، ۱۸۳
 شیخ عبدالنبی، ۴۴۵
 شیخ علی اکبر نهاوندی، ۲۳۷
 شیخ علی حزین، ۱۴۶
 شیخ غلام حسین محامی، ۷
 شیخ فخرالدین عراقی، ۲۶۱
 شیخ فضل الله نوری، ۴۹۹
 شیخ مجتبی مدرس قزوینی، ۶۵
 شیخ محمد آقازاده، ۴۲۰، ۵۸۹
 شیخ محمد تقی بجنوردی، ۱۸۶
 شیخ محمد تقی بهلول خراسانی، ۴۲۴
 شیخ محمد حسین، ۱۸۳
 شیخ محمد حسین نائینی، ۵۸۹
 شیخ محمد خالصی، ۱۶۲
 شیخ محمد شریعت، ۲۰۳
 شیخ محمد عبده، ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۷۶
 شیخ مفید، ۲۳۸، ۲۳۹
 شیخ منصور، ۱۶
 شیخ نجیب الدین سهروردی، ۲۶۱
 شیخ نورالدین گیلی، ۲۶۴
 شیخ یوسف بحرانی، ۱۲، ۳۱، ۳۳
 شیخ یوسف همدانی، ۲۵۴

- شیر شاه سوری، ۴۷۰
 شیکتور، ۳۰۴
 صاحب بن عباد، ۱۷۹، ۱۸۰، ۵۱۷
 صاعد اندلسی، ۵۱۷
 صاعد بن فارس لبانی، ۲۵۹
 صالح، ۳۴۴
 صبا، ۳۵۷، ۴۳۸
 صدر الاطباء، ۲۹
 صدرالدین علی، ۳۶۰
 صفدی، ۲۷۱
 صنیع الدوله، ۳۶۴
 صهیب، ۳۱۰
 ضمیری اصفهانی، ۴۴۳
 ضیاءالدین یوسف، ۳۶۱
 ضیاء الملک احمد، ۲۸۱
 طائر بهادر، ۴۷۲
 طالب آملی، ۴۴۳
 طالب الحق، ۲۳، ۳۶۵
 طاهر بوعلی، ۴۰۶
 طغرل بک، ۱۱۴
 عارف قزوینی، ۴۲۰
 عباس اقبال، ۳۶۱
 عباسعلی محقق خراسانی، ۴۶۰
 عباسقلی خان، ۳۱۲
 عباسقلی خان درجزی، ۲۸۵
 عباسقلی خان والی هرات، ۳۱۲
 عباس میرزا، ۱۹، ۲۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۳۱، ۴۴۹، ۳۷۳، ۳۰۹
 عباس میرزا قاجار، ۲۱۲، ۲۳۱
 عباس میرزا نائب السلطنه، ۱۲۹، ۴۹۶
 عبد الجبار بن محمد خنمی، ۱۱۷
 عبد الجلیل بلگرامی، ۳۹۱
 عبد الجواد ادیب نیشابوری، ۵۰۷
 عبد الجواد خراسانی، ۵۵۵
 عبد الحسین امینی، ۶۲، ۲۵۸
 عبد الحسین مجید کفائی، ۱۶۲
 عبد الحمید، ۲۳، ۲۴، ۵۷۹
 عبد الحمید بن ابی الحدید، ۲۵۳
 عبد الحسین خاتون آبادی، ۹۲
 عبد الحمید خان، ۲۲
 عبد الحمید عثمانی، ۸۳
 عبد الحمید مولوی، ۷، ۸۲، ۸۸، ۱۴۵، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۹۸
 عبد الحی، ۴۴، ۵۰
 عبد الحی حنبلی، ۱۰۷، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۶۹، ۳۴۰، ۳۴۳
 عبد الحی گردیزی، ۱۱۲، ۱۴۹، ۲۸۷، ۴۰۶
 عبد الحی لکنوی، ۴۹، ۱۴۶، ۲۷۸، ۳۱۰
 عبد الرحمان ابن ابی بکر، ۲۸۴
 عبد الرحمان جامی، ۲۴۵، ۲۶۰
 عبد الرحمان جوزی، ۲۵۴
 عبد الرحمان سیوطی، ۱۵۹
 عبد الرحمان واقدی، ۴۸۰

- عبدالصمد بن مأمون، ۲۷۰
عبدالعظیم حسنی، ۸۴
عبدالعظیم ولیان، ۵۳۷
عبدالغافر فارسی، ۳۴۳، ۳۳۹، ۲۳۷
عبدالغفور، ۴۴
عبدالکریم بن محمد، ۲۶۴
عبدالکریم بن محمد رافعی، ۲۴۶، ۱۱۹
عبدالکریم بن هوازن ابوالقاسم قشیری، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۰، ۲۷۵، ۲۶۳، ۲۵۶
عبدالکریم بن محمد قزوینی، ۲۳۷
عبدالکریم بن هوازن ابوالقاسم قشیری، ۳۴۶
عبدالکریم رافعی، ۲۶۳
عبد اللطیف، ۳۷۹
عبدالله اصفهانی، ۱۰۰
عبدالله افندی، ۴۲۶، ۹۳
عبدالله بن اسعد یافعی، ۱۰۷
عبدالله بن حسام الدین شطاری، ۱۴۶
عبدالله بن زبیر، ۴۴۵، ۴۴۴
عبدالله بن شیرویه، ۲۷۸
عبدالله بن عامر، ۴۰۸، ۴۰۷
عبدالله بن عزیز، ۴۰۶، ۱۲۸
عبدالله بن مبارک، ۳۳۶
عبدالله بن مبارک مروزی، ۳۳۶
عبدالله بن محمد، ۱۱۲، ۵۲
عبدالله بن یوسف، ۳۴۳
عبدالله خان، ۳۱۲، ۱۳
عبدالله خان ازبک، ۱۴، ۱۳
- عبدالله شوشتری، ۲۷۳، ۱۷
عبدالله فرغانی، ۴۰۷، ۴۰۶
عبدالله مذهب شیرازی، ۵۴۹
عبدالملک، ۲۸۴، ۲۸۳، ۳۴۴
عبدالملک بن مروان، ۴۴۵
عبدالملک بن نوح سامانی، ۱۵۰
عبدالمؤمن خان، ۳۹۰، ۱۵۷، ۹۵، ۳۸۹
عبدالمؤمن خان ازبک، ۳۸۹
عبدالنبی قزوینی، ۴۴۳، ۳۶۶، ۲۲۶
عبد الوهاب بن ابی القاسم، ۱۱۹
عبد الوهاب خان آصف الدوله، ۸۳
عبیدالله خان ازبک، ۴۵۱
عبیدخان، ۳۳۴، ۳۳۱
عبیدخان ازبک، ۳۳۳
عتاب بن هارون غافقی مغربی، ۱۴۴
عثمان، ۴۰۸
عثمان ابوالفتح، ۱۲۰
عثمان بن صلاح الدین، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲
عثمان بن نظام الملک، ۲۸۰
عروضی سمرقندی، ۵۱۷
عزالدوله، ۴۸۳
عزالدین آملی، ۳۱
عزالدین ایدمر بن علی جلدکی، ۴۱۸
عزالدین ایلباشی، ۱۱۴، ۴۷
عزالدین بن اثیر، ۴۷
عزالدین بن اثیر جزری، ۲۷۰

- عزالدين على بن محمد جزرى، ۲۹۰
عزالدين كيكاووس، ۲۷۵
عزالدين مقدم، ۲۹۸، ۲۹۹
عزيز، ۱۲۱
عزيز آقاى قورچى بوزجلو، ۳۳۰
عزيز السلطان، ۵۷۲
عضدالملک، ۱۹
عطار، ۱۰۹، ۱۱۵
عطاردى، ۱، ۲، ۶۳، ۴۶۰
عطار نيشابورى، ۱۱۵
عظاملك، ۲۹۷، ۳۵۹، ۴۶۵، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۷
عظاملك جوينى، ۲۸۰، ۲۹۶، ۳۵۹
علامه تهرانى، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۶۱، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۱۴، ۲۳۶، ۲۷۲، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۶۱، ۴۱۸، ۴۲۷، ۴۳۷، ۴۴۵، ۴۵۰، ۴۹۷، ۵۴۸
علامه حلى، ۳۲۴، ۳۳۷
علامه قزوینى، ۴۷۲
علامه مجلسى، ۳۳، ۵۷
علاءالدوله، ۴۳۱، ۴۳۲
علاءالدين كيقباد، ۲۷۵
علاءالملک، ۹۸
على اصغر خان امين السلطان، ۱۸
على ايناق، ۳۰۰
على بن ابراهيم قطيفى، ۳۵
على بن ابى طالب، ۱۱۸، ۱۵۲
على بن احمد اسدى طوسى، ۲۷۷
على بن الحسين، ۵۵۱
على بن جيله، ۱۱۹
على بن عيسى اربلى، ۴۴۹
على بن محمد مقرى، ۸۶
على بن موسى الرضا عليه السلام، ۴۸، ۵۱، ۸۱، ۲۱۸، ۲۶۴، ۳۳۱، ۳۹۳، ۴۸۱ و مكرر
على بن هلال جزائرى، ۳۱
على خاقانى، ۱۰۷، ۱۰۸، ۲۵۹
على خان ظهير الدوله، ۴۹۲
على شاه، ۴۰۲
على قلى خان، ۳۸۶
على قلى خان مير پنجه، ۲۸۵
على قلى داغستانى، ۳۵۸
على قلى واله، ۴۱۷، ۴۳۸، ۴۷۲
على قلى واله داغستانى، ۳۹۳، ۴۱۴
على كركى، ۳۱، ۳۳
على محمد نجف آبادى، ۴۹۷
على مرادخان جوينى، ۲۰
على مردان خان زند، ۴۱۵
على منصور، ۵۱۲
عمادالدين، ۵۰، ۴۱۷
عمادى زوزنى، ۴۷۷
عمر، ۱۲۱
عمرو بن عاص، ۳۱۰
عمرو بن على صيرفى، ۲۳۴
عمر ولسث، ۱۱۰

- عین القضاة همدانی، ۲۶۱
 غازان خان، ۳۰۷، ۳۶۰، ۳۶۱
 غانم بن ابی مسلم بن احمد طوسی، ۱۱۹
 غانم بن حمید طوسی، ۱۱۹
 غلام حسین زرگر، ۳۲۱
 غلام حسین میرزا، ۴۱۸
 غلام حسین یوسفی، ۱۴۰، ۲۰۹
 غلام رضا خان مصدق السلطان، ۴۷۵
 غلامعلی، ۲۰۸
 غلام علی بلگرامی، ۴۹۷
 غیاث الدین بلبن، ۴۹
 غیاث الدین جمشید، ۳۸۰
 غیاث الدین کیخسرو، ۲۷۵
 غیاث الدین منصور شیرازی، ۳۲، ۳۳
 غیاث الدین میرزا ابوصالح، ۸۶، ۸۷
 فائق، ۴۸، ۱۱۱
 فائق الخاصه، ۱۱۰
 فائق خادم، ۴۸
 فاضل ایروانی، ۵۸
 فاضل هندی، ۱۶
 فاطمه خاتون، ۳۵۹
 فاطمه معصومه، ۸
 فتحعلی خان، ۳۱۳
 فتحعلی خان ترکمان، ۳۱۳
 فتحعلی خان صاحب دیوان، ۴۵۹
 فتحعلی خان صبای نیلی، ۱۲۹
 فتحعلی خان ملک الشعراء صبای
 کاشانی، ۱۲۹
 فتحعلی شاه، ۱۹، ۱۲۹، ۲۱۰، ۲۱۱
 ۲۱۲، ۲۳۱، ۳۰۸، ۳۳۸، ۳۷۳، ۳۷۴
 ۳۸۷، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۵۰۱
 فتحعلیشاه قاجار، ۸۳، ۱۴۴
 فتیک خادم، ۴۰۷
 فخر احمد، ۳۶۰
 فخرالدوله، ۱۲۸، ۱۲۹
 فخرالدین طبسی، ۳۷
 فخرالدین محمدخان، ۴۹۸
 فخرالملک، ۵۳، ۲۸۰
 فخرالملک بن نظام الملک، ۲۸۱
 فخرالنساء بیگم، ۹۰
 فردوسی، ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۷۳
 ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۱۹، ۳۲۰
 ۳۳۹
 فرزددق، ۱۶، ۵۱۸، ۵۱۹
 فرغول، ۳۴۲
 فریدالدین احمد بن سید محمد مشهدی
 فرید وجدی، ۸۰، ۲۳۹
 فریدون بهمنیار، ۱۷۹، ۱۸۰
 فصیحی خافی، ۱۳۵
 فصیحی خوافی، ۴۵، ۱۵۰، ۲۸۱، ۳۶۲
 فضائی اصفهانی، ۷۴
 فضل بن ربیع، ۳۴۴، ۴۵۸، ۴۵۹
 فضل بن سهل نوبختی، ۴۵۹
 فضل بن محمد، ۱۱۵، ۱۱۶

- فضل بن یحیی برمکی، ۱۰۲
 قرق، ۲۹۸، ۲۹۹
 قندهار، ۴۹۲
 قشتمور، ۵۵
 قنبریک، ۳۳۲
 قنقوریای، ۳۰۴
 قوام، ۲۱۶، ۲۱۷، ۴۱۹
 قوام الدین، ۲۸۱
 قوام السلطنه، ۱۷۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷
 ۳۳۹، ۴۱۹، ۵۱۲
 قوتی خاتون، ۳۰۴
 قیس بن هبیره، ۴۰۷
 قیس بن هبیم، ۴۰۸
 کامران میرزا نائب السلطنه، ۸۳
 کریم الدین شیرازی، ۳۵
 کشتکین، ۴۶۵
 کلادستون، ۵۵۷
 کلبلات، ۴۷۲
 کلنل محمدتقی پسیان، ۵۹۱
 کلنل محمدتقی خان، ۲۱۶، ۴۲۰
 کمال الدین حسین یزدی، ۲۷۸
 کمال الملک، ۵۱۶
 کمالپور، ۲۱۸
 کمال شوشتری، ۳۸
 کورکوز، ۲۹۶، ۳۵۹
 گاندی، ۲۰۵
 گردوچین، ۳۹۸
 قاندا اعظم محمد علی جناح، ۱۹۹
 قآن، ۲۹۶، ۳۹۸، ۴۱۷، ۴۷۲
 قابل خان، ۸۲
 قابوس بن وشمگیر، ۱۲۸
 قازان، ۳۶۰
 قازان خان، ۳۶۰
 قاسم ارسلان مشهدی، ۴۶۹
 قاسم قانونی، ۳۹
 قاسم مجی الدین، ۱۸۴
 قاضی احمد، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۹
 قاضی حبیب الله، ۵۴۸
 قاضی خان تکلومهردار، ۳۹۴
 قاضی خان ولد میرزا برهان، ۱۵۸
 قاضی مبارک، ۴۰۰
 قاضی میراحمد منشی، ۴۵۳
 قانع طوسی، ۲۷۵، ۲۷۶
 قتیبه، ۴۴
 قدرت الله شوق، ۱۵۹، ۵۰۲
 قدرت الله کوپاموی، ۴۶۸
 قدرخان، ۱۰۰
 قراغول، ۳۵۹
 قراوقای، ۳۰۴
 قراوناس، ۳۰۳، ۳۰۴
 قرقچای خان، ۳۸۵

محقق کرکی، ۳۱، ۳۲، ۳۳	گرکوز، ۲۹۶، ۳۵۸
محمد آقازاده، ۵۹	گلچین، ۲۲۴، ۲۲۵
محمد آلب ارسلان، ۳۷۶	گلچین معانی، ۴۱، ۲۲۴، ۳۵۰، ۴۴۴
محمد ابراهیم باستانی پاریزی، ۱۸۰	گلشن، ۱۹۲
محمد الحسینی سید جلال الدین تهرانی،	گلشن آزادی، ۲۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۳۱۳،
۵۴۷، ۵۰۴	۳۱۶، ۳۳۹، ۴۷۵، ۴۸۱، ۵۴۸
محمد باقر، ۳۲۴	گنجعلی خان، ۳۷۱
محمد باقر اصفهانی، ۲۲۶	گوهرشاد، ۸۹، ۱۲۵، ۴۲۵، ۴۵۳، ۴۵۴
محمد باقر بن محمد حسین نیشابوری،	گوهرشاد آغا، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۴۳۰، ۴۵۲،
۵۸۲	۴۵۶
محمد باقر خوانساری، ۲۶۰، ۴۸۴	گوهرشاد دختر شاه طهماسب، ۴۰
محمد باقر رضوی، ۲۷، ۷۸، ۹۱، ۹۳،	گوهرشاد دختر میر عماد، ۴۶
۱۸۶، ۱۸۷، ۳۲۶	لسان الملک، ۴۷۳
محمد باقر رضوی، ۲۸، ۳۸۱، ۴۴۹	ما فروخی، ۵۱۷
محمد باقر مجلسی، ۵۷	ماکان، ۴۰۷
محمد باقر محسنی، ۷	مامون، ۱۱۲، ۱۶۹، ۳۴۴، ۴۵۸، ۴۵۹
محمد بدیع بن محمد شریف مشهدی،	ماهرو، ۲۸۷
۴۵۰	ماهروی مروزی، ۲۸۷
محمد بن ابی الفرج قزوینی، ۳۴۶	مایل افشار، ۱۶
محمد بن ابی القاسم جصاص، ۳۴۵	مبارک خان لوحانی، ۴۶۹
محمد بن ابی بکر، ۱۹۵	مجتبی قزوینی، ۷، ۷۶
محمد بن ابی طاهر بن حسن، ۸۶	مجد الادباء، ۳۲۴
محمد بن احمد بن عباس، ۱۱۴	مجدالدین، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۵۹
محمد بن احمد بن قاسم، ۲۴۹	مجد الملک متولی باشی، ۷۹
محمد بن اسحاق، ۹، ۱۰۴، ۴۸۲، ۴۸۳،	مجدوب علی شاه، ۱۴، ۱۵
۴۸۴، ۴۹۰	مجیر الملک شرف الدین مظفر، ۴۶۵
محمد بن اسحاق بن خزیمه، ۹	محسن خان شیرازی، ۵۵۵

- محمد بن اسحاق ندیم، ۴۸۲
 محمد بن اسلم طوسی، ۴۵
 محمد بن ابی العباس، ۳۱۶
 محمد بن بکر طوسی، ۴۵۷
 محمد بن جریر طبری، ۴۰۷
 محمد بن جمال الدین استرآبادی، ۴۰۹
 محمد بن حسین برجلانی، ۱۰۶
 محمد بن رمیح، ۴۸۰
 محمد بن شاکر، ۳۶۰
 محمد بن شمس الدین کاظمی، ۱۳۷
 محمد بن شیخ حسن، ۱۲
 محمد بن صالح، ۴۴
 محمد بن عبد الرحمان مخلص، ۲۳۸
 محمد بن عبدالرحمان مقری، ۲۳۸
 محمد بن عبدالرزاق، ۱۴۹، ۲۴۰
 محمد بن عبدالکریم، ۱۲۰
 محمد بن عبدالکریم خطیب، ۱۲۰
 محمد بن عبدالکریم رافعی، ۱۵۵
 محمد بن عبدالکریم شهرستانی، ۴۷۹
 محمد بن عبدالله بن ابی عمر، ۴۴، ۵۱
 محمد بن عبدالله حافظ، ۱۵۶
 محمد بن علی بن مأمون، ۲۵۰
 محمد بن علی عاملی، ۴۴۶
 محمد بن عمر بن هیاج، ۳۴۴
 محمد بن عمر جعابی، ۲۵۰
 محمد بن محمد بن الحسین، ۱۰۹
 محمد بن محمد زندوی بخاری، ۴۶۵
 محمد بن مخلد، ۱۰۴، ۲۴۴
 محمد بن مسروق طوسی، ۱۰۷
 محمد بن ملکداد، ۳۴۰
 محمد بن ملکشاه، ۵۳، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲
 محمد بن منصور، ۱۰۶، ۲۴۳
 محمد بن میرانشان بن امیر تیمور، ۸۸
 محمد بیرام، ۴۶۹
 محمد بیرام خان، ۴۷۰
 محمد تراغای، ۳۸۰
 محمد تقی بن رمضان علی حائری، ۳۲۵
 محمد تقی خان پسیان، ۱۷۱، ۲۱۶، ۴۲۰
 محمد تقی ذوفن، ۷۳
 محمد تقی مجلسی، ۳۴۸، ۳۴۹
 محمد تقی میرزا، ۸۳، ۲۳۱، ۲۳۲
 محمد جعفر یاحقی، ۱۰
 محمد چهچی، ۳۸۶
 محمد حسن، ۴۵۹
 محمد حسن خان، ۳۶۴، ۴۱۵
 محمد حسن خان اعتماد السلطنه، ۵۵۲
 محمد حسن مامقانی، ۵۸
 محمد حسین تبریزی، ۲۲۹
 محمد حسین خان عندلیب، ۱۲۹
 محمد حسین دبیر الملک فراهانی، ۱۲۷
 محمد حسین زنجانی، ۱۸۸
 محمد حسین میرزا، ۴۰۳
 محمد خان سپهسالار، ۵۰۳

- محمد خوشانی، ۱۵۵
محمد خسته، ۴۲
محمدرحیم مشهدی، ۲۲۹
محمدرضا شاه، ۲۱۶، ۳۸۷، ۵۱۳، ۵۱۴
۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۲، ۵۳۸
۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶
محمد رفیع، ۹۲
محمد رفیع جیلانی، ۳۱۷
محمد زمان مشهدی، ۹۳
محمد ساعد مراغه‌ای، ۵۱۲
محمد سعید اشرف، ۳۴۸
محمد سعید مازندرانی، ۳۴۹
محمد سلامت الله کشفی کانپوری، ۲۷۲
محمدشاه، ۸۲، ۲۳۱، ۳۳۸، ۳۷۳، ۳۷۴
۳۷۵، ۴۹۹
محمد شمس الدین قاری کاظمی، ۱۲۷
محمد صادق بحر العلوم، ۳۶۳
محمد صالح مازندرانی، ۳۴۸، ۳۴۹
محمد عبائی خراسانی، ۲۵
محمد علی اردوبادی، ۱۸۴
محمد علی جناح، ۷۰، ۱۹۹، ۲۰۵
محمد علی شاه، ۲۱
محمد علی میرزا پادشاه، ۵۲۲
محمد عوفی، ۵۲، ۱۰۳
محمد فرخزادی طوسی، ۲۶۷
محمد فرید وجدی، ۲۳۹
محمد قاسم، ۱۲۹
محمد قاسم فرشته، ۴۹
محمد قصیر رضوی، ۲۷۱
محمد قلی خان، ۳۷۴
محمد قلی میرزا، ۵۰۱
محمد کاظم تهرانیان، ۱۷۰
محمد کاظم خراسانی، ۵۹، ۱۳۱، ۱۶۰
۱۶۶، ۳۱۵
محمد مشکاة بیرجندی، ۹۲
محمد مصدق، ۵۱۲
محمد مظفر، ۱۱۷، ۱۴۳، ۱۴۷
محمد موسوی مشهدی، ۸۲
محمد مهدی رکنی، ۲۰۸
محمد مهدی منجم، ۵۰۷، ۵۳۳، ۵۳۴
۵۴۶
محمد مهدی منجم ازغدی، ۵۰۷
محمد مهدی منجم باشی، ۳۲۱، ۵۱۶
محمد میرزا، ۱۴۷
محمد مؤمن بن شاه قاسم، ۴۴۶
محمد مؤمن عاملی، ۳۱۴
محمد ولی میرزا، ۱۹، ۱۴۴، ۳۰۹، ۵۰۱
محمد همایون، ۴۷۰
محمود، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۵، ۲۸۶، ۲۸۸
۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۳، ۳۳۹
محمود بن محمد بن بغراخان، ۳۸۱
محمود بن محمد بن ملکشاه، ۵۹۶
محمود غزنوی، ۱۲۸، ۲۷۷، ۲۸۷، ۲۸۸
۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲

مشهدی عبدالله تاجر باشی، ۲۴	مخبر السلطنه، ۴۱۹
مشیرالدوله، ۵۷۶، ۴۹۶	مختارخان، ۵۷۲
مشیرالدوله میرزا جعفر خان، ۴۹۵	مدرس رضوی، ۳۶۲، ۳۸۲، ۴۳۸، ۴۴۹
مصدق، ۲۱۶	۵۰۰، ۵۰۱
مصر خواجه، ۳۹۷	مدرس رضوی محمدباقر، ۲۷۱
مصطفوی، ۵۹۴	مذکور بن سلیمان، ۲۷۳
مطین، ۳۴۴	مرادبخش، ۴۳۸
مظفرالدین شاه، ۳۱۴	مرتضی انصاری، ۵۸، ۷۸، ۷۹، ۴۳۸
معاویه، ۴۸۸، ۳۴	۵۵۲
معتضد، ۱۰۵	مرتضی بجنوردی، ۲۳، ۲۴
معروف کرخی، ۱۵۲	مرتضی بن مصطفی تبریزی، ۴۴۶
معزالدوله، ۴۸۳	مرتضی قره باغی، ۲۳
معزالدین محمد کاشانی، ۲۲۹	مرتضی قلی خان، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۸۹
معصومه، ۸، ۲۷، ۴۴، ۱۹۰، ۴۰۹	مرتضی قلی خان قاجار، ۳۸۵
معین الدین کاشی، ۳۸۰	مرتضی قلی خان متولی، ۲۲
معین الغرباء، ۱۳۸	مرتضی قلی خان متولی اردبیل، ۴۷۳
مغول خانم، ۳۳۲	مسترشد خلیفه، ۲۸۰
مغیره بن شعبه، ۲۷۷	مسترشد خلیفه عباسی، ۲۸۰
مقتدر، ۱۰۵، ۴۳۴	مسرور، ۳۴۴
مقدس اردبیلی، ۳۳	مسعر بن مهلهل، ۳۱۵
مکتفی، ۱۰۵	مسعود، ۱۴، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۵
مکی بن احمد بردعی، ۳۰۹، ۳۱۰	۲۹۰، ۴۰۵
ملا آقا بزرگ، ۶	مسعود بن محمد طرازی، ۲۵۵
ملا ابراهیم، ۴۳، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲	مسعود غزنوی، ۱۱۳
ملا ابو محمد، ۱۴۵	مسعودی، ۲۳، ۴۸، ۸۱، ۸۴، ۹۹، ۱۱۰
ملا اسماعیل، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳	۱۱۷، ۱۳۵، ۲۹۰، ۲۹۴
ملا اسماعیل بن ملا حسن، ۳۳۷	مسیب بن زهیر، ۱۰۱

- ملاحسین، ۵۶۸
 ملا حسینقلی ترک، ۶۵
 ملاحسینقلی همدانی، ۱۳۸
 ملاعباسعلی فاضل، ۲۱
 ملافیض الله دربندی، ۵۷۰
 ملامحمدباقر درودی، ۱۳۸
 ملامحمد کاظم خراسانی، ۳۱۵، ۵۹
 ملامحمد مهدی منجم خراسانی، ۵۰۵
 ملاهاشم خراسانی، ۳۳۸، ۳۰۷، ۲۲
 ملک الشعراء بهار، ۱۷۱
 ملکشاه، ۲۸۱، ۲۵۸، ۱۵۱
 ملک شبانکاره، ۳۰
 ملک غیاث الدین، ۳۹۹، ۳۹۸
 ملک قطب الدین، ۴۷۸
 منشی میراحمد، ۲۱۴، ۲۱۳
 منصور، ۱۵۷، ۲۴۰
 منصور بن قراتکین، ۲۴۰
 منکلی بوقا، ۳۰۰
 منکوقاآن، ۲۹۷
 منوچهر خان، ۳۸۵
 منوچهری دامغانی، ۱۳۶
 موسی بن جعفر علیه السلام، ۴۳۵، ۴۶۰، ۴۶۲
 ۴۶۳
 موسی کاظم علیه السلام، ۳۶۲
 موقر السلطنه، ۵۷۲
 مولانا تقیا شوشتری، ۴۷۴
 مولانا حسنعلی، ۲۲۸
 مولانا درویش، ۲۷
 مولانا شمس، ۴۵۳
 مولانا علیرضا، ۲۲۸
 مولانا مالک، ۳۶
 مولی باقر بن اسماعیل واعظ کجوری
 تهرانی، ۴۴۱
 مهدی، ۱۵۷
 مهدی آل کاشف، ۷۸
 مهدی بامداد، ۸۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۸،
 ۱۳۹، ۱۸۰، ۱۸۷، ۳۰۹، ۳۳۸، ۳۶۵،
 ۳۶۸، ۳۷۳، ۴۱۲، ۴۴۲، ۴۵۰، ۴۵۹،
 ۴۹۲، ۴۹۶، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۹۶
 مهدی بیانی، ۲۲۹
 مهدی سبط شیخ جعفر غروی، ۷۸
 مهدی عباسی، ۱۰۰، ۱۰۱
 مهدی محقق، ۴۵۹، ۴۸۹
 مهذب الدین احمد بن عبدالرضا، ۲۴۰
 میر، ۲۲۸
 میر ابوالقاسم، ۱۳۶
 میر ابوالقاسم اصفهانی، ۱۲۴
 میر ابوالمحمد، ۴۰۸
 میر ابوالمکارم حاضری، ۱۴۷
 میر ابوالولی، ۱۵۷، ۱۵۸
 میراحمد، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۲۱۴
 میراحمد منشی، ۲۷، ۳۶، ۴۱، ۲۱۳
 میر بابای تاجر مسکوچی، ۴۲۶
 میر باقر ملقب به ذوالکمالین، ۴۳۹

- میرجعفر مشهدی، ۴۹۷
میر خواند، ۲۸۲
میرزا ابراهیم، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۹۳، ۵۱۶
میرزا ابراهیم خراسانی، ۲۲، ۲۳، ۲۶
میرزا ابوالحسن، ۵۹، ۷۸
میرزا ابوالحسن انگجی، ۵۸، ۵۹
میرزا ابوالقاسم، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۸۴، ۳۷۸
میرزا ابوالقاسم الهی، ۱۲۴
میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران، ۴۹۸
میرزا ابوالقاسم حبیب‌اللهی، ۱۳۹
میرزا ابوالقاسم خان، ۱۲۶
میرزا ابوالقاسم خان سرهنگ، ۱۲۶
میرزا ابوالقاسم طبیب، ۱۸۰
میرزا ابوالمکارم مشهدی، ۱۴۷
میرزا ابوطالب، ۲۷، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۴۴۹
میرزا ابوطالب بن ابی‌القاسم، ۹۸
میرزا ابوطالب بن قصیر، ۹۸
میرزا ابومحمد، ۱۴۶
میرزا احمد، ۷۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳
۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۶
۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۷
میرزا احمد ایشیک آغاسی، ۱۶۹
میرزا احمد بن محمد، ۱۸۷، ۲۷۲
میرزا احمدخان، ۱۸۵
میرزا احمد خراسانی، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۴۹۷، ۴۹۶، ۴۳۸
۱۶۵
میرزا احمد کفائی، ۱۶۲
میرزا احمد مجتهد، ۲۳۱
میرزا احمد معتمد التولیه، ۲۳۰
میرزا اسدالله خان مازندرانی، ۵۱۶
میرزا اسماعیل، ۱۲۶، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۴۲
میرزا اسماعیل بن حسین تبریزی، ۳۴۲
میرزا اسماعیل مجدالادباء، ۳۲۴
میرزا الغ بک، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۳۳
میرزا الغ بک گورکان، ۴۵۵
میرزا الغ مشهدی، ۳۸۲
میرزا امین ولد میرزا مؤمن، ۴۱۱
میرزا بابر، ۴۳۲
میرزا باقر، ۴۳۸، ۴۴۱
میرزا باقر صراف، ۴۴۰
میرزا باقر متولی، ۹۳، ۴۴۹
میرزا بایسنغر، ۱۲۵، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵
میرزا بایقرا، ۴۵۳
میرزا بدر، ۴۴۵
میرزا بدیع، ۲۸، ۴۴۹
میرزا بدیع رضوی، ۴۴۹
میرزا بدیع کلانتر مشهد، ۴۴۹
میرزا تقی، ۴۷۳
میرزا تقی خان، ۴۹۳
میرزا تقی خان امیرکبیر، ۴۹۲، ۴۹۳
میرزا جان شیرازی، ۲۷۹
میرزا جعفر، ۴۳۸، ۴۹۶، ۴۹۷

- میرزا جعفر بن میرزا هاشم، ۴۹۷
 میرزا جعفر سروقده، ۴۹۸
 میرزا جلال اسیر، ۵۰۲
 میرزا جواد آقا، ۵۸۵
 میرزا جواد آقا تهرانی، ۵۸۳
 میرزا جواد تهرانی، ۵۸۷، ۵۸۲
 میرزا جهانگیر خان، ۵۹۶
 میرزا حبیب، ۵۸، ۴۸۱، ۴۳۸، ۲۲۹
 میرزا حبیب الله رشتی، ۱۳۸
 میرزا حسن خان وثوق الدوله، ۱۸۱
 میرزا حسن فسائی، ۱۶۹، ۲۹
 میرزا حسن کوهبنانی، ۱۷۴
 میرزا حسین، ۴۶۷
 میرزا حسین خلیلی، ۱۳۸، ۱۳۱
 میرزا رضای کرمانی، ۵۷۲
 میرزا سعید خان وزیر خارجه، ۵۲۸
 میرزا سلطان محمد، ۴۳۱
 میرزا سنگلاخ، ۲۲۹
 میرزا سید احمد کرمانشاهی، ۲۱۷
 میرزا سید امین مشهدی، ۴۱۳
 میرزا سید جعفر مشیرالدوله، ۴۹۶
 میرزا شاه باقر مشهدی، ۴۳۸
 میرزا شفیع اعتماد التولیه، ۲۳۱
 میرزا صائب، ۴۱۱، ۳۴۹
 میرزا عبدالباقی منجم، ۴۱۳
 میرزا عبدالجواد محلاتی، ۱۸۹
 میرزا عبدالرضا کفائی، ۱۶۱
 میرزا عبدالعلی ثانی یزدی، ۱۸۹
 میرزا عبدالله افندی، ۴۹۵
 میرزا عبدالله خان، ۱۳۹
 میرزا عرب مشهدی، ۴۳۸
 میرزا عزیز کوکه، ۴۴۲
 میرزا علاء الدوله، ۴۳۱، ۳۷۸، ۱۲۵
 میرزا علی اکبر خان، ۵۱۶
 میرزا علی خان امین الدوله، ۲۱۵
 میرزا علی رضای شیخ الاسلام، ۴۷۳
 میرزا فروغی، ۵۷۶
 میرزا فصیحی، ۴۴۳
 میرزا فولاد، ۲۷۹
 میرزا فولاد خراسانی، ۲۷۹
 میرزا محسن متولی، ۹۲، ۴۳
 میرزا محمد آقازاده، ۱۶۳
 میرزا محمد استرآبادی، ۳۳۷، ۳۳۶
 میرزا محمد باقر متولی، ۴۲۹
 میرزا محمد باقر مجتهد، ۲۳۱
 میرزا محمد تقی متولی، ۴۴۱
 میرزا محمد تقی وزیر، ۴۹۶
 میرزا محمد حسن شیرازی، ۱۸۷
 میرزا محمد حسینی استرآبادی، ۱۱
 میرزا محمد شیروانی، ۳۱۷
 میرزا محمد علی کشمیری، ۱۲
 میرزا محمد وزیر صفاهان، ۴۹۷
 میرزا محمد هادی، ۱۹۶
 میرزا محمود خان، ۵۱۶

- میرزا محمود خان پسر میرزا کاظم، ۵۱۶
 میرزا محمود شهابی خراسانی، ۵۰۶
 میرزا مشتری، ۱۶
 میرزا ملکم، ۵۷۶
 میرزا موسی خان، ۲۱۱، ۲۱۲
 میرزا مهدی شهید، ۱۴۵، ۴۹۷
 میرزا نظام الدین خان، ۵۱۶
 میرزا نعمت الله اصفهانی، ۵۶۴
 میرزای بزرگ فراهانی، ۴۹۶
 میرزای شیرازی، ۱۱، ۱۶۲، ۴۹۷، ۵۷۳
 ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۷۷
 میر زکریا کججی، ۳۹۴
 میر سید احمد، ۲۲۷، ۲۲۸
 میر سید احمد مشهدی، ۲۱۳
 میرسید رضوی، ۱۲۲
 میرسید محمد صدر رضوی، ۱۲۲
 میر سید محمد موسوی، ۴۰۳
 میرشاه محمود انجوی شیرازی، ۴۰۸
 میر شرف الدین حسینی، ۵۵۱
 میرشریف موسوی، ۹۶
 میر شفیع امام جمعه، ۵۵۱
 میرظهيرالدین بهرام بن شاه اسماعیل، ۴۰
 میر علاء الدوله، ۳۵۷
 میر علی، ۳۶، ۲۲۸
 میر علی تمغاجی، ۳۰۳
 میر علی شیر، ۳۵۷، ۳۵۸
 میر علی شیر قانع، ۴۶۸
 میر علی مشهدی، ۴۳۹
 میر علی هروی، ۴۲۷
 میر عماد حسنی، ۴۶
 میر غیاث الدین محمد، ۹۶
 میر قلیا، ۳۹۰
 میر کمال الدین محمد استرآبادی، ۱۲۴
 میرک مشهدی، ۳۸
 میر محمد باقر، ۱۸۴
 میر محمد خان، ۹۶
 میر محمد صالح، ۱۸۴
 میر محمد مؤمن استرآبادی، ۵۴
 میر معزالدین محمد، ۳۲
 میر معز موسوی خان، ۳۴۹
 میر منشی، ۹۶، ۲۱۳، ۲۱۴، ۳۴۸، ۳۹۱
 میر نعمت الله حلی، ۳۲، ۳۵
 میرویس خان، ۳۱۳
 مؤتمن، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۹، ۳۹۴، ۴۵۹
 مؤتمن السلطنه، ۳۲۴
 مؤید آی به، ۴۷
 مؤید آی به، ۳۹۲، ۳۹۳
 مؤید الدوله، ۲۳۰
 مؤید الدوله ابوالفتح میرزا، ۱۲۲
 مؤید الملک، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۲۸۱
 نائینی، ۵۷۴
 نابجو، ۲۹۶
 نادرشاه، ۷، ۸، ۲۰، ۱۹۱، ۳۳۵، ۳۳۶
 ۳۸۶، ۴۰۲

نارین طغامی، ۴۰۰	نظام الدین اولیاء، ۵۰
ناصرالدین شاه، ۵، ۱۸، ۲۹، ۸۳، ۸۴، ۸۸	نظام الدین حسین بن محمد، ۲۰
۸۹، ۱۲۲، ۲۱۵، ۲۳۰، ۲۳۱، ۳۱۵، ۳۵۸	نظام الدین غریب، ۲۶۴
۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۴	نظام السلطنه مافی، ۴۲۰
۴۴۲، ۴۵۹، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۰۰، ۵۰۲	نظام الملک، ۳۷۶
۵۰۳، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۵	نظام الملک طوسی، ۲۷۹
۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۹۶	نکل فرانسوی، ۵۱۶
ناظم التجار، ۲۳۲	نواب ابوالحسن میرزا، ۸۲
نافع بن خالد، ۴۰۸	نواب ظفرالدوله، ۸
نجاتی، ۴۴	نوح، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۴۰، ۴۰۶
نجم الممالک، ۵۰۶، ۵۰۷	نورالدین علی موسوی عاملی، ۵۸۱
نجم ثانی، ۳۲۸	نورالدین لاری، ۵۰
نجومیان، ۵۷، ۱۲۴، ۱۳۲، ۳۲۰، ۵۳۴	نورالدین محمد خان، ۴۹۸
۵۴۶	نور محمد خان، ۳۸۵
نجیب الدین قصه دار، ۴۶۵	نور محمد خان، ۴۹۸
ندر محمد خان، ۹۴	نوروز علی بسطامی، ۳۱۲، ۴۱۷، ۴۵۰
ندر محمد سلطان، ۹۴	۴۹۵
نصر آبادی، ۴۳، ۴۱۱، ۴۴۲، ۴۷۳، ۵۴۸	نوری، ۲۴۹
نصرالله بن حسین حائری، ۲۰	نوشتکین نوبتی، ۲۹۴
نصرالله میرزا، ۱۹۲، ۳۸۶	نهر، ۲۰۵
نصر الملک تیموری، ۵۴۸	وزیر الممالک آصف الدوله بهادر، ۸
نصر بن حمامی، ۲۳۵	ولد میرزا مؤمن، ۵۰۲
نصر بن ناصرالدین، ۲۸۷	ولی قلی خان، ۳۸۵
نصرت الملک، ۳۱۶	ولی قلی خان شاملو، ۹۵
نصیر الملک شیرازی، ۱۳۹	ولی قلی شاملو، ۳۲۹، ۴۲۸، ۴۷۴
نصیرخان منشی، ۳۸۳	هارون، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۵۷، ۳۴۳، ۳۴۴
نظام الدین احمد بن نظام الملک، ۲۸۰	۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۹۰، ۴۹۱

- هارون الرشید، ۳۴۳، ۴۸۹
 هارون بن موسی کاظم علیه السلام، ۴۰۵
 هاشم بغدادی، ۱۸۹
 هبة الله بن عبدالوارث، ۲۴۳
 هبة الله بن مهذب الدولة ابهری، ۳۰۶
 هدایت الله بن حاج میرزا عسکری، ۳۱۵
 هذیل، ۱۱۷
 هرندی، ۱۴۳
 هشام طوسی، ۲۷۱
 هشام بن حکم، ۴۹۱
 هلاکو، ۳۰۵
 هلاکو خان، ۱۰
 همایون، ۲۰۶
 همایون پادشاه، ۴۶۸
 هندوشاه، ۴۹
 هولاجورا، ۳۰۳
 یاحقی، ۱۰
 یافعی، ۱۴۷
 یاقوت حموی، ۱۲۰، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۷
 ۲۶۶، ۳۱۵، ۳۴۲، ۴۸۰
 یتیم سلطان، ۳۹۰
 یحیی بن ضحاک سمرقندی، ۱۶۹
 یحیی بن عبداللطیف قزوینی، ۵۱۷
 یحیی بن یحیی، ۴۴
 یحیی جلاء، ۱۰۵
 یزدجرد شهریار، ۲۷۷
 یزید بن هارون، ۲۴۸
 یعیش بن علی اسدی حلبی، ۱۲۳
 یفرم خان ارمنی، ۴۹۹
 یمین الدولة، ۲۸۷
 ینال، ۵۲
 یوسف برزمی، ۳۷۷
 یوسف بن محمد جمال الدین، ۱۵

فهرست ولایات، شهرها و اماکن

آب اترک، ۳۹۴	احساء، ۵۶۴
آب انبار قاسم خان، ۳۶۹	اران، ۳۰۸، ۸۹
آب جون، ۵۰	اردبیل، ۴۷۳، ۴۵۰، ۳۳۵، ۲۳۱
آب شور، ۳۰۵	اروپا، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۶، ۵۱۸
آبکوه، ۸۸، ۸۹	۵۲۰، ۵۲۷، ۵۴۶، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۳
آخال، ۲۸۶	۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۷۶، ۵۸۰
آذربایجان، ۱۷، ۵۸، ۸۹، ۱۲۹، ۱۶۶، ۵۹۲	
۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۸، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۲۶	ازغد، ۵۶، ۵۷، ۸۹، ۳۲۰، ۳۳۷، ۵۳۴
۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۷۰	استانبول، ۸۳، ۲۳۰، ۳۶۹، ۵۵۷، ۵۵۸
۳۷۳، ۴۱۲، ۴۸۰، ۵۱۲، ۵۸۹	۵۷۸
آرامگاه ابن سینا، ۱۹۰	استرآباد، ۲۷، ۲۸، ۴۴، ۱۳۶، ۳۰۰، ۴۳۰
آستان قدس رضوی، (مکرر)	۴۴۹
آسیای صغیر، ۲۷۵، ۳۲۶	استوای خوبشان، ۲۴۰
آلمان، ۲۱۵، ۵۶۵، ۵۹۲	اسدآباد، ۵۵۱
ابرکو، ۲۲۷	اسدآباد همدان، ۳۱۳، ۵۵۰، ۵۵۱
ایبورد، ۴۰۸، ۳۸۴، ۵۰	اسفراین، ۳۰۳، ۳۳۳، ۳۹۲، ۴۳۴
ایبورد طوس، ۴۰۵	اسکندریه، ۲۶۶، ۲۶۷، ۵۵۹
احد، ۵۸۷	اسلامبول، ۲۳۰، ۴۵۹، ۴۹۶، ۵۵۰، ۵۵۲

۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۴، ۵۷۵، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۷، ۵۸۱، ۵۹۷	اصفهان، ۱۱، ۲۰، ۵۳، ۵۴، ۷۳، ۹۲، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۵۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۶، ۲۲۷، ۲۷۳، ۲۸۱، ۳۱۳، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۶، ۴۰۹، ۴۲۷، ۴۷۳، ۴۷۸، ۵۰۰، ۵۱۷، ۵۶۴، ۵۶۹، ۵۷۴، ۵۹۱، ۵۹۲
۵۹۷، ۵۸۱، ۵۸۰	افغانستان، ۴۳، ۵۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۳۸۷، ۵۳۲، ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۸۰، ۵۸۱
	الجزائر، ۵۶۰
	الموت، ۲۸۲، ۳۹۴
	النک باباخانی، ۳۳۴
	النک رادکان، ۳۳۴، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۶۵
	انگج، ۵۹
	انگلستان، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۱، ۲۰۱، ۲۷۲، ۴۹۶، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۷۴، ۵۷۷، ۵۷۸
۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۶، ۵۹۷	اوپرات، ۲۹۸
ایزدخواست، ۳۷۰	اوجان، ۴۰۲، ۴۸۱
ایلام، ۴۹۱	اهر، ۳۰۶
ایوان عباسی، ۷، ۶۴، ۱۸۳	اهواز، ۲۷۴
ایوان کوه سنگی، ۲۷	ایران، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۴۳، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۸۳، ۹۰، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۰، ۲۷۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۴، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۹۲، ۴۹۶، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۶، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۶
باخرز، ۴۷۷	ایزدخواست، ۳۷۰
بادغیس، ۱۱۳، ۳۳۴	ایلام، ۴۹۱
بادغیس، ۳۹۷، ۴۰۸، ۴۴۷، ۴۷۲	ایوان عباسی، ۷، ۶۴، ۱۸۳
بادکوبه، ۲۲، ۵۶۴	ایوان کوه سنگی، ۲۷

بارگاه قدس - و مقدس رضوی، (مکرر)	برهانپور، ۴۹۸
بازار بزرگ، ۵۸۸، ۵۹۰	بست، ۲۸۹
بازار پاچنار تهران، ۵۲۲	بست بالا خیابان، ۲۲، ۱۳۰، ۵۲۹
بازارچه حاج آقا جان، ۷	بست پائین خیابان، ۵۲۸
بازار زرگرها، ۴۱۴	بستن، ۲۳۰
بازار مرکزی، ۲	بسطام، ۱۳، ۳۳۸، ۳۹۰، ۴۳۱، ۴۳۳
بازور، ۱۲	۴۳۴
باغچه اران، ۳۰۷	بصره، ۲۷۴، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۸۱
باغ رضوان، ۲۰۳	بغشور، ۳۸۴
باغ زاغان، ۴۵۳، ۴۵۶	بغداد، ۴۴، ۵۳، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳
باغ سعادت آباد، ۲۲۹	۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۸
باغ سفید، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۵۶	۱۵۲، ۱۵۵، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۹
باغ مختار، ۴۳۵	۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۲
باغ مراد، ۳۳۳	۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۶
باغ ملک آباد، ۵۲۹، ۵۳۸	۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵
بالا خیابان، ۲، ۴۹۸، ۵۶۸، ۵۹۱	۲۸۰، ۲۸۲، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۴۳، ۳۶۰
باورد، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۴۶۶	۳۶۱، ۳۶۲، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۰
بجنورد، ۱۷۷، ۴۹۱	۴۰۱، ۴۱۳، ۴۲۸، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۷۵
بحرین، ۵۶۵	۵۰۰، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۱
بخارا، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۴۹، ۲۰۸، ۲۲۸	بلخ، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۲۸
۲۴۰، ۲۷۴، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۱	۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۳۵
۳۴۶، ۳۸۶، ۴۰۶، ۵۶۷	۳۴۱، ۳۷۸، ۳۸۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۶۸
بدخشان، ۸۷	بلخان، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲
بدر، ۵۸۷	بلخان کوه، ۲۹۰
برداجر، ۲۶۴	بلژیک، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۲۱، ۵۳۹، ۵۴۰
برکز، ۱۱۳	بلوار سید جلال الدین، ۵۳۲
بروجرد، ۴۳۷، ۴۹۵	بلوچستان، ۳۸۷، ۵۵۵، ۵۵۶

پترزبورگ، ۵۶۵	بم، ۱۷۵
پتن، ۴۶۹	بمبئی، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۶۰
پتنه، ۳۹۱، ۴۴۴	بنارس، ۴۴۴
پل فسا، ۳۰	بندر جدہ، ۵۶۰
پل کوار، ۳۰	بندر سوئز، ۵۶۰
تاجیہ، ۲۵۴	بندر عباس، ۴۳
تاش، ۱۱۰	بندر کلکتہ، ۵۵۴، ۵۶۱
تاشکند، ۹۴، ۵۶۴	بندر مخا، ۲۷۳
تبریز، ۵۸، ۵۹، ۸۳، ۱۷۸، ۲۱۳، ۲۱۵	بند فریمان، ۳۸۹
۲۳۲، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۴، ۳۳۸	بند گلستان، ۸۸، ۸۹
۳۳۹، ۳۶۱، ۴۰۲، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۸	بنکالہ، ۳۱۹، ۳۵۰، ۴۱۱
۴۱۹، ۴۹۶، ۵۰۵، ۵۸۹	بوشنج، ۴۰۸
تپل محلہ، ۷	بوشهر، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۶۴، ۵۶۹
تتہ، ۲۷۸	بہشت رضا، ۵۸۷
ترال، ۶۹	بیابان تجن، ۴۸۱
ترکستان، ۳۸، ۸۷، ۹۹، ۲۹۸، ۳۴۱	بیابانک، ۳۷۱
۳۷۸، ۳۸۵، ۳۹۸، ۴۰۷	بیت المقدس، ۱۲۰، ۲۱۹، ۵۵۶، ۵۷۵
ترکمنستان، ۱۲۳، ۲۸۶	بیروت، ۵۶۲، ۵۶۳
ترکیہ، ۱۸۹، ۵۵۸، ۵۶۶	بیہق، ۳۸۴
تروغبذ، ۱۰۹	پائین خیابان، ۹۱
تفلیس، ۵۹۷	پارس، ۱۱۰، ۳۷۶
تکریت، ۵۳	پاریس، ۳۶۴، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۲، ۵۶۲
تنکابن، ۱۸۵	۵۶۳، ۵۶۴
تویننگن، ۲۱۵	پاز، ۱۵۵، ۲۴۳
تونس، ۵۶۰	پاکستان، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۰، ۷۱
جاجرم، ۳۸۴، ۴۳۳	۷۲، ۷۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴
جاغرق، ۸۸، ۸۹	۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۵۱۹، ۵۸۱

جام، ۳۳۱، ۳۸۹، ۴۴۷، ۴۶۴، ۴۷۷	چین، ۴۰، ۱۱۵، ۳۴۱
جامع ازهر، ۵۵۲	حجاز، ۳۶، ۱۶۳، ۳۳۰، ۴۰۲، ۵۶۵
جامع گوهرشاد، ۸۸، ۸۹، ۱۴۵، ۴۱۳	حلّه، ۸، ۳۱، ۳۲
۴۲۴، ۴۳۰، ۴۵۲، ۵۹۰	حمام شاه، ۲۵
جاه عرب، ۴۷۸	حمص، ۴۸۰
جبل عامل، ۱۲، ۱۴۵، ۵۸۱	حوض اسماعیل طلائی، ۳۳۵
جده، ۵۶۰	حیدرآباد، ۵۴، ۲۴۱، ۲۴۲، ۵۵۴، ۵۶۰
جرجان، ۲۶۰، ۲۸۳، ۲۹۰، ۳۳۷، ۴۰۴	۵۸۲، ۵۶۱
۴۳۱	حیدرآباد دکن، ۲۱۴، ۵۵۴
جزیره، ۴۴، ۵۵۷، ۵۷۶	خادر، ۲۴۱
جزیره کربد، ۵۷۵	خانقاه ابوعلی فاروئی، ۱۱۶
جزیره العرب، ۳۱	خانقاه استاد ابواحمد آمدی، ۱۴۲
جلدک، ۴۱۸	خانقاه بواحمدکی، ۴۷
جم، ۳۱۵	خاتقین، ۵۷۳
جوین، ۵، ۳۸۴	خبوشان، ۵۵، ۳۰۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۷۸
جهرم، ۲۲۷	۳۷۹، ۴۳۲، ۴۹۴
جیحون، ۱۵۰، ۲۸۸، ۲۹۶، ۳۷۷، ۳۷۸	خراسان، (مکرر)
۳۸۳، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۵۱	خراسکان، ۲۰
چاله میدان، ۵۰۵	خرگوش، ۳۴۲
چشمه سبز، ۴۱	خلیج، ۵۶۴
چشمه گلشب، ۳۸۲، ۳۸۳	خلیج فارس، ۳۰، ۳۶۸، ۵۱۵، ۵۶۹
چمن اوجان، ۱۹	خندق ترشیز، ۴۷۸
چمن بسطام، ۱۳	خواجه ها، ۳۰۲
چمن رادکان، ۳۰۸	خوارزم، ۵، ۲۰، ۱۱۲، ۲۶۰، ۲۸۶، ۲۹۲
چناران، ۱۲۵، ۲۱۱، ۴۷۲، ۴۹۳، ۴۹۴	۲۹۳، ۳۴۱، ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۰۶، ۴۷۶
چناران اسفرائن، ۴۳۱	۴۷۸، ۴۷۹
چهار باغ مشهد، ۴۰۳، ۴۳۵، ۴۳۶	خواف، ۳۸۴

خوانسار، ۲۳۱	۵۹۲، ۵۱۱، ۲۷۳
خوجان، ۳۰۵، ۳۰۲	داورزن، ۱۸
خوزان، ۲۰	در بند، ۳۹۴
خوزستان، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۷۱، ۵۱۵، ۵۲۷	درک، ۲۴۰
خوی، ۴۱۲	درگز، ۴۷۹، ۲۸۵
خیابان پاستور، ۳۸۸	دروازه خراسان، ۱۰۲
خیابان دروازه شام، ۴۸۲	درود، ۱۳۸
خیابان علیا، ۳۸۲، ۴۹۶	دریای عمان، ۵۱۵
خیالق، ۳۶۹	دزباد، ۱۳۸
دارالاماره، ۸۵	دشت اتک، ۲۸۶
دارالحفاظ، ۲۳۲	دکن، ۴۴۳، ۴۸۶
دارالخلافة، ۵۵۳	دلارام فراه، ۳۱۳
دارالسرور، ۴۶۷	دمشق، ۲۳۵، ۲۶۹، ۳۴۶، ۴۸۰
دارالسعادة، ۱۸، ۳۷۵، ۴۱۲، ۴۱۳	دوشاخ، ۳۱۲
دارالسلام، ۴۶۷	دهستان، ۲۸۹، ۴۷۶، ۴۷۷
دارالسلطنة قزوین، ۳۸۶	دهشک، ۳۳۶
دارالسیاده، ۱۶۴، ۲۸۴، ۳۲۶	دهلی، ۴۹، ۸۲، ۱۹۱، ۲۰۶، ۲۴۲، ۴۶۹
دارالضیافة، ۷۸، ۸۰	۴۷۰
دارالفنون اسلامبول، ۵۵۸	دیار بکر، ۳۳۵
دارالفیض، ۵۹۰	رادکان، ۱۱، ۱۹، ۱۲۶، ۲۴۱، ۲۹۷
داغستان، ۳۶۹	۳۰۰، ۳۰۸، ۳۳۳، ۳۷۷، ۳۷۹، ۴۳۶
دامغان، ۱۴۳، ۳۲۷، ۴۳۳، ۴۶۰	۴۴۷، ۴۷۷
دانشکده ادبیات مشهد، ۱۰، ۲۹، ۲۰۸	رباط بهروز، ۲۵۴
۲۰۹	رباط سنگبست، ۲۹۴، ۲۹۵
دانشگاه اسلامی علگیر، ۱۹۷	رباط فراوه، ۲۸۹
دانشگاه تبریز، ۲۰۸	رستمدر، ۲۷۷
دانشگاه تهران، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۰، ۲۰۸	رقه، ۱۱۸، ۴۵۶، ۴۵۷، ۵۸۷

رواق دارالسیاده، ۱۶۴	سرخس، ۹، ۱۱۴، ۱۶۷، ۲۸۴، ۲۸۵
رواق دارالضیافه، ۲۷۱	۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۴۰
رواق دارالعزة، ۴۰۵	۳۴۱، ۳۸۴، ۴۰۸، ۴۳۳، ۴۶۶
رودبار، ۱۳۴، ۱۵۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۸۲	سرینگر، ۶۹
رودخانه جمنا، ۴۹	سلطان میدان، ۲۱۲
رودخانه طوس، ۳۸۳، ۴۱	سلطانیه، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۸۱
رودخانه مرو، ۴۱	سمرقند، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۴۱، ۳۵۹، ۳۷۸
رودگنگ، ۳۹۱	۳۷۹، ۳۸۰، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۵۵
روسیه، ۲۱، ۲۲، ۱۲۳، ۲۸۵، ۳۲۴، ۳۸۷	۴۵۶، ۴۵۷، ۴۸۰
۴۱۹، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۳، ۵۶۴، ۵۶۵	سمنان، ۳۲۹، ۳۹۷، ۴۰۲
۵۶۸، ۵۷۱، ۵۷۵	سند، ۲۷۸، ۲۸۳
روضه رضویه، (مکرر)	سنگبست، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲
روغد، ۳۵۹	سودان، ۵۶۳
روم، ۲۷۵، ۳۳۳، ۳۷۶	سوریه، ۱۸۹، ۴۵۶، ۵۶۵، ۵۸۷
ری، ۵۳، ۹۹، ۱۲۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۴	سیستان، ۸۷، ۱۱۰، ۱۲۶، ۳۸۴، ۳۸۷
۳۶۹، ۴۳۱، ۴۵۳، ۴۸۹، ۵۱۴	۳۹۱، ۴۰۶، ۴۳۵
ریشی کیش، ۶۶	شام، ۴۴، ۱۱۱، ۲۴۵، ۳۶۰، ۳۶۱، ۴۰۱
زابلستان، ۸۷	۴۰۲، ۴۸۰، ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۳۴، ۵۵۶
زبدۀ، ۲۷۱	۵۷۸
زنجان، ۱۲۲، ۳۰۰	شامات، ۵۷۵
زورآباد، ۳۸۴	شاندیز، ۲۴۱، ۳۲۱، ۴۹۴
ساری، ۴۴، ۴۷۴	شاهجهان آباد، ۸۲، ۲۴۲
سامراء، ۱۱، ۴۱۸، ۵۷۳، ۵۷۴	شاهرود، ۵۳۵، ۵۶۷
سبزوار، ۱۲۶، ۱۸۱، ۳۳۰، ۳۵۲، ۳۶۶	شحور، ۱۹۳
۴۵۳	شرف آباد، ۳۴۵
سرای ملک، ۵۰۷	شلانجرد، ۲۶۶، ۲۶۷
سرخاب اردلان، ۳۷۰	شمران، ۴۲۰

شمیران، ۵۱۵	۲۴۸، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۳، ۳۴۰
شمیلان، ۲۴۰	طابران طوس، ۱۳۳
شوروی، ۱۶۶، ۲۱۶، ۳۸۸، ۵۱۲	طالش، ۱۴
شوشتر، ۲۷۳، ۳۶۴	طالقان، ۲۳۴، ۲۷۷، ۴۰۸
شهرستان، ۴۶۶، ۴۷۹	طبرستان، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۸، ۴۰۷
شهرستانه، ۴۷۹	طخارستان، ۸۷
شیراز، ۳۰، ۳۲، ۵۰، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۶۹	طخورد، ۲۴۴
۱۷۶، ۲۲۷، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۱۵	طرق، ۱۴، ۱۱۶، ۱۵۶، ۲۳۷، ۲۸۶، ۳۲۷
۳۱۹، ۳۲۴، ۳۳۸، ۳۷۰، ۴۰۳، ۴۱۳	۵۴۴
۴۳۴، ۴۵۳، ۵۰۷، ۵۶۴، ۵۶۹	طرقبه، ۸۸، ۸۹، ۱۰۹
شیروان، ۱۶۷، ۳۶۹، ۴۱۶، ۴۱۷	طور، ۲۲۰، ۲۵۳
شیروان مجوسی، ۴۱۶	طوس، (مکرر)
شیعه کالج، ۱۹۷	عالی قاپو، ۱۸۵
صحن عباسی، ۵۰۳	عراق، ۸، ۱۱، ۱۵، ۳۱، ۴۴، ۶۵، ۷۸
صحن عتیق، ۶۴، ۱۸۳، ۳۲۳، ۳۳۵	۱۳۱، ۱۳۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۹، ۱۹۹
۴۱۴، ۴۱۳	۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۵۵
صحن کهنه، ۷، ۱۳۰، ۲۰۳	۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۹، ۳۰۰، ۳۱۸، ۳۲۱
صحن موزه، ۲۱۰، ۳۴۷، ۴۷۱، ۵۴۰	۳۳۰، ۳۳۳، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۹۷
۵۴۱	۴۳۴، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۸۰، ۵۰۱، ۵۵۶
صحن نو، ۶۵، ۷۷، ۲۷۶، ۴۴۰، ۵۲۸	۵۷۲، ۵۷۵، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۶
۵۹۵	عراق عجم، ۱۲۵، ۳۳۵، ۴۳۱، ۴۶۸
صغد، ۳۴۱	عراقین، ۳۳۷
صفاهان، ۴۹۷	عریستان، ۲۰۱، ۵۷۶
صور، ۲۴۵، ۳۴۷	عشق آباد، ۱۲۳، ۵۶۴
صیدا، ۱۹۴، ۲۴۵	عظیم آباد بنگاله، ۳۵۰
طائف، ۲۷۳	عمارت منصوریه، ۲۹۷
طابران، ۵۶، ۱۵۱، ۱۷۳، ۱۹۳، ۲۴۴	عنبران، ۸۸، ۸۹، ۱۷۱

۵۵۲، ۵۵۱، ۳۹۰، ۳۷۴، ۳۶۷	غرجستان، ۹۴، ۲۹۱، ۳۳۴
قطیف، ۳۰، ۵۶۴	غزنه، ۴۳
قلعه اردبیل، ۳۳۸	غزنین، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۷۷، ۲۸۹
قلعه اسفزار، ۳۱۲	۲۹۱، ۲۹۳، ۴۰۶
قلعه الموت، ۲۸۲، ۳۹۴	فارس، ۱۵، ۲۹، ۱۲۵، ۱۷۶، ۲۲۷، ۲۹۶
قلعه امیرآباد، ۲۱۱، ۲۱۲	۳۳۵، ۳۳۷، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۹۸
قلعه بلخ، ۹۴	۴۰۳، ۴۳۱، ۴۳۴، ۵۱۵
قلعه سلطان میدان، ۱۹	فاروج، ۳۰۲
قلعه سلطانیه، ۳۷۸، ۳۹۶، ۳۹۷	فاز، ۱۵۵، ۲۴۳
قلعه قندهار، ۲۰۶	فراه، ۳۱۲، ۳۱۳
قلعه کلات، ۳۰۰، ۳۰۲	فرخار، ۵۲
قلعه گردیز، ۱۱۲، ۴۰۶	فروگاه مهرآباد، ۶۳
قلعه گنجه، ۱۵۸، ۴۰۹	فریزن، ۴۷۲
قلعه قهقهه، ۳۷۰	فنجگرد، ۲۴۷
قلعه محمودآباد، ۱۹۸	فیروزه، ۱۲۳
قلعه مریوان، ۳۷۰	قاهره، ۱۲۰، ۱۲۲، ۴۱۸، ۵۵۷، ۵۵۹
قم، ۸، ۲۷، ۳۸، ۴۴، ۹۸، ۱۶۶، ۱۹۰	۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲
۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷	قبرستان شلانجرد، ۲۶۶
۳۷۰، ۵۲۳، ۵۳۷، ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۷۳	قبرستان مشایخ، ۵۸۰
۵۸۳، ۵۸۶، ۵۹۷	قدمگاه بونصر سراج، ۴۷
قنات آصف الدوله، ۳۷۶	قرباباغ اران، ۳۹۹
قندهار، ۴۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۴۱، ۳۱۲	قریه داورزن، ۴۱۲
۴۰۳، ۴۲۸، ۴۶۵، ۵۴۹	قریه محمودی، ۳۳۱، ۳۳۲
قنوج، ۳۱۰	قزوین، ۳۹، ۴۰، ۴۶، ۶۵، ۷۶، ۹۶، ۱۱۶
قوچان، ۱۲۳، ۱۶۷، ۱۸۶، ۲۱۱، ۲۱۶	۱۱۹، ۱۷۸، ۲۱۴، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۷
۳۰۲، ۳۰۵، ۴۲۶، ۵۳۲	۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶
قونیه، ۲۷۶	۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۶

کشف رود، ۱۱۲، ۱۵۱	قهستان، ۴۷۸
کشمیر، ۶۰، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۱۷۷	قهندز، ۱۱۲
۴۹۸	کابل، ۱۱۳، ۲۳۰، ۲۴۱، ۵۶۰، ۵۸۱
کلات، ۳۸۶	کاخ گلستان، ۲۳۰، ۵۴۹
کلفتن، ۲۰۴	کاریز مشهد، ۸۱
کلکته، ۸، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۶۱	کاشان، ۱۲۹، ۳۲۴، ۳۷۰، ۴۲۸، ۴۲۹
کنتور، ۱۹۵	کاشغر، ۹۹
کوفه، ۸، ۸۴، ۸۵، ۲۷۴، ۴۸۳، ۴۸۸، ۴۹۱	کاشمر، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۳۸، ۴۷۸
کوه بینالود، ۱۰۹	کاظمین، ۱۲، ۹۶
کوهسنگی، ۴۲۹، ۴۳۰، ۵۳۲	کانال سوئز، ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۶۲
کوه کیلویه، ۳۷۱، ۴۲۸	کتابخانه آستان قدس، ۱۹، ۱۳۷، ۲۲۴
کوه هزار مسجد، ۲۸۶، ۴۷۷	۲۲۶، ۳۵۶، ۴۳۹
گرجستان، ۳۶۹، ۳۹۴	کتابخانه آصفیه حیدر آباد، ۴۸۶
گرد بازار، ۶۹	کتابخانه شهید دستغیب، ۳۱۹
گرکانج، ۱۱۲	کجرات، ۴۶۸، ۴۶۹
گرگان، ۱۱۰، ۱۲۸، ۲۴۰، ۳۷۳، ۴۰۷	کراچی، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۷۷، ۱۶۰
۴۳۲	۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۵۶۰
گلیایگان، ۲۳۱	کربلای، ۸، ۹۶، ۱۷۸، ۳۲۱، ۳۶۶، ۵۵۶
گلستان، ۸۸	کربلا معلی، ۲۰۲
گنبد کاووس، ۱۲۸، ۲۸۳، ۲۹۰	کرج، ۲۰۸
گنج روستا، ۱۱۳	کردستان، ۱۵، ۵۹، ۱۲۲، ۳۷۰، ۳۸۷
گنجه، ۱۵۸	۴۱۹، ۴۵۰
گورستان بقیع، ۴۰۲	کرمان، ۱۱۰، ۱۴۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶
گورستان حیره، ۱۹۳	۲۲۷، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۹۴
گیلان، ۱۲۲، ۲۸۴، ۳۲۶، ۳۲۷	۵۵۵
لار، ۳۷۳	کرمانشاه، ۲۴۸، ۴۰۲، ۴۱۹، ۴۵۰، ۵۷۲
لاهور، ۲۹۳	۵۷۳

مدرسه ابراهیم خان، ۱۷۵	لبنان، ۱۹۳، ۱۹۴، ۵۶۵
مدرسه امیر ترکون اسدی، ۱۲۲	لچمن جولا، ۶۶
مدرسه امیر سیدی، ۴۰۳	لکهنو، ۶۷، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰
مدرسه بالاسر، ۱۶۴، ۵۳۷	لندن، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۴۹۶، ۵۶۱
مدرسه پریرزاد، ۵۸۸	۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷
مدرسه ثروت، ۵۸۳	۵۷۸
مدرسه حاج حسن، ۵۹۱	لنکران، ۳۳۸
مدرسه حکیم، ۳۳۸	لیبی، ۵۶۰
مدرسه دارالفنون، ۴۱۸	لیدن، ۱۵۴، ۳۱۹
مدرسه دودرب، ۴۰۴	ماخان، ۴۸۱
مدرسه رحیمیه، ۱۴۰	مازندران، ۸۷، ۹۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۹۷
مدرسه سپهسالار، ۱۷۸، ۵۰۶، ۵۱۱	۳۵۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۹۲، ۴۳۱، ۴۳۲
۵۹۱، ۵۱۵	۴۳۳، ۴۳۴، ۴۶۶، ۴۷۴، ۵۰۱، ۵۱۵
مدرسه سلیمان خان، ۲۵، ۱۶۵	۵۶۹
مدرسه سیدی، ۴۰۴	ماوراء النهر، ۱۴، ۸۷، ۹۵، ۱۵۷، ۱۶۸
مدرسه شاهرخ، ۱۲۶	۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۲۹، ۳۷۷، ۳۷۸
مدرسه صالحیه، ۹۰	۳۸۵، ۴۳۵، ۴۵۵، ۴۵۷
مدرسه عالیہ، ۵۵۵	مایان، ۸۸، ۸۹
مدرسه علوم معقول و منقول، ۱۲۴	محال کوسویه، ۳۱۳
مدرسه فاضل خان، ۵۷، ۱۲۴	محله «حرب»، ۴۸
مدرسه فخریه، ۹۲	محله خیابان، ۵۸۹
مدرسه مرحوم شیخ عبدالحسین، ۵۲۲	محله رودبار، ۱۳۳
مدرسه مظفریه، ۴۱۹	محله سراب، ۳۵۶
مدرسه ملا تاجی، ۷	محله سنگلج، ۵۵۱
مدرسه میرزا جعفر، ۶۴، ۱۲۴، ۳۱۷	محله مصلی، ۹۱
۵۳۷	محمدآباد، ۴۷۹
مدرسه نظامیه، ۵۳، ۲۵۳، ۲۵۷	محمودآباد، ۲۰۰، ۵۶۹

مدرسه نواب، ۶، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۴۵	مسجد دانشگاه تهران، ۱۹۰
مدرسه مرتضویه، ۱۸۸	مسجد سید عزیزالله، ۱۸۹
مدرسه الواعظین، ۱۹۷، ۱۹۸	مسجد شونیز، ۱۵۲
مدینه، ۲۷۵، ۳۱۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۷	مسجد صدیقیها، ۵۸۸، ۵۹۰
۴۶۹	مسجد عبدالن اهوازی، ۲۵۰
مدینه منصور، ۱۰۱، ۱۰۲	مسجد گوهرشاد، ۸۸، ۸۹، ۱۴۵، ۱۶۱
مدینه منوره، ۸، ۳۱۱، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۸۴	۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۱، ۲۸۴، ۴۲۳، ۴۲۴
مراغه، ۱۶۰، ۳۰۰، ۳۶۱	۴۲۵، ۴۲۶، ۵۳۰، ۵۴۴، ۵۸۸، ۵۹۰
مراکش، ۵۶۰	مسجد محله شاکریه، ۲۷۰
مرغاب، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۹۸	مسجد ملا حیدر، ۵۸۶
مرغزار رادکان، ۲۹۷، ۴۷۷	مسکو، ۳۷، ۲۱۶، ۳۲۳، ۳۳۴، ۴۲۶
مرند، ۵۰۵	۵۲۱، ۵۲۲، ۵۳۶، ۵۶۴، ۵۶۵
مرو، ۴۱، ۱۱۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۸۵، ۲۸۷	مشهد مقدس، (مکرر)
۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱	مشهد رضا علی بن موسی، ۳۴۵ و مکرر
۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۴	مشهد سلطان خراسان، ۳۹۷
۳۸۵، ۳۸۶، ۴۰۸، ۴۳۳، ۴۵۱، ۴۵۹	مشهد طوس، ۱۲۸، ۴۱۶، و مکرر
۴۶۵، ۴۶۶	مشهد علی بن موسی الرضا، ۴۸، ۸۱ و
مرو دده بک، ۳۳۴	مکرر
مرو دشت، ۲۲۷	مشهد غری، ۳۱
مرو رود، ۴۰۷	مصر، ۱۲۰، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۶
مرو شاهجان، ۳۸۵، ۴۰۷	۳۶۲، ۴۰۲، ۴۸۰، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۴
مزار مشایخ، ۵۷۹	۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱
مسجد احمدی، ۲۶۵	۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۸۰، ۵۹۴
مسجد ایرانیان، ۵۵۵	مغولستان، ۲۹۷
مسجد بالا سر، ۱۹۰	مقبره شاهنبر، ۲۴۷
مسجد جامع قزوین، ۲۷۵	مقبره ظهیر الدوله، ۴۲۰
مسجد «حوض لقمان»، ۵۷	مکه، ۱۶۳، ۲۳۸، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۵

نوقان طوس، ۵۰، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۶۷، ۳۱۶	۳۱۰، ۳۷۴، ۴۰۲، ۴۳۰، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۰
واشنگتن، ۱۸۹	مکه معظمه، ۱۴۴، ۱۶۳، ۲۳۶، ۲۷۳
وسکره خوی، ۴۷	۳۷۵، ۵۵۶، ۵۸۲
وکیل آباد، ۵۳۲	ملتان، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۱۲
ولایت فارس، ۳۷۱	مندو، ۱۴۶
وین، ۲۳۰	موته، ۵۸۷
هانسی، ۵۰	موزه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ۱۹۰
هرمز، ۹۵	موصل، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۵۷، ۲۴۴، ۲۶۹
هزار اسب، ۱۱۲	۲۷۰، ۲۷۱
همدان، ۵۴، ۱۷۸، ۱۹۰، ۲۸۱، ۳۱۳	موقان، ۳۶۱
۵۵۰، ۵۵۱، ۵۶۳، ۵۸۰	مونبخ، ۵۶۸
هند، ۴۱، ۶۰، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۱	مونیکر، ۳۴۹
۱۱۰، ۱۱۷، ۱۴۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۶	میامی، ۴۴۸
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷	میهنه، ۵۰، ۲۳۹
۲۲۵، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۰۹، ۳۱۰	میهنه ابیورد، ۵۰
۳۱۹، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۸۴	نائین، ۴۴۳، ۴۴۴
۳۹۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۷۰، ۴۷۲	نجف، ۱۱، ۳۱، ۵۸، ۷۸، ۹۶، ۱۳۱، ۱۳۸
۴۹۸، ۵۱۹، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۰	۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۸۴، ۱۸۶
۵۶۱، ۵۶۶، ۵۸۱	۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۴۱، ۲۷۳، ۳۱۵
هندوستان، ۸، ۳۸، ۴۳، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۹	۳۲۲، ۳۲۵، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۶، ۴۲۸
۶۰، ۶۲، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۸۲	۴۳۷، ۴۳۸، ۴۹۷، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۳
۱۱۷، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸	۵۵۴، ۵۵۶، ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۰
۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۴	نسا، ۹۹، ۱۰۱، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۸۴
۲۴۲، ۲۷۲، ۲۸۷، ۲۹۲، ۳۰۸، ۳۱۰	۴۰۸، ۴۶۶، ۴۷۹
۳۱۹، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۸، ۳۸۴، ۳۹۱	نوقان، ۵۰، ۸۱، ۹۷، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۷
۴۱۱، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۷۰، ۵۵۰، ۵۵۲	۲۶۷، ۳۱۶، ۳۴۱، ۴۴۸

۲۹۸، ۲۹۵، ۲۹۱، ۲۴۰، ۲۲۸، ۱۸۵	۵۶۲، ۵۶۱، ۵۶۰، ۵۵۶، ۵۵۵، ۵۵۴
۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۱۳، ۳۱۲، ۲۹۹	۵۸۱، ۵۷۸، ۵۶۵، ۵۶۴، ۵۶۳
۳۷۹، ۳۷۲، ۳۳۶، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۱	نیشابور، ۹، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۵۴، ۵۵، ۵۶
۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۶، ۳۸۴	۹۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۲۹
۴۳۱، ۴۰۸، ۴۰۷، ۴۰۳، ۴۰۲، ۴۰۱	۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۰
۴۴۷، ۴۴۵، ۴۴۳، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۲	۱۹۳، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۴
۵۲۵، ۴۷۲، ۴۵۶، ۴۵۵، ۴۵۳، ۴۵۱	۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۴
۵۴۵، ۵۴۴	۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۵، ۳۱۵
۳۸۴، یازر،	۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵
۵۰۰، ۴۵۰، ۳۷۱، ۲۷۸، ۱۶۹، ۱۲۲، یزد،	۳۴۶، ۳۷۶، ۳۸۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸
۳۵۶، ۳۱۵، ۳۰۰، ۲۷۵، ۲۷۳، یمن،	۴۱۳، ۴۳۰، ۴۴۵، ۴۷۱، ۴۹۲، ۴۹۳
	۵۲۵
	هرات، ۹، ۱۰، ۷۸، ۸۷، ۸۸، ۹۵، ۹۹
	۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۵۷

